بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] تمهید نموده مدتی در تاسیس مبانی [illegible] ریاست [illegible]

[illegible] مصروف [illegible] نموده [illegible] باشارت [illegible]

[illegible] امارت [illegible] صفات [illegible]

[illegible] سلط [illegible]

[illegible] عام [illegible]

[illegible]

خلق [illegible] از وسوسه دیو فریبنده [illegible] یاد دارنده

[illegible] در [illegible] از ریاض جنان یابند [illegible]

سمال و بلندی این کلمات از شر آن دیو ملعون محفوظ باشد

بنام خدای [illegible] بخشنده هر خلق وجود

[illegible] از آفات و بلیات

[illegible] که از ازل تا ابد موجود بود و معلوم است و خواهد بود جمله آن تمام

و کمال [illegible] و ذات [illegible] و صفات [illegible] جلالیه

و جمالیه [illegible] و تربیت [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] روز حساب [illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] مار از راه [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] جهت رسانم [illegible] بطرف [illegible] عنایت

[illegible] رسیده [illegible] اوقات [illegible] ترحم [illegible] تکلف [illegible] از

[illegible] بیان کرد [illegible] حضرت [illegible] رابعه [illegible]

[illegible] قرار [illegible] تمام [illegible] معانی کلمات

[illegible] وخاطر [illegible] رسیدن [illegible]

[illegible] حقایق [illegible] نسبت با اسم سامی حضرت [illegible]

[illegible] امیدوار [illegible] عنایت حضرت باری [illegible]

[illegible] نسیم توثیق [illegible]

[illegible] نامه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کیفیت [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] الی [illegible] رحمها الله [illegible]

[illegible] میلاد [illegible] کلمات [illegible]

[illegible] تعزیه [illegible]

[illegible]

انزل بسوی تو از قرآن وبآنچه انزل [illegible] من قبلك پیش از تو [illegible]

در تورات و انجیل و جز آن و بالاخرة [illegible] و بر آن دیگر [illegible] الا خرة است [illegible] ایشان [illegible]

بی گمان [illegible] یعنی بوقوع آن متیقن اند [illegible] ان از [illegible] [illegible]

از ذکر یافت [illegible] بر راه راست و نعلیه [illegible] [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]

توفیق او در راه صواب [illegible] [illegible] و [illegible] کرده [illegible] ایشانند [illegible]

عذاب و [illegible] بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصاص [illegible] است [illegible]

واقع [illegible] [illegible] ایشان [illegible] از [illegible]

اهل اسلام و اهل کتاب [illegible] عبد الله سلام و اصحاب او [illegible] [illegible]

کا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایشان [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] از [illegible] استحقاق عذاب [illegible] بزرگ در [illegible]

[illegible] و [illegible] دو آیة در شان کفار و [illegible] بعکس [illegible]

[illegible] سیزده آیة در شان [illegible]

ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایمان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط

و تفریط ... ما را به راه مستقیم که دین اسلام است و سنة سید انام

علیه الصلوة و السلام ... حضرة ... قطب العالمین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه

عبید الله نصیر ... معنی این نکتها بلند و کلمها ارجمند فرموده اند که

اینست ... ذاتی خود مشرف دارنا از التفات حقیقی بغیر تو آزاد ساخته

... و جز تو نه بینم و جز تو نه اندیشم و یا آنکه همه ما ...

یعنی آن ... سنه ... موجود ... کمال خود

... در جمله ... جز تو ... تو آزاد کردم ...

... از آنکه بفضل خود انعام ... و حالت و ولایت

و صدیقیة و شهادة و صلاحیة ... قبول

... و کمال ...

... آنکه ...

... بسیار ...

... و ...

... افتاده اند ...

صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ...

...

یعنی الم انا الله اعلم ...

... داده بود ... قرآن ...

... و ...

...

[illegible]

... و در حقیقت ... [illegible]

و بر دین وایمن شمائی ... جز بیش نیست کرا ... اند فرستادیم واستهزا کنندگانید بومعاذ
خداوند جزا دهنده ... جزای تجربه واستهزای ایشان بر ایشان رساند تسمیه جزا باسم
فعل بر سبیل مزاوجه است وکرنه حق را استهزا نتوان گفت پس حقیقت آنست که جزای ایشان کند
ومهلت دهد وفرو گذارد زمانی دراز مر ایشان را ... در کفران واسراف وسرکشی وجهل وتکبر
ایشان تا در آن حال تنها ... متحیر باشند ... آنها که این صفت اند ... المکاسبه
که از روی نادانی ... بخریدند وبدل کردند واختیار کردند ... گمراهی را ... بر
یا شکی وکفر را با ایمان وشک را به یقین وجهل را بعلم ونفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ
بهشت وبدعت را بسنت ... پس سود نکرد ونفع نرسانید ... بازرگانی ایشان
ایشان را ... واین گروه نیستند ... راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود
کردن در آن ... مانند ایشان یا صفت ایشان ... مانند وصفت آنکسی است که بتافت
ایشان مانند ... اما ... برافروزد ... آتشی جهت ... بر بیند یا جای قرار تقریر کند
یا از دزد ... بدو ... بپس آن هنگام که روشن کرد آن آتش
... آتش ... ببرد خدای تعالی ... نور آتش ایشان را
... را ایشان ... در تاریکیها یعنی تاریکی شب وظلمت
نه بیند ... ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند ... گنگانند از
... حق ... زبان ایشان در از ایمان بادل موافقت ندارد پس گویی ... نابینایند
... بصیرت از دیدن حق ... پس ایشان ... از
... دو محشر شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافق
... مسلمانان آتش کلمه شهادت ... وموافقت ... روشنی
از ... امین ... بودند اما چون ... نور ... ایشان منقطع گشت ... ظلمات
وحسرت ... وعقوبت ... ماندند ... یا مثل ایشان ... ماند ... باران ...
بهشت تمام ... از ... از ابر ... در باران ...

دلهای ایشان بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین و حقیر مؤمنان و حسد بر ایشان فو

پس زیادت کرد خدای مر ایشان را — بیماری یعنی هرچند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید

و حسد و حقد ایشان از روی ما زیاده می شود — و مر ایشان راست — عذابی دردناک که از آنرا

اندر آن باشند — بسبب آنچه بودند که با مؤمنان — دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار

ایمان می کردند — و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان مر منافقان را — فساد مکنید

و تباهی منکنید — در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان — گویند — جز این نیست

که ما — بصلاح آرندگانیم خود را بطاعت و خیره — بدانید ای شنوندگان — بدرستی که منافقان

ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان — ولیکن نمی دانند که ایشان

مفسدانند — و چون گویند مر این منافقان را — بگروید بر لها — همچنانکه

گروییده اند گروهان از مهاجر و انصار — گویند ما بگرویم در میان قوم خود — آیا

ایمان آریم یعنی نیاریم — همچنانکه ایمان آورده اند جاهلان و بی خردان و اهل فاقه

با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلای زمان اند ایشان را سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد

کرده بودند پس حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشان را با ایشان رد کرد و گفت — بدانید ای مؤمنان

بدرستی که منافقان — ایشانند بی خردان و نادانان که نظر بر عاقبت نمی دارند و فکر آخرت

نمی کنند — ولیکن نمیدانند که سفیه نمی دانند — و چون ببینند اهل

و روی با روی ملاقات کنند — آنکسانی که ایمان آورده اند گویند

ما نیز ایمان داریم همچو شما — در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی با جماعت در روزی که

و فا روق و بعضی را از صحابه دیدند و از روی خوشامد مرحبا گفتند و چون نزدیک رسیدند

ابی از روی پرسش و نفاق گفت یا ابا الحسن نفاق را جای نیست مرحبا که ما همچو شما

مؤمنیم حق سبحانه چنین خبر داد که ایشان چون مؤمنان را ببینند گویند ایمان داریم چنانکه شما دارید

و چون باز گردند — بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و ... از

و ... ایشان که شیاطین الانس اند — گویند ما با شمائیم

[illegible] وعلمای ایشان [illegible] خواسته اگر [illegible] از استماع قرآن به بند شود . گاه [illegible] کثرت مالی [illegible]
[illegible] و [illegible] شوی دین اسلام را پسندیده بودند و چون [illegible] مجاهدات و ریاضات
[illegible] رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدندی حاصل که با [illegible] درشت [illegible]
[illegible] از بیم محنت [illegible] عیب [illegible] و احوال منافقان در هر زمانی همین منوالست [illegible] راحت
[illegible] منفعت منازع شوند چو دولت در آید همه جا کرند [illegible] زهر دشمنی [illegible]
ای مردمان [illegible] پرستید دین [illegible] کنید [illegible] پروردگار خود را [illegible] مستحق پرستش او
آن آفریدگاری که بقدرت کامله [illegible] بیافرید شما را و از نیست هست کرده [illegible]
و بیافرید [illegible] [illegible] بیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت [illegible]
تا [illegible] شما [illegible] از خشم و عذاب او [illegible] آن خدا [illegible] بحکمت بالغه ساخت
برای [illegible] شما زمین [illegible] بساطی باز گسترده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] آسمان باز [illegible] آن
[illegible] [illegible] [illegible] سبب [illegible] آب وقتی که با خاک آمیخته شد
[illegible] [illegible] [illegible] در پرداخته برای شما [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] شما [illegible]
مثل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در ظهور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در ملک [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و بنده او محمد صلی الله علیه و سلم [illegible]
پس بیاورید شما [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پیدران ابر [illegible] تاریکیهای [illegible] از برای [illegible] شب [illegible] و آواز رعد که از ان ابر شنوده بود

[illegible] و روشنی که از ولادت [illegible] [illegible] این باران از بیم آن [illegible] انگشتان

خود را [illegible] از بیم صوای صاعقها که بایشان برسد و صاعقه

آوازیست [illegible] شدید [illegible] و در هر جا رسد بسوزد بی آنکه کرده انگشتان در گوش

[illegible] ازو [illegible] از بیم هلاک و بیم مرگ [illegible] خدای تعالی

[illegible] وافعال واقوال ایشان برو پوشیده نیست و محیط است

[illegible] ایشان [illegible] بایشان خواهد رسانید [illegible] نزدیک باشد که

[illegible] برق [illegible] بینائیهای ایشان را [illegible] برخشد برقها

و آن در شنیدن او روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان [illegible] روشنی

[illegible] رجوع باز تاریک کرده راه [illegible] ایشان [illegible] تعالی [illegible]

بایستند و متحیر کردند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] بعد [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حق [illegible]

تشبیه [illegible] که در [illegible] ظلمت [illegible] و [illegible]

[illegible] شنیدن برق [illegible] رسول [illegible]

[illegible] بر [illegible] مرگ که برق [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شعه [illegible] است که [illegible]

[illegible] و مرگ [illegible]

[illegible] بیش آید برق [illegible]

۹۰ [illegible] از [illegible] بر منافقان که نظام اسلام قبول کرده بودند

مثل آیا که فرمان همیدانند که حق تعالی بقول خویش گمراه گرداند بدان مثل بسیاری را از کفار
و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آن را در نیابند بفضل خود راه نماید بدان مثل
بسیاری را از مومنان که در آن تفکر نمایند و گمراه نکند خدای بدان مثل کسی را
مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری این فاسقان آنانند که
می شکنند به عذر و خیانت پیمان خدای را که بر ایشان کرده است از پس
استوار کردن آن چنان مراد عهدیست که در توریت با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر آخر الزمان
پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و برین قول فسقه کفار و منافقان باشند
می برند این بیوفایان و عهد شکنان آنچه خدای فرموده است
که آن را پیوند دهند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با وی پیوند
از جانب نسب بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آله با وی قرابتی داشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت
و ایشان نیز از جهت حضرت اسمعیل و اسحق خویشی بود و همین گروه فساد میکنند
در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس آن قوم ایشانند زیانکاران
در دنیا و عقبی چگونه کافر میشوید [illegible] بخدای همان که شما بودید
مردگان یعنی اجسامی از اجسام جمادات بودید چون نطفه و علقه پس زنده گردانید شما را
بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه پس بمیراند شما را در وقت [illegible]
پس باز زنده گرداند [illegible]
پس بسوی او [illegible]
[illegible]
[illegible] برای شما [illegible]
[illegible]
قصد کرد بسوی آسمان پس راست کرد و [illegible]
سماوات [illegible] و او به همه چیزها دانا
[illegible] و یاد کن ای محمد [illegible]

نیاوردید [illegible] و [illegible] نتوانید معارضه کردن [illegible]

از آتش دوزخ آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بانکه [illegible] آتش [illegible]

و دمانند یعنی کافران انسی [illegible] سنگ کبریت که حرارت آن صعب‌تر است و بوی آن [illegible]

آماده کرده شده است چنین آتشی برای ما کرویدگان و بشارت [illegible]

[illegible] حق که رو بیرند بخدای و رسول [illegible] و کارها [illegible]

[illegible] از فرایض و سنن مضمون بشارت چیست آنکه مر ایشان راست در آخرت بوستانها

[illegible] میوه‌ها باشد [illegible] جویهای آب و شیر و خمر و عسل

هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان [illegible] میوه [illegible] روزی

ساخته [illegible] پرداخته گویند این آنست میوه‌ایست که [illegible] بودند

پیش از این در دنیا [illegible] در بهشت [illegible] بسیار یعنی

مرغان از میوه بهشت میوه‌های دنیا [illegible] شد [illegible]

میوه‌ها و دیگر میوه بهشت [illegible] بهشت [illegible] بهشت

زنان حوری [illegible] انسی پاکیزه یعنی صاف [illegible]

[illegible] باشند و بهشتیان در آن بوستانها [illegible]

[illegible] ترک نکنند [illegible] شد

[illegible] باشد [illegible] شود [illegible]

[illegible] ضرب المثل [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] از آن [illegible] شد چون [illegible] عنکبوت

[illegible] که قرآن کلام حق است [illegible]

[illegible] ضرب المثل [illegible]

[illegible] می‌گویند [illegible]

[illegible] خواست خدای [illegible]

دادم ملکها را [illegible] همانا من همیشه [illegible] گفت حق تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب [illegible] ایا نگفتم
مر شما را که [illegible] بتحقیق من میدانم [illegible] انچه پوشیده است از احوال آسمانها [illegible] آنچه
مخفی است از امور زمین [illegible] و میدانم انچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها
و انچه بوده اید شما پنهان میکردید [illegible] یعنی انچه پوشیده بود از کراهت معزول شدن از حکومت زمین و یاد
کن ای محمد انگاه که گفتیم [illegible] مر جمیع فرشتگان را که [illegible] سجده کنید [illegible] و آدم را سجده
تحیت و تعظیم [illegible] پس سجده کردند تمام ملائکه [illegible] مگر عزازیل که بود بقول اصح از نوع جنی
الجن بوده و حق سبحانه جهت ناامیدی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدای [illegible] سرباز زد
از سجده آدم [illegible] و تکبر کرد و گردنکشی کرده [illegible] و بود در علم خدای [illegible] از جمله
ناگروندگان [illegible] و گفتیم یا آدم [illegible] ساکن شو تو [illegible] و جفت تو
یعنی حوا [illegible] در بهشت [illegible] و بخورید [illegible] از بهشت یعنی میوه‌های او [illegible] خوردنی بسیار
هرجا که خواهید [illegible] و نزدیک مگردید [illegible] این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر
و یا گندم [illegible] پس بشوید تا از برین شجره نزدیک شوید [illegible] از ستمکاران بر نفسهای
خود با ارتکاب نافرمانی [illegible] پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را [illegible] ابلیس از [illegible]
ایشان بر [illegible] از بهشت بعد از انکه [illegible] به بهشت در آمده بود و حوا و آدم را
وسوسه کرد [illegible] پس بیرون کرد ایشان را از انچه [illegible] [illegible]
کرد آدم و حوا [illegible] از [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] آدم و حوا و ابلیس [illegible] از بهشت [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] آدم و حوا [illegible]
[illegible] و برخورداری و منفعت [illegible]
[illegible] پس [illegible] آدم [illegible]
[illegible]

[illegible] تمام فرشتگان را جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان [illegible]

[illegible] در زمین ملک و اصل [illegible] باشد [illegible] بولی از قوم بنی الجان با از کسی

عمارت زمین و عبادت رب العالمین [illegible] باشد و در اعانه حق و اهانت باطل [illegible] و در کر

الحقایق خلیفه را باین معنی [illegible] که خلقت او جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم خلقه [illegible]

به زیرا که او مجموعه نسخه رقایق غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با دست [illegible]

حقایق علوی و سفلی [illegible] آدم چیست [illegible] جامع صورت خلق و حق در و واقع متصل باد [illegible]

جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت [illegible] گفتند آن ملایکه که نایب بودند [illegible] ایا می آفرینی

در زمین [illegible] کسی را که فساد کند و نا فرمانی از و صادر گردد [illegible] در زمین [illegible]

در بزرگ خون مثل خود بغیر حق و در تعرف ایشان بر فعال یا با خبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند

یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی

[illegible] و حال آنکه ما [illegible] بجای یاد میکنیم ترا [illegible] بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حرمت

و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر نا شایستی [illegible] گفت خداوند با این ملایکه [illegible] بدرستی که من میدانم

آنچه شما نمیدانید [illegible] از حکمتها [illegible] و بموافقت حق [illegible] آدم

که خلیفه عبارت از و بود [illegible] نامهای [illegible] تمام آن از علویات و سفلیات

[illegible] بر فرشتگان که قابل تجلی تنها بودند [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] خبر دهید مرا

[illegible] اگر هستید [illegible] راست

گفتند فرشتگان [illegible]

[illegible]

[illegible] بیشتر [illegible]

[illegible] مگر آنچه [illegible] تو دانا و محقق [illegible]

[illegible] گفت خداوند بی واسطه [illegible]

ای آدم خبر ده [illegible] بنامهای ایشان که حاضر [illegible] پس چون خبر داد آدم

و شما پیدا نکنید این آن چیزیست [illegible] باشد واقیموا الصلوة

و [illegible] نماز [illegible] بر آن وجه که [illegible] میکنید واتوا الزکوة

[illegible] طریق اهل [illegible] وارکعوا ونماز کنید مع الراکعین

[illegible] یعنی بجماعت [illegible] أتأمرون الناس ایا میفرمایید

مردمان را بالبر [illegible] وتنسون وفراموش میکنید انفسکم

نفس خود را [illegible] وحال آنکه شما تتلون الکتاب میخوانید

توریت را افلا تعقلون [illegible]

[illegible] مدینه [illegible] خود را که [illegible]

[illegible] نجات [illegible] وخود را [illegible]

[illegible] واستعینوا [illegible] بالصبر [illegible]

[illegible] الصلوة وانها [illegible]

[illegible] لکبیرة [illegible] الا

علی الخاشعین [illegible] کردند

[illegible] شود

[illegible]

[illegible]

تلقین نمود چون آدم این مناجات کرد ... پس خدای تعالی قبول فرموده بپذیرفت توبه او را

که حق تعالی ... اوست توبه دهنده بندگان ... مهربان بر تائبان ... گفتیم ما دیگر

فرو روید ... از بهشت یا از سموات ... همه شما ... پس اگر بیاید شما را

از نزدیک من ... دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب ... پس هر که متابعت کند

دلایل روشن ... دلالت و بیان مرا ... پس هیچ ترسی نیست از تخیل حلول مکاره نیست

بر ایشان که متابعت کردند و آن ایشان از آفات ایمن باشند ... و نه ایشان که از تحقق فوت مقا[illegible]

از ایشان ... اندوهناک شوند زیرا که به نعیم ابدی ذات فایز گردند ... آنکسانی که

بپوشیدند حق را ... و نگرویدند و آنانکه دلایل وحدانیت ما را یا باز دروغ داشتند آن را

آن گروه ... اهل آتش اند ... ایشان در آتش ... جاوید مانند

ای فرزندان یعقوب ... یاد کنید ... نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی

او جمع ... آن نعمتهای که از فضل خود ... انعام کردم ... بر برادران و گذشتگان شما و

نیکویی بر آبا [illegible] نیکو [illegible] بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان نیز خاص است

وفا کنید ... به پیمان که در شأن پیغمبر با شما بسته ام در توریت ... تا وفا کنم

شما ... پیمان جزای [illegible] ایشان رسانم ... و از من ... بترسید در نقض عهد

و شکستن پیمان ... و بگروید ... بانچه فرستادم از [illegible] ... در حالتی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باری نمیتواند هیچکس تواند کرد در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل

چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشانست بر فرزندان نهاده که حاصل

شوند بسبب آباء و اجداد ایشان و رهانیدن ایشان از که بوده مِنْ آلِ

فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند و میچشانیدند

شما را سُوءَ الْعَذَابِ خزین و بدترین عذابی وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ

میکشتند پسران شما را در اقتضای بسبب خوابی که فرعون دیده بود که از میان

بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون و خرابی ملک بر دست او بود وَ

يَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را برای خدمت

وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این ذبح پسران و خدمت زنان [illegible] بَلَاءٌ محنتی

[illegible] شما است مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و [illegible]

و [illegible] یاد کنید [illegible] را فَرَقْنَا بِكُمُ بسبب شما [illegible] بشکافتیم

الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون گریختند و دریا در پیش ایشان بود

[illegible] شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از غرق

جهت این تا و رو بخشانی شود تا ملوک وحدت آسمانی شود

خاشعان می فرماید الذین [illegible] یظنون یعنی میدانند انهم ایشان

ملاقوا ربهم رسنده اند بجزای پروردگار خویش وانهم و ایشان [illegible]

هم میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار خود جمله باز گردنده راجعون

باز گردند کانند یا بنی اسرائیل اذکروا ای پسران اسرائیل یعنی ای فرزندان

یعقوب یاد کنید نعمتی نیکوئیهای مرا التی آن نیکوئیها که من انعمت علیکم

انعام کردم بر شما وانی و آنکه یاد کنید من فضلتکم تفضیل دادم شما را

و فضل نهادم علی العالمین بر عالمیان در روزگار ایشان [illegible]

و بترسید یوما از عذاب روزی [illegible] لا تجزی [illegible]

نفس عن نفس [illegible] شیئا [illegible]

[illegible] ولا یقبل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دیگر بسیار رسانند که ایشان کشته شوند بحضرت خدا را الله زنده کانی و بنا

زنند شما بعد درین حکم بوده عجل بعضی از نسخه و هزار آمده سرها در پیش افکنده

و ما رون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده پا هفتاد هزار تا وقت آنچنان

هزار ازیشان بکشتند ببالغه میفرماید که برنه زمان حق قبول کردیم بعد به شما بیرون رفت

موسی را داده است فرمود بر قوم از صاحبان موسی بر قوم بر کاران در

لطایف بعضی قتل نفس در حق بنی اسرائیل آنچه بود که قتل نفس کشتن با شکل

و در خوارزم این امت قتل نفس است در زمان خانه ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده که قتل آورد

بسی نظام هم موسی که گردیم کار اما قتل نفس در باطن خود مومن خاصه از نفس و قتل نفس قطع آرزو

و مراد ما باشد بعضی خود در کشتن بهای زنده کند خواجه را کشته است او را زنده کند و مراد آن که او را

لی جفا بستر دارای دردنا چه درد تو قسمی با این سخن که رسد من می باید که از دها باشد

یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق

بشنوند بعد از بودن آن گفتند ای موسی ما تصدیق نکنیم ترا در اینکه

این سخن از خدا شنیدیم سخن حق تا زمانی که ببینیم خدا را

واسطه را در روز برگ پس فرا گرفت اخبار شما را بدین گستاخی که کردید

آتشی که از آسمان فرود آمد و شما یعنی آن قوم شما می نگریستند بر آن آتش و کوبنده صاعقه

آواز عجیب بود از آسمان بیا مرد چون آن قوم کشته شدند موسی متحیر شد در میان

بنی اسرائیل چگونه از نزد آن قوم ایشان بجا شوم حق سبحانه و تعالی

شان زنده گردانید بعد از مردن پس برانگیختیم شما را زنده کرده از پس مرگ شما

بعد از مرگ شما پس زنده شده بودند عمر تا باشد شما سپاس گوید

حق را رحمت زنده کردن شما رحمات از اصول نعمت است و سایه بان ساختیم

از ترس آفتاب متضرر نشوید و این زمین بود که بنی اسرائیل در تیه

و ما ایشان خیمه و سایه بان نبود و فرو فرستادیم بر شما در تیه من ترنجبین

وَاَغْرَقْنَا و بـ غرق كرديم اٰلَ فِرْعَوْنَ كسان فرعون را وَاَنْتُمْ و حال آنكه شما تَنْظُرُوْنَ

مى نگريستيد بدريا كه چگونه شكافته مى شد يا بفرعونيان كه چگونه غرق

مى شدند وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰى و ياد كنيد آنرا كه وعده داديم موسى را از براى دادن

كتاب و وعده داد موسى ما را بآمدن بجانب كوه طور اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً چهل شبانروز

يعنى بعد از انقضاء آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ پس فرا گرفتيد شما الْعِجْلَ گوساله را [illegible]

مِنْ بَعْدِهٖ بعد از رفتن موسى بطور وَاَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ و شما ستمكاران بوديد به

عبادت حق در غير موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا پس عفو كرديم و در گذرانيديم [illegible]

از شما بعد از توبه شما و [illegible] مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ [illegible]

[illegible] لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ [illegible]

بر نعمت عفو وَاِذْ اٰتَيْنَا مُوْسٰى و ياد كنيد آنرا كه داديم موسى الْكِتٰبَ [illegible]

وَالْفُرْقَانَ [illegible] لَعَلَّكُمْ [illegible]

[illegible] وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى [illegible]

[illegible] موسى [illegible] عجل [illegible]

[illegible] اَنْفُسَكُمْ [illegible]

[illegible] فَتُوْبُوْا [illegible]

بارئكم [illegible]

[illegible]

جست یعنی و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند
از آن کوه بود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگی زد ... پس شکافته شد
از آن سنگ ... دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل ... پس بتحقیق که دانستند
هر یکی از آدمیان یعنی اسباط ... آبخور خود را ... بخورید از من و سلوی
و بیاشامید ... از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده ... و از حد در مگذرید
... در زمین ... در حالتی که شما تباه کارانید ... و یاد آورید آنرا که گفتید
ای موسی ... ما هرگز صبر نتوانیم کرد ... بر طعام یگانه من و سلوی هر چند طعام
دو بود اما هر روز در تمامی یکسان بود ... بس بخوان از برای ما ... پروردگار
خود را از روی درخواست بقدرت خود ... بیرون آرد برای ما ... از آنچه که او را
میرویاند زمین نسبت انبات زمین مجازیست چه بحقیقت حق سبحانه میرویاند
از سبزیها و ترهای زمین ... و از خیار و بادرنگ او ... و از گندم یا سیر او
و دال او ... و پیاز او ... گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود ... آیا بدل
میکنید ... آن چیزی را که ... او زودتر در خوار ترست چون سیر و پیاز
چیزی که ... او بهتر و نیکوترست چون من و سلوی و گوشت مرغ ... و گفته
... فرود روید ... در شهری از شهرها ... پس بدرستی که در آن شهر
... برای شما است ... آنچه خواستید از بقول ... زده شد یعنی لازم گشت ... بر ایشان
... جزای کفران نعمت و عدم رضا ... و خوار ... و در
... ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر ... باشند
... و باز گشتند ... بخشمی از خدای ... بر ایشان
... ایشان را ... بیچارگی ... بود ... که ... بوده
... در نهان و آشکارا ... دیگر کشتند ... پیغمبر ...
... بنا حق ... واجب یعنی ... ایشان را بتر چیزی که موجب ...

و مرغی برهنگان شما از آن عبارت است در طرف یمن از کنجشکی بزرگتر و از کبوتر خوردتر [illegible] بیشتر گویند افتاد

کیاه نشسته شدن مجلس پس [illegible] دلی پریشان و زیرک و نیم بالای ایشان بر [illegible] [illegible] با کنر در

با درک دین و خرمن و استخراف [illegible] اسرائیل بر میوه شده و با تر نکبین حتی [illegible] و گفتیم بخورد

از پاکیزه‌ها آن چیزی که روزی کردیم شما را یعنی [illegible] روزی رسید نخورد

و برای فردا ذخیره نکاه ندارید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر گرد

و ستم نکردند برما بدین نافرمانی [illegible] و لیکن بودند از روی نافرمانی

بر نفسهای خود ستم میکردند که [illegible] حتی اعتقاد نموده [illegible] گوشت نمود

و یاد آورید چون گفتیم شما را [illegible] در آیید [illegible] در بیت [illegible] یا اریحا که قریه ای است

پس بخورید از بیت المقدس یعنی میوه‌ها و طعامهای وی [illegible] مرحبا خواستید و

فراخ خوردنی که [illegible] و در آیید بدر از درهای [illegible] سجده

کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه و بگویید در خواست ما حطه است این لفظ [illegible]

استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را تا بیامرزیم ما و شما را

گناهان شما را بسجود و دعا و [illegible] [illegible] نکوکاران را در ثواب [illegible]

[illegible] از ورد [illegible] آنانکه ایشان ستم کردند بر خود [illegible]

[illegible] بود بلفظ [illegible] بجز آنچه گفته شده بود [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] یعنی گندم [illegible] [illegible]

[illegible] و آنانکه ستمکار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و یاد کنید [illegible]

[illegible] از ما [illegible] برای قوم خود که [illegible]

[illegible] [illegible] بعصای خود که از شعیب علیه السلام [illegible]

... پیشی ... و اگر در زمان داود علیه السلام ... از صد فرمان در گذشتند ... از قوم شما در شهر

ایله ... روز شنبه کار میکردند بودیم ایشانرا از صید ماهی و ایشان مخالفت نمودند و آن

روز بحیله ماهی را میگرفتند ... پس گفتیم مر ایشانرا چون خلاف کردید ... بیاشید

بوزینگان ... خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد

پس گردانیدیم آن عقوبت را ... عذابی که عبرتی که پند دهنده و پند دهنده باشد

وانکسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند ... و آنهارا که از پی ایشان آیند و قصه ایشان

شنوند ... و گردانیدیم آنرا پندی ... از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از

امت محمد صلی الله علیه وسلم ... و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام ... مر کرده

... گردد میان قوم خود کشته یافته بودند ... و نمیدانستند که قاتل او ... معلوم گردد

بموسی که خدای تعالی میفرماید شما را ... که بسمل کنید ... گاوی را تا

بعضی از آن بر مرده زنید و زنده شود بگوید که قاتل او کیست ... گفتند قوم موسی

آیا فرا میگیری ما را ... اهل مسخره یعنی با ما مسخره میکنی ما میپرسیم که قاتل را که کشته است

و تو میگوئی گاوی بکشید ... موسی گفت پناه میگیرم بخدای ... از آنکه باشم

از نادانان ... مسخره کنندگان ... گفتند بخوان و سوال کن

برای ما ... پروردگار خود را ... تا پیدا کند برای ... ما که آن گاو ... چه صفت است و سال

او چند است ... ما بیست جهت آنکه ... که هرگز چنین چیزی ... نشنیده بودند ... از روی تعجب

... درمانده شدند ... چیزی ... شنیدند ... حقیقت ... معلوم ...

... الا ... از ... بود بلکه ... در ...

... گفت موسی علیه السلام ...

... کار را ...

... بکنید ...

... از برای ما پروردگار خود را ...

بود ... آن کفر و قتل ایشان ... بدان بود که عاصی شدند در فرمان

و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان حق میکردند بکثرت عصیان یعنی [illegible]

زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند هر گنه زنگیست بر مرآت دل دل شود زین زنگها خوار و خجل [illegible]

گشت دل را تیره کی نقش درون را بیش کرد [illegible] براستی که آنانکه از روی نفاق

گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند ... و آنانکه یهودیه در آمدند

و ترسایان ... و آنها که از دینی بدینی گرایند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند ملایکه را

پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میگزارند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره

پرستان ... هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف ... بخدای و صفات سلبی و ثبوتی

و بروز قیامت و متعلقات آن ... و بکند عمل شایسته ... پس مر

ایشان راست مزد عمل ایشان ... نزد پروردگار ایشان ... و ترسی نباشد

بر ایشان روز محشر ... و نباشد که اندوهگین شوند در وقت [illegible]

و یاد کنید آنرا که گرفتیم از شما ... پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام توریت

و برداشتیم ... بر زبر سر شما ... کوه [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] توریت آنرا [illegible] و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است [illegible]

[illegible] فلسطین آنرا طور گفتندی و در تفسیر [illegible]

[illegible] بر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی [illegible]

[illegible] و متحیر شدند و حق تعالی گفت [illegible]

[illegible] از احکام شرع ... بکوشش تمام و جهد قوی

[illegible] بعد ... دست از ثواب و عقاب ... باشد که [illegible]

[illegible] ... از پس [illegible]

[illegible] پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی ... بر شما

[illegible] ... از جمله زیان زدگان [illegible]

برو تند و بعد از تمیه ایشان در حال هفتاد و دبرد ... همچنانکه این مرده زنده گردانید زنده

میگرداند خدای مردگان را ... و می نماید بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیا حاضر

حاضر بوده اند و می شاید که منکران زمان حضرت پناه صلوات الله وسلامه علیه میگویند انکار حشر

میکنند که آن خدای بشما نماید دلایل قدرت خود را ... مگر باشد که شما فکر کنید

و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی بر این بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود

پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده کردن عامیل پس این دلها

از شما است همچو سنگ است در سختی و درشتی بلکه سخت تر است در فساد

و غلظت از سنگ و بدرستی که بعضی از سنگها هست که میجوشد و روان

میشود از وی جویها بزرگ و بعضی دیگر هست از وی ... آنچه می شکافد

بشکافند پس بیرون آید از وی آب خورد چون چشمها و بتحقیق که هست

از حجاره آنکه فرود آید و از بلندی به پستی که آید از ترس خدای

و نیست خدای غافل از آنچه شما یهود میکنید آیا طمع دارید

ای مومنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان شما را و شما را ... میگویند

صفت پیغمبر حقیقت دین اسلام وحال آنکه بودند گروهی از سلف ایشان

که بی واسطه می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور

آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند ... [illegible]

سخن حق را ... و نبی او شنیدیم و لکن در آخر گفت که از اینها ... [illegible]

... و باک ندارند و ایشان میدانند که افترا میکنند ... [illegible]

... پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... که جهودان ... [illegible]

... بعضی از منافقان یهود اول روز در حضرت آمدند ...

آخر روز ... یاران خود ... تعالی

آمده اند و ایمان آورده اند از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم

برای ما [illegible] چیست رنگ آن بقره [illegible] گفت موسی که خدای میگوید

آن گاویست زرد [illegible] در غایت زردی رنگ او [illegible] [illegible] گاو [illegible]

و مسرور میسازد [illegible] نظر کنندگان را [illegible] دیگر باره گفتند که [illegible] بخواه

خود را [illegible] تا [illegible] که آن چه گاویست که کشنده است یا [illegible]

[illegible] گاوان [illegible] متشابه شده اند بر ما چه [illegible] و زرد رنگ بسیار اند

و [illegible] [illegible] اگر خواهد خدای [illegible] از جمله راه یافتگان باشیم [illegible]

و از حضرت رسالت پناه منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی

گفت موسی که خدای میگوید [illegible] آن گاویست [illegible] نه رام کرده

شده که بکشیم [illegible] بشورانند زمین را [illegible] و نه گاویست که آب دهد کشته را

[illegible] برای زراعت [illegible] دست باز داشته شده است از [illegible] و [illegible]

[illegible] و تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بنی اسرائیل

[illegible] شنیدند [illegible] گفتند اکنون که [illegible] بیان کردی [illegible]

و صفت تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داشت [illegible]

[illegible] القصه بنی اسرائیل بخریدند [illegible] [illegible] بکشتند او را و نزدیک بود

در کشتن [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] القصه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] چیزی را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بزرگ [illegible] زنده شد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نزد خدا تا بخرند بدست فروختنی مولی بلکه چیزی باشد و این حقیر و قلیل است و با برادر خود که هنوز ایشان آنرا

چیزی حقیر و پست — پس وای مر ایشان را — مر ایشان را از آنچه نوشته است و تغییر کرده

دستهای ایشان — و دیگر باره وای بر ایشان — از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت

و مال حرام — و گفتند یهود بنعم خود — ما را مس نکند آتش دوزخ و عذاب نرسد

مگر چند روزی روز شمرده شده که آن مدت روزهاست مر روزها از عجایب مر آن

که عمر دنیاست یا چهل روز که بر آن بوده قوم ما گوساله پرستیده اند بگو ای محمد مر ایشان را

آیا فرا گرفته اید — از نزدیک خدای — عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید

عذاب نخواهد کرد و اگر چنین عهده هست — پس خلاف نکند خدای — وعده

خود را — بلکه میگوئید و افترا میکنید — بر خدای — آنچه نمی دانید

نه چنانست که ایشان میگویند بلکه — هر که بورزد گناه یعنی شرک آرد

و فرا گیرد گرد او را — گناه او یعنی پیوسته شود یا بر کفر بمیرد — پس

آن گروه منزلهاشان — اهل دوزخ و ساکنان آتشند — ایشان در آتش

جاوید جاودانه باشند — و آنانکه گرویدند بخدای و بهر چه از نزد او آمده است

و عمل کردند نیکو و پاکیزه — آن گروه اهل بهشت مستحقانند

ایشان نه غیر ایشان — در بهشت جاوید باشند کاشند

بنده چون فرا گرفتیم یعنی در توریت — عهد و پیمان از فرزندان یعقوب و گفتیم

نپرستید شما — مگر خدای را که سزای پرستش اوست — و نیکوئی کنید

به پدر و مادر — نیکوئی یا مردمی

و بخویشان و یتیمان — و درویشان — و بگوئید مردمان را

برنید ... باشد یا با مردم خیانت نیکو گوئید که دوست دارید ... شما گوئید

و بهما شما ایمان آرید یا بخیر بیطالید — و بدهید زکوة را ... پس روی گردانیدید

پس روی گردانیدید بیشتر از ... و برگشتید از عهد و شکستید — مگر اندکی از شما

بعضی از ایشان [illegible]

وچون خلوت کنند

گویند ما نیز گرویده ایم گویند آنان که از ایشان اکابر آیا شما حدیث میکنید [illegible]

از اکابر چون کعب و حیی برانچه گشاده است خدای ابواب [illegible]

پیغمبر اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم

بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول حضرت صلوات الله وسلامه علیه

علیه و اصحابه را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان از آن اکابر [illegible]

تا خصمی کنند و حجت

خبر ایشان را سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفت محمد خبر میدهید

تا داستند و متابعت

نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند حق را دانستید و متابعت

با آنکه دانسته باشند

آیا چرا در می باید اعتقاد کرد که سرّ خود با خصم در میان نباید نهاد

نکردید

آیا نمی دانند بدرستی که

بتحقیق خدای تعالی میداند

آنچه پنهان میکنند از ذکر پیغمبر [illegible]

میدارند از عداوت رسول و اصحاب او

نفاق بر هر کردار که حق سبحانه داناست آنچه را ظاهر کنند و پنهان باید که ظاهر خود را بفرمان بردار

آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و پلیدی پاک ساخته [illegible]

که دانائی بهمان [illegible] آشکاراست و از یهودان

جماعتی از ایشان نویسنده و خواننده [illegible]

نمیدانند توریت و نمی شناسند که در وی چیست

[illegible] از دروغها و وعدهای دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاص ایشان است

ایشان [illegible] شفاعت خواهند کرد

و نیستند ایشان

و اما نیست که ایشان

[illegible]

[illegible] جز بعضی [illegible] مباشرت کنند و هر یکی را [illegible]

از روی [illegible] است و [illegible]

گویند اینها نوشته

[illegible]

[illegible] آن کلام تحریف داده

[illegible] از توریت [illegible]

[illegible] چشم میانه بالا [illegible] نوشته [illegible]

و از این غافل نیست [illegible] زانکه عهدشکنان جفت‌اند و صفتی خطاب میخواند و بی طبعهم یهود اند

با خطاب عام است [illegible] این گروه آنانند که از بهر دنیا [illegible] فروختند

و بدل کرده زندگانی بحقیر دنیا را [illegible] نخست جاودانی آن سرای دیگر [illegible] پس سبک

کرده نشود [illegible] این پادشاه خواست در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش

و نه باشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات ایشان و نه در محشر بتخفیف

عقوبات [illegible] بدرستی ما عطا کردیم موسی را [illegible] توریت [illegible] و از پی در

آوردیم [illegible] از پی موسی پیغمبران دیگر را خود چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس

و زکریا و یحیی علیهم السلام [illegible] و عطا کردیم عیسی پسر مریم را [illegible] نشانهای

روشن و معجزات منیره چون اخبار از غیب و احیاء موتی و غیر آن [illegible] و نیرومند کردانیدیم

او را بقوت دادیم [illegible] که آن پاکیزه باشد جبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام

بود یا باسم اعظم که بقوت آن زنده کردی یا بانجیل که تازه کردی دلها و زندگی جاوید از آن یافتندی

دلها زیرا که از حسن کلمات دارد جان زندگی از [illegible] دارد [illegible] آیا هرگاه که آورد شما

آمد شما فرستاده [illegible] با آنچه دوست نمی‌دارد [illegible] نفسهای شما تکبر کردید

بر رفیق [illegible] باشد [illegible] پس گروهی دروغ کردن نهادید

پس گروهی را از ایشان دروغ داشتند چون محمد و عیسی علیهما السلام [illegible] و گروهی

بکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام [illegible] و گفتند یهود [illegible] و همانی در دلها

یعنی پوشیده [illegible] در پرده شده [illegible] قول محمد [illegible] امید میکردند و نیند حضرت

پیغمبر را [illegible] بعثت آنحضرت [illegible] نزدیک ایشان [illegible]

[illegible] ایشان میگوید [illegible] بلکه لعنت کرد خدای ایشان را [illegible]

[illegible] سبب [illegible] ایشان [illegible] پس اندکی از ایشان ایمان می‌آورند

[illegible] علیه السلام و اصحاب او [illegible] و آن هنگام که بر ایشان آمد [illegible]

[illegible] نزد خدای که [illegible] است [illegible] گواه [illegible] قرآن که کتاب پاک ایشانست

وحذل ... بهی ...

مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت تورات مستقیم بودند شد ... ... سوره

کنند کاینه از احکام تورات که در بعثت محمد صلی الله علیه وسلم صادر شده

کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف شما و از میشان عهد بستیم وزیر نمود

خونهای از باد مسم دینانه خود را و بیرون نکنید کسان خود را بستم

از خان و مان خویش و عهدی دیگر آن بوده که اسیران را باز خرند بس اقرار کردید یعنی قبول

د شمای یهود مدینه که بلباد شما این عهد نموده اند

نمودید

بس شما آنانکه رسید که بچای آنکه ... می کشید کسان خود را وبیرون

میکنید گروهی از قوم خود از سرها و خرنهای ایشان ... هم پشت شوید

برای قوم خود بر شیمه از شما به بزه کاری وافزودن طلبی به ...

در قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگر نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک

نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند در

فرقه از یهود معاونت حلیفان خود با دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان

کوشیدندی تا هم قوم مغلوب جلا ای امیدی و چون کسی اسیر شدی با تفاق فدا دادندی چنانکه

میفرماید و اگر بشما آیند اسیران بنی ... ایشان را فدیه

میدهید یعنی به پسری دیگر حوالی میکنید تعلق با قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان

بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است بر شما بکلم میشان

... ایشان ... آیا میکوشید شما ... پاره از احکام تورات کمند

... دیگر از قتل و اخراجست

... ... عهد شکنی و ناز زال از شما ... همچنین

... در زندگانی این سرای که آنه تسلان یعنی قریظه ...

بنی نضیر ... خزر و در سنجید ... باز گردانیده شوند از ...

... بیهوده سختر یعنی ... که عذاب ... ضابحه و یکی از علامات شدت ...

نشانهای روشن و پیغامهای راست با حکم ایزد است … پس شما
گرفتید گوساله را بخدایی … از پس رفتن موسی علیه السلام بطور … و شما بیداد
گرانید بر نفس خود … و یاد کنید چون فرا گرفتیم … پیمان شما را … و بر داشتیم
بر زبر شما کوهی را که مسمی بود بطور بن اسمعیل … و گفتیم که فرا گیرید
آنچه شما دادیم یعنی توریت … بقوتی درست و جدی تمام … و بشنوید یعنی فرمان برید
گفتند باشکارا … شنیدیم و نپذیرفتیم و بنهانی با خود گفتند … و نافرمانی کردیم یا
شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل … و خورانیده شد یعنی در آوردند … در دلهای
ایشان دوستی گوساله را … بسبب جحود و انکار ایشان … بگو … بد چیز است آنچه
میفرماید شما را … بآن چیز … ایمان شما و آن کفر است بقرآن و بمحمد صلی الله علیه و سلم … اگر
هستید شما … گرویدگان بخدا نه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او او را بکفر نفرماید و جهودان
بدین رسوایی میگفتند بهشت فرمای ما خواهد بود خداوند تعالی فرمود که بگو ای محمد در جواب این
دعوی ایشان را … اگر هست مر شما … مر شما را … سرای آخرت و نعمت بهشت
نزدیک خدای … پاکیزه و خاصه … بی دیگر مردمان … پس
آرزو کنید مرگ را … اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاص مر آن شماست
چه هر که بدان سرا شتابان رسید آرزو مرگ ملاحت اشتیاق لقاست پس مرگ آرزومند تر بود
بر گذشتن از نبود بقا و گست و دوست را رساند بر دوست آن کیست که او مرگ را دوستان بنود
و هرگز آرزو … نکنند جهودان آنرا … هرگز … بآنچه پیش فرستاده است
دستهای ایشان … از انبیا و تغییر [illegible]
… و خدای دانا است … ستمکاران … و هر آینه بیابی
تو جهودان را … حریص تر مردمان … بر زندگانی دنیا …
و از آنکسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب دوست دارد … که … یکی …
… چه گمان زندگانی دنیا و آخرت نزد ایشان نیست

وه ان

شاید [illegible] کرویدند و بدان نگرویدند قبول نکردند اصول دین باشد از آنچه و حشر و نبوت و در توحید

کتابست برین میکردند نصرت و فتح طلب

و ماموری در وقت که این کتاب از نزول پیش بودند آنکه

تنگ شدی بر ایشان کار و دنیوی کار بود مقصد برب کفتار که گاه هر آید درو فرود کتاب این اگر و بکسی

بعث الزمان آخر رسول اکر وسلم علیه الله صلی محمد توبه از میخواهیم نصرت یا خدایا که گفتندی برداشته دستها

بنات بد آمد که وقت آن پس

عرب کافران از مشرکان بد امید یکی ایشان

بنی از پیغمبر کرانه بدو کمانه ایشان چه بدو شدند منکر

دید شناختند که آنکس

خوان نخست پس

شدند کافر بدو بود اسمعیل از بنی چون بود خواهد اسرائیل

کفر بر مستحیل ضمیر موضع در مرد ضعف و زیرا فساد و دفع کار ازبهر نمود آنچه نفس کرد یکان و کرماتر

بنفسهای

چیز بدان شد فروختند ایشان که بیست چیز بر

است ایشان

خودها فرستاد و بر غضب

میشوند کافر آنکه

است کدام بجز تر از خود

خود فرستد فرو که بر آنکه

برفرد شکم بعنی حسد ازبهر شد و ان اگر

ازبندگان

بر آنکس که خواهد

سبب که بن حق خود فصل

گشتند که بمعنی از غضب بکنید

چهودان گشتند یار بی

شدند یار و از آن که خود

وهر کافر

قرآن و محمد کار با بالا نیسی بکار دیگر خشمی از آن

بگویند

را خود مر بد سیر فرح و

کنند خوار مرالی

کویند ما میگرویم

قرآن و انجیل به فرستاده خود بآنچه

جزا بجز غیر

میشوند کافر و

تورتست بعنی فرستاده بدانچه

است سفت [illegible] درست و قرآن و انجیل بعنی و آنچه

تورتست [illegible] از آنچه است و رسا [illegible] آن باید

است او رد [illegible]

ببینند اگر که ام حراست [illegible] هستی باشد [illegible] هست بر [illegible]

کشتند

می

جرا پس داریم ایمان تورتست به

موسی بشما آمد که هر آینه

تورتست بیرون [illegible]

ازین [illegible]

[illegible] نمی‌دانستند که قرآن کلام الله است و محمد رسول الله [illegible] و پیروی کردند این یهود
آنچیزی را که میخواندند دیوان [illegible] در زمان پادشاهی سلیمان
علیه السلام و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام صد نیرنگ را با سحرها و کهانت بر آمیخته
نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بر آن اطلاع یافته بفرمود
تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت دفن کرد بعد از وفات وی بیرون آورده چنان وا
نمودند که سلیمان با آن سحرها در شهرها پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند
حق تعالی ابرای ذمه وی را از یهود که [illegible] و ما کفر سلیمان یعنی جادوئی نکرد
ولیکن دیوان زمان او [illegible] کافر شدند [illegible] در می‌آموختند
مردمان را [illegible] جادوئی [illegible] و دیگر یهود متابعت کردند آنچیزی را که فرو فرستاده شده
از سحر [illegible] بر دو فرشته [illegible] در شهر بابل [illegible] نام آن دو فرشته
است و ایشان با آدمیان گناه کار طعنه میزدند و حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و شهوت اگر
شما را نیز مثل ایشان [illegible] بودی [illegible] ایشان از روی امتحان
ایشان [illegible] نمودند حق تعالی نفس بشری در ایشان نهاد [illegible] و برای حکم میان خلق بزمین آمدند زنی
زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر و قتل [illegible] و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی
ایشان را [illegible] و عذاب ایشان [illegible]
معذب [illegible]
تعالی [illegible]
[illegible] را تعلیم [illegible]
[illegible] و نیاموزند [illegible]
[illegible] جادوئی [illegible]
[illegible] پس تو کافر مشو باعتقاد کردن [illegible]
[illegible] [illegible] می‌آموزند [illegible] [illegible]

... نه از سالی برو ... که محبت بگوی ... بهم رسد ...

که کاش عمر داده شود

... تورات ... سود ...

سال بر نجم و بود بعضی از ملاء ... حافظ ماده است ... بسته

باشد ... از عذاب دوزخ ... انکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی

بالی میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که ما

دشمن ... خدای بینات

محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل است و او وحی بود می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا

و عذاب بر آباء ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه تع

زبر ... بگوای محمد هر که باشد دشمن جبرئیل را دایما ببین عبرانی با

سریانی و معنی او بنده الله است و او همین فرو آرنده وحی باشد پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر

پس بدرستی که او فرود می آرد و آنرا بر دل تو بفرمان خدای در حالتیکه

کر آن تصدیق کننده است آن چیزی را که پیش از وی نازل شده در حالا ...

از کتب منزل چون تورات و زبور و قرآن راه نماینده است بحق و مژده دهنده

مومنان را بنجات و درجات هر که باشد دشمن مر خدا را

و فرشتگان او را و پیغمبران او را و جبرئیل ... و میکائیل مقرب

پس تحقیق که خدای تعالی دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه

نشانهای ... بسوی تو ... و مر آینه فرستادیم ... و رسل تو

روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن ... و کافر نمیشوند بدان آیتها

... از فرمان خدا ... ایام ... که یهود ...

... [illegible] ...

... محمد ... باور دارنده ... تورات ... با ایشان

از آنکه عطا داده شده ... تورات ...

... تورات ... آنرا ... پس ... خود ...

[illegible] منسوخ میکردانیم [illegible] از آیه قرآن بروفق مصالح خلق و مقتضای زمان [illegible] یا
فراموش میکردانیم آنرا و از دلهای بریم [illegible] بیاریم بهتری ازان آیه منسوخ چنانچه
مصابرت یکی غازی را با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت [illegible] یا مانند آنکه
نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون نسخ قبله از بیت المقدس بکعبه [illegible]
آیا نمی دانی خطاب با منکران نسخ است یهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن بشما نیست و بر خدا
روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت باید شناسید در نسخ احکام [illegible] بود حق تعالی میفرماید
دانی حکم با دلیل آیا معلوم نداری یعنی میدانی [illegible] الله [illegible] [illegible] بر همه چیز
از وجود اثبات و نسخ و انشا [illegible] توانا است [illegible] آیا [illegible] با آنکه
تحقیق بخدا است بی شک [illegible] وزرات [illegible] باد [illegible] میخواهید کنند
[illegible] و شما [illegible] [illegible] [illegible] بشما نفع رسید [illegible]
[illegible] که از شما دفع ضرر کنند [illegible] [illegible] سوال کنید
پیغمبر خود را [illegible] همچنانکه سوال کرده شد [illegible] پیش ازین یهودان [illegible]
محمد باید که کتابی بیارد یکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی میفرماید که شما از محمد
میطلبید از سوالهای متعصبانه [illegible] شما از موسی علیه السلام میطلبیدند
و هر که بدل کند کفر را [illegible] با ایمان یعنی کفر را بر ایمان [illegible] [illegible] گم کرده است
از میانه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فتنی حی بن اخطب [illegible] [illegible] ایشان بر دو اصحاب [illegible] [illegible] شما
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شما را [illegible] از پس ایمان شما [illegible]
از روی حسد [illegible] [illegible] [illegible] یعنی این حسد [illegible]
طبع ایشان است [illegible] [illegible] از پس آنکه روشن گشت [illegible]
[illegible] راستی در نعت یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حقیت قرآن [illegible]

انکشتند بدان [illegible] میان مرد و زن او [illegible] و نوشتند جادوان [illegible] ضرر

بسحر [illegible] احد [illegible] هیچکس را مکر بقضا و تقدیر خدای و میآموختند آنچه زیان [illegible]

انجا ایشان را زیان رساند [illegible] و سود نکند [illegible] و هر اینه بدانستند یهود [illegible]

که هر که سحر را بخرد یعنی بپذیرد و بکار بندد نیست او را [illegible] دران سرای [illegible]

بهره از نیکوئی [illegible] و هر چیزیست انکه فروختند بدان چیز

خود را یعنی سحر اختیار کردند [illegible] اکر هستند ایشان که دانند زیان این سودا را

و اکر ایشان یهودان [illegible] کرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم و پرهیز کردندی

از سحر و کشتن یهودان یا دادش [illegible] بتوبه و پرهیز [illegible] هر اینه پاداش

از نزد ملک خدای بهترست از دو هزار سکه که بر نعمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ستانند

اکر بودی که بدانستندی ای آنکسانی که کرویده اید

مکوئید [illegible] در وقت مکالمت با محمد صلی الله علیه که یهود کفار شما را دست آویز ساخته با

آنحضرت این کلمه میکویند و در لغت ایشان بمعنی دشنام [illegible] بدان معنی میکنند [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] و مودت [illegible] میکویند و بکویند انظرنا

[illegible] و بشنوید [illegible] و کافران راست [illegible]

[illegible] نمیخواهند [illegible] از اهل کتاب یعنی یهود

[illegible]

انکه [illegible] فرستاده شود بر شما [illegible]

[illegible] از ایشان [illegible] یهود [illegible]

[illegible] آن بود که پیغمبری [illegible] تعلق [illegible]

[illegible] بخود [illegible]

[illegible] و خدا او فضل بزرکست بر هر که [illegible]

[illegible] فضل او فضیلت [illegible] و لطف و عنایت [illegible] شمار

[illegible] گفته [illegible] در سابق نیستند [illegible] خدای حکم داوری کند میان ایشان
[illegible] تغییر [illegible] در آنچیزی که هستند ایشان [illegible] که در آنچیز اختلاف
[illegible] و باطل [illegible] و کیست ستمکارتر [illegible] از آنکسی که باز داشت [illegible]
بنای خدا را [illegible] از آنکه یاد کرده شود [illegible] در آنجا نام خدای یعنی بگذاشت که در
مساجد خدا یاد کنند تسبیح پرستش نمایند [illegible] و سعی نمود [illegible] در ویرانی آن مساجد و این بخت
الله [illegible] بود یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احجار را بقتل رسانیده یک مسجد را
[illegible] یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از زمین مسجد است یعنی محل سجده [illegible] آن آزرده کرد [illegible] ذکر
و ویرانی [illegible] شنیده [illegible] بیت هر کس [illegible] نگذاشتند [illegible] مساجد
[illegible] مگر ستمکاران و این صورت شد زمان دولت [illegible] قدرت رفتن در مسجد
اقصی [illegible] از ترس مسلمانان [illegible] در دنیا [illegible] در جهان [illegible] خواری
و جزیه دادن [illegible] در [illegible] خواری بزرگ [illegible]
[illegible] جای بر آمدن آفتاب [illegible] جای فرو رفتن آن [illegible] جای [illegible]
[illegible] بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند [illegible]
و چون روشن شد خطای [illegible] ایشان [illegible] قبله [illegible]
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم اجازت خواستند [illegible]
نماز صحابه [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
بی جمال حق [illegible] جمال حق

[illegible] پس هرگز نشنیدی انسانان دیگر [illegible] از قتال ایشان [illegible] و درویکی [illegible]

[illegible] حق تا [illegible] خوانی [illegible] فرمان خود را که حکم است بقتال یا [illegible] برآنکه

خدای تعالی [illegible] بر همه چیزی از غضب و انتقام [illegible] توانا است [illegible] و جهان

دار [illegible] و برسید زکوة مال را [illegible] و آنچه از پیش بفرستید

از برای خود [illegible] از مال [illegible] سبب صدقات و نفقات و انواع خیرات [illegible] باید آنرا

نوشته [illegible] آن [illegible] بدرستی که خداوند تعالی

[illegible] و گفتند جهودان [illegible]

[illegible] یهودان [illegible] یا نصرانی نبود

گفتند بهشت [illegible] بهشت [illegible] ترسایان [illegible] این

دعوی [illegible] بگو [illegible] حجت خود را

دعوی [illegible] اگر هستید راست گویان در قول [illegible] و چنین است [illegible] ایشان میگویند

[illegible] سر تسلیم [illegible] برای طاعت خدای [illegible] و او نیکوکار است در

[illegible] مزد او [illegible] کار او

و [illegible] بر ایشان [illegible] ایشان [illegible] از جهود

[illegible] آمدند [illegible] ابطال

[illegible] و گفتند

[illegible] ترسایان [illegible]

نیستند جهودان [illegible] بر چیزی [illegible] باشند [illegible]

میخوانند کتاب خدا را یهودان از توریت [illegible] نصاری انجیل اثبات

[illegible] انجیل [illegible] یهود [illegible] انجیل کافر

[illegible] میگویند [illegible] گفتند آنانکه [illegible] نمیدانند

[illegible] کتاب [illegible] مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار [illegible]

وتیهار ا ابرهیما [illegible]

نشود خوشنود از تو یهود و نصاری تا آنکه پیروی کنی ملت ایشان را بگو ای محمد که راه اسلام راه حق است

و اگر متابعت نمایی ای محمد آرزوهای ایشان را در باب دین بعد از آنچه آمد بتو

چیزی که در راستی آن شک نیست از دانشی که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان

ملت ایشان نیست ترا از عذاب خدا هیچ دوستی یا نگاهدارنده و یاری کننده

و هر چند بصورت خطاب با حضرتست معنی راجع با امتست آنانکه عطا کردیم

ایشان را کتاب یعنی توریت بقول آنکه آیه در شان ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقول آنکه در شان

اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمده بودند یا

قرآن بقول آنکه آیه در شان مسلمانان فرود آمده باشد و مراد هر که باشد میخوانند آن

کتاب را یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردنست آن گروه

ایمان دارند بکتاب خدا که تحریف نکردند و هر که کافر گردد بکتاب

احکام آنرا تغییر دهد پس آن گروه ایشانند زیان زدگان

ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا که نعمتها کردم

انعام کرده بر شما یعنی بر اسلاف شما و بدرستی که برتری دادم شما را تفضیل کردم

بعنی بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه بجهت تقریر و تذکیر نعمتهاست

بر شما از روز جزا و جزا که از هیچ کس کفایت نکند هیچ کس از کسی

چیزی را از عقوبت و عذاب و پذیرفته نشود از هیچ کس فدای او و نه

بدل و عوض او و نه سود دهد شفاعت کنندگان را

و نه ایشان یاری داده شوند و یاد کن ای محمد وقتی که آزمود

پروردگار ابراهیم را یعنی او را امر و نهی کرد

بچند از فطرت اسلام یعنی بده خصلت پنج در سر و پنج در تن

در سر مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن شارب و گشادن موی سر و در تن ناخن گرفتن و ختنه کردن

وگفتند بی باکان از یهود و نصاری [illegible] فرزند گرفت خدای تعالی [illegible]

پاکی و بی عیبی او راست [illegible] نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مر او راست

آنچه در آسمانهاست و در زمین و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب ویند [illegible]

ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و این المملوک [illegible] المالک [illegible] که در زمین و آسمانها

باشند [illegible] او را فرمان بردارند [illegible] از نو پدید آرنده آسمانها

و زمینهاست [illegible] و چون خواهد با تقدیر کند کاری را [illegible]

دیگر مر آنرا جز آنکه بگوید باش پس میباشد [illegible] وگفتند آنانکه

[illegible] مشرکان [illegible] چرا سخن نمیگوید خدای با ما

[illegible] یا بر ما نمی آید [illegible] همچنانکه این مشرکان میگویند گفتند آنانکه

بودند [illegible] پیش از ایشان [illegible] مانند گفتن ایشان [illegible]

انبیا بعد از ظهور معجزات [illegible] یکدیگر مشابه است دلهای کفار در حکم انکار

[illegible] و بیان کردیم

نشانها [illegible] توحید و نبوت [illegible] برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین

[illegible] براستی و درستی وگفته اند مع الحق یا

[illegible] و بیم کننده کافرانرا [illegible]

[illegible] اصحاب الجحیم اند و جحیم آتشی سوزنده بسیار

[illegible] رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] خدای تعالی بر یهود

[illegible] که از بیم عقوبت الیم منهاج مستقیم باز ایستادی [illegible]

[illegible] اصحاب الجحیم [illegible]

[illegible] اصحاب اهل ضلالت [illegible]

[illegible]

ثمرات یعنی [illegible] کویند و میوه‌ها اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت [illegible]

روزی ده هر کرا ایمان دارد [illegible] تا آنکه سالکان این [illegible] باشند [illegible] خدای [illegible] الیوم الآخر [illegible]

[illegible] گفت خدای [illegible] و هر که کافر شود [illegible] پس او را برخورداری دهیم [illegible] برخوردار

اندکی یعنی همین در دنیا [illegible] پس او را بیچارگی برانیم الی عذاب [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] و بد جایست دوزخ [illegible] و یاد کن [illegible] ابراهیم [illegible]

و اساسها [illegible] از خانه کعبه [illegible] است برابراهیم چه بسر باید [illegible]

شریک بوده هر یک [illegible] آن خانه کار میکرده اند یا [illegible] دیوار بر آورده [illegible] اسمعیل

سنگی جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده [illegible] بعد از اتمام خانه [illegible]

تضرع برداشته و گفتند [illegible] ای پروردگار ما [illegible] قبول کن از ما این کار خیر [illegible]

بدرستی که تویی شنوای دعای ما [illegible] تویی دانا به نیتهای ما [illegible] ای خدا و [illegible]

و گردان ما هر دو [illegible] ثابت بر اسلام [illegible] مخلص [illegible]

از [illegible] گردن نهاده و منقاد شده [illegible] و بنمای ما را

مواضعی که در آن افعال [illegible] بجا آورد چون میقات [illegible]

و دعا برای [illegible] و [illegible] در [illegible] و تقصیر [illegible]

بتحقیق تویی [illegible] توبه [illegible]

[illegible] در [illegible] ذریه ما [illegible] و مبعوث [illegible]

[illegible] و بزبان ایشان تا ذریه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] از [illegible] واحکام [illegible]

[illegible] در اجابت دعا [illegible] توی دانا [illegible]

بعز اجابت [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]

دشنه و کشتی با آب [illegible] یعنی ابرهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بوفا آن [illegible] گفت برای گروهی

متابعت فرمان کردی [illegible] بپیشوائی بزرگی که گردانندهٔ توام للناس برای مردمان [illegible] پیشوائی

در دین که همه نیکان بعد از تو بتو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر مارا فرمود که اتبع ملة ابرهیم و امت

مرحومه را پیرو او کرد که ملة ابیکم ابرهیم برای این معنی چند وجه است و چون خدای ابرهیم را بشرف

امامت نوازش فرمود [illegible] گفت ابرهیم با حق تعالی [illegible] و از فرزندان و نبیرگان من نیز

امامان پیدا کن [illegible] گفت حق تعالی در جواب [illegible] نرسد [illegible] عهدی یعنی رحمت و بقولی عهد

رسالت و امامت مسلمانان [illegible] ستمکاران را یعنی کافران را از ذریت تو [illegible] و یاد

کن آنگه گردانیدیم [illegible] خانه کعبه را [illegible] محل بازگشت یا موضع ثواب [illegible] مرادم با مزا

یعنی حاجیان اگر هر سال بوی بازگردند و اجابت ثواب بی حساب رسند [illegible] و گردانیدیم آنرا موضع

ایمنی که هرکسی به آن پناه برد [illegible] و فرا گیرید ای مومنان بعد از آنکه شرف [illegible] داشتند

[illegible] از مقام ابرهیم [illegible] نمازگاه و آن موضعی است که درو حجر [illegible] وضع کرده اند و اثر قدمهای

مبارکهٔ آنحضرت بر وی ست [illegible] و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم

با ابرهیم و اسمعیل [illegible] که پاک سازید [illegible] خانه مرا از زنان و اوثان و نجاست و معاصی

و طواف جنب و حایض [illegible] برای طواف کنندگان [illegible] و برای مقیمان یا معتکفان

[illegible] و برای رکوع کنندگان [illegible] سجده آرندگان یعنی نماز کنندگان [illegible] بشارت بر

[illegible]

[illegible] است [illegible] و یاد کن چون گفت ابرهیم یعنی

[illegible] این شهر [illegible] برای تو [illegible]

[illegible] از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار

[illegible] از میوه‌ها حق تعالی این دعا را اجابت

[illegible] فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین [illegible]

[illegible] وصف [illegible] زاده در زمین تهامه [illegible]

و شما را بر عملها پاداشی خواهند داد ... و شما پرسیده نشوید ... از آنچه بودند
ایشان که عمل کردند اعتقاد یهود آن بود که ابرار را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب
سازند درین آیه رد بود که شما را باعمال ایشان ثواب نخواهند ساخت و نه ایشان را باعمال شما مواخذه
خواهند کرد ... و گفتند جهودان مر اهل اسلام را ... باشید از جمع یهود ...
و گفتند ترسایان که ترسا شوید ... تا راه یابید ... بگو بلکه نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت
میکنیم ... کیش ابرهیم را ... در حالتی که گذارنده مایلست از همه کیشها براه راست یا
ابرهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام ... و نبود ابرهیم ... از شرک آوردگان
بگوئید ای متابعان ملت ابرهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را
جهودی یا ترسایی دعوت میکنند بگوئید ... گرویدیم بخدای ... و بانچه
فرود آمده است بما یعنی قرآن ... و بانچه فرو فرستاده شده است ... بسوی ابرهیم
که بیست صحیفه بوده است ... و بفرزندان او اسمعیل و اسحق ... و به نبیره
او یعقوب ... و بفرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابرهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما
چون متعبد باحکام صحف بودند گاه گویا آن نیز بر ایشان فرستاده شد چنانکه نیز فرستاده بر ما
و ایمان داریم بانچه داده شد موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت
و بانچه عطا داده شد انبیا پیغمبران را از کتب و معجزات ... از نزد پروردگار
خود ... نمی‌کنیم جدایی ... میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم ... و ما مر
او را ... گردن نهادگانیم ... پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری
بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل ...
راه راست یافتند ... و اگر برگردند و اعراض کنند ... پس جز این نیست
که ایشان در خلاف و عداوت اند ولی محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن ...
سو زود ... کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را و اوست
شنوا مقالات موضوعات دگران داننده ... سلیم دانا باعتقاد هر دو گروه ... بعد از ترس ...

[illegible] بازنگردد یعنی هیچکس بازنگردد واستبعاد وانکارست که باز گردد [illegible]
[illegible] بی یا سفیه سازد یا بهلاک نفس خود را [illegible] دانید
[illegible] ازین مرکز تعلیمات ابرهیم را [illegible] مگر کسی که خوار گرداند [illegible] از کیش ابرهیم
و هر آینه ما برگزیدیم ابرهیم را [illegible] باشد در نفس خود
[illegible] که او [illegible] خانه کعبه [illegible] یا بعبادت وخلت یا بعمارت [illegible] یا بشرف نبوت و [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] یا در کسانی که [illegible] بصلاح وفلاح [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] قضا برو [illegible] جاری [illegible] هر چه از [illegible] تسلیم شو در [illegible] زمان [illegible] کرد [illegible] پروردگار [illegible] که گفت ابرهیم را
[illegible] علیهمان [illegible] گفت ابرهیم که تسلیم کردم خود را [illegible] جاری کرده
[illegible] که از دوست [illegible] خویش [illegible] گذاشته ام مصلحت [illegible] فان شاء احیانی وان شاء اتلفنی [illegible] هرچه خواهد [illegible]
ابرهیم [illegible] اسلمت [illegible] خود [illegible] و وصیت کرد [illegible] هر چه رسید [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] و یعقوب [illegible] خود [illegible] او [illegible] ووصیت کرد [illegible]
برای شما [illegible] برگزید [illegible] ای پسران من [illegible] بودند [illegible]
مگر شما مسلمانان [illegible] اسلامست [illegible] دنیا [illegible] مشرف [illegible]
[illegible] اسلام است [illegible] باید [illegible] اسلام [illegible] تا [illegible]
یعقوب [illegible] الله [illegible] [illegible]
[illegible] آن وقت که گفت یعقوب [illegible]
[illegible] از پس وفات من [illegible]
[illegible] و خدای پدران ترا [illegible]
[illegible] و اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible] و ملکات [illegible]
[illegible] ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان [illegible] گروهی بودند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و ایشان [illegible] کردند [illegible]

بر آن دین مبعوث گردانیده [illegible] و کیست ستمکارتر [illegible] از آنکس که بپوشد [illegible]

گواهی که نزدیک او ثابت شده باشد [illegible] از خدای یعنی بواسطهٔ کتاب آلهی [illegible]

بود نزد بعض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] و نیست خدای بی علم و بی خبر [illegible] از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب [illegible] و انکار

محمد صلوات الله و سلامه علیه [illegible] آن قومی مذکور گروهی بودند [illegible] رفتند و در گذشتند

[illegible] جزای ایشانرا همان رسیده که خود کسب کرده اند [illegible] و شما را نیز [illegible] خواهد

رسید که کرده اید [illegible] و [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] کرده اند

تکرار آیه برای تاکید و تقریر [illegible] جهت تنبیه و تذکیر [illegible]

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هنگام وقت نماز توجه بکعبه [illegible] بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که

روی به بیت المقدس نماز گذارد [illegible] مبتهج شده میگفتند اگر محمد بر دین ما نبودی [illegible] بقبلهٔ ما نماز نمیگزارد

یا میگفتند [illegible] و اصحاب او را بقبلهٔ [illegible] بردند و [illegible] نماز [illegible] جهت قبله [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه و سلم ملول [illegible] بیت المقدس بکعبه [illegible]

و منافقان [illegible] قبله [illegible] خدای تعالی [illegible]

زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران [illegible] یعنی یهود و منافقان [illegible]

چه چیز باز گردانید [illegible] مسلمانان [illegible] از قبله [illegible] بودند [illegible]

بر آن یعنی بیت المقدس [illegible]

در آن [illegible] بیت المقدس [illegible] شده [illegible]

[illegible]

و [illegible] قبله [illegible] فضل [illegible] [illegible]

[illegible] گروهی [illegible] [illegible]

[illegible] قیامت [illegible]

[illegible] گواهی [illegible] قبله [illegible]

جهودان بجای ازتماشت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند

که ما را صبغه هست و شعار ایشان در صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه فرو بردندی

دادندی با عتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولودست از غیر دین مسیحی و آن را قائم مقام ختان داشتندی

و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که [illegible] بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را

که آن دین خداست و گویند مراد فطرت است و آن تطهیر مسلمانان باشد [illegible] و کیست نیکوتر

از خدای [illegible] از جهت دین و تلقین و تطهیر مؤمنان از ادناس تلوین [illegible] و ما حق

با تباع صبغة الله [illegible] پرستش کنندگانیم گفته اند رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا برنگ

دوستی بر آورد و از همه عالمش بر سر آورد [illegible] و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ

آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله نگیرد خلاصه رسایل روشنان و نقاوه عبارات و اشارات ایشان

بیان معنی این صبغه است و تحقیق آن از این رباعی که صاحب لوایح حضرت ملا [illegible] بقلم کرم بر

الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی می توان برد بی رنگیست یار دلخواه ای دل قانع نشوی

برنگ ناگاه ای دل اصل همه رنگها از آن بی رنگیست من احسن صبغة من الله ای دل [illegible] یهود و نصاری

از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباؤه ما را که شرف

دوستی و عزت فرزندی حق سبحانه ثابت باشد بدین سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را

فرمود که [illegible] آیا مجادله میکنید با ما [illegible] در دین خدای و دعوی اولویت در انتساب کنید

و حال آنکه او پروردگار ماست [illegible] و آن [illegible] ربوبیت او همه انام

[illegible] معبودیت او بر همه واجب است [illegible] و ما راست [illegible] ما

[illegible] عبادت [illegible] ایمان [illegible] اعتقاد و عمل

[illegible] یهود و نصاری [illegible] خطاب [illegible] میگوئید [illegible] یهود [illegible]

[illegible] که ابراهیم [illegible] و [illegible]

[illegible] یهودی و این قول جهودانست [illegible] یا بر گفته [illegible]

ترسایانست [illegible] تو بگوی [illegible] آیا شما داناترید یا [illegible] یا خدای [illegible]

و بتحقیق آنانکه داده‌اند ایشانرا توریت هر اینه میدانند

که این تحویل یا توجه درست و راست دیگران از پیش پروردگار ایشانست

چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر قبله او بجانب کعبه است

و خدای غافل نیست از آنچه یهود میکنند از انکار قبله

و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب را

یعنی یهود و ترسا بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند

بر حقیت توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبله ترا

و تو نیستی تابع مر قبله ایشانرا و نیستند بعضی از ایشان

پیرو نده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت از ایشان در قبله ایشانست قبله نصاری

شرقیست و از آنکه یهود و ترسا میان این جهود مغربست و اگر پیروی کنی

بر سبیل فرض آرزوهای ایشانرا در باب قبله از پس آنکه آمد بتو

از دانستن آنکه قبله ابراهیم حقست هر آینه تو باشی آنگاه از ستمکاران که متابعت ایشان

نمایی از جمله ستمکاران این خطاب بر جهت با پیغمبر است یعنی با اصحاب است یا امتان

آنانکه داده‌ایم ایشانرا توریت می شناسند او را

که پیغمبر را همچنانکه می شناسند پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختن

درستی دارند و در باب پیغمبر و بدرستی که گروهی از ایشان

هر آینه میپوشند حق را از روی ظلم و حسد و ایشان میدانند

درست و راست از پروردگار تست

پس مباشید از شک کنندگان

و هر گروهی را از قومهای پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر موجهی

و قبله ایست که او روی بدان دارد یا خدای

پس شتابید ای مسلمانان به پیشی کردن بر دیگران در نیکوییها

ان قبله را [illegible] نوشتیم برانست یعنی کعبه [illegible] مگر برای آنکه تمیز سازیم و جدا کنیم [illegible]
آنکس را که پی روی رسول کند در امر قبله [illegible] از آنکس که باز گردد [illegible] بر پاشنهای خود
و مثلست در باب کسی که باز گردد از رای و عدول کند بخلاف [illegible] و بدرستی که هست
قبله یعنی تحویل [illegible] بزرگ و گران [illegible] مگر بر آنانکه [illegible] خدای راه نمود ایشانرا
تا تحویل قبله را [illegible] ستند بخلاف یهود که مر غلط شبهه انگیختند در امر قبله و میگفتند اگر آن بود که اگر قبله هر
جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزاردند [illegible] صحابه و پیش از تحویل قبله وفات
یافته چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که
[illegible] و نیست خدای [illegible] تا ضایع کند [illegible] ضایع گرداند نماز شما را به
طرف که گزارده اید یا باشد ایمان شما را به بیت المقدس [illegible] بدرستی که خدای
[illegible] بر مومنان [illegible] مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد [illegible] بخشاینده است نزد ایشان
[illegible] بدرستی که ما می بینیم [illegible] گردانیدن روی ترا در جهت
[illegible] برای انتظار وحی [illegible] تحویل قبله [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم از قول یهود که میگفتند
[illegible] نماز [illegible] که قبله [illegible] است و اقدم
[illegible] جبرئیل گفت [illegible] متوجه [illegible] شد [illegible]
[illegible] بآسمان [illegible] ازین آیت [illegible]
بآن قبله که رو میخواهی
[illegible]
[illegible] بدرستی [illegible]
[illegible] در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی
[illegible] آورده بود که این حکم [illegible] شد هم در نماز [illegible]
[illegible] القبلتین [illegible] یافت و بعد از تخصیص خطاب
[illegible] هر جا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب
[illegible] پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد الحرام

نعمت خود را که انعام فضل است بلکه چندین [illegible] بر شما و تعلیم [illegible] و [illegible] دیگر شما را باید [illegible] شرایع

و احکام دین و گفته‌اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت [illegible] چنانکه [illegible] پدر [illegible] و

احکام رسول که [illegible] و [illegible] شما [illegible] [illegible] شما که [illegible]

[illegible] شما [illegible] [illegible] آن [illegible] و [illegible] شما را از شرک

[illegible] شما استغفار [illegible] شما از گناه پاک [illegible] [illegible] [illegible] قرآن

[illegible] و حلال و حرام آن [illegible] تعلیم میدهد شما را [illegible] [illegible] شما [illegible]

[illegible] برای [illegible] [illegible] کنید [illegible] اطاعت [illegible] [illegible]

ابن عیینه رحمه الله میگوید [illegible] [illegible] [illegible] سبحانه [illegible] [illegible] چیزی [illegible]

[illegible] جبرئیل و میکائیل [illegible] [illegible] نعمت [illegible] [illegible] تمام [illegible] [illegible] گفته ۱۱

ذکر [illegible] [illegible] التفسیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

قدس سره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در راه خدای [illegible]

در جهاد [illegible] [illegible] [illegible] صحابه [illegible] [illegible]

محققان برآنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدائی ظهور او شده که قبله اوست و هر یکی را ایشان
بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز ... مانند که محرمان حرم بجز ید و محرمان محرم حریم یگانگی قبله
منتهم وجه الله است روی بمیگردانند قبله شاهان بود و تاج دیگر قبله ارباب ... قبله
صورت پرستان آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل قبله زهاد محراب قبول قبله بو سیرتان کار
فضول قبله تن پروران خواب خورش قبله انسان ... پرورش قبله عاشق وصال بلا زوال
قبله عارف جمال ذی الجلال هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب
بیارد خدای همه شما را جمع کند روز قیامت برای امتیاز حق از مبطل
بدرستی که خدای بر همه چیزها از احضار و تمییز تواناست
و از هر جا که بیرون روی برای سفر پس بگردان روی خود را بهنگام نماز
بسوی مسجد حرام بتحقیق تحویل قبله بکعبه راست و سنجیده است
و فرود آمده از نزد پروردگار تو و خدای بی خبر نیست
از آنچه شما میکنید و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی
روی خود را بگردان در وقت ادای نماز بطرف مسجد محترم
و هر جا که شما باشید ای امت پس بگردانید رو بهای خود یعنی همه بدنهای خود را
بسوی آن مسجد تا نباشد مر یهود یا مشرکان را بر شما در
باب توجه بمسجد اقصی خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد دین ما منکر است و قبله ما را معتقد
... که روی از قبله پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه
ملکا ... ستم کردند بر ... بعناد و مکابره
یهود میگفتند برای میل با زنان خود روی بقبله آورد ...
... دیگر باره روی بقبله ما کرد ... پس مترسید
... از من بمخالفت فرمان من ...
... روی بکعبه رسید تا کمال ... شما ... نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود

طواف کردن با ایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام
از آن تحرج میکردند حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد [illegible] بی دغدغه
که از شعایر است [illegible] و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکی بجای آورده باشد زیادتی
طواف یا حج یا عمره بر سبیل تطوع [illegible] پس خدای جزا دهنده شاکر [illegible] است علیم
دانا بعمل او [illegible] بدرستی که آنانکه از علماء یهود که پنهان میکنند آنچه [illegible]
آنچه فرو فرستادیم ما [illegible] از نشانهاء روشن در توریت چون [illegible]
و راه نمودن بنعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] بیان کرده ایم
آنرا [illegible] برای بنی اسرائیل [illegible] در توریت [illegible] ایشان
[illegible] آنگروه که [illegible] میراند ایشانرا خدای
و [illegible] و لعنت میکنند بر ایشان لعنت [illegible]
باید آوریکان از جن و انس [illegible] لعن لاعنان [illegible] لعنت [illegible]
[illegible] الا آنانکه [illegible]
[illegible] آور [illegible]
[illegible] و بیان کردند از نشانهاء حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان میداشتند
پس ایشانند [illegible] که بسبب توبه و اصلاح [illegible] باز گردم بر ایشان برحمت [illegible]
و منم [illegible] توبه پذیر [illegible] بدرستی آنانکه [illegible]
بدرستی آنانکه کافر شدند [illegible] بنبوت محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]
و مردند ایشان [illegible] آنگروه [illegible]
[illegible] لعنت خدای [illegible] ولعنت
همه مردمان [illegible] که انتفاع [illegible]
[illegible] جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ [illegible] سبک کرده نشود
[illegible] از ایشان [illegible]

تحسر میکنند [illegible] فلان کرد [illegible] روز [illegible] بشیرین [illegible] و از نعمت حیات [illegible] و دنیا محروم شد

حق تعالی فرمود که [illegible] مرده مخوانید [illegible] بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما

و لیکن شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل [illegible]

و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله [illegible] میکنیم تا که [illegible] پوشیده نیست

و آن آزمایش [illegible] از بیم [illegible] و گرسنگی

[illegible] و نقصان بعضی از اموال [illegible] نقصان

در نفسها [illegible] و ضعف [illegible] و نقصان [illegible] و ارضی یا مرگ

[illegible] و [illegible] کرامت که ممکنست

[illegible] ایشانرا [illegible] و [illegible]

[illegible] کنند

[illegible]

[illegible]

[illegible] و نعمت

[illegible] و انا الیه راجعون [illegible] الله

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلام [illegible]

[illegible] صلوات و رحمت

[illegible]

[illegible]

[illegible] احرام

[illegible] نیست

میکرد و [illegible] که [illegible] استعمال نفسانی و دوستی مرتبان و عیب یابی زبانی و حقیقت [illegible] معنی
اشد عیا [illegible] است که [illegible] ایشان را دوست داشت که بجهت آن ایشان او را دوست گرفتند که
[illegible] دوستی ایشانرا [illegible] زیرا [illegible] است [illegible] ایشانرا [illegible] و [illegible] بجهت
[illegible] بجز [illegible] از طرف [illegible] از آغاز [illegible] و جون
[illegible] و [illegible] آنها [illegible] [illegible] بر [illegible]
دوزخ را [illegible] انکه [illegible] و [illegible] است [illegible]
نیز [illegible] سخت عذاب [illegible] [illegible] انواد
دو [illegible] از عبادت رب العباد [illegible] ایشان [illegible] برادر [illegible]
انکه [illegible] روی ایشان [illegible] [illegible] از [illegible] متابعت ایشان نموده [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
عذاب [illegible] تابعان و [illegible] و [illegible] شود [illegible]
در [illegible] و [illegible] خویشی و دوستی و صحبت [illegible]
وگویند آنها که متابعت کرده بودند یعنی تابعان [illegible] از [illegible]
[illegible] کاشکی ما و ایشانرا باز گشتی باشد به دنیا [illegible] تا [illegible]
از ایشان آنجا [illegible] بیزار گشتند از ما [illegible] بیجا [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible] بنماید خدای [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بر ایشان یعنی اعمال [illegible] بود [illegible]
و [illegible] ایشان کرد [illegible] از [illegible]
و دو [illegible] تابعان و [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] از آتش [illegible] در دوزخ باشند [illegible] ای مردمان [illegible]
از آنچه در زمین [illegible] پاک [illegible]
روی مکنید [illegible] کامهای ابلیس یعنی [illegible] خرکان [illegible]

الهی کردند [illegible] و خدای شما [illegible] معبودیست یکتا [illegible] نیست هیچ معبودی مستحق عبادت

[illegible] مگر او که احد است در ذات و واحد است در صفات [illegible] او بخشنده است در تربیت اشباح

[illegible] مهربان است در تقویة ارواح [illegible] بدرستی که در آفرینش آسمانها که خیمه ایست

بی ستون بر افراشته مثل طاقی در هوا معلق بداشته [illegible] و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط

و مهادی مضبوط [illegible] و در اختلاف شب و روز [illegible] در آمدن شب در روز و عکس آن یا بسبب تفاوت

یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض [illegible] و در کشتیهای گران بار

که میرود [illegible] با نفع و سود مردمان از تجارت [illegible]

و در آنچه فرو فرستاد خدای [illegible] از آسمان [illegible] از آب باران

[illegible] پس زنده ساخت و تازه کرد بآن زمین را [illegible] از پس [illegible]

[illegible] و پراکنده کرد در زمین [illegible] از هر جنبنده [illegible]

[illegible] و در گردانیدن بادها از هر جهتی

و در ابر [illegible] آسمان و زمین [illegible]

[illegible] یعنی در همه که گفتیم نشانهاست [illegible] حکمت

و بدایع فکرت [illegible] گروهی را از [illegible] بر موجودات [illegible]

[illegible] که ما سیصد و شصت بت داریم [illegible] و این همه معبودان [illegible]

نتوانند ساخت [illegible] یک خدای [illegible] اگر [illegible] بیارد

[illegible] این آیه [illegible] بهشت نشانه

[illegible] دوستی [illegible]

[illegible] از مردمان [illegible] غیر از خدای [illegible] همتایان و شریکان

یعنی بتان [illegible] دوست میدارند [illegible] چنانچه خدا را دوست می باید داشت

[illegible] و آنانکه ایمان آورده اند [illegible] ایشان [illegible] ثابت ترند در محبت

خدای [illegible] دوست میدارند [illegible] دیده [illegible] دوست گرفته [illegible]

[illegible] بر شما مرده [illegible] شرعی نیافته باشد بشرطها از انعام ماکول اللحم والدم وخون روانرا
ولحم الخنزیر و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم گوشت اوست وما اهل [illegible] کرد
ابر آواز برداشته باشند وقت ذبح [illegible] بنام غیر خدای تعالی [illegible] بگشند
[illegible] بسبب [illegible] بگیرد [illegible] با [illegible] بر چوبی [illegible] تلف نفس باشد [illegible]
حالتی که [illegible] یا [illegible] بسبب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از [illegible] کشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] کار [illegible] کسی [illegible] زنی حرمات [illegible] در [illegible] مهربانست بر [illegible]
[illegible] داد [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] جهت [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] احکام
[illegible] [illegible] [illegible] جای [illegible] را [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible]
[illegible] تلف کرده باشد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سبب آنست که خدای
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شیطان تحلیل حرام میکرد و تحریم حلال ... و صایبه و اقسام حرث ... تحلیل

حرام کام ... کام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید [illegible] بدرستی که او مر شما را دشمن

[illegible] آشکارا است پدر شما را و مادر شما را از بهشت بیرون آورده و میخواهد که شما را نیز

در دوزخ برد انما [illegible] جز این نیست که میفرماید شما را شیطان [illegible]

بدی ... و الفحشاء و کار زشت کنید ... نهایت ... اشکارا ...

... و ان تقولوا ... حقیقت آنست که بدی و فحشا ... معاصی را از

... و کبایر که شیطان آدمی را ... [illegible] و دیگر میفرماید که بگوید بر دروغ

و افترا ... تحلیل خبایث و تحریم طیبات ... حقیقت

آنرا [illegible] ... در باب حلال و حرام ... [illegible]

... حرام آن ... [illegible]

... روی ... [illegible] ... آدم [illegible]

سخن ... [illegible]

... [illegible] ... از [illegible]

راست ... [illegible]

... [illegible] ... کرنی شنود ... [illegible]

و آواز ... [illegible] ... گستره ... [illegible]

و حقیقت سخن ... [illegible] ... کلام حق ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

یعنی حلالات که شما را روزی داده ایم ... و سپاس ... حلال

اگر هستید شما که ... خاص ... پرستید و جز از ... ام

... حلال بیان ... جز این نیست که حرام کرد ...

در نفوذ حکم ایشان [illegible] بعضی ایشان [illegible] کارزار [illegible] جهاد و قتال با اهل کفر
[illegible] آن گروه موصوف به این صفتها الذین آمنوا [illegible] صدق [illegible]
[illegible] با اتباع حق [illegible] و آن‌ها [illegible] المتقین [illegible] کاملان از مردمان [illegible]
[illegible] کمالات انسانیت [illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] ساير [illegible] است [illegible]
استحقاق و تهذیب [illegible] مذکوره و در [illegible] مذکور [illegible]
این [illegible] جامع کمالات انسانی [illegible] الله [illegible] من عمل [illegible]
استکمل الایمان [illegible] ای [illegible]
[illegible] کشتگان یعنی سبب ایشان [illegible]
[illegible] از قبیله
[illegible] بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible] امام شافعی [illegible] برای [illegible]
[illegible] حکم [illegible] بالنفس منسوخ است [illegible] قاتل را [illegible]
[illegible] امام شافعی و امام مالک رحمهما الله [illegible]
[illegible] حکم قتل
کند [illegible]
[illegible] اشارت است [illegible]
پس برقا [illegible] از خون [illegible] نیکویی [illegible] است [illegible]
دیت [illegible] وارث مقتول [illegible] احسان [illegible] نیکویی [illegible]
[illegible] دیت [illegible]
[illegible] شما [illegible] از [illegible] کرده

صلی الله علیه وسلم کو کشیدند یا فرا از رشاد وایشان متابعت نمودند و در مخالفت افزودند [illegible]

و بعد [illegible] اما آنکه [illegible] اختلاف کردند [illegible] کتاب [illegible] تورات یا قرآن و اگر امام جنس گیرند در همه

کتابهای [illegible] را اختلاف آنها باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند بنابر این اهل اختلاف

[illegible] بعید در خلاف و عناد دور و دراز رفتند یا در ضلالت دور [illegible] اهل کتاب بعد

از نزول این آیه گفتند که در شقاق و ضلال نیستیم بلکه جزای ایمان طلبیم و نماز میگزاریم و این

نیکوی تمام است [illegible] حق سبحانه [illegible] نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر [illegible] اقتضا به

کردن [illegible] بگردانید روی خود را بجانب [illegible] مشرق و مغرب نصاری

[illegible] و جانب مغرب [illegible] ولیکن نیکوی یعنی صاحب نیکویی [illegible]

است که [illegible] بخدای [illegible] ملائکه [illegible] پیغمبران [illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] و بروز آخرت [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] دخول بهشت [illegible] اختصاص [illegible] خویشان [illegible]

[illegible] ولیکن [illegible] که [illegible]

[illegible] اختلافی [illegible] پیغمبران [illegible] بعضی ایمان

[illegible] و به [illegible] حق تعالی [illegible] مال [illegible]

[illegible] خویشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ما را

[illegible]

[illegible] مذکور شد

[illegible] بعهد و فود

[illegible] نصب او

است جهت اظهار فضیلت [illegible] بیعنی [illegible] بعهد [illegible]

همچنانچه نوشته شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادت
شاقه است بر نفس تا دلتنگ نشوید می‌گوید این عبادت مخصوص شما نیست بلکه همه امتها از ادای
طاعت آزاد نبوده‌اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم
لعلکم تتقون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بر شرع در صوم [illegible]
در تفسیر عرایس آورده که این ندا اصحاب قلب است یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب
بطالبان جلال و مشاهده در انتظار جمال [illegible] که قلوب [illegible] مکروه است
میگوید فرض گشت بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات و اگر شما در طلب [illegible]
این مطلوب بصوم [illegible] همچنانچه فرض شد بر انبیا [illegible] از شما
تا باز رستید از رجس بشریت و واصل شوید بمقام [illegible] و در [illegible]
در تعلیقات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارت
است بخوردن طعام و شراب اما طعام [illegible] و شراب [illegible]
و [illegible] که این صوم [illegible] مرد عارف [illegible] لذت قرب [illegible]
شربت [illegible] باشد این [illegible] دایم [illegible]
شربت از [illegible] روزه‌دار بود روزی چند [illegible] شمرده و آن روزه
رمضانست که پیشتر بود [illegible] روزها و ایام البیض است [illegible]
[illegible] از روزه رمضان [illegible] از شما که مکلفید بروزه [illegible]
بیماری که [illegible] روزه نتواند [illegible] بر روزه زیادتی [illegible]
که در [illegible] روزها که افطار کرده بود
[illegible] از روزهای دیگر [illegible] و بر آنانکه ایشان [illegible]
که روزه [illegible] فدا دادنست وآن طعام [illegible]
در [illegible] هر روزی نیم صاعی از گندم [illegible]
تا حکم در ابتدای اسلام [illegible] منسوخ شده و [illegible]

قتل قصاص الا [illegible] یا غیر قاتل را بکشد یعنی قاتل را ستانده دیت و عفو کرده باشد [illegible]

در [illegible] پس [illegible] را انگشت دیگری را داده دیت و انگشت یکی را [illegible] کند ستم [illegible] قتل [illegible] رسانند

[illegible] قصاص حکم در قصاص [illegible] است شمار در [illegible] آورد

از [illegible] سالم انگشت شخص [illegible] قصد [illegible] کی [illegible] ورز

[illegible] علم [illegible] ای [illegible] یا [illegible] سبب [illegible] حکم [illegible] شود [illegible] قصاص

[illegible] [illegible] یعنی [illegible] قتل [illegible] پسر [illegible] که باشد تا

[illegible] اگر [illegible] آن [illegible] بعد [illegible] یکی [illegible] شود حاضر

[illegible] در [illegible] پدر و ما برای [illegible] کردن [illegible] بسیار [illegible] و

[illegible] در [illegible] وصیت این [illegible] انصاف [illegible] خویشاوندان

[illegible] وصیت [illegible] بعد [illegible] و [illegible] کند [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] وصیت [illegible] شد [illegible] نیز [illegible]

[illegible] است [illegible] شد و [illegible] حکم [illegible] و باز

[illegible] کند [illegible] مال [illegible] شاید یا [illegible] در درباره [illegible] و

[illegible] وصیت [illegible] بعد [illegible] قول [illegible] وصیت را یا

[illegible] وصی [illegible] میکنند [illegible] باشد تبدیل

[illegible] و [illegible] قول [illegible] است [illegible]

از [illegible] وصی [illegible] از [illegible] وصی

[illegible] وصیت [illegible] از [illegible] وصیت

[illegible] اصلاح [illegible] اصلاح کند [illegible] از ثلث بزیادت

[illegible] یا [illegible] نیست [illegible] ورثه [illegible] پس بر

[illegible] وصیت [illegible] از [illegible] بر وصی [illegible] باز گردد [illegible] حق [illegible] وصی

[illegible] وصیت [illegible] گرده [illegible] الا [illegible] ۱۵۰

شرف اضافه بخشید که الستم لی عبادی [illegible] از انحضرت خود جل ذکره [illegible] انا او خوانی به

مرحمت مرجعیان شرح بشارت داده [illegible] حرف انا اجیب براست [illegible] چون نابر سند ترا ای محمد

[illegible] بندگان من [illegible] از صفو جهار معاذ من با ایشان در وقت دعا [illegible] پس من

نزدیکم بعلم و اجابت . صحابه پرسیدند که خدا را چگونه بخوانیم . و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله

خدای ما نزدیکست تا با او راز گوییم یا دور است تا آواز بلند برداریم این آیه نازل شد که چون

بندگان [illegible] نزدیکم و این نوع که ایشان میخوانند بر من پوشیده نیست اجیب [illegible]

خواننده را [illegible] چون مرا بخواند حاجت او را روا میسازم اگر خواهم یا سوال

او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود [illegible] پس باید که بندگان مرا اجابت

کنند [illegible] و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد

روزه

[illegible] تا شاید که بمراه راست یابند . بعضی بر آنند که مراد ازین دعا [illegible]

دانسته که جای اختلاف [illegible] است و آنکه قبل ازین آیه حکم روزها آن بود که [illegible] ازین حکم

شبهای روزه [illegible] بود [illegible] از شبهای رمضان

تا وقت نماز خفتن بخورند میکردند و بعد از آن [illegible] محظورات بود بعضی از صحابه [illegible]

شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت [illegible] که حرام بود [illegible] رو [illegible] این صورت

بعرض حضرت رسالت صلوات الله وسلام علیه [illegible] آمدند [illegible] حلال کرده شد شما را

[illegible] شبهای روزه [illegible] کنایت از مباشرت [illegible] با زنان خود [illegible]

ایشان [illegible] بر شما اند [illegible] و شما نیز لباس ایشان اند کنایت

از اختلاط و التصاق جنانچه [illegible] میباشد [illegible] دانست خدای تعالی [illegible]

آنکه شما [illegible] با نفسهای خود ستم وا روا داشتید بر خود

بمباشرت در شب [illegible] پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد از ارتکاب

مفطرات در شبهای روزه [illegible] و عفو کرد از شما آن جنایت را [illegible] پس اکنون

[illegible] مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام [illegible] بجوئید [illegible]

و یطیقونه کسی که منسوخ نباشد ... پس هر که زیادت کند بطوع خود چیزی نیکو پس زیادت کند زیاده از مقدار
فدیه یعنی بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام ... پس آن تطوع
خیر له بهتر است مر ورا بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگویم
یا رخصت یافتگان را در افطار خیر لکم بهتر است مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که گفتیم ماه رمضان است الذی انزل آن ماهی که فرو
فرستاده شد فیه القرآن ... یعنی ابتدای نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان
از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیه آیه ... سورت سورت بر وفق مصالح بتدریج نازل
شده ... در تخصیص ... یکی این گفته‌اند که چون ... اوقات ... کتاب
ارواح است بشما فرستادیم پس از ... امساک لازم دارید و ما آنرا منزل ساختیم
هدی للناس ... در حالتی که راه نماینده است مر مردمان را و بینات ... و دلائل روشن
از حلال و حرام ... و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان
حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما مکلفان یعنی مقیم بلده بود در
ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد شهر را
... و هر که بیمار باشد ... یا در سفر بود و افطار کند فعدة من
پس بر وی است قضای آن روزه بعدد روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیه اول مذکور است
بحکم این آیه منسوخ شد ... میخواهد خدای ... بشما آسانی ... و لا یرید
... بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و ... و میخواهد
که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید
... و تا بزرگ یاد کنید خدا را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رؤیت هلال ...
و از اول روز تا وقت اداء نماز عید ... بر آنکه راه نمود شما را بصوم
... و مگر که شما شکر کنید بر نعمت تیسیر ... ثواب ... و تخصیص فرمود ...
... از فضایل روزه یکی آنست که او را ... با وجود تعبد بران سلب ملکیه ...

من اموال الناس از اموال مردمان بالاثم بظلم یعنی بانچه کند دروغ یا بگواه زور و انتم
تعلمون و شما میدانید که ستم میکنید ... یسئلونک سوال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو
معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم پرسیدند
که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک می نماید و بر مرور ایام فزون و تمام میگردد و دیگر باره روی
بتناقص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که اینرا حکمت نفسانی ... بگو
جواب معرفت فایده آن فرستاد که قل هی بگو آن هلالها مواقیت نشانه وقتها
کارها للناس مر مردمان را ... در معرفت زمان و مدت عمل ... رضاع
و فصل ... آجال دینها و تحقیق ... و الحج و علامت ... جهت حج ... اسم ... نیز
... [illegible] ...
آن ... که چون جاهلیت ... احرام گرفتی برو حرام بودی که از در خانه در آمدی اگر از
اهل ... بودی از بام در آمدی یا بر دیوار ... یا از پس خیمها در آمدی
و باعتقاد خود این عمل را بری تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم ...
شامل بود ... و ایشان چند قبیله بودند قریش و ... و ... و خزاعه و ...
بسبب صلابت در دین و این خود ... میکردند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر علیه السلام
از دری بیرون آمد ... از ... انصار
یکبار او را فاجر گفتند و ... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که این ... که
گفت ... صلی الله علیه وسلم گفت ... بیرون آمدی
... و لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ...
... و لکن
... و لکن البر ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد

نه مجرد التذاذ بشهوت [illegible] بخورید [illegible] و بیاشامید در شبهای صوم حتی یتبین تا وقتی

که روشن شود [illegible] رشتهٔ سفید که نهایت از روشنایی روز است

[illegible] شود از رشتهٔ سیاه که بیان سیاهی شب است [illegible] اشتغال نمودند تا وقتی که بیان سپیدی و سواد

زن بدید آمدی تا آنگاه که [illegible] که بیان ضلالت است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح

[illegible] بعد تمام رسانید روزه را الی اللیل [illegible] و مباشرت

مکنید زنان را [illegible] و حال آنکه شما معتکفان باشید [illegible] در مسجدها [illegible] اهل اسلام

که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله هر تلذذ را بر معتکف حرام میداند

و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دایرهٔ اوامر و نواهی و شیخ ابوبکر واسطی رحمه

الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این [illegible] جای

هر جا خواهی معتکف توانی بود [illegible] در [illegible] و خادم [illegible] نشان

تا [illegible] گفت دل خود را از [illegible] پاک کن و هر جا میخواهی نماز میگزار [illegible] از آن [illegible]

رو مگردان اگر در مسجدی و در خرابات [illegible] آنچه گفته شد در باب روزه و مسائل اعتکاف آن

[illegible] انواع نهایت که خدای تعالی در دین مقرر کرده [illegible] پس بدان نزدیکی

مبالغات در منع [illegible] را [illegible] که از سبب بدان واقع شود [illegible] را از آن خود چگونه صورت

بندد [illegible] همچنانکه تبیین این احکام نمود [illegible] بیان میکند خدای [illegible]

خود را [illegible] و وعید [illegible] برای [illegible] شاید که [illegible]

و از حدود در [illegible] و مخورید [illegible] که واقع است [illegible] در میان شما

یعنی بخورید مال یکدیگر را [illegible] باطل [illegible] خیانت [illegible] شهادة دروغ [illegible]

تا مالهای خود را بنا مشروع صرف میکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق [illegible] عطف بر منهی

منهی است یعنی و مگذارید و القا مکنید [illegible] مالها [illegible] حکم [illegible]

تا بعضی از آن مالها [illegible] بخورید [illegible] ایشان

الشهر الحرام بالشهر الحرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مشرکان با ایشان قتال در این
ماه حرام قتال ایشان کنید شما در این ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن شما را از ایشان بر آید
والحرمات قصاص و حرمتها قصاص است یعنی هر که حرمت شما این ماه را بشکست او حرمت
ماه ایشان که شمار آن فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند با بیلاد محاربه با شما فاعتدوا
علیه بمثل ما اعتدی علیکم یعنی با او قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است مراد آنکه جزا
ظلم بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم مانند آن چیزی که بر شما ستم رفته است واتقوا
الله و بترسید از خدای در بزهکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین
با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلوات الله علیه قوم را فرمود که جهاد کنید جمعی
گفتند که توشه راه نداریم و آنها را که دست رس هست بایشان چیزی نمیدهند حکم شد و انفقوا
و نفقه کنید اموال را فی سبیل الله در راه خدای بجهاد دست و لا تلقوا بایدیکم و میفکنید
بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که موجب هلاکت است که بخیل
بعید من الجنة قریب الی النار [illegible] دست خود را در سرا کنید بلکه در چاه هلاکت افکنید
واحسنوا و نیکوئی کنید با غازیان ان الله یحب المحسنین بدرستیکه خدای جل جلاله دوست دارد
نیکوکاران را واتموا الحج والعمرة لله و تمام کنید حج و عمره را یعنی مکمل [illegible] بسنن
و آداب آن [illegible] خوف کفار از اطراف و تلبیه [illegible] میکنید فان
احصرتم پس اگر باز داشته شوید به بیماری یا خوف دشمن [illegible] فما استیسر من الهدی
پس [illegible] شما را است آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و آنرا بحرم باید فرستاد بقول
امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی
یبلغ الهدی محله تا وقتی که برسد قربانی بمحل که او رفته است [illegible] فمن کان منکم مریضا پس هر
که باشد از شما بیماری [illegible] او به اذی من راسه یا باشد او را رنجی [illegible] از
سر او [illegible] جراحتی یا علتی چنانکه [illegible] سبب [illegible] شد
[illegible] کعب بن عجره را [illegible] که محرم بود [illegible] روی او آورده بود [illegible]

رستگار شوید و قاتلوا و بکشید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانرا
که با شما کارزاری کنند ... و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول
ایشان آغاز کنند این حکم بآیهٔ سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای ... دوست
نمیدارد ستمکارانرا در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم به نیت
عمره بمکه میرفتند شنیدند که مشرکان ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع
شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بلوازم
طاعت قیام توانند نمود سالی دیگر که به نیت عمرهٔ قضا بیرون میرفتند صحابه را اندیشه دست داد
که مبادا قریش بعهد وفا نکنند و جنگ آغاز کنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بوده
آیهٔ سابق فرود آمد که اگر ایشان بعهد خود وفا نکنند جنگ کنید ... و دیگر فرمود واقتلوهم بکشید مقاتلان
خود را ... هر جا که یابید ایشانرا در حل و حرم ... و بیرون کنید ایشانرا
... ازانجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه ... و شرک آوردن ایشانرا
... سخت تر است در زمان بسند کی ... از کشتن شما ایشانرا در حرم ... و قتال
مکنید با کافران ... نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است ... تا وقتی
که ایشان کارزار کنند با شما ... در حرم و شروع در جنگ کنند ... پس اگر ایشان
ابتدا بقتال شما کنند ... پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف
نهاده اند و ابتدا بمقاتله کرده ... همچنین است ... پاداش کافران ستمکار
... پس اگر باز ایستند از شرک ... پس خدای آمرزنده است گناهانی را
که در زمان کفر مرتکب شده اند ... مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام رساند
... و با مشرکان قتال کنید ... تا آنکه نباشد فتنه یعنی اثر
شرکی نماند ... و باشد پرستش و طاعت ... مر خدای را ... پس اگر
مشرکان باز ایستند از کفر ... پس نیست ستمکاری یعنی جزا آن ... الا علی
مگر بر ستمکاران ... ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمرهٔ قضا میروید

بر کسی حفظ [illegible] نکند [illegible] زمان حج [illegible] ماههای معروف و مشهور ست یعنی شوال و ذو القعده

ده روز از ذو الحجه [illegible] اصح مذهب امام شافعی [illegible] اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را

نیز در شمار داد [illegible] که [illegible] دانسته بود [illegible] در این ماهها [illegible]

[illegible] و عوام [illegible] شافعی [illegible] نیست [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] در ذکر [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] و حضرت [illegible]

[illegible] حکم [illegible]

[illegible]

[illegible] واجب [illegible] نموده [illegible] چیزی

[illegible] تا [illegible]

[illegible] دست [illegible] داده [illegible]

[illegible] و [illegible] امام [illegible]

[illegible] و [illegible] اهل جنابت [illegible] سر از

[illegible] آنست [illegible] ولی زاد [illegible]

[illegible] آنست [illegible]

[illegible] ای خداوند [illegible] عقل [illegible]

[illegible] کند [illegible]

[illegible]

[illegible] ذات [illegible] تا [illegible]

[illegible] نموده است

[illegible] اصل و مقصود [illegible] چهار [illegible]

[illegible] که آنرا

[illegible] کسی [illegible] اند [illegible]

[illegible] تهلیل و تلبیه [illegible]

مردم قحط دیده در کنار شهر پس افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر ان اطلاع یافته فرمود که سرش
بتراش و کوسفندی بکش و در درویشان بخش از ان کفت یا رسول الله بر ان دست ندارم حکم صادر
شد که فعدیة من [illegible] از روزه و بجهت نذر شده که سه روز روزه دارد یا صدقه
دادن طعام دادن شش مسکین باشد هر یکی صاعی من از کندم یا صاعی مانی وادنای آن
کوسفند است بس چون ایمن شوید از خوف دشمن یا از مرض بس هر که بهره خورد
یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع بیاید داشت که حج دو حالت
از دست که اول به احرام کیرد و شرایط آن بجای آرد و جوف حج عام شد از حرم بیرون نشد بعمره
احرام کیرد و اعمال وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضلست یا بعمره
قران که در احرام کوید لبیک بحج و عمره معا و بر اعمال حج انتصار کند که عمره در وی مندرجست چون
وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم افضلست یا بوجه تمتع که جون فعدة موسم حج
بمیقات رسد احرام بعمره کیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بحظوظ ات
متمتع کردد انکه اندر روز هشتم احرام کیرد بحج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و در بنا
آیه میکوید که هر که متمتع باشد بس بر وی است آنچه میسر شود از قربانی شکر از
آنکه توفیق یافته در جمع میان دو عبادت بس هر که نیابد قربانی یعنی بر او غادر
نبود بس حکم روزه داشتن است سه روز پیوسته یا کسسته یعنی [illegible]
حج و روزه هفت دیکر چون باز کردید بوطن خود این ایام یعنی سه و هفت
ده عدد تمام است این قید برای تأکید است و زیادتی اهتمام با تمام آن
این حکم یعنی با صیام یا تمتع و قران و کسی را است که نباشد اهل او
مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بود و حیاد شد متمتع
می توانند شد و اهل حرم در غیر از حج بعمره احرام می توانند کرفت بس ایشان از تمتع و قران باز باشند
و این قول امام اعظم است رحمه الله و بترسید از خدای در آنچه در باب حج صادر
می فرماید و بدانید انکه خدای
برکسی

[illegible] سی و ج [illegible] و شمار ربیع [illegible]
محمد شاه [illegible] و اذکروا الله [illegible] تکبیر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] امام اعظم [illegible] از نماز
[illegible] بیست [illegible] نماز تکبیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکافات [illegible]
[illegible]
[illegible] صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ورا درین مکان یاد کردنی [illegible] همچنانکه شما را [illegible] فرمود [illegible] بود به

شما [illegible] از روایت حق از جملهٔ هادی مطلق که حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

از جمله [illegible] آنمکان [illegible] پس بازگردید [illegible] خلفا را [illegible]

[illegible] اشیان [illegible] واقف شوند [illegible]

و [illegible] از مساوات موقف و [illegible] بمنزله [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] از اینجا که [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

کار [illegible] [illegible] [illegible] و لوازم [illegible]

[illegible] باید [illegible] [illegible]

آن بود که اشراف عرب بعد از [illegible] [illegible]

نسبت و شهرت حسب آبا و اجداد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

داده بود [illegible] [illegible]

بر ما [illegible] در دنیا [illegible]

دنیا [illegible] [illegible] نعمت [illegible]

[illegible] جز [illegible] بهره ندارد [illegible]

[illegible] ما را [illegible] [illegible]

تحقیق [illegible] [illegible] جهان [illegible] است

و در [illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] این جهان [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] النار [illegible] [illegible]

کافران ایشان را هلاک نکردند الا بحق [illegible] آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند مر اینان که بکلی در دایره اسلام
داخل نمیشوند [illegible] کار اگر [illegible] بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او [illegible] در
سایه‌ها [illegible] از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظلة بود
و بیایند فرشتگان [illegible] بر عذاب [illegible] و گزارده شود کار یعنی عذاب هر کس بدو رسید
و بسوی خدا یعنی بجزای او [illegible] بازگردانیده شود کارها یا آنکه از جور احکام
سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود والامر
یومئذ لله [illegible] بپرس یهود و نصاری را یا مؤمنان بنی اسرائیل را خطاب بآنحضرت است
یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس [illegible] چند دادیم پدران ایشان را
از نشانهای روشن پیغامبر که در شأن محمد صلی الله علیه وسلم یا معجزات هود [illegible] ید بیضا
بشکافتن دریا و امثال آن [illegible] و هر که تغییر و بدل کند [illegible] نعمت خدا را
بعثت پیغمبر است [illegible] از پس آنکه آمد مر او را در توریت
[illegible] پس بدرستی که [illegible]
[illegible] سخت عقوبت است [illegible] در دنیا بقتل و اجلاء و در آخرت بعذاب [illegible]
آراسته گردانیده اند [illegible] برای ناسپاسان و بر شنوندگان حق
زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند [illegible] و سخریه میکنند و افسوس میکنند
از آنکه ایمان آورده اند [illegible] و رسول خدای صلی الله [illegible]
ایشان رضی الله عنهم [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] کار
جهان راست [illegible] اتراف [illegible] و اگر
کار [illegible] بودی بایستی [illegible] بودندی
و آنانکه [illegible] بودند یعنی [illegible] ایشان [illegible] یعنی بالای ایشان
[illegible] در روز قیامت یعنی [illegible] در علیین [illegible] از فردوس برین
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او

معصیت و مقابله کار را ... وچون گویند ترین منافق را ... بر قسید ...

بگیرد او را جهت جاهلیت ... بازنگاه ... بس سجده است و ورا ...

نام آتشی است که دوزخیان را بدانه عذاب کنند یا جایی بعید القعر است در دوزخ

به فراتی است آتش ... داز مردمان ... کسی ... شد ... نفس خود را

یعنی جان بذل میکند ... بطلب خشنودی خدای وانان بر عرض عوام و معتاد

بن مسعود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند وخبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و برشت کمان ازانه

بردار کشیده بود ... فرود کرده ... و معنا و سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز

جنگ کردند ایشان ... تیر زمین ... و ببلیغ الاازم ... کشتند

... و جدد مردانه با هفتاد تن ... را ... بار کشتند

وگویند ... است کیه ... داشت در مکه ... زان ... اجازت هجرت ... خود را

خدای و خشنودی پیغمبر ... و صنف ارای توان ... و صلح ... دست و در ... ست

دیگر ... گر ... در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ... در شب ... روا ... گرفت

حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ... جان فدای آنحضرت کرد

... به بزرگان خود ... بطلب رضای او جان فدا میکنند

را ایمان آورده اید ... در آئید در اسلام ... همه یکجا ... را

در اسلام ثابت باشید و گفته اند ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام تمام ...

... نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت شتر ... نعت ...

... در آئید ... که راهای ...

... با حکم ... شیطان ... شما را

... اگر ... پس ... خدا ... شما از جانب

... احکام ... دین ... قرآن

... کنید که خدا ... غالب ... در ...

پیغمبر را بایستی که نصیب ایشان گرسنگی بوده . و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست
و کلمه ما أوذي نبي مثل ما أوذيت مؤید این قولست . زیرا که بلاهای انبیا بر دلهاشان شده سختی‌ها
از ایشان گذشته مگر در راه محبت ... بر دل او بار محنت ... بر انبیا علیهم السلام و مؤمنان بمحنت
گذرانیده‌اند و از جهالی که ... نمودند از بسیاری بلاها که بر ایشان میرسید
تا آنکه گفت پیغمبر ایشان . و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی
... باتفاق او کی باشد ... ظفر یافتن ما بر خصمان ...
تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک ... حق تعالی بر رسولان ایشان پیغام داد که
بدانید که یاری ... خدای مؤمنان را ... نزدیکست ... می‌پرسند ترا
که چه چیز نفقه میکنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت
صلی الله علیه و سلم پرسید که مال بسیار دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که بگو آنچه نفقه میکنید
... از مال ... پس پدر و مادر ... سوال از وجه نفقه بود
جواب ... آمد که اهتمام ... زیرا که نفقه ... باشد که بمحل خود
واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است ... نزدیک ... دارند
... صله رحم است ... قادر نباشند بر اکتساب نفقات
... درویشان ... در راه گذریان و ...
... از نیکوئی ... پس خدای
... خواهد داد ... نوشته شد ... بر شما کارزار کردن
با دشمنان دین ... و آن مکروه است ... نفس ...
... آنست که ... نفس ...
... طبیعت خود
... شود ... نیکوئی ...
... از ... بهشت ...

گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند   پس برانگیخت پیغمبران

پیغمبران یعنی شیث و ادریس را علیهما السلام و غیر ایشان را   مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب

و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعذاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد

همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابرهیم پیغمبر صلوات الرحمن علیه همچنین واقع بود و فرستاد

با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن

پیغمبران را فرستاد   و نزول کردانید

مبین بود   براستی و درستی   تا حکم کنند پیغمبری   میان مردمان

در آنچه که اختلاف کردند در آن   و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در

مگر آنان که کتاب به ایشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان

اهل دین

از پس آنکه آمد به ایشان معجزهای روشن

تحریف و تبدیل کردند

و جهتهای بسیار اختلاف ایشان نه از روی [illegible] بود بلکه   از جهت حسد که میان ایشان

هست یا از روی ستمکاری   پس راه نمود خدای   آنان را که ایمان آوردند

بر آنچیزی که اختلاف کردند در آن   از حق بیان مختلف فیه است یعنی

حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود   بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف [illegible]

بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب و حق تعالی راهنمونی کرد مؤمنان را بکعبه و [illegible]

در افضل ایام جمعه بودند و یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه [illegible]

روز هفته راه نمود   و خدای راه می نماید   هر که را میخواهد

بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست   آیا پنداشتید ای مهاجران که در آیید

اندر بهشت

خانه و مال گذاشته اید و در محنت فاقه و کربت و غربت گرفتار شده

در آئید   و نیامده بشما   مانند محنت آنان که گذشتند پیش

از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان تحصیل آن به آنست که می پندارید که رایگان بهشت

[illegible] رسیده آنچه بدیشان [illegible] از پیش کشیده اند   بر ایشان رسید

سختی و [illegible] و [illegible] و بسیار [illegible] که میان [illegible] و طایفه [illegible]

پیغمبر

سزاوار که مستحق ثواب باشند … و انداکرده … ملازمان دوزخ اند … ایشان فیها
در آن آتش … جاوید انند … بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
و آنها که هجرت کردند از وطن خود را … و جهاد کرده اند …
در راه خدای تعالی یعنی جهاد کنند با دشمنان او … آن گروه … امید میدارند
رحمت خدا را … و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدانست … و بر ایشان مهربانست
می پرسند ترا ای محمد … از خمر و میسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی
از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ جبل رضی الله عنهما با نحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر
که زایل کننده عقل بود و قمار که سبب سلب مالست و در اول خمر حلال بود حق تعالی فرمود که
بگو در هر دو … گناهیست بزرگ … و منفعتهاست مردمان را و منافع
خمر آن بود که باشد چون استعمال آن [illegible] و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت
ممسکان و جرأت بیدلان یا مالی چون سود [illegible] در بیع و شرای آن و فواید میسر نصیب بودها
بر درویشان … رسم جاهلیت آن بود که [illegible] بر مساکین قسمت میکردند در حقایق سلمی آورده که
اثم کبیر است در استعمال برانها و منافع للناس ترک آنها … و گناه خمر و قمار
بزرگترست از نفع ایشان … و می پرسند ترا … که چه چیز نفقه کنند
عمرو بن الجموح [illegible] نوبت اول که سوال کرد و جواب او در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت
یا رسول الله ندانستیم که چه صرف بکنیم باید داد … جواب آمد که … بگو … فاضل
آنچه از نفقه خود و عیال … و نزد بعضی از علما این آیه بآیه زکوة منسوخ است … همچنانکه احکام
انفاق بیان کرد … بیان میکند و روشن میکند خدای … برای شما
نشانها … باشد که شما فکر کنید … در کار
[illegible] جمعی دل بر دنیا نهند و آخرت را بهیچ [illegible] از دست [illegible] جمعی
[illegible] دنیا و آخرت آنست که برای که ایشان [illegible]
[illegible] جمعی [illegible] ایشان [illegible] … و می پرسند ترا

بسیار است شر

علیکم … و شاید انکه دوست دارید … چیزی را ازروی کمال طبع گرانه مخالفست از

جهاد … و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا

بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا … و خدای میداند مصلحت شما

و شما آنرا نمیدانید … می پرسند ترا … از ماه حرام … یعنی از

قتال در او. و حضرت رسالت در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد

و در میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی با کفار کشته شد

و غارت شام هلال رجب بتحقیق مسلمانان … در امد … مستعد گمان بردند سلخ جمادی الآخر بود با غره رجب

از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ماه حرام را حلال کرد و اتباع

خود را بخون ریختن و غنیمت انگیختن در ماه رجب … مسلمانان از قتال در ماه حرام

سوال کردند جواب آمد که … بگو که جنگ در ماه حرام … گناهی بزرگ است یعنی

در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت او بآیه السیف منسوخ گشته و اگرچه این قتال

بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بی راهی … و باز داشتن مردمانرا

از راه خدا … و ناگرویدن بخدای … و از مسجد حرام با منع مردم از طواف او

و غارت دران … و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه

رضی الله عنهم … از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتملست … بزرگتر است نزدیک خدای

از قتال در رجب و عقوبت آن بیشتر … و شرک بخدای … بزرگتر است از قتل حضرمی

چه فتنه باشد مشرکان که متعصب و عناد … با شما ای مومنان جنگ کنند

تا شما را باز گردانند … از دین شما که اسلام است

اگر توانند … و هر که برگردد از شما … از دین خود و هم کافر بود

پس بمیرد … و … انکه کافر باشد یعنی بر … دست یافتن مال او نارو …

… [illegible] … باطل شود عملهای ایشان … در دنیا

[illegible] … استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب … و در آن

او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان بطعن گشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد در حال آنکه فلانه
زن مشرکه را که با مال و جمال بود بر وی عرضه میدادند آیه آمد که   و هر آینه کنیزکی مؤمنه
بهترست از زن آزاد مشرکه   و اگر چه شما را در شگفت اندازد
آن زن بجهت مال و جمال   و مدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرک
تا وقتی که ایمان آورند   و هر آینه که بنده مؤمن   بهترست
از مرد آزاد مشرک   و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت
آن مشرکین و مشرکات   میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که از کارهای
آن سبب دخول دوزخ است   و خدای میخواند یعنی رسل یا اولیای خدای میخوانند
بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بواسطه آن آمرزیده میگردند   احکام
خود را از حلال و حرام   برای مردمان   شاید که ایشان پند پذیرند
و می پرسند ترا   از حیض زنان   یهود در حال حیض زنان خود را از
مهاجرت کردندی و چشم برروی ایشان نمی انداختندی و ... و گفتن کلام با ایشان
حرام دانستندی و نصاری برعکس این در این حال با ایشان مکالمه و مواکله میکردند بلکه در مجامعت
هم مبالغه می افزودند ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان
به چگونه سلوک کنیم جواب آمد که   بگو که حیض چیزیست که نفس آدمی را از آن نفرت باشد
پلید و ... باشید و یکسو روید از زنان   در حالت حیض ایشان یعنی
اعتزال کنید از مباشرت ... بسبب آنکه ترک ... و مکالمت نمایید بجهت آنکه مکروه
و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید   تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع
دم و این مذهب امام شافعی است ... حتی یطهرن بخوانید ... یعنی تا وقتی
که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از
اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست   پس چون غسل کنند یا پاک شوند
پس بیایید بدیشان   از آنجا که خدای امر کرده است یعنی جایی از تن

از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون نهی خوردن مال یتیم بآیه ولا تقربوا
مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایتام بودند و در آن معاملات تصرف می‌نمودند جهت برائت
ذمه خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان برطرف روند این صورت حال بعرض سید عالم صلوات الله
علیه و سلم رسانیدند وحی سبحانه نزول کرد بگو با صلاح آوردن حال وی
مال ایشان بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا می‌کردند و از جلوس
بر خوان ایشان احتراز می‌نمودند و بهیچ نوع راه مخالطه با ایشان نمی‌گشودند حق تعالی فرمود
واگر با ایشان در آمیزید طعام خود با طعام ایشان خلط کنید
پس ایشان برادران شما اند در دین وخدای میداند تباه کننده مال ایشان را
از اصلاح دهنده ایشان واگر خواستی خدای
هر آینه انگنده و کار بر شما تنگ گرفتی یعنی مخالطه را با یتیمان حرام کردی
که خدای غالب است وقادر بر اعانت ودانا در آنچه کرد از ترک اعانت
و بزنی مخواهید زنان مشرکه را تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلی الله علیه و سلم مرثد
غنوی را که مردی دانا دلیر بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از
کفار بیرون آرد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت
با هم بازاری داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده گفت اسلام
میان ما حایل شده و مواصلت بوجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت
این نیز موقوف بر اجازت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را
بعرض رسانید وحکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازید
و بعضی در بیان وقائع عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزکی خود را جهت نشوز طپانچه بر روی زده بود
آزاد کرد و بخواهان بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم رفت حضرت بطریق تلطف از وی
از حال کنیزک پرسید عبد الله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد و خدای و رسول را تصدیق
میکند حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با نیکوئی کن عبد الله

ادرا

مواخذه نکند ... ولکن مواخذه میکند شما را بانچه عزم کند دلهای شما

و بعهد سوکند خورید حانث شوید و آنرا کفارت بدهید بیان کفارت در سوره مایده بیاید

و خدای آمرزنده است بنده را به یمین لغو نگیرد ... بردبار است سوکند خورنده را بعقوبت

تعجیل نمی نماید ... مر آنانرا که سوکند خورند ... از زنان خود در نزدیک شدن

باز ایستادن ... در جاهلیت چون مردی را از زن میل نبودی و غیرت داشتی که جز او بکسی دیگر دهد

سوکند خوردی که هرگز نزدیکی نکند و ... [illegible] بیانی بسته و سرگشته بگذاشتی

و انتظار مدتی ... نزدیکی نکند ... خدای آنرا ... چهار ماه

انتظار بردن چهار ماه ... ملاحظه احوال آنانکه ... سوکند خورند

پس اگر باز آیند یعنی سوکند شکنند ... بسوی زنان و مباشرت کنند

پس خدای آمرزنده است ... سوکند را درین صورت ... مهربانست

... سوکند را و کفارت ... حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه

نزدیکی کند اگر قادر بود ... و اگر عاجز بود ... تا بشت ... کفارت

کند ... و اگر مدتی بسر آید ... کفارت نکند نزد امام اعظم ... طلاق بائن

... شود و قول امام شافعی ... آنست که زن را رسد مطالبه کردن که بازآی یا طلاق

دهی و بر حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق ... و اگر امتناع کند حاکم زن را از وی طلاق

و اگر ... کند طلاق ... پس خدای شنوا است ...

... و زنان رها کرده با نفسهای خود ... مولی را ... ما

ناشنید ... انتظار برند بنفسهای خود تا کذرد ... انتظار

... و کذا مذهب امام شافعی و امام مالک ... نزد امام اعظم ... حیض

... در ... ماه ... حیض ... سه ... عدت ... سه حیض ...

... انقضاء عدت بعد از ... حیض ...

... خدای

... [illegible] ... که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از خطاهای خویش

و دیگر دوست دارد پاکیزگان را زنان شما موضع کشتن شما اند بیایید ...

کهیم که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان که بر این نوع اقدام نموده

بودند حکایت حال بجناب نبوت عرض کردند و جواب از حق سبحانه رسید که زنان محل زرع و منبت اولاد

پس باید بکشت زار خود هر چه گونه خواهید طریق ... [illegible] ... مستلقی

و غیر آن چون ... باشد یعنی ... موضع حرث باشد محل ... [illegible] ... دارید

برای خود یعنی ... بگیرید یا از پیش بفرستید نیت صالح را ... [illegible] ... نفس کنند

و بترسید از خدای در ... او در مباشرت ... و بدانید که شما

رسیدگانید بدو ... از پیش ... ملاقات کنندگانید ... یعنی او را

در عقبی ... [illegible] ... کافران ... حضرت اعلی

رنگ صفا ... [illegible] ... بهشت ...

و مکنید نام خدای را بهانه ... [illegible] ... عبدالله بن رواحه

رضی الله عنه از ... خواهر خود بشیر بن نعمان ... سوگند یاد کرد ... سخن نگوید

و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان ... نزد حق تعالی آیه فرستاد که ...

مانع از آنکه نیکویی کنید با ... و از آنکه ... [illegible]

یا یاران ... نکنید و از آنکه اصلاح کنید ... مردمان

و خدای شنوا است ... دانا ... [illegible]

... [illegible] ... و ... [illegible]

یعنی ... نکنید ... بیهوده ... سوگندهای شما ...

... [illegible] ... قسم یاد کند ... خلاف آن ...

... [illegible] ... بر زبان کسی ... [illegible]

... [illegible] ... سوگند ... نیست و خدای ...

... [illegible]

شوهر که دیگر رسد بر آن مرد حلال نشود … و حلال نیست شما را ای مردان … الکه زا

بگیرید … از آنچه داده اید زنان خود را چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه با …

بحساب مهر بشوهر داده بود زن او در طلب طلاق … بجای کابین خود را باز گرفت و این آیه نازل شد

که روا نباشد چیزی طلبیدن از آن زن در زمان طلاق … مگر آنکه دانند مرد و زن

آنکه بپا نمی توانند داشت … احکام الهی را در صحبت و معاشرت

پس اگر دانستید که احکام او را فرو گذارید … اگر آن مرد و زن اقامت

نمی توانند کرد … حکمهای خدای را … پس هیچ وزر و وبالی نیست

مرد و زن … در آنچه زن فدا دهد پس شوهر کابین خود را باز گیرد

کرد … این احکام که ذکر شد از طلاق و رجعت و خلع … اندازهای … است

… مقرر کرده … … و هر که در گذرد

از اندازهای خدای … پس ایشانند ستمکاران

بر نفس خود … پس اگر طلاق دهد زن را بعد از طلقه ثانیه … پس

آن زن حلال نباشد بر او … بعد از آن … تا وقتی که نکاح کند

شوهر دیگر را … ثانی … مباشرت … دختر عبدالرحمن … زنی مطلقه … بود

و بعقد شوهر دیگر در آمد و خواست که با شوهر پیشین … مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت

صلی الله علیه و سلم … و گفت لا حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک … پس اگر

طلاق دهد شوهر ثانی او را … بعد از مباشرت … پس هیچ

گناهی نیست بر زن و شوهر اول … آنکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد

از عدت … اگر گمان می برند … آنکه بپای دارند

و این که گفته شد از تحریم و تحلیل

بیان میکند آنرا

برای گروهی که می دانند … و چون طلاق دهید

... پس الله از ... های ایشان در گذرد و چون نه گناهان ولو بسبب ابطال حق الرجعة است پس از زنان روا نبود
... اگر هستند که ایمان دارند بخدای و بروز قیامت
و شوهرانشان ایشان [illegible] سزاوارترند برجوع کردن با ایشان ... در زمان تربص
اگر خواهند شوهرانشان رجعت بصلاح آورد ... کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن ...
در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عده سرآید رجعت میکردند
و زنان را بلا خود گرفته باز طلاق میدادند [illegible] ایشان افساد بوده نه اصلاح و زنان را است بجزئی
بر مردان از حقوق مانند [illegible] مردان را بر ایشان نعمت
معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از
دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر شوهر آنست که با وی زندگانی بوجه احسن کند و آنچه از
علم دین بکار آید بوی آموزد [illegible] و مردان را بر زنان افزونی
و بلندی یا آنکه مهر بر ایشان نهند و نفقه از ایشان یا میراث که ضعف زنان است یا بطلاق و رجعت که سر
رشته اختیار آن بدست مردان است و بعضی از ... مذکور است که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت
و کمال ولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان که گذشته دو تن بکمال
رسیدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما و خدای غالب است بر هر چه کند
مردان را در فضل میدهد بر زنان دانا است و بحکمت حکم میکند بر بندگان [illegible]
شرعی که در آن رجعت باشد دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اگر صد بار
طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیار بوده که زن را طلاق میداد و نزدیک بانقضاء
عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده از
جور شوهر ... او را طلاق میدهد و برای اضرار رجعت میکرد و بنالید و حکایت او ... شکایت به سماع
علیه نبوت رسید آیه نازل شد که طلاق رجعی دو بارست و بعد از دو طلاق
باز خواهد کرفتن برجعت ... یا رها کنند ... بنیکوئی ...
و بعد از آنکه عدتش بگذرد ...
و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و ...

... ۹ ۶

و باز مدارید ایشان را که نکاح کنند شوهران پیشینهٔ خود را ای طلب بر بینا نهی از کرم خلق است یعنی باید که این

عضل مطلقات در میان شما وجود نگیرد و معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبدالله عاصم رضی الله عنه

عقد داده بود عبدالله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام نا شده پشیمان شد و خواست که رجوع

کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که

هرگز بتو نیاید و تو بر وی نرسی حق سبحانه این آیه فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع با شوهران خود

چون رضا دهند میان یکدیگر بنکاحی حلال و مهری جایز

و قبول حق معاشرت این نهی عضل که کردیم پند داده شود به وی

هر که باشد از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدای و بروز رستخیز

روا بینید همه روز رفات این نهی که گرفتن شما با ترک منع و اضرار بپاکیزه تر است مر شما را

از روی معاشرت جهت زوجیت یکدیگر را [illegible] شناخته بعد رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح

با کسی که ندیده و ندانسته باشد و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و در گناه فجور عمل نمایند

و خدای میداند که زن و مرد ترا از آن یکدیگر چه و شما نمیدانید

و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیر

خواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان

شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام

مر آنکس را که خواهد اندر تمام کند شیر دادن فرزند را

و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند روزی ایشان یعنی خورش ایشان

و پوشش ایشان بطریق انصاف و احسان تکلیف کرده

نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانایی آن دارد

ضرر نرسانند هیچ مادری بفرزند شیر خوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و

[illegible] یا بابو که رنج رسانیده شود مادر بسبب فرزند یعنی او را [illegible] اکراه نکنند و

[illegible] نفقه و کسوهٔ او [illegible] و باید که بر وارث مولود له یعنی پدر

زنانرا ... و برسند بنزدیک مدت یعنی بانقضای مدت خود ... بمراد بسنت

کینه بر ایشان و نگاه دارید ایشان بطریق اصلاح نه بروجه اضرار ... یارها کنید ایشانرا

به نیکویی تا مدت ایشان منقضی گردد و حالکه نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه

زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا مدت بسر آید باو رجوع کرد و باز طلاق داد بهمچنین

در نه ماه طلاق میداد و رجعت مینمود حق تعالی درین آیه ازان نهی کرد و فرمود که

و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید ... از روی رنج رسانیدن ... تا ستم کنید بر ایشان بدراز کردن

مدت عدت ... و هر که چنین کند و ضرر بمسلمانان رساند ... پس بتحقیق

کرده است بر نفس خود داد و مادر معرض غضب الهی آورده و آزار رسانیده بزبان صاحب شریعت علیه السلام

در اضافت زکینه آورده که در امت موسی علیه السلام هرکه آخر هستند که دعای بد کنند که بدکردار

و دل آزار بود چون کسی کار آزار پیشه کند زود ببر و برطالب هلاکت در افتد اگر خواه مردم نباشد به پیش

نورزد کسی بد که نیک افتد بنی شر انگیز هم در خون زود چو گژدم که با خانه کمتر رود ... و او

بگیرید ... حکمهای خدایرا ... باستهزا یعنی اعراض منمایید ازان و تهاون منمایید

در عمل بدان و در شان جمعیت که از نکاح و طلاق بوده است عمل نکنند و میگفتند بازی میکردیم

و یاد کنید ... نعمت خدایرا که فائض میگردانند ... بر شما خصوصا بمناکحات چو در شرایع

ام سالفه هیچکس را زیاده از یک زن در یک نکاح روا نبودی مگر پیغمبرانرا و اینجا با چهار حره در عقد

واحد جایز است و ایشانرا بعد از طلاق سه بار رجعت جایز نبودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه

زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزن دیگر خواهری و درین شریعت حلالست

و یاد کنید آن چیزی را که بر شما فرستاده است ... از قرآن ... و احکام و حدود آمده

... پند میدهد خدای شما را ... بقرآن و وضع میکند از اسرار و احکام ...

و بترسید از خدای در حفظ احکام ... و بدانید

چه خدا از اعمال شما آگاهست ... روزگار شما ... و چون طلاق دهید

زنانرا ... و برسند بانتهای مدت ... پس منع مکنید ایشانرا

زنان را ... علیها وکناهی نیست بر شما ... بنکاح ایشان ... زنانی تعریض کنید یعنی بکنایه

خبر دهید ... النساء بیاید برای خواستکاری از زنان معتده یعنی بکلامی که نیز ... تا توهم

باشد رغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر خواهی ماند یا مثل تو زنی ... باید

یا خود ... مثل ... یا خبر کنید از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در دل کناهی نیست که سخن ... تعریض

کو سید بیامیز شید در دلهای خود خدای تعالی بعلم قدیم خود

انکه شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکویی بعد از ترویج

ولکن وعده مدهید ایشانرا بعملی که آنرا نهان میکنند یعنی جماع که مراد او

آنست که کثرت جماع صفت خود مدهید ایشانرا مکر انکه بکوئید

سخن نیکو ... تصریح ... و قصد مکنید عقد

نکاح ایشانرا ... کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت

بنهایت خود و مدت او منقضی کردد و بدانید که خدای

میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست پس بترسید و حذر کنید از

عقاب او و بدانید که خدای آمرزنده است آنرا که بترسید از عقوبتها

او و از عقاب او بردبار است و بعقاب تعجیل نکند کناه و وبالی نیست بر شما

اگر طلاق دهید زنان خود را مادام که مس نکرده باشید ایشانرا

یعنی لمس و جماع نکرده باشید امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط آنکه عدم مانع

و امام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نمیکند

و وبالی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان

مهری مقرر پس طلاق دهید و بهره دار سازید ایشانرا یعنی چیزی بدهید مردی

انصاری زنی بخواست و در وقت عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد این آیه نازل شد

و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که متعها ده ... غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر

حال طلاق دهنده باید ... بر مرد توانکر باندازه توانائی وی

بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستانند یا پدر که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند

یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش نطلبند [illegible] و بر وارث مولود له چون مولود له

متوفی شود یا پدر که وارث صبی که اگر رضاع صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مانند آنکه

بر مولود له بود از نفقه و کسوه و عدم اضرار [illegible] پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن فرزند

از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از تمام حولین [illegible] از روی خشنودی [illegible]

والدین [illegible] و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام پس هیچ

وبالی نیست بر ایشان ازین جهت و اگر خواهید ای پدران و کسانی که با شیر خواره [illegible]

آنکه دایه گیرید جهت شیر دادن برای اولاد خود خواه مادر امتناع

باشد از شیر دادن و خواه نی پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن

چون تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده اید دادن از اجر ایشان به نیکویی و [illegible]

خوبی بی مضایقه و مبالغه و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد [illegible]

و بدانید آنکه خدای بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بیناست

و آنانکه میمیرند از شما و بگذارند زنان را باید که

زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه

و ده روز اگر حامله نباشند که مدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز

بود پس چون برسند زنان شوهر مرده بپایان مدت خویش

پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای [illegible] و مسلمانان [illegible]

در آنچه زنان کنند در تنهای خویش از شوهر کردن به نیکویی یعنی [illegible]

شرعی [illegible] و صیغه ایجاب قبول است در حضور دو شاهد عدول و خدای بانچه شما

میکنید ای مردان و زنان دانا است [illegible]

[illegible]

در همه وقت حق تعالی [illegible] دانا [illegible] باشد [illegible] راست

[illegible]

یا نماز دوم از دو نماز نهار است یعنی بالاتر از هر طرف او نماز است که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه
و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است زیرا که وسطیت آنکه او در وسط نهار میگذارد
یا او وسط صلوة نهار است و بروایت عائشه و حفصه و ام سلمه و حضرت ابن عباس و ابن
مسعود و بعضی دیگر از بزرگان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و در این باب حدیث وارد شده صحیح
در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و آمده که وسطی بواسطه آنکه یکی از دو نماز
روز از یک جانب دارد که در یکی قصر است و در دیگری نی و دو نماز شب از طرف دیگر که صبح و چهار ره
و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و او میانه نماز ها است
در تعداد رکعات اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او ما بین اقل و اکثر واقع شده یا میان
دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طائفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان
دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا میان دو نماز است
قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص به ذکر از بین نمازها و نکاتی که بر آن متفرع باشند در جواهر
التفسیر بشرح مستوفی مذکور است و دیگر امر میکند که بجای آرید و بایستید برای خدا
در حالتی که فرمان بردار انید یعنی نماز گزارندگان و بعضا تفسیر قنوت سکوت کرده‌اند و از زید بن ارقم
رضی الله عنه نقل است که هر یک از ما در عهد رسول صلی الله علیه و سلم در نماز با رفیق خود سخن میگفت
تا آنکه حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدیم پس اگر ترسید از دشمن یا غیر آن فرجالا
پیادگان یا رکبانا سواره‌گان پس بگزارید نماز در حالتی رفتن اگر خوف ممکن باشد
جز امام اعظم رحمه الله و نزد امام شافعی رحمه الله در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد
خواه اضطرار خوف باشد و خواه نباشد یا سواره نماز گزارید در جنگ به هر نوع که
میسر شود روی بقبله یا پشت بر آن پس چون ایمن شوید نماز
گزارید به اتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوید
خدای را همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط آن یا شکر
آن چیز که بر دانید شما که آن را دانید و آنانکه وفات کنند از شما

دیر و درویش فی شک است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله کرته ایست و چادری و معجری اگر نصف
مهر المثل ایشان بیشتر نباشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید
ایشان را ... بانوان ... متعه دادنی بروجهی که شرع داده ...
متاعست یعنی متعه واجب یا مصدری فعل محذوفست یعنی خدای واجب کردانید متعه را واجب کردانیدنی

بر نیکوکاران واگر طلاق دهید ایشان را

پیش از آنکه مس کنید بشهوت و بتحقیق که مقرر کرده باشید برای ایشان

مهری پس بر شماست ادای نیمه آنچه فرض کرده اید ... از نزول این آیه
کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی آن مهر مسمی چیزی بر وی لازم نبودی ... یا بایستی دادنی
جناح در سوره احزاب حکم شده ... آن آیه منسوخ شد نصف
مهر لازم گشت مگر آنکه عفو کنند آن زنان ... عفو داشته از ...

یا عفو کند آن کسی که بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی

بقول قدیم امام شافعی رحمه الله علیه و ... است که زن بکر و نارسیده باشد ... ولی بود ...
اعظم رحمه الله ... که ... شوهر است که درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و ...
همین قولست و آنکه درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ...

نزدیکترست به پرهیزگاری از بیداد و فراموش مکنید یا ترک
مکنید تفضل را در میان یکدیگر یعنی ... این زن بعقد ... بوده و از
وصال من محروم ... شده او را ... مهر مسمی ... و ... زن نیز ... کند که ...
نرسیده و از ... بهره مند نگشته ... از ... بگیرم ... که خدا
برآنچه میکنید ... در فضل بیناست محافظت کنید و ... نمایید

بر نمازها ... و حدود و حقوق آن

محافظت ... نماز ... انس بن مالک و معاذ بن جبل
و ابن امام رضی الله عنهم نماز ... نماز ... دو نماز

فرمائیم و [illegible] آنگاه [illegible] ای [illegible] بیابان [illegible] تعجب کار نکرده [illegible] بود
[illegible] از [illegible] باد و صحراهای [illegible] [illegible]
بودند و اما [illegible] که در [illegible] داد [illegible] از [illegible] طاعون [illegible] بیرون آمدند بعضی بر [illegible]
رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بر حج ایستادند و اغلب مردم سال دیگر که طاعون معاودت
کرد همه اهل یک شهر او بودند یا چهل هزار یا سه [illegible] هزار یکبار از دنیا بیرون رفتند
از جمله [illegible] از [illegible] گریختند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند
[illegible] بی [illegible] [illegible] آورد [illegible] دو [illegible]
فرستاد تا یکی از اعلا وادی و دیگر از اسفل آن [illegible] همه یکبار [illegible]
خورد مردم از اطراف و جوانب [illegible] و اکثر [illegible] ایشان [illegible]
کشته و [illegible] در گوشه [illegible] از [illegible] استخوانی نماند
[illegible] کرد ایشان را و این صورت [illegible] بوده که روزی [illegible] بود [illegible]
[illegible] السلام بوده [illegible] مشاهده کرد [illegible]
[illegible] بر ایشان [illegible] رحمت بر ایشان [illegible] از حق [illegible] که [illegible]
[illegible] ایشان را زنده کرد [illegible] بر زبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت
بدرستی که خدای هر آینه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان
ولیکن بسیار از مردمان سپاس داری نمی کنند [illegible]
[illegible] چنین [illegible] در زمان [illegible] نهادند [illegible] مسلمانان [illegible]
و کارزار کنید در راه خدای برای [illegible] دین خدای
و بدانید [illegible] شنوا است قول [illegible] از جهاد [illegible] تمسک [illegible]
و دانا [illegible] ایشان کیست آنکه [illegible] وام دهد خدای را یعنی
[illegible] او را [illegible] وام [illegible] یعنی در وام دادن [illegible]
[illegible] ثابت شده که ثواب قرض دادن از [illegible]

و دیگر از بند زنان بر انداز رسم جاهلیت عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال تمام
میراث نمی‌شدند و جامه‌های کهنه پوشیده از تزئین و تجمل دور میگذاشتند اگر از اهل خود چیزی نبودندی
در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی با اولیای زن در میان نهادی جهت او خانه بنا کردندی
ولیعهد از ملاء خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی
و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه نیافتندی چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد مرد طایفی در گذشت و از وی زنی ماند و پسر و مادر و پدر
حضرت صلی الله علیه و سلم ترکه را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی نداد فرمود اما حکم کرد
که یکسال از ترکه نفقه بدهند در سکنی اما محل این آیه نازل شد و حکم فرمود اگر چه زنان
بسیر خود زنان از شوهران باز مانند ضرر نشود و ضعف نصب خدا معنی آنست که
وصیت کرده خدای وصیت کردنی برای زنان ایشان مقرر تا نفقه و کسوه
و سکنی از ترکه شوهر تا یکسال بی بیرون کردن ولد از سکنی
اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال نیست ایشان را نفقه باشد بی که بیرون
آیند بعد از گذشتن سال پس گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر
در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر و آن
چیزی که بروفق شرع باشد و خدای غالب است انتقام کشد از کسی که مخالفت کند
صواب کار است در این حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه
منسوخ است و عدت یکسال بچهار ماه و ده روز آمده چنانچه گذشت و در
زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند متعه ایست که بدان برخوردار باشند و شوهر
بطریق نیکویی و توسط در غلو و تقصیر سزاوار کرده شده است خدای این سزاوار
ساختنی بر پرهیزکاران مراد متقیان از شرک یعنی همه مسلمانان
چنین آنکه این احکام بیان کرد روشن میکند خدای برای شما احکام خود را
در زمره ... تا باید که شما عقول خود را در قبول آن و تعمل در آن بکار
و ثانیه

تا دیده شهود اغنیا چون [illegible] با بسط ادراک بصر بصیرت فقرا چون [illegible] مشاهده نکنند عارفی چنین فرموده
که یکی را بقبض بنده خواند و دیگری را گرفتار کردانید و یکی را به بسط از قید رهانیده بخود متوجه ساخته
پیر طریقت قدس سره گفته که الهی هر گاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون بتو نگرم گویم از من
بزرگوارتر کیست گاهی بخود در نگرم پست شوم گاهی بتو نگرم مست شوم — الم تر نمی بینی و علم
تو منتهی نشد — الی الملإ بجمعی از اشراف و ارباب [illegible] — من بنی اسرائیل
یعنی از فرزند یعقوب — من بعد موسی بعد از وفات موسی علیه السلام — اذ قالوا چون گفتند
پیغمبری را که بود از ایشان [illegible] اشموئیل [illegible] ابعث لنا [illegible]
بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بیشتر بر آنند که
پیغمبر خود را که [illegible] بر انگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
تا با عانت او کارزار کنیم در راه خدای با جالوت و قوم او
عمالقه بودند که بقیه عاد [illegible] همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت [illegible]
و بنی اسرائیل بر دست ایشان در مانده بودند و در میان ایشان ملکی [illegible]
از آن پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که [illegible] بود او جهاد توانند کرد گفت آن پیغمبر
[illegible] شاید از شما چون فرض کردانند بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست ما را و چه بود [illegible]
که ما قتال نکنیم در راه خدای و حال آنکه بیرون
کرده شده ایم ما از مواضع و مساکن ما و از پسران ما یعنی جالوت [illegible]
از [illegible] در [illegible] از ابنای ملوک ایشان چهار صد و چهل تن [illegible]
از منازل ایشان بیرون کرده و بر آن سبب ایشان در مباشرت [illegible] داشتند
پس آن هنگام که نوشته شد بر ایشان کارزار با اعادی برگشتند و [illegible]
بر دار [illegible] مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند
و خدای داناست بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و [illegible]

زیاده شود بر بنا تقدیر بر معانی محذوف باشد ای بعوضها و لطیفه آنست که اینجا حذف شده داخل زکوة نیست
و جزا او را مضاعف کرده است تشبیه کرد صرف مال را در سبیل الله در امر وعده جزا به وام بر سبیل استعاره یا بالعوض
و ازین معنی لازم است و قرض حسن بر بنا تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند
امام ناصر رحمه الله استفهام را حمل بر معنی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد بیمثال
خدای تعالی مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده بسیار و اجر آن قرضها از برای او
ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار تصور کنند این آیه که نازل شد
بود بطلب کنند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مسلمانان بو علیه حیرت واقع
بود شد و معاذ الله قرض ما در عرف نمود ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و گفت
یا رسول الله خدای ما این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که میخواهد
تا شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین
جنینه نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پاینده بهشت میشوید سید عالم صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان آن در باغهای بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای حبیب شرط آنکه
زن و فرزندان من و عیال ایشان نیز با من باشند خواجه فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول الله صلی
الله علیه و سلم گرفت و جنینه را در راه حق تعالی صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمد و ما در جنینه بود
گفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت ده چندین بستان در توان
با من باشید ام الدحداح گفت خرمی خدای تست بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در باره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح
و خدای تعالی گیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان
و گشاده میکند روزی را بر جمعی دیگر بنا بر غنیمت خود و مصلحت و منفعت ایشان آنست
و بسوی حق یعنی بپاداش باز گردیده خواهید شد در معنی قابض در آنست
و باسط تحقیقات استحسانست در بحر الحقایق گفته که خدای گیرنده است از اغنیا تا دانند که منت اوست
منت بر فقرا نهند و بسط میکند جود را تا آنرا از حق بینند و منت بر اغنیا ننهند و ایشانرا

گفتند ما را بر اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری و هوا داری او رغبتی
پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد
و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان [illegible] بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت
آنست که بیاید بشما تابوت که آن صندوقی بود صورت همه انبیا در اینجا منقوش
در اینجا سکینه است از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد
و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کسی را طاقت
دیدن آن نبود و از امیر علی رضی الله عنه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو [illegible]
داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان
جستی و ایشان را منهزم ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی
و دیگر درین تابوت بقیه ایست از آنچه بگذاشته
یعنی [illegible] علیهم السلام شخصی در [illegible] [illegible] [illegible] ان الله اصطفی آدم
و نوحا و آل ابراهیم [illegible] و در صورت [illegible] مزامیر آل داود [illegible] علیه السلام
و انگشتری [illegible] در آن تابوت [illegible] [illegible] و عمامه هارون و [illegible] تحمله الملائکة
که در تیه بر ایشان می بارید و ریزه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بودند
خود برده بودند و [illegible] کرد [illegible] آفتی [illegible] [illegible] در حوالی [illegible]
دفن کردند و [illegible] بنزد اشموئیل آوردند [illegible] حق
سبحانه و تعالی [illegible] برداشتند ملائکه این تابوت را [illegible]
بدرستی که در رسیدن تابوت بشما هر آینه حجتی است شما را [illegible]
در پادشاهی طالوت اگر هستید شما باور دارندگان [illegible]
بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و [illegible] طالوت [illegible] هفتاد [illegible]
در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود
که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا [illegible] با لشکرها [illegible]

علیه السلام پریشان حجت گرفت و ایشان را بسبیل تأبید در داد و از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از
برای آن قوم تعیین نماید حق سبحانه عصایی و قرابه پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو
در آید و این روغن در ظرف جلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را
سزاوار است اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یکی از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد و شد آغاز
نهاد و نمود و بر لکه هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی
مردی سقا یا دباغ که نشان طالوت نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل
در آمد و در الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و گفت
مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای بتحقیق بر انگیخت
برای شما طالوت را پادشاه زمانی گفتند ایشان از روی استبعاد
چگونه باشد و از کجا است مر طالوت را پادشاهی بر ما
و ما سزاوارتریم بپادشاهی ازو که از سبط یهودا ایم و او که از سبط بنیامین است
و در آن سبط نه نبوت بوده نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی فقیر است
و او را عطا نکرده بسیاری و فراخی از مال دنیا یعنی که از نسبت و سعادت ملک
باری بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا بتجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد
گفت پیغمبر در جواب ایشان بدرستی که خدای برگزید او را بر شما
و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود
بامور سپاهی و نیز بعلم و دیگر بفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مردی نیکو
جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود و خدای که مالک
الملک علی الاطلاق است می دهد ملک خود را هر کرا خواهد و سپاه نذکر او را صلاحیت
ملکی از کجاست ملک داده و ملک ستان است بی راه بحکمتی نبرد هیچکس و خدا
بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد دانا است باستحقاق
هر که او را برهی که نمیدارید دیگر بنی اسرائیل چیا که دأب ایشان بود از طریق ابرام والحاح در هر

دویست و شصت هزار از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار که عبره کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد
سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن پشیمان شدند و بد دل شده طاقت حرب جالوت نداریم
گفتند آنانکه بیقین میدانستند اینکه ایشان ملاقات
کننده اند یعنی بیننده جزای خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند
بسیار از گروه اندک مومنان غالب شده اند بر گروه بسیار از
اهل کفر و مردان بفرمان و نصرت و مددکاری خدای
و خدای با صبر کنندگانست بیاری و قوت و چون ظاهر شدند ایشان یعنی ظاهر شدند
طالوت با آن گروه اندک که در مقابله لشکر جالوت صف بر کشیدند و آن لشکرها همه صاحب تیغ و شمشیر هزار
سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند چو شیران آهنین و ال الماسی چنگ و گرگان جگر
آشفته رنگ و جالوت نیز مردی عظیم الجثه و شدید الشوکة بود و در تفسیر امام مذکور است
که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بود و سیصد رطل
و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند از برای جالوت
و لشکرهای او گفتند مومنان ای پروردگار ما فرو ریز بر ما
شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن و نگاهدار
ثبات ده قدمهای ما را در میدان حرب و یاری ده ما را
بر گروه کافران پس بشکستند و بهزیمت کردند مومنان کافران را
باعانت و توفیق خدای و بکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت را
بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود در سرش بشکست و مغز سرش پریشان شد و لشکر او
کشته شد و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک
گرداند بعهد خود وفا کرد و داود علیه السلام را نصفی از مملکت با وی گذاشت
مملکت بداود علیه السلام رسید و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل
جالوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت با زبور و بیاموخت او را

باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستی که خدای آزماینده شماست بدین جوی

گرم بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید

پس هر که بیاشامد ازین جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب من

و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا

پس او از منست یعنی پیرو من باشد هر که آب نخورد مگر آنکس که

بردارد کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در

راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن صحرا با عطش غالب بدان جوی رسیدند پس

بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده

تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه

غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابه غلبه کرد

که هر چند بیشتر میخوردند تشنه تر میشدند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی

فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت

سالکانند متوجه بمقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست که

بایشان بسیار آمد و بزیادت از آنچه ضرورت معاش است میل نماید باستسقای حرص گرفتار شود هر چند

بیشتر بدست آورد رغبتش بجمع آن افزون گردد و اطمینان نیابد کما قیل چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد و چنین کسی بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم

ماند و هر کس از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بقدر ما یحتاج از خورش و پوشش که

ضرورت است بسنده گشت حق سبحانه او را بتقریب خود مؤید گردانیده از زلال معنی سیراب گرداند

پس آن هنگام که از جوی عبور کرد

و آنکسی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق کرده

گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبره نمودند

نیست ما را توانایی امروز بجالوت و لشکرهای او و قول آنکسی که از

الحمد لله

بی‌شفاعتی که جبرئیل در ما دروی داده مید بایشم و منور کردانیدیم او را بر انفقت جبرئیل علیه السلام
و اگر خواستی خدای ... اختلاف نکردندی آنانکه ... از پس انبیا بودند
از پس آنکه ... آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر
ایشان ... ولکن اختلاف کردند ... پس از ایشان کسی بود که
یعنی بر ایمان خود ثابت ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد ... و از ایشان کسی
بود که کافر شد و از دین اعراض نمود و طریق حق را بگذاشت تعریضی بیهود و نصاری است که بعد از
موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند ... و اگر خدای خواستی
اختلاف نکردندی مخالفت را بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب اراده
سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید ... ولیکن خدای
میکند ... آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت
ای ... انفاق کنید از آنچه روزی دادیم ... نفقه دهید ... از آن
چیزی که بشما عطا کرده‌ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید ... پیش از آنکه بیاید
روزی که از هول و هیبت آن ... خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را
از عذاب باز خرد ... و نه دوستی بود تا کسی را اعانت کند ... و نه خواستها
بوقت حلول عذاب ... و کافران ... ایشانند ستمکاران که ... کنند
حق خدا را از مستحق با ... بوضع عبادت در غیر موضعش ... خدای نیست سزای پرستش و
هیچ معبودی نیست در وجود و خلق را ... مگر او که استحقاق عبادت او راست ... هو
زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان ... پاینده در ذات و صفات
با دوام بتدبیر و حفظ مخلوقات ... فرا نمیگیرد او را ... نه غنودن خواب از غنوده
در غیر آن که ... و نه خواب که گرد حواس ظاهره است ... مر او راست
آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه ... و آنچه در زمین است از ...
سفلیه ... کیست آنکه ... درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان

از ای [illegible] آن علیه السلام بیغمبر [illegible] و گویند صنعت زره گری بود و باز ماند [illegible]

برخی از ایشان [illegible] و آنچه باز خواست [illegible] کردمان

برخی بعضی اگر دفع نکردی خدای شر کافران را بسبب مؤمنان جهاد کننده هر آینه

تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی ولکن خدای خداوند

فضل و رحمت بر عالمیان این قصها که در معجز احمد انبیا بود

نشانهای قدرت خداوند توست میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بوحی

براستی بر وجهی که مطابق واقع است و [illegible] از مرسلانی و بدرستیکه تو

هر آینه از فرستادگانی بهمه خلایق

پیغمبران و فرستادگان که در این سوره مذکور شدند افزونی دادیم برخی از ایشانرا

بخصایص و فضایل بر بعضی دیگر از این پیغمبران کسی هست که خدای

با وی سخن گفت بی واسطه چون با آدم علیه السلام که گفت اسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلام

که فرمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم که گفت فاوحی الی عبده ما اوحی

و برداشت برخی را از ایشان بپایهای بلند و تفاوت انبیا از این جهت است که بعضی

از ایشان مبعوث بودند از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمره انسان و ملائکه

جن و انس چون پیغمبر ما و دیگر آنکه موسی را در خواب پیغمبری دادند و بعضی را در بیداری و [illegible]

معجزات عطا داد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلام که حق تعالی او را رتبه عالیه که اعلی [illegible]

مکانها ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ما است صلی الله

علیه و سلم که مفضل است بر انبیا بفضایلی که آن خصایص [illegible] از عطاء [illegible] آیات

و امتداد [illegible] و معلوم میگردد همه انبیا در [illegible] تو [illegible]

[illegible] تو سلطان ملکی [illegible] بوجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا [illegible]

نیز [illegible] دادیم عیسی پسر مریم را [illegible]

هویدا چون [illegible] و ابرص و احیاء موتی و قوت دادیم او را

فریفته یعنی بمحبت واخص خواهش نفس خود باشد مطلقا پس هر که ایشانرا از ظلمات وجود فانی کرد و با نوار اطلاق ذات

الوجود باقی ساخته شده و در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر به نقشبند قدس سره

العزیز بعبارت کلام مذکور است که در این طریقه طاغوت ما سوی حق است کفر بوی و ایمان بحق در

نفی مشترط لازم سالکست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة

بدترین خدایانی که در زمین می پرستند هوای ایشانست و از آیت من اتخذ الهه هواه بدترین خدایانی

که در زمین می پرستند هوای ایشانست می بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدایی گرفته است آن

بیچاره می پندارد که او بنده خداست خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصلی خواجه بجز پندار نیست و در

صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجه در هلاکت بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند

برآنچه هر که بنده چیزی باشد از آن بد بسته هر چیزی که اورد و همانا بنده آن [illegible] تراد رد و جهان

مرشد محجوب بن [illegible] از همه چیزی باید برید و بیخ تشبی نمی باید پیوست [illegible]

بالعروة الوثقی و این نزدیک است که هیچ انقطاع و انفصال نیست و امر

و هوای نفس استعمال کسی که متوسل بجرده و تقی بود دانا شده به تیقن

خاصی مستمسک بدان گردد هوای دوست آنکسا نیست [illegible]

یا متولی کار ایشانست و در راه نمودن بصراط مستقیم بیرون می آرد ایشانرا

از تاریکیهای کفر و ضلالت بروشنایی ایمان و هدایت از ظلمت بعد

یا از تنگنای بدین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت.

والذین کفروا [illegible] یعنی یهود [illegible] آنست که علم کبر و جمیع کفار را

دوستان ایشانند طاغوت یهود را کعب بن الاشرف و حیی بن اخطب و امثال

ایشانند و بت پرستانرا اصنام و آلهه باطله و اهل زنادقه را شیاطین این معانی

دوستانند و دولت که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخواهند که از انوار

ایمان حقانی بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که بمحمد [illegible] داشتند

بایشان [illegible] آن کافران با طوایف [illegible]

نزدیک او روز قیامت کسی را مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد میداند خدا
آنچه در پیش ایشانست از کارهای آن جهان وز آنچه از پس کارهای
بچیزی از معلومات او مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند فرا
رسیده است و گنجایش یافته کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانها است یا از کرسی است علم او
همه آسمانها را و آنچه در آنست و تمام زمینها و آنچه بر آنست
و او را در رنج نیفکند و بر او گران نیاید نگاهداشتن آسمانها و زمینها
و اوست برتر از همه و حاکم بزرگتر از همه چیز انعام این آیه شریفترین آیتیست از قرآن
و در حدیث آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدا را نزد یک ساق عرش و خواص و فضایل
قرائت او در اخبار بسیارست هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام
بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بآوردن
اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیه بآیه قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام
قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رحمه
علیه دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده و بامر
و افسانه وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و هم با او بجانب شام شدند ابو الحصین از
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دستوری خواست تا برود و ایشانرا باکراه براه شرع باز آورد
این آیه نازل شد که اکراه مکنید کسی را بر دین متدین شدن [illegible] بدرستی که روشن شد
راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت
پس هر که کافر گردد بطاغوت یعنی منکر گردد بانچه پرستند جز خدای خواه شیطان باشد خواه بتان
و خواه مهتر و سالاران و بگرود بخدای پس بدرستی که چنگ در زد
بدست آویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت یا توقف نزدیک امر و نهی
که سلوک طریق پیغمبرست صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] و در عقاید [illegible] دست که آن [illegible]

خرابی های شهرستان گذر شده بود دید خرابه آن بوده علیه السلام که توریت حفظ داشت در زمانی که بر جبار
بخت نصر از خرابی بیت المقدس [illegible] اسیر کرده به بابل آورده خداوند تعالی او را از قید کفار
خلاصی [illegible] زمانی که تر بود [illegible] بیت المقدس نموده بقریه سایر اباد دریابد به عنب که بر در
[illegible] رسیده [illegible] میوه دار بود [illegible] انجیر [illegible] انگور
با خود [illegible] در سایه دیوار [illegible] انجیر تا بخورد و باقی در سبد نهاده و انگور را فشرده [illegible]
[illegible] خشکی [illegible] در از کوزه [illegible] داشت [illegible] بست و تکیه [illegible]
[illegible] گفت چگونه [illegible]
[illegible] این ده را [illegible] خرابی [illegible] آبادان سازد [illegible]
[illegible] زنده [illegible] بعد از مردن [illegible] استبعاد [illegible] تعجب [illegible]
[illegible] پس بمیرانید [illegible] تعالی
[illegible] صد سال [illegible] بس [illegible]
[illegible] در [illegible] صد سال [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] گفت [illegible] بیت المقدس را [illegible]
[illegible] باز آورد [illegible] عنب [illegible] آباد [illegible]
گفت [illegible] بمیرانید [illegible] زنده [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] روز [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] گفت [illegible] پاره [illegible] روز گفت آن [illegible]
[illegible] در [illegible] صد سال مرده بودی [illegible]
[illegible] تعجب [illegible] باز [illegible]
[illegible] چیزی که در [illegible]
[illegible] انگور [illegible]

آتش دوزخ اند   و بستان زراد آتش   جاوید مانده اند   [illegible] عبرت

نظر نکردی   بمردی که [illegible] خاد   حجت جست و بی صبر کرد با ابراهیم

در زمین خدای او باید در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله [illegible]

بوقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی با این جرأت و مجادله [illegible]

آنکه داده بود خدای او را پادشاهی [illegible] و داشته بود دست بغی از آتش [illegible] طغیان بیرون آورد

[illegible] کبر از کریبان [illegible] برکرد و این مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین را تصرف داشت

[illegible] که ابراهیم [illegible] شکست [illegible] نمرود [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

آنوقت که گفت ابراهیم در جواب او   پروردگار من [illegible]

[illegible]   زنده میکند و [illegible]   [illegible]

[illegible]   گفت نمرود   من هم [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]   گفت ابراهیم   [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میکنی با چونه [illegible] حاصل [illegible] از آن دانش آرامش [illegible] آورده اند که [illegible] برابست [illegible]

[illegible] برادران افتاد که [illegible] و [illegible] دریا و [illegible] ازتماشای [illegible]

[illegible] دام حیله [illegible] طمع [illegible] داد [illegible]

[illegible] و [illegible] صفات [illegible]

[illegible] خلیل [illegible] دریا [illegible] گردش [illegible] دام [illegible]

[illegible] پریشانی [illegible] و ابلیس [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] کثرت [illegible] این [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] گفت خلیل [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] خود [illegible]

[illegible] اجزا [illegible]

[illegible] عام است [illegible] خاص [illegible]

[illegible] متفرق شده [illegible]

ایشان [illegible] اجابت [illegible]

[illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

لفظ خطاب ... از معشوقه ... و باقی از ... ماند ... که استخوانها ... از گوشت خود ... و در ...

پیش که تو را بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و ... تا

گردانیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند

و نظر کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت ...

چگونه آن را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی ترکیب میسازیم پس ... پوشانیم ... زندها

استخوانها را گوشتی ... عزیر علیه السلام در آن استخوانهای نگریست ندایی شنید که ای گوشت ...

و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بوفانا ... همه ...

بدین ... جسد ... ی ... بر آن ... پس چون ... زنده گشت

... قدرت ... گفت میدانم ... بقدرت ... معاینه

... دانسته بودم قبل از ... استدلال و ... انکه ... ما ... حضرت ...

... پس ... با ... ثبت ... تا ... در ... دیگر ...

... و امتحان ... کرد و نوشته که ... کتب ...

... بود ... گفت ... الله ... علی کل

... بقدرت کامله جلوه ... میکرد ... زنده ... برا ... آورد ...

... بود ... اصل ... و ... بود گفت ... آیا آن ... او ...

... مرده ... ستفهام یعنی ... پس ... بر احیا ...

... کنی ... گفت ... آورده ... و ... ایمان ...

... و لیکن ... شود دل ... معاینه ...

... در ... مذکور است ... احیا ... باشد ... وجود خلق ... بعضی ...

... و ... پس ... ابتدا بوجود آورده و ... لطافت ...

... و ... وجود خلق ... بود ... دانسته ...

... معدوم ... آن ... بوجود ... خواست ... اجزا ...

به همه حضرت متحمل شده کرد منابع شیعیان   بجز مثل عقاید است که در زمین طیبه بکار شود و آنرا
برویاند   سعادت فروشی بر اقوام بواسطه گرفتن منبع خیرات از اهل او منتخب کرده
به هر مرتبه که جز شده بود   دره فروشند   سود است که یکی را مقصود خاص
آمده باشد   و خدای زیاد دهکده را از این مقصد را بمقصد بزرگ بیشتر
شنیدن و خواهد از مشتاقان دست است او   و خدای بیاید که این است و یکی را نخسته
در پرده و میدهد   دانست که بقعه کند کان و فراوانی و نیات ایشان عزم این میشد تصدیق
به من نشست و ترغیب مصروفان کرد و آن را بر گشته که یکی را مقصود است پیوسته بمقصد این اشتغال و فیض
آنکه بشارت بزودت میدهد   دانی که یکی مقصود است میدهد   دانه بار نیازی شیطان نگذارند از یکی
مقصد است آید بیار   انگشت را نعمت نمی شد   ما بهای خود را
در دل خدای است شود و بار سایر خیرات   بی ازلی در دین آمد
آن چیزی را نعمت کرده شد   سنتی یعنی نشسته بر یکی بنهد در صورت دارند
و یکی را زده در نیاز و در صدقه بود و آن از دل یعنی حقیقه در دروش بر یکی شد توان و فضلا   و مشتاق
برد صدقه ایشان   در یکی بر در دکان را ایشان   و دو کسا
بیست و مشتاق را از کم شدن عزد   و نشسته ایشان از دو یکی شود از نوشته
نو آب   نفس سیلو در صدقه جمیل از درویشی   و در نوبت نشو زده ذکری
نفس سایه چیزی بقوه کردن از الحاح و ابرام او   جبر است و مساوی را ده
از آنکه صدقه کرد نسبت به سایل   از پی در اید انرا یکی و آزادی از هر وزن شق
و غیره   و خدای تعالی بیاید که از صدقه آنکه ضرب عقبات خود را بکسی
دهانشان نشست و آزار و مکر دوستان شد   بر دو بارت بجمیل نکند در عقوبت نشان و موذی
انرا و نه از دیو کان   باطل میکند و تباه میسازند
مرد و سه نهاد و چیز زر   بمنت نهند بر درویش چه حال از نعمت و توانگر چه حال آنرا
منتش نیست و در رساند بر حال دست یعنی آنها   و نه بستان بقوه از پیامی بشارت بر تمیز بسیج

و اجزای اجسام ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و کوبید در هاون به قوت تا اصلا از هم [illegible]
یافته نشوند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشان بر دست گرفت آنگاه ندا داد
که ای کبوتر و طاووس و ای زاغ و ای خروس بیایید به جانب سرهای خود پس به فرمان خدا اجزا هر یک
از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و به سوی سرهای خود پریده
گرفتند و علت درد دیدن آن بود که این صورت ابداع است در جنت و دورتر از جهت [illegible] اتفاقی
که [illegible] شده [illegible] آن [illegible] به خیال می‌رسید که [illegible] پایهای ایشان درست نشده باشد [illegible]
[illegible] که با صورت کیفیت [illegible] را در وقت [illegible] بیشتر [illegible] آن [illegible] حال [illegible]
بر آن [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] و از [illegible] پرواز [illegible] خود [illegible]
[illegible] منفصل می‌شوند [illegible] خواهد [illegible] حیات [illegible]
[illegible] بعضی را با بعضی [illegible] صورت [illegible]
[illegible] مستجاب [illegible]
[illegible] استجابت [illegible] باز [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] جمله را [illegible]
[illegible] و عیسی [illegible] نفخ [illegible]
[illegible] و صوفی [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]

پوشاننده تنکه از آفتاب باشد — بعضی با نیزه باشد که بآب رسد و پرتو آن رسد و بیا — بنوانند بر سر نشیم

زدو به بر نزدیکتر و از آفت محفوظ شدن از آب در زیر بود و این باغ در بعضی زمینی

برسید بوکه — باران بزرگ قطره — یعنی بر آورد و بیاید — میوه خود را

دو بر آرد یعنی یکسال چنانکه بر دهد و زمینهای دیگر بدو سال دهد — بسیار

از سیر باران باغ — باران عظیم القطرات — یعنی برود سیر باران ضعیفه آن نیز در

دو نیست بعضی از باران از اضافه می‌شود و بهم رسیدن محصول میوه و مقصود این مثل حصول [illegible]

فصل است که از برای رساندن ضرر آن ضرر کنند از باد و آتش [illegible] فال نیست فرا دادن صدقه [illegible]

باشد [illegible] بسیار — و خوای بدانکه تماشا میکنند از دور [illegible]

پیراستن درخت مرید [illegible] — مشغول بحکومت برای صدقه ایل [illegible] میوه دار

[illegible] دوست [illegible] یعنی تماشا [illegible] بعضی [illegible] — آنکه باشد و او در

بوستانی — از درختان [illegible] — [illegible] یعنی باغ نشستن [illegible] از

میرود — از زیر درختان [illegible] — و صاحب باغ را است

درانیده بوستانها — از [illegible] بهمین [illegible] و تخصیص [illegible] جهت

تحصیل با برکت ایشانست — و [illegible] از رسیده [illegible] و مواجب باغ [illegible]

در زرن [illegible] — و [illegible] درخت [illegible] — خوردند و [illegible]

رسته [illegible] و [illegible] بوستانست — یعنی [illegible] بوستان

رسیده [illegible] — زر [illegible] کسی و بچنین باد آتش [illegible] گوید

[illegible] سوختن آن باغ [illegible] و صاحب باغ متحیر [illegible] و اندرین مثل [illegible]

[illegible] آب [illegible] از [illegible] زیر بود [illegible]

[illegible] که باشد [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] سوخته — یعنی [illegible] از باران [illegible] دیده

[illegible] ضرر — برای تماشا [illegible] الطاف [illegible]

منعم باید بسیار [illegible] از کفاف زکات [illegible] بگردد تا چو حظ بخشش عزا آمد و بینوا [illegible]

ننهد منت کس در کرم حیله کرد [illegible] چو در [illegible] ملزوم پیشینه پس منعم ناید کرد [illegible]

منظهر از خیر واقع شده منت دارنده یا شده منت ننهنده و دیگر نیست مکینه صد [illegible]

خود را باید [illegible] رسانیدن بر درویشان [illegible] که او را به سر [illegible] پرستش میکنند و به جهل [illegible]

پرستش کرده چین در جبین افکنند چو اگر درویش باشد توانگر مظهر صفت [illegible]

ای توانگر [illegible] گدا [illegible] داری مست حق [illegible] در این [illegible]

مومنان [illegible] خود [illegible] همچو ابطال [illegible] از [illegible]

[illegible] شده و بجهت نفاق [illegible] گشته [illegible] میکند مال خود را

[illegible] بر دو زبان [illegible] و کیفیت [illegible]

[illegible] بودن [illegible] به [illegible] معامله

[illegible] بس [illegible] نفاق [illegible] همچو

[illegible] عماره [illegible] بسیار [illegible]

بسید [illegible] باران [illegible] زرد و بسیار [illegible] [illegible] آن [illegible] سند

[illegible] مثل [illegible] منافقست و [illegible] سند

[illegible] چون [illegible] باران [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] ماند [illegible] شرار آتش

[illegible] مثل [illegible] شاید [illegible] در [illegible]

[illegible] صدق [illegible] باشد [illegible]

[illegible] معنی [illegible]

[illegible] [illegible] میکنند [illegible]

برای [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] مانند [illegible]

و در شأن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه وارد است رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فانّ

المال یفنی عن قریب وانّ العلم باقٍ لا یزال علم دادند ما را در پس بقا از دن زر و سیم شد ملکی

نوعی که ... دوری ... نکند ... ما بکثرت غیر موصوف ... که ... ولی ... پس

عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و ... ایشان ... حال خود ... و دایم

کمتر ... قلیل دو دنیا ... بر ...

... از

... که ... ما ... ربا ... اخلاص ... در ...

... معین ... در طاعت یا معصیت

... و نیت ...

... که ... صدقه ... بعضی ... طاعت

کرده اند ... در آخرت ... جاز دارند

اگر ... صدقه ... خود را ... اداکردن ... بعضی

جز ... ادا ... دیگران ... رغبت ... لازم شود و قلوب ... یکی

... میل ... صدقات ... و نه

... در ... صدقه ... از آن ...

و ... درویش ... از ... نا ... بعضی علما حکم اخفا از

علم دارند ... صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اخفا مبالغه

مطلق ... در ... صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا ... ودر

... بعضی ... که ... دیگران ... رغبت ... که

... رغبت ... دیگران ... زکوة ... تطوع ... اخفا اولی باشد و از

... مشهور است که صدقه ... در تطوع افضلست ... و ...

... بعضی ... از ... که در صدقه ... اخفا ...

نماید که شما در آن تفکر نمائید و در مصلحت دنیا کار را با وی شریک نسازید ای گروه
مومنان نفقه کنید در راه خدای از پاکیزه‌ها و برگزیده‌های آنچه کسب
می‌کنید بتجارت و صناعت و از آنچه بیرون آوردیم برای شما
زمین چون حبوبات و اشجار مثمره اخبار انصار بوقت رسیدن خرما بخوشه رسیده‌تر و گزیده‌تر بودی
پنهان میکردند و در مسجد پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه در گوشه نهادندی تا فقرا صحابه جمع تناول نمودندی
روزی یکی از مالداران دنیا دست صافی خرما از آن متاع که هیچ بنزدیکی با شکال را بپلیدی
و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با متاعهای پاکیزه بر آمیخت حق تعالی امر با
معامله نبی موجود که از اطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید پلیدها را
تباه و ناخوش که از آن بناراست است از آنچه نفقه کنید و حال آنکه نیستید شما
فراگیرنده چنان چیزی را اگر بشما دهند در حق شما مگر آنکه
چشم فروخوابانید در آن فروآن و مسامحه و مساهله کنید و بدانید آنکه خدای
بی‌نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند ستاییده است اگر صدقه دهید یا بالنوع
دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر ... یکی از شیاطین انسی یا نفس اماره
وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی می‌ترساند در وقت انفاق از درویشی و تنهایی
و میفرماید شما را بخل و امساک در صدقات و خدای
وعده میدهد شما را بر صدقه دادن آمرزشی از خود مر گناهان شما را در عقبی
و فزونی روزی و مکافات بخیر در دنیا و خدای بسیار فضلست بر منفقان
داناست باستحقاق ایشان بر صفت بخل و منعوت را میدهد خدای حکمت
مرکرا میخواهد تا داند که چه باید داد و بکه می‌باید داد یا دانستی که میان القای رحمانی
و القای شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد
و هر که حکمت داده شد بدرستی که داده شد او را نیکوئی بسیار
امام ابواللیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندکی خوانده که قل متاع الدنیا قلیل

بر طلب روزی نتوانستند و مشغول الله جهاد روزی می پرداختند و بدین سبب فقیر بودند که [illegible] می پندارد

ایشانرا مرد نادان و بی خبر از حال ایشان [illegible] که ایشان توانگرانند [illegible] سبب

ایستادگی از سؤال و استغنا از خلق [illegible] می شناسی ایشانرا ای محمد [illegible] بر نشانه

و علامت ایشان که صورت زرد و نزاری بدن و ضعیفی پشت و سبیل [illegible] نکه

سؤال نکنند مردمان [illegible] چیزی از ایشان [illegible] والحاح وابرام و بغیر آن نیز

ایشان موصوفند بصفت ترک سؤالست و هرکه سؤال کجهت نشوند و در حدیث آمده که [illegible] از مردم

سؤال کنند و از [illegible] بازمانند [illegible] والله [illegible]

از مال [illegible] و [illegible] از مستحقان [illegible] بی مرتبه [illegible] جواب

[illegible] از برای [illegible] آنانکه [illegible] میکنند [illegible]

برای [illegible] مالهای خود را [illegible] شب [illegible] و بروز [illegible]

در باب [illegible] آورده که علی مرتضی

رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بشب تصدق کرد دیگری در سر و یکی بعلانیه و یکی بروز [illegible]

[illegible] و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از مرتضی علی پرسید که ترا چه بر این داشت

[illegible] تصدق نمودی جواب داد که [illegible] از این چهار صورت [illegible] جمیع

[illegible] التزام نمودم بتمنای آنکه [illegible] شرف قبول یافته [illegible] و صاحب کشاف

آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار در سر و [illegible]

و [illegible] آورده [illegible] اموال [illegible] صدقات [illegible]

[illegible] است که بدین چهار نوع صدقه [illegible] صدقات ایشانند [illegible]

پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند [illegible] آنست که ایشانرا در مقام

[illegible] آورده [illegible] صدقه [illegible] و خوف نباشد ایشانرا

[illegible] ایشان اندوهگین شوند [illegible]

[illegible] معامله میکنند و زیاده میستانند [illegible]

ویکفّر عنکم منفقید و ما درگذرانیم از شما بعضی بقدر بهره‌ای یعنی عفو ای درگذرانند من سیئاتکم بعضی از گناهان

شما یعنی آنکه مطلع بود والله بما تعملون خبیر و خدای بدانچه شما میکنید از ابداء صدقه و اخفاء آن

دانا است آورده‌اند که از انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود

ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه صلوة

و السلام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن بر یهودان کار نشدند و چون صورت حال بحضرت

رسالت پناه عرض کردند آیت آمد که لیس علیک هداهم نیست بر تو ای محمد [illegible] نمودن یهود به راه

توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس ولکن الله یهدی و لیکن خدای راه نماید بعنایت خود

من یشاء بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان

و ما بانفاق معنی اخراج صدقه نفقه تطوعات بغیر مسلم جایز است وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید

از مال فلانفسکم پس برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن مرجع بشما است خواه منفق علیه

کافر باشد خواه مسلمان گر ادمی بر دیش آتش بود نور بس جزای بر آن دستی که خورش داد

بگنجشک و کبک و حمام که روزی دوا شد همای بدام هر کو عطایی آفکنی باره وما تنفقون الا ابتغاء

کنی و نفقه نمی‌کنید شما که مؤمنانید مگر برای طلب

ثواب و خشنودی خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال تعالی وما تنفقوا من خیر یوف

وجه الله و آنچه نفقه میکنید از مال خود توفیه کرده

میشود برای شما یعنی جزای آن تمام بشما میرسانند و انتم لا تظلمون و شما ستم کرده نمیشوید

یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند اینصدقه و نفقه شما للفقراء مر درویشان

را است الذین احصروا آنانکه باز داشته شده‌اند فی سبیل الله در طاعت خدای بجهاد

تهجد لا یستطیعون نمی‌توانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضربا فی الارض

در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان اهل صفه بودند و عدد ایشان چهار صد جون ابو هریره و بلال

و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه کسب منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی

مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هر روز ملازم آنحضرت بودندی

وبیفزاید زکوة را ... مر ایشان راست مزد ایشان ... نزدیک
پروردگار ایشان روز قیامت ... و ایشان را ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند
و ایشان اندوهگین نشوند برای آنچه از عقب گذاشته اند
ای گروه گرویدگان ... بترسید از عذاب خدای ... و دست بدارید
آنچه مانده است از ربوا ... اگر هستید شما باور دارندگان و حرمت ربا را بنی عمرو
ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر بوده یکدیگر حاضر داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
روز فتح مکه ربا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه رباء ایشان بر دیگران ثابت باشد و رباء دیگر
از ایشان موضوع ساقط صلح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و استغاثه
بر آورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کردند و ما مغرور بودن بلا گرفتار
بی قضیه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانید خبر داد صورت ماجرای ایشان بجناب
نبوت نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید ... پس اگر نکنید و بقیه
ترک ننمائید ... پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید ... بجنگ کردنی
از خدای و رسول او و بعضی فآذنوا خوانده اند اذن بمعنی علمست یعنی ترک ربا نکنید آگاه باشید
و بدانید که تعیّنه بسته خدا که اگر ثقیف است و غیرت سرور گشتن او است ... و اگر توبه کنید
از گرفتن ربا ... پس مر شماراست سرمایه های شما ... نه ستم کنید
بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید ... و نه بر شما ظلم شود از جانب چیزی کم کنند
چون از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بر سرمایه
راضی شدند و بنو مغیره از غایت شکستی نادار اکثر تمادی مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن
تعجیل نمودند از امهال و تأجیل ابا میکردند این آیه آمد که ... و اگر واقع شود غریم
خداوند دشواری و مفلسی یعنی بزرگ شکسته و مفلس باشد ... پس حکم او مهلت
دادن است ... تا وقت توانگری و آسانی ... و اگر صدقه دهید بر غریم
مفلس ... بهتر است شما را ... اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید مضمون صدقه

نخیزند مگر انچنانچه بر میخیزد آنکسیکه [illegible] و میکند ویرا دیو

یا برساند بوی از سودن و از مس و جنون است زعم عرب آن بود که جن بعضی مس آدمی نماید

عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود

ادا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا

بان نشان بشناسند آن عقاب ایشانرا بسبب آنست که ایشان گفتند

جز این نیست که بیع مانند رباست که ما میکنیم [illegible] در بیع میکردند و لا

کفتند این ربا مثل بیع اصل همان ربا و بیع فرقی نکردند و حلال کرد

خدای تعالی بیع را و حرام ساخت ربا را پس هرکه بیاید

بوی یعنی بوی رسید پندی از پروردگار او که نهی است از ربا

پس باز ایستد از آن پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنچه اندر

سود آن گرفته باز دادن واجب نیست از گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد و کار او مفوض

است بخدای یعنی حکم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق دهد

او را در تاثیر [illegible] گمراه نگردد و هرکه باز گردد به استحلال ربا پس از آنکه خدای آنرا

حرام کرده بود پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی ملازمان

دوزخ اند و ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن

ربا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ کم و کاست میکند خدای آن

ربا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران می کشد ابن عباس رضی الله عنهما فرموده

هر چه از ان مال صدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کاستن نقصانست

و افزون میکند خدای صدقهها را یعنی هر چند کم باشد فزون کند او بسیار خیر [illegible]

و خدای دوست نمیدارد هر ناسپاسی را که مستحل ربا بود [illegible]

که بر او گناه مصر باشد بتحقیق آنانکه بگرویدند بخدا و رسول

و در عمل آوردند اوامر او را موجب فرمانها و بپای داشتند نماز را

وآن قیمت مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را دیا بد که ولی اقرار کند بعدالت یعنی بانصاف

یعنی زیاده و کم املا نکند وگواه گیرید بر معامله خود دو گواه

از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد پس اگر نباشند دو گواه دو

مرد یعنی نیافتن بنند که دو مرد گواه شوند پس یک مرد و دو زن گواه شوند

و شهادت زنان بدلی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره مسموعست و شهادت زنان در

حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و غیر آن دو

زن بیست و امثال آن معتبر است وگواه باید گرفت از آنکسانی که بپسندید و رضا

بشنفد از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در اعداد زنان یعنی دو زن

بر املای آن باید که تا چون فراموش کند یکی از ایشان آن دیگری یاد دهد

بجهت غلبه رطوبت و ضعف نسیان بر او چون یکی غایبست پس دو زن باید که تا هرگاه یکی نسیان کند

دیگری را یاد دهد و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت

چون خوانده شوند بر آن اداء آن و ملول نشوید از آنکه بنویسید آن را

در حالتی که خرد باشد آن حق یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آن را بنویسید

تا مدت او که مقرر شده بازار دیون این کتابت شما راست تر نزدیک

خدای و صواب تر مر گواهی دادن را چه کتابت یادگار شهود است و نزدیکتر

کتابت آنرا که شک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود چون با نوع

نماید بکتاب مگر آنکه باشد معامله بازرگانی حاضره

که میگردانید آن را میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست نقد به نقد

پس نیست بر شما گناهی آنکه ننویسید آن را وگواه

گیرید چون خرید و فروخت کنید نقد و حکم این آیه منسوخ است بقوله تعالی فان

امن بعضکم بعضا الآیه و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را ملزم

و اجبار کرده بسه نوشتن و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی اشتغال

دو جهانی و متکفل نجات جاودانی است   و بترسید از عذاب روزی که همه شما   باز
گردیده شوید   در آن روز   بحساب خدای یا جزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب
پس تمام داده شود   هر نفسی را   جزای آنچه عمل کرده باشند از نیک و بد
و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی   ستم کرده نشوند   ای جماعت
گروندگان   چون معامله کنید با یکدیگر   بوامی یعنی بعقد نسیه از عقود شرعیه که
بر ملاء در آن دین باشد   تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور
پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت
رجوع بدان کنید   و باید که بنویسد آن وثیقه را   در میان شما   نویسنده
براستی و درستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال   و باید که سر باز نزند
هیچ نویسنده نکیر کاتب بعد از نفی زیاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست
و بروایتی فرض عین است بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب
و کتابت مستحب است یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند   از آنکه
بنویسد وثیقه معامله را   همچنانکه بیاموزانید او را خدای یعنی بر آن نوع که
امر شرع واقع شده   پس باید که بنویسد   و باید که املا کند بر کاتب
آنکسی که بر وی است دین و بزبان خود اقرار کند   و باید که بترسد
املا کننده از خدای   که پروردگار اوست   و کم نکند در وقت اقرار
از آن حق که بر وی است چیزی را   پس اگر باشد   آنکسی که بر وی است
حق یعنی در ذمه اوست   جاهلی بی وقوف یعنی نادان خیره رسید چون مجانین و مردم مبهوت
یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیر بنهایت رسیده   یا آنکه
مطلق توانایی ندارد   که نمی‌تواند   آنکه املا کند   او که هو بجهت آنکه او را
شد یا بواسطه مرضی یا لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بر آن لغت که متعارف قوم است
دانا نبود   پس باید که املا آن حق کند   ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی امور

که خواهد تفضل ... و خواهد کسی را که خواهد بعدل ... و خدای هر
چیز از غفران و تعذیب ... قول آنست که بعضی برآنند که این آیه به آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها
منسوخ است و جمعی گویند محکمست زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ در احکام متعرض شود
نه در اخبار و این آیه خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیه لا یکلف الله نفسا برای آنست تا دانسته شود که مراد
در حقیقه مؤاخذه نخواهد بود زیرا که در وسیط آورده اند که چون این آیه نازل شد صحابه کرام از
تأمل در مضمون آن متأمل گشته به طاقت گشتند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و جمعی از
اعیان مهاجر و انصار رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بلازم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
رفته صورت حال بعرض باید رسانید ایشان بجانب نبوت آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل
ما لا نطیق بسیار تکلیف کارها کردند که قوت آن نداریم بلکه خبری باز فرستاده اند که طاقت استماع
نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز است کدام کلمات گفتند یا رسول الله خدا اعلام فرمود
در زمانم اندیشها در تحت اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی رخ می
می نماید و ما آن را منکر نمی داریم و از قوت بفعل نمی آوریم حق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر
ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلوات الله علیه
و سلم فرمود که شما میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم مبتلی شدند بلکه شما
تسلیم شده بگوئید سمعنا و اطعنا و صحابه کلام سید احباب اطمینانی تمام یافته گفتند سمعنا
و اطعنا امر حضرت این گفتار دشوار ایشان رو با سهل نهاد و حضرت حق در ثنای ایشان این آیه
فرستاد که ... گرویده و اعتقاد کرده رسول یعنی محمد صلی
الله علیه و سلم ... بدان چیزی که فرستاده شده است باو ... از نزد پروردگار
او که آن آیات قرآنست و احکام دینی و حقوق شرع ... و مؤمنان نیز از امت او
بدان قبول کردند اما ایمان رسول صلی الله علیه و سلم بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار
و تصدیق بنابر بعضی تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر ... یعنی همه
از پیغمبر و مؤمنان ... گرویده اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی او و اسماء حسنی

بشود یعنی گفته شد بر تقدیر یست که بنا بر فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوق نیست آنست که

باید که کاتب نرنجاند کسی را و در نتیجه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت

کند و از راستی در نگذرد و گواهی نپوشد وقت طلب و باز نگیرد. و اگر بکنید ای معاملان

اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید بیان فعل نهی تا زمانی باشند فاسق شما

و نیز شما بترسید و فرمان خدا را اخلاف مکنید و می آموزد خدای شما را مصالح

دین و دنیای شما و خدای بهمه چیزها داناست و اگر باشید

در سفر یعنی در اثنای بعضی سفرهاست و نیابید کاتبی که بنویسد حقوق شما را پس گرو نهنده

باشد زاد و دوات کتابت یافت نشود پس وثیقه باشد گروها که قبض کرده شده یعنی

خواسته پس اگر امین کرد برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد

پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون [illegible]

و امانت او را بحیله حق نکند و باید که بترسد از خدای اعنی پروردگار او و در نهان

خیانت نکند و مپوشید گواهی را اگر بپوشیدن آن از شما [illegible] گناه است

و هر که بپوشد گواهی را پس بدرستی که گنهکار است دل او در

نهانت اسم غلبت چه این تمام است بر وعید ربانی و اگر [illegible] قلبیه سخت تر و غلیظ تر است

زانکه متعلق به اعضاء ظاهره و خدای بدانچه شما میکنید از اظهار شهادت

و کتمان آن داناست خدای راست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته

و درست عوالم روحانیه که اشارت [illegible] و آنچه در زمینهاست

از [illegible] و درست عوالم جسمانیه که [illegible] و اگر آشکارا

کنید آنچه در ضمیرهای شماست از عزایم و نیات یا پنهان سازید آن را

شمار میکند خدای شما را بدان یعنی یا خبر میدهد شمارا از آن تا دانید که دانائی

شما بر [illegible] آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بر دل او عرضه

کند از گفتار زبان و کردار اعضاء و اندیشه دل پس بیامرزد بعد از احصا و آنکس

ای پروردگار ما ... مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم و غافل شدیم
از ما فوت شد یا خطا کردیم یعنی قصد مرتکب مناهی شدیم ای آمرزنده گار ما
و بار مکن بر ما باری گران همچنانکه بار کردی آن چیز گران را
بر آنکسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه
بر ایشان واقع شده بود ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما آن چیزی را
که طاقت نیست ما را بر آن چیز و حدیث نفس است و وسوسه او و بقول مفسران که آیه را مدنی دانسته
و ناسخ آیه کیست شناسند و بقول دیگر تکلیف است مراد استیلای شیطانست بواسطه غلبه شهوات یعنی
با شما نشاید اعوا ما بهر جهة بنده را از حق مشغول کردانند و از زمان با بر در آرد باز دارد و گفته اند
ما لا طاقة لنا به تفرقه و پریشانی خاطر است از صراط مستقیم و عفو کن و در گذار از ما خطاها
و زلات و شبهات ما و بیامرز گناهان ما را و ببخشای بما بقبول طاعتهای
تو کار ساز ما و یاری دهنده ما یی پس یاری ده ما را و مظفر گردان
بر گروه کافران آورده اند که معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را
ختم کردی آمین گفتی و در خبر هست که حضرت این دعا را در شب معراج میگفت و ملایکه آمین میگفتند
و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود
مفتاح سوره الم اسم اوست یا الف اشارتی بآلاء لام بلطف حق است و لام بلطف کریم و میم بمجد
قدیم او برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شامل است و رحمت تعالی او در عقبی طالب
خصوص و اصل حق فیض تجلی مشاهدت او در هر دو جهان باخص خواص را حاصل فرمای الله
نیست هیچ معبود مستحق عبادت مگر او زنده که حیات
او را بستن اوست زنده از ... پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران که شصت و اند
نفر بودند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و حضرت بعد از
ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غائبیم اسلام بر دو دلی و حقیقت قول
خود میگفتند ... دلیل حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بحق تعالی است ...

و بفرشتگان او که مقربان حضرت
وحجاب جلال و جمال و افعال متقنه و احکام کامله او   و بکتابها
کبریا اند و ثبات و کلمه رسلند از حق سبحانه با انبیاء و سبب وصول وحی اند برسل
و بفرستادگان او که همه پاک و معصومند
منزل وی که همه حق است و سخن درست بغیر تخلف
میگویند نبی و مومنان که ما جدائی نکنیم در
و برگزیده وحی که از نده و خواننده براه حق
اند و رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود
ایمان   میان هیچ یک
شنیدیم قول ترا   و گفتند مومنان
و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند
در زمان بردیم امر او را بی بطریق التفات از صیغه غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند
بسوی تست بازگشت همه و اگر این
میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما
قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیه مدنی باشد که گفت و اهل حدیث متفق
برآنند این آیه و ما بعد او مکیست ولی واسطه در شب معراج بحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم
بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نماز پنج
گانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزد هر کسی را از امت که
شرک نیارد بخدای   در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت و سیاحت
کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید سوی عالی شد و عالم نماند و در ورود در میان آمد
هم نماند برو فنا اسرار ز پرده بو خویش [illegible] برده مقصود خویش بوقتی که مقام [illegible] الی
و کلام حق [illegible] در تحیات حضرت [illegible] واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را [illegible] کرد
که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلوات الله علیه وسلم [illegible] بود که در
مرتبه این کرامت با مومنان [illegible] که از نده [illegible] حق تعالی فرمود والمومنون کل آمن [illegible] حق تعالی
رسید که امت محمد در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود فقالوا سمعنا و اطعنا الایه خطاب [illegible]
[illegible] نمایید بکاری
[illegible] بر ایشان [illegible] کردم   [illegible] خدای
واین نفس ما باشد [illegible] که از [illegible]
مگر [illegible] از طاعت او
و مرده [illegible] اجزای [illegible] که از [illegible] حضرت در [illegible] بالتمام [illegible] آغاز [illegible] کرد

نطفهای که ... اوست که تصویر میکند شما را
در رحمهای مادران شما ... بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و نیکو و زشت سیاه
و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در
رحم مریم تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق
و خالق بی نیاز است   مگر او بحق پرستیدن سزاوار است علی رغم انف نصاری که
ثالث ثلثه میگویند   بی همتا و بی مانند   دانا و محکم کار   اوست
آنکه فرو فرستاده   بر تو قرآن را   بعضی ازین کتاب   نشانهای
روشن است و آیتها مفصل مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد   آن آیات
محکمه   اصل و معظم قرآن است   و آیتهای دیگر   مانند هم اند
بلکه بیکدیگر در ظاهر و مراد و ادراک معانی آن به تأمل محتاج است   بعضی گفته اند محکم آنست که محتمل یک
وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال دو وجه دارد   شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده
که عقل بیانها محکم میداند و در متشابه بی مدد نقل و خلل کردن نمی تواند   و گفته اند متشابه حروف
مقطعه اند که یهود یا نصاری ازوی حساب جمل بر مدت دولت اسلام استدلال کردند
چون دیدند که هر سورت از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم و
دیگر المص المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک دیگر
طلب میکردند برایشان مشتبه میشد و گفتند برین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود
اما آن کسانی که از جهت تقلید و تعصب   در دلهای ایشان   میل و انحرافی است یا
شک در حقیقت آیتی   پس پیروی می نمایند   آن چیزی را که لفظ او متشابه و معنی
او مشکل است   از کتاب   برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تلبیس
یا تلبیس به جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و ... بود که
قوم خود را در شک انداختند   و دیگر اتباع متشابهات میکنند جهت
طلب تأویل آنچه موافق غرض و هوای ایشان معنای خود   و نمی دانند تأویل این متشابهات

داشته است ترسایان گفته که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محققیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او
کیست رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست و خود میدانید که
عیسی بشریت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح نمودم در رحم معتقد بوده اید
بود و هم بجهید ما شما پروردگار در عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت
و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بود و نسبت می کنید و حق سبحانه ازین همه منزه و مقدس است ایشان
ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد و اند آیه از اول این سوره نازل شد و جوهر نزاع ترسایان
با او در بنوت عیسی بود و نازه در نبوت محمد صلوات الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء و الاجماع بالخ
سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان در بیان نبوت
که فرو فرستاد خدای بر تو قرآن را بر رسالت و اخبار و راستی
در حالتی که موافقست این کتاب مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و فرو فرستاد
موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است
تورات و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی اسرائیل را
بطریق حق و در بی همه کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکورست و بدین نفی بطلان قول
یهود و نصاری در باب نسبت عزیر و عیسی میگویند ثابت میشود و فرو فرستاد
کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل در تفسیر آورده که فرقان همه آیات که مقصود از
انزال کتب است و دعوی صدق و کذب بدان متمیز میشود هر آینه کسانی که
کافر شدند به نشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی
در طریق اوامر ایشان راست خدای بعضی پیوسته
عذابست و قادر بر غلبه کند عقابی و غضب بر ایشان هر آینه
خدای پوشیده نمی ماند بر و چیزی از کائنات
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات و موجودات و علم عیسی علیه السلام بعضی
از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق بود و علمی ناقص ... اقتضا شد بر وی بیت

بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیا را خود را   بس بگرفت

ایشانرا خدای   بگناهان ایشان از تکذیب و انکار در قرآن

و خدای سخت عقوبت برندۀ آن   بگوی ای محمد مر آنکسانرا که کافر شدند از

یهود و شماتت کردند در واقعهٔ احد   زود باشد که مغلوب شوید در دنیا و حشر

کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ   مونس نه بر شما

و بد آرامگاهیست دوزخ بر طلب ما که در زمین مهیا باید   بدرستی که بود شما را

علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم   در قصهٔ دو گروه که هم

روی در هم دیدار شدند در حرب بدر   گروهی کارزار میکنند

در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه وسلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجر بودند

و سی و شش انصاری   و دیگری کافر بودند بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد

و پنجاه تن   میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را   دو برابر خود

دیدنی آشکارا با آنکه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی چنین کرده

بود که یکی از مومنانرا بر دو تن از کافران غالب گرداند مایهٔ صابره ... و دیدن کفار

مر مومنانرا دو برابر ایشان تا مومنان مستظهر شده روی بحرب آوردند و بر دشمن غلبه

کنند و علامت ... این بود که اهل کرب ... در اخبار آمده است که در ابتدا

مومنانرا اندکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنا حرب مومنانرا ضعف

بر ایشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و در بنی تقدیر ماضی ... کافران شدند و صبر

... و علامت ... نصرت ... بود   و خدای قوت دهد   بیاری

خود   هر کرا که خواهد   بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل

عبرتیست   آراسته اند مر مردمانرا دوستی آرزوها چنانکه ... گویند

زینت داده شد یعنی آراسته شده است   از زنان

دوستی آرزوهای نفس ... شهوات ... و زینت ... حق تعالی ... خالق احوال و ...

مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام مجاهد نوری رحمة الله فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت
اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان در علم که بعد از وی مذکور میشوند در
دانستن تاویل داخل نگردند چه بحقیقت جز حق سبحانه تاویل آن علم نیست
گرویدیم در دانش که مؤمنانند اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود میگویند
ما که دیده ایم متشابه همه محکمات را و متشابهات را از نزد پروردگار
ما است و پند نگیرند یا پند پذیر نشوند مگر خداوندان عقول
صافیه هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند متابع دانش خود را بزیور عمل پیراسته
میگویند ای آفریدگار ما میچان و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق
بعد از آنکه ما را راه راست نمودی و ببخش ما را از نزد
خود توفیق بر استقامت که آن رحمت کنی و محض بخشش ما را ارزانی دار یعنی از آنکه پیوسته
بدرستی که تویی بخشنده بی علت ای پروردگار ما
بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان برای حساب روزی
که هیچ شکی نیست در وقوع آن بدرستی که خدای خلاف نکند وعده که
در بعث و نشور فرموده بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود در زمان پیغمبر
یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش است و پیران فقیر و بمال و اولاد
مفاخرت میکردند و مکاثرت می نمایند دفع نکند و باز ندارد از ایشان
مالهای ایشان نه بزرگان می نمایند و نه فرزندان ایشان که بود
ایشان ... می افزایند از عذاب خدای هیچ چیز را در دنیا و آخرت
و ایشان ... که ایشان را بسوی مضیق جهنم رساند
ایشان ... آتش ... و عادت این گروه یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت
... مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی
و عادت آنکسانی که پیش از فرعون بوده اند چون عاد و ثمود

میگویند ای پروردگار ما بپوشان گناه ما را و بیامرز ما را باد تو ز مود کا

بس بیامرز برای ما گناهان ما را از خواب دوزخ بیدار [illegible] در

صفت ایشان میکنند زیبر گشتر کاند بر اهالی ارابعی یعنی یا ترک خفوت و شهوات باد دوست

تجرع آفات و بلیات در کشانند در قبول دخول و بیت [illegible]

بردار ایشان و او ضرار در زمان و آشکار را و نعمت کشتوکانند از حلال حلال براهل

استحقاق و آورنده خواهند کا شند تمام کلوبات اجابت دعوات

یا نماز کزار [illegible] کا در ثلث آخر شب باد آشکو کانکه زبان معلوم ذکات محققان گویند که اینگونه

صابر اند در گشتند در ریاضت و صادقانند در اشتیاق منهاج ارادت و قانتانند در سلوک

الی الله و بسبیل الله بی تقصیر و بی فتور و منفقانند صفات ذمیمه در محبت و مستغفرانند از ذکر

تلویث ناهو جز بحضرت تو گناه آمد شهود ما سوی الله از هیچ نوع گناه استغفار کند و از این صفات

مذکوره شد صبر همه اصل است و صدق اساس دیگر تقلیل با اخلاق مالک است و قنوت اشتغال نفس

نفس به الفضول و دخال سبب تکمیل الله در هر تر منقول و مراد از استغفار در توحید است در ما

ستاره مسی بالکه از مغرب فنا متواری شود و خورشید بقای این از مطلع فیض ازلی طالع شود

و در سحر که بود دیگر از ان ظلمت بسته الشهود صفای روز نیست یعنی فاید میدهد که جز نورانی نیست

حرکت بر میان دل که در ملکوت مستغرق شد شب و وجود حا عدا که غرق دل بوده است را یکی

صبح شهود و حدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اخفای الله فقط علیهم

الصبح ایجا بهر کشاید نعمه نور قدم کافت ز اکوان [illegible] ارادات که [illegible] زهر صبح و صادقی

دمید در سحرها اثاق من بالها کر الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده اند که جمعی از اصحاب رضی

الله عنهم آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرگترین کلمه بشر تهادی

در کلام خدای کدام است این آیه نازل شد [illegible]

یاسان [illegible] اعداء

شهد الله بی گوید [illegible] کوی داد خدای با [illegible]

معمور [illegible] از ان کهن [illegible]

سنزی پرستش [illegible] در نشکار بیمن [illegible] گرامی درند

دگر همین جهت امتحان بزرگان باشد و گفته اند فریب شیطانست که می آراید در چشم عشق ایشان اینها

از زنان که بهترین دام شیطان ایشانند و بسیار از کم وب همسایه

والدین اند و قنطرهای که بر گرد یا دفین ساخته

او از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا به پر کیا پوست گاو

دینار و درم و دیگر اسپان علامت دار که از او نشان اسب است که سب

و سبز او ظاهر میکرد اند چو مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند مسومات بالاشارات است

یا تمام صفت مادیان دار با قربه یا ابلق که میل اعراب بران بیشتر بوده و دیگر چهار

پایان از شتر و گاو و گوسفند و کشت زار یا زمینها برای زرع آنچه مالداری کرد

شد و در نظر گناهکار آراسته است چیزیست که برخورداری یابند

از لذت زندگانی در دنیا و نزد او که معبود حقیقی است نزدیک او نیست

نیکوئیها بازگشت حسن کاسب خود در قرب رب الارباب منحصر نیست چند کردی که وصیح ادر [illegible]

پیش حق آنه حسن المآب بگو آیا خبر دهم شما را الی در ویشان هی به

به بهتر از اینها که گفته شد برای انها که پرهیز کردند از شرک و مناهی بهشتها

یا از ارتکاب فواحش پرهیز کردند یا متاع دنیا را دست برداشتند چون اهل صفه درویشان را

نزدیک پروردگار ایشان بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است از دنیا [illegible] در روایت

در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها بی صفت آن بوستانها میکند

میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب

جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دائما بخوف نقصان

منغص نگردد و دیگر زنانی پاکیزه از حیض و نفاس پاکیزه از ذمائم اخلاق

از نسا دنیا [illegible] شده یا پاکتر [illegible] خلق و دیگر افزون خوشنودیست

از خدا [illegible] از بهشت [illegible] بیشترست و خدای بیناست به بندگان

و احوال ایشان [illegible] ارباب منازل جنان خواهند بود آنانکه [illegible] از روی [illegible]

بقیة لها

اگر اعتقاد ... [illegible] ... را اعتقاد کرده‌اند ... [illegible] ... بیابند معبود کلی ولد بلاد ... [illegible]
بعضاً صلی رسیده ... [illegible] ... کرده و بشت بر اسلام آورده ... [illegible] ... حضرت
بن ... [illegible] ... پیغام رسانیده است ربی
رضوان بیناست ... [illegible] ... و تصدیق و تکذیب ایشان ... [illegible]
ران او ... [illegible]
... [illegible] ... محمد صلی الله علیه وسلم با ... [illegible] ... برده اینست
حکایت واقع است در کتابها وی
... [illegible] ... پیغمبرانرا
بی آنکه شکستن براستی باشد در دین ... [illegible] ... باشند یعنی ایشان چون اند
در پیغمبر حق می‌کشند و این صورت اینست از ... [illegible] ... که ... [illegible] ... می‌کشند از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم روایتست ... [illegible] ... این آیه ... [illegible] ... بنی اسرائیل ... [illegible] ... پیغمبر را در یکساعت از
اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس ... [illegible] ... و ایشان برخاستند ... [illegible] ... معروف
و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند ... [illegible] ... خدای ... [illegible]
... [illegible] ... کشته
... [illegible] ... حقیقت ... [illegible]
از زرد ماند یعنی ... [illegible] ... بی ... [illegible] ... ایشانرا ... [illegible] ... یا
و رسید ... [illegible] ... ایشانرا ... [illegible] ... بشارت ... [illegible]
ایشان ... [illegible] ... تباه گشت ... [illegible] ... ایشان
که ... [illegible] ... احکام توریت ... [illegible] ... شریعت موسی علیه السلام عمل ... [illegible] ... اعمال
ایشان حبطات ... [illegible] ... نرسانید ... [illegible]
... [illegible] ... ایشانرا ... [illegible] ... از ... [illegible]
عذاب ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... کنند ... [illegible] ... آنانکه ... [illegible] ... داده
شدند بهره را ... [illegible] ... توریت یعنی ... [illegible] ... چیزی ... [illegible] ... از آن
خوانده ... [illegible] ... توریت ... [illegible] ... ایشان در ... [illegible]
... [illegible] ... مذکور ... [illegible] ... حضرت رسالت صلی الله علیه

و خلیفه و لطف علم که مومنان این کتاب اند یا تبیع مهاجر و انصار یا جمله اینان است همین گواهی که از خدا

در حالتی که هریکی از علما قایم اند   بعدل در ادای شهادت یا فرمان گواهی داد بوحدانیت

خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایل است بر توحید و شهادت

ملایکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بران و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشان

از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می توان کرد   مگر از جهت مالکیت

گر او در خود استمام جبر نفس اوم توحید   و فرقیت و غالب یعنی ممتنع است از انکه لاحق شود جور

وحسم   توحید موصوف و وصف و معنی و جبار که مامور شدند بگفتن کلمه توحید   ذات است و شهادت   تا رسیده

بعدست خود   بدرستی که دین پسندیده   نزد یک خدای اسلام

است نه یهودیه و نصرانیه   و اختلاف نکردند در انکه دین اسلام حق است

و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر حق است انانکه   داده شدند کتاب   مگر

پس از انکه آمد بدیشان دانستن بحقیقت امر یعنی از نامه ایشان ...

و مصدق کتاب ایشان انکه ایشان آغاز خلاف کردند   از روی حسد یا جور که

میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم   و هر که کافر شود بایتهای

معجزاتی که عنوان نبوت محمد اصلوات الله و سلامه علیه اند از ایشان داشته   پس بدرستیکه

خدای حساب کننده است یعنی زود باشد که از همه در ... و خبر دهد

ایشان ایشان را جزا دهد بر کفر ... ایشان   پس اگر بحث کنند با تو و خصومت

کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند با رسول الله علیه السلام

پس بگو در جواب ایشان تسلیم کردم   خود را یعنی خود را خالص کردم از

شرک با حضرت   روی خود را یعنی دل خود را   و هر که پیروی من کند نیز

... کردم   و بگو   مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند

... و نصارا   و مکیان مشرکان را که کتاب ... نداشته اند

آیا مسلمانی را بر می بگزینید یعنی اورده ام استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید

زنهار نظر بکشود و گفت که عجب است که این مرد از بیم کارزار در شب شهرها میگیرد و آوازه لشکر
دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را بگرفتن مردم و بازی و بینوا وهن میدهد
حق سبحانه این آیه فرستاد که   بگوای بار خدای   ای خداوند پادشاهی
و تصرف داد   عطا میکنی پادشاهی   هر کرا میخواهی
و میستانی ملک را   از هر که میخواهی بعضی مفسران گفته اند که مراد همین دو شهر است
که حق تعالی از زمام جاهلان در ربقه اقتدار هر که میخواهد بسپارد و فلند شهرها یکبار که اختیار
هر که را بخواهد بیرون می آرد و معنی اما بعضی گفته اند عزت و سلطنت مراد است
نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل ستد و به بنی اسمعیل داد و بعضی گفته اند مراد
آنکه کفار قریش را از ان مردم ساخته و از زمان حضرت علیه نبوت حوالت فرمود و ملک را بدو
و جمعی گویند ار باب این نوع از امت را ازان داشت و نزد محققان ملک تو فیق
و معرفت است که عزیز و جلیل شده از هر که بار تحمل نفس را بر ندارد و در گذشت امام محمد حرب رحمه الله
فرموده که این ملک قبول الطاعة عده است از قسم قوت خداوند عبادات هر کرا میخوا مقبول ...
سازد بعبادات عبادت صاحب اخلاص نیز دارد و هر کرا از ... ایشان بیفتد به شعلات ...
سلطنت و منزلت بمرادید   ... می سازد   هر کرا خواهی با پایان و معرفت
نبوت پیغمبر و ما بیخبران دل   خوار و ذلیل میگردانی   هر کرا خواهی بمنبر
دیگر آنکه آن ابو جهل و بی خردان و مارا در عزت این امت براستی بار رب در عجم
اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار زیر با عزت مومنان بر ظفر پرند و خوار و ذلیل
بعنوان جزیه با قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست حرص چنانکه
قناعت فقیر را بصورت ملک رساند و گدای حرص توانگر را در صف نعال نشاند در تفسیر بسیار
آورده اند که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام متولی غزنوی رحمه
که در زمان محمود قطب اولیا بود آمد و مسند عالی جا کرد و پیچکی در صف نعال ایستاده از تقصیر
من آن است و دعای بزرگی منتشاء شده در خواست نمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ...

جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد منع تو در حضور علمای بنی [illegible] حاضر شوم
کنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیاورید و درین حکم آنرا
حکم سازید ایشان ازین قول ابا نمودند آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان [illegible]
توریت میخوانند — پس روی میگردانند — گروهی از ایشان که دو سایه بودند
وایشان اعراض کنندگانند — این اعراض [illegible] حکم توریت ایشانرا
که ایشان میگویند — نخواهد رسید بما آتش دوزخ
مگر روزهای چند شمرده و صفت بساعات — و فریب داد مر ایشانرا — در کیش ایشان
آن چیزیکه هستند که بهم می‌بافتند از تسهیل مغفرت و شفاعت آبای ایشان
مر ایشانرا — پس چگونه باشد حال ایشان — آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا
از برای حساب روزی — هیچ شکی نیست در وقوع آن
و تمام داده شود هر نفسی را تمام — جزای آنچه کسب کرده است — وایشان ستمکرده
نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه احزاب که
خندق میکندند سنگی سخت بر آمد صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم نمودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انجا متوجه شده کلنگ مبارک گرفت و بقوت دست
بالا برده چنان ضربتی زد [illegible] که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان
آهن و سنگ بجست که از پرتو آن آتش کوشکهای حیره روشن شده بمداین رسید و کنگرهای
ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر ضربت زد حضرت [illegible] از آن برکت [illegible]
درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعا [illegible] نوبت سیم [illegible] قصور
[illegible] تکبیر گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد
کرامت [illegible] یابند کوشکهای حیره [illegible] واثار حضرت [illegible] روم
وقسطنطنیه [illegible] شریعت [illegible]
مومنان مبتهج ومسرور شدند [illegible] شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان [illegible]

و ورق آنکه رهنما ... در شب یعنی در بیابانی شب از آواز روز کم میکنی و بآواز غیب را

[illegible] آماده می سازی [illegible] که در آخر جزو قصر بیابانی بود در آخر قرین [illegible] بیابانی می‌شود

و [illegible] می آوری زنده را چون حیوانات [illegible] مثلا [illegible] از مرده که آن نطفه است [illegible]

[illegible] و [illegible] می آری [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از خبیث را از طیب

بیرون می آری طیب را از خبیث [illegible] را چون [illegible] از [illegible] بیرون نوح علیه السلام و [illegible]

چون ابراهیم [illegible] [illegible] از فرعون آزر و روزی میدهی از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] یعنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوست [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیرون از [illegible]

یعنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمع از انصار [illegible]

یهود [illegible] دوستی [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible] در میان آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوستی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امور دین بوده [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] یعنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دیگر معنی آنکه اینست که ترا با نثر زر و مقصد [illegible] جنگی [illegible] هزار [illegible] ولایت [illegible] صدر [illegible]
سوار ملکی جهت طلب بیشی و بیشی طلب [illegible] کمایی آورد و در صفت [illegible] و [illegible]
کلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد آنکه بقناعت آشنا شده
از قید تعزمی [illegible] شد و انکوره حرص و آز [illegible] مقهور [illegible] شد و نزد [illegible] [illegible]
بشهود لقا و کشف عطاست و ذلت [illegible] حرمان و بازداشت [illegible] [illegible] [illegible]
یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطاء ملک و اعزاز و [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible]
بوت اوست اما [illegible] مقتضای مقام است [illegible] از [illegible] معلوم شد که کلام مبنی بر [illegible]
اهل [illegible] و وعده ایشان [illegible] کثرت غنایم [illegible] اکتفا کرده باعدا [illegible]
از وضوی دیگر مفهوم میشود چنانچه سر اهل [illegible] الحمد [illegible] ادب کرده است در خطاب
چنانچه ابراهیم علیه السلام فرموده [illegible] و تحقیق حقیقت آنست که [illegible] خالص [illegible]
بلکه ان [illegible] چنانچه فرموده در مثنوی معنوی [illegible] نسبت [illegible] نسبت
معلق [illegible] نسبتش [illegible] دیگر [illegible] شده [illegible] آنکه [illegible] وجود
[illegible] و [illegible] [illegible] وجود [illegible] [illegible] و [illegible] حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه در [illegible] فرموده [illegible] والشر [illegible] و صاحب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در نعت حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] داشت [illegible] سر [illegible]
[illegible] جهان [illegible] [illegible] [illegible] یکی از خصایص
[illegible] است [illegible] از خصایص [illegible] است گفت [illegible] [illegible] لا [illegible] الیک
ترا [illegible]
[illegible] از [illegible] و اعزاز [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از اجزای [illegible] و [illegible]
[illegible] اول [illegible] بود در اوایل [illegible] [illegible] سال [illegible]

دختی ابریسم را نجلت و نجات از آتش نمرود و اقامت آدمیان نون نی خانه بکعبه
و آلان هزار خانان که موسی و ما زرو خما بودند برسالت و تعلیم ... بر عالمیان زمان ایشان
دگفته اند این عمران بدر مریم است و آل او مریم و عیسی بودند که خدای ایشان را برگزیده مریم را بعدی بی بدار
و عیسی را بلکه ب درست ... و همچنین برگزیده فرزندان این عمران را ... و حتی از ایشان
از بر خی زاده شد و مراد اولاد بعضی بوده اند از ابا و برادر بوده ... و ضرای شنوات
از تیر الی بر طلا بود را که گفته اند که این ابنا را بعد یا رز خرفات خیار بها را که بنیره عمرانیان اگفتید این
اعتقاد ... دانا است باغراض فاسده ایشان از بین مقالات
یا دکن
ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد
ای پروردگار من برستی که نذر کردم ... برای تو ... آنچه در شکم منست ... آزاد
کرده شده از قید تعلقات دنیوی تا خاص مر ترا پرستد و خدمت مسجد کند در انبیاء بیان خدمت مسجد
بودی برای آنکه بعید شدند و فرزند از در برای آن کار ندر دهند و در شریعت ایشان برد ر جوانه
نقربات داخل بود ... در چنین نذرها فرزند پسر بود بعد از نذر حنه ... بیا در در نعمت و ... ب
گوش ... دانستا بود که در شکم تو چه پیدا شد و خدمت مسجد را شاید بود به نذر حنه چارخانه
بس قبول کن از خدایا از من آنچه نذر کردم ... بدرستی که تو تویی شنوا
کرد رباب ... نذر گفتنم ... دانایی بمقصد من در بین نذر که غرض خوانی تو ... گفته ...
بسیس ... و گشتم ... ای پروردگار من بدرستی که من نهادم آن را
فرزندی ماده ... و خدای دانا تر است ... با نچه بار نهادم حنه
صفت خواندی یعنی خدای داناتر بود بدختر وضع کرد و قراءت ... بجمله معترضه ... نشد که گفت ...
حفص شاید ... از قول الله تعالی ... دگفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم
برای خدمت ... مانند فرزند ماده که بمن داده ... و بدرستی که من نام نهادم
او را ... و معنی این لفظ بزبان ایشان عبادت است یعنی پرستار خدای
و بدرستی که من پناه میآرم او را ... و فرزندان او را ...

و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات

و خدای که علم ذاتی او بر همه چیز محیط است بر همه چیزها توانا است و [illegible] است او

بهمه معقودات احاطه کرده پس مر جمله میکشید میداند و مکافات او می تواند رسانید تا فرمانی چند و [illegible]

از روزی که بیاید هر کسی از عمل کرده که [illegible] از کرده باشد از

نیکوئی حاضر کرده شده نزدیک خود یعنی به بیند صحایف حسنات از

و آنچه کرده باشد از بدیها دوست دارد آن نفس اگر باشد میان او

و میان آن عمل بد مسافت دور یعنی خواهد که مطلق عمل خود را به بیند

و حذر میفرماید خدای شما را از خود در سرعت زمره که خدای تعالی شما را می ترساند از آنکه

در ذات او تفکر کنید بدین تا که [illegible] مناسبت میبینند میان ذات خود و ذات خلق [illegible]

[illegible] نسبت ذره را با عین خورشید چه مرد خاکی را با عالم پاک و خدای

مهربان است به بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان بخورشید تمام

[illegible] وقتی [illegible] آمده اید و دعوی میکنند که

دوست میداریم خدای را پس [illegible] کنید مرا تا خدای شما را

دوست دارد [illegible] و خدای آمرزنده است

کسانی را که [illegible] باشند [illegible]

[illegible] دوست میداریم و [illegible] ایشان [illegible] خدای [illegible] میداریم

[illegible] دوست [illegible] بلکه

[illegible] و پیغمبر او را [illegible] بس

[illegible] طاعت خدای و رسول بس [illegible]

[illegible] که [illegible] از طاعت خدای و رسول

[illegible] خدای برگزید [illegible]

ملایکه [illegible] انبیا و [illegible] بطول عمر [illegible] مقدمه

محراب نخواند زکریا پروردگار خود را گفت ای آفریدگار من
ببخش مرا از نزد خود فرزندی پاک از آلایش کننده
که تو آری شنونده دعایی یعنی اجابت کننده آن پس ندا
کردند او را فرشتگان و گویند جبرئیل بوده و بجهت تعظیم در اجمع یاد کرده در حالیکه
انکه زکریا ایستاده بود نماز میگذارد در محراب ... ای گردانست
بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی
آنست که نام برد زنده شد مادرش پدر بود و زندگی یافت در حالیکه تصدیق کننده
باور کننده باشد و ایمان آرنده بسخنی که او کلمه ایست از نزد خدا آورده
اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود علیه السلام و دیگر صفت یحیی اینست
... و مهتری که ... سیادت آراسته و پارسا باشد و از زنان
باز خود را باز دارنده از لهو و لعب و پیغمبر ... از شایسته
... یعنی زکریا و آباء و اجداد آن ... که حقوق خالق و خلایق ... باید
و شایسته ... زکریا را گفتند بفرزندی بشارت دادند گفت ای پروردگار
از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است مرا
... و زن من عقیم ... و او ... مریم بوده
... گفت ... همچنین ... که ... از پیری
خدای میکند ...
... گفت زکریا ای پروردگار من ... مرا علامتی برای
نشانه ... گفت جبرئیل که ...
آنست که ... سخن ...
... مگر اشارتی ... یا ...
و یاد کن پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی او را

از وسوسه دیو سرکش ایمن شده یا از مس شیطان ببرکت دعای جده پروردگار [illegible] رسیده از مس شیطان

محفوظ ماندند و در حدیث آمده که [illegible] مولودی نباشد الا شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا

فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که از این صورت محروس و محفوظ بودند

پس فرا پذیرفت مریم را — پروردگار او — بپذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه

و برویانید او را یعنی نشو و نما داد — نشو و نمای نیکو یعنی پرورش داد

بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به سالکی رسید با انواع عبادات و بر همه احبار غالب آمد و گوید

پرورش حسن تکفل او بود با خلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس برد

نزد احبار را گفت در حکم جده الله [illegible] ای این نذر کرده شده را که از آن احبار بزرگ

قبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا قرعه زدند بر آن وجه که قلمها

خود را که بدان کتابت توریت کردندی بیکبار در آب روان بردند در جوی آب افکندند بر شرط آنکه قلم

هر که بر روی آب بایستد پرورش مریم بدو متعلق باشد قصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بزکریا علیه السلام

مقرر شد — و وا پیرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده

خانه [illegible] دایه [illegible] و چون از حد طفولیت در گذشت در مسجد او را خانه فرمود برای تربیت

او و هر گاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در آن خانه محکم بقفلی سخت کلید با خود داشتی

[illegible] خدمت او با قصی الغایة کوشش نمودن تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال

او ظاهر گشت — هر گاه که در آمد — بر مریم — زکریا — بمنزله گرامی بود

نزدیک او روزی دانه میوه های تابستانی بود در میان زمستان و میوه

زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید — گفت ای مریم

از کجا است مر ترا — این میوه در غیر وقت او — گفت مریم — این از نعمتهای بهشتی

از نزدیک خداست — بدرستی که خدا — روزی میدهد

هر که را خواهد بی شمار — یعنی بی از جهت کثرت یا بغیر استحقاق و روزی — دران وقت

که زکریا [illegible] در هنگام آن مشاهده [illegible] طمع [illegible] و با وجود کبر سن بوجود فرزندی

خرق عادتی بود یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال و در آخر
بشنو هست یا جلوه درجه وازورد دیگر کرده شود کانست بکرامت خرق
در گفتار نوکه یاد سعد باشد او را یا و سخن کو بیانی و زرند با مردمان
در زمان طفولیت یعنی زنانیکه اوا جلوه و سخن کو بود در وقتی که کهل باشد یعنی بعد مرگ کلام
او در همه معجزه بود و در کهولت دیوت و از انبیا شایسته است گفت مریم
از وی استفهام بطریق استعظام ای پروردگار من از کجا در وجود باشد
مرا فرزندی و حال آنکه مرا مسی نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت
که بی بشری از زنی فرزند آید گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری
خدای تعالی آفریند آنچه میخواهد و چون خواهی حکم کند
کاری را پس جز این نیست که گوید الله تعالی خواهد را از معلوم اوست یا آنکه
بحد باشد گفته اند لفظ کن عبارت است از سرعت تکوین اشیا بقدرت او بعضی گفته است
کردند خلق بود دشوار نیست چه قادر است بر خلق اشیا با اسباب و مواد بی حیثیت قدرت دارد
برآفریدن ایشان دفعة بی سبب و ماده انکار ازوی بر یه کشته سبب بی سبب او برو نیست عجب
قدرت را اگر بجز نیست دران هست این نوع کار آسان و بیامورد خدای
او را کتاب خطی و رساده یعنی دانجوی صحف شده دابرهیم و جز آن و علم صلاح
و علم احکام در خیرات و تعلیم دهد او را توریت و انجیل
تخصیص آنها از کتب از جهت تفضیل است و کردانند او را فرستاده یعنی
بسوی فرزندان یعقوب بن یعنی که بر میی با ایشان با آنکه من بحقیق
آمده ام بشما بعلامتی از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست
ورد و از آیه جنس است نزد آنکه زیرا که ذکر هیچ علامت ذکر جمله او لی بعد سکر
می ببارم و تقدیر میکنم برای شما از گل مانند شکل
مرغ پس میدمم نفس خود درا در آن مرغ از گل ساخته پس مییابد آن گل مصور

و یاد کن زمانی

و در باب مولد یافتن قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد

زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند ای پرستار خداوند

به درستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد به عصمت

و پاک ساخت از لوث شرک یا از قاذورات زنان که ایشان را می‌باشد چون حیض و نفاس یا از صفات

ذمیمه و عادات قبیح تکرار از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید

بر زنان عالمیان یا طایفه از آنکه ترا فرزند دهد و به شنیدن جبرئیل مخصوص گردانید

ای مریم از فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را و سجده کن

خدای خود را و رکوع آر با رکوع کنندگان و مریم را امر بود که نماز

بجماعت گزارد با احبار بیت المقدس اینچه یاد کرده شد در قصه‌ها از قصه مریم

و زکریا و یحیی از اخبار پوشیده است که ما وحی میکنیم آنرا بتو

وحی میکنیم و میرسانیم به جبرئیل بتو ای پیغمبر و نبودی نزد ایشان یعنی احبار

بیت المقدس آن هنگام که می‌انداختند از برای قرعه قلمهای خود را

خود را در جوی اردن تا برآمد کدام ازیشان پایندان شود و تعهد

مریم و نبودی نزدیک ایشان آن وقت که خصومت میکردند

برای کفالت مریم و یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان یا جماعتی از ملائکه یا جبرئیل

گفت ای مریم به درستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه

از نزدیک حضرت عیسی علیه السلام و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن بی پدر و اگر چه

هر مخلوق از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما این سبب متعارف گردانیده باشد

شده است در حق عیسی با جود اضافه او الکلمه توانند بود نام آن کلمه

مسیح لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد یا

نام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه وسلم و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح به معنی مبارک باشد

مبارکه روشناس و کامور در دنیا یا ... با

ایشان حواریون در رسانند و بدل مخصوص   پس آن هنگام که دریافت عیسی

از یهود کفر که دلالت کرد بر کفر ایشان بعد از آن اجتماع کردند در مشاورت بر قتل وی دیده بود

جبرئیل عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد یهود دانستند قصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نمود

از ولایت شام بجانب مصر رفت در لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی

با ایشان گفت بیائید تا بهتر از این صیدی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا

دام توحید در لجهٔ توحید افکنیم اگر این اشکار را می بکنید ای اشکار ارنا الاشیاء کما هی کنیم و در

معالم آورده که عیسی گفت بیائید تا مردم را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله

و رسوله ایشان بر وی ایمان آوردند حواریان   گفت عیسی علیه السلام

کیانند از شما یاری دهندهٔ من   در حالتی که متوجه ای خداوند که نصرت الهی بود

گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان   و گفته‌اند حواری مطلق گازران و رنگرزان بودند

و معنی حواری خالص و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی گفتند

ما یاری دهندگانیم یعنی نصرت کنندگان دین وی   بگرویده‌ایم بخدای

و تو ای عیسی گواه باش   بانکه ما گردن نهادگانیم دین خدا را [illegible]

ای پروردگار ما ایمان آورده‌ایم   بانچه فرو فرستادی یعنی انجیل

و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی   پس بنویس ما را

بعلم کرم علیم و در جریدهٔ احسان قدیم   با شاهدان که گواهانند ترا بوحدانیت

و انبیای ترا بتصدیق   و گفته‌اند شاهدین یعنی جمعی است و مراد از شاهدین امت محمد اند که

گواه [illegible] معنی حواری [illegible] اینکه خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه و سلم [illegible]

آنحضرت [illegible] از جماعت [illegible] و افضل و [illegible]

و مکر کردند   [illegible] از آسمان بجهت [illegible] و مکر کردند آن

کسانی که عیسی علیه السلام از ایشان [illegible] کرده بود [illegible] که جمعی را برانگیختند تا مرد

عیسی علیه السلام را ببندند [illegible] واصح آنست که با [illegible] عیسی را بدست آوردند [illegible]

مرغی با شهپر پرواز گسترده   با مر خدای پاینده هیئت او گویند شغال خفاش بود مرغی از گل

میساخت و بر دست گرفته نفس در او میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان

به پرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین

می افتاد علامت دوم   و بهی میکردانم نابینای مادرزاد را از علاج اطبا

سیم   و پاک می سازم شخصی را که جهت برص مبتلا باشد از مرض او و علامت چهارم

و زنده میکنم مردگان را   بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع

توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نبندد و مفسران برآنند که عیسی علیه السلام

چهار مرده را زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته

بود علامت پنجم   و خبر میدهم شما را   بآنچه شما میخورید

و آنچه ذخیره می کنید   در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که

آبای شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان ...

و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتی   بدرستی که در این پنج علامت

سر ایشان علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق رسالت من   اگر هستید

شما باور دارندگان این معجزات یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم   و آمده ام بشما

باور دارنده   و آن چیزی را که پیش از من بوده   که آن کتاب

موسی علیه السلام است یعنی توریه گواهی دهنده ام   و دیگر برای آن آمده ام تا

حلال کنم بر شما   بعضی از آنچه در شریعت موسوی   حرام کرده شده

بود بر شما چون شحوم و لحوم و بعضی از ماهیان و تعظیم شنبه بر داشتم

و آمده ام بشما   بنشانی از پروردگار شما از معجزات و دلالت و این آیه بلفظ

واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیه دارند   پس بترسید از خدای

در مخالفت من   و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق

پروردگار شما   و آفریدگار شماست   پس بپرستید او را

مرین کافران را — یار اند و نصرت دهند کافران را در منع خدای ایشان

آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم — وعمل صالح

کردند — پس تمام بدهیم ایشانرا حصص پوشیم خواهد یعنی مزدها بدهد — مزدهای

ایشان ... به ... در بعضی ... ستمکاران — و خدای دوست

میدارد ستمکاران را — این کلام که مذکور شد در قصص انبیا — میخوانیم آنرا

بر تو — وآن از علامات نبوت و دلالات رسالت — و از یاد

...ست ... از ... آورده اند که جماعتی از نصاری

نجران ... که ... عیسی ... خواهیم

... که ... عیسی ... ایست فرستاده خدای و کلمه

ایست ... جون ... از ... دیده

... که انسانی بی پدر ... حق تعالی آیه فرستاد که — بدرستی که صفت

عیسی ... نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید

همچو صفت آدم است ... او بی پدر ... شود ... از

... نزدیک ... در وجود ... او ... بی ... از ... نبود

... در ... بعضی از ... بی ... مثل آدم ... در ... که

... موجود ... امام ... که ... آدم

... و ... ایشان ... و ... و

بعض ... پیدا ... خدای ... از

از خاک — پس گفت ... مصور ... باش پس شد

بر ... پس بود ... که ... خاک ... آدم باشد ... عیسی ...

این ... از ... درست ... رسیده — از پروردگار

تو ... پس مباش از ... از ... بر ... یقین

بجوش ساخته شب همه شب پاسبانی داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت
بخانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی را بآسمان برده بود همین که یهودا
انجا نه در آمد عیسی را نوید حق سبحانه شبه عیسی برو افکند چون بیرون آمد و خواست که گوید که
عیسی درین خانه نیست در وی آویختند و هر چند استغاثه کرد که من فلانم بجائی نرسید و انداز شد
در آویخته پس بدار کشیدند اینست که خدای تعالی فرموده که ایشان مکر کردند و مکر
جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بجزاره تمام بکشتند خدای

بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را | یاد کن آنرا که گفت خدای
ای عیسی بدرستی که من ترا گیرنده‌ام تمام در دنیا | و بردارنده‌ام
ترا بسوی خود یعنی بمحل ملائکه خود | و پاک کننده و رهاننده‌ام تو
از قصد و مکر آنکسانی که کافر شدند بتو | و گرداننده
آنکسانی که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان لنز امت تو | بالای آنانکه

کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان
در اثبات رسالت عیسی یعنی غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته نصاری هست

بر جهودان غالب خواهند بود | تا روز رستخیز | پس بسوی
بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او | پس حکم کنم براستی میان شما
در آنچه شما هستید که در آن اختلاف میکنید یهود منکر عیسی علیه السلام

معتقد و عیسی و محمد را صلی الله علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و بمحمد صلی
الله علیه وسلم ایمان نمیآرند و بثالث ثلثه قائل اند و مؤمنان میگویند خدای تعالی یکیست
و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان او یند حق سبحانه تعالی فرمود که بتحقیق اینست

طریق حکم کنم | پس اما آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری
پس عذاب کنم ایشانرا | عذاب سخت | در دنیا بکشتن و اسیر کردن و
جزیه خواری | و در آخرت ایشانرا بانواع عقوبات و خلود در دوزخ | و نیست

برمنبری از طلب سینه تسلیم مسلمانان نقیضه بر این عنوان صلح نامه نوشته بمنازل خود رسیدند و حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه از مرد که گردید بجهت باعث مباهله گردند که خدای تعالی ایشان را
مسخ گرداند حتی بر درختان زرد گلی و جمله اهل نجران تا عصافیر در شاخهای ... ایشان هلاک
شوندی بدرستی که این قصها که مذکور شد هر آینه آنست خبر
درست و نیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر الله که مستحق
پرستش ... اوست بت ... و بتحقیق که خدای تعالی
هو ست غالب بر قوی و محکم کار پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند
پس بدرستی که خدای داناست بمفسدان تباه کاران و مظهر
این حصر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از دلیل توحید ... بر این ... راد
بگو ای ... اهل کتاب
... بیایید بسوی کلمه ... برابر میان ما و شما
... که نپرستیم ... بلکه خدای
... و نگیریم بعضی از ما بعضی را خدایان
... پس اگر برگردند ...
... پس بگویید ... گواه باشید که ما مسلمانیم
... چرا ... یهود و نصاری ... میکنید
در ... ابراهیم ... یهود ... و ترسایان ... نه ... و ... خود

و ثبات بران واضح آنست که هر چند ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم اما مقصود خطاب مومن
آنحضرت شد یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک در نبوت عیسی کنند که مثل عیسی چون مثل
آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین ماندند لمعه نور اجتهاد ایشان
نگردند ز اسرار یقین چو تا نخوانند بر نزدان گان مجوس ماندند بدیشان گشت ظاهر آفتابی
به پیش دیده ایشان تجلی چو بیند چشم ناپینا ز خورشید چه داند دیو سر جام جمشید
پس هر که خصومت کند با تو در باب عیسی پس از آنکه بتو
آمد از دانش عیسی که بنده و رسول است پس بگوی ایشان را که بیایید
تا بخوانیم پسران ما و پسران شما را
و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان خود و نزدیکان شما را
پس جهد کنیم در تضرع و دعا تا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر
پس بکنیم لعنت خدا را بر دروغ گویان یعنی تعریض کنیم بر اهل کذب چون
این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه وفد نجران را طلبید [illegible]
در حجت می افزایم شما در عناد و مکابرت می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا
صادق از کاذب و حق از باطل ممتاز گردد نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان
مقرر ساختند و روز دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسین رضی الله عنه بر داشته و دست
حسن رضی الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها در عقب و علی مرتضی رضی الله عنه بعد از وی روان
شد و [illegible] با ایشان [illegible] که چون من دعا کنم شما آمین گویید از آن جانب ترسایان نیز بعد
[illegible] مدت [illegible] بمباهله پشیمان شده [illegible] در سیما دیدند و با ایشان همه در
[illegible] بیرون [illegible] ایشان حضرت سید عالم را [illegible] پشت [illegible] زیاده برکشید
[illegible] ای گروه [illegible] ترسایان [illegible] می بینم که اگر از خدای تعالی
خواهند که کوه را از جای برگیرد [illegible] و یقین میدانم که اگر از حضرت [illegible] درخواست کنند
مباهله [illegible] ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند [illegible] هر سال [illegible] حله [illegible]

بعد از آن که از خبث ایشان باز پرداخت بعضی را مجاب ساخت و جعفر بن عمر و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم
ساخت و بجای بعضی را بتلاوت قرآن امر کرد و بجای [illegible] و اسامی ایشان در آن [illegible] قرآن رغبت
[illegible] و جعفر [illegible] در راکعت [illegible] که هیچ [illegible] نخواهد [illegible] بر هیچ [illegible] نعت خوب
[illegible] بجای [illegible] گفت این کرده [illegible] این [illegible] ایشان از [illegible] آمده اند [illegible]
[illegible] آغاز [illegible] کرد که [illegible] از [illegible] بود [illegible] سزاوار [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] در [illegible] مبلغت این آیه [illegible] که سزاوار [illegible] حضرت پیغمبر [illegible]

ارزد [illegible] دوست مومنان و سارزند [illegible] [illegible]
[illegible] که از [illegible] [illegible] کردی از یهود [illegible] برند

[illegible] و تمارست که یهود [illegible] خود [illegible] میکردند [illegible] بقره [illegible] بشد
[illegible] خود را [illegible] دگر [illegible] بیاز [illegible] از راه راست [illegible]
[illegible] برشیا [illegible] ست
و [illegible] که آن [illegible] بود [illegible]
[illegible] و خواری [illegible] چرا [illegible] میشوید [illegible] نعت [illegible]
وصل [illegible] که [illegible] توریت و انجیل [illegible] و نعت او در [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] چرا [illegible] آمیزید [illegible]
[illegible] توریت [illegible] خود [illegible] بپوشید [illegible] انجیل [illegible]
[illegible] از [illegible] داشتید [illegible] و چرا [illegible] بپوشید [illegible]
[illegible] حضرت مصطفی صلوات الله و سلامه [illegible]
میدانید که آن حق است [illegible] میدانید [illegible] بپوشید [illegible] در [illegible] کشید
[illegible] بپوشید و میدانید که [illegible] او از [illegible] آن [illegible]
[illegible] میکردند [illegible] [illegible] از جهان [illegible] تیغ خورشید [illegible]
[illegible] از یهود و ایشان [illegible] و گفتند [illegible]
بعد از [illegible] اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم درآیند [illegible]

نموده که چرا در دین او مجادله می نمائید و او را یهودی و ترسا می خوانید ... وما انزلت

فرستاده نشد توریت که یهود بر شریعت او عمل میکنند ... و ما انجیل که نصاری حکم آن

کردن دارند ... مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی

هزار سال و قبل از عیسی دو هزار سال و چون او پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم

بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرده ... آیا در نمی یابید

و تعقل سخن خود نمی کنید ... تنبیه میکند که گوش دارید شما ... این گروه که

خصومت کردید و حجت آوردید ... در آن چیزی که مر شما را ... بآن علم و دانش هست

یعنی نعت محمد را صلی الله علیه وسلم که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر داده اید

پس چرا حجت می آرید ... در آن چیزی که نیست شما را ... بدان چیز

دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی ... والله

میداند که بوده یا نه هیچ یک از شما نبوده ... و شما نمی دانید حقیقت حال او

نبود ابراهیم علیه السلام ... یهودی ... و نه ترسا

و لیکن بود ... پاکیزه دین و مسلمان از عقاید ردیه ... خلص کرده

گسترده ... و نبود از شرک آرندگان ... تعریض است بآن قوم که مشرک

شوند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ... بدرستی که سزاوارترین مردم

بدین ابراهیم ... هر آینه آن کسانند که پیروی کردند او را در زمان او

و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست ... والذین امنوا و آنها که ایمان آوردند بدین پیغمبر

جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام جدال گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم اولی

تریم ازانکه یهودی و نصرانی بوده و محمد را صلی الله علیه وسلم حسد بر آن داشته که خود را

بابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست که یهود قصد

... بردند وقتی که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه

هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را ... نجاشی ...

از اهل ... ادا کند آن مال را بتو و عبد الله بن سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار
دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد ... و از ایشان باشد
کسی که اگر او را امین گردانی ... بیک دینار زر ... ادا
نکند و باز ندهد بتو ... مگر آنکه مادام باشی ... بر سر وی ایستاده جهت
تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بامانت بر وی داده بود نه
و در آن خیانت کرد ... این خیانت یهود را ... بانست که گفتند
نیست بر ما ... در باب خیانت با عرب ... خوانند و نوشته نیستند ... گناهی
یعقوبی در آخرت معتقد یهود آن بود که در توریت نوشته است ... و مال عرب بر خود حلال
میدانستند و دیگر میگفتند در توریت روا داشته است که مال امیان بر خود حلال کنیم
و میگویند در این سخن ... بر خدای دروغ ... و ایشان میدانند که در توراة باداء امانت حکم
رفته است ... و حال آنکه ایشان میدانند که خیانت بد است ... نه چنین است
... کرده ... بعهد ... خیانت ... حکایت
هر که وفا کند بعهد خدای با وی بسته در توریت باداء امانات و ترک خیانات ... و بپرهیزد
در باب ... و ... پس بدرستی که خدای ... دوست میدارد پرهیزگاران را
بدرستی که آنانکه ... میفروشند و بدل میکنند ... عهدی را که
با خدای بسته اند و آنرا ... بمحمد صلی الله علیه و سلم ... و سوگندان دروغ خود را
که در باب صفت مصطفی ... بهای اندک و آن ... چند چیز
چند که بوی بود که از کعب اشرف میستاندند ... نعت پیغمبر تحریف کردند و بعضی ...
پیش ... سوگند خورده ... آن گروه همه ستمکاران و سوگند بدروغ خوردگان
هیچ نصیبی نیست ایشان را ... در آن سرای از ثواب خدای
و سخن نگوید خدای با ایشان ... سخنی که ... و نظر رحمت ...
نکند ... روز رستخیز ... و پاک نسازد ایشان را ...

وحیله آفریدند جهودان زر اینکه ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار خود در بسیار نمودیم بعد از آن
دین و آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یکی از ایشان چنین
بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتابند سخن چنین از روی گزاف نخواهند گفت درین
وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما
درآیند حق تعالی مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد و آیه فرستاد از میان ملکها گفتند گروهی از اهل
کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد — ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید — بدانچه
که — فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن — در
اول روز اقرار کرده اید — شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده
باز گردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که روی ایشان ...
و حسیت کردند که — و تصدیق مکنید — مگر آنکس را که ...
دین شما را که یهودیه است — بگو ایشان را که بدرستی که دین حق — دین
خداست یعنی اسلام و این جمله معترضه بود در میان سخن یهود رد قول ایشان را ...
ایشان را پس نمیشوند که ... تصدیق مکنید فرمیم دین جهود را و مبادا ...
آنکه داده باشند یعنی ... — مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل ...
وا ... بر ... که مسلمانان با شما ...
شما زیرا که دین شما درست ... و دین ... قوی تر و روشن تر — بلکه ...
بر تری ... از علم و حکمت — بدرستی که تصرف خداوند است
... — و خدای ... است ... —
... — دانا باشد ... در ... فضل — ... —
... — مر او ... که استحقاق ... — ... —
و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان — و از اهل
کتاب ... — ... باشد که ... او را امین ... — ...

باد او بنید ایذا از و شنوند

و نمی برد انرا از خدایان پیغمبر ساخته که لعن کنند شما را

الله واکبر بود شکار را [illegible] پیغمبرانرا [illegible] خدایان تخصیص ملک دنی

جهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را می پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیر بند

ایا میفرماید آن پیغمبر شما را [illegible] بپرستیدن حق و ترک شرک آوردن [illegible] بعد

از انکه هستید شما [illegible] گردن نهادگان در دین اسلام را [illegible] و یاد کن چون فرا

گرفت خدای [illegible] پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در از خود میثاق تابع انبیا اند [illegible]

میثاق اعظم است که حق تعالی از همه پیغمبران فرستد [illegible] و امم شما ایمان آرند به محمد صلی الله علیه و سلم

و نصرت [illegible] میثاق چنین است که [illegible] هر چه شما را [illegible] از کتاب [illegible]

و نعمت آن [illegible] پس بیاید شما [illegible] رسانید [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم

[illegible] در [illegible] شما [illegible]

ایشان [illegible] و [illegible] ایمان آورید [illegible] شما [illegible]

و نصرت [illegible] را [illegible] گفت خدای [illegible] معلوم [illegible] میثاق

بر ایشان [illegible] ایا اقرار کردید [illegible]

[illegible] گفتند انبیا علیهم السلام اقرار کردیم [illegible]

بعد [illegible] پس بنیم [illegible] گفت خدای [illegible] گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه [illegible]

که گواه باشید بر اقرار انبیا [illegible] و منم [illegible] با شما [illegible] از گواهان [illegible]

اقرار [illegible]

[illegible] که بر گردد [illegible] گفته از ایمان به دین رسول و نصرت کردن وی

بعد از این عهد و پیمان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] آیا بجز دین خدای [illegible] جلیه [illegible]

[illegible] جهت [illegible] خوانند یعنی ابا پیمان [illegible] پیغمبر [illegible] دینی دیگر را

و حال انکه [illegible] گردن نهاده است [illegible]

[illegible] در زمین است [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] از [illegible]

دیو پرستی که از یهود ان   در شب نزاید شد عذاب که امام آن منقطع نگردد

کردی می پرستند چون کعب و ابو یاسر که درجی از او زوی نار کستی   که پی نیند

خود را   بخوانند کتابی که نوشته و بر یافته اخبار ایشان است و آن مخترعات ایشان است

جبرئیل مجهول شد   تا [illegible] که ایشان میخوانند   از توریت است

و حسن الله ... از توریت   و میگویند   از مخترع

و مخترع از ... صد است   و نیست آن از نزد خدای

و میگویند بر خدای دروغ را به تحقیق و آنها میدانند   و ایشان میدانند که

میگویند بعد از بیان تحریف یهود ... مقرر میکنند ... در اسلام میکنند که او دو

توریت ... و امت ... و ... مرد ... یهود قول ایشان را منتج به   مرا

یهود و به شد و نیست ... از ... عیسی   با ... خدای او

انجیل   و ... فصل ... و غیره   و ... بعد   بی الیس ...

حرامست بود را   ... بشود که ... میخوانند ...

جز از خدای   و ... که باشید   ... و ... دستور

از ... است   بسبب آنکه باشید شما ... دانند ...   ... و ... دیگر ...

... کاشتی ... امر   و به آنکه باشید شما ... پیوسته   ... است

... خی ... میشود ... آنست که علم ... یا ... و ... در

... ناموس ... از ... خود ... فرموده ... الحکم ... بی

... معرفت ... تا ... واسند قدم ... و ...

... کرده و ... از خود

... و ... مقرر ... از ... شده نقش ... صفحه

... کرده ... و ... یا ... کردن و ... با ... را ...

... از ما ... است ... و ... ان ...

ملا بر خود حرام کرد
یعقوب بتشدید پیش اخشان بود که یعقوب را عرق
عارض می‌شد نذر نموده که اگر خدای تعالی او را شفا عطا دهد طعام و شرابی که دوستی دارد
بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر را که از همه مطعومات و مشروبات
دوستر داشتی بر آن اول آن نذر وفا نموده بر خود حرام ساخت جهود دلیل بمتابعت او از تناول
اینها اجتناب نموده‌اند تورات بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه نزول ... است که ایشان
میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد
پیش از آنکه
فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان بر آن انکار نمایند
بگو بیارید
تورات ... پس بخوانید آنرا چنانچه تحریم این اشیا از آنجا ظاهر گردد
اگر هستید راستگویان در دعوی خود از نبودن تورات ابطال
ایشان بر خانی و عاجز روشن شد
پس هر که افترا بندد بر خدای دروغ را در تحریم
از پس آنکه ظاهر شده که تحریم از اسرائیل بود
نه از حکم جلیل
پس آن گروه ایشان ستمکارانند بر ... ستمکاری
از انصاف بر ... شدند
بگو راست گفت خدای در حکم تحریم و دیگر ... بود
بود
پس متابعت کنید
کیش ابراهیم و دین او را
حال
از ... است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از دیگر ادیان
نبود از شرکان
بدرستیکه اول خانه که بر روی زمین
نهاده شد
برای عبادت ... آنرا زیارت کنند
آن خانه ایست که در مکه ...
شده بلکه هم بلدیست چنانکه مکه را هم بمان جهت که خانه در وی است از ... علی علیه السلام سوال
کردند که آیا خانه اول خانه‌ایست که برای پرستش خدای ساخته‌اند فرمود نه پیش از آن نیز بیوت
جا داشت بود ... اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کرد آنرا و زیارت او را سبب
رحمت و هدایت ساخت کما قال
برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر در اینجا
تمام ... که نظر کردن در وی و طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله که در غیر آنجا واقع شود

باید نهاد وگفته اند اهل آسمانها از زمان بردار شده برغبت واهل زمین بعضی بطوع وجمعی بکره مطیع
انقیاد ما موران تقلید بطوع است واز ان ایشان باکراه وبسوی او
گردانیده خواهید شد ای محمد ایمان دارا یکاردهان وخصص بغیب فرواند یعنی همه اهل آسمان
وزمین بود در جمع خواهد کرد بگوای محمد که ما ایمان آورده ایم بخدای که یگانه است
در ذات وعلی سما در صفات وگرویده ایم بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی
قرآن داچه نازل گردانیده اند
بر ابراهیم وبر دو پسر او وبر پسر کلان او وکتاب ایشان همان صحیفها بر ابراهیم بود چه ایشان
در تحت شریعت وی بوده اند وبانچه داده اند موسی که تورات است
وعیسی که انجیل است وبانچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث وادریس وداود
ز ابراهیم دیگر ... پسر ابراهیم شد بود ... از پروردگار ایشان
... ... بعضی را ایمان می آریم وبعضی را منکر چون
یهود ونصاری وما مر خدای را گردن نهاده ایم ... ...
وهر که طلب کند جز دین اسلام دین دیگر را
پس پذیرفته نشود آن دین ازو وا ... در ... ترک اسلام ... از زیان زدگان باشد این آیه ... ... اسلام ... ... و ... ... از ...
وحصول شرف اسلام از دامن دین مبین باز دارند و ... ...
چگونه ... ... خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای گروهی را که
... بعد از ایمان که آورده بودند وایشان دوازده تن بودند
که از مسلمانی روی برتافته باز بکفر بر گشتند چون حارث بن سوید وطعمه بن ابیرق ...
... ایشان ... گرویده بودند بخدای وگواهی داده بودند
... یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه حقست وآمد بدیشان
وآمده بود بدیشان نشانهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر

[illegible] نماید کرده ستمکاران الزا [illegible] کو آرد [illegible] موضع ایمان [illegible] اند [illegible]
پادشاه [illegible] دست ایشان آنست [illegible] بر ایشان باشد [illegible]
خواندن [illegible] دوری از رحمت او
و لعنت [illegible] آنچه [illegible] از [illegible]
و لعنت همه مومنان و [illegible] لعنت کردن [illegible] ایشان [illegible] جاوید [illegible] باشند
در لعنت [illegible] لعنت [illegible] عقوبت [illegible] سبک [illegible] کرده نشود [illegible] از ایشان
[illegible] روز [illegible]
در [illegible] ایشان [illegible] رجوع [illegible]
تاخیر [illegible] بوقتی
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] بر گشته [illegible]
در صلاح آورد [illegible] فساد [illegible]
ن تخفیف [illegible] گنهکار [illegible] بر ایشان
[illegible] ایشان [illegible] نشود [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] نشود [illegible] رسول خدا [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نشود [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در هر [illegible] اقامت [illegible] محمد صلی الله علیه [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] در میان ایشان [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] ایشان
[illegible] نشوند
[illegible] ایشان
و [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] نشوند
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان

واین خانه خداوند هدایتیست و عالمیانرا که بمعرفت مبداء اشیاء را مهتدی میسازد
باراه نماینده است مسلمانانرا بهشت در وی خانه باد و روم نشانهای
روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم یعنی سنگی که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن
یک آیه بلکه چهار آیه است اول فرو رفتن سنگ از قدم ابراهیم دوم نرم شدن سنگ تا قدم آنحضرت
در رود تا کعبین سیم بقاء آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی
آیتی دیگر و هر که در آید درین خانه باشد ایمن از قتل و غارت یعنی
گناهکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است ما دام که در حرم باشد و گفته اند
داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مطالبات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده
چه آنها بقول اصح مغفور است ابو نجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت وقتی صافی
داشتم گفتم خدایا تو فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد ناگاه ندائی و زدند
که ایمن از نار جحیم یعنی مقام ابراهیم را یک آیه دانسته و ایمنی داخل حرم را آیتی دیگر و مراد از آیات
آنست که از مجموع آیات چنانست دو را ذکر کرده و باقی را مطوی ساخته تا دلالت کند بر آنکه آیات
بسیار است و دیگران میگویند از جمله آنها و مفسران بعضی آنها را ذکر میکنند چون میل نکردن
پرندگان بهوا از بالای آن و صعب شدن حیوانات وحشی در حرم و قصد نمودن اصحاب فیل تخریب خانه را و هلاک شدن ایشان
مستغرق شدن هر زمان طواف کننده نباشد و هر که تعرض بکعبه الله کند اثر آن بزودی بدو رسد
مرغ شکاری چون در حرم قصد صید کند و حیوانات طوافکنان مایل باشند و امثال این آیات
واضح و بسیار است و گفته اند از ... اند ... که بتحقیقی فهم آن کنند که سرچشمه است
معرفت آن کوینده که نسبت خانه بحضرت و عظمت ساحت بهشت منظور باشد که میل دل بسوی او
شود چون دلست و جمع ... و حجرالاسود ... که راه یابد جز بگناه ... انواع
تجلیات ربانی بر دلها ... افتد انوار انفصاله و انواع اشراقه از صفح وجه او لایح گردد
و بجهت ... که معطر شده مظهر اسرار الهی ... خانه ... شود
... روشن است که طالب حقایق بر مطالب ... استدلال میکند ... مقام ... مقام سلوک

بی

هیچکس را نمی‌توانند بود پس هدایت الهی باز این شفقت از بیان است دفع نموده مانع این آیه ترسانیدن تقوا

ما استطعتم پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست و نمیرید

مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما نهی حقیقة او بر ترک ثبات

اسلام تا بوقت مرگ مسلمانان میرید و چنگ در زنید ای انصار بریسمان خدای

حبل المتین است همه شما بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و سلم میکنید که همه مجتمع باشید در اعتصام بحبل الله بعث سید انام جهت آنکه نظام

و باطن چنگ در اتباع آنحضرت زنید نه از مقصد اصلی ترقی برد و به مطلوب حقیقی قرآن رسید

حاکی بی متابعت سید رسل مرد کی تحصیل مقصود ... نی منهم

آن را که زدست نشد او روی دل بتافت ... دیگر گشت ... مسعود

و پراکنده نشوید نعمتهای خدا بر شما ... از اسلام است و ...

بقبول ملت ایشان از یاد دارید که بودید شما یکدیگر دشمنان که بر پشته

حرب میکردید پس الفت داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و متابعت

حضرت خواجه انام پس گشتید شما برحمت و نعمت او برادران

یکدیگر و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت بر کناره مغاکی

از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرگ شما را با آن حال در یافتی

هر اینه بدوزخ میرسیدید پس شما را باز رهانید خدای از افتادن با آن گودال

آتش همچنین که بیان کرد حال شما را از نعمت قدیم و نعمت مجدد

میکند خدای و روشن میگرداند برای شما دلایل و حجتهای خود را

تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت و هر اینه باید که باشند از شما

گروهی از ایشان که بخوانند مردمان را به نیکوی یعنی به اسلام یا به تبعیت قرآن

کنند یکر و جمعی بر آنند که این داعیان نبودن مأمور خلق را بعبادت خدای میگویند

و بفرمایند به نیکوی و باز ... از معروف

تا مغرب مگر
و اگر چه فدیه دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین از مشرق تا مغرب

و آنجا که ظاهر [illegible]
را زر فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود
و نباشد

و ایشان راست عذابی مشتمل بر الم یا الیم حساب

را ایشان را هیچ کسی از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان

هرگز نیابید نیکویی و مراتب آن نمی‌یابید از خیر و ثواب یا نیابید بهشت را

از آنچه دوست میدارید از مال [illegible]

تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید

[illegible] بطاعت [illegible] که قوت [illegible] یا بدنه [illegible] در مانده کان [illegible]
نفقه تصدق نماید یا جاه که بر آن معاونت در مانده کان [illegible] بر که

سازید یا دل که آنرا و نفقه محبت الهی [illegible] جان که آنرا در راه رضای حق در باز [illegible] که

آنرا از دنیا بی تعلق باشد [illegible] و [illegible] که [illegible] خود را نفقه کنید [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] برسد [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] فراموش [illegible] الله علیه [illegible]

رسالت پناه آمد گفت یا رسول الله [illegible] و [illegible] نزدیک من [illegible]

[illegible] و [illegible] بود در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] و از آب و میوه آن [illegible] و [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] حضرت آن [illegible] از [illegible]

[illegible] ما [illegible] حضرت [illegible] از [illegible] احوال [illegible]

[illegible] نفقه [illegible] [illegible] خواه [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] تمامی [illegible]

[illegible] آن [illegible] ناست [illegible]

بود [illegible]

همه انواع خوردنیها

[illegible] علیهم [illegible]

[illegible] خوردنی [illegible] آمد [illegible]

[illegible] و [illegible] بود [illegible] طعامهای [illegible] حلال [illegible]

[illegible] بود [illegible] ایشان [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] طعامها بر یعقوب [illegible]

یکی از آنها عمو شیخ شهاب الدین سهروردی فرموده که مقام ابراهیم خلّت است و مراد بدین مقام و رای او از عمه
منتهای این کرده در آخر نه جرم صورت سبب امنیت از تیغ دشمن و دخول او در حرم معنی اسم
ایمنی باشد از آتش قطیعت درست و حاضر را بیج الی آن امام زاق زیارت بیت بر تیغ کر زنی
پاک برداریم بعد از کشتی طاقت نیاریم و در خواهی است بر بردمانی
نصرخانه کعبه هر که توانایی دارد سوی بیت از جهت زاد
و حاصل شده بقول امام شافعی زاد و راحله است و بمعنی امام مالک صحت بدن و قدرت مشی کما
یکی زاد از آن مال صاحب شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت
بدرستی که خدای بی نیاز است از همه عالمیان بگوای
اهل کتاب چرا کافر میشوید ما ینهای قرآن را به وسیع
و زیاده و خدای مطلع است و گواه بر آنچه میکنید از کفر
چون کفر با آیت ربانی بخدای اهل بورد بر لطاف
سیع اریه از راه خدا از دین اسلام است و منع میکنید کسی را که گرود
بخدای و دین حق را قبول کرده مراد تقاریر است و در غضب یکسر جهود ایشان را جلیس خود
میخواندند می طلبید برای آن راه راست یکی و اگر اف یهود مسلمانان
میگفتند در دین شما کجی است یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت
و صفت او در تورات نیست که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند که شما را هر خود راه کجی طلبید
در دین اسلام و حال آنکه شما گواهید بر آنکه راه راست و دین
بسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید
و خدای بیخبر نیست از آنچه شما میکنید
ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است رضی الله عنهم میگوید
اگر شما فرمان برید گروهی را از یهود از آنها که داده شد کتاب
و اصحاب ماند دینید باز گردانند شما را پس از ایمان شما از دین

موافق کتاب و سنت باشد و هر که آنکه مخالف قرآن و حدیث بود چه نزد محققان معروف ... حق
و هر که صحبت نفس   و آن کرده که داعی خیر او معروف و نام می کنند
ایشان در سلک ... رانند   و مپاشید ای مسلمانان   ... اما آنکه متفرق
شوند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یکی فرقها پیدا شدند چون عنانیه و سامره و موسویه
از یهود و ملکانیه و نسطوریه و ماریعقوبیه از نصاری مرفوقه دشمن ... دیگر
خلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد
از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و از پا خلاف ایشان بود
از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان   و آن ... اگر ... کار
و می افکند   مر ایشانراست عذابی بزرگ   در آن روز
سفید گردد رویها   و سیاه گردد رویها   پس
آنانکه سیاه شود   رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گوید
ای کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پس از ایمان به پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه کافر شدند یا هر منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار می‌کردند یا ...
که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا گروهی که بعد از ...
سعادت ایمان رفتند یا مرتد شدند یا خوارج که بعد از تمسک سنت ...
بدعت ... پس بچشید عذاب دوزخ را
بود بدانچه بعد از ایمان کافر شدید   و اما آنکه سفید شود
رویهای ایشان ... مومنان و اهل سنت   پس باشند در رحمت خدای
... سفید ... پس با سیم حال ... رحمت ... مستد ... حمالی
این سعید ... ما   در رحمت یا جنت جاوید مانند   ...
در ... از اخبار ... آنها نظر او ... در زوایای ... بود ...
روز ... را بواسطه وی بر تو   ...

[illegible] ساعت [illegible] شهوت [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] مردمان [illegible] بیرون آمد و گفت بدانید که [illegible] طایفه [illegible]

[illegible] صفات [illegible] و دیگر [illegible] ایمان حقیقی [illegible]

[illegible] و درو [illegible] و [illegible] خلق را [illegible]

[illegible] ازمکذب پیغمبر [illegible]

[illegible] بخیرات و اشتغال [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] مولود شدند

[illegible] ساکنان [illegible]

[illegible] خواهید شد یعنی نقصان [illegible] اعمال شما [illegible] رسد [illegible]

[illegible] شکر [illegible]

[illegible] از اعتقاد [illegible] اخروی که [illegible] عمل [illegible]

[illegible] و صوفی [illegible] [illegible] پرهیزکاران [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] الاشرف و اصحاب [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ملا [illegible]

[illegible] از ایشان [illegible] و امر [illegible]

[illegible] چرخ را [illegible] و ان [illegible]

[illegible] آتش [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نغمه [illegible] و اصحاب [illegible]

[illegible] شکر [illegible] ما [illegible]

[illegible] مانند باد [illegible]

ماشید [illegible] برسر [illegible]

[illegible] نغمهای [illegible]

يعني اگر متابعت شاش و متابعان او كنيد شما را مرتد سازند و اين شاش جهودي حقود و حسود بود
و پيوسته سبب جويي و بدگويي مسلمانان كردي و خود كسي كه خلاف و تفرقه در جمع يكجهتان انصار افكنده
و ايشان دو قبيله بودند اوس و خزرج و در جاهليت ميان ايشان حرب و قتال دائم و قائم
بودي چون مسلمانان آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل گشت شاش از روي حسد تدبيري انگيخت
كه ميان ايشان طريق موادّت آن دو فريق تازه كرده شخصي را فرمود تا در ميان جوانان اوس و خزرج
بنشيند و از واقعه بعاث كه حربي عظيم بوده ميان القبيلتين سخني در ميان افكند و قصيده كه در آن
ايام گفته بودند مشتمل بر خوف تحريض بخواند القصه چون ذكر آن محاربه در ميان آمد و ابيات قصيده
بسامع خزرجيان رسيد از غايت اشتعال ايشان نيز زبان بهجاي اوسيان گشودند و اوسيان تاب
تحمل نكرده [illegible] از مثبت خزرجيان آزرده [illegible] در مقابله كشيد و [illegible] نظر بين [illegible] مقابله
و ميدان [illegible] و [illegible] نيز اسب تاختن و تيغ زدن كرده غبار از معركه چنين برانگيخته
بيك جانب كرده رزم پرداختند و ديگر سوي جمعي در تكاپو و تاز در افتادند هيجان شيران بكرد [illegible]
شمشيرها [illegible] في الحال جبرئيل بدين آيه نازل شد و خواجه عالم صلى الله عليه وسلم بجهت ايشان
درآمد و در ميان دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود آنكه من در ميان شمام داعيه روح جاهليت
داريد و پس از آنكه خداي شما را باسلام گرامي ساخته طريق دين داري فرو مي گذاريد مي شنويد
[illegible] اين آيه را بر ايشان خواند آغاز استغفار كردن سلاحها بر زمين نهادند و اشك
ريزان يكديگر را كنار گرفتند و دانستند كه از وسوسه [illegible] بود [illegible] از ايمان بكفر باز مي گرديد

و حق تعالى با ايشان بدين وجه خطاب ميكند — و چگونه كافر مي شويد
و حال آنست كه شما را خوانده مي شود — بر شما — آيات الله
و در ميان شماست رسول او — و هر كه چنگ در زند بدين خداي يا بكتاب او
پس بدرستي كه او راه نموده شود — بسوي راه راست
اي گروه گرويدگان از اوس و خزرج — بترسيد از خداي
[illegible] ترسيدن [illegible] اكثر از علماي [illegible] خصوصيت [illegible] تقوى بر آن وجه كه حق [illegible]

خدای راست بمرادی از نزد خود برجن وانس یعنی بر ایشان ستم نکند و بلی
جرم عقوبت نفرماید و مر خدای راست در آسمانها است از نجوم و ملایکه
و آنچه در زمین است از ارکان و موالید و بسوی خدا
باز گردانیده شود همه کارها هستید شما بهترین امتی یعنی گروهی که از ضعوتی نه
غیب بیرون آورده شده است از برای مردمان قول آنست که بودید
شما بهترین امتی در بدایت علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست
بر بلی مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت
صلوات الله وسلامه علیه منتظم اند ما دعا الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم
چون خدا پیغمبر ما را به رحمت خوانده است افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم و می‌کنید امر خیریت
دعوت دیگر به صفت است که یاد میکند و میفرمایید بمعروف و از ذکر ما
خیر حیث که شرع امر استحسان کرده و نهی میکنید از منکر و آن چیزیست
که شارع آنرا مستقبح شمرده و میگروید از روی تحقیق بخدای و ایمان بخدای تحقیق
آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای از جهتی محقق شود
که به همه ... نموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند و اگر ایمان آوردندی و تصدیق
کنندی اهل کتاب یعنی آنها که پیغمبر آخر الزمان زود آمده یعنی قرآن هر آینه
باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشان را از کفر و انکار بعضی
از ایشان ارزندگانند یعنی ابن سلام و اصحاب او و بیشتر ایشان
بیرون روندگانند از دایره دین شما ضرر نتوانند رسانید مگر
رنجی از شماتت بطعن و دعوت کفر یا بهتان بر مسلمانان ... اهل ما ... بترسانند
و اگر کارزار کنند با شما پشتها بر شما گردانند
و نصرت داده نشوند یعنی از ... یاری نیابند
و نیز ... زده شد ... بر ایشان ذلت خواری

پس هلاک و نابود کرد آنرا آن باد سرد کشت ایشانرا   و ستم نکرد بر ایشان خدای
نابود ساختن مزروعات ایشان   ولکن ایشان هستند که بر نفسهای خود
ستم میکنند یا ارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق تعالی تشبیه کرد
آن مالها را که نفقه میکردند به موضع در عدم انتفاع بدان بکشت زار سرما زده که منفعتی از آن
به کسی نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان در هلاک ایشان چون مثل ریح مهلک آنست
در اهلاک حرث   ای آن گروه گروندگان   فرا مگیرید
دوستی نهانی   از درون مومنان که ابنای جنس شما اند یعنی زنهار به
منافقان دوستی داشته باشید بعقد موالات بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا
جوار یا رسم صداقت که از پیش داشتند حق تعالی نهی کرد مومنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه
هرگز آشنا نشود .   ایشان تقصیر نکنند در تباه کردن شما   آرزوی تباهی
دوست دارند   آنکه شما در آن شدید از رنج و مشقت   بتحقیق
آشکارا شده است دشمنی باشان یعنی علامت عداوت   از دهنهای
ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد یهود پیوسته در مجلس مومنان مسلمانان بودند
و اهل نفاق نیز نسبت بآنحضرت [illegible] صلوات الله وسلامه سخنان یاد از کفر میگفتند
و آنچه پنهان میدارد [illegible] سینهای ایشان از عداوت و بغض   بزرگتر است و بیشتر
از آنچه بر زبان میرانند   هر آینه ما بیان کردیم   برای شما آیتها
در لزوم موالات آشنایان و دشمنان [illegible] دوستان   اگر هستید شما که از درون اندیشه
تعقل کنید و در [illegible] مواقع نفع را که دوستان اند و مکان ضرر را که دشمنان اند
تنبیه است بر خطاء یاران که بر خطا در دوستی منافقان   تعبیرست   آگاه شوید
آنگه [illegible] باشید شما [illegible] خطا کاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنند [illegible] خطا میکنید
شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیزی برسد که اسلام است   مر ایشانرا چه کر
و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است   رسند

دوستی

و شما ایمان دارید بکتابها همه الهی و ایشان بعضی را منکرند
و چون ملاقات کنند شما را میگویند گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما و چون
تنها شوند بعضی با بعضی میگزند بر شما سر انگشتان را
از جهت خشم و کینه بگو ای محمد ایشان را ای بمیرید بخشم خود
ان الله علیم بذات الصدور همه چیز را که در دل دارید میکوشید بنهان کردن
و که بدرستی که خدای داناست بدانچه در سینهاست
مطلع بر کینها که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه بخشم
خود مسلمانان را امر میکند که بر ایشان دعا کنند یعنی آنست که خدای میرانه شما را
در همان خشم و کینه و حسد و رشک دارید بمیرانه از حسد پیوسته چه که جز حرکت نخواهد داد
ان تمسسکم اگر برسد شما را نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود
دلتنگ گردند ایشان را در حال تسؤهم واگر شما را رسد غمی والمی چنانچه
در حرب احد واقع شد خوشدل و خرمناک شوند بدان و این علامت کمال
عداوتست که بغم شما شاد شوند و بشادی شما غمناک گردند تا اگر شما ای مومنان
صبر کنید بر جفای یهود یا بر سیه مشاهقان یا آزار کفار و بپرهیزید از مخالطه اعدا
شما از ایشان زیان نکنید مکر و حیله ایشان هیچ چیز بدرستی که
خدای بدانچه میکنند از صبر و تقوی رسیده است داحاط کننده بعلم
ویاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل [illegible]
اهل ...ها که اهل تست چون بعضی آن روز در احزاب بیدار بوده وا هل ... از دامنه
دان حضرت نزول [illegible] آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیاء عرب
فراهم آورده متوجه مدینه گشت و ما ... و پیاده که مقصود او دوستی با
با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست که در مدینه توقف
کنند و در شهر با ایشان ... کند جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر اعانت نموده ...

ایشان که یعنی از مرکز منفک نگردد واضح آنست که ذله جزیه است [illegible] از

ذل با ایشان باشند استثنا منقطعست یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن اینها را

زنهار [illegible] بعهدی از خدای که قبول جزیه است [illegible]

از مومنان با ذن خدای بعد از قبض جزیه و باز گشتند یهود [illegible] از

خدای یعنی سزاوار غضب الهی شوند و زده شد یعنی موضوع گشت

بر ایشان علامت زردروئی و احتیاج یعنی [illegible] شده این [illegible] بدیشان [illegible]

[illegible] مضروب [illegible] از [illegible] و مسکنت و رجوع [illegible]

که ایشان [illegible] از روی [illegible] [illegible] با احکام تورات

با معجزات محمد صلی الله علیه وسلم و می کشتند پیغمبر [illegible]

[illegible] واجب [illegible] قتل انبیا ناحق است اما [illegible] اعتقاد ایشان [illegible] حق بوده [illegible]

[illegible] است [illegible] اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان [illegible] قتل [illegible] را [illegible]

[illegible] شده اما [illegible] ایشان [illegible] [illegible] قاتلان [illegible] این [illegible]

و [illegible] بسبب [illegible] و بودند که [illegible]

از [illegible] آورده [illegible] خلیفه و اسعد [illegible]

[illegible] زبان [illegible] ایشان از [illegible] [illegible]

کرده [illegible] [illegible] اهل کتاب

[illegible] ایشان [illegible] ایستاده

[illegible] اسلام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] ... [illegible] ایام باد [illegible] کرده و نزول

یعنی ... اسرار فرشته [illegible] بوده ... [illegible] باشد ... [illegible] ایجابت بجواز نفی

... [illegible] نماید

[illegible] کرده ... [illegible]

... [illegible] کرده ... واشهد [illegible] آنست که ... [illegible] بود از ... نبود

... صورای تعالی فرشتگان ... ارشاد ... اول ... [illegible] ... سما ... [illegible]

... [illegible] ... وجایز شد ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... از [illegible]

[illegible] ... از [illegible] ... نشان [illegible]

و ... [illegible] میان ... [illegible] ... [illegible]

و نشان ملایکه ... [illegible] بود که ... [illegible] ... [illegible]

نشان کرده ... [illegible] ... سعید ... [illegible]

و ... صورای ... [illegible] ... آن [illegible] ... [illegible]

و برای [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

و ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

از آنانکه ... [illegible] ... از ... [illegible]

شکستی عظیم ... [illegible] ... [illegible]

یا ... [illegible] ... ایشانرا ... [illegible]

در حالتی ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

مبالغه کرده شد و حضرت با هزار کس از مهاجران و انصار به قتال ایشان توجه فرموده و در اثنای طریق عبد

الله ابی سلول با سیصد منافق برگشت که اسلام آورده مراجعت نموده و حضرت رسالت صلی الله

علیه و سلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشید و کوه احد را در قفا و جنبین خود قرار داده

در روی جانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را که از اصحاب بود با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه

بر طرف کوه احد مقرر فرموده و به توقف در آن مکان تاکید فرموده و آن حضرت صلی الله علیه خود بنفس

نفیس خود به تسویه صف عسکر میمون اقدام کرده این آن با حادثه که هیچ شبی نه زده بود که از

منزل خود بیرون آمدی

سبب نقض و جمع کردن بجهت مومنان

جایگاه ایستادن

برای کارزار روا نبود که میمنه لشکر به زبیر بن عوام مقرر کرد

و میسره بمقداد اسود داد و علم لشکر بمصعب بن عمیر سپرد و ... تعیین نمود

و حمزه اشتر خواست قبلهای شما را که در باب خروج از مدینه و در قوت در آن میگفتید

به تیغهای تیز و سلم قدیم در نشسته بود

چون قصد کرد

ز شتی که مسلمانید بر جار شده از ادی و بر سیمه از قریش

آنکه ... و ... کرد

بوقتی که ابن ... باز میگشت

و او حد نیست یعنی ... که ... و باز کرد ...

بازو ... ازان دور کرده بود

در برخورای ... بر ... او

با هر که توکل کند ... شد و ...

و ... حضرت

داد ...

موقعی که ... و آن جا ... کلاه

و حال آنکه ... بود ... در چشم دشمنان ... که ... ماند و ... از ...

با ... شدند

پس ... از ... و ... حضرت ... و ... مانند ...

بود ... نید

تا بدان ... یابید و شکر کنید تا ... حضرت ...

که ... حضرت مومنان ... و میکند یاد کنی

... حضرت

و آن ... که ... ماند بود

آیا ... نیست

... که ... پرورد ... را

... ...

یکی از چهار چیز یا شکسته شود و کشته ... ایشان بقتل ضیاع و یا قرینش یا بغزیت رود و از بعضی شکر
اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را بجز مسلمان شوند یا عذاب بده ایشان را بجزای کفر
خود مصر باشند
پس برزش ... ایشان ستمکار اند که در وضع عبادت کنند در غیر
موضع آن ... ودر غیر او است آنچه در آسمانهاست واز آنچه
در زمینهاست
یا آمرزد هر کرا خواهد و عذاب کند هر کرا خواهد
و خدای آمرزنده است دوستانرا و در مهربانست بر بندگان خود
ای گروه گرویدگان
مخورید مال ربا را
افزوده توبه تو وکفته اند ضعاف ... است و بعضی گفته اند ... در جاهلیت یکی مال خود را
بر وام میداد تا وقتی معین ... در اجل در بر ... افزود تا به ... نی همه مال مدیون مستغرق
می شد
و بپرهیزید از خدای ... کردات
مگر شما رستگار
گردید
و بپرهیزید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را باتش
آتشی که
آماده کرده شده است
کافران و فرمان برید خدای را
و مانند آن از
... مغفرت و با ... برای عاصیان ... کار ... و فرمان رسول ... رحمت و ...
و فرمان برید ... حکم کند
و اطاعت کنید و رسول را ...
تا شوید شما رحمت کرده شوید و در عذاب بیفتید
و بشتابید
... با شد شما
از ... دل ... اقامت ...
... ترتیب برگان است بر حیات مغفرت و آن کلمه شهادت است با ادا
و ... یعنی ... عهد ... عقب ... اخلاص یا ... قبل ...
... سنت یا استغفار یا جهاد و ... نماز ... جماعت در ...
... مغفرت ... مسارعت بعدم کل ... بلکه بعدم ... انکار ... بر
... بعضی ... در ... الحقایق آورده که ... بعدم ...
... است از اخلاق حیوانی ... بعدم ...

از سوی صفین بیکار پیغام نموده علمدار آن فریق دیگر کشته شد [illegible] رو بهزیمت

نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعتی تیراندازان

که محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبالغه فرموده بود که

ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی بدان جانب

آوردند عبدالله جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت پناهی ایشان را آگاهی داد

بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نمیرسید با وی توقف کردند و باقی سخن امیر خود ناشنیده

نانموده متوجه اخذ غنیمت گشتند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد بن

ولید و عکرمة بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را از محافظان خالی

دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر

اسلام در آمدند و قضیهٔ فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل

اسلام را که در مرکز محیط عرصات بودند دایره وار در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با جمعی

از اصحاب شربت شهادت چشیده برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت

صلوات الله وسلامه علیه جان نثاری را بر میان بستند القصه [illegible] سنگ جو

در رشتهٔ جواهر [illegible] لعل آبدار [illegible] بر [illegible] زده شد بود لعلش [illegible] درخشنده سنگ از لعل

لعل درخشنده چون سهیل رنگین سنگ آمد سنگ [illegible] عقیق رنگ آمد و حضرت در میان

کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب [illegible] روی بآن

حضرت چون از شهادت عم خود حمزه [illegible] با بعضی دیگر از کشتگان واقف شد

بر جان مبارکش [illegible] بارگاه کبریا

این آیه نزول اجلال یافت که — بیت — [illegible]

[illegible] نیست — کفر [illegible]

و این معنی [illegible] است یعنی از تو کاری نمی‌گشاید مگر آنکه خدای [illegible] ایشان را در قرآن

[illegible]

و دوستان [illegible] [illegible] ... مردی [illegible] کردند [illegible] برای [illegible] بود [illegible] بعضی گفته‌اند [illegible] کرده
[illegible] کرده‌اند ... معطوفست بر الذین ینفقون [illegible] کلام الکاظمین الغیظ
و [illegible] الله [illegible] صفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند [illegible]
[illegible] صورت [illegible] نفس
[illegible] کاری [illegible]
[illegible] نفسهای خود بمباشرت معاصی [illegible] بعضی فاحشه [illegible]
[illegible] صغایر و بقول جمع فاحشه و ظلم [illegible]
[illegible] از [illegible] و معانقه [illegible] تقبیل [illegible]
فاحشه و ظلم ... [illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible] استغفار [illegible] است
[illegible]
[illegible] بعضی [illegible] از [illegible] استغفار
[illegible]
[illegible] برای [illegible] معاصی [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] در کنار [illegible] کشید [illegible]
[illegible] المسجد [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] فاحشه [illegible]
[illegible] آن کرده [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible]

محالست. بگذار ره سیاه کسی درهای از موی خود ایز ستی دلت شاد نسید بود آنکه بر جمعیت غافلان بهشت
کار از دری ظلمت بهشتهای آن آنی نهاست یعنی ما مانند آتش نهند
در زمینه صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول آن او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر فرموده که اگر
آسمانها و زمینها را طبق طبق بسازند بحیثیتی که هر یک از این طبقات سطح باشند مواد اجزاء لا یتجزی
و موصل کرده شوند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار خواهد بود
آماده شده است چنین هستیم مراد از نعیم کار از دوستی آنانکه نفقه
میکنند در آن یعنی مراد سوال حوالت جوانمردان بهیچ حال از نفقه کردن
مامور نیست یعنی در هر حال نفقه میکنند و نقل شده معنی شد که لیکن در درویشی بود
با کرامت و آزادی و از خورند کاشند خشم را با وجود قدرت بر راندن
آن کسی امام اعظم را رحمة الله علیه باز داد امام فرمود که منهم نتوانم که تو را جبار کنم زیرا که من
قادرم بر آنکه با علیم از تو سطح بستانم تا گفتم و می توانم که در آسمان با او از خیال تو حضرت او را
ولی تا شاید و مستوجب میشوم که تعیین کرد حضور شب برسید و گواه در تو شیاطین را در بر نکند
و اگر دادی از شیاطین را باشد و تنوعات را در حیطه مصلحت تو قدم در بهشت نهم روز قیامت
و زور رست و مرد مجلس باشتم که بر سبیل در راه آنکه دعوت کاشند
و صر
زیرا که روز خوردن با آنکه برتری میشتافته دیده باشند
درست داری مشکوکه زیرا در خبر است که هم صدرست لیکوی کسندی با جمع کرد سیاه
میدانگار که باشند در وسط آن در هر آن حسین بن علی رضی الله تعالی عنهما با جمعی مهمانان در آن زمان
هیچ صادر شد یا کاشی آن رحم بجهت اسراف و ار صاحب خاتم درون گوش بیشتر و گرم
کاسه که بجهت رخم و اصحابه همه که تا ابد و ارسطو و لیکن در محضر
و را در گرفته حسین بن علی رضی الله عنه از را نگاه کرد و گفتم خود تو زلزله را تا شد بدار
صر بیشتر از کاظمین الغیظ سیناره رو از ختم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن
الناس حسین گفت عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین حسین گفت برو که آزادی

میان مردمان روزی بثروت و عشرت گذرد و روزی بکبت و عسرت فیومًا علینا و یومًا لنا
و این هوا و لهو برای آنست تا پند گیرند
و برای آنکه ببیند خدای یا بدانند اولیای او
پس اما نرا کرم و کرو مردمه اند
از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در حرب جهاد کدام جان فدا کرده و کدام رو بقفا بگریز
آورده و خدای
کشته شد دوست نمیدارد ظالمانرا یعنی ستمکارانرا
و فایده دیگر در هوا و آنست که پاک گرداند خدای
مومنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشان است
و دیگر آنکه در نقصان آمکند و هلاک سازد کافرانرا
آیا می پندارید
آنکه در آیید به بهشت
و هنوز ندیده خدای
آنهارا
که جهاد کرده اند از شما
و هنوز ندیده شکیبایانرا بر زحمات رسول یا صابرانرا بر
تجرع مصایب و در قوت فواید ملخص معنی آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید
بلبل گوسنی خار تحمل کند بهتر آنست که دیگر
و بتحقیق که شما بودید
آرزو می اشتیاق لقای ایشان
آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت را
پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است
پس بتحقیق بدیدید آنرا از معاملهٔ کفار
و حال آنکه شما می نگریستید
یاران نبی بودند در آن شما که مشغول می شوند یا نظر میکردید در سیف صلی الله علیه و سلم و امداد آنها کردند
در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه زخم خورد
در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدای ان الا ان محمدًا قد قتل در میان خاص و عام
افکند قومی ضعفا اهل جمع خواستند که رجوع به عبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان
برای ایشان خط امان بستانند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آن که حضرت قیامت میکرد و جواز
بمقر او اجتناب کرد و پشت بر میدان کارزار آوردند و ایشان زبان عذر گشوده گفتند ای
قتل تو شنیدیم روزگار بر ما تیره شد و از رعایت ترس بگریختیم حضرت عزت تعالی شانه

دوستان نهال کم برود ... از زیر این باشجار آه جویبار

جاوید باشند کاشد دراینها ... و نیکو و زد بست ... فرد عمل کشتر کار معنی

مغفرت و جنت ... بو رستی که گذشته بود ... پیش از شما ... واقعها

میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بود و ست

این وقایع بما اهل سنن چرا دست و سنن شرایع باشد یعنی اقتفا بوده اند ما اقوام دیگر نهاد که جهت

تکذیب پیغمبران هلاک شده اند ... پس بروید و سیر کنید در زمین و بینید

بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط ... بعین نیکو به نظر عبرت که بسبب نافرمانی

چگونه بوده است ... آخر کار تکذیب کنندگان ... این کلام

که در قصه احد و بدر گذشت یا این شرح که از اقوام گذشته و وقایع روزگار دایم ... سبب

هو بیان سخن حق است ... برای عام مردمان ... و زیادتی بصیرت

و بینوای مشتمل بر رحمت و ربیت ... خاص مر پرهیزکاران را ... و شنیده بود

مو زید چون در حرب احد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم به شعب در آمد ابو سفیان علم کلید برنج

کوه برده خواست که بر این شعب مستولی گردد جماعتی از ... رسید و حضرت عزت تسلیه

ایشان را آیه فرستاد که سستی مکنید ... و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات

یا فوت غنایم ... در حال آنکه برترانید از ایشان بحسب مکان ... از روی مکانت

بر ایشان بیشی و از ایشان بیشی دارید یعنی در جنگ بدر با برتری شما هست که کشتگان شما در

صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و از ان ایشان درکات

الاسفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده مر مؤمنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب

خواهید شد ... اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده گروانند جندنا لهم

الغالبون ... اگر بشما رسید جراحتی و زخمی ... پس هر آینه

که رسیده است گروه کفار را در روز بدر ... زخمی و المی ... مثل زخم و جراحت شما

و این روزها که مداولت گردانیم آن را ... میگردانیم آنرا

و اصحاب ایشان — بانچه بر ایشان رسید از محنتها — در جهاد با کفار

و ضعیف نگشتند از بسیاری تعب

و فروتنی نکردند با دشمنان

تعریض منهزمانست و آنها که از نبی باز ماندند ای توده از این سخن ... میپسوزند

و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد

و نبود قول — ایشان هنگام قتل ... ایشان اگرچه ... شده — مگر آنکه گفتند

ای پروردگار ما بیامرز ما را — گناهان ما را که سبب نصرت و قتل صاحب دعوت ما بوده

و ... ما را — در کارها — و استوار دار قدمهای ما

بر جای خود در صف مقاتله با اعدای دین

و یاری ده ما را

بر گروه ناگرویدگان

پس بداد خدای ایشان را بسبب دعا و استغفار ایشان

ثواب دنیا یعنی نصرت بر دشمن و غنیمت

و نیکوئی ثواب آخرت یعنی نعیم بهشت با رضوان و لقا

و خدای دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران

ای آن کسانی که گرویدند — اگر فرمان برید کافران را

باز گردانند شما را بر پاشنه‌های شما از دین ... تو دو حد ... باز گردید

زیان کاران — ای گروه ... — زیان زدگان

زمان ... و کافران از درنشان جمعیت که ... بر یعنی جماعت نه میکردند و در ... نشان آورده

... منافقان ... ما ... میگفتند این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت ... استقلال یافت شما را

دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید

باز گردانند شما را بکفر باز برند — بر پاشنه‌های شما یعنی بکفر باز برند

بلکه خدای — زمان زدگان در هر دو سرای ... دشمنان ... میبرید

بزودی بیفکنیم ... — یاری گر شماست بس با کفار در دست مکنید

و خدای بهترین یاری کنندگانست — در دلهای کسانی که کافر شدند

ترس ... — ... ...

محمد عذر ایشان آیه فرستاد که نیست محمد بنده ستوده مگر فرستاده از پیش
من بودرستی که بگذشته اند پیش از وی فرستادگان
آیا اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته گردد باز میگردید شما
بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید و هر که
برگردد بر پاشنهای خود یعنی باز رود و باز ایستد یا ترک جهاد کند پس زیان نرساند
برگشتن خود خدای را چیزی زیرا که بر وی مضار و منافع برو روا نیست
و زود باشد که پاداش دهد خدای حق شناسان دارنده گان را
و نباشد و نسزد هیچ نفسی را که بمیرد مگر بمشیت خدای یا فرمان
او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ نوشتنی زمانی او مؤکد
شده کسی پیش از آن نمیرد و از آن دیر در نگذرد درین آیه تحریض مؤمنان است بجهاد و دلیری
ایشان در هر که مقاتله با اهل جهاد هر که داند که مرگ او مقرر و اجل او مقدر است هراینه دلیر
شود در معرکه و تقوی در مهالک و تمسک بقول این و قول علی رضی الله عنه در بیت آیات
من الموت افر یوم لا یقدر ام یوم قدر یوم لم یقدر لا اخشی الردی و یوم قدر لا یغنی الحذر
دور در زمانه که گذشت از مرگ دو روز نیست روزی که قضا باشد روزی که قضا نیست روزی که قضا
باشد کوشش نکند سود روزی که قضا نیست در وی مرگ روا نیست و هر که خواهد به
کردار خود پاداش این جهان دهیم او را از دنیا آنچه مقدر
کرده ایم و هر که خواهد با عمل خود مزد آن جهانی
دهیم او را از مزد آن رد بود در بهشت و زود باشد
که پاداش دهیم شکرگزاران را بر نعمت ایمان و طاعت یعنی آنها که پیغمبر را بسنده
که در راه حق کارزار کرد و با او بودند جماعتها و علما
نام سپاه حیث که هر که از هزار نباشد و در قول بعضی از علماء که بیوده هزار یا دلی بعضی بزرگان یعنی
فقها و علما دلی و اتقیا با پیغمبر بوده بودند پس سستی نورزیدند پیغمبران

فضل رحمت … بزرگ بر کافر از جمله فضل او انکه شما را نجات داد و هلاک نکرد
آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا بالا میرفتید بکوه و نمی نگریستید
و التفات نمیکردید بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید یکی را و نمی ایستادید
و رسول صلی الله علیه و سلم و پیغمبر شما را میخواند در عقب شما و میگفت الی عباد
الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید بس مکافات کرد شما را خدای
تعالی غمی بعد از غمی یعنی غم خبر کشتن پیغمبر و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا بگمی
هزیمت و بکمی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید
و دیگر تا اندوه مخورید بر انچه از شما فوت شده است
از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید بر انچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت
و خدای داناست با انچه می کنید پس فرو
فرستاد خدای بر شما از پس اندوه و ملال امنی و آرامشی و آن چه بود
خوابی سبک که فرو میگرفت بعضی از شما را یعنی به بعد خوابید گروهی را از
شما که مومنان حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این خواب سخت آن را بود صدیق و فاروق
و مرتضی و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران و حرث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار
و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضی الله تعالی عنهم اجمعین و شماری که خواب نبرد ایشان
بوده و در و … و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان
بودند بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را نفسهای ایشان یعنی
گمان می بردند بخدای غیر حق و علو ما نیز اراده
که اینها بلیه را می بود که محمد صلی الله علیه و سلم با تمام بکار او خواهد رسید و میگفتند
آیا هست ما را از سبیل غارات یعنی هر ایشان از کار ظفر و نصرت که وعده
داده بود … که خدای تعالی بعضی از لشکر ابو سفیان و بیرون … آیا هست
ما را که هست کسی بعد از جواب گفتند یعنی بل لنا من الامر من شیء یعنی ما را
… … حکم …

خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز

گشتند و القاء رعب در دلهای ایشان بچه سبب بود بآنکه ایشان شرک آوردند

بخدای و انباز گرفتند آن چیزی را که نفرستاده است خدای به اشراک آن

حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی

و جای ایشان دوزخ است و بد آرامگاهیست

ستمکارانرا دوزخ و هر آینه راست کرد خدای وعده خود را

در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا از صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب

شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را

نصرت نکرد که در حرب احد چنین بر سبیل انکار کردند و ابن عباس فرمود که میان ما و کتاب خدا

چون میکوییم کریمه که وعده نصرت متحقق راست شد [illegible]

کشتید ایشانرا [illegible] بخواست خدای [illegible] تا آنکه [illegible] اول

ظفر [illegible] را بود تا ناگاه [illegible] بد دل شدید

و زدید در کار حرب [illegible] در امر [illegible] عبدالله جبیر و ترک مرکز کردید پس [illegible]

شدید [illegible] پس از آنکه نمود شما را [illegible] دوست میدارید

[illegible] از شما کس هست که دنیا طلبد یعنی غنیمت

[illegible] غنیمت [illegible]

[illegible] آنکس که [illegible] آخرت [illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

پس [illegible] خدای [illegible] از قتل کفار

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] و هر کسی که [illegible]

[illegible] و مسلمانان [illegible]

اگر ... [illegible] ... مباشید مانند آنکسانیکه کافر شدند یعنی منافقان

و گفتند برای برادران خود ... [illegible] ... یعنی نسبی

چون سفر کنند ... [illegible] ... یا بوده باشند غازیان و جهاد کنند

اگر بودندی نزدیک ما ... [illegible] ...

... [illegible] ... تا گرداند خدای آن مخالفت شما را ... [illegible] ...

... [illegible] ... دریغی و اندوهی در دلهای ایشان

... [illegible] ... و خدای میراند ... [illegible] ...

و خدای ... [illegible] ... بیناست

... [illegible] ... اگر شما کشته شوید ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کشته شوید ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... در آن وقت بود که حضرت

رسالت صلی الله علیه و سلم ... [illegible] ...

... [illegible] ...

نیست کفیتم از هو نیز بیرون شعر و بد سخن ما را قبول یکی هنر ـ بلکه در هم هم چاره نیست

و هر عیب هر ضرر از نفت و نوعات اوست ـ نهاده ای بسیار ننر شنا فته ان

زر نفسهای خویش از نشانک و شهوات ـ از انتکار را هیچ آشنا کرده ـ برای نو

بجهت خود شان از تمثیر مسلمانان یا پیچ کشتن غطا در رفع حجاب از افعال قبیح و لهویات فاسده ایشان

میگویند در خلوت با یکدیگر ـ از بودی ما را ـ ارکان جو

چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین به برحق بودی ـ اینجا کشته نمی شدیم

یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هر بیت یاره نمی یافت ـ بلکه اگر می بودید در

در خانهای خود و می نیز استید که با ما بیرون نیامید ـ هر [illegible]

آموزی از میان شما آنانکه در ازل ـ نوشته شد آمدست بر ایشان کشته شدن

بسوی کشتنگاه خود با اگر شما تخلف میکردید و نیز برای آنکه خدای عزوجل

کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون آیی آموز بجای که بر ب و مصارع ایشان کشته می شدند

بامید ان...... بعد از مباح شن...... کی کرد داشتید ...... برای شما از اعتقاد با خود

داشتی باشید ـ و برای آنکه پاک گرداند آنچه در دلهای شما

پنهانست از اندیشها ـ و دیگر تا پاک و خالص سازد ـ اگر در دلهای

از شبهها و وسوسها ـ وخدای داناست ـ بانچه در سینهها باشد

از سرایر و ضمایر ـ هر آینه آنکسان که پشت داده از شما

هر بهر بیت رفتند ـ که ماند ...... و آن روز بود و دو گروه

مسلمانان و کافران در جنگ احد ـ جز این نیست که لغزانید

ایشان را شیطان با از خلق طلب فتل کرد در مان ـ بسبب بعضی

از آنچه دو بودند و آن مخالفت امر رسول صلوات الله علیه و سلام ـ و هر

و عفو کرد خدای از ایشان این گناه بجهت تو به و اعتذار ایشان

بدرستی که خدای آمرزگار است ـ مر بندگان و حلیم با کسی نه که در عقوبت گناهکاران

اخبار آمده که شخصی چیزی از قسمت غنیمت رشتی که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت

صلی الله علیه و سلم آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری

پس تمام داده شود در آن روز سرقتی را جزا داده شده [illegible] از خیر و شر

و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا اما هر کی پی روی کند

نشوندی [illegible] در ترک غلول باشند یعنی نباشد گردد همچو کسی که باز

گشته است از خدای بسبب خیانت و آرام جای او باشد

و بد جای بازگشت است دوزخ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان خدا اند

[illegible] پایها بلند نزد خدای ایشان را در بهشت

و خدای بینا است بانچه میکنند از [illegible] و خیانت گزارده

هر آینه به تحقیق منت نهاد خدای بر گروه بگمان

مؤمنان چرا در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان

میخواند بر ایشان آیتهای قرآنی نشانهای توحید و دیگر

میکرداند ایشان را از آلودگی معتقدات جهالت و حرکات بالایع احکام شریعت و باز گویی

[illegible] ایشان انبیا را [illegible] زبان ایشان که [illegible] میدهد

تا [illegible] ایشان را از [illegible] معارف شریعت و حدیث یا معارف حقیقیه

و هر آینه که بودند هر گروهان پیش از بعثت رسول

در گمراهی آشکار [illegible] ظلمت باطل همه جهان [illegible] تاریکی

[illegible] از [illegible] روشنی و نور حق گرفت آیا هر گاه بشما رسید

نا بایستی از شکست و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه رسیده بود

از ایشان دو چندان این یعنی یافته بودید از کافران در برابر آن چون ایشان در احد

هفتاد تن از شما کشته شدند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته بودید

گفتید از روی تعجب که این از کجا رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا

سخنی و نیکو خوئی تو برحمت من بود و اگر می بودی تو درشت خوی یا سخت گوی

یا جفا کننده سخت دل و نا مهربان هر آینه می پراکندند

می شدند از نزدیک تو و با تو نیارمیدندی پس درگذار

از ایشان تقصیری که در خدمت تو کردند و آمرزش خواه از من برای ایشان

اعمالی را که در ادای حقوق تو بجا نیاوردند و مشاورت نمای با ایشان

در کارها که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده کلی که ما مشاورت مخصوص بوده با مور

محاربه و مقاتله با کفار پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت

پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت هر آینه خدای دوست

میدارد توکل کنندگان را اموریکه حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد

اگر نصرت دهد شما را خدای چنانکه در غزوه بدر واقع شد

پس نیست غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در حنین وقوع

یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را بعد از فرو گذاشتن

او و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان

و نباشد و سزاوار نبود هیچ پیغمبری را آنکه خیانت کند یا در

غنائم و نباشد سزاوار او را نسبت بعضی از یاران خیانت با پیغمبر چون یوم بدر

در غنیمت بود و بعضی را از منافقان گمان افتاد بر آن از صحابه چون باد این

آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفه گم

شد و جمعی از کجهان از روی نفاق نسبت بحضرت سید علیه السلام کردند و حق تعالی

تعیب نمود تا ضحکا بر جمیع انبیا عموماً از این تهمت منزه و مبرا اند و آنکه

خیانت کند در غنائم

بیاید بکار آنچه در آن خیانت کرده است یا بیاورد آن چیزی را که در آن خیانت کرده در

روز رستخیز و بیش روی الاشهاد برای فضیحت باید که برگردن او باشد

بیت از ... است که باز از فضل خود میکند در کتاب آورده که هر که بد زمان [illegible]
ایمانی که شد ... از شان امر کرد [illegible]
... چنوا و ... نیت
کشته شده اند در راه خدای
... ایشان ... ابن عباس رضی
الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه با صحابه گفت چون برادران شما در روز
احد شهید شدند حق سبحانه ارواح ایشان را در اجواف مرغان سبز ... و ... [illegible]
طواف کنند و بر شاخهای ... [illegible]
... ارواح ایشان ... [illegible] ... وقت ...
... برادران ما را ... [illegible]
کرده ... برای ... ایشان تشریف این آیه ارزانی ... جابر بن عبدالله انصاری
رضی الله عنهما ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... این آیه نازل شد که ...
... ایشان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از فضل ... آنچه ... [illegible]
... در تفسیر ... [illegible]
ایشان ... [illegible]
و ... [illegible]
وصال ... [illegible]
آنچه ... [illegible]
... [illegible]

درمیان ماست [illegible] یکبار ایمان آمد [illegible] دیگر شما هستید و فرمانها

گردید تا و مدینه بپردازند [illegible] مؤمنان [illegible] مطلب غنیمت آوردید [illegible]

خدای [illegible] از فتنه و غنیمت و قتل و هزیمت [illegible] و [illegible]

شما رسید از مکر ما [illegible] در آن روز [illegible] که [illegible] بوسفیان [illegible]

مؤمنان [illegible] آوردند [illegible] بس با عرض خدای و بغضا و [illegible]

و [illegible] ببیند خدای [illegible] مؤمنان را و ظاهر سازد [illegible] و تا اظهار کند [illegible]

آنانرا که نفاق ورزیدند [illegible] و گفته شد مر ابن ابی و اصحاب او را در روز [illegible] که [illegible]

از راه [illegible] بیائید و از حرب باز [illegible] تمام

کارزار کنید با مشرکان در راه خدای [illegible] که کار را که [illegible] قتل

و غارت [illegible] گفتند اگر ما [illegible] حرب میدانستیم

[illegible] متابعت میکردیم شما را [illegible] این جنگ خواهد بود [illegible] اما جنگ [illegible]

محمد صلی الله علیه وسلم با اقربای خود صلح خواهد کرد [illegible] این منافقان [illegible]

آنروز [illegible] نزدیکتر [illegible] ایمان [illegible] کفر [illegible] در

[illegible] ایمان [illegible] خود

[illegible] ایشان [illegible] که [illegible] بود [illegible] نشان [illegible]

[illegible] دعوی [illegible] منافقان [illegible]

از [illegible] و [illegible] این منافقان [illegible] از [illegible] جهت

[illegible] گفتند از برای [illegible] خود با اقربا و هم نسبان خود [illegible]

[illegible] شده بودند [illegible] و حال آنکه این گویند [illegible] بودند [illegible] خود [illegible]

[illegible] اگر [illegible] برادران [illegible] خود را [illegible]

از راه [illegible] در [illegible] خود [illegible] گفته‌اند [illegible] بگوای محمد اگر

[illegible] که [illegible] بس دفع کنید از نفسهای خود [illegible]

قاینکه ایشان بدین کرّت آن را ستیزه یافته‌اند و جوال در قتال بلکه استیصال شما را
مهیا گشته‌اند جماعتی در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو
سفیان شروع در تخویف کردند و غایت الجهل مسلمانان را دریافته هیچ حال اثر تزلزل
بمبالغه خصوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد نصرت و یقین افزوده جواب ایشان
بکلمهٔ حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید
اجابت کنندگان اما نفوذ که از جهت تخویف کفتند
را خبار مرا در دانا یعنی [illegible] ابو سفیان [illegible]
او [illegible] شده‌اند [illegible] الکافر گشته [illegible]
بس بر [illegible] از آخر ایشان [illegible] جماعت [illegible]
بس زیاده نمود [illegible] تصدیق و یقین [illegible]
[illegible] و کفتند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
و نزد بعضی این آیه [illegible] گذشته و آنچه بعد از واقعهٔ [illegible] وصول زود آمد
آورده‌اند [illegible] ابو سفیان [illegible] مقرر کرد [illegible]
سال [illegible] صلی الله علیه و سلم فرمود که در جواب او بگوید که چنین [illegible]
دیگر سال [illegible] ابو سفیان [illegible] شده نعیم [illegible]
[illegible] از ترس [illegible]
[illegible] نعیم [illegible] امر [illegible]
لشکر کفار [illegible] ایشان [illegible] جواب حسبنا الله و نعم
الوکیل نشنود و حضرت با [illegible] و جمعی دیگر که مجموع هزار [illegible]
بودند [illegible] و هشت روز آنجا توقف نمودند و بازارها قایم [illegible]
[illegible] بسیار بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام [illegible]

از پس ایشان … نپیوسته‌اند بایشان … با آنانکه هنوز

میدارند که چه بایشان رسیده و در کرامت بایشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که بر

احوال آخرت اطلاع یافته و تحقیق شده بیقین میدانند … اند

نیست بر ایشان از انچه در پیش ایشان خواهد آمد … و نه باشند که اندوهناک از

بر فوات متاع دنیا و انچه در پس گذاشته‌اند … شادمانی میکنند

که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمالی … و از فضلی که زیاده بر آن نعمت تقریر

باشند فضل انچه زاید بر آن شده از زیادی اجر … و دیگر شادی دارند بهر انچه

بانکه خدای … ضایع نمیکند مزد کار مؤمنان …

آنجماعت که … اجابت کردند … مر فرمان خدای و رسول را از پس آنکه

… خروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابو سفیان از احد باز گشت بعد از صلوات

… روز یکشنبه بود شانزدهم شوال بمدینه آمد و حال یکشنبه بفرمود تا

احد بر عقب دشمنان بیرون روند و هر که در معرکه احد حاضر بوده بدین غزو بیرون بیاید

اطاعت نموده … و جراحات برایشان … مر اصحاب

… بسیار … تا صبح … لشکر اسلام با حمراء الاسد

رسیدند … انکساری … بجماعه … که آنها

که اجابت امر خدای و رسول کردند … از پس آنکه

… رسانید ایشان را … آنانکه نیکوئی کردند … از ایشان … نرسید

و پرهیز … اجرها … از بعضی … بزرگست یعنی بهشت

ابوسفیان … بجانب مدینه مراجعت روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت

تصمیم داد و ملک … خبر رسید که آنحضرت … حمراء الاسد … در دل ایشان افتاده

از روی … قافله‌ای … ایشان … که … بیابد

مدینه … بسیار … جماعه … از ما برسانید

حظی در آخرتشان بنهاد و مهیا کرده ... ناک

که الذین ... ایشان بر ... و مرایشانراست عذابی دردناک

که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان ... و نپندارند آنکسانی

... ایشانرا ... که ای ما مهلت

... بهترست مر نفسهای ایشانرا ... بر ورستی

که ما دادیم مهلت ایشانرا ... تا زیاده کنند گناه و بد دین باطل

جز این نیست ... و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا

خوردنات دراز ... و نگذارد خدای مر مؤمنانرا

بانده ... خدای بر آنچه هست

بر چیزی که شما ای منافقان بر اوید از طعن بر ایشان در خلوتها

... دانا به اسرار حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند

... که جدا کند پلید را که آلوده نفاقست از

پاک یعنی مؤمن ... باشد ... نموده با امرا

... ظاهر ... بر ایشان ...

... صلی الله علیه وسلم معلوم کرد و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله ...

... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که

امت ... عرضه کردند ... در آب و گل

السلام نموده بودند ... معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول

کنند و کدام ... منافقان ... میگفتند که محمد

صلی الله علیه وسلم چنین ... و از حالات دل ... ما غافلست الله

است میگوید که علی الغیب ... که کدام مخلص است و کدام منافق ...

و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقه

بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند

ولکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن

از فرستادگان

وخدای تعالی این آیه را فرستاد و این تقدیر آن است که در آیه است یعنی عبارت از فرا بردا بیا
نعیم باشد و ببرد و تقدیر این ثالی از شیطان هوا اتباع او نبید و تتمه حال مومنان
اینست که [illegible] بعد [illegible] کشته نحوّل اول [illegible] الاسد و بقول تعالی از خود

بود [illegible] باعاجبتی [illegible] ام [illegible] الکلام [illegible] از خدای [illegible] ز یاد لی

زمت یا از ولی [illegible] کارت [illegible] رسید و ایشان را المکرو می از فضل و نعمت

ومرتبت بلکه بسلامت رفته و بکرامت باز آمده

الی روی که دیدند حضور ای خدا را بر زمان بر دلان رسول [illegible] و تعلم [illegible]

شد او نزد فضل بزرگست بر موعظه کان لذ مومنان [illegible] این [illegible]

که آنان تخویف شیطان بود [illegible] می ترساند مرانا دوستان خود را

جنی که اعراب یا اهل فاند با نعیم میگفت آنرا شیطان القا کرده بود [illegible]

[illegible] فعل آنرا [illegible] پیغمبر و ای مردان ترسیدند و آن صورت [illegible]

کما و سلمانان کردد [illegible] شما ای مومنان مترسید [illegible] اولیا [illegible]

ومترسید از من در مخالفت او [illegible] اگر هستید شما

[illegible] [illegible] دیا [illegible]

[illegible] انانکه [illegible] بستا [illegible] این که چون ایشان

[illegible] از جنگ احد تخلف و [illegible] او [illegible]

چو [illegible] ایشان [illegible] هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان

خدای را [illegible] که در کفر [illegible] سوال

[illegible] که [illegible] ایشان را [illegible] آخرت [illegible]

[illegible] نوالی بزرگست یعنی بسیار و همیشه

[illegible] که انانکه [illegible] کفر را یعنی بدل کردند

هرگز زیان نکنند خدای را چیزی [illegible] ابد

به حقیقت چیزی را گویند که ملک کسی درآید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس احوال
اهل آسمانها و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتی است در دست ایشان
و ایشان بعد از آن خدا را بوده است و لله میراث السموات والارض پس چون اهل آسمان
و زمین همه بمیرند میراث به صاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بانکه بخیل را
ن... الاعمال ... بهره ندارد از آن حق است ... تعالی دیگر کی بخیل در زیر ... عاقبت
خبیر شد بنهایت شقاوت باشد ای ... خودرا بوجود مال
خبر ... این مال خداست ... از ...
است او بمال ... کنی
و خدای بدانچه شما ... از انفاق و امساک
به درستی که بشنید خدای
سخن آنها را که گفتند
به درستی که خدای درویش است
و ما توانگرانیم چون آیه اقرضوا الله
قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که
از ما قرض میخواهد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت
زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرماییم تا بنویسند
آنچه ایشان گفتند و فقرا
عاقبت را بخود اسناد کرده
و دیگر بنویسیم نوشت کشتن
اسلاف ایشان پیغامبران را
بناحق
و ما میگوییم ایشان را نزدیک
مرگ یا وقت قیام از قبور
بچشید عذاب آتش سوزنده را
آن عذاب شما را
بسبب چیزیست که از پیش فرستاده
دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعلست و اگر نه حاصل ایشان نزد و افعال ایشان
فعل انسان بوده و عبادت بجمل و امثال آن
و دیگر این عقوبت
بسبب آنست که خدای
نیست ستمکار بر بندگان خویش
پس چون شما مستحق عذاب اید از روی عدل شما را معذب میسازد
دیگر بشنید قول آنانکه گفتند
به درستی که خدای عهد کرده سوی ما

خود هر کرا خواهد پس شما ای مؤمنان بگروید بخدای بر آنکه وجه کمال و مقصود است
بعلم غیب و باور دارید رسولان او را که برگزیدگان برگزیده خاصه وی اند
که خطاب با کفار یا منافقان باشد و اگر ایمان آورید برین وجه
و پرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق پس شما را
باشد اجر عظیم یعنی مزدی بزرگ و نه پندارند آنانکه از دما
ممت بخیلی میکنند بدانچه خدای از مال دنیا بایشان
داده است از فضل و کرم خود که آن بخیلی بهتر است
مر ایشانرا نه چنانست آن بخیلی بد تر است مر ایشانرا هم در دنیا
بجهت عدم برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال
زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کردند بآن
از مال دنیا و نداد ند زکوة از او و این فضیحت ایشانرا واقع باشد روز
رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق تعالی مالی عطا فرموده و آنکس
ز روی بخل زکوة آن ادا نموده متمثل و مصور گردد روز قیامت مال او
بصورت ماری بزرگ که از بسیاری زهر موی سر او ریخته باشد و دو
نقطه سیاه بر زبر چشمان وی آنکس را بود و چنین ماری خبیثه زنبد انست
پس آنمار بیاید و طوق گردن او شده سر دو کناره روی او در آید و او را بگیرد
و زبان تحریم و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک من آن مال تو ام که
چون در دنیا لاف مباهات میزدی و دیگری ترا بسبب انواع مفاخرت بر او آن
می نکنوی ... مال ... بچشم حال تو ... از دما
و مر خدایراست میراث اهل آسمانها و زمین
یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان ... همه
او را مسلم ماند کما قال لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بحقیقت که خدا از که میراث

زینتهای این جهانی [illegible] مگر برخورداری ناپایدار [illegible] حیات دنیا را همانا

تشبیه [illegible] غرور [illegible] و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب

میدهد [illegible] معلوم شود که [illegible] در دیده اعتبار

خواسته [illegible] مردم [illegible] مشغول [illegible] ورزد

[illegible] خواهید شد [illegible] در مالهای خویش اهل

[illegible] تعدی بمال ضعیف هر یکی که در مکه داشتند

[illegible] آن تعذیب و [illegible]

[illegible] خود نقصان

[illegible] خواهید

[illegible]

[illegible] شرک آورد [illegible]

[illegible] سبب [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] بهشت خود [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

هر کسی [illegible]

[illegible] احتمال [illegible]

[illegible] تورات و انجیل

[illegible] بنی اسرائیل مضمون [illegible] آنست

مر ایشان بیان

کنند [illegible] کتاب [illegible] صفات محمد صلی الله علیه و سلم

[illegible] پوشیدید [illegible]

[illegible] درعلم التفات

[illegible] بود [illegible]

فرستاده شما یعنی ... الزام کرده ... با آنکه ایمان بیاریم و ... یکیم

مر فرستاده ... تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که

خورد آنرا آتش و بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود و آنرا در وسط بیت المقدس

السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان حلقه ایستاده مناجات کردی و عظمای

بنی اسرائیل زنار بسته ... در پیش ... تا وقتی که قربانی

مقبول شدی ... آتش سفید ...

فرود آمده در قربانی ... می گفتند که ... که

پیغمبر مگر ... قربانی برین وجه بیارد ... ایشان را الزام میکند که

بگو بتحقیق آمدند شما ... فرستادگان خدای پیش از من

بمعجزهای روشن چون عیسی علیه السلام ... و دیگر آمده بودند

نیز آنچه شما اعتقاد ... یعنی قربانی ... زکریا و یحیی علیه السلام

... کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب ... بود ...

اگر هستید راست گویان ... پیغمبر صاحب قربانی ...

پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش ... پس بدرستی

تکذیب کرده شده ... فرستادگان پیش از تو چنانکه فرستادگان

... اوردند ... بحجتهای روشن و معجزهای ...

... و کتاب روشن ... احکام شرعیه ...

... چشنده ... مرگ ...

... تمام ...

... روز ... اعمال خود را ...

پس هر که دور کرده شد از آتش دوزخ ... و در آورده شد

بهشت ... پس بدرستی که رستگار شد و بمراد رسید

دقایق اسرار و حقایق آثار رهنمون باشد ... هر آینه اولوا الالباب آنانند که از روی فطرت

... یاد می‌کنند خدای را ... در حالت ایستادن ... و در وقت نشستن

... و در زمان تکیه کردن بپهلوهای خود و مراد دوام ذکر است یعنی ایشان ذاکر

قائم و پیوسته در دریای محبتش مستغرق‌اند یعنی اکثر ذکره شب و روز هیچ از آنها

از ذکر خالی نیست بلکه در خلوت جان غیر او کسی حاضر نیست یا مراد از ذکر نماز است که برپا

خیاست ... نشسته ... بر پهلو خفته ... یاد کنند یعنی ... یعنی ... دیگر

بیکتنه بحدت تمام که قوام معیشت بر آنست و بیغیبت بقصور که ... صحت

بر آنست و بروایت ... آنها ... سبب آنست ... محققان ... که

مراد ذکر دست ... دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل دائم و مستمر

می‌باشد پس مراد ازین ذاکران صاحبدلانند که مشغول بذکر دل‌اند خانه دل در

حالتی که قائم‌اند یعنی متوجه بامر الهی و قعود و قائم‌اند یعنی باز ایستاده از ملاهی

و علی جنوبهم بر جانب اند از هر که بیرون ما سوی الله با قائمند بر آستانه خدمت و قاعدند

بر بساط قربت و علی جنوبهم افتادگانند در بارگاه حضور ... بر کنار از پندار وهم

... دوران ... نگاه ... و حوصله ... و همه

... بیشتر ... از ...

استدلال ... از ... آسمانها و زمینها ...

ایشان را ... صانع ... و مبدع حکیم ... بعد ... از ...

... از ... ذکر ... ای

پروردگار ما ... نیافریدی این مخلوق را ... آسمانها و زمین

... باطل ... آنرا ... عبث ... چیزی که ... است

از آنکه ... باطل ... لطف فرمود

... از ... آتش ... از ...

احبار و ... ساقه بوده که هر سال از عوام وعلوا... میگرفتند

و فرزند ... بول میکنند ... جاودانی کطعام فانی

بانجا آمده بعضی کردند از پوشیدن [illegible]

ای محمد انان را از شادی باشند

وا بنهاد دست ... انکه ... ده ... شد

حضرت پیغمبر از یهود چیزی را پرسید وایشان جواب آن ... [illegible]

و جهان را نموده که براستی خبر داده اند ... چون آن دروغ ...

نیز بوده این آیة نازل شد ... منافقان ... از ... غزو ...

پیغمبر باز آمد زبان ... [illegible] ... بودند

ای نبی وای مومنان ایشان را ... [illegible] ... اند

قیامت یا عذاب دنیا چون قتل ... ذلت و قبول جزیه

عذاب دردناک ... روز ... و ... است

آسمانها و زمینها ... و ... از ... بر ...

توانا ست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود

ایشان حدیث عصا و ید بیضا ... معجزات دیگر ... آوردند ... از نصاری ...

علیه السلام سوال کردند احیاء موتی ... ابراء ... پس ... بجناب ... رسالت ...

... از معجزات ... و ... معجزات ...

... [illegible] ... ما انزل ... آیات ...

... [illegible] ... آن ...

... صاحب ... است ...

و در آفرینش ... زمین ... است

... خودش در روزها ... اختلاف ایشان در نور و ظلمت ... نقصان ...

... برای نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او

... از خداوندان خرد ... عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی ...

مرتضی ... و رجعت روی بطلب مرجودا معها آورده ربنا وآتنا ما وعدتنا ... این
دعوات بصوف اجابت رسید پروانه رحمت از دیوان عنایت بر سید ... شد
... پس اجابت کرد دعای ایشانرا پروردگار ایشان بآنکه
گفت من ضایع نمی کردانم عمل هیچ عمل کننده ... از
شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من آن سید علیه صلوات الله وسلم سوال کردم
که ... را چیست این چگونه باشد که ... بسیار یاد کرده
از ... این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم
از مرد و زن
بعضی از شما از بعض دیگر یعنی
شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ... شما را در
ثواب ... هر عمل کننده برد ذکوره و انوثت را در آن مدخل نیست
پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود
و بیرون کرده شدند از سرایهای خود یعنی حضرت پیغمبر و ... ایشانرا
... کردند
و رنج دیده شدند در راه طاعت من
... بلال ... صهیب ... اموال
میربایند ...
و کارزار کردند با کفار
و کشته شدند در جهاد ...
... مهاجرانند
هر آینه درگذرانم از ایشان
... بدیهای
ایشانرا
و در آورم ایشانرا
بوستانهای که میرود
در زیر درختان ... منازل آن جویها و پاداش دهم
ایشانرا
پاداش دادنی
از نزدیک خدای ...
... ثواب ... است و اضافه ثواب ...
الله کرد است بر ذات با جمیع صفات نشانه تعظیم ثوابست
و خدا است که ... پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست

هر کرا در آری بدوزخ و در این جا دید باشد — بدرستی که او را
خوار کردانیدی بعقوبت — و نیست ستمکاران را از مشرک و یهود
و نصاری و امثال ایشان — هیچ یکی از یاری که عذاب از ایشان دفع
سازد — ای پروردکار ما — بتحقیق که شنیدیم منادی را که ندا
کرد آشکارا — میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی
الله علیه و سلم یا قرآن و این مذهب اکثر است چه بسیار کس بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نرسیده اند
و هر کس آن قرآن می شنود که بزبان بیان ندا میکند — که ایمان آرید به
پروردکار خود — پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ای
آفریننده ما — پس بیامرز برای ما کناهان ما را و محو کن و بپوش مطلقا کناهان ما
کذشته — و از ما فوت کن و بپوش از ما — با نیکان و نیکوکاران
ای آفریننده و پرستنده کار ما — و بده ما را آنچه وعده کردی
بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم بهشت و دائمی است یا آنچه بر زبان رسل
وعده نموده از نصرت و غلبه یا آن آمرزش که علیم کثیر بسیار گفته اند که در قرآن آمرزش
خواستن خواهش نوح علیه السلام گفت و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات
و حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم امر کرد و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات
و رسوا مکن ما را روز رستخیز — بدرستی که تو خلاف نکنی وعده را
در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه
علیه و چهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از رتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا صدیق بمقام خوف فرمود
ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تصدیق تحقیق خود خبر داد که ربنا
اننا سمعنا منادیا ذوالنورین از رتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا

ایشان اند که مر ایشان را اجر بهره مهر شخوار … ان گروه مومنان خاشع
قهمین … مر ایشانراست نزد ایشان ذخیره نهاده … نزد پروردگار
بیقین … بیشک که خدای … زود حساب است حساب بستاننده زود
حساب مومنان فراهم کرد … ای گروه مومنان صبر
کنید بر اداء فرایض بیاید بر جهاد و صبر بر اعدا تحقیق کنید که بر احتمال اعمال شریعت و بر
تمام بلاها باید را شادمان باشد … و آنکه پیش گمان نبه … تعلق نفسانی
استوار گردانید درمیان آنها نیز محاربه … و بسیار صبر … ملاء اعلی
و رابط آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبهان و اسلحه آماده دارند تا اعداء
کفار از مومنان باز توانند داشت … و بعضی رابط انتظار نماز است بعد از نماز
… و بترسید از خدای در همه کارها … شاید که شما
رستگار شوید. محققان گفته اند صبر … در جهاد با نفس … مرابطه
مولی و مصابره … بر تسلیم و رضا بر جریان احکام
قضا و اقدام نماید بر مرابطه ارواح بر وصل حق و انقطاع از ما سوی و تقوی
ورزید بمحافظت اسرار از التفات با غیار تا باز رسته شوید از حجب وجود بفنا
فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله که بقا عام فنا شود گفته
چیزی کاهی زاید قناعت
ای مردمان … بترسید و بپرهیزید … از خشم و عذاب پروردگار
خویش … آنکه آفریدگار شما که بکمال قدرت … بیافرید شما را با وجود اختلاف
الوان و اشکال و السنه … از یک تن که آن آدم است علیه السلام
… و بیافرید … از آن تن تنها … جفت وی را که حواست و واضح
آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید … و پراکنده کرد و ظاهر
گردانید … از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل
… و داد

خاطر
درتفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مومنان بحسرت میکردند و میدیدند و در
ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان
در رنج و محنت حق سبحانه از جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در وشان
است اند باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران
در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان برخورداری اندک
است زود زایل شود بس انکه با جوت رهند بازگشت ایشان
جهنم باشد یعنی دوزخ و بد آرامگاهیست دوزخ
لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور
نگشتند مر ایشانرا بوستانهاست میرود
از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و انگبین
جاویدان باشند در آن بوستانها در حالتی که این بهشتها پیشکش
باشد از نزدیک خدا نزل آنرا گویند که در منزل مهمان
نازل حاضر سازند و بسیارکی و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد
و هرگاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام خواهد بود بس نعمت کل خرمی ایشانرا
پرتو انوار لقا باشد تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت [illegible]
دعوت دیدار میخواهم وآنچه نزدیک خداست از الطاف
و مراتب بهترست مر نیکوکارانرا از متاع فانی
از اهل کتاب گروهیست که میگردد بخدای
و بانچه بر شما فرستاده شده که قرآنست و بدان چیزی که بدیشان
فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی
و اتباع او در حالتی که ترسکارانند مر خدا را
بدل نمی کنند با حکم توریت یا نعت پیغمبر
قا

انکه عدل نکنید و راستی ننمایید [illegible] در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه
رضی الله عنها نقل میکنند که آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود
و ولایت تصرف در مال آن صغیره او داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد
و حق مهر و تعیین کابین جانب او [illegible] بلکه [illegible] منفعت او [illegible]
[illegible] طبیعت او [illegible] پیش می آورد آیه فرود آمد [illegible] در
تعیین مهر یتیمان و داد مال ایشان [illegible] و [illegible]
[illegible] آنچه خوش آید شما را [illegible] از زنان [illegible]
در نکاح [illegible] دو و سه و چهار تا [illegible] که از اعداد مذکوره [illegible]
نخواهید پس اگر ترسید یا دانید انکه عدل نتوانید
و رزید میان این زنان پس اختیار کنید یکی زن را
یا بگیرید آنچیزی را که مالک است دستهای شما یعنی کنیزکان به ملکیت در ان
تصرف است این اختیار واحده یا تسری نزدیکتر است
بانکه میل نکنید و انحراف نورزید یا جور نکنید و بدهید زنانی را
که ایشان را نکاح آورده اید کابینهای ایشان را در حالتی که هست
آنها [illegible] از خدای تعالی بخشیده شده با ایشان
پس اگر ببخشند زنان خوشخوی بخشید مر شما را و بگذرند از سر چیزی
از آن [illegible] از جهت نفس یعنی بسبب خوشدلی پس بخورید آن چیزرا
[illegible] خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم برین وجه تفسیر فرموده که هنی آن بود که در حلق کسی نبود و مری آنکه
با ول درد [illegible] نباشد و مدهید سفیهان و کم خردان را
مالهای خود را خطاب با ولیاء نسوان و ایتام است و اضافت مال
بر ایشان جهت تصرف ایشانست دران بحکم ولایت [illegible] آن مالها

و زنان فراوان ... و بترسید از مخالفت فرمان آن خداوندی
که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر ... حاجت طلبید و سوگند
بر یکدیگر میدهید بنام آن خداوند و بترسید از قطع رحم و با یکدیگر پیوند خویشی
پیوند کنید بدرستی که خدای هست و بوده و باشد بر شما نگهبان
یعنی بر همه افعال و اقوال شما مطلع است و ... خدای نگهبان و دیده بان کرد
[illegible] و ... بجا آرد و در وقت ... بر شما ... [illegible]
[illegible] ... بلکه خدای حاضر و ناظر است در همه حال در وقت ... [illegible]
و ... [illegible] ... پرده های تو ... [illegible]
و بدهید بیتیمان اموالشان را و اوصیا و ... ایشان
... اموال ایشان را که بحکم وصایت ... تصرف کرده آید ... اولیا در مال
یتیمان ... [illegible] ... ایشان
[illegible] ... بزرگ ... [illegible] ... [illegible]
و بدل مکنید مال پاکیزه بیتیم را بمال پاک خود یعنی
[illegible] ... را از مال یتیم که در حق شما خبیث است ... مال
که بنسبت شما طیب است و مخورید اموال ایشان را
آمیخته با اموال خود بدرستی که خوردن مال یتیم ... خیانت
هست نزد یک خدای گناهی بزرگ ... ایشان ... از
[illegible] ... نازل شد که برادرش وفات کرده بود و ... [illegible]
[illegible] ... اموال او را متصرف شده چون ... رسید و مال
... تسلیم ... ایشان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] ... الکبیر ... را
[illegible] ... تسلیم برادرزاده نمود ... [illegible]

[illegible]

بیکدیگر که چه مرا از ایشان جنبش حال تا در میانه جوان و خصوصیت بود چنانچه
بکنند ... و دینه است شوای ... گواه بزرگان با جزا دهنده برامثال ایشان
بالحساب کننده هم در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که
زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی برد که
با دشمن قتال تواند کرد و به طعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت چند حوزه تصرف تواند
آورد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدین نبوت فرمود ... میراث
بر همین قانون مستمر بود تا زنی ام کجه نام بخدمت آمد و زن اوس بن ثابت
رضی الله عنه در ترک ... سه دختر ... شوهر ... مالی بسیار گذاشته
و ابنای عم او سوید و عرفجه تصرف در او کرده اند و مرا و دختران او را محروم ... پیغمبر
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ایشان را طلبید و سوید و عرفجه بحضور ایشان
باز راندند که ... قانون جاهلیت ... خواستند که طریق
... آیه نازل شد که ... مردان را
خورد باشند و اگر بزرگ بهره است ... از مالی که گذاشته اند
... والدین و خویشان نزدیک ... زنان را
نیز حصه هست ... از آنچه والدین و اقارب
بگذارند ... از آنچه کم باشد از مالی که گذاشته ... یا بسیار بهره
حصه معین ساخته برای ایشان ... بهره ... باز آنکه پیدا کرده
... حاضر شوند در وقت قسمت موروث
خویشان که میراث نمی برند ... و یتیمان که بیگانه باشند
و درویشان محتاجان ... پس بدهید ایشانرا چیزی ... از آنچه
مقسوم میکردید تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که حاضران مجلس قسمت را بی بهره
نسازند تا چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیه مواریث

گردانیده است خدای   برای شما سبب قوام معیشت دین و رابطهٔ انتظام

امر دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات

و بروزی دهید سفهارا یعنی وظیفه مقرر کنید   دران مالها یعنی بنفقهٔ

ایشان   و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر حال

ایشان و بگویید ایشانرا   سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گویید

این مال ازان تست و من قرض بقوام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و

ان گوید که دل ایشانرا خوش سازد   و بیازمایید یتیمانرا اگر

دانید بعقل و تمیز و سیاست اموال و معاملات پیش و شری و اگر زنانند بقول و

ضبط و نگاهداشت امور خانه   تا آنکه برسند بحد نکاح و این

کنایت از بلوغ است   پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ

از ایشان رشد که راه راست یعنی صلاح در دین و اصلاح حال

پس برسانید بدیشان   مالهای ایشانرا که در دست شما بود

ای اوصیاء یتیمانرا   و مخورید آن مالها را و

... یعنی بیرون از حد کرده باشد   و دیگر اتلاف مکنید در

اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن   از ترس آنکه بزرگ شوند

یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از شما

بازستانند   و هرکه شد از اوصیاء و اولیا توانگر

پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری کند

و هرکه باشد ازان جماعت که مال یتیم در دست ایشانست   درویش و محتاج

پس باید که بخورد از مال یتیم   به نیکویی یعنی چندانکه حاجتش

از طعام و لباس یا بمقداری که اجرة و حق اوست   پس چون دهید

و باز گزارید   به یتیمان مالهای ایشان

تعداد ... مسئله ... نمارا ... درکار فرزندان شی و حفاد در میراث ایشان ... بیغیر
حکم داده بحکم ... فرزندان شی سهام میراث را برین وجه ... باشد ... ما ... فرزندان ... پس اگر باشند اولاد میت
... ایشان ... دو باید
پس ... ایشان را باشد ... از ... آنچه ... است
... بیک دختر ... پس ... دو ...
از ... که ... اگر پدر و مادر میت را ...
... باشد ... ایشان ... یک ... است ... باشد ... فرزند
... اگر باشد ... ان ... خواه زن ... پس
اگر ... ان ... را ... و میراث
... پدر و مادر را ... پس در اولاد ... باشد از ...
... است کرد ... و ... فرض ... است که ...
پس اگر ... را ... یا ...
... با ... پدر ... و ... مادر ... پس در میت را
... از ... که وا ... ایشان ...
... و ... است ...
معلوم ... هر ... است ... باشد ... که ...
... باشد ... و ... نیز ...
... که ... از ... باشد ... را
... است ... از ... رسانده ...
... بنا ... شناخت ... حق تعالی ... است
و ... است پس ... که ... سهام ... است ... فرض ... و ...

وصایا ضایع شود   و بگو سخن و پرهیزگاری را   یعنی بسنجید که

موجب رنج خاطر ایشان شود   و باید که بترسند آنانکه اگر

بگذارند   از پس مرگ خویش   فرزندان خاخرد ضعیف

بترسند بر ایشان از تباهی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفا

اطفال یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند چنان رسم شفقت

رعایت کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از موت

ایشان بمثابه مجلسی در آیند چه ملاحظه ایشان چه [illegible] در مرا [illegible] احوال ایشان بعد از

چون از آنها حکم خواهد کرد بر ایشان کرده از غایت رحمت دیگران نیز چنان بر یتیمان رحم

کنند بگمانی که کرده بپسندند   پس باید که بترسند از عذاب خدا و بپرهیزند

و باید که بگویند بحاضران مجلس قسمت   سخنی راست و درست

یعنی بنرمی و وعده نیکو   بدرستیکه آنانکه از روی ظلم

میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را   از جهت بیداد و ستم

جز این نیست که میخورند   در شکمهای خویش

آتشی و زود باشد که در آیند در آتش زبانه زننده [illegible] میکنند که حضرت رسالت صلی الله

علیه و سلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها و میرود

می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این گروه چه قوم اند فرمود

آن قوم بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا   و در تفسیر است که روز

قیامت خورنده مال یتیم بر حالت درآید که دود و شعله آتش از آن مملو است زبانه

[illegible] دود از دهن و بینی و گوش و چشم او برآید و بدین علامت همه کس

بشناسند که این اکل اموال یتیمان است پس برین تحقیقات حمل اکل بر ظاهر است

و زود باشد که در آیند   [illegible] شوند خورندگان مال یتیم [illegible] معلوم کرد

معنی اینست که بزودی در آیند خورندگان مال یتیم   در آتش زبانه زننده

اماث یا مختلط از [illegible] انجاز انند در یک حالی که غیر ذکر نموده

بر اثاثه والعقیم [illegible] بشان میزند [illegible] از بین ابعاد وصیتی که

بوقت حکم [illegible] وصیت کرده شده است بوان [illegible] یا بین از ادای

دین [illegible] در حالی که بیست عشر زمانه از تره باشد بیرون رفته در وصیت و دین

ضرر در وصیت است که از ثلث مال میت او زیاد باشد و زیان در دین آنکه اقرار

کند بدین برای کسی که در ذمه او چیزی نداشته باشد [illegible] نگاه دارید

وصیتی که هست از نزدیک خدای [illegible] و تعالی داناست به نیات شما

در نفع و ضرر [illegible] بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشان

بیامرزد [illegible] این احکامی که متقدم بیان شد در امور یتامی و نساء و نکاح و وصیت و میراث

[illegible] اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت [illegible]

[illegible] و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را در حکمها [illegible] درآورد

خدای [illegible] بهشتهای که میرود [illegible]

[illegible] در حالی که جاودان باشند

در آن [illegible] و این است فضل [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] و هر که نافرمانی کند خدای [illegible]

او را [illegible] زنانه و کودکان را [illegible]

میراث [illegible] الا کلیل [illegible] قرار کرد حق تعالی [illegible]

که [illegible] و [illegible] اندازها

که [illegible] احکام [illegible] شده خدای در

آرد او را [illegible] در حالی که جاوید باشد در آن

[illegible] استحلال [illegible]

باشد [illegible] و او راست عذابی خوار کننده

گردانیدنی است ثابت از نزدیک خدای بدرستی که خدای هست
دانا بمراتب هر یکی از ورثه حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و مر شما راست
ای شوهران نیمه آنکه ترک کردند زنان شما اگر
نباشد مر ایشانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر
شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد الابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان
رود پس اگر آن زنانرا فرزند باشد بهر وجه که بود
پس شما راست حصه چهار یک یعنی ربع از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف
یا ربع که حصه شماست بستانید که گرفت بعد وصیتی که زوجات شما
وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای دینی که در ذمه
ایشان باشد و مر زنانراست چهار یک از آنچه شما گذارید
اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک کنند
شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان
و خواه از غیر ایشان پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که بود
پس مر زنانراست هشت یکی از آنچه شما گذاشتید از
اموال از پس انفاذ وصیتی که وصیت می کنید
بدان یا بعد از اداء دینی که در ذمه شما باشد و اگر باشد
مردی که از و میراث می گیرند کلاله یعنی نه پدر و نه اولاد دارد
یا زنی بود کلاله و مر این مرد را یا زن را نیز در این حکم اعتبار است
برادری مادری باشد یا خواهری مادری پس مر هر یکی
ازین برادر و خواهر ششی یک حصه رسد خواه مذکر
در این صورت با مؤنث یکسانست پس اگر باشند اولاد مادر
بیشتر از یک برادر یا خواهر پس ایشان شریکانند خواه ذکور و خواه

بدی میکنند ... بنادانی دمیاطی فرموده که گناه مومن جهل است یعنی نزد دلی
شکسته شاد و محزون و دلشکسته و پشیمان شاید که جاهل باشد بعقوبت آن و ابن عطیه جهل
عملهای بد میکنند ... پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه ... از زمانی
نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نزول ملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی
آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمانی قریب پیش از غرغره است و اگرچه
بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را اگر یک نفس از عمر مانده
بود ملایکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و موید
این قول است آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که ان الله یقبل
توبة العبد ما لم یغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و روز ارتحال از دنیا که
معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت حق غافل نباید بود
غافل مشو ای که مهیا در ره بود باش هر دم دم آخر تو و خاتم دم باش
پس آن گروه که بعد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند ... توبه در وقت
و باز گردید بمغفرت ... بر ایشان ... و هست خدای ... توبه
تا پایان ... هم کننده با بخشایش را عقوبت نباشد ... نیست
قبول توبه ... و الکسانرا که بطریق اصرار ... بدیها میکنند
... تا چون حاضر شود یعنی در رسد ... یکی را از ایشان
مرگ ... گوید بدرستی که من توبه میکنم اکنون این سخن در شأن
زمره منافقان است نزد اهل اسلام بشر بحسب ظاهر اسلام صورت در روی تسمیه
هر که از ایشان مقبول نیست ... و نه توبه مقبولست مر آنها را
که میمیرند ... در حالتیکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت مرگ از
هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان ایمان یاس است و آن سود نمیدهد
فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا ... آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر

هوای نفس بپایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند از
زنان شما مراد محصنات‌اند یعنی شوهرداران پس شما ای حکام شریعت
طلب گواه کنید بر فعل فاحشهٔ این زنان چهار مرد عاقل بالغ
از شما که مؤمنان باشید تا بر ایشان گواهی دهند پس اگر این چهار تن بر زنا
بر ایشان گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را و بند
کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه
بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند تا وقتی که متوفی سازد
ایشان را ملک الموت یعنی استیفاء ارواح ایشان کند مرگ یا گرداند
خدای یعنی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی طریقی تعیین کند که از
حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که
فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا یعنی بتحقیق شد که الله راه کرده است خواجه
فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر جلد مائة جلدة و تغریب عام پس حکم
حدیث امساک بیوت منسوخ شد و استشهاد و استشهاد باقیست
دو کس یعنی مرد و زن که بفعل فاحشه مشغول شوند از شما که
مسلمانان آزادید پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت
کنید و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد
پس اگر توبه کنند از آن فاحشه و کار خود را باصلاح آورند
پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از توبیخ ایشان این حکم نیز بحکم جلد
منسوخ شده بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از
بندگان مهربان بر توبه کنندگان جز این نیست که قبول
توبه بر خدا نیست بطریق وجوب بلکه از روی وعده که حصول آن
منصوص نیست و وعدهٔ قبول توبه برای کسانیست که

بحرمت سا ... بطرز هاربید [illegible] برای انکه بر ... [illegible] بعضی با الخ

بیشان نداده اید از مهر [illegible] ایشان [illegible] مگر آنکه پایند [illegible] بیت بعلی

از شما کرده شده بشهود مردان عفیف یک یا خوانده یعنی فاحشه [illegible] کنند همان ایشان را

و فاحشه در این آیه نشوز نیست یعنی چون زنان سر باز زنند از صحبت مرد مرد را روا بود که ایذای

خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و چون آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام [illegible] داد

صداق زانیه برده و حال این حکم منسوخ است [illegible] و زندگانی کنید با زنان

کردن نکو [illegible] بهنیکویی به گفتار و نفقه و مسکن یا پا خورش

ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکویی به از آن نیست [illegible] پس

اگر [illegible] از ایشان [illegible] چیز کنید [illegible] پس شاید که شما کاره باشید

چیزی را [illegible] و کرده باشد خدای در وی آورده برای شما [illegible] خیر بسیار کرده

نیکویی [illegible] یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره [illegible] مکروه ایشان را

کراهت از صحبت زنان [illegible] شدید و فاحشه از ایشان [illegible] طلب

بدل کردن زنی [illegible] بجای زنی دیگر [illegible] و داده باشید [illegible] یکی

از ایشان را [illegible] مال بسیار [illegible]

پس مگیرید [illegible] چیزی [illegible] بسیار [illegible]

آیا میگیرید [illegible] بهتان [illegible] و گناه ظاهر [illegible] و چگونه [illegible] مرد کنی می

مرد [illegible] در [illegible] استعمال میکنند و معنی [illegible] در [illegible] آنچه

مهر [illegible] زن [illegible] که [illegible] گرفته پس چون [illegible] داد آن میکند گویا

[illegible] و گفته اند [illegible] مهر [illegible] کرده و این [illegible] صریح است [illegible] و چگونه

[illegible] و حال [illegible] فرا رسیده [illegible] از زنان [illegible]

آنکه رسیده است [illegible] بعضی از شما [illegible] دیگر [illegible]

است [illegible] و گرفتند از زنان [illegible] از شما [illegible]

عذابی دردناک که ... در آخرت برای ایشان آماده ساخته ایم ... بچشند
تخفیف و انقطاع نداشته باشد. آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی
و زوجه از وی باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی
بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی
بهمان کابین که متوفی معهود کرده بود او را بنکاح در آوردی والا بشوهر دادی و مهر بجمله از خود
تصرف کردی یا او را از تزویج منع کردی و محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بوی رسیده
بودی بدیشان بگذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر آن زن پیش از القاء ثوب
بخانه اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بوی دست نبودی و در اول اسلام همین قانون
رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زن او کبیشه نام بود پسر او
تعیین که از زن دیگر داشت جامه بینداخت و در تصرف در آورد با او معیشتی بطریق مضاره آغاز
نهاد و نفقه اش نکرد و مهر او را در بند کشید صورت حال در حضرت رسالت پناه عرضه کرد خواجه
عالم صلوات الله علیه و سلم فرمود که بخانه باز گرد و پای صبر در دامن اصطبار کش تا از حضرت
حق تعالی شانه چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بود
رفتند بر رفقاء بنوبت ... آورده شده یا رسول الله ... همه بستوه رسیده ایم
زینهار ... پوشیده ... پس حق تعالی از این قضیه پوشیده ... در باب ایشان
این آیه فرستاد که ... ای گروه مومنان ... روا نیست
شما را ... آنکه میراث گیرید زنان را ... از روی ناپسندیدگی در حالتی که ایشان
و تقیید میراث بکره دلالت بر آن نمی کند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را بمیراث توان
گرفت جهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی کند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم
خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست ... و منع مکنید
این زنان را از تزویج ... و گفته اند خطاب با مردانیست که از زنان خود بسبب کراهت ... تا
آنکه از مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه و تعالی منع میکند تا زنان را

اولاد ایشان را و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان حکم دارند

و دختران خواهر از هر دو جهت که اخیه تحقیق باید دانست نیز متناول بنات اولاد اخت

و بنات اولاد و اولاد اولاد ایشانست هرچند پایان روند همان داخل بنات اخت‌اند

حرام کرده اند بر شما مادران شما را ... اللاتی که شما را شیر

داده اند و صغیر را مادر میگویند از برای حرمت ایشان یعنی زنی که شیر دهد کسی را و زنی

که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که به شیر داد

از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود حرام رضاعی اند ... من الرضاعة

و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم

رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام احمد

رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمی گردد

... و مادران زنان شما و جدات ایشان هرچند که بالا روند هر به نسبت در رضاع

همین حکم دارند ... و دختران زنان شما ... از دختران

زن در کنار و تربیت شما پرورش می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد

شده باشند ... از آن زنان که ... شما با ایشان دخول

کرده باشید ... پس اگر نباشید شما که بخلوات ... در آمده

باشید با ایشان این دختران نکاح ایشان از مباشرت نیست ... پس هیچ گناه

نیست بر شما از نکاح ربیبه ... و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند

آنانکه از پشتهای شما باشند چه حضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسرخوانده آنحضرت بود طلاق

بعقد نکاح در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این

آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند

... و دیگر حرامست بر شما آنکه جمع کنید ... میان دو خواهر در یک

بجای محکم وعهدی استوار که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب وقبول و در حدیث آمده که استحللتم
فروجهن بکلمات الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آبای
خود را نکاح میکردند حق سبحانه از این عمل نهی فرمود و گفت [illegible] و بزنی مکنید
و بنکاح در میارید [illegible] آنرا که نکاح کرده اند پدران شما [illegible] از زنان
و بنکاح در آورده [illegible] مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو است
بدرستی که نکاح زن پدر [illegible] بود قبل از نهی و بعد از تحریم [illegible] عملی زشت
و ناپسندیده [illegible] و ممقوت یعنی مبغوض و مورد خشم و این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض
می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفتند یعنی دشمن داشته شده
و بد راهی که این راه است گفته اند که مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه
اشارت بدانست دوم قبح شرعی و مقتا عبارت از انست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا
مشتمل بدانست [illegible] نکاح مادران شما و این عموم دارد هر زنی که نسب
مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و جده پدر هر چند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر مادر مادر هر چند بالا شود و در
در تحریم [illegible] و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بمرد باز گردد
اولاد ذکور و اناث بیک درجه یا زیادت در نسب [illegible] و خواهران
شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته و عمات و خواهران
عام باشد [illegible] و مادری و پدر [illegible] مادری را [illegible] بود و خالات یعنی
زنانی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی گذشته او بعمی
است و اینجا نیز طرق ثلثه متصور است یعنی پدر یا مادری یا مادر پدر
و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استوار
داشته یا در رحمی گذشته خاله ملحق است و بر او این وجوه مذکوره احکام دارد
و بنات [illegible] و دختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات

ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و جز حرمت آنچه بیان شد از حلال و حرام فرمود پس
روا شده شما را   آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید
و نکاح کنید   بمالهای خود   در حالتی که باشید تزوج کنندگان متعفف
باشید یعنی چون خود را با ایشان بنکاح در پیوند آرید   و نباشید زنا کنندگان
پس هر که برخوردار شده باشید بدو   از زنان بسبب نکاح
پس بدهید ایشان را   مهرهای ایشان   مقرر کرده
و مفروض یعنی مباشرت چه مهر در مقابله استمتاع است   و نیست بر شما گناهی
نیست بر شما گناه از نوع و جهات   در آنچه از یکدیگر راضی شوید
بآنچه   از پس تعیین مهری که فرض شده باشد و زنان عفو کنند یعنی اگر
زنان ابرا کنند از مهر و مرد در عوض آن چیزی اضافه دهد یا زیاده از مهر حکم کند و برو
رشته در سازد و گفته اند که این در نفقه است یا در صحبت و مفارقت
بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان   حکم کار در مهمات نکاح
ایشان   و هر که استطاعت نیست از شما   از روی توانگری
و توانگری   آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده
پس باید که نکاح کند بزنی از آنچه مالک است دستهای شما
از کنیزکان شما که گرویده باشند   و خدای دانا
ترست   بحدود ایمان شما و بعضی از شما که باشد در ایمان
شما که گرویده اند   از بعضی دیگر اند یعنی همه شما مشترکید در میان مانند یکدیگر
در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام   پس نکاح کنید ایشان را
بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند
و بدهید بکنیزان نکاح کرده   مهرهای ایشان   به نیکوئی یعنی
بی اهمال و مضایقه و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان ایشان باید.

نکاح   مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است
و برخی از مفسران بر آنند که مراد از قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع
کرده بود میان دو خواهر که مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین
وی حلال بوده   بدرستی که خدای هست   آمرزگار آنکسان
از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند   مهربانست بر کسانی که در اسلام
این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده تامل در معنی این دو اسم مفلسان بی
بضاعت را سرمایه تمام است   سرمایه عاصیان بازار امید مغفرت تو و رحمت بی
غایت تست   و حرام کرده شده بر شما
شوهرداران   از زنان   مگر آنکه مالک شده است
دستهای شما   ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مالی
بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشانرا بحسب و نسب می شناختیم
بقید اسیری ما درآمدند و حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در سل و ما
اسیران متردد گشتیم و ایشانرا اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم
بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این آیه نازل شد که زنان
کفار اگرچه شوهرداران اما چون بسبب ملک یمین شما شدند حرمت ایشان حلالست
بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و اجماع اهل علم است بر
و باقی همه بجز ایشانرا حلال میدانند   ملازم باشید فرض خدا را و ادا
منافات با عصمت زهو که بهت معنی آنکه نوشته خدای نوشتنی   بر شما در محرمات
و حلال گردانید بر شما را بعضی مجهول میخوانند و معنی آنست که حلال کرده شد
بر شما   آنچه غیر این محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت
شده چون نکاح عمه بر برادرزاده او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و برادرزاده او
و نکاح مطلقه ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزوج بخامسه و نکاح

پی روی میکنند آرزوهای نفس را ... آنکه میل کنید شما از راه راست میلی
میل کردنی عظیم یعنی بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود
اباحت کردند که نکاح دختر خواهر و دختر برادر حلال است با آنکه خاله و عمه حرامند پس اگر
خواهر حرام است خواهرزاده چرا حلال نباشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را نیز به
باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند
که شما را منحرف سازند ... میخواهد خدای ... آنکه سبک
کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده
که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبه
بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده ... و آفریده
شده است آدمی ... ناتوان و بی قرار کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک
کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از جای مهین آفریده شده قال تعالی خلقکم
من ضعف یا ضعیف است در مهر زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان بازدارد
ندارد یا در شر او ضرر او نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه
از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر
از جهت تقصیر معاصی یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید
همین ضعف که برصفت حال او گشته شده زبان اعتذار بگشاید و شمه از ظلوم
و جهول گفتم از بین بگو است یعنی آن ظلوم و جهول که آدم گفتی چه آید از ضعیف
ای کریم و لذ ظلمی ... ای ... گرویدگان ...
مخورید مالهای یکدیگر را ... در میانه یکدیگر ... باطل یعنی حلال نباشد در
شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا سوگند
دروغ یا بیعهای باطل و گواه زور و الحصه ناحق ... اموال یکدیگر تصرف مکنید
مگر آنکه باشد جهت تصرف ... بازرگانی و بیعی صادر

در حالتی که این کنیزان نگاه دارنده فروج خود باشند [illegible] نه زنا کنندگان

به آشکارا [illegible] ونه فرا گیرندگان دوستان به پنهانی

پس آن هنگام که ایشان نگاه دارنده فروج خود را از حرام بسبب تزویج

و حفص بصیغه مجهول خوانده و معنی نست که آن هنگام که جواری شوهر کرده شوند

پس اگر بیایند بزنا [illegible] پس بر ایشان لازم بود

نیمه انچه لازم است بر زنان آزادی شوهر

از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است از ان کنیزکان پنجاه

تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب

کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله که میان رق و جلد جمع نکند مگر برای

سیاست و در نیمه عذاب در زنان [illegible] و اما رجم نیست این نکاح کنیزکان

برای کسی است که بترسد از زنا عنت یعنی از مشقت انکه در زنا افتد

از شما [illegible] وانکه صبر کنید از نکاح کنیزکان بهتر است

مر شما را و باشد [illegible] در صیانت [illegible] از شوی و خدای آمرزنده

است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست برخصت دادن بنکاح

در آن [illegible] میخواهد خدای انکه بیان کند برای شما احکام حلال

و حرام و راه نماید شما را راههای آنکسان که بودند

پیش از شما و آن دین ابرهیم و اسمعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان

از اهل حق و باز گردد بر شما بتسهیل تعالی رفع احمال و تخفیف

احکام و غفران آثام و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید

درستکاری [illegible] است در قضایا [illegible] و خدای میخواهد

انکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد

و میخواهند آنانکه از سر غفلت پیروی [illegible]

یا هو با باده وعیدی بتصحیح وارد گشته یا حجت او به دلیل قطعی ثابت شده، در تأویلات
کاشی مذکور است که این بیشینه آن که بر که اثبات نیست در وجود و اقرار بوجود
غیر سبحانست شما را عفو کنیم یعنی بتنها ثبات ظهور نفس و قلب را محو کردانید بعد از
ظهور نور توحید صفات ایشان را ثبات باشد و در آورد شما را بدخل کریم که حضرت
جمع است تا بکلی از تفرقه مستور ... و در مقام جمع و در جواب ...
کرد فرقه عبارت از انصراف دل از ... تعلق با امور متفرقه ... ساده
و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازد ... حاصل از همه دل را
یکی بیار و تکمیل از همه ... بسبب نزول آیه ... ام سلمه رضی الله عنها بود حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه ... شریف جهاد در ... زنان از آن
مثوبت محروم اند و حال با خود ... فضیلت مجاهدت ... ساز
حالی میراث می برند و زنان ... ضعف حال و کثرت احتیاج ... نصیب ... از ...
از ... حسرت ... داید ... رحیم ... تا از ثواب جهاد
و نصیب میراث بهره مند میشوم آیه آمد که ... و آرزو مبرید
آن چیزها را که خدای تعالی افزونی داد ... بدان چیز از امور مالی و جاهی ... برخی
از شما که برخی دانند ... برخی دیگر زنانند ... مردانرا
بهره ایست مقرر ... از ثواب ... کسب کرده اند چون جهاد و سایر طاعات
و زنانرا نیز بهره ایست مقرر ... از ثواب
الخ ... برعمل ایشان دارند چون عفت و طاعت ازواج پس چون هر یکی را نصیبی
معلوم و سهمی مقرر حق داد ... بهره دیگری مبرید
و بخواهید
از خدای ... کنید ... از کرم ... تا عرضه شما بر آرد
بدرستی که خدای هست ... بهمه چیز دانا ... مقدر شده که
و داناست ... هر یکی ... که ... نشاید ... مرنفس

و مکشید نفسها

از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که معامله کنید

زنا روا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند

المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید چنانکه جهال از بت پرستان

هند خود را برای بت قربان می کنند یا خود را در مهالک و حی طرات بیفکنید یا از تکالیف

کاری کنید که موءدی به قتل شما شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب

ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او بمباشرت اعمال که موجب سخط ربانی

بدرستی که خدای هست با شما ای امت محمد مهربان و امر و نهی

که میفرماید از غایت رحمت است و هر که بکند بفعل یعنی آرد منهیات

مذکوره را از روی تعدی و تجاوز از حد و از وجه ستم بیداد

پس زود باشد که در آریم او را در آتشی هر آتشی دوزخ است

و هست این در آوردن آتش بر خدای سهل و آسان

اگر دوری کنید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیز کنید

از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید از آن در گذرانیم و عفو کنیم

از شما گناهان خورد شما را از نمازی تا نماز دیگر و از جمعه تا جمعه و از رمضان

تا رمضانی و در آریم شما را در موضعی گرامی و منزلی شریف که آن

بهشت است ملخص آیه آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او مغفور شود نه

بتسبیل و توبه بلکه بطریق جواز رجوی شاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصغائر

مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبائر اختلافست بعضی بر آنند که هر گناهی که حق

تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه حکم آن باشد چنانچه حد

یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم

عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار آورده که

اقرب اقاویل بعضی آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حد یا وعید مترتب ساخته

اینست بر زنان و قایمان بمصالح ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چه رد دختر را
آنکه داد که باز کرد بیکر ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست دیگری اراد الله
خیرا و مفهوم آیه تفضیل جدا نیست بر زنان جه مردان ادب کننده و نگاهدارنده
زنانند [illegible] بسبب آنچیزی که تفضیل کرد خدای بعض از ایشان را
بعضی از ایشان که مردانند [illegible] بر بعضی که زنانند و تفضیل مردان بکمال
عقل و علم و حسن تدبیر [illegible] است و بنها دو بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات
و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص
در [illegible] میراث و امثال آن و [illegible] انبیا و ائمه از مردان [illegible] الملک شرع
است   و دیگر تفضیل داد مردان را بر زنان و بسبب آنچیزی که نفقه
میکنند بر ایشان   از اموال خویش در مهر و نفقه
پس زنان شایسته حال   فرمانبردارانند خدای را یا قیام کنندگان
بحق ازواج   نگاهدارندگانند در غیبت ازواج را بعضی
حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در غیبت [illegible]   بانکه
نگاه داشت خدای ایشان را   و آن زنانی که   می‌دانید
نافرمانی و تسلط ایشان را   پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که
دلهای ایشان را نرم کرده با تعلیم و وعید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق
ازواج   و هجر کنید ایشان   در خوابگاه‌ها یعنی با ایشان
در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید   و بزنید ایشان را
زدنی که [illegible] و نفع کند و هیچ عضو را از زشت نگرداند   و گفته‌اند وعظ نزدیک خوف
نشوز است و هجر بهنگام ظهور و ضرب بوقت تکرار نشوز   پس اگر
فرمان برند شما را [illegible] شما است باز آیند   پس مطلبید
بر ایشان راه بهانه   بدرستی که خدای هست برتر [illegible]

ذکر تو انکرت کردانند و مصلحت تو از تو به میدانند در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر میخواندند

و در میراث داخل ساختند و ارث می شد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود   و برای هر یکی

از شما   از بهر   عصبه و میراث خواران تا او را از نصیب خود کنند

از آنچه باز گذارند پدر و مادر   و خویشاوندان

نزدیک و دیگر رسم بود که اگر یکی معاقده میکرد نوع رسم می الفه و معاهده در میان

ایشان رفتی و هر یک از متعاقدین میگفت که بگیری خونی و طلب کنی دوست تو دوست

من و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو و مناصفه من باشی و من با تو

بود این سخنان را چون کفته مؤکد میساختند و حلیف را سدس از میراث حلیف میفرمودند

چون آیه میراث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا داریم که

با ایشان میراث با یکدیگر پیمان بسته ایم حکم الهی در باب میراث ایشان چه آمد و سخن معاقده

مذکور شد این آیه نازل گشت   و آنکسانی که در عقد بسته اند

دستهای شما است و معاقده با ایشان بر طریق مجاز است و سبب این اسناد

آنکه متعاقدان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی   پس بدهید ایشان را

بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیه با آیه اولی الارحام

منسوخ گشت   بدرستی که خدای هست   بر همه چیزها

از ظهور و مراتب وی نهان   گواه   آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن

الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر

برامیز بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده او شکایت

پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات

و اکمل التحیات رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت قصاص

بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی براه آورده مسجد نهاد

و جبرئیل آیه آورد   مردان کارگزارانند تسلط یافته

[illegible]

[illegible] والصاحب بالجنب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وابن السبیل [illegible] وما ملکت ایمانکم [illegible]

[illegible] مختالا [illegible] فخورا [illegible]

[illegible]

[illegible] مخلوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الذین

[illegible] ینفقون اموالهم

[illegible]

[illegible] ولا یؤمنون [illegible]

واگر دا نند

بظلم بر ایشان راضی شود ... بزرگتر انیانکه مظلوم یا عزو کولبود

نمای احکام شرع یا او بیا زوجین ... تا سازگاری وخلاص

میان مرد و زن ... بس هر انگیز اند از برای تحقیق نشوز داد

کرده حکم کنند ... از کسان شوهر نامانی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از زن

معلوم کند ... و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد

از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل رفتن بخانه

اگر خواهند حکمین ... بصلاح آوردن کار زوجین بوفق ...

ازکار رسانیکه نوعی ... میان زن و شوهر ... به ...

ست خواهد ... دانا بمصالح زوجین ... آگاه از مقاصد حکمین

بر سبیل صواب ... بر نشتر بکربید ... بولی چیزی را از حکم

و دختر ... و نیکویی کنید با پدر و مادر ... نیکویی کردن بقول

و فعل ... و با خویشان بصله رحم ... و با یتیمان بدلنوازی

و دلسازی ... و درویشان بصدقات و زکوات

و با همسایه خویشاوند بشفقت و رحمت ... و با همسایه بیگانه یعنی آنکه

خویشی نزدیک با همسایه کافر و صد جوار ... اهل سرای معتبر کرده اند و مطلق حق همسایگان

اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه

وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره آورده

که هرگاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس که دلست

بطریق اولی که فرو نگذاری و خاطر منزه و خیالات ردیه را از وی باز داری

و با همسایه دل که روح است میکند نیکوی دار از مساکنت با مکونات و مید

با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سرست از نصیب غیر اطمینان کرده است

و حجاب مکاشفات کامل شوکت دار و همه سزاوار تر از تلاشی و حکم ناطق ...

بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس اجرا ... عطاهای بزرگ بی اندازه اجر را عطا کنند
بجهت آنکه نایب آنست و هر چه بر آن مضاعف ... پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه
وقتی که بیاریم ... هر گروهی از امم گذشته پیغمبر گواهی که آن
پیغمبر ایشان خواهد بود بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهی داد
و بیاریم ترا ای محمد ... برین گروه از امت تو ... گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان هو منافقه در لطایف تیسیریه مذکور است که چون پیغمبر را صلوات الله و سلم
شیخ امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند و معلوم است که شهادت بنوعی اخوانهم
کرده به بال شفاعت باقی ماند ... آن روز که رایج شود در گواهی انبیا و آن روز
قیامت است ... دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای
و نافرمانی کردند رسول ویرا ... آنکه راست کرده شود
بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و معلوم نگردند یا کنایت
از آنکه ایشان آرزومند اند که خاک شوند چه زمین نیک راست شود
و نپوشند یعنی پنهان نباشند بر آنکه از خدای بپوشند ... سخنی را
ای آنکسانی را که گرویده اید بخدای و رسول
گرد نماز مگردید ... و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات
این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از ارتکاب
سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف
رضی الله عنه بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سکر خوردنها
و بیهوشی صدای اذان شام بسماع صحابه کرام رسیده بنماز برخاستند و امام
ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبت است
حذف نمود این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز مشغول مشوید
حتی تا وقتی که بدانید ... آنچه را که در نماز میخوانید محققان گویند

[illegible] وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه به روز بازپسین [illegible]

[illegible] الشَّيْطَانُ [illegible] لَهُ قَرِينًا

[illegible] فَسَاءَ قَرِينًا [illegible] دست [illegible]

[illegible] بِئْسَ الْقَرِينُ [illegible]

[illegible] قرین [illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَاذَا عَلَيْهِمْ [illegible]

[illegible] لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ [illegible] وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و به روز

[illegible] وَأَنْفَقُوا [illegible]

[illegible] مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ [illegible] وَكَانَ اللَّهُ

[illegible] عَلِيمًا [illegible]

[illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حَسَنَةً [illegible]

[illegible] يُضَاعِفْهَا [illegible] وَيُؤْتِ [illegible]

[illegible] أَجْرًا عَظِيمًا [illegible]

آیت آن حکایت نزدیک صدیق اصحاب المصطفی بردند و او در حجره علی بنشست و در آمد دید که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هر دو کف مبارک نهاده در خواست نمودند زبان مطعن
حدیقه بگشاده و سر انگشتان تا نیز طعنه بر نبی گاه می‌کردند تا که سید عالم صلوات الله
علیه بیدار شد و بر مضمون محاوره ملاعین اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و بعد از
آن حضرت جبرئیل امین فرا رسید و حکم آورد که چون آب نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا
قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که پاک باشد و دست بر آن زنید … پس مسح
کنید دست خود را … بتمام روهای خویش را … و بمالید دستهای خود را
بر آن تا مرفق … و درستی که خدا هست … در گذرانده و بر شما
و تخفیف کننده … آمرزنده که شما را بتیمم کنند … آیا نمی بینی و نمی نگری …
… بسوی آنان که داده اند ایشان را … بهره از
علم توریت … می خرند گمراهی یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت
و هدایت ایشان آن بود که بعث و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف
بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آن حضرت انکار رسالت او کردند … و می
خواهند این طایفه از روی حسد و عداوت … آنکه شما
مومنان راه گم کنید … و خدای داناتر است … بدشمنان شما که
یهودند … و بسنده است خدای … دوست شما و متولی امور شما
… و بس است خدای … یاری دهنده شما بر دشمنان
بعضی از آنکسان که بدین یهودیه متدین شده اند … می گردانند کلمه را
و تغییر میدهند … از مواضع آن مراد تحریف نعت پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم یا تاویل کلمات توریت بر وفق رای و طمع خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر
کلام پیغمبر او بوده چه گروهی از یهود بملازمت آن حضرت صلوات الله علیه وسلم
می آمدند و جواب آن حضرت را از هر چه سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند

حد … میکند بر ترک … … کسانیکه رقم ایمان شود بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز
قربت در مسجد جامع دل و حال آنکه مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانیکه از
هوا هوشیار شده دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن پاک میگوئید المصلی مناجی ربه
ای که در مستی بمانده دایما در خودپرستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو
در زنار بستی مانده یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و نیز
غسل مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و آب
نبود در ان محل که تیمم نماز توانید گزارد و دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز
گزاردن و تفسیر مستان شد و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی
جنب در مسجد میائید مگر آنکه راه بر آن شد و اگر باشید در وقت جنابت
بیماران مراد بیماریست که در ان از استعمال آب ترسند یا باشید
در سفر یا بیاید یکی از شما از جای قضای حاجت …
باشید … خارجی از عدا سبیلین یا بسوده باشید زنان را
امام شافعی … بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زن شود از غیر
حائل … و امام ابو حنیفه … وصول لامس و ملموس هردو منتقض گردد و امام مالک و احمد
حنبل رحمهما الله برآنند که آن بشهوت وضو بشکند و بی شهوت ناقض نیست
… فاحشه … است …
… وضو میتواند … جنب باشید یا بیمار … محدث …
و غیره پس نیابید آب را … قصد کنید
خاک پاک را حکم تیمم … نازل شد … مصطلق است که …
… اسلام … آب … بود … پیش …
تا وقت نماز خود را باب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها گم شد و عزیمت
بسبب فقدان آن در توقف افتاد … و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بود

بهتر بودی ایشانرا از استهزا و سیر امام و طعن در دین اسلام و راست تر بودی
بر ایشان و لیکن براند ایشانرا و از رحمت خود
دور کرد بسبب کفر ایشان و مجازات براند پس نمیگروند ایشان
مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتقد به ... باشند و آنها یا ایشانست
بعضی از کتب و رسل و دین بعضی یا ایمانی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام
و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
احبار یهود چون عبدالله بن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت یا معشر الیهود از
خدای بترسید و قوم در آیند در اسلام چه من سوگند میخورم بخدای که شما
میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما
در توریت از حال من خبر داده اند و بر ایمان من ... و اگر فتنه ایشان از روی
عناد گفتند ما ترا نمیدانیم و نه آن ... و ... قرآن خبر داریم آیه آمد
ای کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت
ایمان آرید بآنچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود تصدیق کنید و باور دارید
و آن قرآنست در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است
مر آن چیزی را که با شماست یعنی آنچه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پیش
باور دارید پیش از آنکه محو کنیم رویها را یعنی صور آنرا
نیست کردانیم تا اثر ابرو و بینی و چشم و لب و دهن برو نماند پس باز
گردانیم آنرا و رویها را بر صیات قفاهای آن یعنی شکل رویرا
بر صورت پس سر چون ... یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین
محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا رویهای ایشان بر قفا باشد در تیسیر آورده که
رویهای ... و بطون ... ایشان در ... خویش ثابت باشند و رویهای
ایشان بر پس سر برود این عقوبت در حالتی زشتی و رسوائی ...

و از جملهٔ ایشانند متعرض شریعت مان کلمات متبرک ایشان را منحرف می‌ساختند یا خود بر
از روی کلام ایشان بر داشته نبود که دشمنان یهودی ایشان تراکیب معنی از مواضع
آن تحریفی کنند   و میگویند   شنیدیم قول ترا   و نافرمانی
کردیم امر ترا لفظ عصینا اشکارا می‌گفتند از روی عناد و در تفسیر گویند اظهار اطعنا
و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال بمعنای گفته و لسان حال
ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند   بشنو در حالتی که نه
شنوانیده باشی این کلمه دو جهت است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح
آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس کلمه را معنی این باشد که دشنام داده و شنونده
مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا بود و وجه ذم چنانست که اسماع بشنوانیدن
بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه ...
بود ... مساخته اند و مطلع نظر ایشان وجه ذمت بوده و دیگر میگفتند
این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را
و در ما نگر و وجه ذم آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده
بآنحضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما
تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر سر تقدیر ما این کلمه میگفتند
در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است
بلغت عرب برابر رعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت ادا بیچانیده
و بطریق ... راعنا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواستند   و طعن
و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او به شبانی منسوب بود آن چه دین خواهد
بود و حال آنکه ایشان به شبانی موسی علیه السلام معترف بودند
و اگر ایشان گفتندی   شنیدیم سخن ترا   و فرمان بردیم امر ترا
و بشنو سخن ما را   و در ما نگاه کن   هر آینه بهتر بودی

تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بلکه خدای تعالی
پاک یاد کند یا ستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند و این گروه
که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد بمقدار یک فتیل
ضعیف که در میانهٔ دانهٔ خرما باشد یا بمقدار فتیلهٔ از وسخ که در میانهٔ دو انگشت پدید
آید مراد اینست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مثوبات
ایشان نخواهد رسید بنگر درین جهودان که از روی عناد
چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ را که بعضی گناه
روز بشب ما را محو کرده و بسنده است این افترا و دروغ ایشان را
گناهی ظاهر که بر همکس پوشیده نیست آورده اند که چون علم الهی با جلای بنی
نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در
خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با پنجاه تن از اشراف قوم به مکه رفتند و ابوسفیان
و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس از بطون
قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار کعبه سینها بدیوار خانه باز چسپانیده
پیمان بستند که بر حرب و جدال اهل اسلام سعی کنند یاد کرده و چون ازین مهم فارغ شدند
بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند
که طریقهٔ ما که از ایرانیان حاج از مهربانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجای می
آریم و عبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست
یا دین محمد صلی الله علیه وسلم که درین وقت احداث کرده و بر عکس راستی نام نهاده
و درین برادران ما بجوی دانند و حال آنکه از جاهد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان
گفتند دین شما حق ترست و دین شما بانسق تر این سخن گفت ما بر اعتقاد شما
وقتی اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت که بتهای
قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقهٔ ایشان خبر

همچنانچه برادرانم ... یا مسیح سازیم از رحمت خود چو منداز اصحاب ایشانرا بازهم
یا مسخ گردانیدیم ... یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از زمان خود
به پنجشنبه در روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند ... و هست فرمان
خدای یا وعید او ... بودنی و هر آینه کرده خواهد بود ... پرستش هم
خدا نمی آمرزد ... از برای آنکه شرک آرند چو در شریک گیرند در عبادت او
و ... در یا مرزد ... آن گناهی را که غیر از شرک بود
که خدا ازروی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان ... اعمال را فرموده
که حق آمرزد قبل العذاب هرکرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید
و هرکه شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او
پس پرستش که انسان کرده باشد برساخته ... دروغی بزرگ که او
مستحق عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیه که مشرک مغفور نیست معبود اگر
معبود حقیقی و پرستنده غیر او بود ... حاصل شد از آن
در آمد ... هستند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه نبوت و مقربان درگاه
تحسب ... بدان ... سالکان ... ملک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند
و ... ایشان ... ایشانرا بستوده فرمود
آیا ندیدی ... بصیرت ... آنانکه ...
... می ستایند و ... میگویند ... نفسهای خود را ...
بناء ... مغفورست ...
... حضرت رسالت ...
... آوردند ... حضرت ...
... ایشان ...
... حق

مراد از ناس حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و سلم و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند
که جامع باشد انچه در همه خصال خیر است که جمع شده در بسیاری از مردمان کقوله تعالی
ان ابرهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی
گفته اند فضل انست که حق تعالی از مباح گردانید او را ازدواج بیش از چهار زن و یهود
بر این حال حسد می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زنان نخواستی
دیگر اشان نیز داخل حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت
و کتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد برندی چرا که این صورت مخصوص
بحال حضرت نیست پس بدرستی که ما عطا کردیم اولاد ابرهیم را
که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام یعنی توریت و زبور و انجیل
و علم حلال و حرام و دادیم ایشان را با وجود نبوت
بادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند
و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشت
و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بمحمد صلی الله
علیه و سلم بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد
سزاوارترند و بعضی اورده که مراد از آل ابرهیم محمد است صلوات الله علیه و از
کتاب قران و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تایید
بملایکه پس از یهود کسی بود که ایمان اورد بمحمد یعنی آل
ابرهیم یا بمحمد صلی الله علیه و سلم و از ایشان کسی هست که اعراض کرد
از خبر انبیا در باب بنیاد تصدیق نکرد ایشان را یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید
و بسنده است دوزخ اتشی افروخته برای عذاب کافران
بدرستی که انکسانی که حق را بپوشیدند و نکرویدند
بدلایل ما که ایات قران یا معجزات پیغمبر زود باشد که

میبود و میفرماید آیا نمیدانی و نمی نگری بسوی آنانکه داده اند
ایشانرا بهره از کتاب یعنی از توریت که بواسطه علماء اوست
مسلمانان می گروند بدین دو بت قریش است
و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان
متابعت وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای
او و میگویند این جهودان در حق کافران و برای ایشان
که نزدیک اجتهاد اینگروه کفار قریش هادی ترند
از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی
راه یافته ترند آن گروه لعنت و منقصت آنکسانی اند که
بخواری دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود
و هر کرا دور کرد پس نیابی تو مر او را یاری دهنده که منع
عذاب کند از وی آیا ایشانراست یعنی جهودانرا
بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان ملک
و نبوت را از غیر خود سزاوار تر بودند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند
و میگفتند آخر منصب ملک داری و حکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود
که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بودی از ملک و مال بهره مند شوند
پس آنگه ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او
باندک چندانکه بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان که در
وقت پادشاهی با چنین توانگری مضایقه در نفع بمساکین و درویشی بیرون
از هیچ چیز بکسی ندهند بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی
بپیغمبر و اصحاب بر آنچه خدای بدیشان داده است
از فضل خود آن نعمت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم از ایشان و گفته اند

که خدای می‌فرماید شما را [illegible] آنکه ادا کنید امانتها را [illegible]

بیان آنکه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه وسلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه
از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او و مسلمان بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت
و مادر کلید بوی نمی‌داد و می‌گفت اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید بعد از
جد و آباء بطریق ارث بطلحه رسید عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضایقه می
نمود و حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در مسجد الحرام منتظر
می‌نشسته اکثر الاصحاب صدیق و فاروق و فاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمده
و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بن ابی طلحه زود از خانه آی که انتظار حضرت
رسالت از حد گذشت سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند
پس عثمان بن طلحه مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه محمدی آورد آن حضرت
دست دراز کرد تا از وی بستاند که عباس رضی الله عنه درخواست که یا رسول الله جمع کن
سقایه و حرم بمن تفویض فرموده مفتاح خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بن طلحه
بعد از استماع این سخن دست باز کشید حضرت بار دیگر فرمود که ای عثمان کلید بمن
ده عثمان دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز
کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت
اینک بستان بامانت الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح
بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابت
با ... بیت ... چنانکه سقایه زمزم به بنی هاشم داده فی الحال جبرئیل بیامد
آیه نازل شد حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری می‌فرمایم که از آن نفع برید
نه آنکه کمان برند که ... نزد و بشما حواله رسید بنی عثمان را طلبید و گفت
خذوها یا بنی طلحه خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس ملازمت حضرت خدا
فرمود و کلید به برادر خود شیبه داد تا امروز مفتاح کعبه در دست اولاد او است

درآریم ایشانرا درآتشی چه آتشی هرگاه پخته شود یا سوخته شود
پوستهای ایشان بآتش بدل کنیم برای ایشان پوستهای
غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل بر سبیل حقیقی صد بار باشد از حسن بصری رحمه الله منقولست
که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل کنایت آنست که احتراق از آن
بر خود بحالت اول باز برند این تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید این حال
بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه می‌سازند
تا بچشند عذابرا و الم چشیدن دایم باشد بدرستیکه خدای هست
غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد دانا بعقوبت مستحقان
برونق حکمت و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
و بجای آورده اند عملهای نیکو را زود باشد که درآریم ایشانرا
ببوستانها که میرود از زیر درختان یا در زیر
مساکن ایشان جویها در حالیکه جاوید باشند در آن مؤمنان
همیشه یعنی زمانیکه آنرا آخر نباشد مر ایشانرا باشد
در آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار
و ادناس و درآریم ایشانرا در سایهٔ پاینده که آفتاب
آنرا زایل نکند چون در سایهٔ دنیا و به حرارت سیاهی نابخود و سایه را اعظم اسباب
راحت می‌دانند پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و درین نکته
منع سائل گردد یعنی کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی
شوند پس ظل چرا باشد و فایدهٔ او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارتست
بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد
بود و آن سایه از زوال مصون و از نقص و انتقال محروس و معراست این سایها
زوال پذیرند عاقبت در سایه گریز که آنرا زوال نیست [illegible]

امان داد و او بنا بر زعم خود در خانه خود ساکن شد خالد با مراد لشکر را بغارت
قوم را ج اند قبیله امر کرد و غیر از ان مسلمان کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را
دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار زعم خود که او مسلمان است و بزعم خود من او را امان
آمد خالد گفت آزاد بسند و زیادی کسی بی اجرد امیر لشکر امان داد و اجازت او
کی را امان دهد گفت و کوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت آمده صورت
حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم امان عمار را امضا فرمود اعتراز را گذاشت و نهی فرمود
از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد این آیه نازل شد که فرمانبری اولی الامر را یعنی امرا
سرایا ثعلبی آورده که اولوا الامر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کرد زیرا که حدیث بر در
و اشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده ابوبکر
وراق رحمه الله علیه گفته که خلفاء ار بعه اند و مجموع صحابه بیشتر اند یا فقهاء یا علماء یا
معقول و آراء و نزد عرفا اولوا الامر مشایخ طریقت که بتربیت اهل سلوک
اشتغال می نمایند سالک را فرمانبرداری ایشان لازم است هر که سر بر خط فرمان
دلیلی نهد کی بجز شد و طلب راه آورد هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد
باید چشم بالی روی راه نما باز کردن
پس اگر خلاف کنید
در چیزی از امور دینیه پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای
و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات
او اگر هستید شما که از روی اخلاص مؤمن
میگروید بخدای
و بروز رستخیز ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع
فیه رجوع بخدا و رسول نمائید این رجوع بهتر است شما را
و نیکوتر از جهت عاقبت آورده که یهودی را با منافقی خصومتی افتاده
یکی که پیش او برافتد بهم خود کند محتاج گشته یهودی منافق را بنبوت
کشید و منافق گفت بکعب بن اشرف میل کرده بود عاقبت پیش حضرت رسالت

و اگرچه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوص نازل شده اما تمام امانات درین حکم
داخل است. صاحب جواهر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظلاً ظلیلاً بجهت آنکه وجود
حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارتست از وجود مجازی یا ظلی چون وجود
ظلال نسبت با آفتاب بی مجازی وجود ظلی امانت آفتاب است در وقتی که آفتاب
جلوه کنان تجلی نموده و با سفحه بعلم زر از افق ظاهر شده و بزبان حال میگوید
ادّوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردد و اثر ایشان بکلی محو میشود بر همین
منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی از برج النشهٔ از افق فنای ذاتی که والله
غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با صاحب آن باز میگردد و سر لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید — جمله بزرگان بر بیشی او دیده ملک
[illegible] دست [illegible] عدم [illegible] کل شیء هالک الا وجهه

و دیگر امر میکند که چون حکم کنید — میان مردمان
انکه حکم کنید بعدل یعنی براستی — بدرستی که خدای
نیکو چیز است که شما را پند میدهد یعنی اداء امانت و عدل حکم
بتحقیق که خدای هست — شنوا بقول شما بکیفیت
بینا برد من [illegible] — ای گروه گرویدگان
فرمان برید خدای را و فرمان برداری کنید پیغمبر
ستمها — و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد از اولو الامر

آنحضرت پیغمبر بعد خود تعیین نمود جناب [illegible] نزول است که حضرت پیغمبر
خالد بن ولید را بسریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی [illegible] قاصد
ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان [illegible] نزد عمار آمد گفت
مردم قبیله من فرار نمودند و من اظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام
مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا [illegible] در راه نهاده سر خود گیرم [illegible]

جون رسد بایشان ... عقوبت صدود و اعراض ... بانچه
ایشان کرده اند یعنی تحاکم بجا نوت. و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود رضی الله عنه
مر آن منافق را ... پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یاد نه
قتل خود طلبند ... سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان انکه
نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما با بتراضع بر در خانه عمر رضی الله عنه
مگر نیکوئی کردن با الاحسان شود ... و تالیف و موافقت کردن
الخصمین بر بر آید ... آن گروه منافقان در سوگند خوردن ایشان بدروغ
... یعنی آنکسانند که خدای میداند ... آنچه در دلهای ایشانست از
نفاق ... پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان ... و پند ده
ایشانرا برملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ ... و بگو ایشانرا در خلا
در باب نفسهای ناپاک ایشان ...
باشد در دلهای ایشان مشابه که اگر آنچه کردند و اگر باشد ... سخنی بلیغ کارگر یعنی
ظاهره بر ایشان اگر تو به نکنند ... بقتل یا جلو
... و نفرستادیم هیچ فرستاده
بر بندگان خود ... مگر برای آنکه فرمان وی برند ... با مر
خدای ... و اگر این منافقان ... آن هنگام که
ستم کردند بر نفسهای خود با انکار حکم تو یعنی کافر ال ... طاغوت ...
بحضرت تو ... پس طلب آمرزش کردندی از خدای
و آمرزش خواستی ... برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی
ایشانرا ... هر اینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا
قبول کننده توبه گناهکاران ... مهربان با آمرزش گناهکاران ... در معالم آورده
که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در باب آب رانده که مرد
از الحرّه زرد با شعر و دوا ... داد وی چون ... ایشان ... بحکم ... صحبه

منافق

صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بر نفی منافق و یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق
دست در دامن یهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رضی الله عنه رویم و دیگر
باره مرافعه کنیم القصه بدر خانهٔ فاروق رفتند و یهود ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلوات
الله علیه باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهود
میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین نهج است اما بدانچه حکم شد راضی نیستم و از تو حکم
میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و میان
شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد با شمشیر کشیده و سر منافق
بسر او افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد جزای او برین وجه باید داد
و این روز از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب دادند و حق سبحانه این آیه
فرستاد آیا نمی‌بینی و نگاه نکردی بسوی آنکه
گمان میبرند که ایشان گرویده اند بآنچه فرستاده
شده بتو یعنی قرآن و بآنچه پیش از تو فرستاده شد از کتب انبیا
میخواهند با وجود دعوی ایمان که داوری کنند
بسوی کعب الاشرف که بغایت طاغی و یاغیست و حال آنکه مأمور بودند
در بیان ایشان در همه کتابها نیز مأمور بودند باآنکه کافر شوند بحکم طاغوت
و میخواهد دیو دور شده از رحمت با سر کشیده از خدمت حق تعالی
که گمراه کند ایشان را گمراه کردنی از حایل طاغوت شوند
دور تر از آن باره راست و هرچه گمراه شدند و چون گویند منافقان را
که در آیید بآنچه فرستاده است خدای در کتاب خود
و بیا بسوی پیغمبر او میکند بعینه داوری
بینی منافقان را که از روی عناد اعراض میکنند از تو
اعراض کردنی از روی عداوت پس چون باشند و چه خواهند کرد

که رضا خدا نمیدهند ... بگردنهای ... ایشانرا پند میدهند و تکلیف
می نمایند بآن ... مر ایشانرا بهتر بودی مرایشانرا در عاجل و آجل
[illegible] ... و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشانرا
و آنگاه وقت که تثبیت حاصل شدی مرایشانرا در دین ایشان ...
مر ایشانرا ما میدادیم ایشانرا ... از نزدیک خویش ... مزدی بزرگ
و ثوابی وافر که نعیم جنت است ... و مر ایشانرا راه می نمودیم ایشانرا
راهی راست که از آن بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند
که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول صلی الله علیه بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب
حاضر شد زار و ضعیف شده و رنگ او متغیر گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که ای ثوبان ترا چه رسیده که رنگ تو چرا متغیر گرده و درد یا رنج تو کدام درد زرد گشته
گفت یا رسول الله مرا هیچ دردی نیست در جمالت نمی نگرم از آن مرا از حساب رنجوری ... تنم
بی نوای آرام جانم زندگانی مشکل است بی تماشای جمالت شادمانی مشکل است حالا
در اندیشه ام که چون یک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره
سازم و چه حیله پردازم ... زیرا که می نیست از ملک بی ترتیب برتر دیدار تو میخواهم و در
و سخت ترین محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل بهشت شوم ترا نبینم و اگر بهشت روم
تو در درجه برینی نشسته جلوه نمائی و بعضی گویند که این ثوبان عبدالله انصاری را که
صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که روزی بحضرت آمد گریان
و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزد یک من از جان و مال
و ولد من بهتر دوست تری و هر گاه از مشاهده جمال تو شکیبا نمی توانم
ترسم از آنکه زود از تو در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال باشم بالبال خود
نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه تسلیه دل ایشان را آمده و
شادمان ساخته آیه فرستاد که ... هر که فرمان خدای بردد ...

زبیر را که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی ... بی
سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق تعالی آیه فرستاد که
یعنی نیست حقیقت ایمان جز آنکه حاکم برند ... بحق پروردگار تو که ایشان
ایمان نمی آورند ایمان حقیقی ... تا وقتی که ترا حکم سازند
در آنچه اختلاف است میان ایشان و تو حکم کنی
پس باز نیابند در نفسهای خود شکی یا دردی یا خود تنگی
و گرانی از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد
و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا فرمان برداری بظاهر و باطن بی
اعتراض و مخالفت آورده اند که چون قضیه زبیر و حاطب از حکم نبوت پرداخت امیر عمر
رضی الله عنه بایشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای
پسر عمه او و در این سخن کردن تا بسر او ... در دل در هم کشید ... جان
گفت قاتل ... این چه کرده اند که گواهی میدهند برسالت این ... و سلم و در
متهم میدارند بخدا سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند
و موسی علیه السلام حکم نمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید ... اعتقاد نمودند
بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند پیغمبر خود را متهم نداشتند
ثابت بن قیس ... این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلی الله علیه وسلم ... فرماید
خود را بکشی بکشم عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه خبر داد
داد که چون ... و اگر حکم میکردانیدیم بر ایشان که ... ایمان ... می کشند
اند بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند
یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل از مصر بیرون
رفتند ... میکردند آنچه فرض کرده بودیم ... مگر اندکی
از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم ... و اگر ایشان

کسی نبود [illegible] میان شما و میان وی مودتی دوستی یعنی خود در اینجا هم [illegible]

و سخن بر وجه تحسر گویند که کاشکی ما در لشکر شما با پیغمبر بودیمی به صحبت و نصیبه و غنیمت آنجا که

[illegible] پس پیروز [illegible] با مسلمانان [illegible] در این غزو مجتمع [illegible] نصیب غنیمت

یافتمی [illegible] مر دوزنده بزرگ یعنی [illegible] نصیبه از آن غنیمت [illegible]

پس باید که قتال کنند [illegible] در راه خدای با دشمنان دین [illegible] آنانکه در

[illegible] بفروختند زندگانی دنیا را که زندگانی در

آخرت [illegible] معامله

[illegible] بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی [illegible] و هر که کارزار کند

[illegible] در راه دین [illegible] پس کشته گردد و درجه شهادت یابد

یا غالب آید بر دشمن مظفر گردد [illegible] زود باشد که

بدهیم او را یعنی در آخرت [illegible] مزدی بزرگ که در صفت نیاید

و چیست شما را ای اهل اسلام که بجهدی کامل و جهدی تمام [illegible] جهاد

نکنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید [illegible] در راه خدا و از برای رهائی

ضعیفان یعنی برای ضعیفان [illegible] از آن بیچارگان که گرفتارند در دست

[illegible] ایشان جمعی بوده اند در مکه که مسلمان شده بودند و کسان ایشان ایشان را از

هجرت بمدینه منع میکردند [illegible] از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن

ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان [illegible] و از

زنان چون ام [illegible] شریک و غیرها [illegible] و از کودکان چون ابن عباس رضی الله عنهما

میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نسا و ولدان [illegible]

آنکسانی که بزبان تضرع [illegible] میگویند یعنی دعا میکنند که

ای پروردگار ما بیرون آر ما را [illegible] از این شهر یعنی مکه

[illegible] که ستمکارند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است ان الشرک

لظلم عظیم [illegible] و بساز از برای ما [illegible] از نزدیک خویش [illegible]

و فرمانبری ... از فرمان برداری رسول کنید در احکام و حدود ... پس آنان که کرده
فرمان برداری باشند روز قیامت ... با آن کسانی که ... انعام
کرده است خدای بر ایشان ... از پیغمبران و رسل و اولوا العزم و نیز
راستگویان ... دستورکاران در اعمال و احوال و ایشان نیز شاهدند ... و به
نیکوانند ... این جماعت ... همنشینان لفظ رفیق بواحد و جمع اطلاق
میکنند با آنکه هر یک از ایشان نیکو رفیق‌اند در معالم آورده که مراد از نبیین حضرت
پیغمبر است و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی‌اند و صالحین
سایر صحابه و ملخص آیه آنست که هر کرا اعتقاد باشد که کسی را دوست دارد فردا با او حشر خواهد بود
از مواهب ... همچو بلبل دوستی گل کز جفا سوی باغ و چمن گل همنشین زاغ چون
گرد را شد هم نفسی با یار در دار خواهد بود پس این بودن با جماعت مذکور
افزونی کرامتی است از خدای ... فرستاده است ...
دانا بمقصد و مقاصد نیات ... ای آنکسانی که ایمان
آورده اید ... فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب
پس بیرون روید بقتال دشمنان ... گروه گروه در جمله ...
یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده
و هر آینه از شما ... کسی هست که درنگ میکند در بیرون
رفتن بغزو و تأخیر میکنند از جهاد و مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف
نمودند ... پس اگر برسد شما را ای مومنان ... واقعه ...
شکستی یا هزیمتی ... گوید آن منافق ... بدرستی که خدای انعام
کرد بر من ... چون نبودم ... با مسلمانان ... حاضر در معرکه
قتال ... و اگر برسد شما را ... نیکویی زیادت از خدای
چون فتح و غنیمت ... البته گوید آن متخلف از غنیمت ... چنانکه

بزه بسلاله بخیر و این رسیدن عمل بضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت از فرمان یعنی

... دوست رسیدن وقت [illegible] وگفتند ای آفریدگار ما

برای چه بر ما جهاد واجب گردانیدی [illegible] التماس بر ما ... کفار را قوم

چرا ما را باز نگذاشتی این وقایع [illegible] تا اجل که نزدیک [illegible] بهمه کس اگر

این جماعت از منافقان بجهاد رسید جدال ایشان سبب ذکر از مؤمنان و قومی با ایشانند

اینجا خوف و بددلی سستی گفته باشند و باز توبه کرده . قول آنست که قومی مؤمنان

بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخنان ایشان

بعد واضح آنست که سوال ایشان ... تمنای تخفیف تکلیف داشتند نه بروجه انکار

بگو ای محمد جواب ایشان ... که ... دنیا بسته اندک [illegible] الخ بودان

تمتع کنید از دنیا [illegible] اندک است در جنب آخرت [illegible] و سرای آخرت

بهتر است از دنیا و فاضلتر [illegible] مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه مکروهات

[illegible] وستم رسیده نخواهید شد ای مردمان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند

کرد [illegible] بمقدار رشته که بر دانه خرما ست یعنی ... از ثواب مستغط

باشید ... که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت هرکه ... که حج کردن از دنیا

کنند ... میسر نیست و هیچ پناهی از ... این واقعه خلاصی متصور نه

[illegible] هر کجا باشید ... [illegible] دریابد

شما را مرگ [illegible] و اگر چه باشید [illegible] در حصارهای محکم یا در

کوشکهای بلند برآورده دراز کرده یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از

حکم چاره نیست ... که کاخ تو برکشید اعظم ساز [illegible] ور کار تو چون سلسله در هم زند

هم ... این چه ... تراه ... اجل ... حکم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

و ... بام و درجاه [illegible] و اگر برسد منافقان را

یکی که دوست دار و متولی کار ما باشد ... و دیگر ساز از برای ما

از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را
مستجاب گردانید و بعضی را فرج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ایشان نرسید تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود
مهمات ایشان سرانجام نمود و نصرت دهاحی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن
اسید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا شد و
بیچارگان بود ... آنکسانی که گرویده‌اند بخدا و رسول

مقاتله می‌نمایند ... در راه خدای ... و آنکسانی که

کافر شده‌اند از وثنی و یهودی و نصرانی ... مقاتله می‌نمایند

در راه شیطان که طاغی و یاغی است یعنی بطغیان او ... پس

بکشید ای دوستان حق ... دوستان و فرمان برداران شیطان را

و از مکاید و معصیت او مترسید ... به درستی که حیله و وسوسه شیطان

سست است ... چون قوت ندارد زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان

آیا نظر نکردی ... بسوی آنانکه در مکه میانه میکردند چون عبدالرحمن

عوف و سعد ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که ما را
دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ما بنهایت از حد گذشت و تنگی
کنند شد و بایشان آنکه از کارزار کفار ... باز دارید دستهای

مادیتی که زمان امر به آن نرسیده ... و برپا دارید نماز را

و بدهید مستحقان زکوة را ... پس آن هنگام که بمدینه آمدید و نوشته شد

یعنی واجب گشت ... بر ایشان کارزار کردن با کافران

آنوقت گروهی از ایشان ... می‌ترسیدند از جنگ

مشرکان ... چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید

كه تا بيم مهتدى باشد هر اينه خليفه الله باشد پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت
بوده در هر معامله كه با خلق مى نموده كما قال و ما رميت اذ رميت و بى شك خليفه
بوده در هر معامله كه خلق با او مى كرده اند كما قال ان الذين يبايعونك انما
يبايعون الله و طاعت چنين خليفه بى شايبه شبهت طاعت مستخلف است [illegible]
[illegible] آرزو پرشد زدو [illegible] بى تكلف ما را ضايع و طلبيدست مارميت فاش كرده
[illegible] بپكنند بر ما تو را انكيزد [illegible] فعل ما را بود بى علتى
فعل اينجا ره ندارد وهم نيز چشم بكشا به و بند ان [illegible] دم كه [illegible]
كند ترجمان تو [illegible] پس ترا نفرستاديم [illegible] بر ايشان
نكاهبانى كه ايشان را از ارتكاب معاصى نكاه دارى و بعضى از علما اين حكم را باية
السيف منسوخ دانند [illegible] و ميكويند منافقان نزد حضور تو [illegible] از فرمان
بردارى و از تو حكم [illegible] پس چون بيرون آيند از نزد [illegible] از نزديك
تو [illegible] شب با يكديگر ميكويند گروهى از ايشان
غير انكه در روز با تو ميكويند يا ميكويند غير انكه تو با ايشان ميكويى لفظ قول
چنانچه مونث است و فاعلش ضمير [illegible] يا مخاطب تو كه حضرت پيغمبر
صلى الله عليه وسلم [illegible] و خداى مى نويسد در لوح محفوظ يا كرام الكاتبين
آنچه ايشان ميكويند و تدبير ميكنند در شب [illegible] مى نويسند
پس روى بگردان از عتاب ايشان كه بواسطه اظهار اسلام حكم
قتل بر ايشان [illegible] و توكل كن بر خداى و كار خود
با وى كذار [illegible] و بس است خداى قايم با مور دوستان و متصرف
در احوال ايشان و كفايت كننده مهمات متوكلان
آيا چرا تامل نمى نمايند اين منافقان در قرآن و تفكر نمى كنند در ان تا برايشان
ظاهر گردد باشارات اعجاز اين كلام حقايت [illegible] و اگر بودى اين قرآن

نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود ... میگویند ... اینکه
از نزدیک خداست ... و اگر ...
دست تنگی و ... چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود ... گو ... این
سختی ... از نزدیک تست که محمدی و بسبب بد ... تو که صاحب بخت ... نبوده
انوار فرموده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها از اکثر بر منوال سنه
سابقه نبود و نرخها ارزانی نهاد منافقان و جهود آن حال را نسبت بقدوم
سرور عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید
بگوی که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت ... از نزدیک
خداوند تست و بارادت او ... پس چیست و چه حالست ... مر این گروه
منافق و جهود را ... نه نزدیک هستند که فهم کنند
سخنی را که مشتمل است بر موعظهٔ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند چون بهایم که حرفی
شنوند و فهم نمی‌کنند و از بی فهمی ایشانست که میگویند ... آنچه بتو رسید
از غنیمت و نعمت ... از فضل خداوند تست
و آنچه بتو رسید از محنت و قتل انصار ... از نفس تست و بعضی
معنی آیه برین وجه آورده‌اند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسید از فضل و کرم
خداوند تست و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست
و فرستادیم ترا ... برای مردمان ... فرستاده که تبلیغ احکام
کنی نه مقدر روزی فرستاده و حسنه و سیئه بتو کنند ... و بسنده است خدای
گواه بر رسالت تو ... هر که فرمان برد رسول را
پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول ... فرمان
نمی‌آید بامر خدای پس فرمان بردارِ او فرمان بردار حق باشد و نقلست
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف فنا ... کند و بقا ... موصوف بود کسی

در بدر موعود بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان
از لشکر ابو سفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن کاره بودند و حضرت مأمور شد
که اگر همه تنها باشم ترا می روم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار
زار کفار تو برو و مقاتله کن تکلیف نکرده شده ای مگر در صاحبه
مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو و تحریض کن مومنان را
بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف شاید که خدا
باز دارد از مسلمانان شوکت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش
بفکند ترس در دل ایشان انواز و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان
بر سید بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد
وخدای سخت تر است در مهابت و صولت از قریش و سخت تر است
وعقوبت اشد تنکیلا هر که در خواست کند شفاعتی نیکو
یعنی بر آن ثابت شود و نفع بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد باشد
مر آن شفیع را بهره از ثواب آن و هر که در خواهد
در خواستی بد که بر آن حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی
رسد و یا از خیری باز دارد باشد مر او را نصیبی از وبال آن
و هست خدای بر همه چیزها توانا و صاحب
قدرت یا نگاهبان همه چیزها یا گواه بر همه چیز و چون تحیة داده
شوید بسلامی پس شما نیز تحیت کنید آن خود را بتحیتی که
به نیکوتر از آن تحیت اگر گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید علیکم السلام
ورحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب گوئید برکاته زیاده کنید
یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم بگوئید و علیکم
السلام این قدر فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب

از نزد دیگر جز خدای یعنی کلامی مخلوقی بودن چنانچه زعم اهل کفر و نفاق آ[ست]

هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم   در وی اختلاف بسیار

از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه که سبب لفظ و خواه

از روی معنی   و چون بیاید منافقان   کاری یعنی خبر فتحی یا

از امر موجب ایمنی باشد چنانچه ظفر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر مصالح قومی بر

لشکر اسلام   یا از خبر بیم ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا انکسار

از سریای مسلمانان   فاش کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن

افشا ضرر و فسادست زیرا که آن خبر [illegible] سبب [illegible] فتنه است در میان [illegible]

و اشکال [illegible] ایشان [illegible] و خبر موجب ضعف مسلمانان و دلیری ایشان

و اگر باز گردانیدندی آن خبر را   برای صاحب پیغمبر تا اگر

صحیح دانند خود آشکار کنند   یا بسوی خداوندان امر

از اهل ایمان چون [illegible] اکابر صحابه و امرا سرایا   هر آینه بدانستندی

آن را آنانکه استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق می نمایند   از

پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد

و اگر نه فضل خدای بودی   بر شما بارسال رسول

و رحمت او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت

قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی   هر آینه

پیروی میکردید شیطان را   مگر اندکی از شما که بعصمت ربانی از

دعوات شیطانی ایمن ماندید و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول

و نزول قرآن بحقیقت ملت ابراهیم راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قس

بن ساعده [illegible] زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان

پس تو کارزار کن   در راه طاعت و رضای خدای [illegible]

همچنانکه ایشان شده اند تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت مثل

پس مگیرید از ایشان دوستان تا وقتی که ایمان

آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند در راه خدای

خدا یعنی خالی از غرض دنیا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت

بگیرید ایشانرا و اسیر کنید و بکشید ایشان

هرجا که بیابید در حل و حرم و مگیرید از ایشان [illegible]

و نه یاری و مددکاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آورید

مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند بگروهی که در پیمان شده

میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند ما بین مکه با بنی

سلم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید

در جوار آنحضرت باشد یا بیایند بقومی که آمده اند شما

و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند

از آنکه با شما جنگ کنند یا کارزار کنند با قوم خود از قبیله

ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بسته بودند آنکه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم محاربه نکنند

و با قریش نیز همچنین که نه محاربه کنند و اگر خواستی خدای

هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون

بردی بعد از این با شما قتال کردندی پس اگر کناره

کنند از شما [illegible] و کارزار نکنند

با شما و القا کنند بسوی شما انقیاد و استسلام را یعنی

از شما امان طلبند پس نساخت و ننهاد خدای مر شما را

بر ایشان راهی در قتل و نهب اموال ایشان حکم این آیه

بآیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است زود باشد که بیابید

وآداب آن در جواهر ارزوی تفصیل مذکور است و بعضی برآنند که اگر مسلم مسلم باشد
جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ وعلیک
بودرستی که خدای [illegible] هست بر همه چیزی [illegible] حساب کننده پس شمارا
بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد [illegible] خدا است که نیست
هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او [illegible] هر آینه جمع خواهد کرد
شما را [illegible] تا روز قیامت که برانگیزد [illegible] هیچ
شکی نیست در آمدن [illegible] آن [illegible] و کیست راستگوتر [illegible] از خدای
یعنی نیست [illegible] از جهت قول و وعده یعنی [illegible]
حق را نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است آورده اند که قومی
از مکه [illegible] آمدند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغام [illegible] از اسلام خود
خبر [illegible] مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی [illegible] ایشان
قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که پس چیست
شمارا [illegible] در شان منافقان که متفرق شده اید [illegible] بود و گروه
و بعضی برآنند [illegible] از حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] نازل شد که شما
[illegible] و حال آنست
که خدای [illegible] با حکم کفر از قتل و سبی [illegible]
[illegible] نمودند [illegible]
[illegible] نمائید [illegible] خدای
و هر که را گمراه کرده است خدای [illegible] هرگز [illegible]
دوست [illegible]

و آورده‌اند که عیاش کلام که از روی حق طلبید نه بگفت و دیگر باره حارث [illegible] را
سرزنش کرد که اگر آنچه دین شما بود گشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل
بود پس تو بر باطل بودی عیاش ازین سخن در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی او را
دست یابم هرجا که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده بمدینه آمد و اسلام کرده حارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود
روزی حارث را در محله قبا تنها ملاقات کرد بنا بر آنکه سوگند خورده بود وی را بقتل رسانید
صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بقتل رسانیدی در قیامت چه جواب خواهی
داد عیاش بر این صورت [illegible] خدمت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه آمد و [illegible]
بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و [illegible] و [illegible] شد [illegible]
این آیه فرود آمد و حکم قتل خطا چنین [illegible] [illegible] باشد مقتول
اگر [illegible] [illegible] [illegible]
باشد [illegible] پس بر قاتل [illegible] آزاد [illegible] [illegible]
و اداء دیت [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] باشد [illegible]
شما و ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] پس [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] پس هر که نیابد
بنده و [illegible] نداشته باشد [illegible] آن [illegible]
پس بر وی است روزه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا توبه
شما را از تو [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] قاتل و مقتول [illegible] حکم کننده
باب دیه و کفاره [illegible] آورده‌اند که [illegible] برادر خود هشام را در محله

قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند
میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند
و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود هرگاه که خوانند ایشان را
سوی کفر یا قتال اهل اسلام باز گردند بدان فتنه
الیها و
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند
نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و باز ندارند دستهای
خود را از قتال شما پس بگیرید ایشان را و بکشید شان
هر جا که بر ایشان دست یابید و آن گروه دادیم
شما را بر ایشان حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان
ز جهت وضوح عذر و مکر ایشان و روا نباشد
مر مومن را آنکه بکشد مومنی را بغیر حق مگر کشتنی
بخطا و هر که مومنی را بخطا بکشد پس
بر وی است آزاد کردن بنده گرویده و بر وی است دیتی
تمام ادا کرده شود بورثه مقتول که قسمت کنند میان خود چون سایر
مواریث مگر آنکه مقتول تصدق کنند بر قاتل و دیه را
ازو عفو نمایند نزول آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان
شده از اقارب خود بترسید ناچار شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر
در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش
بود بفرمود زن بجا درست عهد نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه
او را بافسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته در آفتاب
می انداختند تا از مسلمانی باز گردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت و گفت
ای عیاش ازین بسیاری آزار و ابتلا که بتو رسید گفت چرا کشی مرا رفتن دین اسلام

مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید [illegible] تو مؤمن نیستی
بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی [illegible] طلب میکنید ای مجاهدان [illegible]
مال قلیل دنیا مراد غنیمت و غنم مرداس است واگر شما طالب غنیمتید [illegible] پس
نزد خداوند [illegible] غنیمتهای بسیارست که بدست شما حواله داد تا از نیاز حرص
از قتل مسلمانان برای مال [illegible] همچنین بودید شما [illegible] پیش ازین یعنی
اول که باسلام در آمدید حرمت عصمت خون و مال خود توسل کلمه شهادت می‌نمودید
[illegible] پس منت نهاد خدای بر شما بکلمه استقامت داد شما را در دین [illegible]
بر اینکه جمع و تفحص و تبیین کار به جهت راه در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان بد و باک
کنا منتی ... که از نزد خدای بدرستی که کشتن یکی مسلمان [illegible] بدرستی
که خدای هست [illegible] بانچه شما می‌کنید دانا [illegible]
برابر نیستند نشستگان در خانه [illegible] از مؤمنان [illegible]
نباشند غیر از صاحبان بیماری و عجز و جهاد کنندگان [illegible] در
راه خدای [illegible] بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان می‌کنند
[illegible] و به نفسهای خود که در معرض قتل می‌آرند و چگونه برابر توانند بود کسی که
در گوشه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید در ربع
تا جدا ... مذکور است که این آیه که نزول آمد در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم
گفت یا رسول الله حال من چگونه شد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعداء جانب
ربانی آنگاه وحی بحضرت ظاهر شد و بعد از کشف حال ازو بود که غیر اولی ... من المؤمنین غیر اولی
الضرر [illegible] تفضیل داد خدای [illegible] جهاد کنندگان را
بمالها و نفسهای خود [illegible] بر نشستگان بخانه [illegible] پایه و مرتبه
بهشت است و عظم و نام نیکو [illegible] و همه را از قاعدان بعذر که مبین جهاد داده
وی نتوانند و مجاهدان که کرد مباشر اند [illegible] وعده کرده [illegible]

بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده صورت حال معروض داشت و آن
حضرت ظهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید کشندهٔ هشام کیست
او را بمقیس سپارید والا دیت بدهید و بموجب شریعت ادا کنید بنی النجار جواب دادند که ما [illegible]
شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با ظهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه
شیطان مقیس را بر آن داشت که ظهیر فهری را بی گناه بکشت و با خود گفت نفس را بقصاص نفسی
بکشتم و از دیت سود آمد پس مرتد شد و روی بمکه نهاد و این آیه نازل شد [illegible]
و هر که بکشد [illegible] مؤمنی را عمدا و قصد و حلال داند کشتن او را
پس پاداش او دوزخ است [illegible] در حالتی که جاوید باشد در آن
و خشم گرفت خدای [illegible] بر او و دور ساخت او را از رحمت خویش
و آماده ساخته است برای او [illegible] عذابی بزرگ بجهت ارتکاب چنین گناه بزرگی
آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس نامی که از ساکنان مسلمان
بود قوم او بکوه گریختند و او با [illegible] بکوهی متحصن شد همین که سریه نزدیک او
رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر ایشان سلام کرده و زبان
بکلمهٔ [illegible] محمد رسول الله گشاد از گروه [illegible] اسامه [illegible] اهمال کرد تا
و بضرب شمشیر [illegible] بکشت و [illegible] چون این خبر
بحضرت رسید غایت متألم شد و گفت ای اسامه کشتی کسی را که آن کلمه گفت [illegible]
[illegible] معترف بود اسامه بر آن نادم شد گفت یا رسول الله برای من آمرزش
[illegible] حضرت [illegible] کلمهٔ لا اله الا الله [illegible] اسامه گفت یا رسول الله
[illegible] آن کلمه از ترس شمشیر بود حضرت [illegible] دل او شکافته
بودی تا دانستی [illegible] بدروغ و این آیه نازل شد [illegible] ای
گروه گرویدگان [illegible] چون سفر کنید [illegible] در راه خدا [illegible]
[illegible] پس تحقیق کنید و با هر کسی تفحص کنید [illegible]

آمرزنده را ... پس آن گروه‌ها که امید هست شاید خدای ... که عفو کند
از ایشان نقطه عفو ایشان میکند بالنظر ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نگردانم
بود ... دست خدای عفو کننده از معصیت ایشان ... آمرزنده گناهان
ایشان ... و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای ...
یابد در زمین ... موضع بسیار یعنی راه فراخ بسیار ... و فراخی در
روزی یا گشادگی در اظهار دین و اسلام یا عزت دنیا را از عکرمه روایت میکند
که در مکه بسیار کسی اسلام آورده بودند استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید ترک هجرت
نازل شد و نوشته آیت مستضعفان به مکه رسید جندع بن ضمره به پسران گفت که مرا ببرید من
پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می‌توانم و راه مدینه را میدانم
می‌ترسم که ناگاه به دست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل یابد چون از زمین
سریری گرفته‌ام پسرها بر جنبه ببرند اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا
کردند و بمنزل تنعیم نزول نمود اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست
چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم
ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت و خبر او به مدینه رسید
بعضی صحابه گفتند که اگر به مدینه رسیدی اسلام او کاملتر و جزاء او شاملتر بودی حق تعالی
آیه فرستاد ... و هر که بیرون آید از خانه خود
در حالتی که هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول او یعنی برای ایشان
... پس دریابد او را مرگ در اثناء طریق و به هجرتگاه نرسد
پس بدرستی که ثابت باشد مزد او ... نزدیک خدای ... و هست
خدای آمرزنده گناهان مهاجرانی که در هجرت کرده ... مهربان در وعده مثوبه
او بحسن نیت او ... و چون سفر کنید در زمین
... پس نیست بر شما گناهی ... در آنکه کوتاه سازید از نماز

پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بحسب اعمال خواهد بود
و تفضیل کرد خدای مجاهدان را ... بر نشستگان
بی عذر ... مزدی بزرگ که آن ... پایهای بلند است از خدا در
آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو هفتاد
سال ... و آمرزش ... و بخشایش ... و هست خدای آمرزنده
گناهان گذشته ایشان ... مهربان بر ایشان در ازدیاد درجات ایشان ... در تفسیر آمده
که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت
از آنکه بمدینه هجرت نکردند چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان مصاحبت کردند
و بمعرکه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرستاد که
... بدرستی که آنانکه ... جان ایشان بستانند ... حالیکه
فرشتگان ملک الموت اند ... در حالتی که ستمکاران بودند بر نفس خود
بترک هجرت و در آن وقت فرض بوده بموافقت با کفار و آن ممنوع بوده
گفتند ملایکه از روی سرزنش ایشان را که ... در چه چیز بوده اید از کار دین و کدام
طایفه بوده اید از مشرکان و مومنان ... گفتند بودیم ما ... ضعیفان
و عاجزان ... در زمین مکه و کفار غالب بودند ... گفتند فرشتگان بجهة توبیخ
ایشان را که ... آیا نبود ... زمین خدای ... گشاده
که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه
کردند ... پس آن گروه تارکان هجرت ... جای ایشان دوزخ است
و بد بازگشتنی است ایشان را دوزخ و این تعذیب همه تارکان هجرت را
معذورست ... مگر کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجز بودند
از مردان ... و زنان ... و کودکان ... نمی توانند
چاره سازی نمی آرند ... و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون رفتن

دیگر کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از ان
نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و بترک نماز شوکت دمار از ایشان
بر نیاوردیم یکی از زمره کفر آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگر هست که در
اعزاز نماز اکرام ان غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاهداشته در ان وقت ناگاه
بر سر ایشان رانیم و بکام دل از پس دشمنان داد انتقام بستانیم چون وقت صلوة
عصر در رسید جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی
مقرر شده . و هیچ گناهی نیست بر شما اگر باشد
شما را رنجی از باران که گران گرداند اسلحه را یا باشید بیماران
و نا توانا ات در حمل سلاح اگر بنهید سلاحهای خود را
و در هر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و نگهدارید
مراقبه و بر حذر باشید بدرستی که خدای آماده
کرده است برای کافران عذاب خوار کننده
پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شوید از ان پس یاد
کنید خدایرا در حال قیام که شمشیر میزنید و در حال نشستن که تیر
می اندازید و بر پهلوهای خود افتاده زمانی که زخم خورده افتاده اید
و گفته اند مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال و در زاد المسیر آورده که بعضی
خوف است یعنی بترسید از خدای تعالی در وقت تصرف در امور و نفوذ او و در حال
اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و حلول هجوم بلیه و در زمان توجه بمنام
و غیر ذلک الا آنکه خوانیم چنین خوف تواند بود هر که نه از خوف کم شود هر شادی
نشود الا آنکه فراگوش او حضار خطرها الا آنکه فراگشت درس هر که خوفش نیست چون ماه کوتاه
مهر ترس پس چون بیارمید و از ترس ایمن شدید

یعنی رباعی را دو رکعت گزارید   اگر بترسید   آنکه شما را
بکشند کافران این شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان ترسان
بوده اند و حالا بی ترس قصر باید کرد   بدرستی که کافران
هستند مر شما را   دشمنی آشکارا   و چون باشی تو در
میان ایشان بوقت خوف از اعادی   پس خواهی که اقامت
کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز   پس باید که
بایستند گروهی از ایشان   با تو در نماز گزاردن و گروهی دیگر روی بر روی
دشمن بایستند   و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاح
خود را از روی حزم و احتیاط   پس چون سجده کنند آنانکه نماز گزارند
پس باید که باشند آنها که نماز میگزارند   از پس شما در برابر
دشمن و چون ایشان کرده یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند
و بیایند آن طائفه دیگر که   نماز نگزارده اند و با پس ایستاده
پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر   و باید که بردارند
ایشان نیز با خود   آلتی که بدان تحرز میکنند از دشمن چون عاسر و خود و زره
و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان
دوست میدارند آنانکه کافر شده اند   آنرا که غافل شوید
از سلاحهای حرب   و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت
پس حمله آورند بر شما   یک حمله و مرة یا بند بر شما نقلست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بغزوه رفته بود چون که بعسفان رسید مشرکان
صف راست کرده و جدال و قتال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا اهل اسلام
نیز در مقابله صف بر کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواران لشکر کفار میان قبله
و سپاه مومنان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه باقامت نماز اشتغال کردند

بجهت تو آنرا ... براستی که حکم درست ... تا حکم کنی میان مردمان
... با نچه خدای ترا آشنا ساخت کردانیده و وحی فرستاده
و مباش برای خیانت کنندگان ... دشمنی آنکس که بی کناه است
و در مقام رفع خیانت مباش از خیانت ... و آمرزش خواه از خدای از
تقصیری که بجواب یهود کردی ... بدرستیکه خدای هست آمرزنده
مرکسی را که آمرزش طلبد ... مهربان برو ... و خصومت مکن
از قبل آنانکه ... خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت
او در ساختند ... بدرستیکه خدای دوست نمیدارد
هر کرا هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بدان ... گناه کاری مشغوف در کناه خود
... شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را
و شرم نمیدارند از خدای ... و حال آنکه خدای با ایشان است
و اسرار ضمایر ایشان از او پنهان نیست پس او سزاوارتر بدانکه از او شرم دارند
و نمیدارند ... آن هنگام که بشب تزویر و تدبیر میکنند
چیزی را که نمی پسندد خدای ... از گفت دروغ یعنی طعمه با یکدیگر در شب
مشورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد و پیغمبر سخن او را در کند مسلی نشست
... کرده و تهمت بر یهودی کرد که در ت انتقات نخواهد فرمود ... و هست
خدای ... بدانچه شما میکنید ... احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از
حیطه علم او خارج نیست ... شما یید ای گروه بنی ظفر که از جهت جانب
دفع میکنید ... از جانب اهل خیانت را جدال و خصومت
در وقت زندگانی دنیا ... پس کیست آنکه خصومت کند
با خدای ... از جانب ایشان روز قیامت ... در دفع خیانت کند
یا کیست آنکه باشد ... بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشانرا

... پس چون بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ... بدرستی که
نماز ... هست بر مؤمنان ... فرض موقت یعنی محدود
باوقات که اخراج از اوقات آن روا نیست ... و سستی مکنید و ضعف منمائید
در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از
جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید ... اگر هستید شما ای مؤمنان
که دردمند شده اید از جراحتها ... پس بدرستی که کافران نیز دردمند شده
و زخم خورده ... همچنانکه شما هستید ... و شما باوجود الم امید میدارید
از خدای ... آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت دین
و هست خدای ... دانا بمصالح شما ... محکم کار در امر و نهی
آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانهٔ قتاده بن نعمان زد و زرهی
که در انبان آرد کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت
تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بنزد وی بودیعت
بدو سپرد و بامداد قتاده بر اثر تتبع بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب زره طعمه سوگند یاد
کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته
بود پی برد و یهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبانی بود
بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیهٔ نبویه عرض کرد
و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او خواستند که طعمه تهمت زده شود
و یهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با یهود و رای حضرت
نیز بران بود که خیانت بر یهود ثابت گردد و مسلمانان از ان خیانت مبرا باشند
همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت
کبریا رب الارباب خطاب رسید که ... بدرستی که ما فرو فرستادیم

مطابق بوده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در روز بر پرسش بردم نظر کردم در حلق من ریختند
فعلمت ما کان و ما یکون [illegible] و هست فضل خدای [illegible] بر تو بزرگ
بزرگ چه همه فضل او منظم از نبوت که مراست نیست [illegible] نیست نیکویی
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشنا ورند
کردند خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجیات است یعنی هیچ نیکویی در آن راز
گویان نیست مگر آنکسی که بفرماید بصدقه دادن
یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد و گفته اند مراد قرض دادن است
یا دست گیری بیچارگان یا فرماید بصلح
میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان و هر که بکند
اینها که مذکور شد برای طلب خشنودی خدا
پس زود باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ
و هر که خلاف کند با رسول از پس آنکه ظاهر شد
مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل و اتباع کند
غیر آن راه که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیه
هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بمکه گریخت بجانب مکه مرتد شد و ایضا نقب
در خانه کسی میزد دیوار بر او آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان بیرون
آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این مرد از
مدینه گریخته و پناه بما آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج
کردند و با تجار قضاعه بسوی شام رفت و در منزلی کاروان را مشغول
ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار
کردند و قولی آنست که از جهت دزدی که بسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید
و جهاز در خوف بر اقا او را در دریا انداختند این بزار بیان بوده و خفا

عذاب کنند یا حمایت کنند که عذاب از ایشان باز دارد ومر که بکند بدی که از آن
ضرر بغیر رسد یا ستم کند بر نفس خود پس طلب آمرزش
کند از خدای بتوبه و انابه یابد خدای را آمرزنده گناهان
مهربان بفضل خود ودرین آیه ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار
ومر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند
پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری
تعدی نمی کند وهست خدا دانا بسارق درع حکم کننده
در جزای زشت او بقطع ید ومر که بکند گناه صغیره یا اثم
بخطا واقع شود یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد
پس تهمت نهد بآن گناه بی گناهی را چنانکه طعمه نسبت بزید کرد
پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و بهتان مشغول کناهی
و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را ونه اگر نه فضل خدای
بر تو بودی و رحمت او که ترا از حقیقت مهم اعلام داد بقصد
کردند ترا از قصد فرا به و تصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه
قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر با آنکه ترا ایکر دانند از حکم راست
و در خطا و ضلالت نمی اندازند مگر با نفسهای خود
چه وبال این عمل عاید بدیشانست و ترا زیان نمی توانند
رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی و فرستاده است خدای
بر تو قرآن را و بیان احکام آنرا و در آموزانیده
ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور
و گفته اند آن علمیست بربوبیت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قدر حال او
و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکون است که حق سبحانه در شب اسری بر او افکند

... و ایشانرا گمراه می‌کنم از طریق حق ... و در آرزو افکنم ایشانرا
یعنی اندازم در خاطر ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تأخیر توبه یا آنکه بعث و نشر
نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب ... و بفرمایم ایشانرا ...
... ببرند گوشهای چهارپایانرا و اجزای حلال ساخته حرام
میگردانند اشارتست با آنچه عرب داشتند از بحیره و سائبه و وصیله و حام چنانچه
در سوره مائده بیاید ... و هر آینه بفرمایم ایشانرا ... پس تغییر
میدهند ... آفریده خدایرا بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان
و غیر ساختن زنان ... یعنی ... کبود زدن بر روی و بر دست و پای
یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله
... و هر که فرا گیرد شیطانرا ... دوستی جز
خدای یعنی پیروی شیطان و طاعت آن کند ... پس بدرستی که زیانی کرد
زیانی آشکارا چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از رسول ... بهره ...
کنند بفوات بهشت و حصول دوزخ ... وعده میدهد ایشانرا شیطان باطل
وفا نکند ... و در آرزو می‌افکند ایشانرا بچیزی که بدست نیاید
و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان ... مگر فریب دروغ یعنی اظهار
نفع می‌کند در آنچه مشتمل بر ضرر است ... آن گروه که پیروی شیطان کنند
جایگاه ایشان دوزخ است
و نیابند از دوزخ ... گریزگاهی که برای خلاص خود بدان التجا کنند ... و آنانکه
گرویده‌اند ... و عملهای پسندیده کردند ... زود
باشد که درآریم ایشانرا ... بوستانها که میرود ...
از زیر درختان آن جویها ... در حالتی که این داخلان جاوید باشند
در آن ... تأکید است یعنی همیشه بی انقطاع ... وعده کرد خدای وعده کردنی

میگوید [illegible] واگذاریم او را در آن سرای با آنچه دوست میدارد و درین جهان که آن
کفر و ردست یعنی او را در آن گمراهی گذاریم و در آوریم و اصل کنیم [illegible] و در آریم
او را بدوزخ [illegible] و بد بازگشتیست دوزخ [illegible]
که نیامرزد خدای [illegible] آنرا که شرک آرند بخدای [illegible]
و بیامرزد آنچه جز شرکست [illegible] مرکرا خواهد نزول آیه در شان پیری بود
از اعرابی که بجناب نبوت مآب آمده بود و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیرم
در گناه غرقه شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام هرگز شرک نیاورده ام و بجز او
کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و دلیری با خدای نکرده ام و تصور نه
داشته ام که [illegible] یعنی [illegible] بلکه [illegible] آرم [illegible] اعدام پشیمان از گناه و توبه
کننده بر درگاه حال من چگونه حق تعالی بدین آیه خبر داد که هر گناه را غیر از شرک
[illegible] و هر که شرک آرد بخدای [illegible]
[illegible] پس هر آینه گمراه شد از حق گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان
خبر میدهد که [illegible] نمی پرستند بدون حق تعالی
[illegible] مگر
مادگانرا [illegible] ماده میگویند [illegible] اسمای ایشان چون لات و عزی
و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده
که بتانرا بر صورت زنان ساختندی و بعضی گفته اند مراد از اناث ملایکه اند
که مشرکان میگفتند فرشتگان دختران خدااند [illegible] و نمی پرستند
مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه
او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها [illegible] راند است خدای او را و دور
کرده از رحمت [illegible] و گفت شیطان [illegible] هر آینه فرا گیرم
از بندگان تو [illegible] بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار
یکی از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده

صفحه ۲۶۰

به‌تحقیق و ایشانرا گمراه می‌کنم از طریق حق و در آرزو می‌افکنم ایشانرا
و می‌آرایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر
نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب و میفرمایم ایشانرا
پس می‌شکافند گوشهای چهارپایانرا و آنچه خدای حلال ساخته حرام
میگردانند اشارتست بانچه عرب داشته اند از بحیره و سایبه و وصیله و غیر آن چنانچه
در سوره مایده بیاید و هر آینه میفرمایم ایشانرا پس تغییر
میدهند آفریده خدا را بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان
و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و نیل کبود زدن بر روی و لب و دست و پای
یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله
و هر که فرا گیرد شیطانرا دوست یا پیرو
خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند پس بدرستی که زیان کرد
زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود آن بهره نبرد یا زیان
کند بفوات بهشت و حصول دوزخ وعده میدهد ایشانرا شیطان بانچه
وفا نکند و در آرزو می‌افکند ایشانرا بچیزی که نیابند
و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان مگر بسبب فریفتن یعنی اظهار
نفع می‌کند در آنچه مشتمل بر ضرر است آن گروه که پرستنده بتانند و متابع
شیطانانند جای ایشان دوزخ است
و نیابند از دوزخ گریزگاهی که بر آنجا نقل کنند و آنانکه
گرویده اند و عملهای پسندیده کردند زود
باشد که در آریم ایشانرا ببوستانها که میرود
از زیر درختان آن جویها در حالتی که اینها داخلان جاوید باشند
دران ابدا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وعده کرد خدای وعده کردنی

میگوید [illegible] را گذاریم او را در آن سرای با نجه دوست میدارد درین سرای که آن
کفر و ورد نیست یعنی او را در دایره کفره و گمراهان داخل کنیم [illegible] و در آریم
او را بدوزخ [illegible] و بد بازگشتی است دوزخ
که نیامرزد خدای [illegible] آنرا که شرک آرد بخدای
و بیامرزد آنچه جز شرک است [illegible] مر کرا خواهد نزول آیه در شان پیری بود از
از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بود و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیر کار
در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام هرگز شرک نیاورده ام و بجز او
کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی دلی با خدای نکرده ام و تصور نه
نداشته ام که طرفة العینی خدا را بگریختن عاجز آرم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه
کننده بدرگاه حال من چگونه خواهد بود حق تعالی بدین آیه خبر داد که همه گناهانرا غیر از شرک
امید آمرزش هست [illegible] و هر که شرک آرد بخدای [illegible] پس هر آینه
گمراه شد از حق [illegible] گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان
خبر میدهد که [illegible] نمی پرستند بدون حق تعالی [illegible] مگر
مادگانرا یعنی بتانرا ماده میگویند بواسطه تأنیث اسماء ایشان چون لات و عزی
و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده
بتانرا بر صورت زنان ساخته بودی و گفته اند مراد از اناث ملایکه اند بزعم
ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدااند [illegible] و نمی پرستند
مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه
او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها [illegible] براندهٔ است خدای او را و دور
کرده از رحمت [illegible] و گفت شیطان [illegible] هر آینه میگیرم
از بندگان تو [illegible] بهرهٔ مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار
کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده

و صلعم

بعضی از اعمال صالحه بر هیچکس را قوت از تکالیف تمام آن نیست [illegible] از مرد
و زن [illegible] در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد
پس آن گروه عمل کنندگان [illegible] درآورده شوند بهشت و حفص بصیغه
معلوم میخوانند یعنی درآیند بجنت [illegible] و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل
خود [illegible] بمقدار نقیری یعنی هیچ چیزی از ثواب ایشان کم نشود
و کیست نیکوتر از جهت دین [illegible] از آنکه خالص گرداند نفس
خود را [illegible] برای خدای یا بدل کرد روی خود را در سجده تعالی [illegible] و حال
آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک کننده بدیها [illegible] و پیروی کرد
دین ابرهیم را [illegible] در حالتی که ابرهیم با ایمانی از همه
دینها بدین اسلام [illegible] و گرفت خدای ابرهیم را
دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که شایسته [illegible]
آورده‌اند که در عهد ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه قحطی پدید آمده و چون
مردم همواره از خوان خلیل فواید یافته بودند در آن سال بجهت جمع بیشتر [illegible]
نمودند آنجا ابرهیم علیه السلام دانست پریشانی ایشان را و دید که انبار تهی شد چند
قطار شتر بمصر فرستاد نزد یکی دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام
فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا
ظاهر شده و اگر فی الواقع ابرهیم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع
که بودی چاره می توانست کرد فاما شنیده ام که بیش خانه زدگان بر او التجا
کرده اند و او بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند
القصه خدم و غلامان ابرهیم علیه السلام نزد او [illegible] و بهای [illegible]
بازگشتند و ایشان از شرم آنکه شتران خالی بشهر برند [illegible] و بی توانان
چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتر با

وراست کرد سخن خود را ... راست کردنی ... و کیست راست گوتر
... از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی
با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز تفاخر کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما
مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی
مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما بهشت
سزاوارتریم آیه آمد ... آنچه خدای وعده کرده از ثواب یافته نشود
بآرزوهای شما ای مسلمانان ... و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند
لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى یعنی هیچکاری بآرزو بر نیاید بلکه
بریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید ... بآرزو و هوس بر نیاید این هوس
بآب دیده و خون جگر تواند بود ... هر که عمل آرد کاری بد را
جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا این حکم عامست همه عالمیانرا آورده اند که چون
این آیه فرود آمد صحابه مغتم گشتند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از
کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آنکه بیاید حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که نه
بیمار میشوی و نه اندوهناک میشوی ... میرسد گفت بلی یا رسول الله
خواجه فرمود که همون آن جزای است و در تیسیر آورده که حضرت رسالت صلی
الله وسلم بعد از این سخن فرمود که ای ابابکر تو و اصحاب تو و مؤمنانرا جزای گناه
در دنیا دهند تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نبود و دیگرانرا جزاهای ایشان
جمع کنند و روز قیامت بدیشان رسانند و حسن بصری رحمه الله میگوید عمل سوء شرک
است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید ... و نیابد عامل سوء برای نفس خود
جز خدای دوستداری که مدد بدو رساند ... نصیری
و نه یاری که از عذابش برهاند ... و هر که بجای آرد

بعضی

فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را ... در باب ایشان ... و دیگر
فتوی میدهد یعنی بیان می کند انچه خوانده میشود بر شما ... در قرآن
در شان یتیمان که زنانند ... ان زنانی که ... نمیدهید ایشان را
انچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث
و رغبت می کنید ... انچه خواهید ایشان را اگر جمیله باشند و مالهای ایشان را
بخورید
و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان
از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید ... و دیگر
حکم می کند قرآن بانکه قیام نمایید
برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان
بعدل و راستی ... و انچه می کنید از نیکویی در باره
یتیمان و کودکان و غیر ایشان
پس بدرستی که خدای هست
بان دانا و بران جزا خواهد داد. در اسباب نزول آورده که مردی بزوجه خود بهانه
جوی بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان نمی خواست و او رضا
نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هرگاه که میخواهی میرو که من ترا بحل کردم و گویند
دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین گفت
که مرا از حبالهٔ نکاح بیرون مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که
و اگر زنی ... بترسد از شوهر خود
سرباز زدنی از صحبت او ... یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمه او
... پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ... در انکه
بصلاح آرند میان یکدیگر بصلحی یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر ببخشد
یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت تقدیم نکاح بجا آرد و او را از خود
جدا نکند ... و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت. ارباب سیر آورده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داده بود او برگر

در جوالی شهر جوالها پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابرهیم ازین حال شکسته شده روی بمسجد
نهاد و درآن حال ساره زوجه ابرهیم در خواب بود چون بیدار شد و جوالها پر دید
خرم و خوشدل شد سر یکی بگشاد آردی دید در غایت سفیدی و پاکیزگی پس چون
اهد پاره ازان خمیر کرد و نان بخته به عیال و اطفال درویشان داد چون ابرهیم از مسجد
باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو
ابرهیم علیه السلام فرمود که این از نزدیک دوست من آمده است قحط الی بود بدین جهت بی او دوست
گرفت * بزرگان گفته اند شرط خلت استهلاک بنده است در علوم احوال بحضرت
ذو الجلال و این مقام ابرهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنا حبیب است
در محبوب و بقاء بوی و این مقام محمدیست لاجرم به حبیب مسمی شد و ازینجانب که ذکر
خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابرهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی
یحببکم الله درین معنی گفته اند — عجب آئینست که محبوب جهانی تو بلطف عجب آنست
که محبان تو محجوب بانند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و نور
است و جذبه علامت نیستی و محبت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی
ذاهب الی ربی سیهدین از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لاجرم
از نظرگاه خلیل بود که نری ابرهیم ملکوت السموات و منظرگاه حبیب گردانیده
ثم دنی فتدلی — خلیل از خلیل تا شان بباشی هیچ از خداوندان بار کماستن
و از خدا راست انجم در آسمانها بود — واهد در زمینها شد
بس هر کرا خواهد از اهل آسمانها و زمین بدوستی برگزیند — دوست خدای
بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت
در طلب فتوی میکنند از تو — در باب میراث زنان یعنی دختران احکم
چنانکه گذشت و اعتراض عیینه بن حصین که دختر و خواهر را نصف مال میدهیم و مالی
نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد — بلکه خواهی

فتوی

دهد هر یکی را بی نیازی به برآرد ... وهست خدای فراخ بخشایش بر بندگان
خود محکم کار در افعال و احکام ... و مر خدای راست آنچه در
آسمانهاست از جواهر علوی ... و آنچه در زمینهاست از کون این سفلی و بدرستی
و مرا ایشانرا وصیت کردیم و فرمودیم ... آنانرا که داده اند کتاب
پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها را نیز که قبل از ایشان بوده اند
و شما را نیز وصیت کردیم یعنی پیغمبر مارا ... بآنکه بپرهیزید از شرک
و اگر کافر شوید ... پس بدرستی که مر خدای راست
آنچه در آسمانهاست ... و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک او و نیز
پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بایمان و بر طاعت شما منتفع نمیشود
و هست خدای بی نیاز از خلق خود او را اگر فرمان بردارند و اگر نه برند
ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند ... و مر خدای راست
آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن ... و آنچه در زمینها بود از
ارکان و موالید و جز آن ... و بسنده است خدای ... کارسازی مهمات بندگان
اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی گرداند ... ای مردمان
و بیارد یعنی ایجاد کند دیگرانرا که فرمان بردار تر باشند چون این
آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت آنها
قوم این اند یعنی پارسیان ... و هست خدای ... بر این ایجاد و اعدام
توانا ... هرکه باشد که خواهد بعمل خود ... پاداش
این سرای چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند ... پس نزدیک
خداست ... پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت
و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزها شود و از شریف ترین چیزی باز ماند
و اگر با شرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی الله برای خدا جهاد کند

آن حضرت بنشست تا وقتی که سید عالم صلوات الله وسلم بر سید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول
الله رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که از جماعت
در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها میبخشم حضرت بوی رجعت
فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله عنها میبود و این آیه در قصه وی نازل شد
و حاضر آورده اند نفسها را بخل یعنی مجبول شده نفسها بر بخیلی
و آن نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند و اگر
نیکویی ورزید در زندگانی و بپرهیزید از نشوز و اعراض پس
بدرستی که خدای هست بآنچه می کنید از احسان و خصومت دانا
و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید آنکه عدل ورزید
و راستی نگاه دارید میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میلی واقع
نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با آنکه در قسم میان ازواج
طاهرات ملاحظه عدل میفرمود بعد از ان میگفت خدایا این قسمت در آنچیزیست که من مالک آنم از
صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را
رضی الله عنها از همه ازواج دوستتر میداشت و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل
و وفا در آن باشید بر آن پس میل مکنید تمام میل بآنکه هر چه خواهد است در قسم
و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل منضم مکنید که اگر چنین باشد پس میگذارید آن
دیگری را مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار
و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته
و بپرهیزید از مثل این ظلمها در زمان آینده پس بتحقیق هست
خدای آمرزنده گناهان ماضی را مهربان بر توفیق طاعت در زمان
مستقبل و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق
بی نیاز گرداند خدای هر یکی را از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی

میفرماید که ایمان آورید بر زبانی ایمان آرید بدل خطاب است اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید

ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بهمه یعنی آنحضرت را و قرآن را صلی الله علیه که ایمان آورده اید

بآیات و دلائل ایمان آرید [illegible] بخدای [illegible] و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم

[illegible] و به آن کتابی که خدای فرستاد [illegible] بر پیغمبر خود یعنی

قرآن [illegible] و آن کتابی که پیشتر فرستاده [illegible] پیش از قرآن

محققان گفته اند که ای کسانی که ایمان آورده اید از جهت برهانی ایمان آرید بر سبیل

کشف و عیان یعنی بالایمان تقلیدی و مقتدری تصدیق ایمان کنید بتحقیق و از حضرت

قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقول است که در معنی یا ایها الذین آمنوا

آمنوا اشارت است [illegible] نفی [illegible] بترک [illegible] و اثبات وجود

الموجود جل ذکره حقی باید بود [illegible] ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطائفه

جنید قدس سره تعالی [illegible] منقول است که فرموده اند [illegible] مناسبت که دل ایمان آورده ام

و در ایمان تازه کرده ام [illegible] دم نفی زدن یعنی [illegible] بخود مشغول

گشتن کفر است [illegible] طلمت [illegible] خود [illegible] خود کفر است

نفی خودپرستی کن زود که جز حق در حقیقت نیست موجود [illegible] و هر که کافر شود

بخدای [illegible] و بفرشتگان او [illegible] و بکتابهای او [illegible] و بفرستادگان

او [illegible] و بروز رستخیز [illegible] پس بدرستی که گمراه شود [illegible]

گمراه شدنی در نهایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود

بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود [illegible] پس کافر شدند

بپرستیدن گوساله [illegible] پس باز ایمان آوردند و توبه کردند

پس کافر شدند بعیسی علیه السلام [illegible] پس بیفزودند و زیاده کردند

کفر را بانکار حق [illegible] نیست آنکه خدای بیامرزد ایشانرا

چه اعتبار در کار بخاتمه آنست و خدای داننده که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیان ست

اورا اجر آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا
بخود او میرسد بی توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست و هست
خدای شنونده همه قولها بیننده همه فعلها ای گروه
مؤمنان باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد کنندگان در قیام
بامر عدالت و باشید گواهان برای خدا یعنی ادای شهادت کنید براستی
واگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی
که در ذمهٔ اوست در تیسیر از ابوصالح نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله
کسی را بر پدر من حقی است و منکر آنست و مرا باز میدارد از اداء شهادت الا درویشی
و افلاس پدر من این آیه نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه بر نفسهای شما باشد
یا پدر و مادر و خویشان نزدیک اگر باشد
مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه توانگر یا درویش یعنی
غنی را برای غنا احترام میکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم مینمایید
پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان
یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی پس شما
متابعت هوای نفس مکنید برای آنکه میل کنید از حق و اگر
بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید
پس بدرستی که خدای هست بدانچه شما میکنید از عدول و میل
و شما را
دانا بر آن مکافات خواهد کرد ای آنکسانی که ایمان
آورده اید خطاب با مسلمانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب میگفتند یا رسول
الله ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و بعزیر و بتوریت و دیگر هیچ پیغمبر و کتاب
ایمان نداریم و گویند که خطاب با کافران نیز میشاید که مسلمانانرا میگوید ای آنکسانی
که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت باشید بر ایمان خود و منافقانرا

یعنی ظفر کردن بر مؤمنان [illegible] گفتند به کافران [illegible] غالب و مستولی نبودیم
بر شما [illegible] که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم [illegible] و منع نکردیم
شما را یعنی ممنوع ساختیم [illegible] از مؤمنان بانکه سستی کردیم در جهاد
ایشان و نفاق [illegible] تا دل شکسته شدند تا شما غالب شدید پس بیارید از غنایم خود نصیب
ما را [illegible] پس خدای حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان
بروز رستخیز [illegible] از دو کسی را در میان حکومت نباشد [illegible]
خدای [illegible] کافران را [illegible] بر مؤمنان در روز قیامت
حجتی که بدان ایشان را الزام توانند کرد یعنی نه هیچ ایشان را بر مؤمنان سبیلی
[illegible] که منافقان [illegible] مکر میکنند با دوستان خدای
به اظهار اسلام و پنهان کفر [illegible] و خدای جزا دهنده است ایشان را
بر مکر و فریب ایشان [illegible] خیانت که روز قیامت ایشان را نیز نوری دهد همچنانکه
مؤمنان را [illegible] بر صراط [illegible] نور مؤمنان باقی ماند و [illegible] از صراط بیفتند و [illegible]
منافقان منطفی گردد و ما در ظلمت [illegible]
و چون برخیزند منافقان [illegible] و چون برخیزند [illegible]
گرانجانان مانند کسی که از کاهلی کراهیت دارد و اگر کسی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایشان را بیند نماز میگزارند و اگر نه ترک می کنند [illegible] خود را
بر صلاح و تقوی ریا می کنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند [illegible] یاد نمی
کنند خدای را [illegible] مگر اندکی در نماز بحضور مردم نه در خلوت یاد کردن زبانها
دارند و بسیار آن نسبت با ذکر اندک است و در وسیط القلوب [illegible] آورده که ذکر ایشان را
اندک [illegible] از آن جهت که نه خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بعضی ریا و [illegible]
[illegible] آنکه مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگتر است و [illegible] منافقان
ریا میکنند [illegible] در حالتی که متحیر و مترددند میان کفر و ایمان

ونیست که راه نماید ایشانرا راهی که بحق باشد
بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم است یا خبر کن ایشانرا و بشارت بآنکه ایشانرا
عذابی دردناک ومنافقان آنانند که
می‌گیرند کافرانرا دوستان بدرون مؤمنان
آیا می‌طلبند نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت پس
پس بدرستی که عزت مر خدایراست همه و هرکه را خواهد دهد
ازو رسد و او دوستانرا بخشد چنانچه فرموده که ولله العزة و لرسوله وللمؤمنین
و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان در قرآن حکم
حکم آیتی فرستاد که با خوض کنند کافران و استهزا باآیات الله نشسته و خاموش نکنند و آن
آنچه نبیست که واذا رایت الذین یخوضون الآیه اینجا در مدینه منافقان می‌نشستند
و میگویند که خدای در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید
آیتهای خدایرا از قرآن که کافر گردیده شود بدان
و استهزا کرده شود بآن پس منشینید با کافران و استهزا کنندگان
تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند در سخنی غیر استهزا
بدرستی که با نشینید آن هنگام که نشست و مجالست کنید با ایشان
مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این
راضی شدید بصحبت ایشان بدرستی که خدای تعالی جمع
کننده منافقانست و کافرانرا در دوزخ همه
ایشانرا آنانکه انتظار می‌برند بشما وقوع نکبتی را
پس اگر واقع شود شمارا فتح و نصرتی از نزدیک خدای گفتند
منافقان مر شمارا آیا نبودیم با شما در مددکاری ما نکردیم پس سهم ما از
غنیمت بدهید و اگر بود مر کافرانرا بهره از ظفر
نصیب

و زود باشد که بدهد خدای مومنانرا مزدی بزرگ

و ایشان با ایشان همبر باشند — چه میکند خدای بعذاب شما

یعنی چرا عذاب کند شمارا — اگر شکر گوئید مرورا بنعمتها برداری

و تصدیق کنید بوحدانیت او و از روی تحقیق یا ایمان آرید یا که نجات شما بفضل و سعت

نه بشکر — و هست خدای ثواب دهنده شاکرانرا — و دانا بکنه

شکر و ایمان

نمیدارد خدای آشکارا کردن را — یعنی بد گفتارا

مگر از کسی که بر وستم کرده اند چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا از وی تظلم نماید و گفته اند

که مردی از قوم ضیافت خواست و او را طعام ندادند آنکس بار شکایت گشوده

هر جا میرسید از بی مردی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بر آن شکایت عتاب کردند

این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است

و هست خدا شنوا مر سخن مظلوم را — دانا بستمکاری ظالم

اگر آشکارا کنید نیکویی و طاعت را — یا بنهانی بجای آرید آنرا

یا عفو کنید — از بدی که شما را آشکارا بیداران روا باشد

پس بدرستی که خدای هست — عفو کننده از عاصیان با وجود

کمال قدرت بر انتقام از ایشان — توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان

درین آیه تحریض مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت

تظلم دارند از سر آن درگذرند — بتحقیق و یقین آنها

که کافر میشوند بخدای — و به پیغمبران او — و می

خواهند آنکه جدایی افکنند — میان خدا و رسولان او و با آنکه ایمان

آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران او — و گویند که ایمان

می آریم ببعضی از پیغمبران — و کافر میشویم ببعضی مراد یهود اند که گفتند

با گروه مؤمنان اند تا ایشان را باشد هر چه ما نراست

و نصیب کافران شد تا بر ایشان باشد هر چه بر ایشان است ... هر گروه را

... پس نیابی هر ورا ...

... ای گروه مؤمنان ... کافران را ...

... دوستان بیرون مؤمنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خدا

دوستی کنند ... اما منافقین ...

بر خطاب خود ... حجتی روشن ... که منافقان است ...

و عذاب است ... که منافقان ...

و هر چه در زیر تر ... دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد جهت آنکه ایشان

با کفر ... را با ... و مسلمانان ... کردند ...

که منافقان ... دو ... آتش ...

... ایشان ... هر چند ...

ایشان در ... آتش از ... ایشان ... کنند

تا ... آتش ان ... بر دست ... از دل

ایشان دارند ... ایشان ... آتش ... ایشان ...

... بعذاب ... ما ... ایشان ...

... ایشان ... و منافقان ...

... که انکه توبه کنند از نفاق ... و با صلاح ...

شده است از احوال ... و جنگ در زدند ... خدای و ...

و خالص و پاکیزه کردند دین خود را ... خدا ...

نکنند مگر برضای حق ... پس ان گروه که توبه و اصلاح ... و اخلاص

... با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای

... ان ...

خود را بنمای بما خدا را عیان ... پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه
یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت ایشانرا ... بسبب ظلم یعنی سؤال محال که طلب
رؤیت است در دنیا ... پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی
از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزها یعنی معجزهای موسی علیه السلام
... پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند
و بدادیم موسی را علیه السلام ... تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود
بکشید گوساله پرستانرا و ایشان فرمان برداری نمودند
و برداشتیم بر زبر ایشان طور را ... بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان و آنان
پیمانرا بعد از قبول بشکستند ... و گفتیم ایشانرا از زبان
یوشع علیه السلام که در آیید بدر دروازه شهر ایلیا ... در حالتی که سجده کنندگان
باشید و ایشان از این حکم ابا کردند ... و گفتیم ایشانرا از زبان داود علیه السلام
که ستم مکنید و از حدود درمگذرید ... در روز شنبه یعنی کسب مکنید
و ماهی مگیرید و ایشان از این امر نهی تجاوز نمودند ... و فرا گرفتیم از ایشان
در هر یکی از این حکمها ... پیمانی استوار
پس بشکستند ایشان پیمان خود را لعنت کردیم ما ایشانرا آنچه کردیم از مسخ و منع و انواع
عقوبتها ... و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت یا قرآن
و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا ... بناحق یعنی ...
و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف ملفوف است یعنی از دانش پوشیده
محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه محمد صلی الله علیه وسلم میگوید از
وی حجابست که میگویند ... بلکه خدای مهر نهاده است دلهای
ایشان ... بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و طریق
توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ ایشان منقطع ساخته ... پس ایمان

ایمان داریم بموسی و کافریم بعیسی و محمد علیهما السلام — ویریدون
انکه فرا گیرند میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بعضی نافع
نمیشود که بتصدیق رسل کی — آن گروه که میان ایمان و کفر راهی میطلبند
ایشان کافرانند بگوی محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشانرا مومن نتوان
گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست معتبر و معتد به نیست
و آماده کرده‌ایم برای کافران — عذابی خوار کننده
و کسانی که ایمان آوردند بخدای — و بفرستادگان او — و جدا
نکردند — میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند — آن
گروه که مومنان حقیقی اند — زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایب
خوانده یعنی خواهد داد — مزدهای ایشانرا که وعده داده است
و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان — مهربان بتضعیف حسنات
ایشان — در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن
عازورا و امثال ایشان بحضرت رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگویی که پیغمبری
یکبار کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیه آمد که
سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی درخواست میکنند — انکه فرود آری بر ایشان
کتابی از آسمان یکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی
چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما صحایف آن ببینیم که فرود آید بنام هر یک از ما
کتابی جداگانه نوشته باشد که تو رسول خدایی و چون این درخواست از روی تعنت
بود جهت اجابت نیافت حق سبحانه تسلیه میدهد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که از
سوال ایشان محزون مشو — پس بدرستی که ایشان یعنی پدران ایشان
از این گروه از ایشان درخواستند از موسی علیه السلام که — بزرگتر
از این درخواست را آنوقت که کلام حق تعالی شنیدند — پس گفتند

بوده او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت
اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین
بماند آنگه متوفی شود و مؤمنان بروی نماز گزارند
و در روز قیامت
[illegible] باشد عیسی علیه السلام [illegible] بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود
بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند
[illegible] بسبب
ستمی که واقع شده از آنها که هدنا یعنی یهود شده اند [illegible] حرام کردیم
بر ایشان [illegible] طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودیم بر ایشان
از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید
و دیگر به باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای بسیاری را از مردمان
یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر علیه السلام و [illegible]
که او پیغمبر موعود نیست و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را [illegible]
و حال آنکه نهی کرده شده بودند از آن بتحقیق در توریت
و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان برشوت و غصب
و سایر وجوه محرمه و آماده کرده ایم برای کافران
از بنی اسرائیل عذابی مشتمل بر آلام بسیار
لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و با خلاص در عمل آرند
از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او و مؤمنان از مهاجر و انصار
ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است بتو
یعنی قرآن و بآنچه فرو فرستاده شده است پیش از تو یعنی تمام
کتب الهی و ایمان می آرند [illegible] آرندگان و بپای دارندگان
نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز معتبر بوده
و دهندگان زکوة [illegible] و ایمان آرندگان بخدای [illegible]

آرند ... مگر اندکی چون عبدالله سلام رضی الله عنه و یاران او با ایمان اندک غیر معتبر
و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام ...
و بگفتن ایشان نسبت بمریم ... بهتانی عظیم یعنی که انتساب
بزنا بوده ... و دیگر بگفتن ایشان که ... ما کشتیم مسیح
عیسی بن مریم را ... فرستاده خدای این وصف از خدا است مر عیسی را نه قول یهود
و نکشتند او را ... و بر دار نکردند او را ...
ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر چهره ایشان افتاد و این قصه
در سوره آل عمران گذشت ... و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند
در شأن عیسی علیه السلام ... هر آینه در گمانند و تردد بودند از قتل او چه
در وقتی که چهره خود را بر او کشتند گفتند که این عیسی است بعد از آن مشغول شدند و چون بعد
معتبر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست
و بعضی گفتند که چهره عیسی چنین بر روی یهود است ... دیگر که ... دارد
و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا
نیست مر جهود را از عیسی و قتل او ... دانشی ... مگر اتباع ظنی
روشنان را می کنند ... و نکشته اند عیسی را بیقین
بلکه خدای برداشته است او را و بجای کرامت برده ... است و
خدای غالب است بر آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود ... حکم کننده بلعنت و
یهود و تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی علیه السلام ... نیست
از اهل کتاب یکی ... مگر آنکه ایمان آرد بعیسی ... پیش از مرگ
خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان نافع نبود و هیچ سود ندارد و گفته اند
اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان
فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بوی ایمان آرند یعنی آنها که او را ببینند

وما [illegible] تا نباشد [illegible] مردمان را [illegible] بر خدای حجتی

بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بلطفان دعوت کند

واز شرک باز دارد [illegible] و هست خدای غالب در باز خواست از فرستادن

رسولان [illegible] محکم کار در [illegible] از امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص

هر پیغمبری بنوعی از وحی و [illegible] آورده اند که از روساء کفار جمعی بنزد سید مختار علیه

الصلوة والسلام آمدند و گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال

کرده ایم واز نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم

و ذکر او در کتب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید

عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخدا اگر شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند

نمیدانیم و هیچ گواهی نمیدهیم آیه آمد که ایشان گواهی نمیدهند

لکن خدای گواهی میدهد [illegible] و تبیین نبوت تو میکند [illegible] بآنچه فرو فرستاده

است بتو که آن قرآنست و معجزیست روشن و دلالت کننده بر نبوت تو [illegible] فرو

فرستاد قرآن را [illegible] ملتبس بعلم خاص بود و آن علمست بانزال قرآن بر نظمی که

عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت [illegible] و فرشتگان

نیز گواهی میدهند بنبوت تو [illegible] و بسنده است خدای گواه بر آن

[illegible] بدرستیکه آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود

و باز داشتند مردمان را از راه خدای تعالی بکتمان نعت محمد علیه الصلوة

والسلام و تغییر آن [illegible] هر آینه گمراه شدند [illegible] گمراهی بنهایت

رسیده زیرا که میان اضلال و ضلال جمع کردند [illegible] بتحقیق آنانکه

بگرویدند حق را [illegible] و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او و باز داشتند

مردمان همه ایشان از راه حق [illegible] نیست خدای که

بیامرزد ایشان را [illegible] و نه راه نماید ایشان [illegible] راهی

و روز آخر کتابیست [illegible] آن کرده که مصدق و مصداق امر [illegible] زود باشد

که بر همه ایشان را [illegible] فردی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد

همچنانکه [illegible] بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو [illegible]

وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکانرا بیم کرده و بر دعای

او امت او هلاک شدند او بود بعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتاب است

که می گفتند کتابی یکبار [illegible] حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است

و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام [illegible]

و وحی کردیم [illegible] فرزندان یعقوب

و عیسی [illegible] تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه

در النبیین من بعده داخل اند جهت تعظیم و تفضیل است چه ابرهیم اول اولوا العزم است

و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی از اشراف انبیا و مشاهیر ایشان اند

و عطا کردیم داود را [illegible] کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی

از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت توریت بود

و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن [illegible] نام برده ایم و قصه ایشان

خوانده ایم بر تو [illegible] یعنی از بعثت یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و غیر

و غیر ایشان [illegible] و رسولانکه خبر ایشان بر تو نفرستادیم

و نام ایشان ظاهر نکردیم [illegible] و سخن گفت خدای با موسی سخن

گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروه طور بود

با حضرت پیغمبر ما در رفرف نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از اینجا و تمام بنی اسرائیل

خبر یافتند در روایت وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه و سلم اطلاع نیافت

موسی بطور اگر چه سخن گفت با خدای بالای عرش ما به طور محمدیست و فرستادیم

پیغمبران را [illegible] مژده دهندگان مر اهل ایمان را [illegible] و بیم کنندگان مر کافران

که تعدد را هیچ وجه از وجوه در در راه نیست سبحانه پاکی یاد میکنیم او را پاکی [illegible]
[illegible] از آنکه او را فرزند باشد له ما فی السموات [illegible] مر او راست آنچه در
آسمانها و زمین است و همه مخلوق او بنده و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل پایه پس
از اهل آسمان و زمین او را فرزند او نبود و کفی بالله [illegible] و بسنده است خدای کافی
معاش بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از آنکه [illegible] کفایت مهمات
والد باید و خدای خود قایمست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار و در خبر
که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او
گفتند او را بعیب بر میداری که گفته تو میگویی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد
حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی‌شمرد موافق قول آنحضرت
آنحضرت آیه آمد که [illegible] ننگ ندارد [illegible] نورزد [illegible]
[illegible] از آنکه بنده باشد [illegible] فرزندان
خدای میدانستند ابلیت بندگی ایشان نیز میکشند [illegible]
و نه [illegible] او عار دارند فرشتگانی که مقربان بارگاه قربت اند و در معالم آورده
که اینها حمله عرش اند [illegible] که گرد بپا نند بر حوالی عرش [illegible]
ننگ دارد [illegible] از پرستش خدای [illegible] و سر کشی کند از آن
[illegible] پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود [illegible]
همه ایشان را [illegible] جزا و مکافات ایشان رساند [illegible]
فاما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کرده اند [illegible] پس تمام
بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را [illegible] و بیفزاید نیز بر جزای ایشان [illegible]
[illegible] از افزونی کرم خود [illegible] و اما
آنکسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند [illegible] پس عذاب
کند ایشان را [illegible] بعذابی دردناک [illegible] و نیابند ایشان را

مگر راهی دوزخ چون بدوزخ روند باشند ... جاویدان
در همیشه ساکن آن ... و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ
بر خدای آسان ... ای مردمان ... بدرستی که آمد
بشما فرستاده ... بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن ... از نزد پروردگار
شما ... پس بگروید بهتر بود ... گرویدن که آن خیر شما را بود
و اگر کافر شوید ... پس بدرستی که خدای راست ... آنچه در
آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد رسید چنانکه بایمان شما سود نخواهد یافت
و هست خدای ... دانا باحوال شما ... حکم کننده در باب شما
خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که ... غلو مکنید در دین
خود جهودانرا میگوید در طرف نکوهش عیسی غلو منمایید تا حدی که او را ابن الفاحشه گویید
و ترسایانرا میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بمرتبه که او را ابن الله خوانید
و مگویید شما بر خدای ... مگر آنچه راست باشد
و راست آنست که مسیح عیسی بن مریم است ... فرستاده رسول خداست
و کلمه او گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولادت بی اسباب عادی ... برسانید
آن کلمه را خدای ... بسوی مریم یعنی بشارت داد او را ... و دیگر عیسی
خداوند روحیست صادر شده از حق تعالی بی واسطه اسباب
پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب با ترسایانست خاصه ...
و مگویید ای ترسایان خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله و عیسی
و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارتست از سه جز اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم
الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلاثه میگفتند حق
سبحانه میفرماید ... باز ایستید از تثلیث ... باز ایستادن که آن خیر شما
باشد ... جز این نیست که الله ... خداوندیست یگانه بذات خود
شکم تقدرا

ازمیراث ... ماننده بهره دو مؤنث ... بیان

میکند سزای احکام میراث را ... برای شما ... تا گمراه نشوید یا بیان

میکند انچه درست و راست است برای کراهت انکه گمراه گردید ... وخدای

بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات دانا است ...

ای آنکسانی که ایمان آورده اید ... وفا کنید

بعهدها که با یکدیگر میکنید بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح

وعقد بیع و امثال آن ... حلال کرده شد بر شما ... چهار

پایان بسته زبان که ان ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا چهار پایان

وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گور خر یا بچه که از بطون انعام بیرون آید

مگر انکه خوانده خواهد شد بر شما در ین سوره و هو قوله حرمت

علیکم المیتة الایه ... نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را

وحال انکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر انکه وحشی

باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ... بدرستی که خدای

حکم کند در حلال و حرام ... انچه خواهد ... ای گروه

مؤمنان ... حلال مدارید و حرمت مشکنید ... مناسک حج را یا نشانها

دین حق را ... آورده اند که حطم که کنیت او شریح بن ضبیعه بود و او بشقاوت و ناپاکی

و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت

ای محمد مردم را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود بانکه خدای را

یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و اداء زکوات مواظبت

نمایند حطم گفت انچه فرمودی نیکوست اما مرا امرائیست با ایشان کارها بمشاورت

ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان را با ایشان در میان نهم و اگر دلپذیر بود

تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان

بخدای ... دوستداری ... و نه یاری دهنده کار کنا

ای آدمیان ... بدرستی که آمد بشما ... حجتی و دلیلی

از پیش پروردگار شما که آن محمدست یا معجزات او یا دین اسلام ... و فرو

فرستادیم بسوی شما ... نوری ظاهر که قرآنست

پس آنانکه ایمان آوردند بخدای ... و چنگ در زدند بکتاب او یا باد

بدو پرهیز نمودند از وسوسه شیطان ... پس زود باشد که در آرد ایشانرا

در ثوابی که بازو بازاء ایمان ایشان مقرر شده ... و در زیادتی بر آن از محض انعام

واحسان ... و بنماید ایشانرا بخود یا بآنچه وعده کرده

راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری

رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد

گفتم یا رسول الله مالی بسیار هست من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم مگر خواهران چند

هست و پس مال ترا چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد که

طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله ... بگوی که خدای حکم میکند

در میراث کلاله ... اگر هلاک شود مرد چنان مردی که

نباشد مر ورا فرزندی یعنی پسری زیرا که اگر دختر باشد اخت را ساقط نمی کند از درجه

وراثت ... و مر ورا خواهری باشد ... پس مر آن خواهر

راست نیمه آنچه میگذارد از مال ... و آن مرد ... میراث می گیرد از خواهر

اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مر او را میراث همه مالست آن فرزند خواه

مذکر و خواه مؤنث و الا اگر مذکرست چه مؤنث حجب برادر نمی کند

پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا ... پس ایشانرا دو ثلث است

از آنچه گذاشته است مرد ... و اگر باشند وارثان او

برادران و خواهران ... مردان و زنان ... پس مذکر را باشد

بترسید که خدای دیر رسید از نافرمانی خدای

سخت عقوبتست بر نافرمانان حرام کرده شد بر شما مردار

و آنکه جانوریست که روح او بی ذبح شرعی از بدن او رفته باشد و خون روان

و گوشت خوک با همه اجزای او از پیه و عظم و غیر آن

و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزد ذبح او چون آنچه ذبیحه

کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن می‌کشتند و دیگر حرام کرده‌اند بر شما

آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را اختناق میکردند تا بی جرح بمیرد پس میخوردند

و آنچه کوفته بسنگ زده باشند تا مرده باشد و آنچه از بلندی

افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد و آنچه شاخ زده باشد

دیگری او را و مرده و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده

بود مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را و در روز ذبح کاری باشد بر آن

مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند و دیگر

حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن

سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن می‌کردند و آورده‌اند

و بر آن قربان میکرده و گفته‌اند مراد از نصب اصنام اند و بر این تقدیر علی بمعنی لام باشد

یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند و آن نیز حرام است که طلب قسمت

کنید به تیرهای اقداح بباید دانست که هر یک را سه تیر بوده بی پر و پیکان

که ازلام و اقداح می‌گفته‌اند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و آنها

تیر در خریطه کرده نزد کسی که مجاور هبل بوده می‌نهادند و بر یکی نوشته بوده که امرنی

ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم از آن کتابت خالی بودی پس چون

کسی اراده کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و او تیر آوردی و او دست در آن خریطه

کرده سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال

سخن گوید که او در آید و غادر بیرون رود و بی حطم بیرون آمد و شتران صدقه را یافت از مواشی
مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول خدا صلوات الله علیه و سلم با صحابه به عزم قضا
توجه فرموده بودند چون به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم که غارت
دیده که شتران بغارت برده را بقلادهای آراسته برسم هدیه بکعبه می برد و صحابه
خواستند که شتر او را بازستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل
از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعایر مشکنید وحلال
مکنید ماه حرام را بقتال در او و نه هدی را که نامزد کعبه باشد
و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند
از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند
و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند
می طلبند قاصدان حرم اگر مؤمنانند زیادتی ثواب
از خدای یا روزی به سبب تجارت و کفار نمی طلبند مگر روزی و طلبند
مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان
حج است و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید
پس شکار کنید اگر خواهید و بر آن مدارد شما را و دشمنی
گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه
از طواف مسجد حرام آنکه از حد در گذرید و با نقصان خواهید
که افزا اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر طلب کردن
در حالتی که از احرام بیرون آیید و کار او را بهدی و قلاید نیست
و یاری کنید یکدیگر را بر نیکویی که متابعت امر است یا پیروی سنت
و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا و یاری
مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر و بر ستمکاری یا ابتداع بدعت

و اتقوا الله

باشند آیه آمده که از تو می پرسند که از طعام چه چیز حلال

کرده اند بر ایشان بگو حلال کرده شد بر شما گشنهای پاکیزه

که بنام خدای ذبح کرده باشند و نیکی حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید

از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون

چرغ و باز و جز آن در حالتی که شما آموزنده و معلمید ایشانرا تعلیم کنید

می آموزانید جانوران شکاری را از آنچه خدای شما را آموخته است

از طرق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند و وقتی که خواهید سر در ایشانرا

و خواندن از دو باز آیند و شکار را نگاه دارند و از و نخورند پس بخورید

پاک و حلال از آنچیزی که جانوران شکاری نگاه داشتند

برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه

تادیب طیور تا این حد متعذر است و یاد کنید نام خدا بر آن

بر آنچیزی که تعلیم داده اید در وقت ارسال او جانب صید و گفته اند بسم الله اید

عمدا ترک نباید گفت و بسم الله نیز کفایت است و بترسید از خدای

در تناول آنچه حرام کرده است بدرستی که خدای تعالی زود

حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد یعنی در روز نزول این آیه

حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای

و طعام آنها که ایشانرا کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از

ذبایح و غیر آن حلالست بر شما را و طعام شما نیز

ایشانرا حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید و دیگر

حلالست بر شما زنان آزاد و پارسا از آنها که گرویده اند و این

بر سبیل اولویت است و اگر نه امه مومنه نیز حلالست و دیگر زنان پارسا

از آنها که ایشانرا کتاب داده اند پیش از شما

مودی و اگر نهانی ازین بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منع بر آمدی باز رجوع
بربط نمودن و گفته اند مراد استقسام چوب درست بر انصباء معلومه یعنی شتران
کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هر کاری از
نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون رفتن است
از دایرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر گویند پروردگار امر میخواهند یا شرک اگر بر ادوا
میگویند امروز که روز جمعه است در عرفه نا امید شدند
کافران ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان
یعنی مترسید از غلبهٔ ایشان و از من بترسید این آیه نماز دیگر روز عرفه در حجة
الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقهٔ عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد
و یکروز زنده زیست امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را
که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود و تمام کردم بر شما
نعمت خود را که حج کنید از امن و مطمئن و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد
و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تر از همه دینها
پس هر که بیچاره ماند در گرسنگی و نایافت طعام و ازین محرمات
چیزی بخورد در حالتی که مایل نباشد بسوی گناه یعنی
نخورد تا زیاده از سد رمق تناول نکند پس خدای آمرزگار است
عدی بن مر ورا در بین گناه مهربانست بر وی که باکل این محرمات رخصت داد آورده اند که حاتم
و زید الخیل طائی به پیغمبر صلی الله علیه و سلم که او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت
آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی می باشیم که با سگان و بازان شکار کنیم
همان وارکها می گیریم و سگان آل ذریح و آل جویریه جانوران وحشی میگیرند بعضی
از انجمله است که ما ذبح می یابیم و بعضی از آنکه سگ هلاک کند ذبح نمی کنیم و بر ما روشن نیست
تا رسیدن ما سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه

پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حایل باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متحقق باشد و یا آب در جایی بود و آلت استقا یافت نشود یا میغر و شوند و شما قیمت آن ندارید پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیزی پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر پس مسح کنید از رویها و دستهای خود را از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجه و یکی برای ایدی نمیخواهد خدای در این فرض کرد از غسل و وضو و تیمم تا بر شما تنگ فرا کرد و لکن میخواهد تا شما را پاک کرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است و تا تمام کرداند نعمت خود را بر شما بانکه رخصت میکند شما را در تیمم و تا باشد که شما شکر کویید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شما است در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بر آن توجه بدنیا کرده اید بشویید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق هر دو دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی نزول کنید نفسها را در راه حق و پایها را از طین طینت و قیام ما بانیه غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از ارامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست وجودک ذنب لا یقاس به ذنب پس ای بنده ارو جود آلوده خود را پاک ساز که طهارت سالک ره را نمازی کی کند و یاد کنید نعمت خدا برا که انعام کرده بر شما و شرایع آن و یاد آورید پیمانی او را که با شما پیمان بست یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی

ومحصنات نزد امام شافعی رضی الله عنه آزاد انند پس امة کتابیه حرام باشد بمذهب او
ونزد امام اعظم رحمه الله عفایفند پس بقول او حرایر و اما از کتابیات مساوی باشند
و همه را نکاح توان کرد چون بدهید ایشانرا مهرهای
ایشان درحالتی که شما بران نکاح عفت و صلاح جوئید
نه مجاهر باشید بزنا و نه فراگیرنده دوستان نهانی
وهرکه کافر شود بدانچه ایمان بران واجب باشد یعنی انکار شرایع
اسلام کند از حلال و حرام پس بدرستی که باطل شد کردارهای
او و او در آن سرای از زیان کارانست
ای گروه گروندگان چون خواهید که برخیزید
بنماز و شما محدث باشید پس بشوئید روهای خودرا از منبت
شعر راس تا منتهای ذقن بر طول و میان هر دو نرمه گوش در عرض
و بشوئید دستهای خودرا تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضد است
و مسح کنید سرهای خودرا امام مالک رضی الله عنه نظر بر ظاهر
مینماید که تمام سررا باید کرد و نزد امام اعظم رضی الله عنه مسح ربع سر فرض است
و امام شافعی رضی الله عنه میگوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد
کافیست و بشوئید پایهای خودرا با آن دو استخوان
بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق و قدم است خفض ارجلکم
بطریق جوار است همچنانکه و عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند عطف بر
وجوهکم واگر باشید جنابت رسیده پس غسل کنید
واگر باشید بیماران و استعمال آب شمارا مضر باشد
یا در سفر باشید یا بیاید یکی از شما از خلاجایها
یعنی محدث بود یا بسوده باشید زنانرا بمباشرت فاحشه

مستر خود را گفتند در بابک محمد صلی الله علیه وسلم تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و سلاح از نفس
ازو دور برده و درین محل بر وی دست می توان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد
وگفت من یمنعک منی الیوم کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت
کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع وکافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام
آنجا بود دستی بر سینه غورث زد چنانکه شمشیر از دست وی بیفتاد و پیغمبر عالم
صلی الله علیه وسلم آنرا برداشته بر سر وی رفت وگفت من یمنعک منی آن مرد گفت
هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفته
ایشانرا باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که ای
گروه گرویدگان یاد کنید نعمت خدای را که بر شما ارزانی
فرمود چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او
آنکه بگشایند بسوی شما دستهای خود را بقتل و هلاک شما
پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا از شما و مضرت ایشانرا
از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قضیه بنی نضیرست که قصد آنحضرت
کردند و چنانکه بجهاد ایشان رفته بود جهت دیت عامریان و شرح این قضیه در
سوره حشر خواهد آمد و بترسید از خدای از نقض عهدها
و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و دفع کننده
از شر اوست و هر آینه فرا گرفت خدای
پیمان بنی اسرائیل که در موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران
و برانگیختیم از ایشان دوازده مهتر هریکی از سبطی
تا تفتیش احوال قوم خود کنند و پایندان وفای قوم شوند بدان پیمان و صورت
این واقعه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام
که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا و ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و ایشانرا

که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستند که بر سمع و طاعت بیعت کردند
چون گفتند شنودیم قول شمارا و فرمان بردیم امر ترا و گفته‌اند
مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت
بمحلش مذکور خواهد شد و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن
پیمان او بدرستی که خدای داناست بآنچه در سینها مخفی باشد
ای زمره مومنان که باشید قیام کنندگان بحق
برای خدا گواهان براستی و بر آن مدارد شمارا بعضی
نیارد شمارا دشمنی گروهی از مشرکان بر آنکه عدل نکنید در
باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید عدل کنید که عدل
نزدیکترست بپرهیزکاری و چون عدل با کفار ز مرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که
عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری
زند عادل عدل مشاطه ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای
و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری بدرستی که خدای داناست
بآنچه میکنید از عدل و ظلم وعده کرده است خدای آنکسانرا
که ایمان آوردند و عملهای ستوده کردند و وعده اینست
و ایشانراست آمرزش گناه و مزدی بزرگ از فضل اله
و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند قرآنرا
آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده‌اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محاریب بنی ثعلبه توجه نمود
و ایشان خبر یافته با جمعی خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند
و لشکر اسلام را میدیدند در وقتی که باران باریده بود و حضرت از لشکر جای دور
تر در پای درختی تکیه نموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب آنرا مشاهده کرد

... مرا هر آینه در گذرانم از شما ... گناهان شما را ... و در آرم
شما را بوستانهای که جاریست ...
در زیر درختان آن جویها ... پس هر که کافر بود ... بعد از این شما ... از
شما ... پس هر آینه گم کرده است ... راه راست را ...
وفا نکردند و حق سبحانه فرمود ... پس بشکستن ایشان
پیمان خود را ... براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه
بر ایشان وضع کردیم ... و گردانیدیم دلهای ایشان را
سخت بمثابه که متأثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات ...
میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریت را تاویلی سازند
بتاویلات فاسده ... و ترک کردند بهره تمام را ... از آنچه
پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان
و همیشه هستی تو که مطلع میشوی ... بر خیانتی از جهودان
مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب او
پس درگذر از ایشان ... به کشتن و ایمان آرند ... و روی
مگردان از ایزای ایشان که ... ظاهر نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح
بآیة السیف منسوخ است ... بدرستی که خدای دوست
میدارد نیکوکاران را ... و از آنانکه گفتند
بدرستی که ما ترسایانیم خود را بجهت نصرانی گفتند نسبت دادند بدین صراف یا بنا بر آن
که حضرت عیسی علیه السلام در ناصره بوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله ...
... گرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته
بودیم ... پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی

مراقشه دران وقت مساکن جباران بود وایشانرا عمالقه میگفتند مردمانی بلند وتوانا بودند
از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر جز بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان
الهی در رسید که بارض مقدسه روید که مرا ر دید داده و در مصر دیگر خر ادمانی است و جهاد
کنید با جباران پس موسی علیه السلم دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل حال
سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را به تجسس احوال عمالقه فرستادند
ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عناق می گفتند درازی
قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار از عمر داشت و باقی عمالقه نیز قدهای
بلند داشتند و در تیسیر از مقصد گز تا هشتاد گز آورده پس بساتین ایشانرا دیدند
یک خوشه انگور آنقدر مقدار بود که پنج کس بدوش می توانستند برداشت و پنج تن در یک نیمه
از پوست انار ایشان می گنجیدند نقبا باز گشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال
این قوم خبر نتوان داد چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده نافرمانی کرده
بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ این
قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را علیهما السلام از
حقیقت حال خبر دار نمودند ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی
که دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب
بن یوقنا از سبط یهودا به عهد و قرار خود بایستادند و غوغا در میان بنی اسرائیل
افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم
و گفت خدای من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت
بخدای که اگر بپای دارید نماز را جز ایشان
و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و تصدیق کنید پیغمبران مرا
و تقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشانرا بجای آرید
و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او نفقه دادنی نیکو

حقیقة الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است صلی الله علیه و آله وسلم که صورت
حضرت واحدیت است جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضع میزان جمله مراتب
اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم در عالم بیان صور و اجزاء تفصیل او
و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد
آدم و بقوله آدم و من دونه تحت لوائی — ابتدا اول شود پیدا ز جیب غیب بود نور
جان اولیا بی هیچ ریب — بعد از آن آن نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالمست یک علم ذریت و آدم است — نور او چون اصل موجودات
بود — ذات او چون محیط مرآت بود — واجب آمد دعوت هر دو جهانش — دعوت ذرات
پیدا و نهانش
راه می نماید خدای بدین نور یا کتاب
آنرا که پی روی خشنودی او میکند
بطلب راههای سلامت از عذاب که
آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است
و بیرون می آرد
ایشانرا
از تاریکی کفر یا شک یا جهل
بروشنایی ایمان
یا یقین یا علم
باذن یعنی بتوفیق خود
و راه می نماید ایشانرا
براه راست که نزدیکترین راههاست بحق
بدرستی که کافر شوند آنانکه
گفتند بدرستی که الله
او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول اند فرق نصاری یعقوبیانند و بطلان
قول ایشان آنست که میگویند پسر خداست ظاهر است چه هر چه مقوم است بر وند
پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه ولد از کسی است
و ولد با صفة توجه دو رسته که اصول الهی باشد
بگو کیست که [illegible]
باشد و حادث شد
بارادت خدای
چیزی یعنی کیست که تواند شد
اگر خواهد
آنکه هلاک کند مسیح بن مریم را
و مادر اورا
و آنها را که بر روی زمین اند همه

از آنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد مرسل است علیه الصلوة
والسلام پس بر انگیختیم بشومی پیمان شکنی میان
ترسایان دشمنی ظاهر و بغض پنهان در دل تا روز
رستخیز و آن خیانت نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران
بر آنند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان و زود باشد
که آگاه گرداند و خبر دهد خدای شما را بآنچه ایشان می کنند
و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود ای جهودان و ترسایان
بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما روشن میکرداند برای
شما بسیاری از آنچه هستید که آنرا پنهان میداریم
از توریت چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم و آیه رجم و از انجیل چون بشارت
عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام و در میگذرد از بسیاری
مخفیات شما و خبر نمیدهد بآنچه هیچ مهمی دینی بر آن وابسته نیست نقلست که یهودیی
با آنحضرت گفت که کدام است آن کس که از آن عفو کردی حضرت از او اعراض کرد
دوم وسیوم نوبت مبالغه کرد و حضرت رسول از او میگردانید و قصه یهودی آن بود
که ما قصه از وی ظاهر کردد در ترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی که
مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد
بدرستی که آمد بشما از نزد یک خدای روشنایی که دفع کننده ظلمت و ضلالت
و کتابی روشن کننده و بخود روشن و گفته اند نور حضرت رسالت
است و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق
سبحانه بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله
تعالی نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور وی و نور ظهور او موجود گردانید و در
نقد النصوص شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل مبتدا و معاد جمله خلایق حضرت

حقیقت

... بتحقیق که آمد بشما فرستاده ما ... روشن میگرداند برای شما حق را

بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل

تا نگوئید شما ... نیامد بما ... مژده دهنده ... و نه بیم کننده

بتحقیق آمد بشما ... بشارت دهنده مومنان بکرامت ... و ترساننده کافران

بعذاب قیامت ... و خدای بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان

پی در پی بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود

هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت

ششصد سال که میان عیسی و محمد علیهما السلام بود چهار پیغمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و

خالد بن سنان از عرب و درین آیه منت می نهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس

و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم ... تاریکی بود ظلمت

باطل همه جهان عالم را ... روشن او بنور حق گرفت ... و یاد کن چون گفت

موسی علیه السلام ... مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند ... ای گروه من

یاد کنید ... نعمت خدا را که فایض است بر شما ... چون

گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و بدین جهه امت آن مقدار نبی مبعوث

نبوده که در بنی اسرائیل ... و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک زیرا که بنی اسرائیل

بودید حالا که نفس خود را با منازل شما وسیع است و در زن آب جاری هست چون فنا از

ملوک ... و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر

آنچه نداد کسی را ... از عالمیان زمان شما ... ای گروه من

در آئید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین

و بعضی از اردن ... و امام آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است

آنچه بتحقیق که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جباره

و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بعض نقبا خود میگفتند اگر ما را سر کرده باشند بمصر باز

یعنی مسیح و ما در او مقهور رند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدایی را نشاید

و مر خدای است پادشاهی آسمانها و زمینها

و آنچه در میان ایشانست می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق

اوست بی اصل و ماده و می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده که اصلی

چنانچه مابینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس

است چون والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی

و خدای بر همه چیزها تواناست

و گفتند جهودان و ترسایان ما پسران خدائیم او ما را چون

پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابرهیم نخعی فرموده

که در توریت مر ایشان خطاب کرد که یا ابناء احباری ایشان خواندند که یا ابناء

ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی ابی و ربکم ایشان چنین خواندند

که الی ابی و ابیکم و دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم

پس بگو چرا عذاب می کند شما را بگو ما فنا شما و ان عذاب در دنیا

بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان بنونیم ایاما معدودات پس اگر پسر

می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که هر در بیخ پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست

روا نمیدارد پس شما نه پسر بوده و نه دوست بلکه شما آدمیان اید

از آنها که خدا آفریده است و چون سایر بنی آدم به بدی و نیکی

پاداش خواهید یافت می آمرزد خدا مر که را میخواهد و آنها

اهل ایمانند و عذاب میکند مر کرا میخواهد و آنها اهل کفرانند

و مر خدای است پادشاهی آسمان و زمین

و حکم خدای در آن دو در بیشی و آنچه میان آنها باشد

و بسوی اوست بازگشت همه ای یهود و نصاری

بجانم

یعنی این گروه رفتگان از دایره فرمان بنافرمانی گفت خدای بس بدرستی که آن ارض
مقدسه حرامست برایشان یعنی نه در آیند درآن و نه مالک شوند بر آن
بسبب معصیت نافرمانی چهل سال سرگردانان
و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسنگ است بس قوم موسی چهل سال درین مقدار
زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی و شبهنگامی
بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قول آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام
با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست
که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان چون از آن
توانا رسیدند خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان بر وی بیعت کردند و یوشع علیه السلام
برفت و ولایت ایلیا و اریحا را بگرفت و بنیاد جباران برانداخت و در اخبار آمده
که موسی بر قوم دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد وحی
سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون قضا حکم کردیم به تحیر و سرگشتگی ایشان
پس تو اندوهناک مباش بر گروه فاسقان و در تبیان آورده
که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که قوم موسی چون سرگشته شدند تو
بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار عقوبت موسی علیه السلام بودند
و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند
قابیل و هابیل خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست
که حوا بهر بطنی پسری و دختری می آورد و چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن را
بغلام بطن دیگر میداد انکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت
حسن بود و توام هابیل را لیوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت چون بر رسیدند
آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم اباء نمود گفت
خواهر من اجملست و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای

میکردیم موسی علیه السلام گفت ... و یاد کرد و نیز نعمتها را که آمده
بجا آر چنین کینه باز گردید و پشت نگردانید که در دنیا از ثواب جهاد و بد
آخرت از لقای رب العباد ... ایشان گفتند ای موسی ... بدرستی که در
ارض مقدسه ... گروهی اند متغلب با قوت و شوکت که طاقت ما با ایشان
میسر نیست ... و ما در نمی آییم بر آن زمین جهت جنگ
تا وقتی که بیرون آیند ایشان ... پس اگر بیرون آیند از آنجا پس جنگ
و ولایت را تسلیم ما کنند ... پس ما در آینده ایم بر آن ... گفتند دو
مرد ... از آنانکه ترسیدند از خدای ... و انعام
کرد خدای بر ایشان با ایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی
اسرائیل گفتند ... در آیید بر جباران از باب قریه ایشان تا که ما
و ایشان را در راه کوزر تنگ گیرید و بصحرا رها مکنید ... پس چون در آیید از آن
در بدین وجه که گفته شد ... پس بدرستی که شما غالب اید زیرا که ایشان جسمی چند
بی دل و تن آور اند پس اصل این سخن با لهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام
... و بر خدای توکل کنید در این حرب ... اگر هستید
باور دارندگان مر وعده حق را ... گفتند ای موسی
بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ... مادام که ایشان در آنجا اند
و تو در کسی ما تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری ... پس برو تو
و پروردگار تو ... پس جنگ کنید ... بدرستی که ما
اینجا نشسته ایم در این سخن خوار داشت کردند خدا و رسول و گفته اند مراد از رب هارون بوده
و رب بمعنی سید است پس هارون را که از وی بزرگتر بود سید گفتند و کلمه فقاتلا موید این قول است
گفت موسی ای پروردگار من ... بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس
خود را ... و برادر خود را ... پس جدایی افکن میان ما

و بین

بدوزخیان دوزخ و ذلک جزاء الظالمین و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت
له نفسه پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد و بر انگیخت او را نفس او قتل اخیه بر کشتن برادر و ندانست
که او را چگونه بکشد ابلیس بشکل مرغی برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی
نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد دید قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت
سر بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را سنگی بر سر وی زد و مغز سرش پریشان ساخت
فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر مردود
و مطرود بود و در آخرت ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها وی را خواهد بود
چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را
در جامه پیچید و چهل روز در پشت گرفته و بهر طرف میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال
کشید تا گنده بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند از هر جهت که بیفکنند بخورند
و بسیار به تنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را
یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و سر و پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه تا این عمل
بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشید سوءة اخیه جثه
برادر خود را آورده اند که زاغ مرده که در خاک و زاغی مرده را بیاورد و در آن
حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که وای بر من
اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ در این عمل
فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن برادر خود را انگه قابیل بهمین طریق هابیل را در
خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه یکسال
او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که بر روی او در از و تیره کردند و تمام جسد او
سیاه شد و ندای شنید که خائبا ابدا بعد از آن قابیل هرگز امیدی ندید بر رسید که ناگاه
او را نکشته و آخر بدست پسری از آن خود نابینا کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل
کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه آنکه

بدین جمله صدور یافته مرادرین چه اختیار قابیل عمل نداشت و گفت تو هابیل را دوستر از من میداری
تا جفت او خوبرو دلنواز است بدو میدهی آدم فرمود که این بحکم حق بود و نمیکنی هر یک از شما
قربانی کنید با نجی توانید قربانی هر که قبول کرده اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین
خبر داد ... چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یکی از ایشان ... تقربا
هابیل گوسفند ابود بره فربه بهتر بنایت که در دست میداشت بیاورد و بر سر کوه نهاد و نیت
کرد که اگر قربان من مقبول نشود ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم
ضعیف و کم دانه بیاورد و در میان مرض بنهاد و با خود گفت اگر این قربانی مقبول گردد
و اگر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم ... پس قبول کرده شد
قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد
و گوسفند را بخورد ... و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود آتش
از قربانی او هیچ کم نشد و نخورد و ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال
در آمده درود حسد و کینه بسپرد ... کرده ... گفت هابیل را
بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود ... گفت هابیل
جز این نیست که قبول میکند خدای ... از پرهیزکاران
که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند ... اگر بکشایی و دراز کنی
بسوی من دست خود را ... تا مرا بکشی ... من باری نیستم دراز
کننده ... دست خود را بسوی تو ... تا ترا بکشم
... بدرستی که من می ترسم از خدای ... که پروردگار عالمیانست
با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد و قتل را از ترس خدای
پس گفت ... من میخواهم ... آنکه باز گردانی تو ... بعقوبت گناه در
قتل من ... و بیاد آری گناه دیگر که آن سبب رد قربان بوده و آن اراده از حابیل
موافق حکم خدای بود ... پس باشی تو بسبب این دو گناه ...

ترشادکر جز نیست که هست جزای آنانکه
حرب بسته با دوستان خدای و رسول او و میشتابند
در زمین از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست آنکه بکشند
ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده یا بکشند و بر دار کنند اگر کشته
باشند و مال برده یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا
از خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته
یا برانند ایشانرا از زمین یعنی از شهری بشهری بران حیثیت که در هیچ
موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند
و امام اعظم رحمه الله نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان
نرسد پس حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل
در چشم ایشان کشید آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند این حدود که مذکور شد
برای ایشان خواری و رسوایی است در دنیا
و مر ایشانراست در آخرت عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان
مگر آنانکه توبه کنند از اهل حرب الله است پیش
از آنکه شما قادر شوید بر ایشان پس اگر محارب مشرکست و توبه کرد یعنی اسلام
آورد خواه پیش از قدرت بر وی خواه بعد از آن همه حدود که مذکور شد از و ساقط
گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت
بر وی توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی
نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او باشد بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز
مطالبه دم تواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرة علیه بتوبه
او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان پس بدانید
آنکه خدای آمرزنده گناهست بتوبه مهربانست بر تائبان

بکشد کسی را ... یا آنکه او کسی را کشته باشد و بر او قصاص لازم شده

یا بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان

... پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن

حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در

استجلاب غضب الهی ... و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص

یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک ... پس همچنان باشد

که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب

در حمایت نفوس ... و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل

فرستادگان ما ... بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح

پس بدرستی که بسیاری از ایشان ... بعد از ارسال رسل و انزال آیات

در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال

یا مسرف در قتل یا در گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از

هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بشرف اسلام

مشرف گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چون نا

موافقتی نمود اکثر بیمار شدند و صورت حال بعرض رسانیدند حضرت ایشان را بمیان شتران

شیردار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روز در آن موضع بسر برده شیر و بول

شتران ایشان میخوردند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباح اتفاق کرده و پانزده شتر

خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول خدای

بود صلوات الله و سلامه با چند نفر از عقب ایشان برفت بدیشان رسیده مقاتله

کردند و یسار را گرفته دست و پای وی ببریده خار در چشم و زبانش فرو بردند

تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب

ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دست و گردن بر بسته نزد آنحضرت آورد و حق

بلکه
نقرت اندک و بسیار نمانند ... بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملا
وعجل وغیر آن ... اگر باشد ایشانرا ... همه آنچه در زمین
است از صنوف اموال و امتعه ... و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره
آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد ... تا آنرا فدای نفس خود کنند
از عذاب روز رستخیز ... قبول کرده نشود
از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ... و مر ایشانراست
در آن روز عذابی دردناک ... میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد می کنند
انکه بیرون آیند از آتش دوزخ
و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش ... و مر ایشانراست
عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد ... و مرد دزد و زن
دزد را ... ببرید دستهای ایشان چون اخذ نصاب
کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی و ده درم امام اعظم و سه درم نزد امام مالک
و زیادت چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند چون خانه
و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و پنهان بردارند
جزای با داش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بانچه کرده اند و از آن ترک حرمت
در مال مؤمن ... و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تعالی
او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل ... و خدای غالب است در حکم
خود ... دانا بحکمت آنچه بران حکم میکند ... پس هر که توبه کند
بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی ... و بصلاح آرد کار خود را بانکه تراضی
خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود ننماید ... پس بدرستی
که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود ... بدرستی که خدای
توبه او قبول کند اما آمرزگار است گناه او را ... مهربانست بر وی که در حشر او را از عوا

ای گروه مؤمنان بترسید از خدای

بجوید وسیله را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلام جامع درین باب
آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامرست و نواهی در لطایف قشیری
که یعنی وسیله آنچه آید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ
و در کشف الاسرار آورده که وسیله عابدان بفضائلست و از ان عالمان بدلایل و از ان
عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف
بمعاینه راه نظر کند عابد فکر درین آیه کند که الذین یذکرون الله قیاما و قعودا عالم
نظر برین آیه دارد که اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد
که قل الله ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده
الهی وسیله بتو هم تویی اگر کسی ترا بعلت یافت من خود ترا بطلب از تو یافتم
این طلب ما زین طلب تو داده کنج احسان بر همه بگشاده این طلب در ما هم از آن داشت
رستن از پیدا و یارب داد تست این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین بس عیب ها
پوشیده قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش

و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن شاید که
شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در زبدة الحقایق آورده که درین آیه فلاح را
بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور
رش و خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص میدهد دوم تقوی که منبع اعمال
شرعیه و منشأ اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد
سیم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی
اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیه است و اثبات هویه
و مقصود درین مرتبه از تیرگی وجود بدو رسته بنور شهود میرسد بسبب جرأت جلوه کند نور
شهود از تتق غیب از ظلمت هستی تو آثار نماند از چهره وحدت بفکن پرده کثرت تا در

زانی محصن از وی بپرسید اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید
پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان نهادند
و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
آمده از صورت زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند
آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم باید کرد
ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریة فرموده که ایشانرا چهل تازیانه بطلا کرده
بر شتر نشانند یا پشت ایشان سیاه کرده و روی سیاه کرده و باز گونه بر دراز گوشی نشانده
گرد منازل بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم
ایشانست میداند که حکم توریة رجم است نه جلد فرمود حضرت که در میان شما مردی از
فدک جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری
داناترین اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که میان ما و شما چه در حکم توریة او
حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز
او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت صلی الله علیه وسلم
گفت میان من و اینها تو حکم باش که از علمای یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد
او را که بدان خدای که توریة را بر موسی نازل کرده است و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل
فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه
ابن صوریا گفت اگر نه ترس آتش دارم که توریة مرا بسوزد و اگر دروغ گویم یا تغییر دهم
والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه گفته حضرت رسالت صلوات الله وسلم گفت
خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان
واجب شود ابن صوریا گفت خدای موسی که در توریة نیز حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه
جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر تجلید و تجبیه قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را
رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد که ... تغییر میدهند

نکنند [illegible] کنایه از نفی خطاب با آنحضرت و مراد امت اند یعنی ای مستمع [illegible] انکه
خدای [illegible] مر وراست پادشاهی آسمانها و زمینها [illegible]
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید [illegible]
وی آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه [illegible] و خدای بر همه
چیزها از مغفرت و تعذیب تواناست ای فرستاده خطاب
تشریف است که آنحضرت را بلقب یاد کرده و انبیاء دیگر را بنام می طلب ساخت چنانچه یا آدم
انبئهم یا نوح اهبط یا ابرهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم ءانت
قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت پناه محمدی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول
ترا اندوهناک نکردانند کردار آنکسانی که از روی عناد
می شتابند و خود را می افکنند در کفر از آنانکه گفتند ایمان
آوردیم ما و آن گفتن هست بر زبانهای ایشان
و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان اند که کردار ایشان آن بود که با کافران
دوستی میکردند و بعضی از آنکسان که دین یهودیه دارند
میشنوند کاسند قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد
از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و نشنوده بودند
و اینها یهود مدینه بودند میشنوند کلام ترا برای گروهی دیگر که
نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار
بخیبر میفرستادند نزول آیه را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند
و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان
کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که کتاب این مرد که بر وی
نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او اند کسی بر ایشان فرستید تا حکم

که ما فرستادیم توریت را ... در وی راه نمودنی بحق و روشنی که ظلمات
شبهات را دفع کند ... حکم کرده اند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل
آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را ... برای آنهاکه
یهودیت اند یعنی یهودیه ... و حکم کرده اند علماء ربانی و دانایان
و زاهدان ایشان نیز برای ایشان ... بسبب آنچه
مامور شده بودند بدان از حفظ توریت یعنی نگاهداشتن آن از تحریف و تضییع
... و بودند بر کتاب ... گواهان که بیان آن کنند نزد کسی که جاهل باشد ابن صوریا
پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق ... و از من
بترسید و در حکم مداهنه مکنید ... و بدل مکنید ... با احکام من
... بهای اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است ... و آنهاکه
حکم نکنند ... بآنچه فرو فرستاده خدا یعنی یهود
پس آن گروه ایشانند کافران ... و نوشتیم بر بنی اسرائیل در
توریت ... انکه یکتن را بکشند بقصاص یکتن و یعنی نفس بجای نفس است
حکم خدای بعوض یکتن دو تن می کشتند از بنی اسرائیل ... و دیگر حکم
کرده ایم که چشم بچشم یعنی بر آوردن روشنایی آن از کندن ... و بینی
به بینی ... و گوش بگوش ... و دندان بدندان
... و جراحتها که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن
چیزیکه حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و چشم و مانند آن و در آنچه مساوات نگاه نتوان
داشت چون نه اشکستن پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد ...
... پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید ... پس آن تصدق
کفاره بود مر گناه متصدق را یا کفارت معفو عنه باشد سقوط قصاص
از و ... و اجر عفو کننده بر خدای باشد ... و آنهاکه حکم نکنند

کلمهارا یعنی آیه رجم را بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در مواضع آن

و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند میگویند یهود خیبر

اگر داده شد شمارا این حکم محرّف یعنی محمد صلی الله علیه وسلم بجلد حکم کند پس فرا

گیرید آنرا و قبول کنید و اگر این حکم بشما نه داده شد و برجم فرماید

پس حذر کنید از قبول آن و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت

یا هلاکت او را پس بدست نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او

آنانند که از خدای چیزی در دفع آن فتنه آن گروه

آن نخواست خدای آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق

دلهای ایشانرا مر ایشانراست در دنیا رسوایی بانکه جزیه

دهند و از مؤمنان بترسند و مر ایشانراست در آن سرای

عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ ایشان شنوندگان سخن اند

برای دروغ بستن خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم

پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو حکم کن میان ایشان

یا روی بگردان از ایشان حق تعالی نبی را مخیر ساخت آنحضرت را در این آیه میان

حکم و اعراض و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی

پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و اگر حکم کنی

حکم کن میان ایشان براستی و عدل بدرستی که

خدای دوست میدارد عدل کنندگانرا در حکم

و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنست که توریت نزد ایشان است آنجا

در آن حکم خدای برجم پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند

از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان

و نیستند آن گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا

بدرستی

که مقصود علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر ... و اگر خواستی
خدای ... مرا بهر آینه می ساخت شما را یک امت و متفق بر یک ملت
... و لیکن آزمایش شما را ... در آنچه شما را داده است از شرایع
مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود ... پس
بشتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است ... بخدای است
بازگشت همه ... پس خبر خواهد کرد شما را بآنچه بودید در او
... که در آن خلاف می کنید از امور دین و شریعت
و دیگر فرستادیم بتو ... که حکم کن میانه اهل کتاب
بآنچه خدای فرستاده بتو سبب نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر اتفاق کردند
مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد صلی الله علیه و سلم شاید که او را
از راه ببریم و بشبهه ... زیرا که ... و گفتند ای محمد دانسته که ما از
اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در
تصدیق ما بتو اقتدا می کنند اکنون میان ما و قوم ما در دما و احوال خصومتی است
و ترا حکم می سازیم اگر قضیه بنفع ما کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه
رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای
... و پی روی آرزوهای ایشان مکن
و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند ... از بعضی
از آنچه خدای بتو فرستاده ... پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم تو
... پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای
آنکه برساند بایشان عقوبت ببرخی از گناهان
ایشان در دنیا و بیانی در عقبی ... و بدرستی
بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیه جهودان گفتند لا نرضی بحکمک

بانچه خدای منزل گردانیده پس آن جهودانند که در عوض یک نفسی و نفسی را کشند پس آن

گروه ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن

و در آوردیم برای پیغمبران عیسی بن مریم را

در حالتی که باور دارنده بود مر آنچیزی را که پیش از وی فرستاده بودیم

از کتاب توریت و دادیم او را انجیل

در وی راهنمونی بتوحید و روشنی بطریق حق و گردانیدیم انجیل را

موافق با اصول دین مر آنچیزی را که پیش از وی بود از

توریت و گردانیدیم او را راهنمائی و پند دهنده مر

پرهیزکارانرا و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای و

بانچه خدای فرستاده است در وی او حکم است در وقتی

که منسوخ نشده بود و آنکه حکم نکنند بانچه خدای نازل

گردانیده چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند

پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند

و فرستادیم بسوی تو قرآنرا براستی و درستی در

حالتی که مطابق است مر آنرا که پیش از وی بوده

از جنس کتب منزله و نگاهبانست بر کتب که حافظت ایشان میکند

از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود یا گواهست مر آن

کتب را بصحت پس حکم کن میان اهل کتاب بانچه

خدای فرستاده دیگر از رجم و تسویه در قصاص و بیان آنچه ناسخ حکم انجیل است از پی

گذشت و از پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی

از آنچیزی که بتو آمده است از حکم و راهی

مر هر گروهی را از شما ساختیم شریعتی و راهی روشن یعنی شریعت آنست

زمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان ... پس گردند منافقان

... بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود

یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... پشیمان شوندگان

و گویند مومنان مر یکدیگر را ... اینها کسانند ... آنانکه سوگند

میخوردند بخدای ... غلیظ ترین سوگندان خود ... که ایشان

باشما اند و اعمال ایشان در پرده نفاق ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ میگفتند

... باطل شد همه عملهای ایشان ... پس گشتند زیانکاران

زیانکاران بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت ... ای

گروه مومنان ... هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود

از دین خود این آیه اخبار میکند از چیزی که غیب بوده قبل از وقوع آن

و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمام عرب مرتد

شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند

و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح که متنبی شدند به نبوت ایشان اقرار

نمودند و غرض الهی جل جلاله که اگر کسی مرتد گردد از دین حق پس بیارد ... کار خواهد ماند

... پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که ... او دوست

میدارد ایشان را ... و ایشان دوست میدارند او را ...

... متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان

سخت دل و متغلب و بیرحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان

یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه رو کرد با ابوموسی اشعری کرد و گفت هم

قوم هذا یا ... بجهر الله ... دسته است که دو هزار مرد بودند از نخع

و پنج هزار از کنده و بجیله و سه هزار از سایر قبایل و در خبر آورده که ابن عباس

و حسن بصری و ... گفتند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر

آیت آمد که ... آیا حکم جاهلیت را ... می‌طلبند یهود نادان و ...

بحکم تورات و قرآن راضی نمیشوند ... و کیست نیکوتر از خدای

از جهت حکم ... برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن

احکام حکم اوست ... آورده اند که عباده بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کرده اند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند

که در نوایب ... ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از همه

تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر روزگار

و حوادث لیل و نهار می‌ترسم و مظاهرت و معاونت یهود که حلفای منند گزیر ندارم

آیت آمد که ... ای گروه گروندگان

... فرا مگیرید یهودان و ترسایان را بدوستی

... برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما

... و هر که از شما ایشان را دوست دارد و معاونت و موافقت

ایشان نماید میل کند ... پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن

غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری ... بدرستی که خدای

راه ننماید گروه ستمکاران را که از ایشان بدوستی دشمنان بنفس خود ظلم می‌کنند

... پس تو می‌بینی آنان را که ... در دلهای ایشان بیماری

نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او ... می‌شتابند در دوستی و یاری

جهودان ... میگویند ... می‌ترسیم ... از آنکه برسد

ما را از گردش روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار

غالب گردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل گردانید و موعود

پس شاید که خدای بیارد ... فتح را از برای رسول و یاران او ... یعنی فتح مکه

با تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و نجار و فدک ... یا امر

می بود تا از التهاب آتش محبت که از و رحمتنا بالانفاس الرحمانیة التی [illegible] و بانفس سوخته
و جان براد. بس که هیچ سحرگه در غم که از آن بسوخت [illegible] زار سوخت حضرت
شیخ قدس الله سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن هیچ را نیز سخنان شیخ بمنون
داد تا حال محبت در [illegible] محکوم سلطان محبت گشت و بجهت [illegible] حیران و تیره
[illegible] صورت بظهور آمد. و صاحب لوامع انار الله برهانه [illegible] فرموده
فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خود من حیث الجمع و التفصیل و آن [illegible]
[illegible] و آن [illegible] جمال ذات است در مرآت ذات بی توسط کائنات [illegible]
کس سر جمال تو نشناخت در ملک ازل لوای خوبی افراخت بی طاس سپهر [illegible]
هم خود با خود نرد محبت می باخت. و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات بجمال خود در مظاهر [illegible]
و کرامتش [illegible] لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود می [illegible] محبت چنانکه
کردم [illegible] با هر کس کسی را نرسد بر دامنش دست هر کس که مرآت [illegible] او است ذات [illegible]
با صورت خود عشق می بازد [illegible] یا از تفصیل بتفصیل چنانکه [illegible] تعالی عکس
جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار [illegible] می کنند و ایشان حال جمال [illegible]
زایل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسند و محبت زلف در دمند کرده
ای حسن تو کرده جلوه ها در پرده صد عاشق و معشوق پدید آورده گه [illegible] لیلی دل مجنون
برده وز شوق تو [illegible] خورده. و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی [illegible]
فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و حجب افعال و آثار بر کرده
متعلق همت و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری
دیگر نیست [illegible] کائنات [illegible] فنا [illegible]
ز تفاصیل [illegible] دلم [illegible] تجلیات [illegible] و باین کلام حقایق اعلام
جنابش مفهوم میشود که محبت از مرتبه جمیل است از جمع بتفصیل و بجمع و از مقام میل
از تفصیل بجمع. و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره

وانصار که با اهل ردت جنگ کردند [illegible] صفت آن قوم میکنند و میگوید جهاد
کنند [illegible] در راه خدای [illegible] و نترسند [illegible] از ملامت
هیچ ملامت کننده [illegible] این صفتها که مذکور شد [illegible] افزونی کرم اوست
عطا میدهد بهر که میخواهد [illegible] و خدای تعالی بسیار فضل است
بر خلق خود [illegible] دانا بکسی که استحقاق آن دارد و علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار
اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا
و اعطای حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت
اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را
بحضرت قرب نزدیک گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد و ارباب
حقیقت برانند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث چون تجلی کرد اوصاف قدیم
بس بسوزد وصف محدث را کلیم جلاله که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق
احتشام یحبهم وجود فانی محب را در بوتهٔ اضمحلال اندازد دیگر باره مبرهن نفحات از
جمع عنایت یحبونه بهره آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد
تقتضی فناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء
الناسوتیة در منازل السائرین آورده که محبت در بدایات تلذذات بعبادت
و فراغت از فواید اسباب توقع و در نهایت دوستی ذات از برای ذات و در حضرت
احدیت بیننا و هم محدث در عین ازلیت از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت
از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود
که درین ساعت با خضر علیه السلم بودم و نکتهٔ از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت
طاقت شنیدن آن نتوانستند و هم از سمنون منقولست که وی در محبت سخن میگفت و جریانا
روحشی که طایر آشیانه منه بدا و الیه یعود بود در هوای محبت طیران نموده مرغی از هوا
فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ در حال جان تسلیم

برخوانند ... هر که دوست دارد خدا را ... و رسول او را ...
و آنانرا که ایمان آورده‌اند یعنی مهاجر و انصار ... پس بدرستی که لشکر
خدای ... ایشان غالب‌اند در خبر است که رفاعة بن زید و سوید بن حارث
از یهود که اظهار اسلام میکردند بنفاق منسوب شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریقه
مودت و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که ... ای
گروه گرویدگان ... مگیرید آنانرا که گرفته‌اند ... دین شما را
باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را
از آنانکه کتاب داده‌اند ایشانرا ... پیش از شما یعنی یهود
و از کافران نیز ... دوستان ... و بترسید از خدای بترک مناهی او
... اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که
با دشمنان حق دوستی نکنند ... و چون ندا میکنید و مردم را میخوانید
بسوی نماز ... میگیرند منادات یا نماز را سخریه و بازی چون مؤمنان
بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتند بطریق استهزا قاموا
نا موا صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه که
مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی
بخانه وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن جا بجست و خانه را
با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ... این استهزا از ایشان باذان
بآنست که ایشان ... گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه
عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده‌اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع
با تنی چند از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان
داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده‌اند و ما انزل الی ابرهیم
و اسمعیل الی آخر الآیه چون نام عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند

در رساله که نام والد بزرگوار خود نوشته اند که چون نیک در نگری حضرت حق جل و علا در مرتبه (فرموده)
ذات غیب جز خود را دوست نداشته است بجهت محبوبیت جز از ذات نیز بر پرده کمالات خویش
خود را دوست زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آیینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده خود
در وی است پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله اند و مرتبه محبت
و محبوبیت که درین آیه انما ترا ثابتست بحقیقت ترتیب فرایض و نوافل پیدا کرده اند برد
تامل وافی و الله الموفق والکافی آورده اند که عبدالله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت
آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت
با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا ننشینند و ما بر دین اسلام باشیم پیوند
خود را از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از مجالست اصحاب شما محروم میمانیم
چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند جز این نیست که دوست
شما بحقیقت خداست و فرستاده او و آنکسانی که ایمان
آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیه بشنید گفت رضینا بالله و برسوله
و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مومنان میکند آنانکه بپای
میدارند نماز را میدهند زکوة را و حال آنکه ایشان
خشوع و فروتنی دارند در نماز و در زکوة خود. وگفته اند این حال مخصوص است به بعضی یعنی
زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند و مسارعتی که در
ادای آن مینمایند و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه در شان علی کرم الله وجهه نازل شده
در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم از حجره طاهره بمسجد آمد و در آن حال
بعضی بر رکوع و بعضی در قیام بودند و دیده مبارک آنحضرت بر سایلی افتاد پرسید هیچکس
ترا چیزی داد وی خاتم انگشتر با نقره بود بنمود و گفت این خاتم مرا داده اند حضرت
پرسید که این عطا که کرده است درویش اشارت به علی کرد حضرت فرمود که در چه حال
بتو داد سایل گفت در حال رکوع حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تکبیر گفت و این آیه

ودر ظلم یا بی او زا رضو   و در خوردن ایشان رشوت
یا ربا را   مرا ینه بد چیز یست که ایشان می کنند
چرا نمی کنند ایشانرا علمای ربانی   وزاهدان
از گفتن ایشان دروغ را
و خوردن ایشان رشوت یا بوا را
مرا ینه بد چیزیست آنکه ایشان می سازند و نهی و منع ایشان
نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه یهود را مالی بسیار
بود و در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت بیثرب هجرت فرمود و ایشان
با نکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان
نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد
وگفتند جهودان   دست خدای بسته است این عبارتست که
از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد
بسته
باد دستهای ایشان از خیر   و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن
آن سخن و امی   بلکه ید الله گشاده است یعنی جود و افر
در کرم اوداتی است یا صفتی است مر خدایرا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و مارا
در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن فضل نمودن روا نباشد در بنا بیع
آورده که این از متشابهاتست و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی دیگر را
موافق محکم ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه شایع
در اعطا بید واقع میشود اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهند دلیلست بر آنکه
عطای او اکثرست من ان یحصی است   روزی میدهد چنانچه میخواهد
بر دوفق مشیت او ازیهود   البته می افزاید از پروردگار تو
یعنی قرآن   نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافرند و با آنکه قرآن
سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه از نادانی

دگفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت

آیة آمد که بگو ای اهل کتاب یعنی یهود آیا عیب

میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید مگر اینرا که ما ایمان

آورده ایم بخدای و بانچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن

و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب

و دیگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانند بگو آیا خبر دهم شمارا

به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادیانست و اهل این دین

کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند

از جهت جزای که ثابت است ایشانرا نزدیک خدای یعنی بپاداش میکنند که آن بدتر کیست

آنکه لعنت کرد خدای او را و خشم گرفت بر وی و آن یهودند

که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بمعرض غضب خود در آورده

و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بر ان صورت جماعتی اصحاب

السبت را و خوکان جماعتی منکران مائده عیسی را

و آنکس که پرستید طاغوت را و مراد گوساله است یا کعب الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان داد

او کرده اند آن ملعونان بدترند از جهت منصرف خود در قیامت

یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و گمراه ترند

از میانه راه راست و چون بیایند پیش شما منافقان یهود یا جماعت اهل نفاق

گویند ایمان داریم همچو شما و حال آنکه در آمدند بکفر

و ایشان بیرون آمدند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج

و خدای داناتر است بانچه پنهان میکردند از

کفر و نفاق و کینه مسلمانان و می بینی بسیاری را از یهود

یا منافقان شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ

بمها و دیگران — و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی

پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنچه را که

برسانید چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است

و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان و کسی را بقتل تو دست نخواهد بود

بدرستی که خدای — راه نمی‌نماید کافرانرا بتسلط بر تو و از نبی

رضی الله عنه منقول است که آنحضرت را شبها حراست میکردند چون آیت نازل

شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سر مبارک از قبه که از ادیم ساخته بودند بیرون

کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت

بگوی که ای اهل کتاب — نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت

تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی

بجای آورید اصول دینت ایشان یا قایم دارید آنرا که در هر دو کتاب فرموده و از ایمان

آوردن است بمحمد علیه الصلوة والسلام — و تا وقتی که بپای دارید

اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما — از پروردگار شما یعنی قرآن

و زیاده می‌کند بسیاری را از یهود و ترسا

آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی با استماع قرآن همچنان اعراض

ایشان را — بی دلی و ناگرویدن — همی اندو عناد و منتهی

بر زیادتی کفر و طغیان پس اندوه مخور بر گروه کافران

بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان — و آنانکه دین

یهود دارند — و صابیان و ترسایان و مجوسیان

هر که ایمان آورد از ایشان بدل صافی و نیت خالص

بخدا و بروز باز پسین — و بکند عمل پسندیده — پس

هیچ ترسی نیست بر ایشان از حجرم عقاب — و نیستند ایشان که اندوهگین

غذائی که صالح است ... عاصی را رضی و بعضی روزی با فزونی می نهد — و افکندیم
در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر — دشمنی و خصومت
تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد
هرگاه بر افروختند — آتشی برای حرب کردن با رسول صلی الله علیه و
فرو نشانید آن آتش را خدای یا بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که حربی
نتوانستند برداشت — و می شتابند در زمین — برای تباه
کاری کر فتنه انگیزند — و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را
و اگر آنکه اهل کتاب — ایمان آوردندی بمحمد صلی الله
علیه و سلم — و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیه و نصرانیه
هر آینه ما در میگذرانیم از ایشان — گناهان ایشان را — و در می
آوردیم ایشان یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان — در بهشتها با ناز و نعمت
و اگر ایشان — بپای داشتندی احکام
توریة و انجیل را یعنی بر آن عمل کردندی — و اقامت کردندی آنرا
که فرو فرستاده آمد بدیشان — از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست
هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش
و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی ببارید باران و رستن گیاه
یا میوه ایشان چندان شدی که از زبر سر چیدندی و از زیر پای بر چیدندی از
بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودندی — از جهودان — گروهی اند
راست رو مقتصد کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند — و بسیاری
از ایشان — بد است آنچه ایشان میکنند — ای فرستاده
بحق — برسان بکافه خلایق — تمام آنچه فرو فرستاده آمد بتو
از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم
جهاد و غیر آن

لو نهایی آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا و عیسی و مریم هر یک از ایشان اله اند
خدای یکی از ایشان سه است [illegible] و حال آنکه نیست معبودی الا واجب یکی که
[illegible] خدای یگانه که موصوف است بصفات ربوبیت و متعالی از توهم شرکت
و اگر باز نایستند [illegible] از آنچه میگویند بتوحید متوهم
[illegible] هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان [illegible]
عذابی که الم او دایم بود [illegible] آیا رجوع نمی کنند بخدای به توبه
[illegible] و آمرزش نمی طلبند ازو باعتقاد توحید استفهام است بمعنی تحریض یعنی
باید که توبه و استغفار کنند [illegible] و خدای آمرزگار است مر تایبانرا [illegible]
مهربان [illegible] بمستغفران [illegible] نیست مسیح پسر مریم که ایشان الوهیت او را
خدای میگویند [illegible] مگر رسولی از خدای
بدرستی که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه
بایشان نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست
موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی
پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات انبیا را از عبودیت بیرون نمی برد
و در الوهیت داخل نمی سازد [illegible] و مادر او یعنی مریم بسیار صدیق
بود یعنی تصدیق آیات ربانی می نمود کما قال تعالی و صدقت بکلمات ربها و کتبه
[illegible] بودند هر دو مادر کار طعام میخوردند و چون سایر حیوانات
محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد
ببین که چگونه [illegible] پیدا می کنیم برای ایشان دلایل توحید را
پس باز نگر بر حال ایشان که [illegible] چگونه بر میگردانند ایشانرا
نظر صاحبان [illegible] بگو ترسایانرا [illegible] آیا
می پرستید بدون خدای [illegible] آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما

باشند از قوت ثواب — هر اینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا
پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم — و فرستادیم
سوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام
هرگاه که آمد سوی ایشان رسولی — بانچه نخواست [illegible]
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه — گروهی را تکذیب کردند چون عیسی
و محمد صلوات الله وسلامه علیهما — و گروهی بودند که می کشتند چون
زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام — و می پنداشتند بنی اسرائیل
انکه نباشد بلای و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیا — پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق — و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام
پس رحمت کرد خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام
پس دیگر باره کور و کر شدند — بسیاری از ایشان با نکار محمد
صلی الله علیه وسلم — و خدای بیناست — بانچه ایشان میکنند
و مناسب آنرا پاداش بر ایشان خواهد رسانید — بدرستی که کافر شدند
آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی — گفتند بدرستی که خدای
او مسیح پسر مریم است — و گفت مسیح
ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را — که پروردگار من و پروردگار
من و شما ست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید
نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب — بدرستی که
هرکه شریک آورد بخدای — پس بدرستی که خدای حرام کرد
بروی بهشت را — و جای او دوزخ است — و نیست
ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند — هیچ یاری دهندگان
در دفع عذاب از ایشان — بدرستی که کافر شدند آنانکه گفتند که الله یکی از سه الهست معتقد [illegible]

خدای بر ایشان ... و ایشان جاوید باشند در عذاب

... و اگر باشند بیهوده که ایمان آرند ... بخدای و پیغمبر خود

و آنچه فرستاده شده است بر آن پیغمبر یعنی بتوریت ... ما

هر آینه نگیرندی مشرکان را بدوستی چه زعم ایشان هم بمعنی حکم توریت کفر با کفار

دوستی نکنند یعنی ... شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه و سلم

و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ... و لیکن بسیاری

از یهود یا منافقان ... خارج شوندگانند از دایره ایمان

هر آینه می یابی ... سخت ترین مردمان ... از روی دشمنی

با آنکسان که گرویده اند ... جهودان را ... و آنانرا که

شرک آورده اند یعنی سخت ترین دشمنی مومنانرا جهودان دانی و مشرکان نیز و بدین سبب در

مخالفت شما موافقت دارند ... و هر آینه می یابی نزدیکترین ایشانرا

... دوستی با مومنان

آنانرا که میگویند ما ترسایانیم ... ایشان را ترحمست از یهود و ... مشرکانرا

و استظهار میجویند ... آن نزدیک بودن ... بسبب آنست که بعضی از ایشان

... دانایان و [illegible] و عابدان صومعه نشین اند

و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق ... مراد

از آنها که قریب مودتند با مومنان [illegible] اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی

در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان سعی نموده نیستند و ...

نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان

بمسلمانان مایل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون

جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرستاد و چون ایشان بآستانه آنحضرت رسالت پناهی

سازند
بر زبان داود و عیسی یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن خواستند که مثل خدای بر
زبانی از بلاد دنیا یا بعطا کند بود و صحت و غنا   و خدای که معبود کیست
او است بشنوا القول بالطبه تحقا را   و دانا بهمه فا سوره
بگوای اهل کتاب از یهود و نصاری   غلو مکنید در
دین خود   غلوی که ناحق باشد چرا که مبالغه بود دست و در مذمت عیسی وا افرا
نصاری که در مدح او   و پی روی مکنید   هواهای قومی را
از اسلاف خود که بحیل   گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم   و بعضا دگر اه ساختند بسیاری را
و ثابت بودند بر ضلالت دگر ابهی خود   از طریق راست بعد از
بعثت آنحضرت   لعنت کرده شدند کافران
از فرزندان یعقوب یعنی جهودان   بر زبان داود علیه السلام
که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم   و بر زبان عیسی علیه
السلام نیز که اصحاب مایده را نفرین گفت   یا رب لعنت کن ایشان را
بسبب آن بود که نافرمانی کردند   و بودند که از حد درمی گذشتند
بودند که نهی میکردند بعضی از ایشان بعضی را
از عملی زشت که میکردند   بخدای که بد چیزیست
آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیمست انهار را که نهی منکر نفرمایند با آنچه
توانند   می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد
مسلمانان   دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف
که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است   برای
ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزیست   آنکه خشم گرفت

آنسرور [illegible] روزی صحابه را وصف قیامت میکرد و از احوال آن روز شدید با خبر میکرد
از اصحاب که صدیق و علی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان
بودند [illegible] عثمان بن مظعون جمع شدند و [illegible] اتفاق کردند که بقیة العمر روزها روزه
بدارند [illegible] و شبها [illegible] و [illegible] کردند [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] نکنند [illegible]
رسالت صلی الله علیه و سلم رسید بایشان گفت [illegible]
بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست [illegible] روزه دارید و افطار کنید [illegible]
و نخسپید که من [illegible] و خواب میکنم و روزه میدارم و [illegible]
میخورم [illegible] [illegible] نیست [illegible]
ای [illegible] حرام مکنید [illegible]
[illegible] ای [illegible] حلال [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام سازید [illegible]
که خدای [illegible] [illegible] از حد [illegible]
و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را [illegible]
در حالتی که حلال و پاک است [illegible] در تحریم ملاحظ [illegible]
از آن خدای که [illegible] بعد از نزول این آیة
گفتند یا رسول الله چه سازیم سوگند که خورده ایم [illegible]
مواخذه نمیکند شما را خدای تعالی [illegible] سوگندهای شما
و [illegible] امام شافعی [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] و نزد امام اعظم رحمه الله آنکه سوگند خورد بر چیزی [illegible]
و نباشد [illegible] سوگند در شرع مواخذه نیست [illegible] مواخذه
میکند شما را [illegible] بانکه [illegible] سوگندها را [illegible] آنست

رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر
گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد با آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از
قایلان انا نصاری ایشانند [illegible] و چون می‌شنوند
این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلی الله علیه وسلم [illegible]
آنچه فرستاده شده است بر رسول [illegible] می بینی چشمهای ایشان را که [illegible] ایشان
[illegible] می ریزد از اشک [illegible] از آنچه شناختند
از حق راست [illegible] میگویند [illegible] ای پروردگار ما ایمان آورده ایم به دین
کلام و دین پیغمبر [illegible] پس بنویس ما را از گواهان که ادای
شهادت کرده اند بحقیت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا ما را داخل امت
محمد صلی الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند روز قیامت . در خبر است که یهود مدینه
رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را
دعوت میکنند و قبول نمی کنیم یا اهل حبشه یا نجاشی گفتند که ایمان آوردن بکسی که
او را ندیده ای تعجب [illegible] هر که ایشان [illegible] تعجب کنند
و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای [illegible] و آنچه آمد از حق
یعنی کتاب و پیغمبر [illegible] و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در
آرد پروردگار ما ما را ببهشت [illegible] با گروه صالحان که امت
حضرت رسالتند [illegible] پس جزا داد خدای ایشان را
بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد [illegible] بوستانها که میرود
از زیر درختان یا منازل آن جویها [illegible] جاوید باشند
در آن [illegible] و اینست پاداش نیکوکاران
و آنانکه کافر شدند [illegible] و دروغ داشتند آیتهای ما را
آن گروه اصحاب دوزخ . در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی [illegible]

که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس فتوی نظر بانکه اثم کبیر ترک کردند و بعضی بملاحظهٔ و منافع
للناس بر آن اشتغال می‌نمودند تا سیم روز بمهمانی عبد الرحمن بن عوف که با علم ایشان را
کاملا شام قل یا ایها الکافرون خواندند و غلط کردند [illegible] آیه آمد که لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری اکثر صحابه گفتند که [illegible] و [illegible]
یکبار [illegible] چهارم [illegible]
از مسلمانان مثل سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه [illegible] بمهمانی [illegible] و بعد از
طعام به شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص [illegible] شعری که مشتمل
بر هجای انصار بود خواند یکی از مجلسیان سر سعد را شکست [illegible]
و سعد شکایت آن [illegible] در مجلس [illegible] حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه
و سلم عرض کرد فاروق اعظم رضی الله عنه [illegible] بیان [illegible]
که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه [illegible] فرود آمد که

ای زمرهٔ مؤمنان [illegible] جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است
و قمار و این نیز عام است و نرد و شطرنج و بیضه و غیر آن را
و بتانی که نصب کرده‌اند برای عبادت [illegible] و تیرهای اقداح [illegible] پلید است
از وسوسه و تزیین شیطان [illegible] پس اجتناب کنید ازین
پلیدی [illegible] تا باشد که رستگار شوید بدین اجتناب
جز این نیست که میخواهد شیطان [illegible] آنکه افکند در میان شما
دشمنی و خصومت [illegible] در خوردن خمر [illegible]
قمار [illegible] و بازدارد شما را [illegible] از یاد کردن خدای
و از گزاردن نماز [illegible] پس هستید شما باز ایستادگان [illegible] استفهام
بمعنی امر است یعنی باز ایستید [illegible] بر معایب این منکرات مطلع شدید در
اخبار آمده که چون این آیه نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب [illegible]

که جز بلغو گویند قصد کنند پس اگر حنث سوگندی بشکنند پس کفارت شکستن او
طعام دادن ده مسکین است هر یک را مدی بقول
شافعی رحمه الله و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم
رحمه الله و صاعی بقول اهل عراق هشت رطل باشد و بقول اهل حجاز پنج رطل
و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول اهل عراق اختلاف در رطل
و رطلی معین است بمیانه‌ترین طعام باید داد
از میانه‌ترین آنچه میخورانید اهل خود را یعنی عیال و فرزندان یا کفارت
پوشانیدن ایشان است بقول حنفی پوشش جامه که با او نماز توان گزارد چون قمیص
و سراویل یا ردا ... و نزد شافعی ... اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه
باید که ستر عورت کند یا کفارت آزاد کردن بنده است و شافعی
رحمه الله در اینجا مؤمنه شرط میکند و حنفی مطلق میگوید ... باید خواه مؤمن
و خواه کافر پس هر که نیابد یکی از این کفارات ثلثه را
پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد شافعی رحمه الله
تتابع شرط نیست این که مذکور شد کفارت سوگندهای
شما است چون سوگند خورید و بشکنید
و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید
همچنین که کفارت مبین و پیدا کرد بیان می‌کند
و روشن میکرداند خدای برای شما نشانهای شرع را شاید که
شما شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه در باب خمر
چهار آیه نازل کرده اینکه اول در مکه و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون
منه سکرا و در آن روز حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل
رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جواب آمد

کنند از شرک   وثبات ورزند بر ایمان   و بکنند کارهای پسندیده
پس پرهیز نمایند از محرمات   و ایمان آورند بتحریم آن
پس ثابت و مستمر باشند بر تقوای خود   و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند
و خدای   دوست میدارد نیکوکاران را   آورده اند که در عام
حدیبیه جانوران شکاری در لشکر مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می
آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از جرمان شکار متامل می شدند حق سبحانه
آیه فرستاد که   ای گروه گرویدگان
هر اینه می آزماید شما را خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند
بچیزی از صید و در وقت احرام شما و چنان صیدی که   میرسد
بآن دستهای شما یعنی چون صغار صید   و نیزه های شما چون کبار صید و این
ابتلا برای آنست   تا ببیند خدای یا بداند بعلم ظهور
آنکس را که از وی میترسد   در غیب یعنی هنوز او را نادیده   پس
هر که از صید در گذرد و شکار کند   بعد ازین ابتلا
پس مر او راست عذابی دردناک   ای کسانی که ایمان آورده اید
مکشید صید شکاری را و شما   محرم باشید بمذهب امام اعظم رحمه الله صید آن
باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله صید حیوانی بری است که ماکول اللحم بود و در
هم مذاهب سگ گزنده و کرگ و زاغ و موش و مار و کژدم در صید داخل نیست
پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل در میارید
و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا بعمره   و هر که بکشد صیدی را از شما
بعمد یعنی دانسته که حرام است قتل صید بر وی   آورده اند که ابو الیسر
رضی الله عنه که در عام حدیبیه گورخری را بنیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت

که وی آنچه ده دلیلست بر حرمت خمر اول الخمر را با قمار مقرون ساخت و قمار حرام است
پس قرین وی نیز حرام باشد دوم انصاب یعنی بت پرستی یکجا کشیده اند مر خمر را انصاب
یعنی بتان نیز حرام است سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلید است حرام بود چهارم
زیرا که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از وی کناره
شوید و هر چه در وی امر بفضل اجتناب باشد حرام باشد ششم آنکه رستگاری را با اجتناب آن
منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری را با اجتناب از وی بود حرام است هفتم زود
که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام باشد هشتم باز
دارنده است از یاد خدا و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد حرام است نهم سبب منع
است از نماز یعنی پیشگاه را ... دهم فرمود که باز ایستید فهل انتم یعنی ترک کنید و هر چه
ترک آن فرض بود حرام باشد و از شومی آن که در احادیث آمده عاقلانرا همین
کفایت است که مدمن الخمر کعابد وثن یعنی هر که مدام خمر خورد مانند بت پرست است
... آمیخته برجگرهای ... خورد آنکه چیزی چشیده ... پیغمبر که در

و زمان برید خدای را اجتناب از خمر
و فرمان برید ای کسانیکه رسول را در آنچه امر و نهی کند و حذر کنید از مخالفت
فرمان خدا و رسول پس اگر اعراض کنید از امر و نهی پس بدانید
آنکه بر رسول ماست رسانیدن روشن
یعنی چون حکم ما بشما رسانید ترک اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه
تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند
و حال شربت اجل چشیده اند چون باشد آیه آمد
نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده
گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده در زمان
نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند مأثم نیست ... پرهیز

وبرای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند ... و حرام کرده شده بر شما
شکار بیابان ... مادام که شما باشید احرام کرفتکان
آنخدای که بسوی او ... و بترسید از خدای
حج کرده خواهید شد ... کردانید خدای کعبه را ... بیت ... که
بیت حرام و خانه محترم است ... سبب قوام امور دنیا و دین برای
قیام حج و مناسک بر دوام است و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و کشتن در وست
و دیکر کردانید ماه حرام را نیز رابط قوام معاش مردم یعنی کارها
حج درو سازند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردم در آن از قتل و غارت ایمن مانند
و دیکر کردانید قربانی و ذوات قلاید را نیز سبب قوام کارها
یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی ایمن و مصون شدند ... آنچه کفته شد ... برای
آنست تا بدانید ... آنکه بتحقیق خدای
میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست ... و بدرستی که خدای
بهمه چیزها داناست یعنی آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت
است ... بدانید که خدای ... سخت عقوبت است
مر کسی را که از تکالیف تجاوز کند ... و بدرستی که خدای آمرزکار
و مهربانست بر کسی که از محارم بر میزد ... نیست بر رسول
مکر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نباشد
و خدای میداند ... آنچه آشکارا میکنید ... و آنچه پنهان میکنید
از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت ... بکوی ای محمد
مساوی نیست پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد
از اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن ... و اکر شکفت آرد ترا
بسیاری خبیث بجهت اعتبار جودت و رداءت [illegible] قلت و کثرت

بروست واگر شما محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا پس برو واجب است
جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دید مانند صید خود و آن فدا از چهار
پایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان حکم کنند بدان جزا
دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که حاصل آنچه
کشته شده از نعم کدام می تواند بود در حالتی که آن جزا قربانی باشد باید
رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسد یا بر وست کفارت
آن قتل طعام دادن درویشان
یا برابر آن طعامی که میدهد روزه داشتن تا بچشد کشنده صید در احرام
گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفارت بباید دانستن که چون محرم
قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و رحمه الله نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما
الله در خلقت و هیأت مماثلت شتر مرغی شتری و در گورخری گاوی و در
آهوی گوسفندی و در آهو بره بره و علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله آن صید را
در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی باشد قربان خرد و بحرم فرستد یا طعام
خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام
هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام شافعی هر درویشی را مدی طعام باید داد
در گذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل
صید میکرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده و هر که باز گردد
بقتل این عمل پس بعقوبت انتقام کشد از و خدا
غالب است در حکم خود خداوند انتقام است بر کسی که اصرار میکند در
معصیت حلال کرده شد مر شما را شکار دریا اگر محل آید و اگر
محرم در جمیع میاه از چشمه و چاه در یک اختلاف و طعام دریا نیز حلال
کرده شد یعنی آنچه آب با کنار اندازد بجای برخورداری شما

از پیش او بود و اصح روایات در این باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و آخرین بطن
مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن او امتناع کردندی و موی او بریدن
او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را
بیماری یا مسافری بودی نذر کردی که چون بیمار شفا یابد و مسافر باز آید ناقهٔ من سائبه باشد
پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون
هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست
در میان رمه مهمل میشد و اگر مذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست ذبح کردندی
و اگر مذکر و انثی با هم بودی نر را نمی کشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی برادر خود
پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و مخلی کرده بحال خود رها ساختندی و شتر نر را [illegible]
میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع
نمیکردند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا رحلت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم اهل این قبایل بدعه بر همین بودند و دائم میگفتند که خدای تعالی
بدین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و در آیت آمد که ما جعل [illegible] تعیین نکرده است
خدای تعالی حکم نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز [illegible] از ناقهٔ گوش شکافته
و نه ناقهٔ بچرا رها کرده [illegible] و نه شاة که با برادر پیوسته [illegible]
حمایت کننده ظهر خود [illegible] ولیکن آنانکه کافر شدند چون عمرو بن لحی
و اتباع او [illegible] افترا میکنند و می بندند [illegible] بر خدای دروغ را
که تحریم بدو نسبت میکنند [illegible] و بیشتر کافران [illegible] نمیدانند حلال و حرام را
و در تحقیق این عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان [illegible]
و چون گویند مر ایشان را که بیایید سوی آنچه [illegible] خدای [illegible] باز فرستاده
فرستاده است از حکم حلال و حرام [illegible] و بیایید بر رسول که بیان کننده آن
حکم است [illegible] بس است ما را [illegible] آنچه یافتیم

مپرسید از خدای در استحلال محرمات ای خداوندان عقلهای
صافی شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که
قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوال میکردند یکی میگفت پدر من
کیست دیگری می پرسید که شتر من گم شده کجاست حق تعالی ایه فرستاد که [illegible]
ای آنکسانی که بگرویده اید مپرسید [illegible]
که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین کرداند شما را
و چون بپرسید از چیزهای که اگر بپرسید از آن در وقتی که فرود آید قرآن
آشکارا کرده شود برای شما عفو کرد خدای از آن
یعنی مپرسید از چیزهای که خدا درگذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد و بندگانرا آورده اند
که چون آیه فرضیت حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از وی اعراض نموده چون سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت
فرمود که لا و اگر بگفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم
و این آیه نازل گشت که خدای درگذرانید و مرین سوال شما را مواخذه نساخت
و خدای آمرزگار است که عفو میکند بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید
بدرستی که بپرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چو [illegible]
که طلب ناقه نمودند و حواریون که درخواست مائده کردند
پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان منکر شدند و سبب نزول عقوبت شد
بر ایشان پس مناسب آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال
ننماید و درین باب گفته اند بگوی آنچه گفتن ضرورت شود دیگر گفتها را ترک [illegible]
فعلی که لازم بود [illegible] تا حاصل اندر گذر آورده اند که عمرو بن لحی سنت قبیحه بنیاد کرد
از قبایل عرب که یکی از آن قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین ابراهیم
علیه السلام منحرف ساخته ببت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین [illegible]

بمجلس معلای حضرت رسالت صلوات الله و سلم آوردند پس این آیه نازل شد که ... یا ایها

ای آنکسانی که گرویده اید از آنجه شما را فرموده اند ... گواهی وصیت

است در میان شما ... چون حاضر شود ... یکی را از شما علامات مرگ

پس باید که گواه شوند ... وقت وصیت ... دو تن ...

خداوندان عدل و انصاف ... از اقارب شما یا از مسلمانان ... یا دو تن دیگر

... از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواه ذمی بر مسلمان قبول نمی

شنوند با جماع ... چون شما ... سفر کنید در زمین

پس برسد بشما ... مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که

جون در سفر بموت مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از

غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد ... باز دارید آن دو تن را

که گواهی شما اند ... از پس نماز دیگر ... پس سوگند خورند

بخدای ... اگر شک دارید شما در ایشان و تهمتی میکنید ایشان را گویند

ما بدل نمیکنیم باین سوگند ... بهای را اگرچه آن بهای در دنیا بمیت یعنی برای طمع مال دنیا

سوگند بدروغ نمیخوریم ... و اگر مشهود له خویش ما باشد که سوگند

دروغ یاد نمی کنیم ... و نمی پوشیم ... گواهی خدا را یعنی گواهی که خدا

ما را باقامت آن فرموده ... بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را

از بزهکاران باشیم پس حضرت رسالت صلوات الله و سلم بتمیم و عدی را بعد از

نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و ما این سوگند را براستی میخوریم

بخود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن اناء را در دست ایشان یافتند

و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب ... از اضطراب بگذشت و ایشان می گفتند که ما

... از ورثه بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود ... انکار کردیم و انکار ...

... بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله و سلم علیه ...

پدران خود را پیروی کنند آیا تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان
نمیدانستند چیزی را ... و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل
و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای حق باید تا کار کسی
بتحقیق انجامد ... از تقلید تا تحقیق فرقهاست. این یکی گوهرست و آن دیگر صدا است
هیچ گفتار این بوزنه بود و آن تقلید کنندهٔ آموزنده بود دست در پیش زنی آمی بر آمد دست در
کوزه زنی افتی بجاه ... ای گروه گرویدگان ... بر شما
باد محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن ... زیان نرسانند شما را
پیراهن آنکس که گمراه شد ... چون شما راه یافته باشید و از جملهٔ اهتدا
آنست که نهی منکر کنند بر حسب طاقت خود و نگویند که ضلال دیگری مرا زیان ندارد
اگر بینی نابینا و چاهست. اگر خاموش بنشینی گناه است. این آیه دفع و رد آنکه مؤمنان
حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میداشتند و می بودند حق سبحانه فرمود
که شما خود را نگاهدارید که از کفر ایشان کافران مؤمنان مضرتی را ضرری نیست
بسوی خداست بازگشت شما همه ... پس خبر خواهد داد شما را
بآنچه بودید که عمل میکردید. آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از
نصاری بودند بتجارت بولایت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو بن عاص بود
با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود
و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مختفی ساخت و هرچه داشت بدیشان سپرد
و بدیشان وصیت نمود که ترکهٔ او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت
بجزوه تصرف در آوردند و آنرا از نقره که برز منقش ساخته بودند سیصد مثقال
نقره در آنجا بود از میان امتعه برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی
کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند و چون
آنانی مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند ...

گرویده شدید یعنی چه جواب دادند شما را امتان شما در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید
سوال برای توبیخ آن امت یا جهت ادای شهادت انبیا علیهم السلام بر ایشان
گویند پیغمبران ... نیست ما را علم نیست ما را در جنب علم تو علمی ... ما را
بچیزی الا آنکه تو آنرا بما دانایی ... بدرستی که تو ...
نهانهایی یعنی تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بر زبان و چه در دل نهان داشتند چه
چیز را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند
کن چون گفت خدای یا عیسی بن مریم را ... یاد کن نعمت مرا که ... بر تو
... بر تو ... یاد دار چون تقویت کردم
ترا ... بجبرئیل یا بکلامی که ... بدان احیا ...
و گفته اند روح القدس انجیل است ... سخن میگویی با مردم
در گهواره ... معجزه تو بود ... سخن گویی در حال کهولت یعنی کلام تو در
گهواره ... و در کهولت ... آیه استدلال کنند بر نزول
عیسی علیه السلام ... که کهولت با سمان برده ...
خواهد شد ... خواهد رسید ... و دیگر
یاد کن ای عیسی چون ... کتاب یعنی کتابت و خط ... و نیز چیزها
... و معانی و حقایق توریت و انجیل ... و آنرا
میسازی ... از گل ... مانند صورت مرغ ... بدمی در وی
... یعنی در آن صورت که از گل ساخته ... پس میشود
مرغ زنده ... بفرمان من ... و شفا میدهی کور مادر
زاد را ... و پیسی ... یا ... را
... بفرمان من ... بیرون می آوردی مردگان را از گور
ایشان زنده ... بفرمان من ... و یاد کن چون باز

پس اگر اطلاع یافته شود ... بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را

بسبب خیانت ... پس دو گواه دیگر ... بر خیزند بجای آن

دو خاین ... از قومی آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع

شده بر گواهان یعنی ورثه ... آنانکه اول بودند در ذکر و اقدم اولیاء میت اند

در نفس استحقاق معلوم میشوند و اولیان نیز وارث اوست یعنی دو گواه که احق و اولی اند

بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا بحقیقت از ایشان بگواهی قیام

نمایند ... پس سوگند خورند بخدای حضرت آنکه ... هر آینه

گواهی ما ... سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن

قبل ازینکه گواهی داده اند ... و ما ستم نمی کنیم و از حد در نمی گذریم در یافتن

گواهی ... بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم ... از ستمکاران

باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود

تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة

عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از ان حضرت حکم فرمود

تا اناء را بورثه بدیل دادند ... این حکم که کردیم از رد یمین ... نزدیکتر

بآنکه بیارند گواهان ... بگواهی ... بر وجهی که حق است

... و نزدیکتر است بآنکه بترسند ... از آنکه رد کرده شود

سوگند بعد از ایمان ... بعد از سوگندان که ایشان خورده اند و مدعی

سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند

بترسید از خدای در خوردن سوگند دروغ ... و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت

و خدای ... راه ننماید فاسقانرا که

خاینان و گواهان دروغ اند ... یاد کنید روزی را که

جمع کند خدای پیغمبرانرا ... پس گوید مر ایشانرا ... چه جواب داده

[illegible] ناظر الى العالم [illegible] یکی [illegible] در
[illegible] عیسی علیه السلام [illegible] بود [illegible]
[illegible] هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء [illegible]
[illegible] ما [illegible] الی [illegible] الله [illegible] بن شمیل
نقل کرده از [illegible] الله [illegible] شد [illegible]
[illegible] خواند [illegible] گفت [illegible] نون [illegible]
[illegible] برما [illegible] خوانی [illegible] آسمان [illegible] باشد آن
خوان مارا عید [illegible] نزول آن [illegible] را [illegible]
وآخرنا [illegible] لاولنا وآخرنا [illegible] بزبان [illegible]
[illegible] نشانی یعنی علامتی [illegible] بر کمال [illegible] رسالت
[illegible] روزی [illegible] خیر الرازقین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] شما [illegible] بعد
بعد از نزول مائده [illegible] از شما [illegible] کنم
[illegible] عذابا لا اعذبه احدا من العالمین [illegible] را از
عالمیان [illegible] و [illegible] در [illegible] ایشان [illegible]
از میان ایشان پیش حواریان [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] اللهم [illegible]
من [illegible] خوان را رحمت کردان [illegible]
و [illegible] آغاز کرد [illegible]
خوانی [illegible] آینه [illegible] بر بالای آن [illegible] و [illegible]
[illegible] سر و دم [illegible] و بر حوالی او انواع [illegible]
[illegible] پنج [illegible]

داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهود [illegible] از تو که قصد قتل تو داشتند [illegible] وقتی
که آمدی بدیشان [illegible] بینات یعنی معجزهای روشن ازانچه مذکور شد فقال الذین
پس گفتند آنانکه کافر شدند [illegible] از بنی اسرائیل [illegible] نیست آنچه [illegible] واحیا
وسایر معجزات که عیسی می نماید [illegible] مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی
نماند که این سحر است [illegible] و یاد کن [illegible] الهام [illegible]
کردم حواریان را بر زبان پیغمبر خود [illegible] که ایمان آرید بمن [illegible]
و بفرستاده من عیسی [illegible] گفتند ایمان آورده ایم [illegible] و تو گواه باش
[illegible] بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا [illegible] یاد کن
آنرا که گفتند حواریان یا عیسی علیه السلام چون [illegible] ای عیسی پسر مریم
[illegible] فرمان توی برد یعنی اجابت می کند دعای ترا پروردگار تو
تا تو دعا کنی [illegible] آنرا که فرو فرستد بر ما [illegible] خوانی
از آسمان [illegible] خوانی را که [illegible] طعام باشد ایشان [illegible] عیسی علیه السلام خوانی
طعام طلب می کردند [illegible] گفت عیسی [illegible] بترسید از خدای و مثل این سوال
مکنید [illegible] اگر هستید شما باور دارندگان [illegible]
نبوت مرا [illegible] گفتند از روی [illegible]
میخواهیم که بخوریم طعام از ان مایده
و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما با خبر الهی
شود [illegible] و بدانیم که تو راست گفتی با ما در انکه [illegible]
در خواست [illegible] و باشیم بران مایده [illegible]
از گواهان [illegible] که از ما گواهی طلبند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان
طلب مایده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید انگاه [illegible]
میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای [illegible]

زمان الطعام

نهان کرده ام و [illegible] تو میدانی آنچه تو نهان داری [illegible] بدرستی که تو [illegible]
دانای پوشیده ها [illegible] نگفتم بدیشان الا آنچه مستور فرمودی [illegible]
بگفتن [illegible] فرمودی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و هیچ نگفتم ایشانرا مگر
[illegible] بپرستید خدا را [illegible] پروردگار [illegible] من
خود را بربوبیت و معبودیت گفتم نه بربت و خالقیت [illegible] و بودم بر افعال و اقوال
ایشان [illegible] گواه یا نگاهبان [illegible] مادام که بودم در میان ایشان
[illegible] پس آن هنگام که مرا از [illegible] بودی تو نگهبان [illegible]
[illegible] که نگاهبان [illegible]
[illegible] و تو بر همه چیزی [illegible] مطلع بر آن [illegible]
[illegible] اگر عذاب کنی ایشانرا [illegible] بدرستی که ایشان
بندگان تواند [illegible] مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند [illegible]
[illegible] ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده [illegible]
[illegible] بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب [illegible] دانا در هرچه کنی از
عفو و عذاب [illegible] گفت خدای مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای
تحقق وقوع است که [illegible] علیهم [illegible] خدای گفت [illegible] این روزیست که
درین روز [illegible] سود میرساند راست گویانرا [illegible] راستی که واقع
شده از ایشان در دنیا [illegible] راست [illegible] که میرود
[illegible] در زیر درختان آن جویها [illegible] جاودانی
که جاوید باشند در آن [illegible] در خلود یعنی زمان بودن ایشانرا نهایت
[illegible] خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت [illegible]
[illegible] ایشان از وی به نیل کرامت [illegible] این دخول جنان یا حصول رضوان
[illegible] رستگاری بزرگست [illegible] خدای راست [illegible]

برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی علیه السلام فرمود که
از هیچکدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید [illegible]
و شکر کنید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر در این آیتی دیگر بنمایی
مرحبا زیادة یقین شود عیسی علیه السلام بان ماهی بریان گفت زنده شو [illegible]
فی الحال [illegible] آمد عیسی علیه السلام فرمود [illegible] باذن الله تعالی ماهی بریان شد
پس حواریان از [illegible] ترسان شدند از انجا [illegible] عیسی علیه السلام فرمود
تا درویشان و بیماران و معلولان را طلب نمودند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگرا
بلاست [illegible] از ان طعام [illegible] بهر انها خوردند [illegible]
فقیری از ان طعام [illegible] هیچ بیماری [illegible]
باسمان رفت و دیگر [illegible] و اغنیا و فقرا همه از ان تناول نمودند
بعد از چهل روز غیب شد [illegible]
[illegible] و فقرا [illegible] انکار کردند از این حکم [illegible]
شک آوردند [illegible] بقول صاحب معالم [illegible]
و سی تن [illegible] بصورت خوک [illegible] بعد از سه روز [illegible]
و اذ قال چون گفت خدای عیسی [illegible] از رفع [illegible] خدای
روز قیامت [illegible] عیسی را برای [illegible] و تکلیم [illegible]
[illegible]
و خدای [illegible] گفت [illegible]
از شرک [illegible]
[illegible]
[illegible] آنرا [illegible]
[illegible]

سر گمیرا نوائی بنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید [illegible] و انچه آشکار شماست
یعنی بزبان می آرید [illegible] گمیرا نوائی [illegible]
جا خوا [illegible] در همه حالات میفرماید [illegible] نسبت باطنی انسان و حکم
عبارت از نسبت ظاهری اوست . صاحب [illegible] آمده که مراد از سر [illegible]
[illegible] و در صفات جمالی و احوال نفسانی او [illegible] و حقیقت [illegible] آدمی را
[illegible] حقانی [illegible] الاخلاق است [illegible]
از [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] المنصوص [illegible]
[illegible]
جو [illegible] یکی از همه موجودات [illegible]
[illegible] از همه کائنات [illegible]
[illegible]
[illegible] خوشیم نظری . [illegible]
از [illegible] خاص [illegible] میدانم و آثار
[illegible] میدانم [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible]
[illegible] مشغول شود [illegible]
[illegible] روحانی [illegible] کرده . حیف باشد که عمر انسانی [illegible]
[illegible] آدمی می تواند [illegible] کوشش کز فرشته [illegible]
[illegible] از آیات پروردگار ایشان یعنی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیاید بر [illegible]

پادشاهی آسمانها و زمینها [illegible] آنچه در سموات و ارضین است [illegible] و او
بر همه چیزها [illegible] توانا است بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تعالی [illegible] و تقدس
[illegible] همه [illegible]
خدای راست در جمیع همه ثناها حضرت کبریا است [illegible] که بقدرت کامله
[illegible] پیدا زید آسمانها بالای یکدیگر و هر دو پیدا زید زمین را [illegible]
و ما فوق [illegible] و پیدا کرد تاریکیها و روشنیها [illegible]
است که [illegible] شیطان از نتیجه ظلمت [illegible] فرموده که نور
و ظلمت [illegible] یعنی [illegible] از ظلمت و نور شب و روز [illegible]
جهل و علم یا معصیت و طاعت یا [illegible] و در انوار [illegible] که [illegible]
و [illegible] جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلال متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد
کرد که هدی یکیست و در ذکر الحقایق آورده که پیدا زید آسمانها دلها و زمین نفس را
و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی و شیطانی [illegible]
نور قلوب از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی [illegible] دلایل
و آیات [illegible] آنانکه کافر شدند [illegible] با پروردگار خود برابر
میدهند بتان را با او عدول میکنند از گزیدن کار خود بعبادت غیر او [illegible]
اوست آنکسی که پیدا زید پدر شما را [illegible] از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را
از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت [illegible]
[illegible] سر آید [illegible] که برسد [illegible] وقتی نامبرده و معین شده
که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد [illegible]
شک میکنید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از وست بس شک نباید
کرد که معاد خلق هم از وست [illegible] و اوست خداوند مطلق و معبود [illegible]
در آسمانها و زمینها و همه را اجزا او خدای نیست

[illegible] از [illegible] نوشته [illegible]

بهشتند و بیابند آنرا [illegible] ایشان [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible] آنرا [illegible]

اینچنین آورده [illegible]

کافران [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

جنانچه طلب کرده‌اند [illegible]

[illegible] ولده

[illegible] ملک [illegible] کمان [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] کرده‌ایم او را مثل بصورت مردی [illegible] جبرئیل علیه السلم

بصورت [illegible] مثل [illegible] که قوت بشری نبیند

ملائکه را بر صورت اصلی ایشان و خلقی [illegible] جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی

مشاهده ایشان توانستند کرد و بعضی [illegible] از [illegible] بصورت [illegible]

[illegible]

[illegible] برخود

برشبیه [illegible] رسالت بشر [illegible]

[illegible] گفت ما هذا الا بشر مثلکم [illegible] تا از قول

کافران [illegible] بر خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible] ازو

[illegible]

[illegible] از رسل

[illegible]

[illegible]

خبرهای آنچه بودند که بدان [illegible] استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت
نزول عذاب بود بر ایشان یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و انتشار او و شوکت ملازمان
سرور سینه خیر الانام علیه افضل الصلوات و السلام و ظهور آن اخبار بعد از رحلت در
آخرت روز رستخیز [illegible] آیا نمی بینند و نمیدانستند که ما بقوت قهر چه بسیار
هلاک کردیم [illegible] پیش از ایشان [illegible] از گروه ملک شکنان یعنی اهل زمانی
که در آن پیغمبری بود و قرن هشتاد سال است یا شصت سال یا کمتر یا بیشتر بعضی بر
آنند که قرن اهل هر عصر است [illegible] بعضی گفته اند مبین صفت اهل عهد میکند [illegible] یعنی آن گروهی را هلاک
کردیم که ایشانرا در زمین مکان داده بودیم [illegible] اهل این مملکت نساختیم
با ایشان اهل مکه کرده بودیم از مکنت [illegible] الخ [illegible] دادیم چو [illegible] در
و قوت و تجارت [illegible] رحیم [illegible] و فرستادیم
بر ایشان باران را [illegible] که تحت [illegible] بودند
[illegible] دیگر داشته بودیم جویهای آب را که میرفت
[illegible] از زیر قصرها و درختان ایشان [illegible]
بود و [illegible] در تحت تصرف ایشان بود که از [illegible] و بساتین خود [illegible] حاصل [illegible]
آنچه ایشان متمکن بودند در زمین و در جاهای [illegible] بیش میکرد [illegible]
[illegible] پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان و پدید کردیم
ایشانرا از عقوبت و نعمت [illegible] و پیدا آوردیم [illegible] از پس هلاک
ایشان [illegible] گروهی دیگر در این آیه کفار قریش را تعریض کرد بهلاک در
اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و عبد الله بن امیه مخزومی بحضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار
فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از نزد خدای آورده
و در صحت آن نامه [illegible] باشند که تو رسول او یی این آیه آمد که

[illegible] روز [illegible] تعالی [illegible] ازان خواست اگر خواهد پیغمبر خود را خداوند حال [illegible]

که او انکرترین خلق [illegible] آیا پیغمبر خدا را [illegible] ذنب [illegible] کرم

درشت یعنی پیغمبر خدا در بهشت بکرم [illegible] خدای که برید آورنده

آسمانها [illegible] و او [illegible] خلق را یعنی [illegible]

و [illegible] یعنی [illegible] از خلق و خلق پری [illegible] چند قال تعالی ما ارید

منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین

[illegible] بگو [illegible] که من [illegible] [illegible]

اول کسی که گردن نهد حکم خدا را [illegible] آنکه نبی [illegible] پیغمبر در دین [illegible]

و [illegible] نیز [illegible] از شرک آورندگان [illegible] بگو بدرستی

که من می ترسم [illegible] اگر عاصی شوم در پروردگار خود [illegible]

[illegible] از [illegible] روز [illegible] قیامت [illegible] هر که [illegible]

جزای عذاب [illegible] بصیغه مجهول [illegible] یعنی هر که [illegible] عذاب [illegible] ازو

در آن روز بزرگ [illegible] پس بدرستی که حق [illegible] بخشایش نموده است [illegible]

و این بخشش جزای [illegible] رستگاری [illegible] هویداست [illegible]

[illegible] و اگر برساند خدای تو [illegible] [illegible]

دارنده [illegible] مگر او [illegible] و اگر برساند

بتو نیکویی [illegible] پس او [illegible] بر همه [illegible] توانا است

[illegible] و [illegible] قهر کننده [illegible] [illegible]

است [illegible] استعلا [illegible] است [illegible] [illegible]

و او [illegible] کار [illegible] [illegible]

[illegible] که تصدیق کنند و از احبار یهود و علمای نصارا

برسیده [illegible] همه انکار کردند اکنون کیست [illegible]

نباید که شما را اسلام [illegible] [illegible] سیر کنید در زمین [illegible] چنین و کلامی [illegible]
و بر دیار عاد و هود و بگذرید [illegible] [illegible] بنظر [illegible] که چگونه
بوده است [illegible] [illegible] کان [illegible] محمد و [illegible]
[illegible] [illegible] اگر ایشان [illegible] آسمانها و زمینها هست از روی [illegible]
و ما [illegible] اگر ایشان [illegible] [illegible] و عرض ابر است [illegible]
ضلال [illegible] [illegible] الزام [illegible] از روی نفس [illegible]
که قول [illegible] [illegible] تعالی [illegible]
و آن نزدیک اوست فوق العرش [illegible] [illegible]
ذاته [illegible] مطلق [illegible] حقیقی است [illegible]
آن [illegible] سوال [illegible] و رابط حاجت و [illegible]
معنوی [illegible] است در علوم ما [illegible] [illegible] دانش [illegible]
ما [illegible] [illegible] [illegible]
کرد [illegible] [illegible] [illegible]
تا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اما آنکه زبان [illegible] [illegible] و عقل سلیم را [illegible]
ایشان [illegible] [illegible] [illegible]
و عرض ابر است [illegible] [illegible] [illegible]
حال که [illegible] در زمان [illegible] [illegible] [illegible]
با [illegible] [illegible] [illegible] کفار
قریش گفتند [illegible] معلوم شده است که [illegible] [illegible]
کریش [illegible] برای [illegible] از اشراف [illegible] [illegible]
محمد از جمله [illegible] [illegible] [illegible]

ظلم ممن افترى على الله كذبا یعنی آنکه دروغ را با خدا بست مثل آنکه گفتند بتان ما را نزدیک او شفیع خدا میخوانند
یعنی [illegible] یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت
نام نهند [illegible] رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران و یوم
[illegible] و یاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم
پس گوییم از روی توبیخ [illegible] مر آنانرا که شرک آوردند [illegible] کجایند
خدایان شما که شریک خدای ساختید [illegible] آنان که گمان میبردید که
شفاعت خواهند کرد [illegible] پس نباشد معذرت ایشان
مگر آنکه گویند [illegible] بخدای که پروردگار ماست که ما نبودیم مشرک
آورندگان دروغ گویند در آن سوگند [illegible] مشرکان چون فردا روز قیامت مشاهده
کرامات و مقامات اهل توحید کنند بعضی بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم
شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده‌ایم حق تعالی مهر بر دهانها
ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند [illegible] بنگر
چگونه دروغ میگویند [illegible] بر نفسهای خود به نفی شرک از آن
و گم گشت از ایشان [illegible] آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدایرا
نقلست که ابوسفیان و ولید [illegible] و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی [illegible] روزی
از مسجد الحرام اجتماع نموده باستماع قرآن که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میکرد
پس نضر بن حارث را که از تواریخ ملوک عجم باخبر بود و اخبار گذشتگان یاد داشت
پرسیدند که این چیست که محمد میگوید [illegible]
حجابها [illegible] افسانهای پیشینیان [illegible] از این آیه
[illegible] و اذکار [illegible] هستند که گوش فرا میدارند
بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی [illegible] پردهای ایشانرا
پوششها [illegible] تا فهم نکنند و نهاده‌ایم در گوشهای

که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آیت آمد که ... جواب ایشان که ... هیچ چیز
بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها ... بگو
خدای بزرگترست از جهت شهادت ... او گواهست میان من و شما
گواه حقیقت من و بطلان شما و وحی کرده‌اند بمن ... از
تا بیم کنم شما را بقرآن و اگر چه در و بشارت ... اکتفا کرده یا جهت
اختصار ... و دیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسد ...
مقاتل رحمه الله گفته که هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نذیر اوست و از ...
کرده کعب ... محمدا صلی الله علیه وسلم
آیا شما که گواهی میدهید ... انکه با خدای هستند
خدایان دیگر یعنی بتان ... بگوی که من باری گواهی نمیدهم بدین
بگو جز این نیست که او ... خدائیست یگانه ... برین وجه گواهی میدهم
و بری ام که من بیزارم ... از آنچه شریک میدارید بوی ...
و غیر آن ... آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب
رسول خدایرا بحلیه و صفتی که مذکورست در توریت ... همچنانکه میشناسند
پسران خود را بحلیه و صفت ایشان چرا د معرفتی روشنست آورده اند که حضرت فاروق
رضی الله عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما بحضرت محمد صلی الله علیه وسلم از ...
از آن خبر میدهد ... معرفت فرزند داشت بزرگتر ... بوده ابن سلام رضی الله عنه گفت
من برسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را
از توریت دانسته ام ... معلوم ندارم که زنان ... ساخته اند عمر رضی الله عنه فرمود که
... توفیق رفیق ... عبد الله ... اصبت و صدقت
آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود ...
پس ایشان ایمان نمی‌آرند ... و کیست ستمکارتر ... از آنکه افترا کند بر ...

[illegible] ارقیم [illegible]

[illegible] وازرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حیات و فنا [illegible] و اشاره بر [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible] ترا میدانم که [illegible]

[illegible] سرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان [illegible] که ان قالوا نشنوده [illegible] و اگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند
[illegible] ایمان نیارند حتی اذا جاؤک [illegible] یعنی تقلید در ایشان و تکذیب
ایشان بغایت رسیده [illegible] چون بیایند بتو [illegible] جدال کنند
[illegible] ان هذا الا اساطیر الاولین [illegible] نیست این کتاب تو
مگر افسانه پیشینیان [illegible] ایشان [illegible] ازان [illegible] باز میدارند
[illegible] ازان [illegible] و دور میشوند [illegible] بنفس خود [illegible] یعنی نمیگروند
و ایمان نمی آورند و دیگران را باز میدارند و گفته اند این آیه در شان ابو طالب است یعنی [illegible] نهی
میکند دشمنان را از تعرض رسول بجانب و خود از دین او دوری میجویند
و هلاک نمی کنند [illegible] کل [illegible] که [illegible] و [illegible] ایشان را
بغیر ایشان [illegible] و اگر ببینی ایشان را [illegible] باز
داشته شوند در آتش [illegible] بینی کاری در غایت شناعت و ایشان را مشاهده
کنی که از سختی عذاب زاری میکنند [illegible] میگویند [illegible] ای کاش ما باز گردانیده
شویم بدنیا [illegible] و پس تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را
[illegible] و باشیم از جمله باور دارندگان [illegible] نه چنانست که ایشان میگویند
چون بدنیا رد شوند مومن نخواهند شد بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای
آنست که [illegible] ظاهر شده است مر ایشان را [illegible] آنچه بود که پنهان می کردند
از کفر و معاصی [illegible] پیش ازین در دنیا [illegible] زشتها [illegible] به پیشینیان
نخواهند [illegible] و تمنای رجوع [illegible] و اگر ایشان را باز گردانند
بدنیا [illegible] باز گردند [illegible] آنچه نهی کرده شده اند
ازان یعنی شرک و عصیان [illegible] و بدرستی که ایشان دروغ گویانند
در وعده ایمان [illegible] این آیتها [illegible] در وعید قیامت [illegible] خوانده شد
بعث و نشر را انکار کردند [illegible] و گفتند [illegible] نیست زندگانی

[illegible] و اگر چنانست که [illegible] [illegible] بود [illegible] دا بنودن ایشان از
قبول [illegible] آن [illegible] بتحقیق [illegible] گویی [illegible]
[illegible] مراد [illegible] آورده [illegible] حضرت صلی الله علیه و
وسلم ایمان قوم بود میخواست [illegible] [illegible]
که بواسطه [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
شوی [illegible] بزرگ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایمان [illegible] [illegible]
آیتی برای ایشان [illegible] [illegible]
مرا [illegible] کردی [illegible] [illegible]
پس [illegible] [illegible] در [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که اجابت میکنند دعوت ترا [illegible]
آنهه [illegible] مانند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اند
[illegible] پس بسوی او باز گردانیده [illegible] برای
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آیتی از [illegible] معجزه [illegible] طلب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اند
[illegible] آیتی از [illegible] [illegible] و لکن [illegible]
[illegible] میدانند که انزال آن مستجلب بلا [illegible] [illegible] آیتی [illegible]
[illegible] [illegible] معجزه طلبید [illegible] ظاهر گردانید [illegible]
[illegible] [illegible] قوم [illegible] و اصحاب [illegible]

آیا نقل میکنید حضرت خطاب میخوانید بعضی نقل میکنند از بزرگان [illegible]
اخنس بن شریق با ابوجهل یا بکر ملاقات کرد و او را اخنس گفت یا ابا الحکم [illegible]
بن عبد الله [illegible] راست یا صادق حال الکاذب [illegible]
اکر [illegible] ابوجهل گفت محمد را [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] اما اگر [illegible] اعتراف [illegible] آنجا نیست [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] بیکبار [illegible]
می‌دانند و قول ابوجهل گفت [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
محمد ما از تو [illegible] و ترا صادق [illegible]
[illegible] بتحقیق ما [illegible]
[illegible] ایشانرا
[illegible]
و لکن ایشان [illegible] میدانند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم [illegible]
[illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] انبیا [illegible]

[illegible] و بد بختی که فرستادیم رسولانرا [illegible] با متابعت ایشان [illegible] پیشی از تو

و ایشان [illegible] فرزند شدند و تکذیب پیغمبران کردند [illegible] پس گرفتیم ایشانرا

بسختی و تنگی [illegible] و ما فیها و بیماریها [illegible] تا شاید که [illegible]

و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند [illegible]

پس چرا در وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری [illegible]

و توکل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی [illegible]

سخت شده بود [illegible] دلهای ایشان [illegible] از فساد [illegible]

[illegible] و آراسته بود [illegible]

بودند که به عمل [illegible] یعنی با عمال خود [illegible] هلاک کننده

است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شحٌّ مطاعٌ و هوًی متبعٌ و اعجاب

المرء بنفسه [illegible] است که از [illegible]

[illegible] که از [illegible] سرمایهٔ [illegible] سرگشتگان [illegible]

غفلت را از [illegible] بجاه ادبار [illegible] صفت خود [illegible] نظر ایشان

آراسته می ساخت [illegible] و اسطهٔ خود [illegible]

دین [illegible]

و بت پرست [illegible]

[illegible] داده شده اند بآن از [illegible]

برایشان [illegible] از نعمتها [illegible]

[illegible]

[illegible] بر ایشان داده بودند از نعمتها و دل در ان بستند

وانرا سبب استیفاء اللذات [illegible] ساختند [illegible] از [illegible] باز ماندند [illegible]

[illegible] قیام نمودند [illegible] ایشانرا ناگاه [illegible]

دیشت [illegible] در [illegible] و [illegible] بر بود که در هوا

[illegible] در دنیا [illegible] که دست [illegible] گویند [illegible]

[illegible] با آنکه [illegible] اثر [illegible] باشد [illegible] لفظ [illegible]

[illegible] کلام [illegible] [illegible]

[illegible] شما در آن [illegible] باد [illegible] صبح کدام

[illegible]

[illegible] در [illegible]

امور [illegible] و [illegible] [illegible]

خواهند شد [illegible]

و اما [illegible]

و [illegible] از [illegible] های کفر

[illegible] هر کرا [illegible] که کرده اند

[illegible] باز [illegible]

و [illegible] بر راه راست [illegible]

[illegible] اگر بیاید بشما عذاب خدا [illegible]

آمده در دنیا [illegible]

[illegible] آن عذاب از شما باز [illegible]

[illegible] که تبان [illegible]

[illegible] بلکه [illegible] او را [illegible] از [illegible]

[illegible] از شما در دنیا [illegible]

آن [illegible] از خانه [illegible] و [illegible] در وقت [illegible]

درست [illegible] ساعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible] در مجلس [illegible] درویشان و [illegible] مسعود

و بلال و [illegible] و صهیب و امثال ایشان [illegible]

[illegible] کنیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

مبلسون پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بر دند بشیمانان و نا امیدان فقطع پس بریده
شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن گروه که ایشان ستمکارانند یعنی نیست کردیم
[illegible] خود را و هلاک کردیم بتمامی اعدای خود را والحمد لله رب العالمین و حمد
مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر اهلاک ظالمان و حرمت هلاکت ظالم از لطف وی است و لیکن
که سبب خلاص خلق است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرفست مر ایشان
[illegible] ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارأیتم بگو آیا می بینید ان اخذ الله
اگر بگیرد خدای [illegible] شنوایی [illegible] و بینایی شما را [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible]
[illegible] میکردانیم آیتها را [illegible]
[illegible] ثم هم [illegible] سخن [illegible]
[illegible] ازان [illegible]
[illegible] اگر باید بشما عذاب [illegible]
[illegible] یا [illegible] علامات
[illegible] آن [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] ظالمان یعنی مشرکان [illegible] پیغمبران
مگر [illegible] بشارت دهندگان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] پس [illegible] ایشان را از عذاب جاودانی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از [illegible] آن جهانی والذین [illegible]
[illegible] تکذیب کردند آیتهای ما را [illegible] برسد ایشان را عذاب

[illegible]

ای [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

دو [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و در بعضی [illegible]

[illegible] تا [illegible]

کرده [illegible] اصرار و [illegible]

آنحضرت [illegible] انبیا [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible]

[illegible] اند [illegible]

عقبی و مکر بعد از [illegible]

بر [illegible] داد [illegible]

بود [illegible]

یعنی [illegible] در حالتی از جاهلی باشد [illegible] و بواسطه عقوبتی [illegible]

[illegible] توبه کنند بعد از آن عمل [illegible]

بانکه [illegible] بر عدم [illegible] و بازگشت [illegible]

تا [illegible] بر نیاید [illegible]

[illegible] بنویسد پس ترا [illegible]

[illegible] وقتی [illegible]

[illegible] گناه را و [illegible]

و [illegible] روز و شب [illegible] استغفار [illegible]

[illegible] ... بعد ... [illegible]

حاضر کرده [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] از مجلس خود [illegible] شده اند

[illegible] و میگوید [illegible]

[illegible] و شبانگاه [illegible]

[illegible] رضای [illegible]

[illegible] میکند که [illegible]

این آیه [illegible] بر [illegible] و [illegible]

آورده [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] در زندگانی دنیا [illegible]

[illegible] شرف [illegible]

[illegible] الاخرة [illegible] دنیا

[illegible] [illegible] بر روی [illegible]

کما قال تعالی [illegible] آن [illegible]

از [illegible] و [illegible]

نیست [illegible] اعمال [illegible]

و نیست [illegible]

تا [illegible] ایشان [illegible]

قال [illegible] اکبر [illegible]

آن [illegible] از [illegible]

[illegible] این [illegible]

آیا [illegible] و احسان [illegible]

[illegible] فضلی بر ایشان [illegible] [illegible]

اما نشسته ای با ایشان [illegible] بشکر دیدار ایشان بر تعظیم سلام [illegible]

[illegible] بر ایشان تو [illegible] سلام علیکم [illegible]

[illegible] ابتدا کن سلام بر ایشان [illegible] یعنی سلام از

دور کرده اند ایشان [illegible] و بعد از آنکه تمام [illegible] حضرت مصطفی صلی الله علیه

و آله آن حضرت به سلام بر ایشان پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که جمعی

بخدمت [illegible] آمدند گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ

کرده ایم و جوابی [illegible] ما را از [illegible] امتزار و چاره استغفار [illegible]

آنحضرت بجواب ایشان [illegible] ایشان نا امید از [illegible] باز گشتند تا

این آیه نازل شد که چون بیایند ترا آنانکه ایمان آورده اند [illegible] و

قرآن کرده اند [illegible] تو بگو بر ایشان سلام [illegible] بشارت [illegible] دنیا و

عقبی و بگو بعد از سلام که [illegible] نوشته پروردگار شما

بر نفس خود [illegible] رحمت را یعنی [illegible] وعده داده [illegible] و [illegible]

بود [illegible] پروردگار [illegible] آنکه [illegible]

یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد [illegible]

[illegible] بعد از آن عمل و باصلاح آرد کار خود را

بانکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه پس بدرستی که خدا آمرزنده است

تا [illegible] مهربان است بر ایشان [illegible] امام [illegible]

[illegible] می نویسد [illegible] پس [illegible] بهشت [illegible] از

[illegible] وقتی [illegible] که گناه [illegible] وقتی [illegible] از [illegible]

آیه [illegible] گناه [illegible] یعنی توبه

و استغفار [illegible] روز و شب [illegible] استغفار [illegible]

قبول نکرد و ایشان را پیش خود ... النماس نمودند یعنی حضرت ... تا اسباب ...
حاضر کردند و حضرت علی را احضار ... کرد تا این صورت را در حضور ایشان بنویسد آیه
... و ایشان را از مجلس خود ... آنان ... نازل شد
که ... ایشان ...
... و ایشان را ...
... در ... و یاد کرد او میکویند
پیکار ... ایشان ... و ... یاد ... پروردگار خود را ...
... احمد ... ان دعا و ذکر ... رضای ... یعنی ...
... در ... ایشان ... بر سید ... که ...
این آیه ... یریدون وجهه در کشف الاسرار
آورده که ... است ... تعالی ...
... و ... دنیا ... و ... از
در ... که ... تعالی ...
... الآخرة ... دنیا
رضا ... و ... بر ... ارادت ...
که ... تعالی ... یریدون وجهه ... آن ... و ... خود
ازاد ... کشتن ... و ...
نیست بر تو ... از حساب اعمال ایشان چیزی
و نیست از حساب عمل تو ... بر ایشان چیزی
... ایشان را ... و ... گر تو ... از
... اگر ... از ... از خود ...
آن ... از ... بر ... از ...
... ایشان را ... و ... یا ...
آیا ... که ... و ... یا ...

[illegible] در [illegible] که [illegible] بعضی از این شبوه است از خلق چون تو

مرغداب [illegible] بعضی [illegible] آنرا میدانند [illegible]

بچه [illegible] [illegible] است و متعلق [illegible]

علیه وسلم مرویست [illegible] که [illegible] [illegible]

لیکن [illegible] انما علم [illegible] و معنی این آیه [illegible]

[illegible] آنست [illegible]

[illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بشبه بعنی [illegible] محفوظ که [illegible] [illegible] است از [illegible]

زیراکه جسم از [illegible] رطوبت یا پوست [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] بعالم [illegible] عبارت از عالم جسمانیات و [illegible]

محفوظ رقم [illegible] یافته [illegible] خدا و [illegible]

شما را و مونه [illegible] میکرداند به [illegible] و [illegible] تمام [illegible]

[illegible] کرد [illegible] را از [illegible] برای خواب [illegible] ایشان مشارکت [illegible]

در [illegible] و [illegible] النوم اخ الموت [illegible]

بر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

وحی مایرا چاره غیر از ظلمهای [illegible] نیست [illegible] و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره
دلایل توحید و نبوت را همچنین [illegible] تفصیل میکنیم آیات قرآن را
از وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد [illegible] و تا روشن شود
راه گناه کاران یعنی حق با باطل اشتباه نیابد نقلست که چون قریش آن
حضرت را اصل [illegible] آبا دعوت کردند این آیه آمد که
بگو پرستش [illegible] نهی کرده اند [illegible] از آنکه بپرستم آنانرا که شما
[illegible] میپرستید یعنی خدایان بتانرا که از روی [illegible] شما انرا
[illegible] پرستش ایشان [illegible] بگو پیروی نمی کنم [illegible] آرزوهای شمارا
[illegible] گمراه [illegible] ما بعضی هوای شما کنم
و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند نضر بن الحارث [illegible]
[illegible] گفتند ای محمد [illegible] عذاب الهی [illegible] نمایی اگر از [illegible] می
توانی ما را رسان [illegible] این آیه نازل شد
بگو [illegible] دلیلی روشنم از پروردگار من که قرآنست
و [illegible] فاصل باشد میان حق و باطل و شما تکذیب
میکنید [illegible] دلیل را [illegible] نیست نزد من آنچه شما شتاب میکنید
بدان یعنی عذاب [illegible] نیست حکم [illegible] جز خدایرا [illegible] بگو
[illegible] میگوید خدای خبرهای درست را
و او بهترین [illegible] جدا کنندگان بگو اگر
نزد من بودی آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب
هر اینه گزارده شده بودی کار [illegible] میان من و شما یعنی
شما را هلاک کرده بودی بتعجیل و میان ما انقطاع شده بودی
خدای داناترست بستمکاران و وقت عذاب ایشان
[illegible]

قرار کرد با وجود کثرت معبود جن و انس و بسیاری عقل الصبیان را بعد لیل الکمال [illegible]
است بگو کیست که میرهاند شما را از تاریکیهای
بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار و از ظلمات دریا که [illegible] شب و سحاب
و بخار دست برادر دریا موکی و یعنی در شبها و کشتیها [illegible] میخوانید بخانت
و میخوانید او را از روی زاری آشکار و پنهانی
و میگویند که اگر بازرهاند خدای ما را از این شدت و محنت
هر اینه باشیم ما از شاکرین نیکان بر نعمت نجات
بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شما را از ظلمت برو بحر
و از هر اندوه و محنتی که باشد پس [illegible] شما باز شرک میآورید
میگیرید به معبودی [illegible] ایزد و فا نمیکنید بعهد بگو و معنی توانا
بر آنکه فرستد بر شما عذابی از زبر
شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگباره که بر سر قوم لوط بارید
یا عذابی از زیر قدم شما چون آنکه فرعون که در آب غرق شدند یا قارون
بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند و من تحت ارجل
بندگان و خدمتکاران بدند [illegible] یا پوشد فرق کند رفرقه و ... کند صنفها ایشان
یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه هر گروهی را هوای و هوسها
و آرزوهای و مذهبهای بخلاف آن دیگر تا از بی مخالفت به جنگ انجامد
و بچشاند خوای بعضی را از شما رنج و سختی بعضی دیگر ببوت
مختلف است بنگر که چگونه میگردانیم آیتها را
بوعد و وعید تا باشد که ایشان دریابند
و دروغ پنداشتند عذاب را یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند
و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است بیعثم برنی [illegible]

از شبهات در توقف ... قضیتی انجام کرده شود اجل نام ... یعنی
بکسی برسد — پس ببرید ... باز گشت شما ...
جزا کنند شما را در قیامت ... [illegible] ... دیدید و خبر را
روز قیامت ... [illegible] ...
غافل ... [illegible] ...
[illegible] ... اعمال شما یعنی می نویسند ... قیامت
قیامت ... [illegible] ... حکمت در ایشان ... است ...
... [illegible] ... برار تکاب معاصی و دلیری نکنند ...
... [illegible] ... همه وقت ... [illegible] ... نکرده — را نویسی
از انکه ... [illegible] ...
بجرات ... [illegible] ... کرام ...
پس و ایشان کرام الکاتبین ... خواهند بود
تا وقتی که بیاید — یکی از شما رک — جان او را
بکناره فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او چهارده فرشته اند صفت
... [illegible] ... و صفت ملائکه عذاب پس ... ملک الموت روح مؤمن
قبض کند ... فرشتگان رحمت ... و چون ... کافر ... ملائکه عذاب
و این فرشتگان تقصیر نمیکنند در قبض ارواح تا حاضر ...
پس باز گردانیده شوند ... بعد از مرگ — ...
خدای — ... اوست ...
و ... — ... حکم در آن روز ... را
... حکم ... — و ...
... [illegible] ...

جون عبادت اصنام و تحریم بحیره و سوایب یا دینی که پیغمبر ایشانرا بر آن دعوت میکند بازی
و سخریه میکنند و استهزا ایا میکنند و فریفته کرد ایشانرا زندگانی دنیا و تمتع بلهو ولعب میکنند انسته
فریب داده است ایشانرا از زندگانی دنیا برای سبب
انکار حشر و نشر میکنند   و پند ده ایشانرا بقرآن   تا تسلیم کرده
نشود بهلاک بسزای انکه ...   نفس بر کار خود بسبب آنچه کرده
است از بدیها   یعنی مر آن نفس که گرفتار شده را   جز
خدای   دوستی که مدد تواند کرد   و نه شفاعت کننده که اورا از عذاب خلاص تواند
کرد   و اگر فدا دهد هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب
باز خرد   از آن گرفته نشود   آن گروه
آنکسانند که سپرده شوند بهلاکت بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال
مر ایشانرا در دوزخ   آشامیدنی از آب گرم تافته که درون ایشانرا
بسوزاند   و عذابی دردناک که پوست ایشانرا بخراشد
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر شدند   بگو ای محمد
آیا بپرستیم بجز خدا یعنی نپرستیم   آنچه مارا سود نکند اگر طاعت
دار بیمش   و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر
و آیا باز گردیم   بر پاشنهای خود یعنی بر سر شویم در رجوع
بشرک کنیم   بعد از آنکه خدا مارا راه نمود باسلام و از
کفر و ضلالت خلاص داد که اگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما
مانند کسی که برده باشند اورا دیوان   در زمین یعنی در
بیابان دور و دور از راه راست افکنده   متحیر باشد در راه میرود و بیچاره
کار خود نمی تواند   مر اورا یارانی و مصاحبانند که از روی شفقت
میخوانند اورا   بسوی راه راست و میگویند   بیا بجانب ما

چنانکه گروهی شما را این گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنیم یا تعذیب خواهیم

هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار [illegible] یعنی واقع

و زود باشد که بدانید آنرا

شود یا به عمل یا به قول

و چون ببینی تو آنهایی را که تکذیب و استهزا خوض میکنند و گفت و گوی ناحق می نمایند

در آیتهای ما که قرآنست و بر آن طعن میکنند

پس اعراض کن از ایشان

از ایشان یعنی [illegible] ایشان تا آنکه خوض کنند و در آیند

در سخنی دیگر غیر قرآن و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان

اعراض کردن را [illegible] خطاب با آنحضرت است و مراد امت اند

پس منشین

بعد از آنکه یاد کنی سخن خدا را با گروه ستمکاران

که خوض تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول این آیت آن بود

که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان [illegible] خوض نمودندی در تکذیب

قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه حکم فرمود که چون ببینید که کفار

شروع در تکذیب قرآن کردند بر خیزید و ایشان را [illegible] و چون شنیدند اهل اسلام گفتند یا رسول

الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کفار نیز پیوسته در مسجد

حرام [illegible] میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را

از خوض منع نمی توانیم کرد یا آنکه با ایشان [illegible] این آیه فرود آمد که

و نیست بر آنانکه پرهیز کنند از خوض کردن از شمار اعمال خوض کنندگان

یعنی جزای [illegible] ایشان چیزی و لیکن بر ایشان است که پند

دهند ایشان را [illegible] شود از خوض [illegible] یا اظهار کراهیت کنند

از [illegible] افعال ایشان باشد که پرهیز کنند از [illegible]

و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفته

دین خود را بازی [illegible] [illegible] یعنی [illegible] [illegible] [illegible]

آیا فرزندی گیری تا زار گردد [illegible] بود [illegible]

[illegible] ابراهیم را [illegible] و کذلک نری ابراهیم [illegible]

و چنانکه [illegible] ابراهیم [illegible] ملکوت السموات [illegible] ابراهیم را

عجایب و بدایع آیاتنا در زمینها و کذلک [illegible]

شمس و قمر و ستارگان ملکوت زمین بنگر [illegible] ابراهیم را بر صحرا [illegible] و بعد آن [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] تا استدلال کند [illegible] وحدت [illegible]

حق تعالی [illegible] کافران [illegible] بود در عالم استدلال

در عالم آورده که نمرود بن کنعان پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی

[illegible] شبی [illegible] کوکبی از افق آسمان طلوع کرد که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه

ناپدید گشت از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکما و منجمان [illegible] بر او

[illegible] درین سال در ولایت بابل [illegible] از صلب [illegible]

[illegible] و اهل مملکت تو بر دست او باشد [illegible]

[illegible] تا میان زنان و شوهران تفریق کردند

[illegible] یکی از محرمان و مقربان نمرود بود [illegible]

[illegible]

[illegible] آن کودک [illegible]

[illegible] زنانی که در [illegible] حامله بودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در میان کوه [illegible]

[illegible]

[illegible]

میخوانند او را بطرف خود دعوت میکنند و او متحیر دست به رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین
میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب می شنود بمنزل نجات میرسد و وجه تمثیل
آنست که مرتد شدن مشابه است بکسی که غولان صحرا بیابان او را از میان کاروان ربوده
در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مؤمنانند او را بطلب [illegible] که منهاج شرعست
میخوانند و هر چند او را به بیابان ضلالت گمراه میکنند اگر برگردد و خود را بکاروان رساند
در زمره ایشان داخل شود و اگر تا بیابانی ماند در کوه ها فرو میرد
بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام اوست دین راه راست هدایت و ما را
فرموده اند تا گردن نهیم پروردگار عالمیان را
و دیگر فرموده اند که برپای دارید نماز را و بترسید از خدای در اهمال آن
و اوست خداوندی که بسوی او رجع کرده خواهید شد روز
قیامت و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را
برای اظهار حق چه مصنوعات دلایل قدرت و وحدت اویند و یاد کن
روزی که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد از فرماید بباش
پس باشد آن چیز مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیاء ایشان
سخن او راست است و مرورا ست پادشاهی در آن
روزی که دمیده شود در صور و آن نفخه ثانیست که در [illegible] امیدوار و ذکر آن بیاید
اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است و دانای
شهادت که عالم ملکست و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق
دانا بانکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند و یاد کن برای اهل مکه قصه
ابرهیم علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او میکنند یعنی اولی آنکه بدو اقتدا نمایند و در توحید
و قصه او آنست که گفت مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ
است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر

اتتخذ

[illegible] ستاره فرو رفت — گفت دوست ندارم [illegible]

زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قوم دیگر روان بر [illegible]

و شب چهاردهم [illegible] سیمین ماه بر کنارهٔ [illegible] سبز فلک پدیدار گشت

پس چون دید ماه را — بر آینده و تابنده و چهره ماه بوستان [illegible] ملک [illegible]

در [illegible] — گفت آیا اینست پروردگار من — پس چون [illegible]

که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار تا نقطه غروب [illegible] کرد — گفت ابراهیم

اگر [illegible] پروردگار من [illegible] و [illegible]

[illegible] — [illegible] که [illegible] پس از آنجا [illegible] شد و [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] ابتدای طلوع کرد و جمعی [illegible] در صنعت [illegible] کردند

پس چون دید ابراهیم آفتاب را — بر آینده و جهان را بنور [illegible]

گفت اینست که [illegible] آفتاب [illegible] پروردگار [illegible]

این کوکب [illegible] و بیشتر است در [illegible] — [illegible]

[illegible] انتقال پروردگار [illegible] — گفت ای قوم — [illegible]

از آنچه شما با او شریک میگیرید با خدای

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] — در حال [illegible]

[illegible] — و [illegible] از [illegible] شا

[illegible] ابراهیم [illegible] آمد [illegible]

[illegible] بر [illegible] نشست [illegible]

[illegible] پرسید که این [illegible] است [illegible]

[illegible] گفت [illegible] است پرسید که این [illegible] گفت [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible]

ابراهیم که مرد نجار را روز دیگر وادی [illegible] آزر باور کرد و باز گشتم پنهان کردم در غار کشی [illegible] حالتی با بر

انگشتان خود را در دهان او نهاد و از یکی شیر و از یکی عسل [illegible] آمد و خوش دل شد و با شهر مراجعت

نمود القصه ابراهیم علیه السلام چون شیر بهشت از پستان عنایت الهی می‌نوشید بروزی

چندان ترقی یافت که کودکی دیگر در ماهی و ماهی چندان بزرگ می‌شد که دیگری در سالی

چون ماه نو که یاد روی دل افروز بود زاید صد روشنی روز تا روز چون پانزده ماه شد با جوانان

پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته‌اند هفت سال یا سیزده سال

یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد مادر باز گفت که پسر تو

که آن روز خبر مرگ او بعد [illegible] دادم جوانی رسیده است در غار بس خوبی و نیکو خوبی

پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را علیه السلام بوی نمود آزر از جمال پسر خرسندی خوش

برآمد و چون دید گفت این را از غار بخانه آور بعد از مدتی [illegible] آزر رخصت

ابراهیم را از غار بیرون آورد و از غار شام بود و در بیابان غار گلهای اسب و شتر و

گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر هر یک را خبر داد ابراهیم

گفت مر این جملها را پروردگاری باشد که آفریده است و حال آنکه [illegible]

گفت هیچ مخلوق را از خالق چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد از آن پرسید

یا به پروردگار من کیست مادر گفت من پرسید که پروردگار تو کیست گفت پروردگار من

گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست

مادر [illegible] گفت این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمانه نمرود بعضی ستاره

[illegible] را می‌پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی آتش پرستی [illegible]

[illegible] چون شب درآمد [illegible] شب شهر روان شد

[illegible] دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته‌اند [illegible] گفت ابراهیم

[illegible] بس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند

آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام [illegible]

[illegible] بلند [illegible] مر ابراهیم در علم و حکمت [illegible] هر کسی که پروردگار تو
خداوند حکمت است در برداشتن و فروگذاشتن بندگان [illegible] دانا بحسب استحقاق هر کسی [illegible]
رفع و خفض ایشان [illegible] و بخشیدیم مر ابراهیم را [illegible] پسری از نسل که بود پیغمبر انبیا
بود اسحق [illegible] و نبیره ای را یعقوب [illegible] و هر یکی را از ایشان [illegible]
[illegible] فرموده بود نوح را پیش از ابراهیم
و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلام [illegible] ابراهیم [illegible]
یونس و لوط که [illegible] ذریت ابراهیم [illegible]
هم از ذریت نوح زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است [illegible]
از ذریت نوح راه نمودیم [illegible] را [illegible] است از [illegible]
و پسر او سلیمان [illegible]
و یوسف بن یعقوب [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
و پسر او یحیی [illegible]
[illegible]
معلوم میشود که [illegible] از [illegible]
و [illegible] از ما درست [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
و [illegible] الیاس [illegible]
[illegible] است [illegible] ادریس [illegible] از اولاد
[illegible] بودند [illegible] و یکی را [illegible]

[illegible] که او از ایشان خوبتر بود ولی القصه [illegible]

[illegible] آن است [illegible] ولی [illegible] دل [illegible] حق

[illegible] بجهت جستن بر ولی [illegible] توحید

گفت آیا [illegible] باطل [illegible] ارو حواس [illegible]

چون [illegible] توحید خود ایشان او را

[illegible] ایشان [illegible] رسانید ابراهیم علیه

[illegible] شرکی آورده ابر [illegible]

از ایشان [illegible] رسانید [illegible]

[illegible] از [illegible] ایشان [illegible] رسید

[illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

آنکس [illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible]

بجهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible] اشاره نیست [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible]

[illegible] اخلاق [illegible]

با هم ایشان متفق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقوی است و بابت المعجز مشهوریم [illegible] و یونس بن متی را

[illegible] را اینها بوده و بارانیم او را حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است صلوات [illegible]

[illegible] وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین [illegible] و همه را فضیلت دادیم

[illegible] بر عالمیان [illegible] و هدایت دادیم [illegible]

[illegible] این پیغمبران [illegible] و برخی را از فرزندان ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و برخی [illegible] ایشان را

[illegible] ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست [illegible] آن دین [illegible]

[illegible] خداست [illegible] راه [illegible]

[illegible] [illegible] و اگر

[illegible] فضل و کمال [illegible]

[illegible]

[illegible] کسانی [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] [illegible]

[illegible] پیغمبران [illegible] ایشان اند

[illegible] و [illegible] در دست [illegible]

[illegible] این سوره [illegible] است [illegible]

[illegible] انبیا [illegible] خدا [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] بوده

[illegible] مختلف [illegible] آورده [illegible]

[illegible]

جمعی نام کرده‌اند [illegible] صحابه [illegible] از ایشان [illegible] اهل مکه [illegible]
[illegible] اکراه کرده [illegible] اهل [illegible]
باشند و او را از [illegible] گرفتند [illegible] حاجتی باشد از [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] کفر [illegible] را از [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایمان می‌آورد [illegible] باب [illegible]
[illegible]
پیغمبر و قرآن [illegible]
[illegible] از بیست آورده‌اند
[illegible] صلی الله علیه و سلم از سبب
[illegible] ستمکاری [illegible]
[illegible] و کسب ستمکاری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible] آمده [illegible]
[illegible] القاء [illegible]
ظالم [illegible] گفت [illegible]
مانند ابو جهل [illegible] نازل کرد [illegible] عبدالله بن سعد [illegible] کاتب [illegible]
[illegible] آیهٔ و لقد خلقنا الانسان من سلالة [illegible] نوشت [illegible] اطوار
[illegible] نطفه و مضغه و عظم [illegible] ملاحظه می‌کرد [illegible] ثم انشاناه خلقا آخر
[illegible] از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت که بنویس که چنین نازل شده [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] از [illegible] ابن الصیف که از علمای احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه

[illegible] گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی فرستاد

[illegible] در توریت [illegible] خوانی [illegible] دانشمند بیاد [illegible] گفت آری این جزا

[illegible] [illegible] کنند [illegible] خود پرست [illegible] او در غضب شد و گفت

[illegible] هر چه [illegible] نازل شده است آیه آمد که اینها خود را اجبار [illegible] با همه

[illegible] چنانکه گفته‌اند [illegible]

[illegible] بیشتر [illegible] از روی احکام شرع [illegible] که انزال کتب

وارسال رسل [illegible] سلب کردند [illegible]

[illegible] آن کتاب پاک [illegible] یعنی توریت [illegible]

[illegible] [illegible] و راه [illegible] را [illegible]

آنرا [illegible] [illegible] پاکیزه [illegible]

[illegible] [illegible] از آن [illegible] نعت مصطفی صلی

الله وسلم علیه و آیه رجم [illegible] [illegible] اهل اسلام [illegible]

محمد علیه الصلوة والسلم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شیخ ابو سعید

ابو الخیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] با بعضی از اصحاب خود میگفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

کیفیات [illegible] شما [illegible] زحمت [illegible] ثابت بر و بر [illegible] و شما را
[illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دارند [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] یا نظر یا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
این [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] را [illegible] تا از [illegible]
[illegible] [illegible]
شمار یعنی انشا شما اعداد [illegible] های مشبع و داد و ما [illegible] شنا [illegible]
کردد اینکار که [illegible] [illegible]
[illegible] بر خود او [illegible] [illegible] است
شما [illegible] عملکه خود
[illegible] که [illegible] کامل از حکمت بالغه
بیا زید برای شما [illegible] تا راه [illegible] بسبب آنها
در کار [illegible] [illegible] را [illegible]
این [illegible] چون [illegible] شما [illegible] شما طبیعت [illegible] و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] دلیل [illegible] را [illegible] دلیل
معرفت [illegible] میان آسمان و زمین [illegible]
[illegible] نهانی [illegible] را
[illegible] کردمی کردانند و بران استدلال کردند و از
آنکس که [illegible] شما [illegible] از [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] یعنی [illegible] است [illegible]

کشف کنند اگر چه دست بر [illegible] آن جناب [illegible] آید و مالک [illegible] نیست من

هم [illegible] [illegible] و [illegible] چون [illegible] ظلمات

[illegible] و آن [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کشاده باشد [illegible] [illegible]

میگویند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خود را از خواب اگر [illegible] [illegible] تا ابد الآبدین

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تفاوت میکویند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

دیگر است خدای حق آنچه دیده و شنیده بر سر هستی شیطان خلق میکند و او را امر میکند ... [illegible] و حال
آنست که او آنچه دیده است بهتر از شیطان است نه شیطان بهتر از وی بر وی است و ایشان بکنند
شریک خالق میکنند [illegible] و بسوی او میخوانند [illegible] از لیشان بسوی او و [illegible] ایشان چونه
[illegible] و [illegible] الله علم باشد ایشانرا بحقیقت [illegible]
میکنند [illegible] پاک است [illegible] و برتر است [illegible] از آنچه وصف میکنند
که او را شریک و فرزند است [illegible] آسمانها و زمین
[illegible] از کجا باشد و چگونه بود [illegible] او را فرزند
و حال آنکه نیست او را زن و فرزند از هیچ جنس [illegible] او را از زن باشد که در زمان
شوهری کرده است و جنس [illegible] او را که نیست و میانه او و [illegible] معلول ممکن باشد
و بیافرید همه چیزها را و حال آنکه نیست [illegible] و او بهمه چیزها
داناست [illegible] او را [illegible] دانا بچیزی [illegible] همه چیز [illegible]
پس این است صاحب و خداوند پروردگار [illegible] [illegible] بصفت مستحق
عبادت اوست پروردگار شما [illegible] حکم او
آفریننده همه چیزها [illegible] پس او را پرستید و او با وجود
این همه صفات بر همه چیزها [illegible] [illegible] او است
[illegible] و او در مییابد [illegible]
دیدها را این آیه دلالت بر نفی ادراک [illegible] بکنه شی و احاطه بود [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] و اگر [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] او را [illegible] [illegible] [illegible]
و اوست [illegible] دانا [illegible] و در [illegible] آنکه اوست باریک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از پروردگار شما [illegible]

[illegible] مستور و دنیا [illegible] آنست که هر جا آدمی زاد [illegible]

[illegible] با دو [illegible]

[illegible] نیست [illegible]

[illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

نزدیک [illegible]

[illegible] آوردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جن [illegible] شیطان [illegible]

عمل ایشانرا از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن
سبب واقع نشود کسی را که مستحق عبادت است [illegible] همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر
ایشان [illegible] بیاراستیم برای هر گروهی [illegible] کردار ایشانرا از نیک و بد
در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون [illegible] پس بسوی پروردگار ایشانست
بازگشت ایشان [illegible] پس خبر دهد ایشانرا در روز قیامت [illegible]
بانچه بودند که عمل میکردند [illegible] آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه
صلوات الله و سلامه علیه گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ
زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد از این نوع
آیتی با ما بنمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا
بجهت ما زر کردد حضرت گفت اگر این معجزه بنمایم مرا تصدیق خواهید کرد
جمله برخیزند و قسم خوردند [illegible] که اگر این معجزه بینیم
ما در موافقت اهل اسلام متابعت تو کنیم در حال فرموده که حضرت بدعا اشتغال نمود
در آن حال جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که حق تعالی میفرماید اگر خواهی کوه را زر
سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیا بر حسب تمنای نشانی خواهند و آن
نشانه بظهور رسد اگر ایمان نیاورند [illegible] استیصال ایشان [illegible] اگر
خواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذابی در پی دارد و اگر خواهی [illegible] تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود و آیت آمد که [illegible] و سوگند خوردند بخدای
سخت ترین سوگندان ایشان [illegible] که اگر آید بدیشان
نشانه از آنچه طلب میکنند [illegible] هر اینه ایمان آرند بدان
بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای پیغمبری که معجزات است [illegible] نزدیک خداست
و او بر اظهار آن قادر است [illegible] و چه چیز دانا کرد شما را
ای مومنان بانچه [illegible] از ایشان صادر گردد [illegible] بدرستی که معجزه چون بیاید

[illegible] است ... و هر که ما پنهان شود یعنی نه چندان آن جهتهای خطا مر اهل حضر آن
بوده است ... و ضمیم منی بر شما ... نکاسبدن که محافظت اعمال شما کنم
و برای شما را انذار دهم بر من همین تبلیغ است و بس ... و تمثیل این تصریف که در
آیتهای گذشته کردیم ... دیگر میگرداند آیتهای قرآن را از حرفی بر حرف دیگر
و سوره به سوره تا سامعان متنبه شوند ... و تا نگویند اهل مکه که تو ... خوانده
و تعلیم گرفته از دیگری و هم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه
از جبر و یسار که دو بنده بودند از نسبی روم تعلیم می گیرد و میگویند که آنچه او بیان وحی میکند حق
سبحانه و تعالی میفرماید که ما تصریف آیات می کنیم تا نگویند که تو از دیگری تعلیم گرفته زیرا که این
نوع کلام متعدد و مجمع بشر نیست ... و دیگر تصریف آیات آن است که بیان می کنیم قرآن را
برای گروهی که میدانند که این کلام خدا است نقل است که کفار عرب
حضرت را صلوات الله و سلامه علیه میگفتند آیا درس میگیری و بدان این آیه نازل شد که
هر چه آنجا ... کرده شده ... از پروردگار تو یعنی
طریقه توحید و ... هیچ معبودی سزاوار نیست الا او ... و روی
بگردان ... از مشرکان آن روزگار و با قول ایشان التفات منمای
و اگر خواستی خدای که ایشان مومن بودندی ... مر ایشان را شرک نیاوردندی
و نگردانیده ایم ترا ... بر ایشان نگاهبان
و نیستی تو ... بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند
که چون آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند
[illegible] ... ما بر معبودان ما طعنه میزنی ما نیز معبودات ترا یاد کنیم و دشنام دهیم
... و دشنام مدهید آنان را که میپرستند
... مر آن ... و قبایح ایشان یاد مکنید ... که ایشان ...
... پس دشنام دهند خدا را از روی ظلم و تجاوز از حد ... بی دانشی ...

ای شان که شرک آوردند که اگر خواستی خدای ما · بگوی ای محمد که آیا بغیر خدای

هی طلبی کسی را از علم که بیرون آرید شما · ولو شاء الله

نه بود را مدیشما را پیدا کرده نشده در روعی و ما طل

جانگان کرده را بیا مرزاکا جو جهانها یهود و نصاری

میدانید · نگفته اند ورد فرستاده شده است · تو پروردگار

براستی و درستی · پس مبانی حجا طلب ایستادند باز جوی حق جوید

ادا برحقیقت ترا آن خبر شد · از ایشان که شکافند · تمام شد

حجت او به کار تو پیدا شد · از ان روی براستی و را خبر دهد و جوابی

و از روی عدالت در قسمت و احکام · بجلی بیست که عزوجل

و احسان و احکام او را خبر جز عزوجل داده و آیات تو به را بیدار

درمیان کلمات قرآن کرده · واو هر ترسولها

گفتار هم · ونا با مر او · دیگر و ما فرو

کسا ... پیدا را ... احکام ... حق

گراه زده اند ترا از دامن که قولها بیرسد · تنزیل مکرر

بی روی علمی · مر کسانی نزد و دروا کار از ایشان

بود که پدران ایشان بر حق نه · و پیشینیان ایشان

میکید بر خدای در تکلیل او در او حرام بکنا و انتشاب فرزند

عبادت و · به بستی که او بود کار تو و دانا تو است

بانکس که کم شود از راه وی · و او داناتر است

به ان یاد کنان · بستی که داده شده است · از آنچیزی که یاد کرده شده است

تمام · مردود در زمان هیچ او · ار صیتو شما

خدا · رحلال حرام کرد بر بندگان · وصیت شما را · انکه

پریشانی و شبهه کنند   نه ایمان آورند   و میگردانیم دلهای ایشانرا
شد بر حق   و دیدهای ایشانرا از دیدن و فهم راه حق چنانچه ایمان نیاوردند در اول
چنانکه ایمان نیاوردند بمعجزاتی که ایشانرا ظاهر شد   نخستین بار
در طغیان و کفر   و میگذاریم ایشانرا   تا در گمراهی
خود سرگشته میروند   و اگر چنانکه ما فرو فرستادیم
بسوی ایشان فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکه
و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا
بآبائنا   و اگر جمع میکردیم بر ایشان   همه چیز را که در دنیاست
گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و به نبوت حضرت رسالت پناهی
نبودند که ایشان ایمان آرند   مگر آنکه خدای
خواهد   و لیکن بیشتر ایشان   نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان
نمایند ایمان نخواهند آورد   و چنانکه ترا اکنون دشمنان هستند   ما گردانیدیم
برای هر پیغمبری   دشمنی   گردنکشان از جنس
انس و شیاطین الانس که آنانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان
وحی میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن   بسوی برخی از
شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جهود را و برخی از انس را
سخنان دروغ آراسته را   از برای فریب
و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشانرا   نمیکردند دشمنی با پیغمبران
پس بگذار ایشانرا و آنچه دروغها بر می بافند و از بیان معلوم شد که سخن
شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است   و برای آنکه
میل کنند بآن   دلهای آنکسانی که   ایمان نمی آرند
بآخرت   و برای آنکه پسندیدند آنرا   و برای آنکه کسب کنند

[illegible] و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه [illegible]

[illegible] یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن [illegible] گناه ظاهر و باطنیست [illegible]

[illegible] از عتاب [illegible] و ترک گناه باطن خلاص [illegible]

ظاهر و باطن [illegible] پاک [illegible]

[illegible]

باشد که خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اسلام [illegible] آیه آمد [illegible]

نکرده [illegible] امام [illegible]

[illegible] و امام شافعی [illegible]

ضلالست اگر چه [illegible] امام ابو حنیفه [illegible]

اگر [illegible] حرام است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حق و باطل [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده اند نام خدای [illegible] در وقت ذبح کردن [illegible]
[illegible] کسی [illegible] و بیان [illegible] [illegible] حرام کرده اند
[illegible] تفصیل آن اینست حرمت علیکم المیتة الی [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] حرام [illegible] [illegible] ره شده باشد
[illegible] گشته [illegible] آن از محرمات که آن [illegible] حلالست [illegible]
[illegible] بسیاری از یهودان [illegible] کراهی کنند علی را در تحلیل حرام و تحریم حلال
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دست [illegible] آشکارا گناه [illegible] و نهان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] اند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میکند و باطن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باطن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مشغول میشود [illegible] [illegible] [illegible]
و باطن [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] [illegible] [illegible] باطن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باطل ظاهر [illegible] [illegible] [illegible] اخلاق [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حقیقت [illegible] ظاهر اقوال و افعال [illegible]
[illegible] [illegible] دست [illegible] باطن [illegible] [illegible] باطل است [illegible]
[illegible] [illegible] ظاهر است یعنی [illegible] جسمانی و باطنی است یعنی
[illegible] [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible] قولی و فعلی باشد موافق طبع و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] باطن

[illegible] بزرگان گردنکشان و کافران آن [illegible] ساخته‌ایم بزرگان هر دیهی

مجرمان آن مقام [illegible] تا مکر کنند در آنجا [illegible] و مردم را از ایمان باز دارند

چنانچه رؤساء مکه [illegible] بر سر راه‌ها کسان باز داشته بودند [illegible] در موسم هر که بیاید [illegible] از حال

پیغمبر صلی الله علیه و سلم سؤال کند گویند ساحر [illegible] کاهن [illegible] اند

[illegible] این کافران [illegible] الا بنفسهای خود [illegible] ایشان را راجع

[illegible] و نمی‌دانند [illegible] ولا یحیق

المکر السیئ الا باهله [illegible] و اذا جاءتهم آیة [illegible]

[illegible] شرکت داریم اگر [illegible] در میان ما پیغمبر [illegible]

[illegible] نمی‌شویم [illegible] حتی نؤتی مثل ما اوتی رسل الله [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] آیه یا معجزه

تا رفتی [illegible]

پیغمبر [illegible]

[illegible] رسل الله حضرت پیغمبر است [illegible] یا ایها الرسل [illegible]

بر سبیل تعظیم باشد [illegible]

جمع [illegible] یا ایها الرسل خطاب [illegible]

در [illegible] حضرت رسالت [illegible] گفت که اگر نبوت [illegible]

من از تو [illegible] سزاوارترم جهت [illegible] و مال از تو بیشتر [illegible]

که نبوت پیغمبری [illegible] بفضل و کمال است [illegible]

[illegible] پیغامهای خویش را

[illegible] که برسد آنکسانی را که جرم کرده‌اند [illegible] خواری و رسوائی [illegible]

نزدیک خدای [illegible] و عذاب سخت [illegible]

انچنان کسی که شنیدی باشد [illegible] مانند کسی که صفت او آنست که در

[illegible] نیست بیرون آینده از آن [illegible] همچنانکه

[illegible] آنچه بودند که میکردند [illegible] زینت داده اند برای کافران

اکثر مفسران [illegible] این آیت در شان حمزه رضی الله عنه و ابو جهل

[illegible] از [illegible] و قرابت نسبت با حضرت رسالت صلوات

[illegible] الله علیه [illegible] حال نبوت [illegible]

[illegible] ابو جهل با او

[illegible] و [illegible]

[illegible] و انام ابو جهل

[illegible] در باره عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابو جهل [illegible] آمده که هر دو [illegible] آ

[illegible] آنحضرت [illegible] اسلام را [illegible] دو [illegible] گردان

[illegible] در باره فاروق [illegible]

ظلمت ابو جهل [illegible] حیوة [illegible]

و حیات معرفت [illegible] الاسلام ارآورده که حیات [illegible] و حیات [illegible] دیگر

[illegible] حیات [illegible] دوستان [illegible] معرفت روزی [illegible] که حیات

[illegible] کل نفس ذائقة الموت [illegible] حیات معرفت [illegible] حیوة

طیبه [illegible] از حیات [illegible] الدارین [illegible]

[illegible]

[illegible] حیات [illegible] حضرت [illegible] و با حق خلوت [illegible] دوام ذکر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

آرزو [illegible] در [illegible]

[illegible]

آدمیان [illegible] آنگاه [illegible] و آدمیان [illegible] اجابت [illegible] بگفتند [illegible]

[illegible] با [illegible] [illegible] برای [illegible]

بود [illegible] است از [illegible] [illegible] بود

[illegible] است [illegible]

که شما [illegible] [illegible]

آتش [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible]

می [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

صورت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آدمیان [illegible] پیغمبران از شما

اگر [illegible] آدمیان [illegible] [illegible] صحیح است

[illegible] [illegible] بوده [illegible]

[illegible] [illegible] رسولان [illegible] سبحانه [illegible] پیغمبر

رسالت [illegible] خدای تعالی [illegible] برای [illegible]

[illegible] [illegible] شما [illegible] برای [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شما را

[illegible] این روز که روز قیامت است [illegible]

[illegible] پیوند بتعلق [illegible] هر کرا خواهد خدای
الله نور او را هدایت دهد بطاعت یعنی شناسا گرداند [illegible] بگشاید
[illegible] سینه او برای قبول اسلام [illegible] و هر کرا بخواهد [illegible] که
[illegible] گرداند [illegible] گرداند سینه او را
تنگ [illegible] تنگی [illegible] کوئی بالا
میرود [illegible] بر آسمان [illegible] که باسمان رود و
[illegible] گرداند [illegible] آنرا
[illegible] بر دلها
[illegible] که ایمان [illegible] تصدیق نمی کنند [illegible] و این اسلام
[illegible] راستست [illegible] که راست است و در وی کجی نیست
[illegible] آیات قرآنرا [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible]
[illegible] وایشانرا [illegible] در [illegible] ثواب
[illegible] که [illegible] از تصدیق کتاب و پیغمبر
[illegible] ایشانرا و حشر [illegible] همه [illegible] یعنی خدای
[illegible] ایشان [illegible] ای گروه دیوان
[illegible] از ایشان [illegible] خود
[illegible] شیاطین [illegible] از آدمیان
[illegible] ایشان [illegible] برخورداری یافت
بعضی از ما ببعضی برخورداری [illegible] است که [illegible]
[illegible] امام ابو منصور
[illegible] استمتاع ایشان [illegible] است که در معصیت [illegible]
[illegible]

واین نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر شیوه و عادت خود مستمر باشید [illegible]
میگوید شما بر حالت خود باشید که بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی
و بردباری یعنی زود باشد که بدانید آن کس که باشد
مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت
بدرستی که فیروزی نیابند ستمکاران یعنی کفار و صاحب کشف الاسرار
فرموده که هم درین زودی بدانید که دنیا بکه رسد و دولت [illegible] بینید که
درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و [illegible] جهان صاحب اقبال
زندان ندامت چون رانند [illegible] باشی آنها را [illegible] خود باشد
تا کی یعنی آنها را [illegible] تا کی از [illegible] و [illegible] تا کی
از [illegible] ساختن [illegible] نگشت
خود [illegible] کشیده [illegible] بتان [illegible]
چهارپایان نیز قسمت میکردند یعنی برای [illegible]
[illegible] و بتان [illegible] برای [illegible] حاجت بتان [illegible]
کردندی پس اگر نصیب خدا بهتر بودی بدل کردندی آنرا نصیب [illegible] خود و اگر نصیب
[illegible] نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و دیگر چیزی از نصیب خدا [illegible]
نصیب بتان افتادی [illegible] و گفتندی خدای تعالی [illegible]
ندارد و اگر نصیب بتان به نصیب خدای مختلط شدی [illegible]
بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند [illegible]
و میفرماید و مقرر کردانیدند برای خدا [illegible]
آفریده است [illegible] از کشت زارها و چهارپایان نصیب
بهره و برای بتان بهره پس گفتند این نصیب خدا است
بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان و این دیگر نصیب

[illegible] یعنی [illegible] بکنم و استحقاق عذاب [illegible]

[illegible] آنست که [illegible] ایشانرا از [illegible] تا از بعث [illegible]

[illegible] معترف شدند

[illegible] اگر ایشان [illegible]

[illegible] آنست که [illegible]

[illegible] بسبب ظلم [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] باشد

[illegible] استیصال [illegible] قوم [illegible] باشد

[illegible] البتا

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر خواهد

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] شما

[illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

وحلال و حرام [illegible] و حرام کرده شده است [illegible]

متولد شود [illegible] باشد و دار یعنی ورده متولد شود

بیان ایشان [illegible] یعنی [illegible] بد خوردن [illegible] باشد [illegible]

خوانده [illegible] وصف ایشان را [illegible] برای [illegible] و در تکلیل و [illegible]

بوده [illegible] حکیم است در این حلال و حرام [illegible] و [illegible]

صحبت [illegible] بعضی که بیان کرده [illegible] بگشند و زنده

خود [illegible] بلا افتی در معالم آورده که [illegible]

و بعضی دیگر از غضب [illegible] خود را [illegible] در [illegible] بسیار

انشده [illegible] قتل و غارت [illegible] و [illegible]

باید حق تعالی [illegible] که ایشان [illegible] بلا [illegible]

ساختند [illegible] روزی داده [illegible]

[illegible] در باغها [illegible]

[illegible] بلا [illegible]

[illegible] آنکس که برای [illegible] از انگور

بر داشتند و [illegible] بر زمین افتاده [illegible]

و روشنان آنست که [illegible] شده [illegible] و روشنان آنکه در [illegible]

[illegible] باشد [illegible] درخت و [illegible]

ساق ندارد و [illegible] در حالتی مختلف است [illegible]

[illegible] و کیفیت [illegible] تون را

وانار را [illegible] در حالتی که [illegible]

و مانند نیست [illegible] میوه [illegible] و بعضی [illegible] است [illegible] و بعضی میان آن [illegible]

[illegible] از میوه های [illegible] چون میوه پیدا کند و از [illegible]

بیان شرکان [illegible] کسانی خدا پیدا کرده ایم [illegible] بیان نصیب کیا بشود

[illegible] ایشان [illegible] ایشان میرسد [illegible] دران عرف

[illegible] نصیبی [illegible] میان میرسد

به بیان [illegible] یعنی بهره [illegible] نصیب [illegible] میکنند

[illegible] بیکی است [illegible] میکنند [illegible] شیطان

[illegible] [illegible] برای [illegible]

[illegible] [illegible] ایشانرا [illegible] ایشان یعنی

[illegible] [illegible] [illegible] در جسم [illegible]

[illegible] [illegible] پوشیده کردانند [illegible]

[illegible] [illegible] اسمعیل علیه السلام

[illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و گفتند این

[illegible] [illegible] [illegible] و کشت [illegible]

[illegible] [illegible] یعنی [illegible] و [illegible] مطلق

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایشان برای [illegible]

[illegible] [illegible] دیگر چهار [illegible] برای [illegible]

[illegible] [illegible] بر [illegible] بنام بتان ذبح میکردند

[illegible] افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند [illegible]

[illegible] [illegible] خدای [illegible]

[illegible] [illegible] و گفتند [illegible] در شکم

این چهار پایانست یعنی در شکم بحیره و سایبه از [illegible]

[illegible] یا آنرا [illegible] کرد که مشتمل است بر او [illegible] رحمهای
دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر [illegible] خبر دهید مرا [illegible] بامری که
معلوم کرده دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است [illegible] اگر هستید
راستگویان که تحریم از نزد خداست [illegible] و از شتر دو زوج نر و ماده
و از گاو نیز همان منوال دو زوج [illegible] بگو [illegible] آیا
نر دو نوع را از شتر و گاو حرام کرد [illegible] یا دو ماده را از ایشان [illegible]
[illegible] یا در [illegible] است آنرا [illegible]
رحمهای هر دو ماده [illegible] یا بودید شما [illegible] حاضران و مشاهده کنندگان
[illegible] آن هنگام که وصیت کرد خدای تعالی با یاران تحریم [illegible]
[illegible] بود [illegible] بن مالک بنزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد گفت ای
محمد [illegible] کرده‌ای [illegible] پدران ما [illegible] حرام کرده [illegible] حضرت فرمود که آن پدران شما
حرام کرده [illegible] که خدای تعالی حرام کرده است این آیه نازل شد [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] حرام [illegible] و این تحریم از قبل
[illegible] از قبل [illegible] بسبب [illegible] [illegible]
[illegible] که حرام بود [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] حرام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت این آیه [illegible]
[illegible] ذوق [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] اینها [illegible]

[illegible]

... دهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید ... در روز

... این نخل و حرث میوه‌ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر

... انست که مراد آن صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض

... این مکیست و بعضی گفته‌اند مراد زکوة است و این آیه مدنیست آورده‌اند که ثابت

... بن قیس ... پانصد نخل بود که خرماهای آنرا ببرید و تصدق کرد ... هیچ

... از آنها ... از صدقه مگذرید در صدقه دادن یعنی همه مست

بکلی تصدق مکنید ... در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از صدقه باز منع نماید در ...

... که در غیر طاعت خدا نفقه کنی اسراف است و اگر همه بکجهد

... برای خدا دهی اسراف نیست و اگر هزار خزانه بود ... بدرستی که خدا

... دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی تجاوز کنندگان را

... ستوران بار ... بیابان ... آنکه بار کشد چون شتر و گاو

و آنها که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته‌اند حموله کبار انعام است و فرش

صغار آن که از خوردی بر زمین نزدیکست مانند فرش ... بخورید

از آنچه شما را روزی داد خدا و حلال کرد بر شما ... و پی روی مکنید

... گامهای شیطان را یعنی براه او مروید در حلال و حرام مسازید بقول او

... بدرستی که او مر شما را ... دشمنی است آشکارا

... هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود قرین ... کنند ... از

... و هر یک ازین دو را زوج میگویند اما ...

... هشت زوج ... هر یکی زوجی دیگر

... دو زوج ... یعنی ...

... از آنها که ... دار ... و ... گوئید

... آیا دو نر را حرام کرد خدای

اما اشتملت

پیهای ایشان [illegible] با آنچه آمیخته بودی با استخوان چون [illegible] و پیه
یا گوشتی و مغز استخوانها [illegible] تحریم این چیزها [illegible] پاداشی داده بودیم ایشان را
بسبب ظلم ایشان [illegible] و بدرستی که ما راستگویانیم [illegible]
دادن از [illegible] پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در خبری که می دهیم
وحی کرده ام [illegible] پس بگو [illegible] پروردگار شما [illegible] خداوند رحمت
بسیار است و مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب تعجیل [illegible] نمیکند
و باز داشته نخواهد شد عذاب او [illegible] از گروه مجرمان [illegible]
حاصل [illegible] است که اگر اهمال هست اما اهمال نخواهد بود [illegible]
زود باشد [illegible] بگویند آنانکه شرک آوردند [illegible] از [illegible]
[illegible] بعد از نزول آیه مشرکان گفتند [illegible] اگر خواستی خدا
شرک نمی آوردیم [illegible] و نه پدران ما این سخن [illegible] اما بطریق استهزاء
میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست با آنکه استهزاء میکردند [illegible] ایشان
این بود که حق [illegible] مشروع [illegible] میکنند [illegible] و اینست که ما [illegible] یعنی بعضی [illegible] اوست
ما شرک نمی آوردیم [illegible] حرام نمیکردیم هیچ چیز را [illegible]
تحریم آنها [illegible] همچنین تکذیب کردند [illegible]
تکذیب [illegible] آنانکه پیش از ایشان بوده اند [illegible] تا آنکه [illegible]
که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را [illegible] بگو آیا هست نزدیک شما
هیچ امری معلوم که برای حجت آرید بر سخنان خود [illegible] پس بیرون
آرید [illegible] شما [illegible] در گمان [illegible]
[illegible] گمان [illegible] و نیستید شما مگر
[illegible] دروغ میگویید [illegible] بگو ای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست [illegible]
پس مر خدا راست حجت رسیده بنهایت صحت [illegible] پس اگر خواستی

[illegible] صلی الله علیه وسلم منقول باید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از

[illegible] بودند [illegible]

[illegible] چون [illegible] شود [illegible]

[illegible] طعام حلال باشد [illegible] حرام [illegible] آمده [illegible] محمد [illegible]

[illegible] در [illegible] کرده اند [illegible] چیزها حرام کرده شده

[illegible] مگر آنکه باشد [illegible]

[illegible] یا [illegible] خون [illegible] وقت ذبح از او [illegible]

[illegible] بیرون آید [illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] بوده [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بودند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بودی [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند لعاقبه [illegible] و ملکشیدان نفسی را که
[illegible] حرام کرد خدای کشتن [illegible] ملزمی که از قصاص است یا قتل
یا رجم زانی محصن [illegible] هر که [illegible]
دارست [illegible] مامور باید [illegible] هدایت است
[illegible]
[illegible] در آن تصرف کنید
[illegible]
[illegible]
شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
اوداشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible] احکام شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] راه راست [illegible]
[illegible] راه [illegible]

بایسته راه نمودی بر شما را [illegible] بگو بیایید [illegible] کیفیان خود را
آنانرا اگر گواهی دهند [illegible] که خدای حرام کرده است
بر حاجات شما را از انعام و حرث و غیر آن [illegible] بس اگر گواهی دهند
را نخواهد [illegible] گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن
[illegible] ولا تتبع [illegible] آرزوهای کسانی که [illegible]
[illegible] آیات ما [illegible] کردند انواع بهیمه‌ها را در حلال و حرام [illegible] و دیگر
[illegible] مکن آنانرا که [illegible] بر آن سرهای دیگر یعنی بت پرستان
و ایشان [illegible] بر کار خود [illegible] برابر میکنند بتان را [illegible] بگو بیایید
[illegible] تا بخوانم [illegible] آنچه حرام کرده است آفریدگار
شما بر شما [illegible] آیه کتابی است از محکمات که احکام او در هیچ شریعتی
آنست که شریک
منسوخ نشده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن
[illegible] چیزی را [illegible] نیکویی کنید با پدر و مادر
[illegible] نیکوی کردنی و در تعریف آن ذکر کرده که توحید و احسان والدین را در یک
سلک انتظام داد جهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و واسطه اند
که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار و انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت [illegible]
[illegible] و مکشید فرزندان خود را [illegible] از جهت ترس درویشی و احتیاج
[illegible] ما روزی میدهیم شما را [illegible] و ایشانرا نیز چون رزق اولاد
بر ماست نه بر شما چرا از ترس فقر مرتکب قتل ناحق میشوید [illegible] و نزدیکی
مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و زنا بسیند بدها را. و گفته اند فواحش زناست و مقصود
از آنجا بر همه سبب پنهانی از مردان زنا کردن [illegible] و او [illegible] آشکارا
اقدام نمودن [illegible] زنا کرد [illegible] آنچه آشکارا باشد
از آن [illegible] و آنچه نهان بود [illegible] ظاهر [illegible] زنا [illegible] محققان
گویند که ما ظهر

وبدرستی که ما هستیم [illegible] از قرائت ایشان چه کتاب خود را [illegible] پیغمبران
یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست [illegible] و یا آنکه بگویند
[illegible] اگر فرستاده بودند [illegible] کتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان
و ترسایان [illegible] هر آینه بودیمی ما راه یافته‌تر از ایشان [illegible]
پس بدرستی که آمد بشما [illegible] حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن
که بلغت شما فرود آمده [illegible] و راه نمائی بکم که شما بجهت او پی برید بمقصد و مقصود
رسد [illegible] و بخشایشی مر مؤمنان را و این هم صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی
گواه گرفته‌اند و گویند مراد از آنحضرت رسالتست صلوات الله و سلامه علیه که گواه است
و هدی و رحمة نیز او است یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان را [illegible]
پس کیست ستمکارتر [illegible] از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدا را
[illegible] و اعراض کرد از آن [illegible] زود باشد که جزا دهیم آنانرا که
[illegible] بر میگردند از آیات ما [illegible] عذاب سخت یعنی عذابی
که بدترین عذابها باشد [illegible] بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند
از قرآن [illegible] آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب
قرآن و پیغمبر [illegible] مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح
ایشان یا فرود آیند ملائکه بعذاب بر ایشان [illegible] یا بیاید امر پروردگار
تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد از این آیات علامات قیامت باشد
و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی
علیه السلام و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب
[illegible] یا آنکه بیاید [illegible] بعضی از آیات پروردگار تو که برای
تمام قیامت نصب کرده [illegible] روزی که بیاید [illegible] بعضی از آیتهای
پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش

[illegible] که آن را مهاجدا کرداند شما را [illegible] دور [illegible]

[illegible] این اتباع [illegible] فرموده است [illegible] آن [illegible]

[illegible] ضلالت و دوری از حق [illegible] ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت

صلی الله علیه وسلم بکشید برای ما خطی پس گفت [illegible] این خط راست راه خدای

بعد کشید خطها را از چپ و راست [illegible] و فرمود که [illegible] راهها است بر هر راهی از آنها [illegible]

[illegible] که میخواند [illegible] پس خواند [illegible] و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه

[illegible] و لا تتبعوا السبل [illegible]

[illegible] حضرت شیخ [illegible] قدس سره [illegible]

و احاطه حق [illegible] است [illegible] و آن احاطه وجودی [illegible] علمی

[illegible] و فرموده صراطا مستقیما

[illegible] الی الله [illegible]

[illegible]

[illegible] انکه [illegible]

[illegible] نیکو [illegible] احکام

[illegible] در این [illegible] تفصیل

[illegible] بنی اسرائیل

[illegible]

[illegible] نفع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یعنی یهود و نصاری [illegible]

وکفته‌اند او را در زندان کردند [illegible] حتی حین [illegible] آنست که [illegible]

[illegible] چون نسبت کار ایشان الی السجن [illegible] ایشانرا

عقوبت کنند [illegible] ثم بدا لهم [illegible] بر خبر [illegible]

بما کانوا [illegible] جا [illegible] باید [illegible]

فلما [illegible] است [illegible]

رحمه الله [illegible] تضعیف [illegible]

[illegible] قبل از آنکه [illegible]

[illegible] از عدم [illegible] احسن تقویم و تربیت [illegible]

[illegible] اخلاص و قبول [illegible]

[illegible]

[illegible] نعنی [illegible]

[illegible] ایشان که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درست [illegible] السلام

[illegible] که ابراهیم علیه السلام [illegible] بود ابراهیم علیه

السلام [illegible] یعنی [illegible] اصنام [illegible]

بکو [illegible]

من [illegible] از ایمان وطاعت [illegible]

مر خدای را است [illegible] لله [illegible]

مر او را یعنی منفرد در عبادت خود کسی را با او شریک نمی‌کنم [illegible] پرستان [illegible]

او [illegible] نمی‌کنم بخلاف اهل جاهلیت

از مغرب برآید دراز باشد و درازی آن را متهجدان و اهل ورد دریابند که چون از ورد فارغ
شوند انتظار صبح برند و صبح برنیاید در گمان افتند و دیگر باره در ورد باز گیرند و چون
تمام شود و از صبح پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه گاه شهادت
نامیه متضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول گردند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب
از افق مغرب برآید او را بزرگی شود و خلق آن را مشاهده کنند و چون این آیه عظیم
ظاهر گردد ... ایمان اضطراری باشد پس بسبب این ... سود نکند
هیچ نفسی را ... ایمان نفسی که ... نبوده است که
ایمان آورده باشد ... پیش از ظهور این ایمان آورده ... یا نبوده که کسب کرده باشد
... در ایمان خود نیکویی یعنی عملی پسندیده و این دلیل کسی است که ایمان را
مجرد از عمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را
بدین روز و بعضی گفته اند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز
سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد و امام حسن بصری
رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما اعمال
خود نکرده باشد و خیر ناکرده چون این آیه معاینه بیند و آنگاه خیری کند آن خیر
پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق
مقبول نیست و حدیث این قول است ... در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب
از مغرب طلوع کند ... بگو ای محمد ... انتظار برید آمدن ... آیه ها را
که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما ... حدیث
بدرستی که آنانکه پراکنده کردند ... دین خود را که بعضی از انبیا و کتب
ایمان آوردند و بعضی کافر شدند ... و گشتند گروه گروه چون یهود که
هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند ... یعنی تو از قتال
ایشان ... در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم با آیه سیف منسوخ شد

از صفتی حرف اکرام و لطف و مجد و صدق یا اسامی است با سم المصور یا بعضی حروف دالة

بر اسمی دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل فهم خرد ان که مدام

و بیان میکنم یا از همه دانا ترم و حق را از باطل جدا میکنم و انتم و مدد تا ... کاشی مذکورست

که الف اشارتست بذات احدیت و لام بعلم شمول آن ذات یا جبرئیل و میم کنایت

از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند صلی الله علیه و سلم و صاد صورت محمدیت

صلی الله علیه و سلم و در قول ابن عباس رضی الله عنهما آنست که ص جبل بمکه ...

الرحمن اعلامی ترجمه معنی میکنند و در حقایق سلمی آمده که الف ازلست و لام ابد و میم

مابین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال من اتصل و انفصال من انفصل و فی

الحقیقة نه اتصال است ... بینی است و نه انفصال ... است ایشان راست

ایشان بروند از فصل و وصل ... و لیکن ... اصل ...

فی حقایق نه اشارتی بیان ... از مدرکات عقل و وهم لاجرم ... گشته و لیکن

مکر و همچون بکلی ... گفت و کرده نیست ... ش ... نیست

[illegible] کتابیست فرو فرستاده شده [illegible] پس باید که نباشد

در سینه تو [illegible] تنگی ... از تبلیغ ... باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن

پیغام الهی و از تکذیب قوم ... و ... را ... کتابیست فرو فرستاده آمده

[illegible] تا بیم کنی بدان کافران [illegible] و ... و ...

و مومنانرا [illegible] پی روی کنید ای مکلفان [illegible] آنچه فرو فرستاده

بشما [illegible] از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید [illegible]

و دوستان [illegible] و پی روی مکنید [illegible] بجز او ...

دوستان ... و دوستی میکنند با شیاطین الانس و الجن

که ... را در کار ... میکنند [illegible] ... که ... حق

غیر حق کنید [illegible] و بسیار ... و شهرها از کافران ...

که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک تملکه و ما ملک گفته اند مراد ازین کلمات توبیخ خود هواهد
خود ست یعنی سبحانه یعنی بیچه کنم و نگویم و دارم همه برای خداست و بذلک امرت
و بدین مامور شده ام و انا اول المسلمین و من اول مسلمانانم برای آنکه اسلام
نبی مقدم باید بر اسلام امت . آورده اند که در وقت مبالغه کفار آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم در رجوع با دین ایشان این آیه نازل شد قل اغیر الله ابغی ربا بگو آیا بدون
خدای [illegible] طلبم پروردگاری و در عبادت او را شریک سازم و هو رب
کل شیء و حال آنکه خداست آفریدگار همه چیزها پس سوای او هر مربوب مخلوق او باشد
و هر مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود و لا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی
از بدیها الا علیها مگر وبال او بر وی باشد و [illegible] میگفتند که اضداد [illegible]
متابعت کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود و لا تزر وازرة وزر
و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری باری دیگری را یعنی هر کسی عذاب گناه خود
خواهد کشید ثم الی ربکم مرجعکم پس بسوی پروردگار شماست بازگشت پس خبر خواهد داد
شما را در آخرت [illegible] بانچه بودید که در آن [illegible] اختلاف میکردید
در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو [illegible]
[illegible] و اوست آنکس که کرد شما را ای امت محمد خلیفها ام گذشته سخت
[illegible] و بر داشت بعضی را از شما [illegible] زبر برخی دیگر [illegible] با پایهای
بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن [illegible] تا بیازماید شما را
[illegible] در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان [illegible] سریع
[illegible] که پروردگار تو [illegible] زود عقوبت کننده است ناسپاسان را و ناشکیبایان را
و بدرستی که او [illegible] آمرزنده و مهربانست بر شاکران و صابران
[illegible] غفور و رحیم [illegible] آنست با اسم [illegible]
با آنچه اشارتست باسمی از اسماء الهی چون اللطیف ملکه صبور با هر حرفی [illegible]

بعد از آن پنجاه هزار سال [illegible] راست کیفیت او [illegible] و بکار از ظلمت [illegible] پلید و نور
بشنود [illegible] دادکم [illegible] اعمال
[illegible] او بدین تقریر [illegible] جمع [illegible] نیز [illegible]
و زید و اختلاف [illegible] باشد چه حال [illegible] است [illegible] از [illegible]
ایشان کران بود [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
نفسهای خود [illegible] [illegible] ساختند [illegible]
[illegible] [illegible] میکردند [illegible]
[illegible] [illegible] گردانیدیم شما را [illegible]
در زمین [illegible] [illegible] است میگوید شما را [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] برای [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گفتیم [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] شکر گزارنده اند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شما را [illegible]
پس [illegible] کردیم شما را [illegible] ما در [illegible] شما [illegible]
شما کردیم [illegible] پدر شما آدم را پس [illegible] کردیم شما را در [illegible]
گفتیم ما [illegible] [illegible] سجده [illegible] سجده تعظیم [illegible]
مر آدم را [illegible] پس سجده کردند ملایکه [illegible] داری
مگر ابلیس که از راه عجب [illegible] ابلیس [illegible] داشت [illegible]

در زمان ایشان [illegible] آنکه ما جعل الله [illegible] قریب [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] قوم لوط علیه السلام اذ [illegible] عقوبت [illegible] و بود ایشان را
[illegible] در [illegible] شعیب علیه السلام تخصیص [illegible] و [illegible] حکایت آنست
[illegible] اصحاب [illegible] و تصویر [illegible] نسبت [illegible] منتظر
[illegible] جمله [illegible] پیغمبر [illegible] بود [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] و [illegible]
بکرانکه گفت [illegible] تکذیب رسل
[illegible] ایشان [illegible] خلاص یابند
[illegible] حال [illegible] تکذیب [illegible]
[illegible] سبحانه [illegible] علیه السلام [illegible] حکم مستغنی
[illegible] خواهید یافت [illegible] خواهیم [illegible] قیامت
[illegible] رسل را [illegible] شده [illegible] احوال
ایشان را از قبول رسالت و اجابت رسل چه [illegible] بود [illegible] تصنیف و تعذیب
[illegible] که به هر یک فرستاده شد [illegible] پیغمبر [illegible]
رسالت و تبلیغ احکام [illegible] و گفتند [illegible]
برداری انبیا [illegible] و انبیا از مهربانی [illegible] خواهیم
بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را [illegible] خویش [illegible]
[illegible] گشت [illegible] ایشان چه بود [illegible] ما
[illegible] اقوال و افعال ایشان [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] صحایف اعمال را [illegible]
[illegible] خلایق [illegible] و این صورت [illegible]
اظهار [illegible] از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که [illegible]

در آسمان و تعظیم ... بر زشتکاران ... و مطیعان ... نیست پس که معصیت
کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون شو از بهشت یا از
آسمان انک من الصاغرین بدرستی که تو از خوارشدگانی و در تفسیر آورده‌اند که
[illegible] از صورت زشتی ... در آن حال ... صورت ... مبدل گردید
صورت [illegible] ... و ... گشته ... و از [illegible]
گشته ... مهلت ده مرا ... تا روزی که ... شوند آدمیان
از قبرها یعنی روز قیامت قال گفت خدای تعالی انک من المنظرین بدرستی تو از
مهلت دادگانی ابلیس ... مهلت ... تا روز قیامت یعنی ... خدای
تعالی درخواست ابلیس ... و ... او را زمانی داد ... یعنی
[illegible] انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی از مهلت دادگانی تا روز
وقت معلوم که زمان ... صحیح ... و ... پس ... را
... آدم ... را ... و ...
پس ... که ... برای
فرزندان آدم ... که ... یعنی ...
و ... ایشان ... صراطک المستقیم ... پس
بیایم ... ایشان ... ایشان یعنی ... و ... بهشت
و ... بهشت و دوزخ نیست ... ایشان یعنی از قبل دنیا
... ایشان ... و ... ایشان یعنی
از جهت حسنات و ایشان را ... و ... ایشان
یعنی از جهت سیئات ... ایشان ... و ... که خداوند
... فرزندان آدم را شاکر ... باشند ...
... قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها ... بیرون رو از بهشت یا آسمان

از آنکه سجده [illegible] چون نمودم ترا سجده او [illegible] گفت ابلیس ما [illegible]
آدم ما [illegible] از حیثیت معنی است یعنی استعدادی باید از آنکه مشکل
بود و از کسی [illegible] ما نوشته [illegible] از و بهترم [illegible] از یری مرا
از آتش و او جوهر لطیف علوی نورانی است [illegible] وا زیری آدم را
از گل که جسم کثیف [illegible] ظلمانی است ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را
باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که ما خلقت بیدی عبارتست از آن
و بنسبت حقیقت که و نفخت فیه من روحی اشارتست بدان [illegible] نگریستی دانستی که خیریت
و تفضیل آدم راست [illegible] زادم ابلیس صورت [illegible] غافل از معنی
شد آن [illegible] چرا [illegible] صورتی [illegible]
صورت [illegible] تا [illegible] و قیاس [illegible] در افضلیت
نار بر خاک [illegible] زیرا که آتش [illegible] است [illegible]
این است [illegible] آتش [illegible]
و خاک [illegible] آدم [illegible]
[illegible] و آتش [illegible] خاک [illegible] ابلیس
[illegible] تفضیل خاک [illegible] آتش [illegible] التفسیر [illegible]
[illegible] خاک [illegible] دارد [illegible] نیک [illegible]
[illegible] صفات [illegible] نور [illegible] گفته است
[illegible] جسمانی [illegible] کرده [illegible] کرده است [illegible] خاک [illegible]
[illegible] گفت [illegible] ابلیس [illegible] از
آسمان [illegible] و گفته اند [illegible] از
[illegible] واسطه [illegible]
شده [illegible] رسد و روا باشد مرا [illegible] اند [illegible]

شفقت میگویم کرا زین درخت مخورید تا نمیرید آدم علیه السلم گمان نبرد که کسی بخدای تعالی
سوکند بدروغ خورد بر آن سوکند بخوردند [illegible] پس ایشانرا تنزل داد ایشانرا
بدینکه سوکند خورد از درجه طاعت بمعصیت افکند ایشانرا [illegible] و بفریب و وسوسه
[illegible] پس آن هنگام که چشیدند از میوه آن درخت ممنوع فی الحال
بجهت آن [illegible] ظاهر شد مر ایشانرا [illegible] عورات ایشان یعنی
لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و پیش از آن ندیده که کسی دیگر
جز ایشان عورت ایشان را و نه ایشان از این صورت منفعل شدند [illegible] و در
ایستادند و قصد کردند به برگهای اشجار [illegible] که بچسبانند برگی بر بالای
برگی و می‌نهادند [illegible] بر عورات خویش [illegible] از برگ درختان بهشت
و اشهر آنست که برگ انجیر بهم بستند تا چون جامه از آن برگ شد و عورت خود را بدان
بپوشیدند و ندا کرد طرف ایشان [illegible] و ندا کرد ایشانرا
[illegible] آفریدگار ایشان
[illegible] شما را نهی کرده بودم
[illegible] از خوردن این درخت
[illegible] و نگفته بودم شما را و گفته
نکرده بودم که [illegible] بدرستی که شیطان مر شما را [illegible]
دشمنی آشکار است [illegible] در قصه ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود
آورده اند که در وقتی که [illegible] ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی
آدم علیه السلم گفت بل حیاء منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو
پس بگناه اعتراف کردند و با حق سبحانه از روی نیاز [illegible] گفتند [illegible] ای
پروردگار ما [illegible] ستم کردیم [illegible] بر نفسهای خود بدین نافرمانی [illegible]
[illegible] و اگر تو نیامرزی گناهان ما را [illegible] و ببخشایی بر ما [illegible]
هر آینه باشیم [illegible] از زیانکاران قال گفت خدای مر آدم و حوا
و مار و طاوس و ابلیس را [illegible] فرود آیید بزمین [illegible] برخی از شما بعضی

از رحمت حق دور کرده و رانده [illegible] باشی
[illegible] آدم [illegible] بباید [illegible]
[illegible] یعنی از تو و [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آدم [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] از خوردنها [illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] این جنس [illegible] نزدیک مشوید [illegible]
درخت گندم است [illegible]
[illegible] آدم [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
مشاهده [illegible]
[illegible] آن لباس از تن ایشان [illegible]
[illegible] لباسها از ایشان [illegible] برد [illegible] گشته [illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم و حوا را [illegible] باز خواست
[illegible] از خوردن این درخت
[illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] از غذا [illegible]
[illegible] راه [illegible] آدم در خوردن
[illegible] ابلیس [illegible] آدم
[illegible] نصیحت [illegible]
شگفت

و هر که چیزی بپوشد پنهان کند بنده دلها از لباس تقوی بهره نیست در طلب مولی و دنیا گشته شده

شوق مولی طلب دنیا و مطلق حظ [illegible] از لباس تقوی محبت حق است که سبحانه و تعالی

و برای مستور گردد سوآت تعلق بغیر و کند نصیب [illegible] پوشیده [illegible] انوار

بقا و جمال او پوشیده شود [illegible] بنده خود از لباس تقوی [illegible]

محبت حق و همانطور پوشیده گردد سوآت [illegible] نفسانی و ظلمانی گردد

و حجاب پندار از همه موجودات [illegible] در کشف [illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد

[illegible] ملک [illegible] خود مالک [illegible] کل شیء هالک الا

کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله علیهم ما طلق الملک [illegible] پیش و [illegible] نیست

[illegible] خود [illegible] ان فرود [illegible] لباس [illegible]

از نشانهای فضل [illegible] خداست که برای [illegible] آدم تا [illegible] را

از ضعف برگ درختی مستغنی کرد [illegible] خود [illegible] باشد که ایشان پند

گیرند و [illegible] این نعمت بشناسند [illegible] نعمت [illegible] ای فرزندان

آدم و ای امت محمد علیه السلام بر حذر باشید که شما را [illegible]

و با شما مکر نکند و شما را از [illegible] بیرون نبرد [illegible] چنانکه بیرون آورد

[illegible] پدر و مادر شما را [illegible] از بهشت [illegible]

[illegible] جامه [illegible] تا [illegible] ایشان [illegible]

عورات ایشان را یعنی [illegible] ابرین [illegible] مکشوف العورة [illegible] از بهشت

بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید [illegible] که ابلیس [illegible] می بیند شما را

[illegible] او و لشکر او [illegible] از جایی که شما ایشان را

نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان

اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم

تر است [illegible] که ما [illegible] را [illegible] دوستان

و دشمن آدمی شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر شوند ... و در شمار است
در زمین ... قرارگاهی و آرام جای ... و برخورداری ...
تا هنگام رسیدن مرگ که آدم علیه السلام غمناک شد بنداشت که دیگر بهشت مگر
نخواهد دید ... گفت خدای ... در زمین می زیید
و در زمین می میرید ... و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا
آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد
خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را میگوید ... بدرستی که ما فرستادیم
بر شما ... پوششی یعنی باز پدید آوردیم برای شما لباسها بتدبیر اسباب سماوی و اسباب
نازل از آسمان و از این قبیل است و انزل لکم من الانعام ... بیان فائده لباس
میکند و میفرماید ... که می پوشاند عورات شما را ... و دیگر
فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را که گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشند
و ریش ما ورای آنست از جامها آن را آرایش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله مذکور
که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش
متاع خانه است ... و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع
پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ... آن بهتر است از لباسهای نرم
و متکلف که بتجبر و افتخار می پوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره
و خفتان که وقایه محل ربه باشد از اثر تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس
تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده می شود چنانکه عورت بجامه مستور میگردد
و گفته اند لباس التقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر
الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آن مخصوص با هر شریعت است
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی همین بدنها بهره مند است
که بستر سوءات او میشود و از لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند

و بهره

که حکم خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که چون در زمان ایشان
برهنه طواف کردندی و بدان تجرید بهتر از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام
احرام از خوردن چربی اجتناب کرده و باندکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت
دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما بدین تعظیم و تکریم
سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا امر فرمود و گفت ... فرا گیرید زینت جامهای
خود را که بدان آراسته اید ... نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در او
نماز میگزارید و از جامها نیکوترین و پاکترین را ... بوقت نماز
پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است. و امام قشیری رحمه الله میگوید که
زینت سرایر ست نه آرایش ظواهر و در کشف الاسرار آورده که زینت زبان علم
توحید ست برای نماز و زینت جان کشف حضور دلست برای طلب راز و نیاز ... و بخورید
طاعت حضور دل ... طالب حق را دل حاضر باید در درگاه بس ... و بخورید
یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات ... و بیاشامید شیر
و سایر مشروبات ... و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا با فراط طعام و فرو
در خوردن آن ... بدرستی که خدای ... دوست نمیدارد
اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند در کتاب ... القلوب فرموده
که دو بار بخوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف نقل میکنند که اسرافست
که هر چه آدمی را آرزو کند بخورد و در زینت مسلمانان آنست که همت او تمام مصروف
باشد بخوردن طعام و شراب در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست
خواجه را بین که از صبح تا شام دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوش‌گوار و خوش
خوار گاه پر میکند لیک خالی خارج از خلد و ایمن از دوزخ جای او حز بله است
با مطبخ شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در
دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه صرف کنی

[illegible] رزنان ما کرا بیشه کار آن بود یعنی بواسطه خست و مناسبت و پیوان و دوست
کار آن ساخته ایم [illegible] تعلیل [illegible] بگفتند که وعده در تکلیف [illegible] عالی هشت
جو بنابر پرستی و گفتیم [illegible] بعد انتقال آن و گفتی ایشان را [illegible] نهی کند قالوا
گویند ازینها [illegible] تقلید [illegible] [illegible] خود را
[illegible] خدا فرموده است ما را [illegible] بیان فاحشه [illegible] یا افترا جمع
کنند [illegible] بگو [illegible] یعنی که [illegible] [illegible] عطا بر شما
و تا بستر [illegible] [illegible] آلتی بر ان عبارتی [illegible] هلاکم [illegible]
فلان [illegible] آیا میگویید شما [illegible] بر خدای از راه افترا [illegible] آنچه
نمیدانید که او فرموده است بگو [illegible] فرمود آفریدگار من [illegible] بعدل
و راستی [illegible] [illegible] و [illegible] راست کنید روهای خود را
بقبله [illegible] نزدیک هر زمانی سجودی یا مکانی سجودی و مراد از سجود نماز است
یا [illegible] بعبادت خدای [illegible] وقت نماز در رسد در هر مسجدی که باشد و تاخیر
مکنید [illegible] در مساجد خویش گزارید [illegible] و پرستید خدا را [illegible]
[illegible] پاک کنندگان باشید [illegible] برای خدای طاعت را [illegible] همچنانکه
[illegible] در ابتدا [illegible] باز خواهید گشت یعنی تا [illegible] جزا دهد شما را
بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهید [illegible] کردهی را
راه نمود با آنکه توفیق داد بر ایمان [illegible] و گروهی را بخذلان و خذلان کرده
[illegible] سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل
[illegible] ایشان [illegible] بدرستی که این گروهان [illegible] فرا گرفتند دیوان را
[illegible] دوستان خود و فرمان ایشان بردند [illegible] بدون خدای
[illegible] و گاه بردند و پنداشتند که ایشان [illegible] راه یافتگانند
و فی نفس الامر نه چنانند [illegible] بعضی برانند که این خطاب عام است و اکثر مفسران
گویند

وکفتیم مر امتی را غیر از موضع [illegible] قسمت کردیم [illegible] بر فرشتگان نزد آنچه
تا [illegible] بیچید یا بود [illegible] و ملاک [illegible] یا [illegible]
[illegible] و این یا [illegible] ساعتی [illegible] در طرف
اجل [illegible] یا [illegible] و [illegible] و بیشی بکیرند بر اجل
اجل چون فرو آید [illegible] یک ساعت را [illegible] یک نفس [illegible] کفته اند
خطاب با مشرکان [illegible] چون یا [illegible]
از شما [illegible] یا ای فرزندان آدم چون یا بیند
فرستادکان [illegible] بر شما آیات [illegible] کتاب
را [illegible] شما [illegible] احکام شریعت [illegible]
[illegible] و با صلاح آرد عمل [illegible]
از مرجعی [illegible] [illegible] اند و [illegible]
بر [illegible] و اما [illegible]
ما را [illegible] بر آیات ما [illegible] کردند
یعنی سرکشی [illegible] از ایمان بدلایل وحدت ما [illegible]
ملازمان آتش [illegible] ایشان در آن آتش [illegible] باقی اند بجاودانی
ابدی [illegible] کیست [illegible] ظالم [illegible]
[illegible] بر خدای دروغ [illegible] یا [illegible] دارد
[illegible] یا بدروغ [illegible] آیات [illegible] وحدت نیز [illegible]
اند [illegible] یابند [illegible] برسد بدیشان [illegible] ایشان
[illegible] لوح محفوظ یا [illegible] بر لوح نوشته شده از [illegible]
[illegible] بیابند جزای [illegible] نوشته شده است [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تا وقتی که بیایند بدیشان

بکه چون آنرا که خیر دایم داشت پنهانی او را بتی در پرده های بسیار خیر نیست دراسراف که گفت اسراف
نیست اندر خیر [illegible] بگو [illegible] کیست که حرام کرده است [illegible] آرایش را که خدا
موزر نموده یعنی جامهای [illegible] آنچه زینت یا بعض [illegible] بیرون آورده
برای بندگان خود [illegible] چون [illegible] و از حیوانات چون پشم
و موی و از معادن چون زره و [illegible] و دیگر که حرام کرده است [illegible]
[illegible] روزی یعنی مستلذات مأکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان [illegible]
یا از حلال [illegible] چو [illegible] بگو این زینت [illegible] للذین [illegible]
برای آنها [illegible] آورده اند یعنی با اصالت برای مومنانست [illegible]
[illegible] دنیا اما کفار بتبعیت شریک ایشانند [illegible] لیکن نعیم
جاوید [illegible] شریک [illegible]
رستخیز [illegible] همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را [illegible] تفصیل میکنیم
نشانهای احکام دیگر را یا دلایل توحید را مبین میسازیم [illegible] برای
گروهی که فهم دارند [illegible] جز این نیست که حرام کرد
آفریدگار من [illegible] گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است [illegible]
آنچه پیدا است از آن [illegible] و آنچه نهان است [illegible] و حرام
کرده گناه [illegible] و حرام ساخت ستمکاری با مردم را
بنا حق [illegible] تأکید [illegible] ظلم [illegible] نخواهد بود [illegible] و دیگر
حرام کرد آنرا که شریک آرید [illegible] بخدای شریک گیرید در عبادت
آن چیزی را که خدای نفرستاده است [illegible] پرستش او [illegible] حجتی و برهانی
و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید [illegible] بر خدای
آنچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام
[illegible] هر گروهی راست [illegible] مدتی که خدای تقدیر کرده است [illegible] ایشانرا
گفته اند

نزارید و ثابت اند [illegible] و گوید یعنی روان ایشان را [illegible] و راه [illegible] ابواب السماء [illegible]
نیست شما را [illegible] بطال [illegible] که [illegible] تحسیت [illegible] و [illegible]
بالجنه بلکه ما و شما [illegible] یعنی [illegible] باشانیم [illegible]
سبب الجمل [illegible] کسی [illegible] بهمه [illegible] میکنند [illegible]
برستی و [illegible] که [illegible] بر [illegible] و [illegible] الزمان [illegible] عزت
و اشعلتن [illegible] گردند از گرویدن [illegible]
گنهکار و [illegible] مراد [illegible] تا با جهت نزول رحمت [illegible]
آسمانها و [illegible] ارواح ایشان در [illegible]
بنجین بر بند که در [illegible] هفتم زمین است [illegible] و [illegible]
بر نه چو نکه [illegible] و در [illegible]
و مستکبرانند در بهشت [illegible] تا در آید شتر [illegible] الخیاط [illegible] سوراخ
سوزن [illegible] هر گونه [illegible] و [illegible] و مانند
دین پاداش [illegible] کافران [illegible]
باشد [illegible] از آتش [illegible] زانچه [illegible]
و از زبر ایشان [illegible] باشد [illegible] یعنی زیر و زبر ایشان آتش
بود و [illegible] همچنین پاداش دهیم [illegible] کافران را
و الذین آمنوا و عملوا الصالحات [illegible]
کرده اند [illegible] فرمان برداری [illegible] اعمال صالح بسیار سخت
و [illegible] لا نکلف نفسا [illegible]
[illegible] برایشان [illegible] و [illegible]
آن [illegible] جهان [illegible] آنها که ایمان آوردند
و عمل صالح کرده [illegible] ملازمان [illegible] اند

ورسانند کافرانرا ملائکه ... تا ... ایشان ... یعنی
قبض کنند ارواح ایشانرا ... ایشانرا بعد ... و توبیخ
... اینها ... اینها ...
... تو ... ازین ...
کافران که انما ... ایشان ...
...
... ایشان ...
... در میان امتان که در گذشته اند پیش از شما
... الجن والانس في النار و ...
... در آتش
... هر گاه که از ایشان ... لعنت كند ...
... در آنجا ... لعنت کند ...
... ایشان ...
...
... در آتش ...
... در آتش ... پیشوایان ... یعنی در
بارهٔ ایشان گویند ... ای پروردگار ما ... اینان گمراه
کردند ما را ... ایشانرا ... عذاب ...
... در دوزخ ... ایشانرا ...
دیگرانرا ... پیشوایانرا
بجهت ضلال واضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ...
ولیکن ایشان نمیدانند ... یعنی ... ندانید ...

فرمان
دوزخ گویند ما ایمان آوردیم شهید [illegible] در دست است حصار [illegible] از عوض آنها شما از [illegible] بالا بودیم
آواز [illegible] دارد پس فاذن مؤذن بینهم خدای [illegible] از آنجا آنکه [illegible] باشیم
دمیده گوید اسرافیل باشد علیه السلام گوید [illegible] میان بهشتیان
و دوزخیان ان لعنة الله [illegible] بر [illegible] که لعنت خدای علی الظالمین [illegible]
[illegible] بعد [illegible] [illegible] ابن [illegible] انا [illegible] شده
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] برای دو [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بهشت و دوزخ [illegible]
بوده [illegible] اهل بهشت [illegible] [illegible] [illegible] اهل [illegible]
بهشت [illegible] كما قال تعالى فضرب بينهم بسور له باب [illegible] اعراف گویند
امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و بر اعراف مردانی باشند [illegible] بر بهشت و دوزخ [illegible] بشناسند این رجال
همه اهل بهشت و دوزخ را [illegible] [illegible] [illegible] بهشتیان سفید روی
باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع [illegible] آن اعراف گویند که ساکنان
آن عارفند با حوال [illegible] فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه
بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا
منازل خود در اهل بهشت می بینند و از آن تلذذ میکردند و عذاب دوزخ را مشاهده
میکنند و [illegible] [illegible] و مسرور [illegible] باشند و در تفسیر امام ثعلبی [illegible]
از ابن عباس رضی الله عنه [illegible] اعراف موضعی بلند است از صراط که حمزه و عباس و علی و جعفر
طیار رضی الله عنهم در آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند [illegible] [illegible]
روی و دشمنان خود را [illegible] [illegible] سیاه روی [illegible] [illegible] باشند [illegible]
و [illegible] [illegible] مساوی بود [illegible] از [illegible] [illegible] باشند و [illegible]

ایشان در بهشت جاویدان باقی و دایم اند [illegible] پیروی بریم [illegible]
اند و در سینهای بهشتیان نبود هیچ غل از کینه و حسد و انچه از اسباب عداوت باشد
تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها بر [illegible]
لذت و سرور ایشان و قالوا و میگویند الحمد لله الذی هدانا لهذا [illegible]
آنکه [illegible] حمد و ثنا خدای را که بفضل خود ما را راه نمود تا رسیدیم بدین مقام
یا بعملی که این منزل جزای آنست و ما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه
می توانستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر نه آن بودی که خدای راه نمودی ما را بدین [illegible]
را بهشتیان نعمت هدایت ادراک کنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی سلوک این طریق
میسر نشود و بی هدایت [illegible] هیچ [illegible] بمقصد [illegible] نرسد [illegible]
لطف تو ننماید راه [illegible] از راه تو هیچکس بر نگردد آگاه [illegible] و باید رفتن
توفیق رفیق او نشود [illegible] دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند
فرستادگان پروردگار ما [illegible] ایشان را
بتوحید [illegible] اهل بهشت [illegible] این
آن بهشت [illegible] میراث [illegible] آنرا
بانچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث
گفت زیرا که عطای الهی رحمت و دیگر آنکه میراث [illegible] از کافران چنانکه در
خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ
پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث
مومنان رسد در بهشت [illegible] و نادی اصحاب الجنة [illegible]
اهل دوزخ را [illegible] شماتت [illegible] بدرستی که ما یافتیم
آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما [illegible]
راست و درست [illegible] پس آیا شما یافتید [illegible] وعده کرده

اعراف اشارتی کنند بسوی بلال و عمار و صهیب و سلمان و امثال ایشان رضی الله عنهم
و کافران را گویند اهؤلاء الذین اقسمتم آیا این گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردید
که البته لا ینالهم [illegible] که بدیشان نرساند خدای بخشایش خود را
و حالا برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ شوند حضرت
حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادخلوا الجنة درآیید در بهشت لا خوف
علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید ولا انتم تحزنون و نه شما [illegible]
اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل
اعراف به بهشت درآیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خویشان ما
خویشان ما در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن دهد
تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را بشناسند [illegible] صفت ایشان
متغیر باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند بنام و کنیت ایشان را بخوانند
و از ایشان طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید [illegible] و آواز
دهند دوزخیان [illegible] بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا
بریزید [illegible] بر ما [illegible] از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما ببرد [illegible]
[illegible] گویند بهشتیان یا بریزید ازانچه روزی کرده است خدای شما را
از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم [illegible] گویند بهشتیان در جواب ایشان
ان [illegible] بدرستی که خدای [illegible] حرام کرده است طعام و شراب بهشت
[illegible] بر کافران [illegible] لنا لهم [illegible] دین
خود را [illegible] مشغولی و بازی با ایشان در طلب خود بجای کعبه [illegible]
میزدند و بازیچه میکردند [illegible] الدنیا و فریفته ایشان را ازدها
دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و نه اندیشیدند که دنیا غدار است کشنده
و هکذا سیت بازی دهنده [illegible] در دیدهٔ اعتبار خوابیست بر ره گذر اجل سرائیست

باشند مقصر در عمل و بر این قول بودن ایشان بر اعراف نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق
دخول بهشت [illegible] نیز اهل کستند اصحاب اعراف [illegible] اهل بهشت یعنی
چون در بهشت بنگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند سلام [illegible] تحیت خدای
بر شما باد یعنی خوشی حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید [illegible] هنوز
اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند و [illegible] و ایشان طمع میدارند که درآیند
قول آنست که آخرین کسانی که به بهشت درآیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات
مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف [illegible] باشند و ایشان هم در بهشت
می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را ترجیح نبود پس حق تعالی را سجود فرمایند
و این آخرین تکلیفی است [illegible] اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان
راجح گردد و به بهشت درآیند و [illegible] و هرگاه چشمهای ایشان
بگردانند و در تفسیر زاهدی مرویست که حق سبحانه [illegible] ایشان را بگرداند
بسوی دوزخیان [illegible] ایشان پناه گیرند بخدای
گویند [illegible] ای آفریدگار ما [illegible] مدار ما را [illegible]
ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن [illegible]
و آواز دهند اصحاب اعراف [illegible] مردانی را که بشناسند
بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقت عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند
چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا
میگفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز
چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای شما ما را [illegible] و فقیران ما را بر ما تفضیل نکند
گویند ایشان را اهل اعراف که شما در دنیا میبودید [illegible] اغنی عنکم [illegible] از شما
عذاب را [illegible] جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما [illegible] تستکبرون
بوده که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل

در نفسها لغو شکی [illegible] از اوصاف پرستش [illegible] کرده‌اند و عقل [illegible] شکر [illegible] نتوان [illegible]
تا جا تو [illegible] بر [illegible] شریک [illegible] [illegible] میکنند که بتان شفیعان
ما اند نزدیک خدای [illegible] [illegible] برخود [illegible]
بگذاشته اِنَّ رَبَّکُمُ اللّٰهُ بدرستی که پروردگار شما [illegible] علی التحقیق [illegible] خداوندیست
جامع جمیع صفات کمال اَلَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰتِ او ست آنکسی که پیدا کرد آسمانها
وَالْاَرْضَ و زمین را فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ در مقدار شش [illegible] [illegible] قبل از خلق
آسمانها و زمین [illegible] [illegible] معین از [illegible] طلوع شمس تا غروب او
و در تبیان گوید که در شش [illegible] [illegible] هزار سال [illegible]
اول اصح و اشهر است و قدرانه [illegible] باوجود قدرت بر ایجاد آن بیک لحظه
کن دلیلست بر [illegible] [illegible] اختیار [illegible] بر [illegible] تانی در [illegible] و ترک
عجلت و اضطراب و لذکره العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن [illegible] میان
ومنه المثنوی المعنوی بیت مکر شیطانست تعجیل و شتاب لطف رحمانست صبر و احتساب
با تانی گشت موجود از خدا تا بشش روز این زمین و چرخها ورنه قادر بود کو از
کن فیکونه صد زمین و چرخ آوردی برون [illegible] [illegible] تعلیم تست صبر کردن
در کار [illegible] ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد [illegible] عَلَی الْعَرْشِ بر عرش [illegible]
یا مستوی شد امر او بر آن [illegible] و تخصیص عرش [illegible] [illegible]
آن است که [illegible] [illegible] است و حقیقت [illegible] استوی بروشی [illegible] است
و خدا [illegible] بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهاتست [illegible]
داریم و تاویل آن بحق میگذاریم یُغْشِی اللَّیْلَ [illegible] کند خدای شب [illegible]
النَّهَارَ روز روشن یعنی پوشیده میکند [illegible] روز را بتاریکی شب و عکس
این [illegible] اکتفا باحد الضدین [illegible] [illegible] شب و روز را یعنی از پی
او در می آید حَثِیْثًا شتابنده [illegible] روز نیز طالب شب است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

مشغول شو بسخن و رزو شش اندیشه مکنند ذکر [illegible] سبحانه [illegible] نهفاره خود را
زفریب اونکه دار فانی است [illegible] یعنی [illegible] و لذاریم ایشانرا در آتش کما
[illegible] سوا همچنانچه ایشان فرو گذاشته اند و بحفاظ نکردند آینده [illegible]
دیدن این روز را [illegible] و چنانکه بودند [illegible] با آیات ما [illegible] دیگر
انکار میکردند [illegible] با آیات کتب ما را و [illegible] و مرا ایشانرا
آوردیم برای ایشان کتاب [illegible] بکتاب تفصلنا [illegible] که بیان کردیم و معانی
او مفصل ساختیم [illegible] و این بیان بر علم کردیم یعنی علم
بجمیع وجوه بتفصیل [illegible] و آوردیم این کتاب را نماینده راه [illegible] خداوند
بخشایش [illegible] برای گروهی که میگروند [illegible] آیا انتظار
میبرند کافران یعنی [illegible] منتظر نیستند [illegible] مگر عاقبت
کتاب و [illegible] یعنی منتظر نیستند بجزای [illegible]
در این کتاب از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا نه [illegible] روزی که
بیاید [illegible] عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید آن [illegible]
قیامت باشد [illegible] گویند آنانکه [illegible] ترک کردند کتاب مفصل را
[illegible] پیش ازین در دنیا یعنی [illegible] در آن روز
ظاهر که صدق سخن [illegible] گویند [illegible] که آمده بود [illegible]
[illegible] پروردگار ما [illegible] ما تکذیب کردیم
و آن خطایی عظیم بود [illegible] آیا ما را [illegible] درخواست
کنند کافران [illegible] تا شفاعت کنند برای ما درین روز [illegible] آیا باز
گردانیده شویم [illegible] جزانکه [illegible] بودیم
که عمل میکردیم یعنی تصدیق [illegible] کسی ایشانرا
شفاعت کند و نه بدنیا ایشانرا باز آرند [illegible] زیان کردند [illegible]

از [illegible] بر [illegible]

آنها [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] و به نبات

[illegible] از قبرهای ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] معنی استدلال کرده [illegible]

[illegible] بیرون

[illegible] بیرون [illegible]

[illegible] زمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible] آید

[illegible] نشر

[illegible] امثال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بیافرید آفتاب و ماه را [illegible] هر یک مسخر گردانیده [illegible] رام شدگان بفرمان او
[illegible] بدانید که خدای راست آفرینش جمیع و الامر بدانید که مر خدای راست
فرمان نافذ باید و راست همه کار زین شده و تصرف در او [illegible] بزرگ است
خدای بر وحدانیت در لاصیت و فردانیت و ربوبیت [illegible] آفریدگار همه
عالمیانست پس بخوانید پروردگار خود را [illegible] بزاری [illegible]
و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را بپرستید بتضرع نشانه
احتیاج ایشانست و همچنین داشتن دلیل اخلاص محتاج مخلص را روا کنانا
نیست و بیند همه کناه امیدی که دوست [illegible] بر رسیکه خدای [illegible]
دوست ندارد از حد در گذرندگان را یعنی آنانکه در دعا بر گذرند در حق نا مستحق یا در دعا
فریاد کنند یا بر ما آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدا که لایق ایشان نباشد چون
رتبه انبیا و صعود بر معارج سما [illegible] و فساد مکنید در
زمین بکفر یا ظلم [illegible] بعد از صلاح آن با یاد شرع یا بعدل [illegible]
و بخوانید خدا را [illegible] از بیم عذاب او [illegible] و از روی طمع او یعنی از روی نیکو
[illegible] بدرستی که رحمت خدای [illegible] نزدیکست
به نیکوکاران و ایشان یا حسن العمل اند چه عابران یا قبح العمل اند چون عاصیان
و امید همه برحمت بی غایت و فضل بی نهایت او است و در مناجات شیخ الاسلام
آورده که خدایا اگر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند
من اگر جفا کارم بتو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی
و او است آنکه [illegible] می فرستد بادها را [illegible] مژده دهنده
بیش از آمدن باران [illegible] تا چون بردارند بادها
ابرها گران بار را گفته‌اند که باد صبا ابرها از زمین انگیزد
و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب ببارد قطرات در آرد و باد دبور [illegible]

وچون نوح را [illegible] وغرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا انهم کانوا قوما عمین [illegible]

شمرده بودند دلالت وحدت با [illegible] نوح علیه السلام نبوت [illegible]

[illegible] که قوم نوح بودند [illegible] [illegible] از [illegible]

و باقی قصص نوح علیه السلام [illegible] شد سوره هود [illegible] اخاهم هودا [illegible] عاد

[illegible] ایشان [illegible] ایشان سوره [illegible]

[illegible] و باز خوانند چهارم [illegible] هود علیه السلام [illegible] عوص بن ارم بن سام

بن نوح علیه السلام [illegible] هود علیه السلام [illegible]

[illegible] از [illegible] بلند

و تناور بودند [illegible] مقام روی زمین [illegible] قبیله عظیم [illegible]

بسیار بودند [illegible]

علیه السلام [illegible] هود علیه السلام [illegible] از [illegible]

[illegible] گفت ای قوم من اعبدوا الله خدا را [illegible]

ما لکم من اله غیره شما را معبودی [illegible] بجز او [illegible]

[illegible] آیا نمی پرهیزید [illegible] گفتند گروه بزرگان و پیشوایان

[illegible] آنانکه کافر بودند [illegible] از اشراف قوم

[illegible] بودند [illegible] کافر [illegible] بود

بدرستی که ما [illegible] در [illegible] این قوم را [illegible]

[illegible] و [illegible] از

دروغ گویان [illegible] هود علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] پیغامهای آفریدگار خود و [illegible] شما را ناصح نصیحت کننده امین

خدا را پرستید که [illegible] بهشت شما [illegible] عذاب [illegible]

و در عبادت او دیگری را شریک مسازید [illegible] عذاب روز [illegible] بر شما [illegible]

نیارید [illegible] بزرگ را [illegible] تا [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] کرمای

پیغمبر [illegible] و [illegible] پرستش [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

ای [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] شما [illegible] خویش [illegible]

[illegible] شما [illegible]

[illegible] شما [illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] گفت و [illegible]

[illegible] پروردگار [illegible]

از [illegible] شما [illegible] شما را

از [illegible] و [illegible] شما از [illegible]

[illegible] شما [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] نوح علیه السلام [illegible]

[illegible] کشتی بساخت و [illegible] کشتی در آمد [illegible]

کافران [illegible] نوح علیه السلام [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] واحد [illegible] نوح را [illegible]

نیز [illegible] بودند [illegible] در کشتی و جمیع ایشان [illegible]

راست گوی و بی خیانت و عجبتم آیا عجب می آید شما را و عجب داشتید که آمد بشما ذکر

پندی و بیانی من ربکم از خدای شما [illegible] على رجل منکم

از شما یعنی بنسب [illegible] داشتید [illegible] و از سبب [illegible]

شود [illegible] تا بیم کند از عقوبت آنچه [illegible] واذکروا [illegible]

جره [illegible] شما را خلفا [illegible] من بعد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بعد قوم نوح [illegible] و زادکم فی الخلق بصطة [illegible]

[illegible] از [illegible] و زیادت [illegible] شما را [illegible]

[illegible] است [illegible] ترین [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] است [illegible] ما [illegible]

[illegible] علیه السلام اجئتنا [illegible]

بما تعبد [illegible] و نذر ما کان یعبد آباؤنا [illegible]

[illegible] ما کان یعبد ان چیزی را که بودند که می پرستیدند

پدران ما [illegible] از [illegible] ایشان [illegible] عذاب

[illegible] بس بیار [illegible] ان [illegible] اگر

هستی [illegible] در [illegible] گفت هود علیه السلام

[illegible] آمد بر شما از [illegible] شما [illegible]

شما [illegible] و غضب [illegible] تا [illegible]

[illegible] این نامها [illegible] را نامی نهاده اید بعضی اسما

[illegible] ایشان [illegible] از ایشان می [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] انکه [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] و این الفاظ اسما

می [illegible] که [illegible] بر [illegible] بوده [illegible] هود علیه

السلام فرمود که شما جدال میکنید در [illegible] چیزها که از روی جهالت [illegible]

شما نام

بیگفتند که ای صالح از این سنگ بیرون آر ناقه که ما [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو میگفتیم و بدین سنگ [illegible] و دعا

از حضرت عزت [illegible] آمده [illegible]

زادن [illegible]

غایت بزرگی [illegible] در ان [illegible]

[illegible] و اطراف [illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible] بیرون کردند [illegible]

[illegible]

[illegible] قوم [illegible]

ایشان [illegible] بعد از ظهور این معجزه

[illegible] بدرستی که آمد بشما [illegible] معجزه روشن [illegible]

پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او [illegible]

[illegible] از جهت تخصیص [illegible]

[illegible] معجزه [illegible] باشد [illegible] شما را [illegible] خورد [illegible]

[illegible] در زمین خدای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

شما را [illegible]

وهود علیه السلام با قوم خود گر ایمان آورید [illegible] بسلامت مانید [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر ایشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید پس پی کردند و بکشتند ناقه را
و سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خود
و گفتند از روی استهزا ای صالح بیار ما را آن چیزی را که
وعده میکنی ما را از عذاب اگر هستی تو از فرستادگان براستی
پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنودن
صیحهٔ عظیمه پس بامداد کردند یعنی گشتند در سرای خود
بروی در افتادگان و بر جای مردگان
پس روی بگردانید صالح از ایشان
وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که همه قوم را بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام و زلزله هلاک
خواهم کرد و گفت از روی تحسر ای گروه من بخدای که
برسانیدم بشما پیغام پروردگار خود را که باداء آن مأمور بودم
و نصیحت کردم شما را در وقت دعوت و لیکن
دوست نمیدارید و از روی قبول نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی
شما را بایمان میخوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند و یاد کن لوط
بن هاران بن آزر بن ناحور را که برادر زاده ابراهیم علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم
صلوات الله و سلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادر زاده او یعنی لوط علیه السلام
با وی بود خدای تعالی لوط را پیغمبری داد و با اهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر
بوده است سدوم و آن اعظم همه این بود دیگر عامورا و داوما و صابورا و صعوا
و گویند که در هر شهری چهار بار صد هزار آدمی بودند و لوط علیه السلام بسدوم آمد
و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست و هشت سال در میان ایشان بود و بطاعات امر
میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فاحشهای ایشان لواطه بود حق سبحانه
این امت را از عاقبت کار ایشان خبر داده و فرموده که ای محمد یاد کن قصهٔ لوط را
چون گفت مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود

تنحتون ... فرا میگیرید ... در زمین حجر فی الارض ... برای تابستان ... قصورا کوشکها ...
... تنحتون الجبال بیوتا ... خانها برای زمستان ... بسیار ...

... نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها ... و در تباهی
غایت جهد منمائید ... در زمین حجر ... در حالتی که قاصدان فساد باشید
ایشان از جواب صالح اعراض نمودند و متوجه مومنان شدند چنانچه میفرماید ...
گفت گروه بزرگان ... آنانکه تکبر و سرکشی میکردند ... از
قوم صالح علیه السلام ... مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند
یعنی بیچارگان ... مر آنکسانرا که گرویده بودند ... از ضعیفان و فقیران
... آیا شما میدانید ... آنکه صالح فرستاده شده است
از پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند ... گفتند آن ضعفا
بدرستی که ما ... بآنچیزی که صالح علیه السلام را بآن فرستاده اند یعنی توحید
و عبادت ... گرویدگانیم ... گفتند آنانکه سرکشی میکردند
از ایمان بخدای و پیغمبر ... بتحقیق که ما ... بآنچیز که شما گرویده اید
باو ... کافر و بیزارگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه به تنگ
آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان میآشامید و در روز
دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچارپایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستانها
بظهر وادی آمدی و برفتی و انعام قوم از دم او ترسان شده ببطن وادی میرفتند
و در زمستان ببطن وادی توجه نمودی چارپایان بظهر وادی میرفتند و از این جهت ضرر
بدیشان میرسید دو زن که ایشانرا عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند
این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را ابرام آوردند
که ناقه را پی کنند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن سبب نزول عذاب شد

دکا بجزوی ... بدرستی که آمد شما را ... معجزه روشن ... از پروردگار
شما و در قرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث نیز منقول نیز نرسیده
و در روایات نیامده است ... معجزات انبیا علیهم السلام کرده‌اند یکی معجزه شعیب علیه السلام
آن بود که چون خواستی به کوه بلند برآمدی کوه سر فرود آوردی تا شعیب علیه السلام
بآسانی بر وی صعود کردی و هر یکی از آن قوم او را دو پیمانه بود مختلف یکی
از دیگری بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خرد فروختندی و با وجود کفر در
کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشان را گفت که منع شما را بجز این معجزه‌ای آمدم
و آیت روشن بشما آمده‌ایم ... پس تمام راست سازید پیمانه کیل را
و آن ترازو را یعنی در کیل و وزن درستی کنید
و کم مکنید مردمان را ... در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت
و فساد مکنید بکفر و خیانت ... در زمین
بعد از اصلاح آن ببعث انبیا و انزال کتب ... عمل با حکم ما
بهتر است مر شما را ... اگر هستید شما گروندگان و چون قوم شعیب
علیه السلام در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی
پس ایشان را [illegible] منع کرد از قطع طریق بترتیب فرموده گفت
و منشینید ... بهر راهی که جهت اخذ مال ... بترسانید مردمان را
و گفته‌اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که ملازمت شعیب علیه السلام
رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید و منع
کنید طالبان راه حق را ... و باز دارید ... از راه
خدای ... آنکس را که ایمان آورده است بخدای ... و بجویید
برای راه خدای ... کجی یعنی طلب بطلان او کنید ... و یاد کنید منت
خدا را بر خود ... چون بودید ... اندکی عدد و عدد ... پس بسیار

آیا میدانید وی آئید بدین عمل زشت یعنی لواطه کسی پیشی نکرد
بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکردند هیچ یکی
از عالمیان آیا شما و صفت آنکه بطریق خبر خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم
می آیید بمردان از روی آرزوی مباشرت بیرون از زنان
که حلال کرده شده اند بر شما یعنی شما بطریق حق نیستید بلکه هستید
گروه از اسراف کنندگان که از حد در گذشتگان و نبود
جواب قوم لوط علیه السلم بازای این کلام مگر آنکه گفتند بعضی از مردم
سدوم با بعضی که بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها که بوی ایمان
آورده اند از دیه شما یعنی از سدوم‌ها بدرستی که لوط و متابعان
او مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی بدین عمل
با ما متفق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان بشنید و عذاب بر ایشان فرو
آمد چنانچه تفاصیل بیاید چون عذاب نازل شد پس نجات دادیم
لوط را علیه السلم از آن و کسان او را از اهل بیت و متعلقان
مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میداشت و کفار را بر اخبار لوط
علیه السلم آگاه میکرد بود آن زن از باقی ماندگان در دنیا
خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد
و بارانیدیم بر کفار و قوم لوط علیه السلم بارانی و چه بارانی یعنی باران
عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم باریده پس بنگر ای بیننده که
چگونه بود سرانجام گناهکاران و فرستادیم بسوی
اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود صلوات الله وسلامه علیه برادر
ایشان شعیب بن میکیل یک نصیحت بن مدین را پس گفت ای گروه من
بپرستید خدای را نیست شما را هیچ معبودی بحق
بجز او

واگر چه باشیم ما ... یعنی تا فرو آئیم یعنی چگونه باز آئیم به دین شما و ما آنرا کاره باشیم پس اگر
کنیم به ملت شما گردیم پس بر خدای افترا بسته و ما الله تعالی بعث ... به دروغی
که افترا کرده باشیم و در بسته ... بر خدای ... آورده که
ادعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است ...
و ... ملت ... شعیب علیه السلام فرمود ... در ملت شما ... اعتقاد
کردن که این ملت ... افترا باشد بر خدای ... اگر ما باز گردیم
یعنی قوم ما از ضلالت باز کرد و پاینده ... در ملت شما ...
پس از آنکه رهانید ما را خدای ... ملت شما پس ...
و ...
کفر ... مگر آنکه ... خدای ... از ... ما ... و بود
... حکم ازلی و مشیت لم یزلی بر آن متعلق شده باشد ...
پروردگار ما ... به همه چیزها ... از روی دانش ... یعنی علم او احاطه
کرده است به همه ... ایمان و کفر ... و نفاق
و جز آن ... شما ... از ... ما ... بلکه
بر خدای ... توکل کردیم و کار خود بدو باز گذاشتیم ... شعیب
روی از ... و به مناجات حضرت مجیب الدعوات توجه نموده گفت
خدایا حکم کن ... میان ما ... و میان قوم ما ... به راستی
و تو بهترین حکم کنندگانی ... و گفتند گروهی
از اشراف قبیله ... آنانکه کافر بودند به خدای ... از قوم
شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از قوم خود که ایمان آورده بودند
... اگر شما متابعت کنید ... شعیب را در سلوک طریق او و دین
خود را ... به درستی که باشید شما ... آنگاه از زیانکاران

رسانید خدای شما را بانکه برکت کرد در اموال شما و فلاح شما آوردن و اینکه مدین بن ابراهیم
علیه السلام دختر لوط را علیه السلام بخواست و خدای اولاد ایشان را فرزند بسیار بداد و توانگر
گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت‌ها را با ایشان یاد داد و گفت [illegible] و بترسید
[illegible] که هلاک شده بود [illegible] از کار بد ایشان انجام کرده
که قوم نوح و عاد و ثمود و هود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بخدا
کرد و گفت [illegible] و اگر جماعتی گروهی [illegible] از شما بگرویدند باشند
با چیزی که [illegible] فرستاده شدم بآن و [illegible] نگروید
دیگر از [illegible] نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان
آوردند و جمعی دیگر انکار نمودند گفتند قربت و ثروت ما راست نه موحدان را پس
حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی توانگری و وسعت معاش افزون
بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگر جمعی از شما دو گروه شده اید پس شکیبائی
کنید [illegible] تا وقتی که حکم کند خدای [illegible] میان ما دو گروه
او [illegible] بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست
گفتند بزرگان [illegible] آنانکه گردن
کشی کردند در پرستش خدای [illegible] از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار
دعوت او [illegible] هر آینه بیرون می کنیم ترا ای شعیب
و کسانی را که گرویده اند بیرون میکنیم [illegible] با تو [illegible] از ده
خویش [illegible] یا هر آینه باز گردید شما [illegible] در کیش ما که کفر است
صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون می کنیم
جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده و آن مؤمنان بوده اند
پس بر سبیل تغلیب گفتند یا باز گردید با ملت ما و لهذا شعیب علیه السلام جواب
بر همین وتیره داد [illegible] گفت شعیب علیه السلام اجبار میکنید ما را [illegible]

مستوجب عقوبت و هلاک ... [illegible] ... هیچ پیغمبری الا آنکه مبتلا کردیم
[illegible] بگرفتیم ... اهل آن شهرها ... یعنی سختی و تنگی و ...
رنج و بیماری ... [illegible] ... تا شاید که ایشان زاری کنند و بپرهیزند
یعنی ... تا بلا مندفع گردد و جزع ... و رحمت ... [illegible]
[illegible] ... پس بدل کردیم ما ... [illegible] ... یعنی
... سلامتی و صحت ... تا وقتی که بسیار شدند به مال و هم
به عیال ... نیز آغاز کفران کردند ... وگفتند ... [illegible]
... از عادت دهر و طبیعت ... [illegible] ... بدرستی که رسید
به پدران ما نیز ... [illegible] ... یعنی در زمان گذشته ...
... وقت ... بود ... زمانی ... بود و زمانی ... این
بسبب کفر و ایمان نیست یعنی ... پس بگرفتیم ... این قوم ...
و کفر ... [illegible] ... پس ما بگرفتیم ایشانرا ... ناگهان یعنی
در حالتی که ایمن بودند ... و ایشان نمیدانستند که عذاب بر ایشان
نازل خواهد بود ... [illegible] ... باشند
و نزول آنرا دانسته ... و اگر ... اهل آن دیه‌ها که ...
... مبتلا شدند ... [illegible] ... و ...
... ترسیدند از مخالفت پیغمبر ... هر آینه ... بر ایشان
و ... ایشانرا ... و زیادتیها ... [illegible]
ایشان ... باران ... و ... حاجات ...
نبات ... ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را
پس گرفتیم ما ایشانرا ... بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی
در [illegible] ... [illegible]

ترکان کر آیین قدیم را که اشهر بود بین محمد شعیب و پدر وار از روش بد آن انکار نمید با بزرگان
قوم با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید یعنی زیان کار باشید
نفع دنیا به کم فروشی و استعداد شما را از آن منع می کند پس چون شعیب علیه السلام شنیدند
و نیکو بودی جهت باز گشتند — پس فرا گرفت ایشان را زلزله در
صبح صیحه جبرئیل علیه السلام ... که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه جبرئیل
آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است یعنی شوند که زلزله بی صیاح
در بیابان بی باشند و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریاد میکرد که زلزله در شهر ایشان افتاد
و همه بلند ... می گشتند — در شهر و منزل خود
بجیه بودند افتادگان یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح
آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند — گویا هرگز
نبوده اند — در آن شهر — آنانکه به دروغ گفتند شعیب را
بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی به عقوبت هوشت
و لزوم عقوبت — آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی نزول عذاب دید
از آن شهر عزم خروج نمود — پس روی گردانید از ایشان
و گفت ای قوم من — به درستی که رسانیدم به شما
پیغامهای پروردگار خود — و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی
و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام
بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت
پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم — بر هلاک قوم — از
کافران که ترا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان
بتکذیب پیغمبران اند حق می فرماید که قریش را از تهدید و میفرماید

و نفرستادیم

شکوفه آن همه کمال [illegible] یعنی از گوش دل باید شنید [illegible] این چنانکه [illegible] و [illegible]

حجر یا حجار چون از [illegible] بگوش [illegible] محصول [illegible] بی [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] بسعادت [illegible] سبب [illegible] این [illegible]

میکردند [illegible] که [illegible] بیدار [illegible] و [illegible]

و [illegible] [illegible] یعنی [illegible]

آن [illegible] که [illegible] با آن [illegible] فانه جزو

خود و [illegible] علیهم السلام [illegible] بجز [illegible]

پس نبودند که [illegible] آرند بعد از آمدن رسل [illegible]

[illegible] تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب [illegible]

قبول ایمان نداشتند بسبب [illegible] که [illegible] ما [illegible] بر دلهای ایشان [illegible]

آن [illegible] که بر دلهای کفار [illegible] بود [illegible] خدای

[illegible] همه آنها را [illegible] نیافتیم [illegible] از کفار [illegible] که خدای داشت

که ایمان [illegible] و نیافتیم [illegible] مذکوره را

[illegible] بسته بودند [illegible] در زمان [illegible] و حضرت

[illegible] ایمان آرند [illegible] که یافتیم

[illegible] شکستگان عهد و پیمان [illegible] پس [illegible] آنکه

[illegible] بعد از این پیغمبران [illegible] موسی [illegible] را [illegible]

[illegible] بسوی فرعون [illegible] بود [illegible]

[illegible] فرعون لقب ملوک مصر بود [illegible] و [illegible]

[illegible] و چین [illegible] است [illegible] و بسوی [illegible]

[illegible] فرستادیم [illegible] آیات و [illegible] کردند [illegible] ایمان [illegible]

آن [illegible] آن [illegible] بنگر به دیده بصیرت

بسبب مذی از انشد یعنی دلهای ایشانرا بنور مشاهده خود روشنی دادی که برکت سماست
و جوارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود بیاراستی که برکت ارضی عبارت
از انست بر زمین و آسمان درهای جود میگشایند از پی اهل بوده از وصف آنکه
باز گشتند بعمل پروردگار آیا ایمن شدند ... که معالی
ازان بیانی که در عذاب کافران کردیم آنکه بیاید بدیشان
عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی
عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان آیا ایمن شدند
اهل شهرها ازانکه بیاید بدیشان عذاب ما در وقت
چاشت و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا
که بازیچه غافلانست مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از
عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب آیا ایمن شدند اهل تکذیب
از ناگاه گرفتن خدای مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن
او بروجهی که نداند پس ایمن نشوند از مکر خدای
مگر گروه زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان
باشند آیا بیان نکرد خدای برای آنکسانی
که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن پس از
هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه گرفته اند
و خدای برای ایشان بیان کرد آنرا اگر خواهیم بگیریم
ایشانرا بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه
پیشینیان ایشانرا کردیم و مهر می نهیم بر دلهای ایشان
پس ایشان فانی شوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل
منشرح است آنچه می شنود درمی یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فایده دارد
نه گوش

مبعوث شد و گفت ای فرعون فرستاده ام از پیغمبر بنی اسرائیل را کفت فرعون اگر هستی
تو که در دعوی خود صادقی آوردی معجزه و حجتی پس بیار آنرا
اگر هستی از راستگویان بنمای معجزه خود را
پس بیفکند موسی عصا را از دست خود پس آنجا عصا بعد از لقا
اژدهایی شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدها است
در روایت آمده که آن عصا اژدهایی شد دهن گشاده و مابین لحیین او هشتاد
ذراع بود و لب اسفل بر زمین نهاد و لب اعلی بر کنگره قصر فرعون و فرعون نیز
بگریخت و در از دحام خلایق بعضی فرار رسید و بعضی از بیم هلاک شد و فرعون
نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدایی که ترا فرستاده او بیا عصای خود را
بگیر و من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را با تو همراه کنم موسی علیه السلام قفا
ثعبان بگرفت همان عصا شد فرعون باز آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزه
دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست راست بگریبان زیر بغل چپ در آورد
و بیرون کشید دست خود را پس آنجا بود دست او
سفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت برای نگرندگان
و نظاره کنندگان آورده اند که موسی علیه السلام مردی گندم گون بود چون دست در گریبان
کشیدی و بیرون آوردی نورانیت آن مشابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی
در معالم گفته آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود و بعد از آنکه در گریبان برده
و بیرون آورد بیضاء نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز بگریبان
برد و بیرون آورد بهمان حالت شد القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه
اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان مشورت کرد
گفتند بزرگان از گروه فرعون بدرستی که
این موسی جادو دانا است و دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را

و بعد از آنکه [illegible] که ان بهلکت [illegible] خبر [illegible] طلبوا [illegible]

شد به حضرت موسی [illegible] علیه السلام [illegible] مصر [illegible] بود [illegible] شعیب

شعیب علیه السلام [illegible] عصا [illegible] آورده [illegible] معجزات [illegible] مصر [illegible]

چون [illegible] ایشان [illegible] و به معجزه عصا و ید بیضا

اختصاص [illegible] جناب تفاصیل این قصه در اثناء سوره البقره مذکور [illegible]

شمه‌ای [illegible] فرعون را [illegible] و از طغیان و سرکشی [illegible]

[illegible] فرمان موسی علیه السلام [illegible] و بعد از آنکه [illegible]

دعوت کرد [illegible] و گفت موسی علیه السلام ای فرعون من

[illegible] العالمین [illegible] پروردگار جهانیان [illegible] تو و قوم تو

سزاوارم برسالت [illegible] که نگویم [illegible] جز راستی

برانکه نگویم [illegible] بر خدای [illegible] مگر سخن راست [illegible] بدرستی که آمده‌ام

بشما [illegible] بحجتی روشن [illegible] از نزد پروردگار شما یعنی آورده‌ام معجزه پیدا

و هویدا که برصحت رسالت من گواه است [illegible] پس بفرست با من

فرزندان یعقوب را و دست از [illegible] ایشان کوتاه کن تا [illegible] ارض مقدس

که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده‌اند که فرعون بنی اسرائیل را بندگی

میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد آنجا

قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام [illegible]

در گذشتند و ملک [illegible] زمان یوسف علیه السلام بوده [illegible]

اسرائیل را حرمت میداشتند و متعرض ایشان نمی‌شدند چون [illegible] فرعون

زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست [illegible]

بر بنی اسرائیل دعوی [illegible] قبول نکردند [illegible] گفت پدر شما [illegible]

برده و شما بنده زادگان [illegible] بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام

مبعوث

کنندگان را بیرون کنند ... کفن و ... قدرت این باشد ...

از جهلا غافل شد که بر آن خواب ... در ... آورده اند رحمهم الله این جماعت

... بودند که دو برادر ... ساحر ... و دیگر ... در

... آمده که این ... بحر آمده ... ساحر

و ساحر در واقعه سؤال ... با قوم ... ایشان از قصه خواب ...

... و ... معلوم شد که موسی علیه السلام

از خواب ... عصا ... شده با ساحران ... بیابان ...

در خاطر ... کرده ... پیش ... السلام

طلبیده ... شد که با جادوان مناظره کند و ... معارضه ...

عصی و رسن ... آوردند ... روز ... بنشست و ...

مصر به نظاره حاضر شدند ... ساحران ... صف ... کشیدند و موسی و هرون

علیهما السلام یکجانب بایستادند و جادوان ... پیش آمده

گفتند ای موسی یا آنست که تو اول افکنی عصای خود را

یا آنکه ما باشیم ما افکنندگان حبال و عصی

خود را گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلق باخلاق انبیا ...

که شما بیفکنید پس آن هنگام که بیفکندند ...

ساخته بودند جادویها ...

یعنی بنمودند بدیشان چیزی بخیل که حقیقتی نداشت ...

مردم را ... و آوردند جادوی ... آمده ...

بزرگ ... تا ... و ... جوبهای دراز ...

تهی ساخته ... آفتاب ...

زیبق ... در حرکت آمد ... رسنها و چوبها به شکل مارها بر یکدیگر پیچیدن گرفت

اژدها ساز و دست گندم گون را بیضا بیرون می آورد میخواهد این ساحر
که بیرون کند شما را ای قبطیان از زمین شما که ولایت مصرست و حکومت
بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت پس شما چه چیز میفرمایید
مرا و چه تدبیر این چیست گفتند حبس او را و برادرش هارون را یعنی تاخیر
کن مهم ایشان را و شتاب زدگی منمای و بفرست در شهرها که
تعلق بصعید مصر دارد گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان
بیارند بتو هر جا ساحری باشد دانا و حاذق در فن خود
آورده اند که هیچ قرنی چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلم و رؤسای سحره
با قصی هر این صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در هر این صعید دو برادر بودند
که ایشان را در فن سحر جادوئی تمام بود چون فرستاده فرعون بر ایشان رسید مادر خود را
گفتند ما را بسر قبر پدر رهبری کن و ایشان خود را آواز دادند جواب ایشان باز
داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده جهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح
و کار برو تنگ آورده و ایشان را عصائیست که چون می افکند اژدها میشود و هر چه پیش
او می آید میخورد و فرعون ادعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد
که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد
یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثری
ندارد و چون حال برین منوال باشد شما که بلکه هیچ کس از ما با ایشان قوت معارضه
با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند
و در زاد المسیر میگوید هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق
سبحانه و تعالی میفرماید و آمدند جادوان بسوی فرعون
بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد گفتند
آیا باشد ما را مزدی اگر باشیم ما غلبه
کنندگان

کرده اید و این حیله ساخته   تا بیرون کنید از این شهر   اهل آنرا
که قبطیانند و این ملک شمارا باشد یعنی بنی اسرائیل را فسوف تعلمون   پس زود
باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگاه تفصیل
کرد و گفت   هر آینه ببرم   دستهای راست شمارا
و پایهای چپ شمارا   بخلاف یکدیگر یعنی از دو شق مختلف عضوی
پس بردار کشم همه شمارا برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران
گفتند جادوان که مارا از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ
مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت   بدرستی که ما
بسوی پروردگار خود   باز گردندگانیم پس جوار او یابیم و فی
المثنوی المعنوی   جانهای بسته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند چون نقاب تن برفت
از روی روح از لقای دوست دارد صد فتوح جز بتن جان در جهان آب و [illegible]
یا لیت قومی یعلمون   و تو که فرعونی منکر نمیشوی   از ما و عیب نمیکنی
مارا   مگر آنکه ما بگرویدیم   بنشانهای قدرت آفریدگار
آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام
پس روی ما از فرعون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند   ای پروردگار ما
بریز بر ما و افاضه کن   شکیبایی در بلاها تا جزع نکنیم
و بمیران مارا مسلمان ثابت قدم بر ایمان
و گفتند مهتران   از گروه ملازمان فرعون
آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را
تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند
و پرستش ترا بگذارند   و از عبادت معبودان و خدایان تو دست

در تفسیر عین المعانی آورده که هفتاد هزار ریسمان بود و بود و شده که چون بر از درخشید چون زد آتش
آتش از حرکت و گرمی آفتاب از زیبق ابتر و آغاز اشکال در جنبش شده چنانکه بکوه
که همه میدانها پر از اژدها شد [illegible] و ما دیدیم [illegible] پس وحی کردیم بموسی علیه السلام
[illegible] که بینداز عصای خود را پس موسی علیه السلام بینداخت اژدها
شد دهان گشاده [illegible] پس هر چه که اژدها شده بود عصا [illegible] و رسنها بود
[illegible] فرو برد [illegible] باطل شد آنچه بودند میکردند
جمع بود را که آنچه از رسنها که ایشان [illegible] در نظاره گیان
آورده بود و همه [illegible] خلق عظیم [illegible] هلاک گشتند پس موسی علیه السلام
او را برگرفت عصا شد [illegible] از آن حبال و عصی را معدوم گردانید
پس ثابت شد [illegible] آنچه موسی علیه السلام [illegible] و زایل شد
آنچه بودند که عمل میکردند از سحر جادوان [illegible] گفتند که اگر این سحر
بودی بایستی که حبلها و عصاها را باطل نکردی پس مغلوب شدند جادوان
آنگاه موسی علیه السلام غالب شد با فرعون و قوم او مغلوب گشتند
و باز گشتند از آن موضع خوار شدگان و ناامیدان
[illegible] و افکنده شدند جادوان بر روی خود
سجده کنندگان بر خدا را گفتند ایمان آوردیم
بپروردگار عالمیان فرعون گفت مرا پروردگار میخوانند ایشان گفتند نه تو
[illegible] رب العالمین پروردگار موسی و هارون است
گفت فرعون جادوان را آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق
نمودید او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را [illegible]
بدرستی که این حیله و تدبیری است که شما [illegible]
در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بدین صحرا یعنی شما با موسی [illegible]

بیاید پروردگار شما و عسی در لغت اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای
ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او
و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان در زمین مصر یا ارض مقدسه
یعنی ... بوقت رحمت و راحت و دولت حکم
پس ببیند چگونه عمل میکنید از کفران و شکر و ... تا شما را
بران جزا دهد آورده که حق تعالی بعد از ... هلاک دشمنان مقدمات از ایشان
میکشید ... و بتحقیق گرفتیم ... خویشان فرعون را
بقحط و تنگی و خشک سالی ... و بنقصان
بعضی از میوه های ایشان ... تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر
باز ایستند ایشان متنبه نشدند ... پس چون آمدی بر ایشان
نیکویی از فراخی و ارزانی ... میگفتند برای ماست
این نیکویی و ما مستحق آنیم ... و اگر رسیدی بر ایشان
بدی چون قحط و بلا ... فال بد میگرفتند ... بموسی
و اهل او که با وی بودند از مومنان و میگفتند این همه محنت بشامت ایشانست
... جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان
نزد خداست ... ایشانست که ... نوشته
بوده ... ان عملها بدیشان رسیده ... و لیکن بیشتر
ایشان ... نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره احوال بواسطه اعمال
ایشانست ... و گفتند خویشان موسی را علیه السلام
هر گاه بیاری ... هر چیزی بیاری بما ... از نشانها ... تو آنست که
معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن ... تا سحر کنی ما را بدان
پس نیستیم ... ترا ... باور دارندگان چون ... قبطیان

برایشان گفتند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود پرستش کواکب بود و اصنام
ساخت که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک را زوجی ... داده که اینها را
پرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها
خدایان خورد ترند و من خدای بزرگتر القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریض
و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی علیه السلام
قادر نیست گفت زود باشد که بکشیم پسران ایشانرا چنانچه
پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع کرده و زنده
بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند و ما بر ایشان
غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطر
شده برای استغاثه روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان
گفت موسی مر گروه خود را یاری خواهید
از خدای و صبر کنید بر آنچه با شما کنند بدرستی
که زمین مصر خدایراست میراث میدهد آنرا هر کرا خواهد
از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و در آمدن ولایت
ایشان بتصرف بنی اسرائیل و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت
مر پرهیزکارانست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت
ایشان بود در نیافتند و باز آغاز شکایت کرده گفتند ما
رامیرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند پیش
از آنکه بیایی از مدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر
ما را آزاد میکردند و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی
و تمام روز ما را بکار میفرمایند یا پیش ازین ابناء ما را کشتند و حالا نیز
میخواهند که بهمان اشتغال کنند گفت موسی علیه السلام از روی تصحیح
نزدیکم

رجوع بفرعون کرده [illegible] موسی علیه السلام آوردند که از خدای خود
درخواه تا این بلا را از ما دفع کند [illegible] ایمان آوریم [illegible]
مندفع شد و آب از [illegible] بر رفت [illegible] ایشان ظاهر شد [illegible]
که هر [illegible] ایمان نیاوردند حق سبحانه تعالی [illegible]
[illegible] نیا موسی علیه السلام
آمده [illegible] کردند که اگر این بلا [illegible] کرده [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] بعصای خود اشارت به مشرق و مغرب
کرد [illegible] شدند ایشان [illegible]
[illegible] گفتند این مایه محصول ما را [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] باقی مانده [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] نیز آمده گفتند ای
موسی [illegible] از جمله [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آمدند [illegible] ایشان
می افتادند [illegible] کسی [illegible] در آمد [illegible] کرده و شرط
کرده که این بلا مندفع شد دیگر باره [illegible] حق تعالی آب
نیل را خون گردانید [illegible] آب صافی بود و همین که قبطی [illegible]
خوناب [illegible] اگر [illegible] به نسبت [illegible] همین حال واقع
بود [illegible] کشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند
[illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] در دریای قلزم [illegible] مصر
[illegible] ایات [illegible]
[illegible] و میراث دادیم قوم را

بهایت انکار پیش آمده [illegible] یعنی نیستیم ترا ایمان آورندگان پس فرستادیم بر ایشان

طوفان را و آن چیزی باشد که احاطه کند به اطراف [illegible] آنرا چون باران و سیل

و ملخ را یعنی ملخ برنده [illegible] و شپش را

و وزغ را و خون را [illegible] یعنی نشانهای قدرت ما

بودند از یکدیگر جدا شده یعنی هر یک میان [illegible]

یکه [illegible] پس ایشان گردن کشی کردند از قبول آن

و بودند گروهی بزه کاران یعنی مصر بر کفر با وجود [illegible]

تا [illegible] ایمان نیاوردند و هر گاه که واقع شد عذاب فرود آمد

بر ایشان [illegible] گفتند از روی تضرع

یا موسی بخوان برای ما پروردگار خود را

بآنچه عهد کرده است [illegible] نزدیک تست یعنی [illegible] کرده

که چون او را بخوانی اجابت کند اگر باز بری [illegible]

از ما این عذاب را هر اینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم

مر ترا و هر اینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را

تا هر جا خواهی برند پس آن وقت که باز بردیم [illegible] موسی علیه

السلام و دفع کردیم از ایشان آن عذاب را و [illegible]

تا وقتی از زمان که [illegible] ایشان [illegible]

تا هنگامی که [illegible] یعنی [illegible] شکستند [illegible]

آمده که در [illegible] باران [illegible]

و آب [illegible]

بر [illegible]

بهمنازل ایشان متصل بود [illegible] آب [illegible] در نهایه القصه [illegible] آمده

رجوع

و مضمحل است ... آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام
گفت موسی علیه السلام ... آیا جز خدای طلب کنم برای شما
معبودی و حال آنکه او فضل داده شما را بر عالمیان
زمان شما و یاد کنید ... نعم تخصیص فرمود ... و یاد کنید که چون برهانیدیم شما را
از تبعه فرعون ...
... میچشانیدند شما را
سختی عذاب ... میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع
نسل شما ... و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری
خودها ... و در این بود ... نعمتی بزرگ یا بلائی عظیم
و ... عذاب محنتی بود شما را ... از پروردگار شما محنتی بزرگ
آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که چون از هلاک
فرعون نجات یابند کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین
و مفصل باشد پس چون فرعون هلاک شد و ایشان نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب
کتاب کردند و موسی علیه السلام از خدای درخواست کرد فرمان آمد که ... بیرون رو ...
حکم شد که سی روز روزه بدار پس از آن بطور برآی تا با تو سخن گویم موسی
علیه السلام سی روز روزه داشت و در روز سی ام بطور رفت و چون روزه داشت
[illegible] ... بوی روزه آید پس از برای دفع
آن ... مسواک کرد و ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک همی شنیدیم آنرا بمسواک
دفع کردی حق سبحانه فرمود ... ده روز دیگر روزه دار و خلوف
... و در علم داده بود که موسی را برای دادن کتاب ...
... سی شبانروز از ذی القعده ... حساب ... بر ده
... شب ... تمام کرد ... و تمام
کرد آن سی را ... ده دیگر از ذی الحجه ... تمام شد

آنانکه بودند ضعیف و زبون کرده شده بسبب قهر فرعونیان
یعنی قوم بنی اسرائیل را که زیر دست قبطیان بودند و بعد از ستمهای ایشان ملک ایشانرا به ایشان
او میراث دادیم جهات شرقی زمین شام
و جهات غربی از آن زمین آن زمینی که برکت کرده ایم
در آن بانواع آب و بسیاری میوه ها و به بودن انبیای عظام علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام و تمام شد و به نهایت رسید وعده پروردگار تو
وعده نیکو بر اهل بنی اسرائیل که آن نصرت بود و هلاک اعدا
و تسخیر دیار ایشان و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کرده
بر شداید و مکاره و خراب کردیم آنچه
بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و حصارها
و منزلهای نیکو و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناها
چون صرح هامان و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را
از دریا به سلامت پس بیامدند و بگذشتند بر گروهی از
از قبیله لخم که در ولایت رقه اقامت میکردند
بر پرستش اصنامی یعنی بتانی که مر ایشانرا بود چون قوم بنی اسرائیل آنجا در
بتکده دیدند گفتند ای موسی بساز برای ما
خدای یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم چنانچه ایشانرا خدایان
هست که می پرستند موسی گفت بدرستی که شما هستید
گروهی که نادانی میکنید و جهل میورزید در آنکه توهم جواز عبادت غیر خدا
دارید بدرستی که این گروه بت پرستان هلاک شده اند
با آنچه ایشان در آنند یعنی خدای ایشان و آیین ایشانرا در هم خواهد
شکست و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل

بود به جمال بود که موسی علیه السلام گفت رب ارنی انظر الیک و این چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست

صاحب کشف الاسرار گوید که چون موسی علیه السلام در آن ساعت که خطاب لن ترانی

شنید حالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین محو حق

بود و آن وقت در قید مراد خود و اینجا مراد حق بود و کامل تر است از قیام به مراد خود

لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب هم جایگاه از دست این سر نگرد و عنایت از کجا

حرم لن ترانی السبب الحال چه محل راحت و نشاط که تو با ضعف بشریت طاقت

دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی ولیکن انظر الی الجبل [illegible]

بکوه نگر که بلند ترین جایها و صلب ترین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است

پس اگر این کوه تزلزل نگیرد و ثابت ماند [illegible] در تجلی خود به

سلطان تجلی شان برو پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و طاقت

دیدار من داشته باشی زیرا که وی را قوت دیدار نباشد تو هم [illegible] از تحمل آن

کنار [illegible] پس آن سلطان تجلی کرد [illegible] بعد و کار موسی [illegible]

کوه نیز از نور وجود یا از نور او [illegible] بعد از سوختن بسوزن [illegible] مراد از آن کوه

بعد از آنکه حیات و علم و رؤیت بود لهذا [illegible] بود تا نور حق سبحانه و تعالی از وی

در تفسیر [illegible] از سهل بن عبدالله نقل میکند که حق سبحانه [illegible] هفتاد

هزار حجاب [illegible] ظاهر که در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین

بود [illegible] و هر بیماری که هر بالینی [illegible] داشت شفا یافت [illegible]

رحم [illegible] و [illegible] حلاوت متصف گشت [illegible]

بر روی [illegible] افتاد [illegible] سبحان الله [illegible] که [illegible]

آن کوه [illegible] ریزه ریزه و [illegible]

پاره پاره [illegible] کوه [illegible]

و [illegible]

وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود [illegible] بجهت شبانروز [illegible]
گفت موسی [illegible] برادر خود هارون را که من بطلب کتاب [illegible]
بطور سینا میروم [illegible] خلیفه من باش در میان قوم من
و بصلاح آر مهمات [illegible] کارهای شایسته اصلاح بود [illegible] و امام
و پی روی مکن [illegible] راه تباه کارانرا
هنگامی که آمد موسی [illegible] بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم
[illegible] و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بلا واسطه
در میان آورده [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] با موسی علیه السلم سخن گفته
بنوعی که [illegible] طور ظلمت فرو گرفت [illegible] موسی علیه السلام و قوم
در ظلمات [illegible] و [illegible]
[illegible] در آورده [illegible] ملائکه را دید در هوا ایستاده و [illegible] بوده
[illegible] تعالی با وی سخن گفت در [illegible] آورده [illegible] و
[illegible] کلام [illegible] واضح بود و [illegible] و در
کشاف گفته که حق تعالی چهل شب [illegible] علیه السلام [illegible]
سخن حق را شنید از [illegible] کلام [illegible] و محبت [illegible]
کرد که او در دنیا [illegible]
لقاست گفت موسی علیه السلم ای پروردگار من بنمای [illegible]
خود یعنی مرا تمکین ساز از رؤیت خود تا بدیده سر نظر کنم
بسوی تو گفت خدای [illegible] نبینی مرا در دنیا [illegible]
وجه واقع شده که هر بشری در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که
بعین فانی مرا نبینی بلکه [illegible] باقی [illegible] باقی مشاهده [illegible]
در بهشت [illegible] بود [illegible] موسی علیه السلم [illegible]

رویت

[illegible] بهشت [illegible] سخت که [illegible] کنده بودند چون نقش در نگین و واضح آنست
که از زمرد [illegible] بهشت بود [illegible] از هر چیزی که مردم را [illegible] حاجت
الیه باشد [illegible] موعظه [illegible] و بیان کردنی [illegible]
اوامر و نواهی [illegible] پس گفتیم موسی علیه السلام را [illegible]
تمام و [illegible] در [illegible] گروه خود را تا [illegible]
[illegible] نیکوترین [illegible]
[illegible] حسن [illegible] قول آنست که احسن [illegible] و حسن [illegible]
یعنی [illegible] تا [illegible] عمل [illegible] و [illegible] که احسن [illegible]
بین الفرائض والنوافل [illegible] زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل
سرای فاسقان [illegible] که دوزخ است
[illegible] ولایات [illegible] شام [illegible] و منازل [illegible]
[illegible] رفته بودند [illegible] بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان [illegible]
[illegible] شده از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید [illegible]
[illegible] تا [illegible] از [illegible]
پرده [illegible] از [illegible]
زنده [illegible] از قبول آیتهای [illegible] یا از فهم
[illegible] و [illegible] نهاده ام
[illegible] در زمین [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] پیامبر [illegible] بر [illegible]
[illegible] بود [illegible] کرده [illegible]
[illegible]

و صعقا موسی علیه السلام بیهوش شد از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه
و از عشیه خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند [illegible] پس آنگاه که
بهوش آمد [illegible] گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست
یا پاکی میگویم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا [illegible] بازگشتم بسوی تو از
اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد [illegible] و من اول گروندگانم
بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری در دنیا طاقت دیدن تو ندارد [illegible] لی گفته که
لمعهٔ تو کوه را بصد پاره شود چه عجب از مشتی گل با جز چاره شود عجب نیست که کوه چون
عظمت تحمل تجلی ندارد و دل انسانرا [illegible] ولکن بنظر الی القلوب طاقت آن نظر
هست نکته در بیان آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل نظر رحمت آن نظر
کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معموری سازد دل پذیرفت انچه کوه دانی
[illegible] دل بود انسب آنکه عرش را نیز نیافت پس حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی علیه
السلام [illegible] که از حرمان مقصود یافته بود گفت ای موسی اگر
ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش
بدرستی که من ترا برگزیدم بر بنی اسرائیل
یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بودند به پیغامهای خود که [illegible]
و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن [illegible] بی واسطه
پس فرا گیر آنچه عطا کردیم ترا از احکام نبوت و [illegible]
و باش از شاکران [illegible] و نوشتیم ما
یعنی قلم اعلی را فرمودیم تا ثبت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر و مداد نور
[illegible] نوشت برای موسی علیه السلام در لوحها که هفت یا نه
یا ده بوده و در زاد المسیر دو آورده [illegible] موافق [illegible] کتاب است
و طول هر لوحی دوازده یا ده زرع بوده و هر لوح از الواح [illegible] بود یا از
[illegible]

و تصرف در آن به ایشان [illegible] موسی علیه السلام [illegible] تمام آن را جمع کردند و سامری را

گفتند که تو اینها را [illegible] بهای زر و نقره را در آتش تصرف آورد

و از زرگری عالم بود [illegible] و ایشان را [illegible] در قالب بریخت و شخصی [illegible] گوساله بساخت

اما بی‌جان بود پس عملی کرد که از وی آوازی بیرون آمد چون آواز گاو آورده‌اند

که سامری در وقت غرق شدن فرعونیان جبرئیل علیه السلام را دیده بود که بر اسبی سوار بود و از زیر

سم اسب وی قبضه‌ای خاک برگرفته با خود نگاه داشته بود همین که شکل گوساله از قالب بیرون

آمد قدری از آن خاک در دهن وی ریخت [illegible] گوساله را زنده کرد و [illegible]

آمد ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید که چون آواز گوساله به گوش جمعی از بنی

اسرائیل رسید به سجده درافتادند [illegible] آیا نمی‌بینند [illegible]

آنکه گوساله با ایشان سخن نمی‌گوید و راه و روش نمی‌نماید [illegible] و نه می‌نماید

ایشان را [illegible] که به جایی رسد [illegible] فرا گرفتند او را به خدایی

و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع در لطایف [illegible] امام قشیری

رحمه الله مذکور است که [illegible] درست [illegible] امتی [illegible] و میان امتی

[illegible] صانع خود [illegible] اگر ساختی نساز [illegible] ساخته [illegible] دو عالم

یار است [illegible] که افکنده شد [illegible] پشیمانی

در دستهای ایشان یعنی [illegible] پشیمانی را [illegible] کسی که چیزی به دست خود در

آرد و این لفظ [illegible] کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون

پشیمان شدند [illegible] از عبادت [illegible]

به تحقیق گمراه شده‌ایم [illegible] گفتند از روی [illegible]

رحمت نکند بر ما [illegible] پروردگار ما به قبول توبهٔ ما [illegible] و اگر نیامرزد ما را

[illegible] بجزای کرده‌ها باشیم ما [illegible] از زیان‌کاران [illegible]

و [illegible] هنگامی که بازگشت موسی علیه السلام از طور [illegible] به سوی

چنانکه ایشان گمان میبرند که ما عالمیم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی در تورات آنحضرت [illegible]

بر پیغامبری که فرستیم [illegible] نمیکردند [illegible] [illegible]

و اگر ببینند راههای رشد را [illegible] راه راست [illegible] [illegible]

از راهها نگیرند یعنی متابعت نکنند [illegible] و اگر ببینند [illegible]

راه گمراهی [illegible] از آن راه گیرند یعنی روی کنند [illegible] این

گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات [illegible] آنست که ایشان [illegible]

دروغ شمردند سخنان ما را [illegible] [illegible]

نا آگاهان و بیخبران گفت [illegible] غفلت

محمد صلی یعنی [illegible] ندانستند و تصدیق نمیکردند و آنانکه تکذیب

کردند [illegible] دیدار آخرت [illegible] قدرت

[illegible] باطل و تباه گشت [illegible]

چنانکه کردند آیا جزا داده شوند یعنی نشوند [illegible]

[illegible] که در دنیا عمل میکردند و فرا گرفتند قوم

موسی یعنی [illegible] از پس رفتن موسی [illegible]

از پیرایهای ایشان [illegible] عاریت گرفته بودند

گوساله یعنی [illegible] بی روح [illegible]

چون آواز گاو آورده‌اند که بنی اسرائیل [illegible] در مصر بیرون [illegible]

[illegible] از حال ایشان خبر نیابند [illegible]

[illegible] عالم [illegible] در میان [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

ایشان [illegible]

علیه السلام آمد [illegible] پیرایهای عاریه که در دست بنی اسرائیل [illegible]

و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه   و در آر ما را
در بخشایش خود. و گفته اند در باب عصمت خود در دنیا و در باب جنت خود در آخرت
و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه را از اثر بخشایش
تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو. ... اهل منی انعام کردی که بر بیچارگان انعام
کردند بهر جا جویی از رحمت روانست. ز دریای جودی وام کردند
به درستی که آنانکه از روی جهالت   فرا گرفتند گوساله را بخدایی
زود باشد که برسد ایشانرا   خشمی   از پروردگار
ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را   و ذلتی برسد
ایشانرا و خواری   در زندگانی دنیا که آن جزیت یا اجلا از
دیار ایشان   و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستانرا
جزا دهیم همه دروغ گویان و مبتدعانرا   و آنانکه
کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند   پس باز گشتند بخدای
از پس وقوع آن عملها   و بگرویدند یعنی تصدیق کردند
خدایرا بیگانگی و رسول او را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا
آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناهکاررا قبول میکند
به درستی که پروردگار تو   از پس توبه.   هر آینه آمرزنده است
خطا کنان ایشانرا   مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان
و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت   از موسی خشم او تشبیه
کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه السلام بر آن فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و آنرا
اغرا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنکه در
نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گوییا که آن بمنزله نطق است و سکون
آن بمنزله سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرونشست   فرا گرفت

قوم خود خشمگین بغایت اندوهناک یعنی گفته آورده اند که موسی
علیه السلام در محل رجعت از میقات [illegible] سامری [illegible]
بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب گفت
[illegible] بد نیابت کردید از من [illegible] از من مفارقت من
آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل [illegible] پروردگار خود
وصبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم و بیفکند موسی علیه
السلام لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود از غضب و تیز برای خدا کرد در
بنابیع آورده که الواح را بیفکند اما بعد از دست بنهاد چنانکه هیچ چیزی بشکست و جمهور
برانند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هر چه بر آن مکتوب بود با سماء
برده شد و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع بماند که هدی و رحمه بود پس موسی علیه السلام
بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد و بگرفت موی سر برادر
خود را یعنی هارون علیه السلام بطرف خود میکشید او را بر سبیل معاتبه
نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام آن بود که هارون علیه السلام در منع ایشان
تقصیری فرموده گفت هارون علیه السلام که ای پسر مادر من [illegible]
برادر مادری بودند اما بجهت ترقیق دل موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت
من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند
و نزدیک بودند که مرا بکشند از
دشمنیها با فتنه زیاد کردند
بسیاری مبالغه کردند در منع ایشان پس [illegible]
بمن دشمنان را و دشمنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من
و همراه مرا با گروه ظالمان یعنی مرا در عقوبت کوساله پرستان
همراه مکن گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن ای پروردگار
بیامرز مرا در این عملی که با برادر بر زبان کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم

پر چون آمد خطا از جهل بقوم ... ور ازین هلاک میکردی ... و در بعضی المعانی آورده
که ایشانرا هلاک میکردی بجهت عبادت عجل و برای قتل قبطی ... اتهلکنا
بیکنی ما را ... بسبب آنکه کرده اند بی خردان ... از قوم ما
یعنی بجهالت گوساله پرستی یا جرات این قوم ... طلب رؤیة ... چیست ایشکو ...
... کلمات از نمایش و ابتلای ... یعنی انبساط الکلام فرموده
تا طمع در رؤیت کرده اند گوساله آواز ... ساختن ... آورده اند در
کتاب فصل الخطاب قدس سره جامع مذکور است که حق سبحانه موسی را علیه السلام
در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال ... جواب قوم
زهره و دلال در مرتبه محبوبیت است چنانچه در کتاب قوت القلوب فرموده که
ادلال المحبین من المستانسین ... العبد الاسود الی قوله ... کل یوم
ثلث دفعات و حضرت مولانا قدس سره فرموده که گستاخی عاشقان ترک ادب نیست عین
ادب است گفت هر کوی عاشقان در کار رب جوشش عشق است نی ترک ادب هر که
کرد از جام حق یکجرعه نوش نی ادب ماند درو نه عقل و هوش فهم از مقام بسط است
این سخن موسی علیه السلام که ... گمراه میکنی ای ... فتنه و ابتلا
هر که را میخواهی که گمراه میشود ... ور لطفی ... هم ببرد ... هر که را
خواهی که راه یابد ... تویی یار ما و متولی کار ما ... بس
بیامرز ما را ... و ببخشای بر ما ... چون تو بهترین آمرزندگانی
و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را
در دنیا سرای ... نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال
... بدرستی که ما باز گشتیم بسوی تو ... گفت خدای ... عذاب من
از صفت او آنست که میرسانم او را بهر که میخواهم یعنی گنهکار
و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است بهر چیزی

چنانچه او را پیچیده بود ... و در آن مکتوب بود در آن هدی ... راه نمودن
بود از گرامی ... و بخشایش یعنی پاکی شرف از کتاب ... برای کسانی
از ایشان ... عقاب پروردگار خود را ... ترسکاری میکنند یعنی از
عقاب خدای می‌ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی
علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بیر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه
السلام با قوم گفت و قبول کردند ... و برگزید موسی علیه السلام ... از قوم
خود ... هفتاد مرد ... از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده
داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن میگوید
وانچه بر الواح است کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان
اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند بر آن گواه باشند موسی هفتاد تن را
با خود برد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمده میان موسی و ایشان حایل شد
و موسی علیه السلام به پردهٔ غمام درآمد و اخیار قوم بسجده در افتادند حق سبحانه
با موسی علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف
گشت موسی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی
شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم چون از
این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطر شده آغاز
نیاز کرد در جناب حق سبحانه جز میدید پس آن هنگام که بگرفت
آن هفتاد تن را ... صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را
آن زلزله مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد
بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام بترسید
که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد ... گفت ای پروردگار
من ... اگر میخواستی ... هلاک میکردی ایشان را ... پیش از

و نا خواننده و صف آنحضرت بدین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امی بودن
از معجزات اوست و چون نه نزد کسی درس خوانده و نه خطی نوشته بعد چهل سال آمد
[illegible] پیدا شد [illegible] فنون علم را هم گوید چنانچه [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] اهل الکتاب خوانند که اصل [illegible]
[illegible] بس حضرت رسالت الله را صلی الله علیه و سلم با صل [illegible] تا دانند که
[illegible] در توریت و انجیل [illegible] [illegible] [illegible]
این معنی است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اسم و صفت او را [illegible] [illegible]
[illegible] در توریت ای از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تا آخر [illegible] از قول عیسی علیه السلام [illegible] [illegible]
ربی و ربکم [illegible] فلیطا [illegible] تا آخر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] به نیکویی که توحید است و باز میدارد ایشانرا
از منکر که شرک است و گفته‌اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم
یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف و حلال
میکرداند بر ایشان مطعومات پاکیزه را که بر ایشان حرام
کرده بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار
و خون و لحم خنزیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و می نهد
یعنی تخفیف میکند از ایشان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موسی
علیه السلام بنی اسرائیل را الزام کرده بود [illegible] قطع عضوی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

رحمتی ست در دنیا مؤمن و کافر و برادر و جان و فرستاده و روزی داده و گفته‌اند رحمت

عاطفه است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بواسطه آن هر یکی بدیگری مهربانی می‌کنند

یا رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت باز است و بر همه گشوده و همه را بایمان

و بتوبه دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو قسم است

یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه گویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده

چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطاهاست بی سابقه سوال سایل

و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق مستحق بوجهی از وجوه کما اشار الیه المثنوی

این نواده را بجان چشم و گوش بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش داد عدم ما مستحقان

کی بدیم که برین جان که برینه داشتیم ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو

ناگفته ما می‌شنود دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه

فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت است امتنانیه چنانچه

قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از

فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را

مقیده جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود

پس زود باشد که ثابت بسازم این رحمت را   برای آنکه

پرهیز کنند از شرک   و بدهند زکوة مفروضه را

و برای آنانکه ایشان   بآیات ما   میگروند قتاده رحمه الله

گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم

و زکوة مال ادا می‌کنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشته امید ایشان را

منقطع ساخته این رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مؤمنان

که رحمت برای ایشان می‌نویسیم   آنانند که از روی صدق

پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست   پیغمبر نانویسنده

و ناخواننده

عبد الله سلام و اصحاب وی ما نند رضی الله عنهم • و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت
موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع بن نون در میان مردم بنی اسرائیل بدی
آمد و بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان که بقیه
تابعان حضرت موسی علیه السلام در خواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند
حق سبحانه راهی در زمین کشاده گردانید و ایشان در آن رفتند و آمده ماوراء
دیار چین بیرون آمدند و بر ساحل [illegible] ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
شب معراج ایشانرا دید ده سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی
ایمان آوردند و حالا مسلمانند و بقیه [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] این آیت در وصف ایشان نسبت [illegible] از احیاء
قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و میگوید   و قطعناهم و پاره کردیم قوم موسی را
و گروه گروه کردیم   اثنتی عشرة   دوازده   بو ستة از انها عشرة یعنی
ساختیم قوم را سبط سبط و لد و لد را گویند یعنی اولاد فرزندان یعقوب را که
دوازده گروه بودند از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امة یعنی
هر سبطی امتی
و اوحینا و وحی کردیم الی موسی علیه السلام اذ استسقاه قومه
چون آب خواستند   از وی و او از وی قوم بنی اسرائیل چون در تیه حیران
سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متألم شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد
از موسی علیه السلام طلب آب نمودند وحی کردیم خدای تعالی بموسی که
ان اضرب بعصاک الحجر   بعصای خود آن سنگ را که چون بره در تیه همراه آوری
یا سنگی که بنزد کعبه رابود [illegible] که من بگیر و برد آنجا را که ورد آدم ... و حلا در تو بره
داری پس موسی علیه السلام عصا برآن سنگ زد   فانبجست پس شکافته شد و کشاده
گشت منه   از آن سنگ
اثنتا عشرة عینا   دوازده چشمه بعدد اسباط
قد علم کل اناس   بدانستند   مشربهم آبخور گاه را از هر سبطی
آبخور

میکند و بر میدارد از پیش او [illegible] و بعد از آن که بوقت موسی علیه السلام [illegible]
بود بر ایشان و آنکه قتل نفس بود [illegible] در توبه و قصاص بی عفو و دیت [illegible]
غنیمت و غیر آن [illegible] [illegible] که [illegible] بنی
اسرائیل [illegible] و تعظیم کرده [illegible] [illegible]
[illegible] کرده [illegible] آن بزرگی را که [illegible]
با [illegible] او [illegible] قرآنست [illegible] تعالی قرآن [illegible] یعنی [illegible]
فرستاده شده است [illegible] بر موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] با آسمان بردند [illegible] [illegible] بغایت [illegible]
[illegible] مفصل است [illegible] کرده کرامات و تعظیم
[illegible] ایشان [illegible] از عذاب و [illegible]
[illegible] ای جهانیان
[illegible] بدرستی که من فرستاده خدایم بهمه شما [illegible]
بعضی [illegible] رسل دیگر بودند آنکه خدائی که [illegible] ورات
با [illegible] اسما [illegible] و تدبیر و تصرف در آن
[illegible] عبادت [illegible] زنده کرده [illegible]
[illegible] [illegible]
فرستاده [illegible] پیغمبر [illegible] آن پیغمبری که [illegible]
بر وحدانیت خدای [illegible] فرستاده [illegible] انبیا
و پی روی کنید او را [illegible] فرمان برداری نمائید [illegible]
که راه راست یابید و از قوم موسی علیه السلام [illegible]
هستند که ایشان راه می نمایند خلق را [illegible]
[illegible] و بآن راستی عدل میکنند در میان خلق [illegible]

مغتنما بوده است [illegible] اهل ایله [illegible] شریعت بوده اند
[illegible] پریشان [illegible] بوده که در [illegible] روز [illegible] و با عمال
دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف [illegible] کرده بر زبان حضرت [illegible]
[illegible] گشتند و مسخ شدند [illegible] یهود با حضرت رسالت
[illegible] خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل ایله که
[illegible] از صراط [illegible] و تجاوز کردند [illegible] که ما [illegible]
بر ایشان [illegible] در روز شنبه که [illegible] خلاف کرده
[illegible] چون می آمدند بر ایشان
روز شنبه ایشان یعنی در روزی که [illegible] ماهیان می آمدند
[illegible] بروی آب و سرها بر داشته [illegible] و در روزی
که [illegible] یعنی [illegible] آن روز [illegible] چون یکشنبه و دیگر ایام
[illegible] و [illegible] از حضرت [illegible] را
که چون روز شنبه آمدی ماهی بسیار [illegible] بر روی آب و بازی کردند
و چون شنبه [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] ایشان را یعنی [illegible] بانچه
[illegible] بودند [illegible] چون اهل [illegible]
[illegible] میبودند و [illegible]
[illegible] طلب چاره [illegible] انکار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حوضها [illegible] و از دریا جویها [illegible]
[illegible] روز شنبه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یکشنبه
[illegible] چند نوبت این عمل کردند تا [illegible] تعظیم

بر ایشان ابر را … سایه ساختیم … کردند … غیر خود میل … خوردن و بانشیو
مانند ترنجبین … و فرو فرستادیم … تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند
بسیار پاکیزه … بخورید … و گفتیم … مثل فاختائی و مرغی … آسمانی … بهری شیرین
ایشان … منع … روزی کرده ایم شما را … عنایت … آنچیزی که بمحض
و ستم نکردند … گشت … و فاسد … خلاف کرده از من و سلوی ذخیره
بر نفسهای … و لیکن بودند که از … ما در … ذخیره کردن
و یاد کن چون گفته شد بنی اسرائیل را … ستم میکردند … خود
ساکن شوید … ایشان که … بجوار
… آن دیه و بخورید … یا ایلیا … یعنی اریحا … دیه درین
و بگوئید درخواست ما حط است یعنی … از هر جا که خواهید
و در آئید بدری از درهای آن دیه … حط کن گناهان ما را
در حالتی که سجده کنندگان باشید یا منحنی شوندگان از تواضع
زود بود که افزون … گناهان شما … تا بیامرزیم
گردانیم جزای نیکوکاران یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات
پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود … از بنی اسرائیل
سخن مامور را … بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی
بدل حطه گفتند حنطه … شعیر … پس فرستادیم ما
بر تغییر دهندگان … عذابی … از آسمان که صاعقه بود
یا طاعون … بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی ظلمی ادیحر
مرضی … و بپرس ای محمد یهود را … از حال دیه
و واقعه آن … آن دیهی که بود … نزدیک دریا
دیه ایله بود ست میان مدین و طور بر ساحل بحر … آن دیه
مقابل بود

بر ایشان ما

آمدند و کمال اتحاد و اتفاق ایشان بپیوست نبایدند بود و هر تفحص افتادند هم را یافتند بوزینه شده هر
بوزینه که از کسان خود که بشناختند میگریست و روی در جامه ایشان می مالید سه روز زنده
بودند و روز چهارم همه بمردند [illegible] و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و خبر داد پروردگار تو
تو [illegible] کسی [illegible] ازین جمله یهود [illegible] تا روز
رستخیز [illegible] کسی که بچشاند ایشان را [illegible] عذابی سخت چون قتل
و اجلا و ضرب جزیه گفته اند که بخت نصر بابلی بقتل و اسیر ایشان اختیار کرد و بعد از آن
ملوک روم ایشان را اسیر گردانیدند و بلاء عظیم میکردند تا زمانی که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم مبعوث شد حکم زد و بعضی ایشان که اسلام آوردند تا جزیه قبول کنند و ایشان
[illegible] تا قیامت باقی است [illegible] بدرستی که پروردگار تو [illegible] زود
عقوبت است کافران را [illegible] و بدرستی که او [illegible] آمرزگار است مر کسی را که توبه کند و طلب
مغفرت نماید [illegible] مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد [illegible] و پراکنده
کردیم بنی اسرائیل را [illegible] در زمین [illegible] جماعتها جماعتها یعنی فرقه فرقه که دولت ایشان را
نباشند [illegible] بعضی از ایشان شایسته اند که بر دین موسی علیه السلام ثابت
شده تغییر بحال ایشان راه نیافته یا مراد آنها اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با ایشان گفتگو کردند [illegible] و از ایشان بعضی
[illegible] فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه [illegible] و بیازمودیم ایشان را
[illegible] به نیکیها چون فراخی نعمت و صحت [illegible] و بدیها چون [illegible]
[illegible] شاید که باز گردند بسوی [illegible] از معصیت بطاعت [illegible]
حال ایشان در نعمت شکر بایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله
فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر می بایست کرد اعتراض آغاز کردند و گفتند ید الله مغلوله
پس بر حکم اختیار [illegible] پیروزنیا [illegible] خوش بوده [illegible]
روی [illegible] در [illegible] باشد [illegible] پس از پس در آمد [illegible] صالحان را

سبب بلند گشتند دانستند و [illegible] ماهی [illegible] بودند و گروهی ایشان را نهی
می‌کردند و جمعی [illegible] کردند [illegible] ماهی [illegible] ایشان [illegible] تا [illegible] ملامت می‌کردند
جماعتی [illegible] عذر [illegible] پرسیدند [illegible] آن را چون [illegible]
گروهی [illegible] که متوقف بودند [illegible] و نهی [illegible] گروهی [illegible]
پند می‌دهید [illegible] گروهی [illegible] [illegible] هلاک کننده ایشان [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] تعظیم [illegible] [illegible] عذاب کننده ایشان
[illegible] آخرت که آتش دوزخ است [illegible] گفتند فرقه ناهیه [illegible] این موعظه
عذر خواستنی است [illegible] معذرة منصوب [illegible] یعنی پند دادن [illegible] برای معذرت
[illegible] الی ربکم [illegible] امر معروف و نهی منکر [illegible] و امید می‌داریم که ایشان را
پند می‌دهیم تا عذر [illegible] معذور باشیم [illegible] و شاید که ایشان بترسند
از خدای تعالی و ترک معصیت کنند [illegible] پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه [illegible]
[illegible] آنچه پند داده می‌شدند بدان یعنی [illegible] [illegible] برهانیدیم
[illegible] آنان را که نهی می‌کردند [illegible] از بدی [illegible]
و بگرفتیم [illegible] آنان را که ستم کردند [illegible] [illegible]
[illegible] بعذابی [illegible] [illegible] خارج می‌شدند از راه
[illegible] در [illegible] اختلاف [illegible] نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی
[illegible] گفتیم مر ایشان را [illegible] [illegible]
و نا امیدان از رحمت [illegible] [illegible] ایشان نا امید
شدند ترک [illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible]
بر [illegible] راه [illegible] ایشان در بستند روزی از [illegible]

برای یهود زمان خود چون بکشیدیم و برداشتیم … کوه طور را … بر زبر ایشان
گوییا که کوه سایه بانیست بر سر ایشان … و دانستند … انکه کوه …
فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای از این خبر داده بود
و گفتیم فرا گیرید … انچه دادیم شما را از احکام … بجد تمام … و یاد
کنید پیوسته … انچه در وی است از اوامر و نواهی … شاید که پرهیزگاری
کنید و از جمله متقیان باشید … و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت
پروردگار تو … از فرزندان آدم … از پشتهای ایشان
فرزندان ایشانرا … و گواهی گردانید ایشانرا … بر نفسهای ایشان
باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت … آیا نیستم پروردگار
شما … گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه ذریه آدم را بیرون آورد
بعضی از اصلاب بعضی همچو توالد ابنا از آبا و ذکر آدم علیه السلام نکرد چه همه کس را معلوم
است که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آمده اند حاکم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح
خود از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای
فرا گرفت میثاق از ذریه آدم بنعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا
نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا
بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت
و در مدارک میگوید جمهور مفسران برانند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده
بر فضائی که بر در بهشت هست و بر وقتی آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریه آدم را
از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان
بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده گفتند
گواه شدیم ما باقرار خود و گفته اند چون ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت
گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبر نیست که حق سبحانه و تعالی از خود

بی آمرکان [illegible] میراث گرفتند تورات را یعنی جا موضع علم آن را از اله

پیران [illegible] وا گیرند [illegible] خواسته دنیا و متاع این چیز را در ترکه

دنیا است و را [illegible] زمان حضرت رسالت الله صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی میگوید که

در حکم رشوت میگیرند [illegible] میگویند زود باشد که ما را بیامرزند او گنا

ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود

و ایشان اخذ رشوت را کنند امید آمرزش [illegible] حال آنکه باید [illegible]

[illegible] از متاع دنیا مثل آنچه گرفته‌اند دیگر در حرمت [illegible] خرا

میگیرند آن را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام

آیا گرفته نشده است [illegible] عهد مذکور در توریت

[illegible] بگویند بر خدای مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند

در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند

[illegible] ایشان نیست و خوانده‌اند آنچه در توریت و [illegible]

حکم [illegible] نموده‌اند و در سرای دیگر که عقبی است

بهتر است از عرض دنیا [illegible] مر آنان را که می‌پرهیزند از استحلال محارم و دروغ

بخدای آیا [illegible] نمیکنید و ضمن خطاب میخوانند یعنی درنمی‌یابند

که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا [illegible] و آنانکه نگاه میدارند

کتاب را [illegible] چیز نشود چرا او موضعات اهل کتابند و کتاب [illegible] آیه قرآنست

و بپا داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است

بر اقامت جمیع عبادات جهت آنست که نماز ستون دینست و اقامت دین

موقوف بر اقامت آن [illegible] خانه دین خویش را جز خدا برستون نماز کرد بنای آن محکم گشت

بجای بود خانه دینش بپای بود [illegible] برستی که ما ضایع نکنیم

مزد مصلحان آن کسان که از خود را بلکه بتمام برسانیم [illegible]

برای

که کتب سماوی مطالعه نموده و معلوم کرده که در وقت زمانه نبوت [illegible] خواهد شد و فضل
و الفت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مبعوث شد از تبعه
او دور بود حسد بر مصطفی [illegible] بود بر [illegible] فال تعالی
[illegible] این [illegible] آیات و [illegible] بر [illegible] او [illegible] ست
[illegible] بر [illegible] باعث [illegible] و
بر [illegible] آیات [illegible] و کفر [illegible]
کس ابو عامر را [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنا
مسجد ضرار [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] بود و او را شناختند
و بر [illegible] در [illegible] که این کس بلعم
باعور را بوده از کنعانیان و جبار [illegible] بوده و اسم اعظمی
دانست در حین که موسی علیه السلام با بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible] جبابره
رجوع به بلعم کردند که [illegible] بود [illegible] موسی علیه السلام
[illegible] او ابا کرد [illegible]
از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد [illegible] اسم اعظم از دل
او برد [illegible] و اگر [illegible] ما [illegible]
[illegible] بسبب آن آیات صحف [illegible] مشتمل بود بر اسم اعظم
بمراتب علیه و درجات [illegible] که منازل ابرار و مساکن اخیار است [illegible]
او [illegible] [illegible] زمین [illegible]
[illegible] آرزوی خود را [illegible]
[illegible] پس صفت او در [illegible] مانند صفت سگ [illegible]
[illegible] زبانی از [illegible]
[illegible] یا اگر بگذاری او را و نرانی [illegible] همان زبان از [illegible] جبابره

و از فرزندان عهد ها کرد تا بر اقرار ذریه گواه شدیم ... تا نگوئید
روز قیامت که ... بدرستی که بودیم ما ... از این اقرار ... بیخبران
یا آنکه نگوئید ... جز این نیست که شرک آوردند
پدران ما ... پیش از ما ... و بودیم ما فرزندان ... از پس
ایشان و اقتدا بایشان کردیم ... آیا هلاک کنی و معذب سازی ما را
بانچه کردند آنها که روندگان ره باطل اند یعنی پدران ما و چون مشرکان
تقلید را دستاویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق
بتوحید الهی بر سر اصری از ذریه واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود
ای درویش این آیه مذکر عهد الست تا خبر آن سر گوشه غفلت را ستنبه سازد و الا
هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب یک لحظه فراموش نکرده اند بلکه از ازل همچنان نشئه
بلی گوش بفریاد قالوا بلی در خروش در نفحات مذکور است که علی سهل اصفهانی قدس سره را
گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه
عبد الله انصاری روح الله روحه فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا
چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است روز ما همان روز است
ای صوفی و شمات ... که بعد از دی و از فردا نشانست آنکه از حق بنشسته غافل یک نفس ماضی
و مستقبلش حال است و نیز از حسین منصور قدس الله سره منقول است که فرموده این عجایب
از حقایق سوال الست چه گونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بغایت نازک است
هم خود الست گوید و هم خود بلی کند ... و همچنانکه بیان کردیم اخذ میثاق را
تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر
کنند در آن ... و شاید ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق
و بخوان ای محمد ... بر قوم خود یا بر یهود ... خبر آنکس که ... دادیم او را
علم با آیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیة بن ابی الصلت بود از علمای
کتب

زبانی گفتار اند در مرد و بسرای و لقد ذرأنا بعد از آنکه بیان ... برای دوزخ
گفتیم بسیاری از جن و انس اند یا الله و آفریده ایم ایشان را ازلی بشقاوت ایشان
صادر شده و بر علم قدیم ... لهم قلوب لا یفقهون بها ... کیشند ... نیست
... مراد ایشان است که مطلقا ... حقیقتی در نمی
یابند با آن زیرا که متوجه ... آینه دلهای ایشان را زنگ غفلت
بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند [illegible] مراد ایشان را چشمهاست که
بهیچ وجه [illegible] روی حق نمی بینند و آن بدان سبب که بنظر اعتبار در
مخلوقات نمی نگرند [illegible] مراد ایشان را گوشهاست که بهیچ روی
سخن حق ... نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی
کنند [illegible] این گروه ... همت خود را متوجه باسباب معیشت و مقصور
بلذات فانی ... ماننده چهارپایانند که همت ایشان جز خوردن و خواب
نیست و ملتفت بنعیم باقی ... بلکه این گروه گمراه
ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر مخالف شرع ... بخلاف آدمی
نیز متصف ... آن گروه که یاد کرده شد [illegible] ایشانند
غافلان و در غفلت خود کاملان. صاحب ... آورده که مکلفان مأمور باز
گذاشته ... جمله ... هم روحانیست و هم جسمانی هم نفسانی است
و هم ... پس اگر عقل او بر هوا غالب شد ... از ملایکه افضلست و اگر خود ... مغلوب
نفس و هوا شد ... از بهایم ... در بعضی گفته اند ... بهره از ملکیت
هست و نصیبی ... ترک ... و تکبر ... فضیلت ز ملک
... ابرار است ... پس بخوانید او را بدان نامها
... تمام است ... وارد شده و در
زاد المسیر ... سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدا ... الله یاد کرد

بیرون آمد کفر مبنی آنست که اعتقاد کند که [illegible] او [illegible] وجود او را

نمی کند بلعم ملک صفت [illegible] حال [illegible] الله تعالی [illegible]

او را در خواب دید که بنی اسرائیل [illegible]

شاگرد موسی علیه السلام بود [illegible] غربت کنند [illegible]

که از پی او [illegible] و شیخ الاسلام [illegible]

[illegible] در این وجه [illegible] زنار

[illegible] راه [illegible] رسم [illegible]

بلعم [illegible]

[illegible] ازین [illegible]

[illegible] کفر [illegible]

[illegible]

[illegible] آیات ما [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

کردند در کتاب [illegible] حضرت محمد صلی الله علیه و سلم [illegible] بلعم [illegible]

خوانده انسلاخ او از آیات ما [illegible] دارد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] فکر ایشان [illegible] کنند

که [illegible] بود [illegible]

آنانکه تکذیب کردند آیات ما را [illegible] ظلم [illegible]

و بر نفسهای خود [illegible] بودند [illegible]

[illegible] ظلم [illegible]

بفیض فضل خود [illegible] راه [illegible]

سازد بحکم عدل خود [illegible] آن گروه [illegible]

زیان کاران

سخت است که بری عمل را کو بینکه صعف باشد پس استدراج را جهت آنکه در ظاهر احسان است و در
باطن خذلان است کرد گفت که آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه
صفا بر آمده یک یک از گروه قریش را از عذاب خدا می ترسانید یکی از ضیا دید گفت
که این یار شما دیوانه شده که همه شب تا روز میگوید آنچه آمده   آیا فکر نکردند
این جماعت و اندیشه نمودند در اینکه   نیست به رفیق ایشان از گونه ای یعنی محمد را
صلی الله علیه وسلم   از هیچ نوع دیوانگی این سخنان عاقلیست که او را قبل
از اظهار دعوت محمد امین میگفتید بعد از آنکه دعوت حق آشکارا کرد او را دیوانه
میخوانید   نیست او   مگر بیم کننده از عذاب آلهی   پیدا
و هویدا بیم کردن او   آیا نظر نکردند و نگریدند استدلالی
در ملک عظیم آسمانها   و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما
نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور است و جبال و شجر   و نگریستند
در آنچه آفریده خدای   از هر چیزی تا بواسطه نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت
مبدع بر ایشان ظاهر گردد   و نظر نکردند در آنکه شاید
آنکه باشد   تحقیق نزدیک رسیده   مرگ و فنای ایشان یعنی
چرا نظر نمی کنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از فوت فرصت
و حصول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجات دو جهانی و واسطه فلاح جاوید
باشد زان پیش که اجل تیز از رسد تنگ و ایام عمر شما سر آید پس بچه سخنی
نه زین گروه اند درای در ره دین   پس بکدام سخن   بعد
از قرآن   ایمان خواهند آورد این مشرکان که بعد از قرآن نگروند که او جامع
حقایق دین و دنیا و مبین مباحث صورت و معنی است   هر که اضلال
گمراه گرداند و بقرآن نگرود   پس هیچ راه نماینده نیست که او را
براه آورد   و میگذاریم ما که ایشان را   در گمراهی ایشان

و با سم رحمن نیز نخواندند ابو جهل گفت محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را میپرستیم بس این
مرد خدا دو خدا را میخواند آیه نازل شد که اسماء الحسنی بسیار است و همه نیکوست او را
بر آن اسما بخوانید صاحب کشاف میگوید که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان
و خیر و رحمت و ولی تعالی و امثال آن پس او را بر آن اوصاف بستائید و گفته اند
متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی
و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل میل میکنند بکجی در
نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که از فرط بر آن لائق نیستند چنانچه
اعراب حق را ابا المکارم و ابا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما
علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتانست از اسماء الهی
چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان زود باشد که جزا
داده شوند ملحدان بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون خدا جمعی
که برای آتش آفریده شده بود ذکر گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید
و از آنها که آفریده ایم برای بهشت گروهی اند که ارشاد
راه حق مینمایند بالحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آنها
مهاجر و انصار و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین
و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار مکه منتهیان
زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک
گردانیم از آنجا که ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمت
بر ایشان زیاده میگردانیم تا در طغیان و عصیان غافل گردند امام قشیری قدس سره
فرموده که استدراج اعطاء نعمتست و انساء شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و شکر
از ایشان بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند
و زمان میدهم ایشانرا در این مدت یعنی بگیرم ایشانرا بر سرکشی گرفتن من

متین

از برای خود جز نفعی و نه دفع مضرتی مگر

آنچه خدای خواهد و مرا از آن تعلیم دهد و اگر بودمی من که بدانمی

دانستمی غیب را هر آینه طلب بسیاری کردمی از مال و منفعت

و فتح و غنیمت

و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و مصیبت

نیستم من مگر بیم کننده ایشان از آن و معاصی و مژده

دهنده برای گروهی که بگروند بمن و بایمان با منست

اوست یعنی خدای آن کسی که بیافرید شما را از یکتن که آدم است

علیه السلم و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی

جفت او را که حواست و این آفریدن جهت آن بود که تا آرام گیرد آدم

بوی و الفت بوی گیرد باوی پس آن هنگام که بپوشید آدم

حوا را یعنی خلوت کرد باوی بار گرفت حوا باری سبک که آن

نطفهٔ آدم بود علیه السلام بر رحم او در آمده پس میگذشت بآن بار یعنی

می آمد و میرفت پس آن هنگام که گران شد حوا بآن بار یعنی که در شکم او

بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت بخوانند آدم و حوا خدا را

که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا اگر بدهی ما را

فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت هر آینه باشیم ما

از سپاس داران مر ترا برای آن نعمت بزرگ قولی آنست که چون حوا حامله

شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب

داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگه پرسید که از کجا بیرون

خواهد آمد گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از گوش یا سوراخ

بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت حال را

با آدم علیه السلم در میان نهاد و آدم نیز اندوهناک شد و ابلیس دیگر باره حوا را

[illegible] و تغییر میکردند [illegible] با گروه [illegible] و ما دی توفیق رشما [illegible]

[illegible] بعد از آن رشد کردمی از زیشتن واضح آنست که یهود گفتند ای محمد

[illegible] ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که [illegible] بوده و این سوال امتحان بود

[illegible] که خدای [illegible] میکنی همچنانکه آیه آمده که می‌پرسند ترا

از [illegible] یعنی قیامت ساعت از اسماء [illegible] است [illegible] و اطلاق قیامت

اسم [illegible] قیامت جهت آنست که ساعت ساعت قایم شود یا [illegible] طالبی در دو یکم

از ساعتی وقوع یابد یا روزی برای [illegible] درازی [illegible] نزدیک خدای ساعتی باشد و برمی نهد

سوال میکنند که [illegible] کی است [illegible] پیدا کردن [illegible] آوردن بگو نیست

جز این نیست که دانستن ظهور ساعت نزدیک پروردگار

که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را [illegible] اطلاع نداده [illegible] اظهار نکند

قیامت را [illegible] در وقت او [illegible] مگر او که داناست [illegible] بود

است [illegible] قیامت [illegible] گران و عظیم است دانستن آن [illegible] در

آسمانها و زمینها یعنی [illegible] از آن قیامت [illegible] اهل [illegible] از ملایکه و ثقلین بزرگ است

از جهت [illegible] هیبت [illegible] حکمت در اخفای او [illegible] نیست نمی‌آید

شما را قیامت [illegible] مگر ناگهان می‌پرسند از تو گویا [illegible] وقت

[illegible] گویا تو مهربانی و دوست میداری سؤال

آن [illegible] تو کاوش [illegible] سؤال [illegible] باکه [illegible] سبحانه کسی نمیداند

بگو [illegible] از روی تاکید و مبالغه جز این نیست که علم قیامت

نزدیک خداست ولیکن بیشتر مردمان

نمیدانند که آن را حق تعالی میداند و در وسیط آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای

تو چرا خبر نمیکند ترا از نرخی که کی ارزان میکنند و کی گران میشود تا ما از ارزانی چیزی

بخریم و در گرانی بفروشیم و [illegible] سود کنیم [illegible] آیه آمد که بگوی نمی‌توانم

لنفسی

کسی ایشانرا ای شکسته یا بالواسطه وارداث آلوده می سازد و اگر بخوانید
شما ای مسلمانان مشرکانرا بسوی دین اسلام پی روی نمیکنند
شما را یکسانست بر شما آیا بخوانید ایشانرا و دعوت
کنید بدین حق یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است
ببعضی از کفره چون ابوجهل و امثال او که از قبول دعوت محروم شدند
بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان بخدائی و میخوانید ایشانرا
الله نام نهاده اید بندگانند یعنی مملوک و مسخر فرمان اند مثل شما یعنی
ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند پس بخوانید
ایشانرا و چون بخوانید پس باید که اجابت کنند مر شما را
اگر هستید شما راستگویان در آنکه ایشان اله اند چه اله
بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند آیا
جهت حرکات خود بروند بدانها چنانچه شما میروید
یا ایشانرا دستهاست که چیزها را فراگیرند بدان چنانچه شما را
می گیرید یا ایشانرا دیدهاست که مرئیات را
ببینند بدان چنانچه شما می بینید یا ایشانرا گوشهاست که
مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و چون قایل اید
که ایشانرا پای رونده و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راست پس شما
بمراتب از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این
آیه در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بآلهه خود و گفتند حذر از بتان ما کن که مبادا
آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود بگو ای محمد که بخوانید
انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و با هم جمع شوید در عداوت من

بصورتی دیگر بر ایشان ظاهر گردید از جهت ملال از ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید
من اسم اعظم میدانم مستجاب الدعوه ام از خدا درخواهم که این حمل را مثل شما بشری
خلقت گرداند و خروج او با سلامت باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام
ابلیس در ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد
که عطا کرد خدای بر ایشان فرزندی صالح الجسم و تن درست
برای خدا خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی
نام کردند عبد الله را بعبد الحارث و بعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تعالی آدم
و حوا را فرزندی ساختند ایشان غیر او را شریک حق ساختند در عبادت و بعضی شرکا
میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدا را
داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس
واحده قصی است از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خدای او را زوجه از جنس او
یعنی عربی قرشی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را
فرزندان شایسته دهد شکر گزاری و سپاس داری قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار
فرزند داد در تسمیهٔ ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد مناف و عبد العزی
و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند پس بزرگ است خدای و پاک
از آنکه برای او انبازی گیرند قصی و اولاد او و بقول اول ابلیس
شرک کفار ملت همه مشرکان را آیا انباز میگیرند در عبادت حق
آن چیزی را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیاء
و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان را آفریده شده اند و مخلوق
خالق خود اند بود و نمی توانند بتان مر پرستندگان را
یاری دادنی در جلب منفعت ایشان یا در دفع مضرت
خود یاری میدهند در دفع مضرت
از ایشان و نه نفسهای خود را

بعفو مامور کرده‌اند ترا … نیکو یعنی در افعال و اقوال و کفته‌اند عرف خصلتی است
که آنرا عقل بستاید و شرع قبول کند … و روی بکردان … از نادانان
و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان حلم ورز و عفو را دل … جاهلانند
جاهلانست و او سزاوارترست بانکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وعلی آله وسلم بعد از نزول این آیه از جبرئیل علیه السلام پرسید که
حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که بپیوندی با کسی که
از تو ببرد و عطا دهی آنرا که ترا محروم سازد و عفو کنی از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس
الامر اصول مکارم اخلاق همین است حلیم الهی فرماید … پرورده کند
وانکه لذت بود در … و هرکاه که برانگیزاند و از جای ببرد ترا
حضرت حق خطاب با حضرت صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند …
که چون از جای برانگیزاند ترا … از جهت دیو … از جای بر دل
و آن در حالت غضبی که … یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد
پس پناه بکیر بخدای از شر او … بدرستی که خدای … شنونده است اگر
بزبان کویی … داننده است آنرا که در دل داری … بدرستی
که آنانکه پرهیز کرده‌اند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق … چون
بدیشان رسد … وسوسه … از دیو سرکشی … یاد کنند خدای را
و از وعید او براندیشند … پس ایشان بینندکان باشند براه
صواب یعنی مراد بینایی به وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق کرایند و
… و برادران کفار که شیاطین اند … می کشند کافران را
در کمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند
پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند
… و چون نیاری تو بکافران … آیتی از قرآن … طلب ایشان

پس بکوشید بران مقدار که توانید در ایصال مضاره بمن پس
چرا مهلت ندهید و نگیرید آنچه خواهید که منم و انقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما
نمی اندیشم   اگر هر دو جهانم خصم گردند   نترسم چون نگهبانم تو باشی
بپرستی که یار من و متولی کار من الله است   آن الهی که   فرو فرستاده
زیرا که حامی بندگان حق است   و حفظ   دوست دارد و کار
ساز بندگان شایسته را   و آنها را که شما میخوانید و می پرستید
بدون خدای   نمی توانند   یاری دادن شما
و نه نفسهای خود را   یاری کنند که بوقت قصد کسر و حطم
ایشان   و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا   بدین راست
نشنوند بسمع قبول   و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدها ظاهر
مینگرند بسوی تو   و حال آنکه ایشان   نمی بینند
ترا ببصر بصیرت و بجهت نور نبوت بینا نمیشوند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی
نه بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن
چیست که سلطان العارفین قدس الله سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش
دوزخ بروی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن نگفت و او را کفار
و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رؤیت
ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت
بایزید نیز چند کس بجمال او بینا شده باشند برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که این
چشم که من دارم جمالت را نشاید   این آیه جامع مکارم اخلاق است
میفرماید که از کردار آسانی یا در کارها و بخواه از ایشان کاری که آسان باشد بر ایشان
یا بکیر صفت عفو را و از همه گناهکاران در گذر یا زیرا که فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان
سهل باشد صدقه دادن و بدین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد

که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن خدا را و نفور نموده میگفتند انسجد لما تأمرنا و زادهم
نفورا حق سبحانه میفرماید که ملائکه که نزدیکان اند از سجود سرکشی نمیکنند
بدرستی که آنانکه از ملائکه عالی که هستند نزدیک از رب تو یعنی مقربان
بارگاه عزت گردن نمی کشند از پرستش حق
و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آن حضرت نباشد و مر او را خاص
سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مؤمنانست و القرا اجمعوا از تلاوت این آیه سجده
می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع
یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب
امام اعظم رحمه الله نیست دوم در سجده ص بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست و بمذهب
باقی ائمه نی و نزد امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز
و غیر نماز واجبست در حالی که از فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت
است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را
سجده ملایکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجده از خصایص ملایکه نصیبی خاص
حاصل کند تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته [illegible] الحمد
ربه [illegible] السجود
از منظره شهود وی [illegible] سجده طاعتی است خاص [illegible] مقامات
اهل اخلاص زینت تو سبب بندگی تاج تو در سجده سرافکندگی [illegible] بادا که
بجا لا دیدت سجده طاعت بر دوش [illegible] سجده او سرکشی [illegible]
شهود قدم درکشی حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در سجود نیست
سفچه است و دلی که در وجود نیست کنجه است و نعم ما قال [illegible] نقش بود سست
و کرامت بسجود [illegible] که این هر دو [illegible] به وجود
می پرسند ترا ای محمد از حکم

گویند   چرا برهم نبافتی و برنگزیدی آن آیه را از پیش خود و نمی‌آ
آورده‌اند که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی می‌طلبیدند چون در نزول آیه تأخیری واقع
شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را و تعنت
ایشان ذلک است یعنی نمی‌دانستند که پیغمبر را کار ساز نبود و این آیه نازل شد و احی آمده
بگو ای محمد   جز این نیست که من پیروی می‌کنم   آنچیز را که وحی
کرده می‌شود بمن   از آفریدگار من و من بهم افتنده و سازنده قرآن نیستم
این قرآن   دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود
نزد آمده از پروردگار شما   و راه نماینده است   و بخشایش
یا هدایت و رحمت است   برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی
در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد
و هرچه آنحضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند این آیه آمد که
و چون خوانده شود قرآن در نماز   پس بشنوید   مر آنرا   و خاموش
باشید و با امام تلاوت مکنید   شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ
مقتضی وجوب استماع قرائت قرآنست هرجا خوانند اما جماعه علما بر آنند که در خارج
نماز مستحب است و گفته‌اند مراد انصاتست برای خطبه امام در روز جمعه که خطبه
مشتمل باشد بر آیتی از قرآن   و یاد کن ای محمد   پروردگار
خود را   در دل خود   بزاری   و بترسکاری زاری با امید
فضل او و ترسکاری از بیم عدل او   و بجز آنکه او را
خوانی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی پنهانی ترک جهر   در بامدادها
و شبانگاهها مراد دوام ذکرست با آنکه این دو وقت افضل اوقات
شبانروزست   و مباش خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
و مراد امتند یعنی مباشید   از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده‌اند

دل ایشان به برکت آن قراءت گشاده تر کرد و به نور ایمان بیشتر در روی ایشان بس در نور جمال
مستغرق کردند ... و بر ... توکل کنند نه بر دنیا
و اهل دنیا چه هر کس در تحت سطوات غلبات انوار ایمنت مضمحل و مقهور شد او را پروای
ماسوی نماند بلکه غیر حق بر دیده شهود او در نمی آید هر که در نور مستغرق شود فارغ
از کثرتی و از زورق شود غرقه دریا چه داند یا نه غیر دریا چه ست بر وی ناپدید
و این مرتبات کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص ... بپای
جهد ... نمازها با شرایط و آداب آن ... و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا
نفقه میکنند ... آن کروه که اعمال قلب را از خشیت و توکل و یقین با اعمال
جوارح که صلوة و صدقه است جمع کرده اند ... ایشانند مومنان
بایمان درست و راست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد نه مومن حقا
هر که مومن ... راست ... مر ایشانراست ... نزدیک آفریدگار ایشان که
کرامت و منزلت است یا درجات بهشت ... و آمرزشی مر تقصیرات ایشانرا
و روزی بزرگ که حاصل باشد از کل اکتساب و خالی از خوف حساب
امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز
ندارد ... نور روزی ده بود ... از سبب بگذر مسبب بین عیانی از مسبب
میرسد هر چیز و هر نعمت ز اسباب و وسایط ای پسر احول چند دیده چون اکمل بود
فرع بیند دیده چون احول بود آورده اند که کاروانی قریش با متاع بسیار از شام
باز گشته بود و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب بسرداری آن قافله می بودند
جبرئیل علیه السلام پیام و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم خبر داد و آنحضرت صورت
حال بمومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند با آنکه
سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر
یافت ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از ...

غنیمتهای کفار که برین امت حلال گشت باشد. در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف
کردند جوانان گفتند ما اولیتریم که ما حرب کرده‌ایم و غنیمت ما گرفته‌ایم پیران گفتند که ما پشتیبان شما بودیم و کار
و ردء شما بودیم ما را نیز نصیبی باید مر توحال ... چون معلوم نشد که حکم غنیمت
ندانستند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که
بگو که حکم غنیمتها مر خدای راست و فرستاده او را که ما بحکم او قسمت کند بر هر که
خواهد پس بترسید از خدای در مخالفت و مخاصمت منمایید
و بصلاح آرید احوالی که میان شماست بمواسات با یکدیگر بمساعده الصاحبت
رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم
و اخلاق ما بدان از حد اعتدال منحرف شد حق سبحانه حکم آن را به رسول خود
تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما صلحهای خود را بصلاح
آوردیم و فرمان برید خدای را و فرستاده او را در هر چه
فرماید که در باب غنایم اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی
طاعت و تقوی است جز این نیست که مومنان کامل آنانند که
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان بترسد
دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال در جنب
انعام و افضال او و چون خوانده شود بر ایشان
آیتهای او یعنی قرآن زیاده کرداند آن آیات ایمان ایشان را
یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه با انضمام
بدیگر ایمانهای ایشان با آیتهای دیگر یا بتصدیق و یقین ایشان بیفزاید در جمله
سالکی گوید که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت
بر ظاهر ایشان هویدا شود. در زبدة الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بعدد
سعه روزنه دل در روی حق باید پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند ...

آن شما را ... و شما ... ...

اگر غیر خدا او را شوکت و صلاح ... ... باشد شما ... شنیده اید

که در ... روز ... چون ... پیش ... با ... نصر و پنجاه هزار ... شما آسمان ...

میخواهید ... و ... ... کرد ثابت گرداند

حق را ... با ... که در باب ... دارید ... که ...

فتح و ظفر که پیغمبری خود را داده با کلمات ... در ... و امر ایشان ...

محفوظ ... ... بنیاد کافران را

و ... اصل ... حمایت را ... یا ... اسلام را ...

یا نصرت ... پیغمبر خود را ... دلیل گرداند ... یا ضعیف

سازد ... کافرانرا ... و اگر ... باشد آنرا

کافران ... ... از ...

خود ... ... اغثنا یا غیاث المستغیثین ... انصرنا علی ... و ... اند

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ... خدایا اگر این گروه مؤمنانرا هلاک کنی دیگر

کسی نباشد که ترا پرستد ... ... خدای ... شما را

یاری ... ... شما را ...

... ...

یا وجوه و اعیان ایشان و ... تفسیر ... نقل میکنند که ...

... در روز بدر ... دند ... عمران

مذکور شده جهت بشری بوده ... الفی ... بخمسة الف ...

شوند ... ... و ... خدای ... امداد را

برای ... شما را ...

... شما ... ذلت از شما دور شود ... نصرت و ظفر

رسیده و چنانکه ... و ابو جهل بعد از آنکه سیوف ضمضم با بسیاری کفار قوم از مکه بعد کاروان را
آمده بودند ببدر رسیده بودند و حضرت رسالت صلوات الله و سلامه در وادی ذفران بود
جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت
... را فرمود که خبر است العیر احب الیکم ام النفیر یعنی ملاقات کاروان را دوست
میدارید یا مقابله کفار را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان
بدست افتد شاید بشرهٔ حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام از این سخن متغیر
شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گویا که بقتلگاه
قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشته شود و امیة بن خلف
در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و از آنجمله آنحضرت فرموده بود یکی هم
تخلف نکرد بی حجابانه پیغمبر خود را مینماید که ترا فردا بموضع بدر از مصارع
کفار است خواهم برد جانب ترا بیرون آورد پروردگار تو
از خانهٔ تو که مدینه است براستی و صواب
از گروه مؤمنان همراه تو بودند از رفتن بجنگ
[illegible]
کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی و کراهت امر بطریق مخالفت
جدال میکنند با تو در اختیار حق که جهاد است بعد از آنکه
روشن شده بر ایشان که جهاد واجب است یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر
خواهند یافت و با وجود آن بیزارند گویا رانده می شوند
بسوی مرگ و گویا که ایشان می نگرند اسباب
و علامات مرگ را در آن صورت بجهت قلت عدد و عدد و کمی زاد و استعداد ایشان
پیاده بودند و سواران ایشان سیصد و سیزده بودند و کفار در دشت شده زدوا
و بیشتر از هزار مرد بودند و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را
خدا یکی از دو گروه ما بی از ترتیب که فرمان

بشارت باد که شما اید [illegible] و خدا یار شماست و هر [illegible] باشید که دشمنان شما اند که و خوشه
و [illegible] است یعنی معنی آیه این باشد [illegible] شما بشارت دهید که مؤمن زود
باشد که [illegible]
[illegible] یعنی آنانکه غیر حق را پرستیدند
[illegible] را
یعنی بزنید ای [illegible] گردنها
[illegible] بزنید گردنهای
ایشان یعنی بزنید [illegible] ایشان را [illegible] بعد [illegible] الا [illegible]
نقل میکنند که چون [illegible] ماموو شدند [illegible] ضرب [illegible] و [illegible]
باید کرد حتی [illegible] که بزنید [illegible] ایشان
[illegible]
یعنی [illegible] [illegible] دست و پای [illegible]
ضرب بر ایشان [illegible] ایشان
مخالفت کردند خدا را
[illegible] او را
[illegible] خلاف کردند
و رسول او را [illegible]
[illegible] خدا
[illegible] [illegible] و آورت [illegible]
[illegible] [illegible] فرا
[illegible] عاجلاً
و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آتش دوزخ
ای آنانکه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
پوست برای [illegible]
یعنی [illegible] [illegible] را یعنی [illegible]
[illegible] این حکم [illegible] اول اسلام بوده که هر مؤمن را [illegible] کافر [illegible]
[illegible] و [illegible] الآن خفف الله [illegible] شده [illegible] [illegible] کرده
و هر که [illegible] ایشان
در آن روز [illegible] [illegible]
گردیده باشد برای [illegible] یا برای [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] [illegible]
[illegible] و خصم را [illegible] تا غافل شود پس باز گردد [illegible]
جوی باشد [illegible]
[illegible] کرده هم از [illegible] یعنی از [illegible] و [illegible]

گروه گروه بعد از یکدیگر از ملائکه و غیر ایشان
یا یقین بی‌شک خدای غالب است و دوستان خود را نصرت دهد راست کارست دشمنان را
مقهور سازد و یاد کنید آنرا که چون گسترانید در سر شما خواب سبک را
صحابه را در این شب که در پیش التقاء فریقین خواست بود دغدغه عظیم دست داد جهة
آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم فرو می‌رفت و آب نیز فرا گرفته شده بود
حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت برای ایمنی حاصل از نزد او
و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز
می‌باید گذارد و بعضی محدث شده و بعضی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو در ریگ فرو می‌رود
دیگران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما می‌گوئید ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان
ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران پر زور فرستاد چنانچه وادی
تا پاک کند
و فرستاد بر شما از ابر یا از طرف آسمان آبی
تا پاک گرداند شما را بدان آب از حدث و جنابت و ببرد از شما
وسوسه شیطان را که می‌گفت نصرت و جنابت با هم جمع نشوند و تا بربندد
بر دلهای شما امیدواری به لطف حضرت باری تعالی و برای آنکه ثابت
گرداند به واسطه باران قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز
بارید آنرا استحکام داد پس قدمهای مؤمنان مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود
لای عظیم پدید آمد و لغزنده قدم و ثبات قدم رفت در معرکه حرب یاد کن ای
محمد چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بمدد مؤمنان
آمده اند و مضمون وحی آن بود که من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر
و نگاه دار شمایم از شر دشمن پس استوار سازید یعنی دلیر گردانید
مؤمنان را به تکثیر سواد ایشان یا بمحاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت و در مواهب
آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان می‌رفتند و می‌گفتند

انفاس جامعه مذکور است که بنابر کمال اعتدال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم استغراق در حالت فنا
تو بیشتر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مستغرق مقام
فنا فی الله بوده حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل او را بخود کرده چنانچه نسبت فعل
وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو زد از ارض خود بالک
انداخت و هم ازان جنس فعل انبیاء او علیه السلام حاصل آمده بود و قتل داود جالوت ای
داود جالوت را که کشت تا فرق باشد میان حضرت مصطفی و دیگر پیغمبران فرق بسیار است میانه
آنکه فعل بنده را بوی اضافه کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود
اضافت فرماید و وی سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث . ما رمیت اذ رمیت گفت
حق کار حق با ما دارد بس . گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست . ما کمان و تیر اندازش خداست
تا نشد مغلوب کسی این سر نیافت . گر تو خواهی آن وقت علیه شتافت . و از مثنوی مولانا
جهان مفهوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرض بوده و این
سخنان در جواهر التفسیر ببسط لائق بسمت تحریر یافته کرده ام
انچه کردیم تا دیدیم انعام کرد او در عطا دهد مومنان را از نزدیک خود
عطای نیکو آن بهتر است و غنیمت . در حقائق سلمی از امام جعفر رضی الله عنه
نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا
بهویت خود ایشان باقی سازد . امام قشیری رحمه الله گوید بلای حسن آنست که مبتلا
مشاهده کند مبلی را در عین بلا . چو دانستی که این درد تو از کیست . ز رنج خویشتن [illegible]
صنم گر از عذرت دهد بهتر ز شکر و ر زهد جفت دهد بهتر ز مرهم
بدرستی که خدا شنواست استغاثه و دعای شما را که خود داناست بنیات
شما لاجرم دعا را اجابت فرمود . اینست کار که دیدید ذلکم و آن الله
بدرستیکه خدا سست کننده و باطل سازنده است اینها آنکه خواهی
مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه با استار حرم متعلق

هر که بنهد بیت در دو بیت بر خصم شد — پس بدستی که باز گردد
بخشش بزرگ از خدای — جهانگشتی دوری ما باشد
جنگی باز گفتنی است در رزم آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار یکبار
حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی
خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بودی بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد
و گفت کفی خاک بردار و بر ایشان افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت
شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک و سنگ ریزه را در چشمهای مشرکان
ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مومنان بکار درآمدند مشرکان
بعضی از مسلمانان [illegible] شدند و بعضی را دیگری اسیر گرفتند پس از آن [illegible] بر تفاخر
میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم آیه آمد فلم تقتلوهم شما نکشتید
ایشان را ولکن الله قتلهم و لیکن خدای ایشان را کشت بدانکه شما را
دشمنان را بقوت خود
نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و ما رمیت اذ رمیت و نینداختی ای محمد آن خاک
بر روی ایشان چون بینداختی و انداختن بنا شبیه بود که در چشم تمام لشکر رود
ولکن الله رمی و لیکن خدای بینداخت آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافه فعل بعبد
از راه کسب است و نفی آن از روی خلق صاحب تاویلات [illegible] راه کرده
صحابه را رضی الله عنهم بقتال افعال بسلب فعل از ایشان و اثبات آن بخود را که فلم
تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مقام فنا بالکلی بود
سلب کرد فعل را از وی [illegible] رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات
کرد هم خود را که ولکن الله رمی [illegible] افاده معنی تفصیل کند در معنی [illegible] یکون الرامی محمد
صلی الله علیه وسلم ما ینفر الا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم سبب بود در رمی یکجا گفت بسمعه و بصره و یده پس از آن سبب در ما رمیت بحسب حکم
باشد بحسب عین و اینکلام در رتبه قرب نفل است و در نفحات الانس حضرت [illegible]

اما آنکه در معنی یابند حق را و بعد تمییز از بهایم جهت آنست که از خرد که سبب تفضیل انسانست بر سایر حیوانات آنست روی بر تافتند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافتند. و در تبیان آورده که جماعتی از بنی عبد الدار بن قصی قوم نزول این آیت‌اند که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما

و اگر دانستی خدای در ایشان نیکویی که استعداد یافت قرآن [illegible] هر آینه بشنوانیدی ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع دادی و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی هر آینه برگشتندی از ایمان و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق. قول آنست که کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که جدی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنواند کلام قصی هم ایمان نمی آرند

ای مومنان اجابت کنید مر خدای را و مر فرستاده او را چون بخوانند شما را رسول با چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیوة ثبت نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست و بدانید که خدای جدا کند میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیلست مر غایت قرب حق را ببنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها. و گفته‌اند تحریص است بر آنکه حق مالک دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا تحریضست بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته‌اند جدایی نکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد. در کشف الاسرار

شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داده ایم نصرت ده از بین دو لشکر آن را که راه یافته تر است
و دین او فاضلتر و بنو دوست تر و در روز جنگ بدر ابو جهل نیز همین دعا کرده که اللهم انصر
احب الفئتین الیک پس حق سبحانه وتعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید
اگر طلب فتح و نصرت که در ... پس آمد شما فتح یعنی
فتح الله برسید که بر دوستتر است ... و اگر باز ایستید ای کافران با نبی مانند
در جنگ بدر از کفر و معادات رسول صلی الله علیه وسلم ... پس آن بهتر است
مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم ... و اگر باز گردید
بمحاربه مسلمانان ... باز گردیم بنصرت ایشان ... و دفع نکند
از شما ... جماعت شما ... چیزی را از بلا ... و اگرچه بسیار باشند
را آن جماعت ... و بدرستی که خدای ... با مؤمنانست بنصرت و معونت
ای آن کسانی که ایمان آورده اید
فرمان برید خدای را ... و فرستاده او را ... و بر مگردید و اعراض مکنید
از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا رسول او مگردانید از رسول
چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت
حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول او است پس از امر رسول
سر متابید ... و حال آنست که شما می‌شنوید که من میگویم او پیغمبر
منست یا می‌شنوید همه اعظم آنرا ... و مباشید ... مانند آنانکه
گفتند ... شنیدیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان ... و حال
آنکه ایشان ... نمی شنوند شنیدنی که برآن نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند
مگو که می شنوم هرچه گفته شد معقول به منزله کر نمی شنوی چون فهم سخن نمی شنوی
بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین ... نزدیک خدا یعنی در حکم او
... کرانند از شنودن حق ... گنگانند از گفتن حق
آنانکه در نمی‌یا

فرستاد و بپرسیدند او را در باب بنی قریظه که از حصار مشاورت نموده گفتند محمد با ما چه خواهد
کرد اگر فرود آییم ابو لبابه با انگشت اشارت کرد بحلق یعنی همه شما را بخواهد کشت
و فی الحال دانست که خیانت کرده هم از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و خود را
بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او در محل قبول یافت و این آیه نازل گشت
و گفته اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت
و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر دارید و شما
میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است
و میدانید انکه مالهای شما و فرزندان شما
محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت
فرزند شما را بر وقوع در اثم ندارد و ان الله تعالی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال
و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه یکسو رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیاده میخواهیم
جوان و پیر که در بند مال و فرزند شده غافلند که طفلانند نا خود میبرند
و بدانید انکه خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی کنید
جد نمایید و جمع مال و محبت ولد را بمانید ای گروه باورداران
اگر بترسید از خدای در تقوی را شعار خود سازید
سازد برای شما یعنی بدهد شما را نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق
یا بصیرتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی میان شما و
شما از اهل ادیان یا نجاتی از مخدورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان
مشهور کردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر آورده که حق سبحانه بسبب تقوی
افاضه کند بر شما یا بر اسرار جلال خود بفیضی کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان
حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ و متابعان او
معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی وقایه او [illegible] باشد در ذات

فرموده که یعنی دل را باشد و لمن کان له قلب اشارت بر آنست و عرفا دل را کم کرده اند که دل
بین المرء و قلبه عبارت از آنست در روایت از دل ما جا رست و در نهایت دل حجاب
زیبا رست زیرا پیش می دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش
و آنرا نیز بدانید که شما بسوی او محشور خواهید شد و بجزا ست
عمل شما خواهد رسید و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن
از شما خاصه نرسد بکسانی که ستم کردند
یعنی مخصوص بر ایشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن
بوقت افتراق کلمات و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در
جهاد و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند
سخت عقوبت است بر کسی که خبر ظلم او متعدی بغیر باشد و یاد کنید ای
مهاجران آنرا که شما اندک بودید بیچارگان
در زمین مکه پیش از هجرت می ترسیدید
از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب
بر شما تاختن آرند پس جای داد شما را خدای در مدینه و تقویت
کرد شما را بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا با مداد ملایکه در بدر
و روزی داد شما را از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال
نبود تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی
رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه نفاق از پیغمبر صلی الله علیه و سلم چیزی شنیدند و در افشای
آن می کوشیدند چنانچه منافقان بر آن اطلاع یافتند خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه
آیه فرستاد که ای آنکسان که ایمان آورده اید
خیانت مکنید با خدا و با رسول او در اظهار اسرار
و قول آنست که چون رسول صلی الله علیه و سلم ابو لبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه

و خوای ابتر بن بیازید مکانست و مکذبانرا دو جزا است
دیگر ایشانرا به شان رد میکنند و ایشانرا در جاهی که برای دیگران کنده اند در افکند
چنانکه در راه کسی چاهی کند خویشتن را هم در ان چاه افکنده آورده اند که نضر بن حارث
لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار از مجوس معرب
ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام بهتر از افسانهای که محمد میخواند
میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که چون قرآن خوانده میشود
بر نضر و متابعان او آیات ما گفتند شنیدیم این
کلام را اگر خواهیم ما نیز بگوییم مانند این و این
لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود اوایل تحدی آغاز کرد و ایشان عاجز شدند
پس غرض ازین اظهار محض بر وجه عناد بود که میگفت ما مثل این بگوییم و دیگر گفت
نیست این مگر قصه های که پیشینیان نوشته اند
و همچنین ازین قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرمود که وای بر تو این کلام الله است و منزل من عند الله نضر در مقابل این سخن دعایی
کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد و یاد کن آنگاه که گفت نضر
و متابعان او با وی متفق بودند که بار خدایا اگر هست این قرآن
راست و درست و منزل از نزد تو پس
بباران بر ما سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیده که
یا بیار بما عذابی دردناک که در دنیا
بعقوبتی است از شدائد عقوبات قرآن و نیست خدای که
عذاب کند ایشانرا چنانکه بر جماعتی استیصال میکند و حال
آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر ان جاری شده که هلاک نگرداند قومی را
و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی

وصفات و افعال خود از در افعال حق تعالی شده و صفت او در صفات حق مستهلک گشته گم شده

چون سایه نور آفتاب یا چون بوی گل در اجزای گلاب ... و پوشانند و در گذرانند

از شما ... بدیهای شما را ... و بیامرزد شما را ... و خدای

خداوند فضل بزرگست . آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم

مدینه فرمودند و جز ابوبکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش از نیا

حال مترددشده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان جمع درآمد

و در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم استشاره نمودند یکی گفت او را در خانه محبوس باید

ساخت و در خانه را محکم بر آورد و از روزنه آب و نان بوی میداد تا بمیرد

ابلیس این رای را نپسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی

پیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند

و او را خلاص دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد

رود ابلیس گفت هر جا که برود مردم فریفته وی میشوند جمعی را فریب دهد و بیاید

و با شما مقاتله کند ابوجهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی

ایشان یک کسی را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم

با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای

اینست ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند

جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه علی را کرم الله وجهه در

فراش خود بخوابانید و با صدیق رضی الله عنه بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر

خود را از آن تعب و نقمت یاد میدهد و میفرماید ... و یاد کن آنگاه که

مکر کردند بتو آنانکه کافر شده اند ... تا حبس کنند ترا

یا بکشند بشمشیرهای مختلف ... یا بیرون کنند ترا از مکه

را ایشان بودی مکر کالیدند ... و ... خدای ایشانرا بمکر ایشان

باعتقاد هم بعالی آورده اند که بعد از خروج مکه و غزوت بدر دوازده کس از اشراف عرب
متوکل شدند که هر یکی از ایشان در روزها لشکر را طعام دهد پس هر کسی از ایشان ده شتر
یا نه شتر در روز می کشتند تا ... بدر رسیدند ... کافران
یعنی طعام نه بدر ... نفقه میکنند ... خواستهای خود را و شتر ... میکشند
کشتند و بکفار میدادند ... تا باز دارند مردمانرا ... از راه
خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو هزار ... گرد کرد
برای جنگ احد سوای لشکری که خود می آوردند با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان ... از آن
سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد
رفتند و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند ... پس زود
باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ... پس باشد آن نفقه بر ایشان
پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نا شده
پس مغلوب کردند اهل کفار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز است
که خبر داده از غیبی قبل از وقوع آن ... و آنانکه ثابت باشند بر
کفر ... بسوی دوزخ ... رانده شوند ... و این مغلوب
شدن کافران برای آنست تا جدا گرداند خدای ... تا پلید را
که کافر است از پاک که مومنست ... و جمع کند و باهم افکند کافر را
برخی با برخی ... پس بر هم نهد همه را
پس در آرد همه را در دوزخ ... آن گروه خبیث یا منافق
... ایشانند زیانکاران که در لغو در اموال با اموال خود ...
بگو برای آنها که کافرند چون ابوسفیان و اصحاب او ... اگر
باز ایستند از کفر و عداوت رسول صلی الله علیه و آله ... آمرزیده شود
مر ایشانرا ... آنچه گذشته است از گناهان ایشان

وحال آنکه ایشان استغفار
و نیست خدای عذاب کننده ایشانرا [illegible]
میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مؤمنان یا بعرض که اگر استغفار کنند
و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که دو زمین دو امان
بود یکی رفت و دیگر باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و آنکه ماند
استغفار است ای عزیز استغفار مانع و دنبست از ترا که ثبات بلکه موجب محو و زوال
اوست بس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و بخشش او گردد فاستغفروني اغفر لکم
گفت حق که از من طلب کافی طلب مغفرت [illegible] سبب از برای زهر گناه از بشنوی
هست استغفار تریاق قوی
و چیست ایشانرا و چه حالی آنست
آنکه عذاب نکند ایشانرا
وحال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مؤمنانرا
از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
و نیستند ایشان
متولیان امر مسجد رد قول کفار است که میگفتند
نحن ولاة الحرم ما بشکار و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود
شرک و لایق حرمت نشایند
نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام
نیستند متولیان او
مگر پرهیزکاران از شرک
و لیکن بیشتر ایشان
نمیدانند که ولایت حرم ایشانرا نیست
و برخی میدانند و عناد میکنند
و نیست دعای مشرکان
نزدیک خانه خدای
مگر صفیر زدن
و دست بر دست کوفتن عادت بعضی کفاران
بود که از مرد و زنان بر هنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند
و قولی آنست که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میکرد ایشان در برابر
تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و بدین فعل مراد ایشان عبادت نماز خاموده
باشد
بس بچشید ای کافران عذاب که قتل و اسیر است در روز بدر
و حرق و زجر است در روز حشر
بانچه هستید که کفر میورزیدید هم
باعتقاد

ونزد امام اعظم رحمه الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سهم ایشان و ذی
القربی ساقط است وتمام به ثلثه باقیه صرف کرده ونزد امام مالک رحمه الله
تقسیم آن مفوض برای امام است هر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه ربیع
رحمهما الله متفرد اند ببین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی خدا را و قسمی
پیغمبر را الی آخره و هر قسم چهار طایفه مذکور چنانچه گفتیم ... حق تعالی است
بعمارت خانه کعبه ... و زینت آن صرف باید نمود ... مباحث تقسیم
غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکوره جای بحث نیست ... تسلیم کنید و باقی
اربعه باقیه قناعت نمایید ... اگر هستید شما که از روی تحقیق
ایمان آورده اید بخدای ... و بآنچه فرو فرستادیم از آیات یا ملائکه
یا مدد و فتح و نصرت ... بر بنده خاص خود محمد است ... روز بدر
که جدا شد فیه حق از باطل در وی ... روزی که روبرو آورده
دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت
و خدای ... بر همه چیزی ... توانا است لاجرم وعده اینکه را
برای گروه بسیار غالب سازد ... یاد کنید آن زمان که بودید شما
بکناره وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستانی بود که پای در زمین فرو میرفت و آب
نداشت ... و ایشان یعنی دشمنان شما بودند ... بکنار
وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند
و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند ... زیرتر
از مکان شما سه فرسنگ جدا از ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق معروف متوجه
ساحل می شدند ... و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریش یا ایشان
کرد وعده و حصول بود ... و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر
می یافتید ... هر آینه در خلاف میکردید ... در وعده خود جای دیگر

بیامرزیده شود مر ایشان را ... آنچه کذشته است از کناهان ایشان

واکر باز کردند بمعادات و مقاتله پیغمبر ... پس بدرستی که کذشته

است ... سنت آنکه در پیشینیان که بر پیغمبران خلاف کشیدند و باخر

مستاصل کشتند که با ایشان نیز همین چشم دارید ... و کارزار کنید ای مومنان

با اهل کفر ... تا وقتی که نباشد ... شرک یعنی شرکی نماند از دشمنی

واهل کتاب ... و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش

مر خدای را و بس ... پس اکر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان

یا قبول جزیه ... پس بتحقیق که خدای ... بانچه شما میکنید

بیناست و مناسب عمل پاداش خواهد داد ... و اکر اعراض کنند از

قبول حق و از حرب باز نایستند باک مدارید ... پس

بدانید انکه خدای یار و معین ناصر و مددکار شماست ... نیک یاریست

خدای که دوستان خود را ضایع نکذارد ... و نیک یاری دهنده ایست

که مومنان را بر مشرکان غالب سازد ... و بدانید ای مومنان

که انچه غنیمت کرفتید از کافران بقهر ... از هرچه اسم شی بران

اطلاق توان کرد ... پس بدرستی که مر خدای راست ... پنج یک آن

و مر رسول را ... و مر خویشاوندان رسول را که بنی هاشم و بنی المطلب اند را

و یتیمان مسلمانان را که فقیر باشند ... و درویشان محتاج

از اهل اسلام ... و مسافران مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان

نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است و از غنیمت چهار

قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم به پنج بخش شده برای رسول صلی الله علیه

و چهار طایفه مذکور بمتورست و بعد از رسول الله صلوات الله وسلامه علیه

مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت

و نزد امام

و بوعده نصرت مستظهر گشتند ... و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا

بسیار ... و تو خبر دادی هر اینه بد دل می شدید ای اصحاب

و هر اینه نزاع میکردید ... در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم

و لیکن خدای بسلامت نگاه داشت شمارا از بد دلی و تنازع یا از هزیمت اعادی

بدرستی که او دانا است بآنچه در سینهاست از جرات

و بیم و جزع و تسلیم و آنرا یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدای

دشمنانرا بشما چون ملاقات کردید در چشمهای شما

اندکی مانند ... شد بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای

مسلمانان اندک کرد از بهر برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیای حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم آورده اند که ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقای

صفین با کسی که در پهلوی او بود زمزمه کرد که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز

گفت که نزدیک بصد نفر باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه بوده بودند

و اندک گردانید شمارا نیز در چشمهای دشمنان تا دلیر

شوند و دیگر باره زیادتی و از ان حساب برنگرفته شوند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی

نکردند نقلست که ابو جهل میگفت ... سلاح با ایشان جنگ نکنید بلکه بگیرید و بر رسنها

بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مومنانرا در نظر مشرکان دو برابر

ایشان نموده بود یرونهم مثلیهم رای العین بی سبب دل شکسته و مبهوت شدند

شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه هر گز بسبب قلیلرا

کثیر یا کثیر را قلیل ندیده اند و نشنوده اند بعد که ... هزار تن را صد تن بینند

و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر اینه قدرت کامله بانی باز داشته

اتصال بعضی را از ابصار بعضی علمای علیها با وجود تساوی در شروط رؤیت

تا برانند خدای کاری را که آن ... هست بوده فی علمه

ایشان در چشم شما اندک بود تا بی سلاح و ایشان بسیار و مسلح [illegible] ولیکن خدای جمع کرد
میان شما و ایشان بی میعادی [illegible] تا حکم کند خدای با تمام سازد
کاری را که آن [illegible] بود [illegible] او را بود بانکه کرده شود [illegible]
نصرت او بیاست و [illegible] برای [illegible] شود [illegible]
میشود از جهتی [illegible] و برخی [illegible] هر که [illegible]
از جهتی [illegible] بعد از ایات عظیم است هر که مشاهده نموده
اگر حی میرد و اگر [illegible] از جهتی [illegible] نیست [illegible] او از [illegible] و من حی [illegible] کفر
و اسلام [illegible] یعنی [illegible] کفر و اسلام از ایشان بر جهتی و اضح است که کافر کرد و بطلا
او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر [illegible]
و بدرستی که خدای شنوا است مر اقوال مومنان و کافران را [illegible] و داناست با حوال
ایشان [illegible] مذکور است که هر شب از [illegible] اینجا در سینه [illegible] دوستانه
[illegible] دشمنان [illegible] بیند در [illegible]
حی [illegible] یعنی [illegible] نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق [illegible] میشود در دوستان
[illegible] حقیقی کردند و اگر از طرف [illegible] و خذلان استضائت [illegible] اختلاط
اسباب [illegible] دشمنان شود [illegible] و [illegible] انکس که عقل
رهبر او ست هر دو عالم بطوع [illegible] او ست [illegible] رهنمای [illegible] نیست [illegible]
[illegible] نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در [illegible]
[illegible] را جنگ بدر واقع بود [illegible] لشکر قریش را در غایت [illegible]
[illegible] بود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد
از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند [illegible] آن کار
آن نعمت [illegible] و میگوید یاد کنای محمد [illegible] که چون [illegible] بنمود خدای
ایشان را [illegible] از [illegible] تا چون اصحاب را خبر داد [illegible] شدند
[illegible]

دیار خود چون کفار بیرون می آمدند که ایشان عجب می ورزیدند و ریا میکردند
و باز میداشتند مردمانرا ... از دین خدای ...
و خدای بانچه ایشان می کنند عالمست و برانها جزا خواهد داد آورده اند که
چون قریش از مکه بیرون آمدند ذکر الیه و قتال بنی کنانه در سینه داشتند جهت کینه قدیمی که میان
ایشان بوده اندیشه ناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که
مهتر کنانه بود برآمده با ایشان ملاقات نموده گفت شما نیکو کاری میکنید بر دین
خدای من کفیل آنم که هیچ گزند و ضرر بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس
با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند و حق سبحانه و تعالی میفرماید که
و یاد کنید انرا که بیاراست ... برای کافران دیو سرکش
که ابلیس است ... عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قصه
سلمی فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند
و گفت ابلیس ... هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز
از گروه مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان ... و من فریاد رس
و زنهار دهنده ام مر شما را از قوم کنانه ... پس آن هنگام
که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را ... باز گشت شیطان ... بر دو
پاشنه خود و این عبارتست از سر پیش کردن بمکر و حیله آورده اند که چون در روز بدر
ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد و در آن محل دست او
بر دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالی مارا فرو می
گذاری ابلیس دست بر سینه او زد ... و گفت ... بدرستیکه من بیزارم
از زنهار شما ... بدرستیکه من می بینم ... آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگانرا
که بمدد مومنان می آیند ... بدرستیکه من میترسم از خدای ابن
عباس رضی الله عنه فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای بترسیدی که

و بسوی خدا باز گردانیده شوند کارها
ای گروه مؤمنان چون به بینید گروهی را از کفار که قصد حرب
کنند با شما پس پای بستید و از معاونه ایشان روی متابید
و یاد کنید خدایرا یاد کردنی بسیار بود که شما مگر باشید که شما
ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر
کفار بر این وجه که اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم در این آیه تنبیه است بر آنکه باید
که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا باز ندارد بود تو بهر حالی که باشی روز و شب یک
نفس غافل مباش از ذکر رب در خوشی ذکر تو شکر نعمت است و در بلا التجا با حضرت
و فرمان برید خدایرا و فرستاده او را در امر جهاد
و ثبات قدم در معرکه قتال و خلاف مکنید که از جهت خلف
بد دل شوید و برود دولت و قوت شما و ریح مستعار از دولت است
چه دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او گفته اند
اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد
الا بیادی که حق تعالی آنرا از مهب فتح و نصرت بوزاند و از اینجا الصبا نصرت میگویند و در حدیث
آمده که نصرت بالصبا و شکیبایی کنید در مقاتله بدرستی که
خدای با صابرانست بحفظ و نصرت و مباشید
مانند آنانکه بیرون آمدند از سراها و منزلهای
خویش از روی سرکشی و فخر و برای نمایش خلق طلب دعا
علما گفته اند که حکایت کاروان بیرون آمده بود و در راه خبر به ایشان رسید که کاروان از سلامت
از بدر گذشت و جمعی عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لا بد است از آنکه ببدر رویم
و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازه ابهت ما در احیاء عرب افتد و منتشر گردد
در وجوه از شجاعت و شوکت ما حساب برگیرند پس خدای مؤمنان را منع نمود از ... اینها از
دیار خود

بسبب آن ملامات که از پیش فرستاده دستهای ایشان از معاصی و ترک هجرت
و دیگر بسبب آنست که خدای نیست ستم کننده
بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدالت است پس برای تسلیه حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه میگوید عادت مشرکان قریش با تو
همچو عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران
ایشان و آن عادت چه بود کافر شدند بنشانهای خدای
یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بودند یا بمعجزات انبیا
می بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بگناهان ایشان که
کفر و تکذیب بود بدرستی که خدای با قوت و تواناست
سخت عقوبت بر منکران و مکذبان این گرفتن و عقوبت پیشینان
بسبب آنست که خدای نبود که گرداننده و تبدیل کننده
نعمتی را که انعام کرده است بر گروهی
تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند آن حال را که در نفسهای
ایشانست بحالی بدتر از آن تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی
و مردارخواری بود بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکذیب قرآن
و استهزا ایشان و ایذا و آزار مؤمنان بدتر ساختند و بدرستی که
خدای شنواست سخنان ناهنجار مشرکانرا داناست بعقاید باطله
ایشان دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو
همچو صنیع آل فرعون است و آنانکه قبل از ایشان
بودند تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را
پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان یا قریش

او بر پیغامبر نشیدی   و خدای   سخت عقوبت است بکسی که از و
نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه مر اهل را بپیغام فرستادند که لشکر
ما از تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد تا خبر هزیمت شما نشنیدم از عزیمت شما
وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده

مر اثر یاد کنید چون گفتند منافقان و مومنین

و آنانکه در دلهای ایشانست   شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه
یا مشرکان و واقع آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت
هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان
آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده
بودند در روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان مشاهده نموده گفتند
بفریفته است   این گروه مومنان را   دین ایشان که با وجود
قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان
فرمود   و هر که توکل کند   بر خدای و کار خود با او گذارد
پس تحقیق که خدای   غالبست متوکل را فرو نگذارد   حکیم کرده
است که اهل توکل را یاری کند   و اگر ببینی ای محمد
چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند   فرشتگان که اعوان
ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه مثل بنی امیه و شیبه و منبه و ابنا
الحجاج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که
ملائکه بوقت قبض روح ایشان   میزدند بعمودهای آتشین
بر رویهای ایشان   و بر پشتهای ایشان   و میگفتند بچشید
عذاب سوزنده را که مقدمه عذاب دوزخ است هر اینه میدیدی
امری فظیع و کاری بس هول و دیگر ملائکه میگفتند   این ضرب یا عذاب
قدمت

عهد ... بر ترسی که خدای ... دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا
و نمی پسندد عمل ایشانرا
کافر شدند و کار ایشان ... و مپندار ای محمد آنانرا که
یعنی که پیشی گرفتند بر عذاب ما و رستگاری یافتگان بدر رفتند یا شکستیافتن
سستی
عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان
بدر
که ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود حفص و لا یحسبن بتحتیه میخواند یعنی باید که
کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم
و آماده سازید برای حرب ایشان
برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر
آنچه توانید
از سلاح و مرکب حرب که لشکر بدان قوت می یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که
شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی بعضی از علما
گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ
ابو القاسم نصرابادی قدس سره فرموده که درین آیه گفته اند قوة رمی است بل
همچنین باشد اما رمی بر دو گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر اوراد صبحگاه
از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی
رودباری قدس الله سره فرموده که قوت اعتماد ست بر حمایت حق و واثق بودن
بعنایت او که اعتماد تو بر اسب و لشکر ست و سلاح حرامست بر کرم دوست اعتماد و تمام
وگفته اند مراد از قوت حصار ست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار
و دیگر آماده کنید از اسپان بسته
تا بترسانید
ببرکت استعداد
دشمن خدای را
و دشمن خود را که کفار مکه اند
و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را
جز کفار
مکه که
شما نمی دانید ایشانرا
خدای میداند ایشانرا
و ایشان بقول مفسران یهود بنی قریظه یا منافقان یا مجوس
و در حدیث آورده که
کفره جن از صهیل اسپ جنگی می ترسانند.
و آنچه نفقه میکنید

تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم و غرق گردانیدیم

در دریای قلزم اتباع فرعون را و هر گروهی از فریقان قبط که

و شیطان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان

بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک

آنانند که راسخ شدند در کفر و از همه نادانتر ویشاند چون ابوجهل

خدای

و عقبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب

و جدی و امثال ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب

آنانند که عهد بستی با ایشان از کفار و ایشان بنو قریظه

بودند که پیغمبر صلوات الله علیه با ایشان معاهده فرموده بود پس می

شکستند عهد خود را در هر باری که عهد میکنند در میان آورده

که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند روز بدر مشرکان را

بسلاح مددکاری نمودند بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند

و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند

و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر

پس اگر دریابی ایشان را در جنگ پس رمیده گردان و متفرق

ساز بسبب قتل ایشان آنان را که از پس ایشان فراز رسند از

اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندانی از ایشان بکش که هیبت تو آن

کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو برماند باشد که آن رمیدگان پند

گیرند و عبرت پذیرند و اگر بدانی و دریابی از گروهی

که با تو عهد دارند نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود

پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان

که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید برابر در علم بنقض

عهد

الله و سلم ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام دریافت
وعدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
سبب نزول آیه اسلام فاروق است و برین تقدیر آیه مکی باشد
ای نبی رفع قدر و خبر کننده تحریض کن مؤمنانرا یعنی برانگیز
و گرم ساز ایشانرا بر کارزار کردن با کفار
اگر باشند از شما بیست تن صبر کنندگان در معرکه قتال
غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما بمقابله
ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند واگر باشند
از شما صد تن غالب شوند بباید الفی بر هزار تن
از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان
بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند خدای را و روز
قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله
قوت ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقابله
یکی با ده اندیشه ناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این را منسوخ گردانیده
فرمود اکنون که این حکم شما را گران آمد سبک گردانید
خدای از شما و دانست آنکه در شما سستی هست
یعنی ضعف بدن پس اگر باشند از شما صد تن
شکیبا غالب شوند بر دویست تن این هم شرط بمعنی امرست
یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد واگر
بود از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار
بامر خدا و یاری او و خدای با صابرانست
بامعاونت و مددکاری یعنی هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر صبر و ظفر هر دو

از هرچه که دارید   در راه خدای یعنی [illegible] و نفقه داده است
تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن   و شما ستم کرده نشوید
شد بنقصان ثواب   و اگر میل کنند مشرکان   بصلح و استسلام
پس تو هم میل کن بصلح   و توکل کن بر خدای یعنی مترس
ازانکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند   بدرستی که خدای شنواست
را اقوال ایشانرا   داناست بعزم و خواست آن اگر در مقام مکر باشند ترا آگاه دارد
و وبال مکر را بدیشان بازگرداند چنانچه فرمود   و اگر خواهند
انکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ تو باز دارند   پس بدرستی که بسنده
است ترا خدای   اوست آنکه قوت داد ترا   بیاری
کردن خود و بنصرت دادن ملائکه   و بمؤمنان و اصح آنست که با انصار
و پیوند افکند بدوستی   میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و
بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده و همواره بقتل و غارت هم اشتغال
می نمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا الفت داد   اگر خرج میکردی
بجهت اصلاح احوال ایشان   همه آنچیز که در زمین است از
مال و متاع   تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت
میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که باهم داشتند
و لیکن خدای بحکمت بالغه نمود   ایقاع الفت کرد میان ایشان
بدرستی که او قادر و غالب است هرچه خواهد بکند   داناست بحکمتها که
میکند   ای پیغمبر   بسنده است ترا خدای
و آنانکه پیروی تو کرده اند   از گرویدگان   این آیه در
غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم و تسلی خاطر اصحاب رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلوات
الله و سلم

چون از نزول این آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند این آیه آمد که فکلوا مما غنمتم پس بخورید از آنچه
غنیمت گرفتید و فدیه از آنچه است حلالاً طیباً خوردنی حلال و پاکیزه و اتقوا الله
و بترسید از خدای در مخالفت او ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است عفو
کرد گناه شما را در آنچه رفته مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرده بر امم دیگر حرام بوده و در
اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود
بایلد فدای خود و برادرزاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث
حلیف او عتبه تکلیف کرد عباس گفت ای محمد روا میداری که من از مردم اسغار
درویشی و از پیش خویش و بیگانه دست بیرون کنم من این همه مال از کجا آرم حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که آن زر که بوقت خروج از مکه بام الفضل والده چنین
و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن با هیچ کس نگفته بودم ترا که خبر کرد
که از پروردگار من پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بر صدق نبوت تو گواهی
و گواهی میدهم بیگانگی خدای یکتا و ... برادر او وا این آیه آمد که
پیغمبر ... در دست شما اند
... کرد ... در دلهای شما ...
و اخلاص ... بدهد شما را ... آنچه گرفته اند از شما
یعنی ... برای فدا داده اید ... و بیامرزد شما را
و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده مهربانست که شما را
توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا
دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا
کرد حالا بیست بنده دارم که هر یکی برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه
زمزم بمن داد که از همه اموال عرب بهتر و دوستر میدارم و وعده دوم مغفرت است
امیدوارم که برآن نیز وفا خواهد کرد مرا بیامرزد چه در وعده کرم خلاف نیست

دشمنان قدیم اند جهد کنید ای شاه که بعد از ان ظفر آید • از چمن صبح فتح شاهد که روزی تازه شود
سر و شاخ گل بر آید • آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شده حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاورت نمود از قوم مهاجر ابوبکر صدیق
رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو اند اگر هر یکی بقدر طاقت
و استطاعت فدایی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حالا عدد مردم مسلمانان
زیادت شود و فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اینان ائمه کفر اند همه را بفرمای تا گردن
زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدای اینها مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد
الله رواحه رضی الله عنه واقع آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت کن
تا این اشرار را بر سر آتش هیمه بسوزیم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بقول صدیق
میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه این آیه فرستاد که نسزد و نشاید
پیغمبری را که باشد ورا اسیران که از ایشان فدا گیرد
تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان در زمین تا این صورت سبب خجلت
و ذلت کفره و موجب عزت اسلام و شوکت ابرار است میخواهید شما
خواسته دنیا که عرض سریع الزوالست و خدای
میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لا یزالست و خدای
غالب است دوستان را بر دشمنان علیه و بر داناست در آنکه با بندگان کند
اگر نه حکمی و فرمانی از خدای پیشی گرفته است و در لوح محفوظ
نبشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب
نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد هر اینه برسد شما را در آنچه
فرا گرفتید از فدا عذاب بزرگ • در حکایت آمده است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی بغیر عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما
از ان نجات نیافتندی زیرا که این هر دو به قتل کفار راضی بودند نه بأخذ فدا و چون

و معاونت الّا تفعلوه اگر نکنید آنرا که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون دوستی و نصرت
تکن فتنة فی الارض حاصل شود فتنه‌ای در زمین و فساد
کبیر بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند سهم
ایمان روی بخمول نهد و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه از این بزرگتر نتواند بود
و چون تولی از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود
دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید
والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وهاجروا و هجرت نمودند وجاهدوا و جهاد
کردند فی سبیل الله در راه خدای والذین آووا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم
جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان
اولئک آنگروه هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقاً براستی
لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزشی از خدای ورزق کریم و روزی نیکو بی رنج
و بی منت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه
وهاجروا و مهاجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان
وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی همدستان شما شدند فاولئک پس آن گروه منکم از
جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد
واولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان
اولی سزاوارترند ببعض ببعضی در میراث گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح
محفوظ این آیه ناسخ توارث آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراث
میگرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها از مواریث با حکمت در
اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا و آنانکه بیرا
که برایشان چون و چرا نرسد نه در احکام او است چون ثبت و چرا نه در افعال او چگونه و چند
و این سوره را سوره براءة و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سوره العذاب

خلاف وعده محالست که کریم آید لیکن اگر مکنند وعده را وفا شاید و اگر خواهند
اسیران که مسلمان شده اند خیانت کردن با تو بنقض عهد یا بر گشتن از دین
پس بدرستی که خیانت کردند با خدای پیش ازین بکفر
پس خدای تو امکانیتی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند
بعد ازین نیز ممکنست که تو اکنر کرد اند و خدای داناست بحال نیکو کار
حکم کننده بر احوال ایشان [illegible] ایمان آوردند
و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خود و جهاد
کردند بمالهای خود که در سلاح و نفقه مجاهدان صرف نمودند
و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند در راه خدای و آنهایی قوم
مهاجرند و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصرت کردند
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد گروه انصارند آن گروه
بعضی ازیشان دوستان بعضی دیگرند و متولی در میراث در مبدا کار
حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند
و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست شما را
از تولی ایشان در میراث هیچ چیز تا وقتی
که هجرت کنند و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما
درکار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند
پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان مگر
بر گروهی مشرکان که باشد میان شما و ایشان عهدی
و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید و خدای با آنچه شما میکنید
از وفای عهد و نقض آن بیناست و آنانکه کافر شدند
برخی ازیشان دوستان برخی دیگرند در مظاهرت
و معاونت

در زمین یعنی بپایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان چهار ماه از روز
عید قربان که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیه در اوایل شوال
فرود آمده پس مدت تا آخر محرم است امام ثعلبی چنین آورده که اجل بعضی
معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر انگاه
اجل ایشان که کمتر بود مهلت داد چهار ماه در کار خود فکری کنند و آنرا که بیشتر بود
بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و اما نیز آنکه عهد نشکسته بودند
ایشانرا با انقضای مدت ایشان امان نهاد و وفا کردن عهد را گفت
و بدانید انکم شما نه آیید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب
خود هر چند شما را مهلت داد و این را نیز بدانید که خدای
رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن
و اعلام است و آگاه ساختن از خدا و رسول او
بسوی مردم روز حج بزرگ یعنی عید قربان که تمام حج و معظم
افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روز است یا آنکه باعتبار آن بود که
اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز نصرت مسلمانان و خواری
کافران ظاهر شد و بر تقدیر مضمون اعلام که مسلمست انکه خدای
بیزارست از مشرکان و عهد ایشان و پیغمبر او نیز بیزارست
پس اگر باز گردید از کفر و غدر پس آن باز گشتن بهتر
باشد شما را از اقامت بران و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید
پس بدانید انکه شما نه عاجز کنندگانید
خدای را یعنی نتوانید که از و گریزید یا باو دستبرد کنید
بشارت ده کافرانرا بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم
عهود ناکثان از یهود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض

نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای رفع
امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه
یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشند یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند
و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان
فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعنعنه از ذی النورین رضی الله
عنه روایت کرده اند که کاتب خاتمه سیاق نکند عن الانفال و فاتحه براءة من الله
منی بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میان این سوره املا تسمیه نفرمود آورده اند
که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سی یا چهل آیه از اول
سوره با ابی بکر صدیق داده رضی الله عنه او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل
موسم خوانند و چند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را رضی الله عنه
طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر رضی الله عنه فرستاد و امر کرد
که آیات را از وی گرفته خود قرائت کند و چون از این حال پرسیدند جواب داد که
جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام مکند مگر تو یا از کسی که از تو باشد پس علی
کرم الله وجهه با ابی بکر رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه
خواند و مردمانرا تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی کرم الله وجهه نزدیک جمره
عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند   این بیزاریست از خدای
و از فرستاده او   سوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان
از مشرکان و مشرکان   آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با بعضی
از مشرکان عرب عهدها بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه
عهد بشکستند حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش براءتست بفسخ عقد و نقض
عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول را بشکستند رسول نیز بفرمان خدا
بند عهد که در میان ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشانرا   پس سیر کنید

در زمین

باایمان ... و بیباکی دارند نمازرا ... و بودند نزکوة
اموال خود را و لذین هم در عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود
پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و بدارید ایشان را که هر جا خواهند
روند ... بدرستی که خدای آمرزنده است حرکتها گذشته ایشان را
مهربانست برادن ثواب بی حساب بر ایشان ... و اگر یکی
از مشرکان که تو ضمن ایشانی می باید کرد بعد از انقضاء اشهر حرم
زینهار خواهد از تو ... پس ایمنی ساز او را و او زینهار ده ... تا بشنود
سخن خدا را که قرآنست ... پس اگر اسلام نیاورد برسانی او را
بجای امن او که موضع امن اوست و بعد از آن با وی قتال نمایی ... این امان
دادن ... بسبب آنست که ایشان ... گروهی اند که نمیدانند خدای را
سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند
چگونه باشد استفهام بمعنی انکار و استبعادست یعنی نیست و چگونه تواند
بود ... مر مشرکان را عهدی ... نزدیک خدای
و نزدیک رسول او بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل
مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان
نزدیک مسجد الحرام یعنی در حد حرم که نزدیکست بمکه معظمه ... پس مادام
که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود ... برای شما ... پس شما نیز
مستقیم باشید بر پیمان خود ... برای ایشان ... بدرستی که خدای
دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند
چگونه باشد بر عهد مشرکان ... و حال آنست که اگر ایشان ظفر
یابند ... بر شما ... نگاه ندارند در باب شما ... حق قرابتی
و نه وفای عهدی ... خشنود میکردانند شما را ... بزبانهای

عهد نموده میگویید لیکن آنانکه عهد کردید با ایشان
از مشرک آورندگان تا پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما
یعنی نشکستند پیمان شما را و یاری ندادند هیچ کسی را بر قتال
شما یکی را از دشمنان شما پس تمام کنید بسوی ایشان
عهد ایشانرا تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا جز مستثنا کنند
بر چهار ماه و پس مهلت دهید بدرستی که خدا دوست
میدارد متقیانرا و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ [illegible]ی
فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود
والقناعة بالموجود و بدین وجه ترجمه یافته است متقی را بود چهار نشان
حفظ احکام شرع اول آن ثانیا که دست رس باشد بر فقیران و بی کسان باشد
عهد یا وفا کند چون مرد باشد بر آن شود خرسند و چون علم معاهدان مشرک
مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید پس چون بگذرد
ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قول آنست که آیه در شان
معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکورست و حرم باعتبار تغلیب گفت
که ذی الحجه و محرم در وست یا آنکه حرام بود در پیش چهار ماه تعرض کفار معاهد و بر قولی
که از زمان نزول سوره که بیست از ذی قعده تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای
حرام است اعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب تقدیر چون تمام ماهها منقضی
گردد پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان
یا آنکه عهد شما را شکسته اند هر جا که یابید در حل و حرم
بگیرید ایشانرا باسیری و بازدارید ایشان از طواف مسجد الحرام
و بنشینید برای ایشان بر هر ممری یعنی بسته گردانید
بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد و قری پس اگر باز گردند از شرک

بایمان

بدرستی که ایشانرا عهد و پیمانیست در حقیقت که اگر پیمانی ایشان درست بودی شکست
بران راه نیافتی یعنی مقاتله کنید با ایشان شاید که ایشان باز
ایستند از شرک یا طعن در دین آیا کارزار نمی کنید
با گروهی که بشکستند پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از
عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قریش آن بود که حلفا یکدیگر را نرنجانند و بر قتال
ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند و قریش بنی بکر را که حلفاء ایشان بودند بسلاح و مرد
مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفاء رسول بودند صلوات الله وسلامه علیه جنگ کردند
یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان و قوم اورا
مددکاری کردند و قصد کردند مشرکان به بیرون کرد
رسول صلی الله علیه وسلم از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در
لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه وسلم جهت
ادای عمره بمکه راه ندهند و قبل از اتمام قواعد آن جهت استخفاف از مکه اخراج
کنند و بقول ثانی مراد یهودند که قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه
و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهود را اول بار
آیا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان پس خدای سزاوارتر است
بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار یعنی بحرب ایشان
اشتغال کنید اگر هستید باورداران تصدیق کنان بعقوبت الهی
در ترک مامور به کارزار کنید با مشرکان تا خدای
عذاب کند ایشانرا بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما بمقتول شوند
و رسوا سازد شان بمقهوریه و مغلوبیه و نصرت
دهد شما را برایشان و شفا بخشد سینهای
گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده

خورسندتان یعنی وعده میدهند بایمان وطاعت یا سخنان شیرین میگویند   و سرباز میزنند
دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست
دل در خیال غدر وزبان در ادای عذر ای بسا غلام آنکه دلش با زبان یکیست
وبیشتر ایشان   بیرون اند از دایره فرمان یا سرکشانند از قبول ایمان
واندکی از ایشان بسبب نیکنامی از نقض عهد محترز میباشند   بدل گرفتند و برگزیدند
بقرآن   چیزی را که بها اندکی دارد از متاع دنیا ابو
سفیان بعضی از مشرکان تطمیع طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشانرا
بتکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده درصدد قتل مسلمانان آمدند   پس
اعراض کردند   از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه
خدای   بدرستی که ایشان   بد کاریست که میکنند قولی
آنست که جماعه از این قوم یهود بودند که عهد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکستند و آیات توریت را
باندک چیزی فروختند و مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند   نگاه
نمیدارند یهود یا ناقضان عهد   در شان هیچ مومنی   قرابت یا سوگند
ونه عهدی   و آن گروه   ایشان اند از حد درگذرندگان
در شرارت وطغیان   پس اگر باز گردند از کفر
وبپای دارند نماز را   و بدهند زکوة را   پس ایشان برادران
شما اند   در دین اسلام ایشانراست آنچه شما راست بوده و بر ایشانست آنچه
آنچه بر شما باشد   وبیان میکنیم آیتها را   برای گروهی که میدانند
که فهم کنند و در آن تفکر نمایند   و اگر بشکنند ایشان عهد مشرکان
سوگندان و پیمانهای خود را   پس از آنکه عهد کنند با شما
وطعن کنند   در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام
پس بکشید   پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را

انهم

که عمرا و عمارت جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست
در حالتی که گواهان باشند بر نفسهای خویش بکفر که آن
سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوات والسلم یعنی نشاید
جمع کردن میان دو امر مختلف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او
آن گروه مشرکان تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرک
عملهای ایشان که بران مفتخرند از عمارت مسجد و سقایه حاج و در آتش
دوزخ ایشان جاودانند بسبب کفر جز این نیست
که عمارت کند مسجدهای خدا را آنکس که بگرویده
باشد بخدای و ایمان بجزای تمام نیست الا با ایمان به رسول و لیکن
و بروز باز پسین و بپای داشته باشد نماز را
و داده باشد زکوة را و نترسیده باشد در امور دین مگر
از خدای پس آن گروه شاید انکه باشند
از راه یابندگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغهٔ توقع جهت قطع مشرکانست
یعنی استیلای آن گروه که جامعند کمالات علمیه و عملیه را در اهتدا میان لعل
و عسی بود حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند بر این است که چگونه خواهد بود
جای که شیر جوان در معرض عتاب شد روباه پیر تا سر انجام تا نب باشد و دیگر منع
مؤمنانست از اغترار باعمال خویش و بر لغو اعتقاد نمودن که هر که به عمل مغرور
از فیض ازل مهجورست مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز بارگاه
عزت دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمزم حجاج را نبیذ زبیب
با عسل و سویق میدادند و در زمان انحضرت صلی الله علیه وسلم این منصب تعلق
بعباس رضی الله عنه داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبة بن طلحهٔ حجبی بود
روزی این دو مرد با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمده عباس سقایه

بود شد و از مشرکان ایذای بسیار یافته و چون شکایت بوضع حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب

و یعذبهم الله بایدیکم ... دیگر خدای بنصرت شما بر کفار ... ایزد و دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند ... و توبه دهد خدای و باز گرداند بفضل خود ... هر که را خواهد حق تعالی ... و این آیه خبر داد از توبه بعضی کفار و گفته اند سید خبر داد ابو سفیان و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و بسیار ایشان ایمان آوردند ... و خدای دانا است بتوبه بعضی حکم کننده است بقبول توبه ... آیا پنداشتید ای مؤمنان که قتال کفار را کاره میدید و گفته اند خطاب با منافقانست پس فرمود که پنداشتید آنکه شما را بگذارند برین که هستید ... و نه بیند خدای آنانرا که جهاد کنند ... از شما در راه وی ... و نگرفته اند ... بجز خدای ... و بجز فرستاده او ... و بجز مؤمنان ... دوست نهانی که افشای اسرار کنند بایشان یعنی از شما بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان ندیده ... و خدای دانا است بانچه شما میکنید و غرض شما از عملها و بواسطه دست آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان و برا بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمی کنید علی رضی الله عنه گفت ما را هیچ محاسن هست گفت بلی عمارت مسجد الحرام میکنیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران از بند میرهانیم این آیه نازل شد که ... نسزد و روا نباشد مر مشرکانرا ... آنکه عمارت کنند ... مسجدهای خدایرا و گفته اند مسجد حرام را و بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است بس گویا که

عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل
عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند گناه عظیم بود رحمت از او
اعظم است که ما بود در زدن زشمار عفوت افزون تر از گناه همه قطره زابر رحمت
تو بس است شستن نامه سیاه همه را آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
هجرت اجازت شد بعضی از صحابه بشتاب تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند و ترک
خانمان را بر محبت زن و فرزند و مصاحب و خویش و پیوند ترجیح می نمودند و جمعی
دیگر را آبا و ازواج و اهل و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکونت والزام
در منزل و مقام التماس میکردند و ایشانرا رقت جنسیت پیوند و شفقت بر زن و
فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل گشت ای آنکسان
که ایمان آورده اید فرا مگیرید پدران خود را
و برادران خود را دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید
اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان و شما را از هجرت
باز دارند و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی این
عمل از ایشان بپسندد پس آن گروه دوست دارندگان
ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کردند چه دوستی با مومنان
باید و با مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا
ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات
میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم نظر در قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت
از دست برود و مالی کسی و بی مال بمانیم آیتی دیگر آمد که بگو ای محمد مر تارکان
هجرت را اگر هست پدران شما و فرزندان شما
و برادران شما و زنان شما و خویشان شما
و مالهای که آنرا کسب کرده اید

ودر تشبیه عمارت بیما ماتی نموده اند و علی کرم الله وجهه بایمان و جهاد مفتخر می بوده حق سبحانه
و تعالی تصدیق علی کرم الله وجهه آیة فرستاد آیا ساختید
اهل سقایة حاجیانرا وارباب عمارت مسجد الحرام را
همچو آنکس که ایمان آورده است بخدای وبروز
آخر وجهاد کرده است درراه خدای برابر
نیستند این قوم نزدیک خدای وخدای راه نمی نماید
بمقصود گروه مشرکانرا که بشرک برخود ستم کنند
آنانکه بگرویدند بخدای وبانچه امده است از نزدیک خدای وهجرت
کردند از دیار خود وجهاد کردند با مشرکان درراه
خدای ببذل کردن مالهای خود برمحتاجان و تهیه اسباب قتال
ایشان ودربافتن نفسهای خود درمعارک حرب
بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه ترند نزدیک خدای از اهل سقایة
حاج وعمارت مسجد کنند وجامع این صفات نباشند وآن گروه که ایشانند
اینها کاملانند ایشانند ظفریافتگان بامانی دوجهانی
مژده میدهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمتی فایضه
ازو بر ایشان وخشنودی کامل از ایشان وببوستانهایی
که ایشانرا باشد درآن بوستانها نعمتی دایم بی انقطاع
در تنکیر جنتها ایمائیست بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست
درحالتی که این گروه جاوید باشند دران بوستانها
همیشه تاکید خلود ست تا حمل بر مکث طویل نفرمایند بدرستی که خدای
نزدیک اوست مزدی بزرگ که نعیم دنیا درجنب او حقیر باشد وچه نعمت
بهتر از رحمت ورضوان ونعیم جنان بود در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای

کرد خدای تعالی شما را ای مومنان ... در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب
و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب
و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن ... و در مواطن روز حنین
و آن وادیست میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با لشکر هوازن
و ثقیف محاربه نمود و انچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق گشته قصد
مسلمانان نمودند و خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده با دوازده یا شانزده
هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت لن
نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب
نمود و این سخن بحضرت رسیده پسند نیامد و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر
اسلام آمد حق سبحانه این قصه را بیاد مومنان داد که شما را یاری داد روز حنین

چون بشگفت آورد شما را ... بسیاری لشکر شما

پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما ... چیزی را از صولت دشمن ... و تنگ
شد ... بر شما زمین آن وادی ... با فراخی و گشادگی
که داشت ... پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب ... در
حالتی که منهزمت کننده گان بودید. آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث
و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن روز بر استر سوار بود چون دوستان
هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی با حضرت آوردند ایشان استر خود را
بنهیب میراندند و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند انا النبی لا کذب انا
ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمی گذاشتند
که آنحضرت بمیان دشمن در آید و ازین صورت بر کمال شجاعت سید عالم صلی الله
علیه وسلم استدلال می توان نمود که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فر

و بازرگانی که می‌ترسید … از کاروانی آن … و مسکنها که از نزاهت
می‌پسندید آنرا … دوستر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور
شد به دستی اختیاری نه طبیعی دوستر میدارید … از خدا و رسول او
و از جهاد کردن در راه او … عقوبت خود را عاجلاً بامر خود
و آجلاً … و خدای … توفیق هدایت ندهد
گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان در بیچارگی تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست و قول مشهور
آنکه تفسیر را حاجت بآنکه ازین آیه را که ناامیدی استشمام می‌توان نمود و اغلب
مردم الا ماشاء الله در این مقام‌اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر
و مساکن دوستر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند الله عزیز دردا باید که
ابراهیم وار روی از دو کون بگردانند فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بمهمان
و فرزند را بقصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کنند تا در دعوی دوستی صادق باشد
آنکس که ترا شناخت جانرا چکند فرزند و عیال و خانمان را چه کند حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده
والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی مشقی
روزی پیش ما در روز عاشورا قصه قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن بر میخواند
میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست
و گفت الهی اکنون جز ترا ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار [illegible] توقف
الساده بود بقصد زیارت والدین که در حران بد مشق آمد و بدر سرای خود رسید
حلقه در بجنبانید مادر او آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادرش گفت
پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چکار
ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود
و هر دو کون نیز و اینها که کرده ایم برای تو کرده ایم … بدرستی که یار
کرد خدای

این جنگ حنین وا جنگ اوطاس بود که بعض از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت
سید ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند
و خدای آمرزنده است گناه توبه کننده را مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند
ای گروه باور داران نیست که
مشرکان پلید اند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب
نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند وابن عباس رضی الله عنهما فرموده که نجس العین اند مانند
کلاب پس باید که نزدیک نشوند بمسجد حرام که محیط بیت
الحرام است پس از این سال که سنه برائت سنه تاسعه بود
از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع
کفارست از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک
رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله
همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و اگر میترسید ای اهل مکه
از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمع از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت
اطعمه و امتعه آوردندی حق سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید اگر ازینجا
می ترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش میشوید
پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را از فضل و رحمت خود
اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده
بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند
یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا اجناس بدولت آنجا
میبردند هر آینه که خدای دانا است باحوال مشرکان حکم
کننده است بتحقیق آمال ایشان اگر دری در بندد دری دیگر بگشاید کما قال
اگر ضایع تو بگذاری که ضایع نگذارد مسبب الاسباب بزرگی من در احسان اگر تو در

دلدل سوار شده ولی مردکار متوجه حرب کفار گشته به جهت اظهار منصور بود القصه چون عباس
رضی الله عنه آنحضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که ای اصحاب را
آواز کن عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب
الشجرة السمرة یا اصحاب السورة البقرة مردم بآواز عباس باز گشتند و جمعی که عدد ایشان
بصد نفر رسید بملازمت حضرت پیوسته بمدافعه کفار شدند و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود که الان حمی الوطیس و به تلاوت دعای موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده
بود که اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده
یا همچنان سوار مشتی خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت
شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود که انهزموا ورب محمد بقدرت ربانی
هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگریزه پر شد و شکست
بر دشمن افتاد و دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال تعالی
پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است
بر فرستاده خود تا تنها داشته غرور نمود و از کثرت اعدا اندیشه
نفرمود و بر مومنان تا به ندای عباس رضی الله عنه باز گشتند
و فرستاد لشکرها که کشتم خود نه دیدید شما ایشان را اما
کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین
گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار
بوده و عذاب کرد خدای آنرا که کافر بودند بآنکه بسیار
کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد اهالی ایشان برده گرفتند و بیست
و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت
بدست آمد در آنجه واقع شد پاداش ناگرویدگان است
و بعد از پس توبه میدهد خدای و فضل میکند

و مجمل قصه او آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را
بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت
و باقی را برده گرفت و عزیر علیه السلام در آن وقت کودک بود و توریت نمیخواند تا چون بزرگ شد
سالها بگذشت و آن [illegible] وی حسابی نگرفتند و او بعد از آنکه از قید ایشان خلاص
یافته بود به بیت المقدس نهاد حق تعالی بعد از [illegible] طریق بقریه [illegible] سایر امله
او را میرانید و بعد از صد سال زنده کرد چنانکه در سوره بقره گذشت و چون
عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمیکردند او را تا او از حفظ توریت بر ایشان املا
کردند در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که پنج قلم بر اصابع وی بستند
بستند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر
باره شبهه کردند که چون کسی که توریت داند و خواند در میان نیست چه دانیم که این
توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که پدر از
پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته
در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریت را از آن محل
برداشته بجمع آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف
تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریت را بعد از صد سال در دل عزیر
نه انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست بهمین مقولات بیهوده برین قول قایل شدند
و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم این سخن گفتند
وگفتند ترسایان
عیسی پسر خداست و این نیز سخنی جمعی است از ایشان که از روی وجوه بود مستحیل
شمردند با آنکه از او ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نموده بودند جرأت
اقدام کردند الخ مذکور شد
گفتن ایشانست
بزبانهای ایشان که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند

بندگی دری دیگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر قبائح شنیع جمله یهود که تابی امر میکنند و میفرماید
بکشید ای مومنان و کارزار کنید [illegible] با آنکه [illegible]
ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تشبیه قایلند و نصاری که تثلیث را معتقدند
و نمیگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب
نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند بس ایمان ایشان بروز آخر
چنانکه باید نباشد و حرام نمیدانند [illegible] آنچه
حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر [illegible] آنچه حرام کرده است رسول
او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده
و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است
از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم
بیان الذین [illegible] است [illegible] با اهل کتاب مقاتله کنید
تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج به نسبت هر کسی از ایشان مقرر
شود بدهند از دست خود وحال آنکه ایشان
خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آورند و بنشینند تا وقتی که تسلیم کنند
یا از ایشان جزیه بگیرند [illegible] ایشان را بسیلی [illegible] و گویند مفهوم آیه مقتضی
تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را [illegible] ثابت [illegible] با اهل
کتاب و امام شافعی رحمه الله گوید از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمه
الله فرموده که از همه مشرکان بگیرند مگر مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است
یا اسلام و امام مالک رحمه الله گوید از همه کفار بگیرند مگر از مرتد که حکم او
قتلست و گفتند جهودان که عزیر پسر
خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل
یعقوب است علیه السلم از سبط لاوی و بچهارده پشت به هارون بن عمران میرسد

و مجمل

که اسلام است وارسال برای آنکه بود ... ظاهر و غالب گرداند دین خود را

... بر همه ادیان همه ... سازد آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد

بود که بر روی زمین جز دین اسلام نمانده بود ... و اگر چه کراهت دارند

مشرکان این صورت را ... ای آنکسانی که ایمان آورده اید

بدرستی که بسیاری ... و رهبان

ییرو و ... مالهای مردمان را

برشوت در حکم و باز میدارند خلق را ... از

دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام و آنانکه از اهل کتاب ...

ایشان که از روی حرص و بخل گرد می‌کنند زر را و نقره را

و نفقه نمی‌کنند گنجها را در راه خدای یعنی زکوة

نمیدهند چه در حدیث آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز یعنی آنچه زکوة او داده اند گنج نیست

یعنی گنجی که بر آن وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود پس بشارت ده

گنج نهندگان زکوة نادهنده را بعذابی دردناک روزی

که گرم کرده شود یعنی بر افروزند آتش را بر آن گنجها

در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بدان دینارها و درهمها سوزان

پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر ابروها زده اند

و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کردند و پشتهای

ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضا ظاهره این سه

عضو اند که اشتمال بر اعضا رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این هم ...

روز معذب کردانند بداغ و گویند اینست آنچه گنج نهاده بودید

برای منفعت نفسهای خود و از سبب حضرت ...

پس بچشید وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره کرد و بال بر ایشان

وحقیقتی ندارد ... مشابهی میسازند سخن خودرا ... بسخن آنانکه
کافر شدند ... پیش ازیشان یعنی بنی مدلج که گفتند ملایکه دختران خدا اند
یا بعضی از کفار عرب که پسر را ابواللات وابوالعزی میخوانند ...
لعنت کناد خدای بریشان ... چگونه برگردانیده میشوند از راه حق
بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است ... فرا گرفتند یهود و نصاری
علمای خودرا ... و عابدان خودرا ... خدایان ... بجز از
آنخدای یعنی فرمان ایشان میبرند در تحریم و تحلیل چنانکه فرمان خدای حق تعالی باید برد
یا سجده میکنند ایشانرا ... و عیسی پسر مریم را نیز خدایی میگیرند
وحال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشده بودند یا فرمان نکردند کافران
ایشان بجز آنکه ما مور بودند بهمه کتابها ... مگر آنکه فرمان برند
و پرستند ... یک خدایرا که در وحدانیت ... هیچ معبودی نیست
مستحق عبادت ... مگر او ... پاکست او ... از آنچه با وی
انباز میگیرند ... میخواهند جهودان و ترسایان ... آنکه فرونشانند
نور خدایرا که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت بروشنی
بر توحید و تنزیه او از ... زنند ... بباد دهنهای خویش یا بگفتهای
که بر زبان میرانند ... و نمیخواهد خدای و نمی پسندد ... مگر
آنکه تمام گرداند ... دین روشن خودرا باعلا و اعلام توحید
واگرچه کاره باشند آنرا کافران ودر بعضی گفته اند [illegible]
ویابی الله الا ان یتم چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف کند سبلت بسوزد
بس بیان اتمام نور میکند و میفرماید ... اوست آن خداوندی که
بفضل شامل خود ... فرستاد ... فرستاده خودرا که محمد است صلی [illegible]
علیه وسلم ... بقرآن که محض هدایت است ... و بدین درست

کر اسلام

ماهای حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل حرام بوده به تنگ آمده گفتند ما سه ماه
پی در پی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورت برانگیخت و در موسم ندا کرد
که یا معشر العرب فدای شما در این سال محرم را حلال کردانید و حرمت او را تأخیر کرد
به ماه صفر و مردمان قول او قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدا در این سال محرم را
حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بود که در اثنای محاربه ایشان ماه حرام در رسیدی
حرمت او را تأخیر کردندی و ماهی بعد از وی او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را
حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته بودند و در اختیار کردندی
و اعتبار داشتندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که ... جز این نیست
که تأخیر حرمت ماهی دیگر ... افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله
و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام می یابد ... گمراه میکردانند
و حفص یضل میخوانند بصیغه مجهول یعنی گمراه کردانیده میشوند ... بدین عمل
آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده ... حلال میدارند نسی را از
اشهر حرم ... در سالی و بجای او ماهی دیگر را حرام میکنند ... و حرام میدارند
نسی را ... در سالی دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن
سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند ... تا موافق سازند
و تمام کنند ... شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد
که ایشان اشهر حرم را چهار میدانستند ... پس حلال میکنند برای موافقت عدد
آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت ... آراسته کردانیده
شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل شما ... بد
کردارهای ایشانرا ... و خدای ... توفیق نداد
هدایت نمیدهد گروه [illegible] کافرانرا ... و در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را
حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان مودب بدان

منفرد نیست اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکور است که اگر دیگران مخزنیه

مال کنند یعنی ذخیره کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز

اسرار باقیه جوی — یکدرم کان دمی بر درویشی بهتر از گنجهای مرصعست [illegible] داری

تمیز بردار که از ذکر روزی کسی نیکیست چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب دایر بر ماه

قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد تقریبا و سال

قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری باشد در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد

و عدد سنه در حکم خدای دوازده است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور

قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بر ان منوط ساخت و در بیان

عدد ان فرمود — بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است

نزدیک خدای — دوازده ماه است — در لوح محفوظ

یا در حکم او و نوشته است خدای این حکم را — در

روزی که بیافرید آسمان و زمین را — ازین دوازده ماه — چهار

حرام است سه در هم پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است

اینست حساب درست در شمار ماهها — پس ستم

مکنید — درین چهار ماه — بنفسهای خود بارتکاب محرمات و منکرات حرمت

این اوقات جمهور علما برانند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم

مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان آنرا یعنی شرک [illegible] در همه اشهر ترک معاصی

لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را ازجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه

است بگناه در حرم یا در حال احرام — و کارزار کنید با مشرکان

همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن — چنانکه همه ایشان با شما

کارزار میکنند — و بدانید که خدای — با پرهیزکارانست

بعضی [illegible] حفظ آورده اند که طایفه اهل جاهلیه بقتل و غارت مستانس شده بود و در

عصمت اوست ... و خدای ... بر مصیر از تبدیل و تغییر ... توانا است
اگر نصرت ندهید پیغمبر را زود باشد که خدای او را یاری کند و در
مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی فرو نگذاشت ... پس بدرستی
که نصرت کرد او را خدای ... آنگاه که بیرون کرده او را
کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ... دومی کرد و
تن دو بودند و نصرت داد ... بوقتی که بودند هر دو ... در غار ثور
و آن غاریست بر اعلی جبل ثور الطحل در جانب یمنی از مکه به مسافتی از مسافات زمانی و درآن
وقت کسی بر آنجا نمی‌رسید در رهات و اهل صحاری که از نزول در آنجا فارغ بودند پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهر مکه از خانهٔ صدیق رضی الله عنه
برفاقت وی بیرون آمده بر آن غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوته فرمود و روزی
دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بر در غار آوردند و حق سبحانه در همان شب درخت
مغیلانی بر در غار رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفتند و بیضه
نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار بتنید کما قیل ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت
علی خیر البریة لم تنسج ولم تحم القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت
بر خلو مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و صدیق رضی الله عنه میگفت یا رسول
الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجهٔ کائنات
فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد ... چنانچه
چون گفت پیغمبر ... مر یار خود را ... اندوه مخور ... بدرستی که خدای
با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی ... پس فرستاد خدای
رحمت خود را که سبب آرامش است ... بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق
[illegible] آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فریدالدین عطار
در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده خواجهٔ اول که اول یار اوست

سزاوارند که در همه جاها مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست
فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همانا اضرار ... آزار دل خلق
بهر نوع سببی تا بر نکشند یا رب نیم شبی بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا به شبی برند
و این را به یکی نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوه
تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی مختل الحال میگذرانیدند
چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد ببستند عنان عزیمت بدان صوب
معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت
طبیعی در رفتن تکاسلی میورزیدند آیه آمد ای آنکسانی که
گرویده اید چیست شما را که برای اعلاء کلمه دین چون گویند مر
شما را که پیغمبر تمام بیرون روید در راه خدای و جهاد
کنید گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین
از کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و عمارت آن آیا راضی شوید و خورسند
گشتید بزندگانی دنیا از ثواب آخرت یعنی
مکنید و دنیا را بر آخرت مگزینید پس نیست برخور
داری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن
مگر اندکی محقر و هیچ عاقل چیز کمتر را و بهتر را از دست ندهد برای خوردتر متاع
این جهان فانی معیوب نعیم آن جهان باقی مرغوب چرا کسی دولت باقی گذارد
بنعمتهای فانی سر در آرد اگر بیرون نروید بجنگی که شما را فرموده شده
عذاب کند خدای شما را عذابی دردناک بانکه دشمن را بر شما
ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و بدل کند شما را
بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس
و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه

عصمت

کشش می برد و یکی بپای کوشش راه می برد آنکه بپای سیر رود در قدمی عالمی زیر پی کند
و آنکه ببال اقبال می پرد بدمی بساط مشاهدهٔ ماسوی را طی میکند. فرد عارف
چون براق برق می پرد دردمی از نه فلک می بگذرد. سیر زاهد هر مهی یک روزه راه
سیر عارف هر زمان تا تخت شاه. در اسباب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضایع شدن
ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک میداشتند حق سبحانه عذر
ایشانرا قبول نکرد و فرمود که بیرون روید ای آنها که سبکبید از بار مال و عیال و ای آنها که
گرانید با حمال و اثقال و جهاد کنید در راه خدا
بمالهای خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید و بنفسهای خود که مباشر
کارزار گردید این بیرون رفتن و جهاد کردن بهتر است مر شما را از تخلف
و ترک جهاد اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را
آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مردمانرا بغزوهٔ تبوک اشارت
فرمود ایشان سه زمره شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمانرا بسمع اطاعت شنودند
و آن اکابر انصار و مهاجر بودند و بعضی ضعفاء مؤمنانرا گران آمد اما فرمان خدای
و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستور اقامت و تخلف طلبیدند
و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که اگر بودی آنچه تو
ایشانرا بران دعوت میکنی خواستهٔ دنیاوی نزدیک بفرا گرفتن
و سفری میانه آسان هر اینه پی روی تو میکردند
بطمع مال و لکن دور شد بر ایشان مسافتی
که بمشقت قطع آن باید کرد و زود باشد که سوگند خورند
بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند چون از تبوک
باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که اگر
توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی هر اینه بیرون می آمدیم با شما

ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست . چون سکینه شد رحمت منزل برو گشت مسکن [illegible] سلام حل برو
و قوت داد خدای پیغمبر خود را . بلشکرها ملائکه که شما . . . نمیدیدید
ایشانرا یعنی فرشتگانرا فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملائکه
بدر اند در بدر و احزاب و حنین . وگردانید . کلمه آنهارا
که کافر شدند . فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر می‌شد خوار و ذلیل
مقدار ساخت . . و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت
آن بلندتر و رفیع قدرتر است . وخدای غالب است عزیز
کرداننده اهل توحید را . داناست خوار سازنده اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار
در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبری مرا من
او را یاری کنم چنانچه در ان محل که با وی یک کس بیش نبود در مقام صنادید قریش بقصد او
برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس
محتاج نصرت بعضی نیست وما النصر الا من عند الله . یاری از من جوئید از خیل
و سپاه . راز با من گوئی یا میر و شاه . هرکرا یاری کنم برتر شود . هرکرا دور افکنم
ابتر شود . . بیرون روید بغزوه تبوک . . سبکباران . . و گران
باران . و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنکه جوان سوارانند
و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران
یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متفرغان
و یا فرزندکاران . سلمی رحمه الله میگوید سبک روحان یا ارتکاب طاعات و گرانان
از سبب مزارات مخالفات . امام قشیری رحمه الله میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود
ما سوی آزادانند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدانند . در بحر الحقائق
آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک درآمده . و ثقال سالکانند
به پیروی کشش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه نوافل یکی ببال

و نبطهم ... یعنی برانگیختن ایشانرا درین سفر ... پس باز داشت ایشانرا
و ترس و کاهلی بر ایشان افکند ... و گفته شد ایشانرا که بنشینید
در خانها ... با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران
و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایشان گفته یعنی میگفته
و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع فرود آمد عبد الله بن ابی با جمعی از
منافقان بیرون آمده در مقابل جناب نبوت فرود آمد و چون لشکر اسلام ازان منزل بمنزل
منزل دیگر که خفا گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منع
دارید که از شر اشرار خلاصی شد و حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که
اگر بیرون آمدندی ... در میان شما ... نیفزودندی شما را
مگر تباهی و بدی و مکر و غرور ... و هر آینه دوانیدندی ناخستند
در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین
می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افگندند یا شما را از جنگ رومیان
می ترسانیدند ... و در میان شما ... جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما
بدیشان میرسانند ... و خدای داناست ... بستمکاران
یعنی منافقان ... هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب
و پریشانی امر ترا ... پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب
خندق که گفتند که یا اهل یثرب لا مقام لکم ... و بگردانیدند
برای تو کارها را یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند ... تا بیامد
نصرت الهی ... و غالب شد ... کار خدا یعنی دین او بلندی
یافت ... و ایشان ناخواهندگان بودند نصرت و دولت ترا اما چون
خدای تعالی کراهت ایشانرا اثری ننهاد چون ترا از حریم قرب خود مدد داده

و در موافقت رفاقت می بودیم ... هلاک میکنند نفسها خود را بدین
سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند ... و خدای میداند بدرستی
که ایشان ... دروغ گویانند ... دعاء است حق تعالی پیغمبر
خود را میگوید عفو کناد خدای از تو وعادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت
ومغفرت بی وقوع خطائی از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او میگوید عفو الله
لک یا در جواب عاطس حامد گوید یرحمک الله وبرخی برانند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بعضی منافقان را اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و بر این تقدیر
جرم باشد یعنی در گذرانید خدای از تو ... چرا دستوری دادی از باز ایستادن
در شدن ایشان را بعذرهای حیلی آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی
نمودی ... تا وقتی که درست شود ... مر ترا ... آنانکه
راست گفتند در اعتذار ... و تو بدانستی دروغ گویان را
دستوری نمی طلبند از تو ... آنکسانی که بتحقیق
ویقین ایمان دارند ... بخدا و بروز باز پسین
آنرا که جهاد بکنند ... بمالها و نفسهای خود
و خدای داناست ... به پرهیزکاران از تخلف
آنانکه ... جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف
ایمان ندارند ... بخدا و بروز آخر ... و در شک
افتاده است ... دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترددشده اند
پس ایشان در شک خود ... سرگردانند میگردند
واگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه
هر اینه آماده میکردند ... برای خروج ... آلة سازو برگی در سفر بکار آید یعنی
استطاعت خروج داشتند ... ولکن کراهیت داشت خدای

ونهاده است اگر کشته شویم ... جشم داریم بشما یکی از دو چیز بد
انکه برسانند خدای بشما ... عذابی از نزدیک خود
چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید شما ... یا برساند عذابی شما
بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم ... پس انتظار برید آنرا که بما
میخواهید ... پدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم
آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت من اجازت تخلف
می طلبم جه احرق من بجرب بنی الاصفر معسرت اما شکلی ترا بمالی خود مدد کاری
نمایم آیه آمد که ... بگو در جواب او ... نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی جون نفقه
کنید ... خواه بطوع و رغبت ... و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه
قبول کرده نخواهد شد ... از شما ... بدرستی که شما هستید
گروه بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست
و باز نداشت ایشانرا ... از آنکه قبول کرده شود
نفقهای ایشان ... مگر انکه ایشان
کافر شدند بخدا ... و بفرستاده وی ... و نمی آیند
بنماز و جماعت پیغمبر ... مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند
بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت ... و نفقه نمیکنند در راه خدای
مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که
باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند
پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با حضرتست و مراد امت اند مومنانرا
میخواهید که متعجب نکرداند شما را ... مالهای منافقان
و نه فرزندان ایشان جه کثرت اموال و اولاد وبال است مرایشانرا
جز این نیست که میخواهد خدای ... تا عذاب کند ایشانرا

از تخویر ده دار وطن در بیابان عمر محرور آورد انوکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جد بن
قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء پس شاید که بقتال
اهل روم میل کنی و از ایشان سریتهای خوب بدست آری کنیزک نیکو بگیری جد بن قیس گفت که
انصار میدانند که من مشغوفم بنساء ترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان
صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیة آمد که ... و از ایشان کسی باشد
که گوید ... دستوری بده مرا در تخلف از این غزوه و مرا در فتنه
مینداز ... بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور
نفاق ایشان است ... و بدرستی که اسباب و فعل دوزخ
فراگیرنده است و احاطه کننده ... بکافران ... اگر
برسد بتو ای محمد در بعضی از غزوه ها ... نیکویی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر زنجه
... اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند ... و اگر برسد
بتو در برخی جنگها ... جراحتی و شکستی چنانکه در احد واقع شد ... گویند
از روی خود پرستی ... بدرستی که گرفتیم ما ... احتیاط کار خود را
... پیش از این یعنی دوراندیشی کردیم و بیرون نرفتیم
و برگردند از مجلسهای خود ... و ایشان شادمان باشند بشماتت
یا معجب بفعل خود ... بگو ای محمد ... نرسد ما را
مگر آنچه نوشته است خدای ... برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت سرا و ضرا
و دولت و نکبت ... اوست یار و نگهدارنده و کارساز ما ... و بر
خدای نه بر غیر او ... باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل
بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات ... بگو
ای محمد مر ایشان را که ... آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار می برید
که بما رسد ... مگر یکی از دو چیز نیکو نصرت اگر بکشیم

گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل
و آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه او را و قوم او را طریقی تام بغلو و اهتمام کرد
و در ینابیع مذکور است که علی را رضی الله عنه فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی
در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم
که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت بعد از التفسیر
بیاید و گفته اند سبب کشته شدن معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن کرده
و غرض جز تعصب نبوده چنانچه میفرماید [illegible] پس اگر داده شوند
از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد [illegible] راضی شوند از آن قسمت را
[illegible] و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان
ایشان خشم گیرند و ناخوشنود باشند [illegible] و اگر ایشان بپسندند
آنچه داده ایشان را خدای [illegible] و رسول داده او از غنیمت
و صدقه و بدان خورسند گردند [illegible] و گویند [illegible] بس است ما را فضل
خدای [illegible] زود باشد که بدهد ما را خدای [illegible] از فضل
خود غنیمتی دیگر [illegible] و رسول داده او نیز عطا کند ما را بیشتر از این که عطا
فرموده [illegible] بدرستی که ما بخدای [illegible] رغبت کنندگانیم یعنی امید
دارندگان هرآینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است
و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس الله سرهما نقل میکند که هر که
بقضای او خورسند شد از غم و ملال باز رست رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است و درین معنی فرموده است بشنو ای آنکه ز خود را
ز غم آزاده کنی خون تو خوردی که طلب روزی ننهاده کنی پس بیان مصارف صدقات
میکند تا دانند که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب
بوده [illegible] جز این نیست که صدقات یعنی زکوة

جزء ۱۰

در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن
و بلاها که بدیشان میرسد از مصایب فرزندان و بیرون رود
جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار و ایشان کافران
باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند بفریاد ایشان رسد
چون مرگ بکشد گردن گردان در بند نتوان به ستیزه جست از آن خم کمند و لکن لحظه که
دست اجل از پای فکند نی مال بفریاد رسد نی فرزند و سوگند
میخورند بخدای که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلامند
و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر و لیکن ایشان
گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان
میکنید پس بتقیه اظهار اسلام میکنند اگر بیابند پناهی
که بدان التجا توانند کرد از قلعها یا سر کوهی یا جزیره یا غارها
در کوهها یا سردابها یا سوراخی که در آنجا توانند خزید
هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما و ایشان بشتابند شتافتنی
که هیچ کسی باز نگرداند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را نمی بینید که صدقات
شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد که و از منافقان
کسی هست که عیب میکند ترا در قسمت صدقها
گفته اند این آیه در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج
بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد او بر آن طعن
کرد یا طلبان غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت
تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرات نمود با حضرت رسول صلعم

گفت

منافقان

خدای رضا جامی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون نجاعه و سماک و دیگر منافقان
که نهان مرا ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم صلی الله علیه و سلم
خالی نبود در خلاء آنحضرت را بچیزها که زبان ما عدا دای آن نیست نسبت میکردند
یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد جمع شما را سرزنش کند گفتند محمد گوش
شنوا دارد ما هرچه میخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند میخوریم که نگفته‌ایم باور
میکند و بشنیدن جاریست سخن چینی کردی و اسرار مسلمانانرا با منافقان
در میان نهادی چون او را متهم کردند گفت محمد هر دل سخن شنوست ما نیز جواب
هرچه میگوییم قبول میکند آیه آمد که ... و از منافقان ...
آنانکه می آزارند پیغمبر را ... و میگویند که ... او جرری
خوش شنوست که هرچه با او میگویند استماع میکند بگو ایشانرا کو او
شنوندهٔ خیرست شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت
میگویند بلکه شنونده و قبول کننده نیکویی است ... تصدیق میکند
خدایرا در هرچه گفته و میگوید ... و تصدیق میکند مومنانرا
در سخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ... و او
رحمتست ... مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند از شما
یعنی آنست که بقول شما داناست صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی
کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید ...
و آنانکه می آزارند بقول و فعل ... فرستادهٔ خدایرا ... مر ایشانراست
عذاب دردناک در آخرت ... سوگند میخورند
بخدای ... برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند ... تا شما را
خشنود کردانند از خود ... و خدای و رسول او ... سزاوار
ترند ... انکه خشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول را چه سخن

و درویشانرا است و بیچارگانرا. امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست
که سوال نکند جهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بجهت
آنکه قوت حال ندارد. امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست
و دیگر عمل کنندگانرا است یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن
و قومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی باسلام آورده اند اما پنهانی که
ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف دلهای ایشان باسلام ایشانرا حظی باید
ساخت و مؤلفه قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت
دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان ایشانرا از غنایم حنین قسمتی
کامل داد چون ابوسفیان و عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون سهم
مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان
باجماع صحابه ساقط شده است و دیگر زکوة برای صرف کردنست
در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه
باز میخرد و ادای نجوم کتابت او را از زکوة مدد باید کرد و علما گفته اند و امام
احمد رحمه الله بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد
و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف
کرده و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بآنکه نفقه کنند
بر غازیان در مدد ایشان باسلاح و غیر برای حاجیان و گفته اند ساختن پل و رباط
نیز از این جمله است و دیگر برای راه گذری که از مال خود
دور مانده باشد صدقاتی برای این جماعت فرض کرده است زکوة را
فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای و خدای داناست
بمستحقان حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید حق تعالی چون در
قسمت گشاد هر کسی را آنچه می بایست داد نیست واقع اندر آن قسمت غلط بنده را

که چنین و چنین گفتند عمار یاسر رضی الله عنه پیغام برسانید و ایشان پیش انحضرت آمده
اعتذار نمودند که ما سخنی برسبیل هزل و بازی جاریه داشتیم ره گذر بانی باشد میکنیم
آیه آمد   ولئن سألتهم ای محمد از ایشان اگر چه گفتند
هر آینه گویند   جز این نیست که بودیم ما که همی کردیم ساز آن   خوض
میکردیم در هر نوع از سخنان   و بازی میکردیم در انچه میگفتیم   بگو ایشانرا
برسبیل توبیخ   ایا بخدای   و بسخنان وی   و به فرستاده
وی   بودید که استهزا میکنید و استهزا با اینها نشاید
   عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ محض است   بدرستی که
اظهار کفر کردید به طعن در رسول خدای صلی الله علیه وسلم   بعد
از انکه اظهار ایمان کرده بودید   اگر عفو کنیم   از
گروهی   از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد و از حق
سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد
   عذاب کنیم طائفه دیگر را   بسبب انکه هستند   گناهکاران
باصرار بر نفاق   مردان منافق که سیصد نفر بودند
و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند   برخی از ایشان از
برخی دیگراند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق   میفرمایند
   بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و باز میدارند   از نیکوئی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق
و متابعت حضرت رسالت   و فرا میگیرند   دستهای
خود را یعنی قبض میکنند از خیرات و صدقات یا از رفع برای دعا و مناجات
و سلمی فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات   ترک کردند
فرمان برداری خدایرا   پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت

سزاوار رضای رسول است . و گفته الله خدایرا و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا بین دارد یعنی
خشنودی خدا وابسته خشنودی اوست یعنی رسول الله صلوات الله وسلامه علیه پس خدا
و رسول را خشنود باید ساخت ان ... اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان
می برند ... ایا نمی دانند ... انکه هر کس خلاف کند
با خدای ... و با رسول او و از حد در گذراند ... پس سزاوار است
انکه باشد مر ورا ... آتش دوزخ ... در حالی که جاوید باشد
دران ... آن خلود در دوزخ ... رسوایی بزرگست . در اسباب
نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدایرا سخن از مایکی
و متردد رای میگفتند و بفسوس و استهزا سخنان ادا میکردند و بعضی از ایشان
تمنا می بردند که چه بودی که ما را صرفا زبانه زد نبری و از آسمان آیتی نیامدی
که بسبب فضیحت ما شدی این آیه نازل شد ... حذر میکنند منافقان
از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان ... سوره از قرآن
... که پیدا کاها بنده آن سوره مؤمنانرا و خبر دهد ... با انچه در
دل منافقانست از کفر و نفاق ... بگو ای محمد ایشانرا که افسوس
دارید امر توبیخ و تهدید است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست
که برای تفضیح شما ... بدرستی که خدای ... ظاهر کننده است
آن چیزرا که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما راست
آورده اند که در غزو تبوک و دیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت
پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه میرفتند و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد را که میخواهد
که حصارهای شام را بگیرد و در قصور و ملوک آن دیار مقام سازد این سخن
بخود نیز نرسیده در باطن آنحضرت ملهم شد با عمار یاسر رضی الله عنه فرمود که آن قوم را
دریاب که بسوختند و از نفاق استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نماید بگو

آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذات
باقیه مهجور ... خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان
بودند ... گروه نوح که بطوفان غرق شدند ... و گروه عاد که بباد
صرصر هلاک گشتند ... و قوم ثمود که بر جفته و صیحه مردند ...
و گروه ابرهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشه زهر هلاکت چشید
... و اهل مدین که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند که بعذاب
یوم الظلة معذب گشتند ... و اهل دیه‌های زیر و زبر شده یعنی قوم
لوط علیه السلام که بچهار نوع هلاک شدند ... آمدند بدیشان
فرستادگان ایشان ... با حجتهای روشن و نشانهای آشکارا ...
پس نبود خدای ... که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب کند
... ولیکن بودند ایشان ... که بر نفسهای خود
ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند ... و مردان مؤمن
و زنان مؤمنه ... برخی ... دوستان برخی
دیگرند در تعاون و تناصر ... میفرمایند به نیکویی که ایمان
و فرمان برداری است ... و باز میدارند از بدی که کفر
و گناکاریست ... و بپای میدارند نماز را بشرایط آن
... و میدهند زکوة را با وجوب متعلقه بدان
... و فرمان می‌برند خدای را ... و پیغمبر او را در همه امور
آن گروه ... زود باشد که رحمت کند خدای برایشان
... بدرستی که خدای غالب است بر هرچه خواهد کند ... داناست بوضع
هر شیء در موضع او ... وعده داد خدای
مردان و زنان مؤمن را ... بوستانها یعنی مشتمل بر میوه که میرود

فضل خود از ایشان ... بدرستی که منافقان زن و مرد ایشانی
ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان ... و وعده
داده است خدای مردان منافق را ... و زنان منافق را ... و
و کافران را از مرد و زن ... آتش دوزخ ... جاودان
باشند در آن ... آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت
و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ... و مر ایشانراست در
آخرت ... عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته
دارند که آن تعب نفاق و رنج ... ای ... حالی و هر روزی در باطن
ایشان حسد افروزی در برفضت ... بیشتر ... شعله که خروش میسوزی
... ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند ... پیش از شما یعنی
امم ماضیه ... بودند سخت‌تر از شما ... از روی قوت یعنی
بدن از شما قوی‌تر بودند ... و بیشتر بودند از روی مال
و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بوده ... بس بهره
گرفتند ... بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره
برداشتند ... پس شما نیز بهره گرفتید بنصیب خویش
از آرزوهای فانی ... همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند
پیش از شما ... به بهره خویش ... و خوض کردید
و شروع نمودید در باطل ... همچو خوضی که کردند ایشان ... خوض نموده
و بر آن رفتند ... آن گروه ... نابود شد و تباه گشت
کردارهای ایشان ... در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد
در آخرت که ثواب بر اعمالشان مترتب نگشت
گروه ... ایشانند زیان‌زدگان در هر دو جهان

همه دوزخ است و … … و بد بازگشتی است دوزخ . آورده‌اند که بوقت تعبیهٔ
غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بر در از کوشکی سوار را از جانب قبا بمدینه می‌آمد و از برای
تعظیم حرم از آن صنو گفت لکن اگر محمد آورده حق باشد ما از این درازگوشان که سواریم
بدتر باشیم پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانید و آنحضرت
جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن معنی سؤال فرمود … سوگند یاد کرد که نگفته‌ام
و مصعب منافقت کرد … … نازل کرد … سخن از آن
معلوم گردد … آیه فرستاد که … … … بخدای که مطلق
… … نگفته‌اند آن سخن را … … … … … …
کفر را که طعنه زدند در دین و شک آوردند در کلام … … و کفروا
ساختند … … بعد از اظهار اسلام … و قصد کردند
… و بانچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب
مهاجران رضی الله عنهم بوده از مدینه تا انکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و
بپادشاهی بردارند … و کینه ور نشدند مگر رسول و مؤمنان
… مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشان را … و فرستاده
او را … از تفضل و تکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند
چون قدوم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید ببرکت آنحضرت
غنایم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند پس موجب آن بود که بی‌نیاز شدند و آنرا
که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود و حضرت صلوات الله علیه
فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و توانگر شد و دوازده هزار درم دیت
بردیت از فضل و کرم رسول بود صلی الله علیه وسلم این تعریض میفرماید که
سبب اینکه دشمنی نسبت … توانگری … پس اگر توبه کنند
از نفاق … باشد آن بازگشت بهتر ایشان را

از زیر درختان آن جویها ... جاویدان ملند
دران ... و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش
... در بهشتهای پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ
تسنیم دران می باشد یا محلی از محلات بهشت است امام ثعلبی میگوید نهریست در جنت
که بوستانهای او بر هر دو کنار وی است ... و خشنودی از
نزد خدای همه ایشانرا ... بزرگتر است از بهشت و نعیم او زیرا که مبدأ جمیع
سعادات و منشا تمام کرامات رضای حضرت عزتست و خشنودی به نیل وصال
و فوز لقای ذی الجلال الیهست متحقق است و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه
جز رضای حضرت احد مطلوبی نیست ... یکی میخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد
که از دوزخ شود دور ولیکن ما نخواهیم این و آن بجست مراد ما همین خشنودی
تست چو تو خشنود گشتی دهر و عالم همین مقصود بس والله اعلم در احادیث
صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند لبیک ربنا
و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود
نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه هیچ یکی از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید
آیا بدهم شما را افضل از این عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز تواند بود
که از اینها افضل باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز
بر شما خشم نگیرم و از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر
نیست ... آن خشنودی ... اوست فیروزی بزرگ
نعم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت بازاء او مختصر است
ای پیغمبر ... جهاد کن با کافران بشمشیر و
منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان ... و درشت
باش با ایشان در جهاد و محابا مکن ... و مآل بازگشت اینها

بیم دوزخ آ

تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزاء آنرا و آن روز قیامت باشد
به سبب آنکه خلاف کردند با خدای ... آنچه وعده کرده بودند از تصدق
و صلاح ... و بسبب آنکه بودند که در وعده دروغ گفتند
آیا نمیدانند منافقان ... آنکه میداند خدای ... آنچه نهان داشتند
از نفاق و عزم بر خلاف عهد ... و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است
و آیا نمیدانند که خدای ... دانندهٔ نهانها و پوشیدهاست در دنیا
آیه تهدیدی عظیم است ممکن اندیشه عصیان چو میدانی که بجا نیتی پیوسته پیروی پیغمبر ولی
چو میدانی که می بیند نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در
تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود و صدیق رضی الله عنه از دینار و درهم هرچه داشت بیاورد
و فاروق یعنی عمر نصف اموال خود متصدق کرد و ذو النورین رضی الله عنه جمل
از دینار و چهار هزار درهم صدقه نمود و هریک مثل عباس و طلحه و سعد عباده و محمد
سعد رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند و اینهمه نزد آنحضرت جمع شد در آخر عاصم بن عدی
صد وسق خرما که ده هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر برداد ابو عقیل انصاری
ساعی خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مزد آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما
با جرت بمن داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن
صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز
و طنز کرده گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا داد نه بخدای و رسول او و از صاع ابو
عقیل بی نیاز بود اما او خواست که خود را بیاد دهد تا از صدقات چیزی بستاند
آیه نازل شد که ... آنانکه عیب میکنند افزون دهندگان را
از گروندگان ... در ادای صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را
که بریا نسبت میدهند ... و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند
مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول را

واگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق ... عذاب کند خدای ایشانرا
عذابی دردناک ... در دنیا بکشتن ... و در آخرت بسوختن
و نیست ایشانرا در زمین ... دوستی که دست گیرد ... و نه یاری
که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان
امت محسوب است آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت
پناه محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای
درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه آنحضرت او را پند داد که از این مدعا درگذر سودمند
نبخشید حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بخواه او مال دهد
القصه تیر دعا بهدف اجابت رسیده حق سبحانه برگوسفندان او برکت کرد تا حدی که در
حوالی مدینه ایشانرا جای نماند روی به بادیه آورده و از اقامت نماز جماعت محروم شد
و جمعه را دیگر به مدینه نمی توانست آمد بالاخره از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات
از نزد سید کائنات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک وی
رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت
اینکه محمد صلی الله علیه وسلم از ما می طلبد جزیه است پس زکوة نداد و چون به پیغمبر رسید
صحابه متعجب گشتند و این آیه نازل شد که ... و از اهل نفاق
کسی هست که با خدای عهد کرده که ... اگر بدهد خدای ما را ... از فضل
خویش مالی ... هر آینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ... و هر آینه که باشیم
بتصدق ... از جمله نیکان و شایستگان ... پس آن هنگام
که بداد ایشانرا مال بسیار ... از فضل و کرم خود ... بخیلی کردند بدان
و حق خدای ندادند ... و روی بگردانیدند از عهد و پیمان ... و ا
اعراض کنندگانند از امر و فرمان ... پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة
ایشانرا ... نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زایل نگردد

وایشان بی الفت نیستی بر خلق در ان حرارت [illegible] اگر باشند

که میانند که مال ایشانرا بر افزاید [illegible] بلکه باید که بخزید

اشکی [illegible] و باید که بکی [illegible] بصیغهٔ امر [illegible] شده تا دلالت

کند بر انکه لازمست که در قیامت خنده ایشان اندکی و گریه ایشان بسیار خواهد بود شاید

که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و کلمتین را حمل بر معنی حقیقی فرود ایشانرا

غم باشد بی فرح و اندوهی بی خوشی [illegible] پاداش [illegible] ایشانرا پاداش

دادنی [illegible] بوده که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق

[illegible] اگر باز آرد خدای ترا [illegible]

گروهی از منافقان متخلف [illegible] پس دستوری طلبند از تو [illegible] برای

بیرون آمدن [illegible] بگو بیرون نمی آیید [illegible]

یعنی [illegible] یعنی بیرون نخواهید آمد [illegible] با من [illegible] هرگز [illegible] و کارزار

نکنید در مصاحبت من [illegible] دشمنی را [illegible] کرده شما [illegible] خود پسندید

[illegible] بنشستن و تخلف کردن [illegible] اول بار یعنی در غزوه تبوک [illegible] پس

بنشینید یکباره [illegible] با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند

چون زنان و کودکان [illegible] زنان [illegible] آمده که این کار

[illegible] آشنایی [illegible] زنان

و بوی پیش [illegible] با مردان [illegible] در میدان [illegible] آورده اند که حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم [illegible] عیادت وی [illegible] و او از آنحضرت التماس نمود

که پیراهن خود [illegible] تا کفن من سازند و بر جنازه من حاضر شوی و بر من نماز گزار

و [illegible] طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شده خواست که

نماز گزارد عمر رضی الله عنه دران باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او بیاد

حضرت میداد و چون عازم شد نماز وی آیه آمد و گروهی بعد از آنکه نماز گزارده بود

از صاع او مستغنی اند ... بس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه می کنند
با ایشان ... جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان ... و مر ایشانرا
باشد ... عذابی دردناک بران سخریه و استهزا که میکنند در انوار آورده که پسر
عبد الله بن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود
در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله درخواست آن نمود که برای پدر
وی آمرزش طلبد آنحضرت برای ابن ابی استغفار کرد و آیه آمد که
استغفار کن برای ایشان که منافقانند ... یا آمرزش مخواه برای
ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند ... اگر
آمرزش خواهی برای ایشان ... هفتاد بار
یعنی بسیار هرگز نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیه آمد که
سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه و سلم
بعد از نزول این آیه دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین میشود که هفتاد
از عدد بجهت تکثیر است نه تحدید ... آن عدم قبول استغفار در حق ایشان
بسبب آنست که ایشان ... کافر شدند بخدای ... و برسول او
و خدای ... ره ننماید بمقصود گروه فاسقانرا
یعنی متمردانرا در کفر خویش ... شاد گشتند بازپس ماندگان از غزو
به نشستن خویش ... بر خلاف رسول خدای
و کراهت داشتند بکراهیت عقیدت ... انرا که جهاد کنند
بمالها و نفسهای خود ... در راه خدای بلکه
فراغت و تن آسانی طلبیدند ... و گفتند مر مومنانرا ... بیرون مروید
بدین غزو ... در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنانرا نیز تنفیر کنند ... بگو مر ایشانرا
که ... آتش دوزخ ... سخت ترست از جهت حرارت نسبت باین گرما

خداوندان مال و توانایی ... از منافقان

وگویند

بگذار ما را و با خود بلشکر مبر ... تا باشیم ... با نشستگان در خانها

خورسند شدند و راضی گشتند

باشند ... با زنان

و بی ماندگان ... و مهر نهاده شده است ... بر دلهای ایشان از

نفاق

پس ایشان فهم نمیکنند آن چیزی را که در جهادست از انوار

سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت ... لکن فرستادهٔ

خدای ... و آنانکه ایمان آورده اند ... با او یعنی در خدمت او

جهاد کردند

بمالها و نفسهای خود

و آن گروه ... مر ایشانراست نیکوئیها هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا

و بهشت و کرامت در عقبا ... و آن قوم ... ایشانند پیروزیها

یابندگان و بمقصود رسیدگان ... آماده ساخته است خدای برای

ایشان ... بوستانها که میرود ... از زیر درختهای

آن جویها ... جاوید باشندگان در آن ... آنست

رستگاری بزرگ و پیروزی تمام ... و آمدند در وقت

توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان ... از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان

که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بانکه

اگر ما بغزا آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند

تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف ... و نشستند

آنانکه ... دروغ گفتند با خدای ... و با رسول او در ادعای

ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند

زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند ... از اعراب ... عذابی

الیم بقتل و سبی در دنیا یا حرقت در آخرت ... نیست بر ناتوانان

نازل شد که   و نماز مگذار بر هیچ یکی از ایشان یعنی بر هیچ یک از منافقان
که بمیرد   هرگز و قد اتصل باشد و گفته‌اند ظرف ماضی است یعنی چون
کسی ازیشان بمیرد احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گویا که همیشه مرده است
دایما بر مثال حال خواهد بود   و مایست   بر سر گور وی برای دعا
و زیارت یا دعا و یا استغفار   بدرستی که منافقان   کافر شدند بخدا
که شریک آوردند   و بفرستاده وی که رسالت وی را قبول نکردند   و بمردند
     و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان
و باید که ترا معجب نسازد و مراد امت اند و خطاب با پیغمبر نسبت یعنی در عجب نیندازد ترا
اموال منافقان اگرچه بسیار است   و فرزندان ایشان اگرچه
قوی و با بها و مقدارند   جز این نیست که میخواهد خدای
بآنکه عذاب کند ایشان را بدان   در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت
آن پیوسته در رنج باشند و برای مصیبت احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان
همواره محنت و مشقت کشند   و بیرون رود یعنی مفارقت کند جانهای ایشان
بحسرت تمام   و ایشان کافران باشند یعنی برکنده از جهان بروند
در دوستی ... اشقی الاشقیا از حال دنیا جمع میکند بانواع پریشانی
و زحمت ... انواع بلیت و مشقت و از آن محروم میروند و میگذارند بحسرت
حسرت. در اول چو خواهی گنج مال جمع پس رنج بر خویش باید گماشت پس از بهر آنکه
تا بمانند بجای شب و روز می‌بایدت پاس داشت وز پی جمله آن مال ... هست
گر آخر بحسرت بباید گذاشت   و چون فرو فرستاده شود   سوره
از قرآن بتمام و یا بعضی که سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر حرف سوره
نازل کرده   بآنکه ایمان آرید بخدای
و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او   دستوری جویند از تو ... ایستادن

خدای از خلاف ... بر دلهای ایشان ... پس ایشان نمیدانند
وخامت عاقبت خود را وعقوبتی که برین نافرمانی مترتب است
... الفاظ اعتذار خواهند کرد منافقان ... بسوی شما یعنی عذر خواهند
خواست از تخلف ... چون باز گردید از تبوک ... بسوی ایشان و بگذ
باز آیند ... بگوای محمد ... عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما
باور نخواهیم داشت شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه
بتحقیق خبر داده است ما را خدای ... از اخبار شما و احوال
شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود ... و ببیند خدای ... کار شما را
... و رسول او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثابت
میمانید ... پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت
بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر
و ظواهر ... پس خبر خواهد داد شما را ... بآنچه بودید که می
کردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و بعد از آن جزا خواهد داد بتوبیخ و عقاب خواهد برد
زود باشد که سوگند خورند بخدای ... برای شما
چون باز گردید از سفر ... بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی اینست که خبر
داد از سوگند بعض منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
حق سبحانه ازین خبر میدهد که سوگند میخورند بر دروغ ... تا روی بگردانید ازیشان
از عتاب و سرزنش ایشان ... پس اعراض کنید ازیشان و بگذارید
بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت که سبب میل
بتوبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها پذیرنده
تطهیر نیست ... و جای ایشان دوزخ است و عقاب و عتاب ایشان

و نه بر ضعیفان ... و نه بر بیماران و معلولان ... و نه
بر آنانکه نمی‌یابند چیزی را که نفقه کنند بخود و اسباب راه سازند و چون جهینه
و مزینه یعنی برین دو طایفه تنگی نیست که می اگر باز ایستند از غزو چون
نیکخواهی نمایند و فرمان برند مر خدای و رسول او را و قصد اصلاح فعل آنست
باخلاص نیت نیست بر نیکوکاران که ناصحانند هیچ
عتابی و ملامتی و خدای آمرزنده است آنرا که بعد از غزو باز ماند
مهربانست که معذور را نیز رخصت قعود دهد و هیچ معاتبتی
نیست بر آنها که از در ما بودکی چون بیامدند بسوی تو و درخواست
کردند تا ایشانرا ستور دهی و با خود بحرب بری گفتی تو که در نیافت
نمی‌یابم چیزی که شما را سوار کنم بر آن برگشتند
از پیش تو و چشمهای ایشان روان می‌شد از
اشک یعنی اشک از دیدها میریخت از روی اندوه بجهت
آنکه نمی‌یابند آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان
هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد است
و پیاده مانده‌ایم مرکبی فرمای تا بر آن سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرمود که آنچه می‌جویید نمی‌یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند
و ابن عمیر و عباس و عثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند
پس حق تعالی می‌فرماید که بدین نوع اگر تخلف کنند هیچ عتابی نیست
جز این نیست که معاتبت و ملامت برآنانست که ایشان
از تو دستوری می‌جویند در باز ایستادن و حال آنکه
ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است
راضی شدند بآنکه باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد
خدای

ایشان منقلب شود ... و خدای شنواست مر آنرا که بر زبان می آرند داناست

بآنچه در دل پنهان میدارند ... و از اهل بدو کسانی

هستند که میگروند بخدای ... و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند

از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین و رهط او میدانند که بخدای و بقیامت میگروند

و فرا میگیرند ... آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق

اسباب قربه ... نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست

که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی ... و برعاهای پیغمبر که پیوسته

متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد کقوله اللهم صل علی آل ابی اوفی

بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول ... سبب

نزدیکی است مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی ... زود باشد که

درآرد خدای ایشانرا ... در بهشت خود که محل نزول رحمت است

بدرستی که خدای ... آمرزنده است مر متصدقانرا ... مهربان است بر مثوبات

و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند

برعایه موفقان ... از مهاجران یعنی آنانکه از مکه مهاجرت کرده

بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها

از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی

سابق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر

ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه ... و آنانکه متابعت

کردند سابقانرا ... بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر

و انصار که پی روی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت

در زمره تابعان است ... خشنود شد خدای از ایشان بقبول

طاعت ایشان سابق و لاحق بدین رضا داخلند ... و خشنود شدند

آن خواهد بود برای پاداش بانچه بودند که کسب میکردند از کفر
ونفاق سوگند میخورند منافقان ومنافقان برای شما
تا بدان خشنود شوید ازیشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی از رجوع
آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکند و عبد الله بن ابی
سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه بهمین نوع سوگند خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند
ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا پس اگر خشنود
شوید ای مومنان از منافقان دروغگو پس بدرستی که خدای
خشنود نمی شود از گروه فاسقان یعنی رضای شما
با وجود خشم خدا ایشان را سود ندارد چه آنکه آیه نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند
و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند بادیه نشینان مراد بنی تمیم و اسد
وغطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه همه اهل بادیه پس بدلیل این جمع مخصوص
سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است
بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل اند و با اهل علم صحبت و مجالست نکرده اند
و سزاوارترند بانکه ندانند اندازهای که خدای
تعالی فرو فرستاد بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و خدای
داناست باحوال ایشان حکم کننده از حکمت باجهال ایشان
و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فرا گیرد برای شمار یعنی شمار کند
آنچه نفقه می نماید و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات
خود را غبنی و غرامتی می شمارد چه بران امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق
میکنند و انتظار می برد بشما گردشهای روزگار را
یعنی آنرا که دولت اسلام به نکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از
انفاق خلاصی یابند بر ایشان باد گردش بد روزگار

و ورزیده بودند چون از تهدیدات آنکه در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن
از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بستند سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا
بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نمود بر عادت معهود بمسجد در آمد و ایشانرا
در بند گفت چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم
بر زبان آورد که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در رسد
آیه آمد که

وقومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر
اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بر آن ... بیامیختند
کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان در وجود آمده
بود ... عملی دیگر بد را از تبوک تخلف نمودند ... شاید خدای
... انکه توبهٔ ایشان در پذیرد ... بدرستی که
خدای آمرزنده است مر تایبان را ... مهربانست بتفضل برو در تاویلات
کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعداد است و عدم رسوخ
ملکهٔ خطیات و بران استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیدهٔ بصیرت گشاده
شده و قباحت گناه مشهود وی گشته هم اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل
در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت از آنها
پسندد و در غرائب حضرت الانبیا ماند حکیم سنایی قدس سره فرموده چون بری گناه را تا نی
کشتی جانب پشیمانی ور نوانی گناه را بر دست آن نشان شقی و شقا بر دست
القصه بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرموده تا
ایشانرا بگشادند آن آزاد شدگان بشکر از نعمت آنکه اموال خود را بحضرت
نبوت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این اموال از دولت خدمت
تو بازماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدای تصدق کن خواجه عالم صلوات الله و

ایشان از خدای بانچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه • و آماده کرد خدای

ایشانرا • بوستانها که میرود زیر درختان آن

جویها • جاوید باشند در آن همیشه تاکید خلود است

آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد • و از آنانکه

گرداگرد شهر شما اند • از اهل بوادی • منافقانند چون

اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه

قیام می نمایند • و از اهل شهر شما نیز • قومی اند که خو کرده اند

بر نفاق یا در نفاق ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد

و اقامت نمود • نمیدانی ایشانرا یعنی که تو ایشانرا

باوجود کمال فطنت و صدق فراست خود

در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور رسانند که تو

ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی • ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل

ایشان مطلعیم • زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا دو نوبت

یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد

پس باز گشته شوند در قیامت • بعذابی بزرگ که آتش

دوزخ است و بحقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان

از نور لقا و رویت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست

از فراق تو مکو سخن هر چه خواهی کن بغیر آن مکن تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست

در فراقت عمر بی جا هیچ نیست • صد هزاران مرکب تلخ پشت تو نیست مانند فراق روی

تو جور و دوران و هجران رنجی که هست سهلتر از بعد حق و غفلت است از فراق این

خاکها شوره شود و ز فراق این آبها تیره بود • دوزخ از فرقت جهان سوزان شدست

پیر از فرقت جهانی لرزان شدست که بگویم از فراق چون منست تا قیامت یک

بود از صد هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عزوی تخلف

ورزیده

با خوانند که جزای اینها را اگر اصرار کنند بر این گناه [illegible] و با تو برده
اینها را اگر براءت و نفرت از آن نزدیک برای جهادست و اگر نه عنقریب تردد نیست
[illegible] و جزای ایشان است بر جای ایشان [illegible] حکم کنند با وجابی ایشان
آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعه بن
ثابت و اضراب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو
عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و بسوء
نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه و سلم با اهل مدینه خبر داده بود چون آنحضرت بمدینه
هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر بریدند
و کسی بوی التفات نکرد باوجود لب جان بخش تو ای آب حیات حیف آید سخن از چشمهٔ
حیوان گفتن ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شد
و بعد از غزوهٔ احد از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احزاب حاضر شده اول
کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب
حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده بشام رفت و بهرقل که ملک روم بود در رفت و میخواست
که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما
در مقابله قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا مادهٔ
علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون
عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعفا
و بیچارگان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم و التماس میرود که در آن
مسجد نماز گذاری غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خود را
استحکامی دهند چنانکه در مثنوی معنوی هست همچو اصحاب مسجد را [illegible]
توجهی باشد دهی با ما بساز تا شود شب از جمالت همچو روز ای جمالت آفتاب
جان فروز ای دریغا کان سخن از دل بدی تا مرادی آن نفر حاصل شدی القصه

فرمود که من با خذ اموال شما مامور نیستم این آیه نازل شد که ... فرا گیر از مالهای
ایشان ... زکوتی فریضه ... تا پاک گردانی ایشان را از گناهان یا از حب
مال که موذی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل ... و زیاده گردانی و نشو و
نما دهی حسنات ایشانرا ... برای صدقه ... و دعا کوی بر ایشان و آمرزش
طلب ... بدرستی که دعاهای تو ... آرامش بود دلهای ایشانرا
و خدای شنواست دعای ترا ... داناست باستحقاق ایشان مر آنرا
آیا نمیدانند این تایبان یا آنها که توبه نمی کنند معلوم نرا زند
آنرا که خدای ... اوست که قبول میکند توبه را ... از بندگان
خود ... و فرا می گیرد یعنی قبول می کند صدقهای ایشانرا
تا نمیدانند آنرا نیز که خدای ... اوست توبه پذیرنده
مهربان بر توبه کننده ... و بگو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه
استقامت ورزید بران یا میگوید ای گروه که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید اگر
شما بد بدست ... پس زود باشد که ببیند خدای ... کار شمارا از خیر و شر
و رسالة او ... و گروندگان نیز ببینند ... و زود باشد
که باز گردانیده شوید بعد مرگ ... بسوی دانای نهان
و آشکارا ... پس آگاه سازد شمارا ... بانچه بودید که عمل
میکردید و آگاه ... مجازات باشد بران قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام
... بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر کعب بن مالک و مرارة و هلال بن
امیه و مرارة بن الربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت آمده بگناه
معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند و در شان
ایشان نازل شد که ... و دیگر از متخلفان ... تا خیر کرده شدگانند
و باز داشتگان ... برای فرمان خدا در باره ایشان
یا عذاب

فیه رجال

در آن مسجدی که مؤسس شد بتقوی ... مردانند که از پاکیزه طبعی

یحبون
دوست میدارند آنکه پاکی ورزند از نجاسی و احداث یعنی پیوسته بر طهارت باشند
و گفته‌اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیه حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه برای بر شما
ثنا گفت جواب دادند که آب از پی درمی آریم احجار زمین را یعنی در استنجا و نزد
جمعی مراد تطهیرست از معاصی و خصال مذمومه ... و خدای
دوست میدارد پاکی ورزندگان را ... آیا هر کسی که اساس افکند
بنای دین خود را ... بر ترسکاری ... از خدای
و طلب خشنودی او ... بهترست ... یا آنکس که اساس نهاد
بنای امور دین خود را ... بر کناره روی که زیرش برده بسیل آبی
شده و ظاهرش بپای ایستاده باشد ... شکافته شده و نزدیک بافتادن و اینچنین
زمینی سست بی قواعد باشد چون برو بنا کنند ... پس افتاد زمین است
که نیست کرده و در افتد ... با بنا یا بانی آن ... در آتش دوزخ و این
تمثیلست از برای آنهای که بنیاد دین خود بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان جز
باشد بدوزخ ... و خدای ... راه نمی‌نماید گروه
ستمکاران را بر آنچه مقصود ایشانست ... همیشه هست
بنای ایشان ... آن بنای که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده ... سبب شک
و نفاقی ... در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاقی که دارند و گفته‌اند
مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع حضرت که ایشان استدعا نمودند که
آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گزارد و آیه آمد که لا تقم فیه ابدا
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم
که آن موضع خرابه اهل مدینه باشد ... پس بنی عمرو که آنرا برکشیدند مطرح خاشاک

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه سفریم تا باز آییم و چون
بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسیدند اهل مسجد التماس دعا
نمودند جبرئیل علیه السلام این آیه آورد که ... و آنانکه فرا گرفتند
و بنا نهادند ... مسجدی ... برای ضرری مومنان و ستیزه ایشان
و برای تقویت کفری که اضمار آن میکنند ... و برای تفرقه افکندن
میان مومنانی که در مسجد قبا مجتمع میباشند ... و برای انتظار
... مر آنکس را که حرب کرد با خدای ... و با رسول او
پیش از بنا این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین جنگ
حاضر شد ... و هر آینه سوگند میخورند چون کسی گوید که چرا این مسجد ساختید
که ما نخواستیم از بنا این مسجد ... مگر خواستن نیکو که
نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا ... و خدای گواهی میدهد
که ایشان دروغگویانند در سوگند خوردن ... مایست برای نماز
دران مسجد ... هرگز ... هر آینه مسجدی که ... بنا نهاده شده است
بر پرهیزکاری ... از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر
و اشهر و اظهر است که مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت
فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکند و این اول مسجدیست در مدینه که حضرت
رسول صلوات الله و سلامه درانجا نماز گزارده و در تنویر المقباس از ابن عمر
رضی الله عنه نقل میکنند که رسول صلی الله علیه و سلم هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد
قبا آمدی و درانجا دو رکعت نماز بگزاردی و در روایت آمده که دو رکعت
نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی
است ... سزاوارتر است ... آنکه قیام کنی ... در وی از برای نماز

مایهٔ شومی و شر است و مال سبب طغیان و غرور را نیز و ناقص معیوب را در راه خدا که
و بهشت باقی و عوض را بستان خنک چند از دکری بستان خاک زمین می‌دهد و زر
می‌ستاند در عوض فانی خوار حقیر نعمت باکثرت بلکه بکثیر در کشاف و عین المعانی
و جز آن منقول است که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می‌گذشت و آن
حضرت این آیه می‌خواند نفحات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات
فیوض ملکوتی ساخته بر سید که هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سوال کرد که این
بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب
مستطاب الست بربکم بشنوانیدند اعرابی گفت والله ربح لا نقیل و لا نستقیل چون
نفس معیوب را مولای غنی بیار خرید و در عوض بهشت باقی می‌دهد هرگز این
بیع را بر هم نزنیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم آن بیع را که روز ازل با تو
کرده‌ایم اصلا در آن حدیث اقالت نمی‌رود عزیزی فرموده است که ای بنده تو خود
و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خرید و بعیوب ما دانا
بوده امید آنست که اندر درگاه کرم رد نکنند امید که از فضلت خرد و لم کردم
من جوف شد به همه عیبی لطف تو خریدارم و در نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی
رحمه الله نقل میکنند که تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی انگه بعیب بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان رد مکن آنچه خود پسندیدی در حقیقت این بیع
و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال ما را بذکر
اختصاص داد و دل را در این مبایعه داخل نکرد اشارات هست که ان و محققان را
عبارات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت
تحریر یافته هر که خواهد که زین برد بوی گو تماشای آن گلستان کن و بعضی از
بیان اشتری بیان کنار لاجل المشتری میکنند و میگویند بکار دار میکنند
اینها همان که نفس ایشان خریده شده است در راه خدای

وخاکستر کنند حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان که از واسطه آن زاید شک
ونفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این
تخریب مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان
که بشیتی که قابلیت ادراک در ایشان نماند وگفته اند تنقطع قلوبهم یعنی بقتل و غیره
پاره پاره یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت
بر فعل انها امر [illegible] و خدای داناست بنا بنیت ایشان که بر چه نیت
بوده حکیم کننده است خرابی آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب
قرظی نقل میکند که چون هفتاد در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه بیعت میکردند عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول
الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم
برای خدای آنکه او را پرستید و بوی شرک میارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید
از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم
جزای ما چیست حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع
لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سود مند است ما در این بیع سود کردیم هرگز
اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه از این بیع و شرا خبر میدهد که
بدرستی که خرید خدای از گروندگان نفسهای ایشانرا
که مباشر جهاد شوند و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند
بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیل است برای اثابت
مؤمنان به بهشت و بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا زیرا که بیع
و شری بهای [illegible] بود که بنا بر املاک بود و وجود هر کس و هر چه هست
همه از آن حضرت است [illegible] پس این تحریض است مر خلق و جهاد یعنی
ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نعمی

و احکام خدا برا و سلمی گویند نگاه دارندگان او امر او را بجز اوامر ز خوب و ابرار و ارواح
و بشارت ده مؤمنانرا که بدین صفات موصوفند وضع مظهر بسبب آنکه ایمان
داعی ایشانست بدین فضایل و خروف مبشر با ایشان بتعظیم و تکثیر آن آورده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه بر سر قبر مادر خود آمد گریان شد فرمود که دستوری
طلبیدم در زیارت وی با جلالجلاله اجازت دادند و در استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند
و این آیه آمد که صحیح نباشد و روا نبود مر پیغمبر را
و آنانرا که گرویده اند آنکه طلب آمرزش کنند برای شرک
آن مشرکان و گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان
نومید شد وعده فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی کنند از او و بعد
از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابوطالب
آمرزش میطلبید گفتند ما چرا از برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه
ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای
عم خود استغفار میکند آیه آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنانرا که برای اهل شرک آمرزش
طلبند و اگرچه باشند آن مشرکان خداوندان قرابت
از پس آنکه روشن شد مر ایشانرا آنکه ارباب شرک
ملازمان دوزخ اند و نبود آمرزش
خواستن ابراهیم از برای پدر خود مگر از برای وفا کردن وعده
که در وقت مناظره کرده بود مر پدر خود را گفت سأستغفر
لک ربی و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم را ابراهیم وعده آنکه ایمان آرم
پس استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بگروی
پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را که پدر او
دشمنست مر خدا را یعنی بکفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آن

وذلک رضای او ... پس گاهی می‌کشند دشمنان را ... وگاهی کشته میشوند بر دست
ایشان ... وعده داده است خدای ایشانرا بدین بیع وشری وعده دادنی
ثابت و باقی که خلاف نیست در آن ... در [illegible]
کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریت و انجیل مامور بوده اند بقتال ... و کیست
وفاکننده تر ... بعهد خود ... از خدای که کرمست و کرم خلق در وعده
روا ندارد ... پس شادمان باشید ... بخرید و فروخت خود ...
... بآنکه مبایعه کردید بآن ... وآن بیع ... آن رستگاری
بزرگست ... از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکنند که ای مومنان قیمت شما
نیست الا بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع دنیا فروخته
که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی معنوی آورده. خویش را نشناخت مسکین
آدمی از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را
بر دلق دوخت ... ای مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان
بحق سبحانه بتمامی ... پرستندگان حق باخلاص یا قائم بشرایط خدمت
ستایندگان حق بر آنچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم
الهی در هر لحظه و طرفه ... روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بر زمین
آیندگان از بادیه نفس بروندگان بسر منزل انس ... رکوع کنندگان در
نماز با خضوع آرندگان بر درگاه بی نیاز ... سجده کنندگان در خلوات
با طالبان قرب رفیع الدرجات ... فرمایندگان بایمان و طاعت
وسنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ... و بازدارندگان
از کفر و معصیت وارتکاب بدعت و واو ثمانیه است یا برای تضاد میان امر و نهی
چون اثبات و انکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر گویا شئ واحدند
و هر یک با دیگری باید که منضم باشد ... ونگاه دارندگان

وبشنو بعضی را انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة انشاد شده باینست و نزد محققان آن
معنی خطاب و عتاب بحضرت رسالت نیست چه آنحضرت پیغمبر معصوم بوده پس
صلی الله علیه میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا معلوم شود که توبه واجب باشد و توبه نبی مجرد
تصحیح بذر بود و بر هم تقدیر در بعد برفت قول توبه را از پیغمبر
و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که ایشان بودند در غزوه تبوک را به طلیعه جهاد
اما آنکه پیروی کرده اند پیغمبر را در وقت
عسرت یعنی تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة می گفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب
کرده تن یک شتر داشتند و هم در نفقه که دو کس روزی یک خرما بسر می بردند و هم
در آب که با وجود قلت و کثرت شتر را میکشتند و بر طوبات احراف و امعاء آن
دهن خویش تر میساختند و هوا نیز بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند
زمان تنگی متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میکردند از پس آنکه نزدیک
بود که از غایت عسرت میل کند و از جهاد برگردد دلهای گروهی
از ایشان یعنی کار بر آن رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا از متابعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت پس حق تعالی
درگذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود مهربانست
بتفضیل بر ایشان و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز
پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل از این
سبق ذکر رفت که هم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز
فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت ولی که مردی پیر و ضعیف بود
حاضر داشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان به تنگ آمد
تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین با وجود گشادگی

ایمان نخواهد آورد ... بزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود ان ...
بدرستی که ابراهیم بسیار آه کشنده بود کنایتست از رقت قلب و کثرت ترحم او
بردبار بود یعنی که بدر میگفت لارجمنک و او جواب میداد ساستغفر لک ربی در آیه
کمینه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بر آنها
مواخذ نخواهند بود ... و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه
کرداند یعنی ایشانرا بکیر و چنانچه اهل ضلالت را ... بعد از آنکه راه نمود
ایشانرا باسلام ... تا وقتی که روشن کرداند بر ایشان
آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیه در شان جمعیست که قبل از تحویل
قبله درگذشته بودند یا پیش از تحریم خمر بیما خمر نوشیدند همه مانند که بر ایشان از آن کارها
که کرده اند که چه نیست ... بدرستی که خدای ... بهمه چیزها از احوال
اول و آخر ایشان ... داناست ... بدرستی که خدای ... مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها بی مرجع خواهد کشتن یا مانعی
و منازعی ... زنده کرداند مردکانرا ... و میمیرانند زندکانرا
و نیست شما را ای مؤمنان ... بجز خدای ... کارسازی
... و نه یاری دهنده و مددکاری و چون شاید که خطاب با کفار باشد معنی چنین باید که خدایرا
پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او
یاری نه که عذاب خدا از شما باز دارد ... بدرستی که توبه پذیرفت خدای
و قبول توبه بازگشت ... بر پیغمبر خود جهت اذن او مر منافقانرا در تخلف
یا بیان تبریه ذمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق بذنب کما قال لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا بجهت استیعاب توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج
بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامی است که ما دون آن
نسبت وی ناقص خواهد بود پس توجه باد و بآن کمالی است که از آن توبه لازم باشد

خود ... از نفس وی یعنی خویشتن را دوست‌تر ندارند و خود را بر طرف ننهند از کشیدن آن
رنجها که او می‌کشد و چنین که ابوخیثمه انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند
روز که از عزیمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بگذشت روزی گرم بخانه خود در آمد
و آفتاب در غایت گرم بود و او دو زن داشت خانهای خود را هر یکی در عریشی نشسته بودند
و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد نهاده و طعامهای نیکو ترتیب نموده
ابوخیثمه بدر عریش بایستاد و چون آن زنان و اسباب آسایش ملاحظه نمود گفت روا
باشد که رسول خدای صلی الله علیه وسلم در بیابان تشنه در حرارت و باد گرم و رنج و مانده
و ابوخیثمه در سایه خنک و آب سرد و طعام لذیذ و در میان زنان خوب روی خوش بوی
معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریشی نیایم و از هیچ آب و طعام نخورم تا زمانی که
بر آن حضرت ملحق نشوم پس اندک زادی برداشت و روی براه آورده در منزل
تبوک بمعسکر همایون ملحق شد ... آن وجوب متابعت و ترک تخلف
بسبب آنست که ایشان چون یاران رسول باشند ... نرسد ایشان را تشنگی
و نه رنجی ... و نه گرسنگی ... در راه خدای
و نسپرند ... مکانی از اماکن کفار بسم اسپان یا کف شتر یا به پای پیاده
خود ... که بخشم آرد کافران را ... و نیابند
از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت
مگر نوشته شود برای ایشان ... بآن ... کرداری شایسته یعنی ثوابی
از نیکها که بدین سبب مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که
از دشمن بر ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان می‌نویسند
بدرستی که خدای ... ضایع نمیگرداند و تباه نمی‌کند ... مزد نیکوکاران
یعنی مجاهدان را ... و نفقه نکنند ... نفقه اندکی و خورد
چون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمائی که بدو مستحق چون ابوعقیل رضی الله عنه

وسعت وا این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانیست ... و تنگ شد بر ایشان

دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت تحیّری که فرح و انس را در آن

راه نبود ... و دانستند ... آنکه نیست ... از خشم خدای

بس چون در ... گرم بودی و آمرزش خواستن از کرم وی

ماندند و به بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشان را ... تا توبه

کردند و نیک بازگشتند و مقررست که تا او بتوبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبه هیچ تائب

درست نبود ... گر لطف تو یاری ننماید زنخست هم توبه شکسته است و هم پیمان شکست

چون توبه با مید پذیرفتن نیست. تا تو بپذیر است نشود توبه درست. القصه بعد از پنجاه روز

این آیه فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ... بدرستی که خدای

اوست [illegible] گشتن توبه از تائبان ... متفضلست برحمت بر ایشان

ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و بمثل این فعل که کردید

اگر باشید معاودت مکنید ... و باشید با راست گویان در اقوال

خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند

و بسبب راستی کرمن صدق بجا دولت نجات یافتند از کجی افتی بکم و کاستی وز همه غم رستی

اگر راستی راستی خویش نهان کس نکرد. بر سخن راست زیان کس نکرد. و گفته اند این

خطاب با اهل کتابست یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی علیهما السلام بترسید از

مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و اهل بزرگوار

وی اند ... روا نیست و نشاید ... مر اهل مدینه را

و آنانکه گرداگرد ایشانند ... از بادیه نشینان ... آنکه

تخلف کنند و بازپس روند ... از حکم رسول خدای نهی است در

صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان تخم و

آنحضرت بطرف تبوک ... و نرسد ایشان را که رغبت کنند ... بنفسهم

... شوند و باید که بیابند کافران و فهم کنند ... ... در شما درشتی یعنی نسبت حرب یعنی
عنف ... قبل از وقوع قتال باشد ... بجهت مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه
... ... و بدانید ... [illegible] ... است بحفظ
و اعانت و نصرت ... [illegible] ... که جنگیدن با ... کفار را ...
میفرماید ... [illegible] ... اما ... نزدیکترین دشمنان ...
دوست که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک ... از جهاد
اکبر ... [illegible] ... اشارة المثنوی ...
برون ... ماند از ... [illegible] ... باطن
... [illegible] ... جهاد اکبر سهل
... [illegible] ...
زیاده شود ... پاره از قرآن ... پس از منافقان کسی هست
که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعیفان مومنان که
کیست از شما آنکه بیفزود او را ... این سوره ... گرویدی
یعنی آنکس کدام است که این سوره ایمان او را زیاده کرد
... اما آنانکه گرویده اند براستی ... پس زیاده کرد این سوره
ایشانرا یقین ... در دین یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه ... در این
سوره ایمان ... بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر
و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و ...
ارتفاع حال ایشانست ... و اما آنانکه ... در دلهای
ایشان بیماری شک و نفاق و ... و بغض اسلام است ... پس
زیاده میکند آن سوره ایشانرا ... شکی منضم بشکهای ایشان
یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان در این سوره انضمام یافت بدان شک

و به خبر بزرگی جابر زده اند بن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما

و قطع نکنند در سیر خود ... هیچ مر آنچه وسیلها را از میان است یعنی هیچ وادیی را قطع

نکنند ... مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آنچه فرشتگان بیان

چیست ... تا جزا دهد خدای ایشان را ... نیکوتر بیان آنرا

که در راه حق ... عمل میکردند یعنی احسن را جزا دهند احسن نیز بود الله الحاقا

کنند جهت توفیر اجر ایشان نیز پیچ زده که اگر مثلا غزوی را از فرار طاعت یا شد

دیگر از همه نیکوتر بود حتی بیشتر آنرا ثواب عظیم دهد و نصیب دهد و دیگر را بطفیل آن

قبول کنند و هر یک را بجای خود ثواب دهد ازانی دارد و تا کرم او بنسبت می‌رساند بو هر

کس تمام کرده ... جهت آنکه شرفا اینچنین از آن دارند که در غزا اگر همه بجهاد دارند

آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند

برانکه چون نفیر جهاد برآید تمامی ملازم حرب شوند آیه آمد که

و روا نیست و نشاید مؤمنان را ... آنکه بیرون روند بغزا ... همه ایشان

چرا هر فرقه مختلی مانند ... ستیزه را بیرون نروند ... از هر

جمعی کثیر ... از ایشان هر گروه قبیله و اهل بلده اند ... گروهی اندک بجهاد

و باقی توقف نمایند ... تا طلب دانش کنند ... در دین و فقه

آموزند و از عبد الرزاق بن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند

و تا بیم کنند فقها ... گروه خود را ... چون باز گردند از غزو

بسوی ایشان ... تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده

میشوند از آن ... ای آنکسانی که گرویده اید ...

کارزار کنید با آنانکه ملکو ... نزدیک شما اند ... از کافران

مثل یهودی که در حوالی مدینه می‌باشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت

شام بودند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک

صفت رسول دانند و معنی آنکه ما عنتم رنج بینید و آزار کشید بر دست اعدا بکشید از کشته یعنی اعدا آ
آنکه حریص است روز قیامت بشفاعت تا ایشان آن خواهد بود و توریت معنی
گفته‌اند فاند بعصیان کسی در گروه گنهکاران و چنین سید بهشتی رود اگر فرصت از گذشته
نیست چرا وحضرت خواهش بود بلکه نیست ـ صفتی دیگر شما این که
وی حریص است بر اسلام شما ـ بمؤمنین کافی ـ مهربانست بخشاینده
حق سبحانه هیچ پیغمبری را بدو اسم از اسما خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را
فرموده که ان الله بالناس لرءوف رحیم و درباره وی گفت بالمؤمنین رءوف رحیم
و بعضی تفضیل آنحضرت بر انبیای دیگر علیه وعلیهم السلام اینست ـ
اگر برگردند منافقان از یاری و متابعت و گردن نهند از فرمان تو داری
ایشان تو بگو ـ بسنده است مرا خدای که شما را کفایت کند و مرا
بر شما غالب سازد ـ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی ـ
بر وی توکل کردم و بکار خود جز باوی نپرداختم ـ وا وست
خداوند عرش بزرگ ملکی عظیم آنست یا عرش که قبله دعاها و مطاف
ملایکه باشد اشارتست بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را
باین عظمت که هشت هزار رکن دارد و میان هر رکنی سیصد هزار و هفتاد هزار فرسخ
تا قاعده سیصد هزار سال راه همه آن حمله و حافات و صافات بقدرت کامله
نگاه میدارد قادرست که شما را از شر منافقان در پناه آورد و حافظ بزرگان
و ناصر شکستگان اوست از و خواستاری که یاری کننده اوست بید والی کن
کونین اوست کسی که او را آورده در پناه جمع ندارد از فتنه که خواه
مطالعه لطایف و اشارات این دو آیه خواهد است باوراق جواهر التفسیر والله
نعم المولی ونعم النصیر
حروف مقطعه بقول ابن عباس رضی الله عنهما اسامی سورند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق

یا بیفزود کفر ایشان بر کفر … بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی
که بمردند … و ایشان کافران بودند … و نمی‌بینند این
منافقان … که ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض
و قحط و غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر جمیع اهل اسلام … در هر سالی
یکبار یا دوبار … نه بر میگردند از نفاق …
و نه پند می‌گیرند … و چون فرود آید سورتی از
قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود … نظر کنند برخی از منافقان
ببعضی دیگر یعنی بچشم و ابرو اشارت کنند از روی انکار و سخریه بر آن سوره
یا از راه خشم و سخط باستماع بیرون … یا بتقاضای حاجتهای که ایشان را بود از مجلس
و با هم گویند … آیا می‌بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون
روید پس اگر کسی نبیند اقامت کنند و اگر نه بیند برخیزند … پس بازگردند
از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم … بگردانید خدای … دلهای ایشانرا
از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از همه نیکوئیها این کلام خبر است و احتمال
دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا از خیرها … بسبب آنکه ایشان
مردمانند … گروهی اند که درنمی یابند حق را و فهم نمی‌کنند
بدرستی و راستی که آمد بشما ای امت … فرستاده بحکم خدا …
از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت مخالطه نمایند و افاده و استفاده
در وجه گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیله شما
ابن عباس رضی الله فرموده که هیچ قبیله نبود از عرب الا که حضرت مصطفی را صلی الله
علیه و سلم نسبتی پیوسته بود بدان و در قراءت شاذه من انفسکم بفتح فا
خوانده‌اند یعنی از فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب …
دشوار است برو … در … و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا

از غفر جهل بهیمه نبود هرچه شفاعت را مطلوب بی الی دیگر و مغرور شده که گناه کاران
شفاعت نمایند که خیرا همه ... شفاعت ... نیست کافی گمتم
شفاعت عاصی ... راضی ... آن که ... شده که گناه ... گفته
تا کرده ... از آمر به پیغمبر ... خدای تعالی آن عزوجل سماوات
به درستی که ... ... بر درستی
که پروردگار شما الله است ... آن خدای ... که آفرید ... بی عجز و علت بی فتور
... آسمانها و زمینها را ... اجسام
این عالم ... در مقدار شش روز از ایام دنیا ... پس
مستولی شد ... بر عرش که ... عظیم ... است ... جمیع
کاینات را بر مقتضای حکمت یا تدبیر میکند ... چیزها را بوجهی که می‌باید
نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت ... مگر پس از دستوری
دادن خدای مر او را در شفاعت ... کلام رد شفاعت ... است در اثبات شفاعت
مأذون ... آن خدای تعالی موصوف بصفات علیه از تقدیر و تکمیلات
پروردگار شماست نه عیسی و نه غیر او ... و در هیچ شریک نیست ... پس
او را به یگانگی بپرستید ... آیا پند نمی‌گیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق
عبادت او ... بسوی اوست ... بازگشت
شما همه بعد از موت و نشور نه غیر او پس ایستاده باشید جواب سوال او را
وعده داده شما را خدای وعده ... راست و درست
به درستی که خدای در اول بیافریند خلق را ... پس بعد از مردن زنده
گرداند ... مقصود از ابداع و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرمود
تا جزا دهد آنان را که گرویده اند ... و عمل‌ها
پسندیده کرده اند ... بعدل خود یا ... کند ایشان را بعدل ابتدا

نام نهد سوره را بدو چه خواند و گفته‌اند الر یعنی انا الله ارى ... آورده که هر حرفی
اشارتی است از حق به حبیب وی صلی الله علیه وسلم میگوید سوگند میخورم بآلاء من
بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و بر اصطفای من ترا تا ابد جواب قسم چیست
این سوره ... آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم
که دروی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر روی کشیده نشود یا کسی بر تغییر
وی قادر نبود. ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه
وسلم تاکید یافت و حضرت پروردگار عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید
قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای جهانیان از آدمیان رسولی فرستد
و از جمله یتیم ابوطالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود ... آیا هست
مر مردمانرا شگفتی ... آنکه ما وحی کردیم ... بسوی مردی
از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست
آنکه بیم کن مردمانرا از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از
صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را
باهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود
و مژده ده کسانی را که گرویده‌اند ... باینکه مر ایشانراست ... یعنی روی نیکو
نزد خدای ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته‌اند قدم صدق سابقه
ازلیست که حق وعده راست داده در نجات مؤمنان و ضیائی گوید مقام صدق است
که در زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه
درباره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان
بخلق میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان مرده و گذشته یا تقدیم حق سبحانه ایشان را
چنانچه فرمود نحن الآخرون السابقون ... یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و در عین المعانی فرموده که حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم

نشانها است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او مر
گروهی را که بپرهیزند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مآل و معاد بر اندیشند
و اندر سوابق حشر ترسان گردند چنان اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر
و تدبر بدرستی که آنانکه امید ندارند دیدار ما را
یعنی منکرند آخرت را که محل لقا است و خشنود شوند
بزندگانی دنیا و بسنودند آنرا و آرام گرفتند یعنی همت خود را
بر لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور کردانیدند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی
غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند بوجهی که گوئیا هرگز ایشان را از اینجا رحلت
نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل خواهد کوفت
آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست بنوا نشسته که حملی با جرعی هست که خبر قرن
کز هیچ باید کنون کو رخت خود با یکی یا به دیست و آنانکه ایشان ما
از آیات کتاب ما یا از دلائل صنع ما غافلان و بیخبرانند
آن گروه که یاد کرده شد جای بودن ایشان آتش
دوزخ است بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر
و شرک و نفاق بدرستی آنانکه ایمان آوردند
و بکردند کارهای شایسته راه نماید ایشان را
پروردگار ایشان در آخرت بنور ایمان ایشان براه بهشت
یا بسبب ایمان ایشان را رهنماید بسلوک سبیلی که مؤدی باشد بادراک حقایق
میرود از زیر مساکن ایشان جویها آب
در بوستانهای با نعمت خوانند بهشتیان خدام را
در بهشت وقتی که ایشان آرزوی ایشان باشد طلبند آنست که گویند
بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه به ادای

یعنی برعایت عدل در امور فرموده باشد جلیل ان منافقان تیجه ایشان بر ... و داد
برابر آن شرک که ظلم عظیم را ... و صبر ... ایمانرا
بقول — والذین کفروا لهم — وآنانکه کافر شدند مر ایشانراست
آشامیدنی از آب گرم که ... جگرها و امعاء ایشانرا پاره پاره
گردد — وعذاب الیم — و عذاب دردناک که ... نهایت ندارد
بسبب آنکه ... کانوا یکفرون — بسبب آنکه کافر می‌شدند — او است
آن خدای ... که گردانید آفتاب را — ضیاء — خداوند روشنی
و ماه را نوری ... روشنی بالذات باشد ضیاء است
و اگر بالعرض بود نور است ... در این آیه تنبیه فرموده باشد که
آفتاب بذات خود نیر است و قمر بالعرض ... از شمس
چنانچه در علم هیات مبین شده — و تقدیر کرد ... از شمس و قمر را
منزلها ... ایشان ... منزلها ...
کامل ... شود ست و ... قطع منزل کند
تا بدانید شما — شمار سالها را و چون سال مشتمل بر ماهها ست ذکر
ماه نکرد — و تا بدانید شما اوقات از ماهها و روزها ...
و مهمات خود — نیافرید خدای آنرا الا ...
مگر براستی ... یعنی ... برای بیان
روشن میکنیم و ... فصل الآیات ... دلایل قدرت خود را
برای گروهی که میدانند یعنی ... میکنند و از آن نفع
میگیرند — بدرستی که در آمد شد و رفت و آمد شب
و روز ... در مخالفت ایشان ... نور و ظلمت — و در آنچه آفرید خدای
در آسمانها و زمینها از انواع موجودات — نشانه‌ها

بس می‌گذاریم آنانرا که ... امید نمیدارند ... دیدار ما را

یعنی بحشر نمی‌گروند یا نمی‌ترسند از ما در روز بعث و نشور ... در بیراهی

ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت ... سرگردانی

میبرند ... و چون برسد آدمی یعنی برنجی و بلا و مطلق

کافرست یا ولید مغیره یا عتبة بن ربیعه و در سر نقد بهر چه حضرت رسالت بوی رسید

بخوانند ما را با خلاص ... وقتی که تکیه کرده باشند بر پهلو و خود یعنی صاحب

فراش شود بعد از آن رنج ... یا نشسته ... یا ایستاده و فایده

تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف الآلام و مضار

بس چون کشف کردیم و ببردیم ... از او ... رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا

برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع

نکند ... گویا که او نخوانده است ما را ... بدفع کردن

رنجی که بدو رسیده بود ... همچنین ... آراسته شده است ... مر اسراف

کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند ... آنچه هستند که اند مستغرق در طلب

و اعراض از قبول او امر و نواهی ... میکنند ... سستی وجود

و بدرستی که هلاک کردیم اهل قرنها را ... پیش از شما ای اهل مکه ... آن

هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران ... و حال آنکه آمده بودند بدیشان

رسولان ایشان ... بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر

... و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشوندی و زنده ماندندی

بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی مر ایشانرا ... همچنین که ایشانرا

جزا دادیم یا هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل ... جزا

خواهیم داد گروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند

بس گردانیدیم شما را ای گروه که محمد بشما مبعوث است ... خلیفها در گذشتگان

عبادت و حرف این علم گویند که اشتهای ایشان بود نزد ایشان حاضر کرده
و درود ایشان بر یکدیگر در بهشت یا درود حق یا تحیت ملایکه بر ایشان
سلام بود و آخر دعای ایشان آن باشد
که گویند حمد خدای را که پروردگار عالمیانست و گفته‌اند چون مؤمنان
بهشت درآمده انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده نمایند زبان به صفت جلال
و تقدیس ملک متعال بگشایند و ملایکه با تحیت سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات
و علو مقامات مبشر گردند و وظایف حمد و ثنا بجای آورده حق تعالی بلطف
اکرام فرمایند و مر ایشان را لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید
ذوق نامه عاشق مشتاق را از بهشت جاودان خوشتر است گرچه فردوس نعمتها
بسی است وصل او از هر چه دانی خوشتر است در عین المعانی آورده که یکی از
پردگیان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم ... را دانید و اند ابر
بکریت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ... بر تحقیق گشته فرمود
حق سبحانه آیه فرستاد که و اگر تعجیل کند خدای
برای مردمان با جابت دعای بد چنانچه شتافتن ایشان
است بسرعت اجابت دعای خیر مر ایشان را گزارده شود سوی ایشان
اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر دعاهای بد ایشان را زود اجابت
کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فرا گرفتم نزدیک تو عهدی که هرگز در آن خلاف
نخواهی فرمود هر دوستی که شنام گفتم هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت
کنم یا بزنم آنرا در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز گناهان و وسیله
قربتی گردان روز قیامت برای تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برآنند که کفار به نزول
عذاب استعجال می‌نمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان می‌طلبند تعجیل نکنیم

اگر که خدا خواستی من این را بر شما تلاوت نمی‌کردم و به آن شما را آگاه نمی‌ساخت پس همانا که من در زندگی کردم
در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن یعنی
در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما را به آن می‌دیدید
آیا خود در نمی‌یابید و تعقل نمی‌کنید که کسی چهل سال در میان شما بوده
معارست علمی نموده و با عالمی مصاحبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب
از کمال بلاغت آن حیرانند و بلغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر
در دندان و سر اینجا بتامل در این صورت استدلال می‌توان نمود بر آنکه ادای کلامی
چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت
باشد امی دانا که بعلم قرون را نور رقم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ و آب سیاه
معجزه آورد زوحی اله بی خط و قرطاس از علم ازل مشکل بوح و قلم گشت بیانش معجزه
آیت پس ظالم آنست که من افترا کنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا کنید
که قرآن را کلام من میدانید پس کیست ستمکارتر از کسی
که افترا کند آیتهای او را و بر بندد بر خدا دروغی
یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان انکار شود بدرستی
که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران و می‌پرستند
بیرون خدای چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک
عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر عمر او قات بپرستش
او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و دفع قادر
نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود
تا بندگان با مید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و میگویند عبده
اصنام این بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای
یعنی در امور دینی ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست می‌نمایند ما مهمات ما کفایت

پس از قرونی که هلاک شدند تا به بینیم در صورت
در زمین
شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما چگونه عملی خواهید کرد
از خیر و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر و ان شرا فشر
جزا آمده فعلت کو بی که در روی هر چه کردی عینا بیند از کردی نیکوئی نیک بینی و گر بد
کرده بد پیشت آید در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه علیه صلوات
الله گفتند آیتی بیار که عبادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان
دران نبود حق سبحانه فرمود که و چون خوانده شود بر مشرکان آیات ما
آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که واضح است گویند
آنانکه امید ندارند برسیدن بما یعنی نمی ترسند از رسیدن بما یعنی
مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بیار
قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر بعث و حشر و ثواب
و عقاب و عیب الهه ما نباشد یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیه عذاب
آیه رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند
و ایشان او را الزام کنند حضرت حق فرمود که بگو مر ایشان را نمی سزد
و روا نیست مرا آنکه تبدیل کنم قرآن را از قبل نفس
خود یعنی بخود نمی توانم که قرآن را تغییر کنم و در وی بزیاد و کم تصرف نمایم
متابعت نمی کنم و از پی نمی روم مگر آن چیزی را که وحی کرده شود
بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان بدرستی که من می ترسم
اگر عاصی شوم در پروردگار خود بتبدیل قرآن
عذاب روز بزرگ را که قیامت است بگو اگر
خواستی خدای نخواندمی آنچه بر من نازل شده است بر شما
و نه خبر شما دادی خدای بقرآن پس این فضل و رحمت اوست که را

پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیب است ولی شبهه ... جز این نیست
که علم غیب ... مر خدایراست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده
باشد که باز دارد آیتها را از نزول ... پس شما انتظار برید نزول آیتهای
مقترحات را ... بدرستی که من نیز با شما ... از منتظرانم
تا ببینم که عذاب بشما می آید یا آیتها که مطلوب شماست واقع میشود
و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را ... فسحتی
پس از بیچارگی که ... رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی
و قحط ... چون در مکری مر ایشانراست ... مکری در آیتهای ما
یعنی طعن کنند در آن و درباره پیغمبر کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال
ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله آن
بلیت نمود بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی مشغول شده بمکاید
و حیل متمسک می جستند حق سبحانه فرمود که ... بگو ای محمد که خدای
زودتر است از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما
بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ... بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه
حفظه ... می نویسند ... آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه
تدبیر خفی شما از فرستادگان ما پوشیده نیست بر ما کی نهان خواهد بود مضمون این
کلام تحقیق انتقام است ... اوست آنکه ... سیر میدهد و قدرت
میدهد در قطع مسافت شما را ... در خشکی بمرکب چون اسب و شتر ... و در
تری بمرکب خشکی چون کشتی و زورق ... تا چون باشید
در کشتی ... و کشتیها سیر دهند با آنانکه در وی اند
بباد خوش که نرم می وزد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گوییا
این صورت مذکوره ایست مر غیر مخاطبانرا تا متعجب شوند از احوال اینان و مکر

کنند یا اگر فرضا بهت ... باشد چنانچه معتقد بودند نیست مارا از خدا درخواست کنند
و از عذاب برهانند بگو که ... آیا خبر میکنید خدای را ...
با چیزی که نمیداند ... در آسمانها ... و نه در زمین انتفاء
علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریکی هست و اثبات
شفاعت بتان میکنید و خدا او نه که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس
معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود میگویند کلمه بعلم اصلا است و معنی آن
که خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک جایز ...
پاکست خدای ... و برتر است ... از آنچه ایشان شریک او میکنند از
... و نبودند آدمیان ... مگر امتی یگانه یعنی
متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از وقوع طوفان که در زمان نوح
علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند در کفر در زمان بعثت ابراهیم
صلوات الرحمان و سلامه علیه ... پس اختلاف کردند بسبب بعثت
رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین
اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع
کرد ... و اگر نه کلمه ایست ... که پیشی گرفته است ... از
آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان
مختلفان و اگرنه ... هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان
در آنچیزی که ایشان در آن ... اختلاف میکنند یعنی عذاب بدیشان رسیده
و مبطل هلاک شدی و محق بماندی ... و میگویند منکران آیات یعنی
مشرکان مکه ... چرا فرستاده نشد ... بر محمد صلی الله علیه و سلم
معجزه ... از پروردگار او از معجزاتی که خاطرخواه ماست که آن تفجیر
انهار است و اسقاط سما و بواقی آیات که در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد

پس خبر کنیم شما را بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آنرا پاداش خواهیم داد
جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا
و ادبار آن بعد از اقبال مانند آبیست یعنی باران که ما در
فرستادیم انرا از آسمان یا ابر پس بیامیخت بآن آب
گیاه رسته از زمین از انچه میخورند آدمیان
چون حبوب غازیه و ثمار و بقول و از انچه میخورند چهارپایان چون
گیاههای تر و خشک تا وقتی که فرا گرفت زمین
پیرایه خود را و آراسته شد محصولات گوناگون و ثمرات
رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین
انکه ایشان قادرند بر درودن گیاه و چیدن میوههای آن
ناگاه آمد بآن زمین عذاب یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید در شب
یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع را
شبیه بانچه درو کرده باشند یا از اصل برکنده گوئیا که هیچ نبوده
دی روز همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم
جدا میکنیم و روشن می سازیم دلایل قدرت خود را برای
قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را
در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال
تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق
میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبداء دنیا
نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت هنگام آنکه
زمین فصل نوبهار مانند نقش خانه مانی مزینست وقت خزان پیرکی دیاحین
چو بنگری منصف شوی که لایق برباد دادنست و گفته اند مثل آب بارانست

در کشتی تا گمان است ... از احوال نشسته اند و کشتی ایشان را
بادی راست که براندازه صلاح کشتی است یعنی وزد و میبرد و شاد مانند
شوند ایشان بآن باد ناگاه آید بران کشتی
بادی سخت که دریا را در شور آورد و بیاید بر ایشان موج دریا
از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید
و یقین کنند انکه فرو گرفته است بلا ایشان را از
همه جوانب بخوانند خدا را بکشفان بلا از ایشان
در حالتی که پاک کنند گان باشند برای خدای دین را یعنی از خوف
دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه
زایل گردد و گویند اگر ما را نجات دهی از اهوال
و بلایا هر اینه باشیم از سپاس داران نعمت
نجات شان پس چون باز رهاند ایشان را از انچه می ترسند
چون به پیش ایشان ستم میکنند در زمین و می شتابند بهانه
کارهائی که برای بودند از شرک و فساد تاکیدست یعنی فساد ایشان
بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در ان عمل مبطل اند
ای مردمان جز این نیست که ستم شما بر نفسهای شماست
یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند و بغیه اند
بغیکم علی انفسکم مبتدا است خبر او معنی انکه ستم
رسیدی شما برخوردار از زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار
نوشته آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده
و مصدر ... شده اند یعنی روزی چند برخوردار برخورداری از زندگانی
دنیا باز گشت شماست در قیامت که بسوی ما

عام باشد کارسازی بهای اهل دوزخ بحقیقت نوازبهای اهل سفله که راه یابد سوی کنج خلق یا
لذتی نباشد غیر رنج. و گفته اند که چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف
و جوانب روان گردد حال دنیا نیز یکجا قرار نگیرد و با یک کس آرام نگیرد بلکه هر روز
در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفای و نه وفای
او را بقای کنج امانی نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین استخوان کهنه سرا است
بصد جا گرو کهنه را نو کردن نبود در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را میخواند
بدنیا که محل آفاتست بلکه برای دعوت میکند که منزل سلامتی از همه آفاتست چنانچه
فرموده و خدای میخواند بندگان خود را سوی سرای
سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام
بجهت آن گفت که تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است
یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بوی جهت تعظیم جنان چون اضافه
بیت باشد از نظر اینی برای تکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از
سرای که اولش بکا و اوسطش عنا و آخرش فناست بسرای که مبدأش عطا و میانه اش
رضا و منتهایش لقاست والله یدعوا آمده از ازل زندانیان زندانیان غمگین
شده که یعنی بزندان عبکش نشانهان سفیهان را همه در بند و زندان می کنند و از جور زندانبان
سوی گلستان می کشی همه را بهشت میخوانند و راه می نماید هر که را
میخواهد سوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است
یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است بولایت حضرت رسالت پناهی و هدایت
خاص است و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما
تا که ابر مستند قبول نشاند ناگاه یار که را خواهد و میلش بکه باشد مر آنها را
که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند مثوبت حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت
و افزونی از پاداش بطریق تفضل کرامت فرماید که بیند حسنی جزاء حسنه است

دوم مثل مال جهان و وجه تشبیه مال دنیوی با آب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر
آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی وی نازل شود مال دنیا نیز بجهد و تلبیس
و مکر و تزویر جمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید   رزق مقسوم است
و از اول مقرر کرده اند هیچکس را پیش از آن حاصل نمیگردد دیگر هرچه می آید نصیب و قسم
بران خورسند باشی که آنچه خواهی از آسمان نازل نمیگردد دیگر آنکه آب باران مادام
که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موسوم باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی
بیکجا بپاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع ازو انقطاع یابد مال دنیا
نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد
و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی از گوهر
مال چون آبست و تا باشد روان • فیضها یابند ازو اهل جهان • چند روزی چون نماند
بیکجا رنگ گیرد و بی صفوت و تیره رنگ • و دیگر مماثلت جمیلی فرموده که وجه مماثلت
آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد و سبب آسایش آدمیان
و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطه
خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست مقاصد
دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بمردم دور و نزدیک برسد اما چون روی
بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر و ادای
و اقاصی شود ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی   توانگری که شدت سوی عجب
و نخوت و ناز • خوشست فقر که دارد ز هر دو سوز و نیاز • و دیگر آنکه چون باران بنهال گل رسد
لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن گذرد حدت و شوکت او زیاده کند مال
دنیا نیز چون بصلحا رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست
مفسدان افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد • ز رحمت امتحانی آمد نزولی
نشد حال هر کسی گرد عیان چون کریمی را بدست افتد زری از زرش آسوده گردد کشوری

ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود
فرمودند حتی نسبت به بتان را بسخن آرد ... و گویند ترجمان ایشان
یعنی اصنام ... نبودید شما ... که ما را پرستنده باشید بلکه شما هوای
خود را پرستش میکردید افرایت من اتخذ الهه هواه در بیان آورده که کافران آغاز
جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما ما را بپرستش امر کردید بتان گویند
پس بسنده است خدای گواه
میان ما و شما
بدرستی که بودیم ما ... از پرستش شما ... بیخبران زیرا که مرده بودیم
و عقل و فهم نداشتیم ... دران مقام ... بیازماید یعنی بیابد و بچشد
هر نفسی ... جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا
معاینه ببیند ... و باز گردانیده شوند همه نفسها ... بسوی ثواب و عقاب خدای
خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی
و گم گردد از کافران ... آنچه هستند که افترا میکردند از شفاعت بتان
و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند ... بگو کیست که شما را روزی
میدهد ... از آسمان که باران می باراند ... و از زمین که گیاه میرویاند
یا کیست که خداوند کند گوش را ... و دیدها را
یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد ... و کیست
که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات ... از مرده که نطفه است
یا دانه ... و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه ... از
زنده که حیوانست یا نبات ... و کیست که تدبیر کند کارها و حالهای عالمیان را
تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور
نتوانند که عناد و مکابره کنند ... پس گویند در جواب که این
همه که پرسیدی الله است و چون اقرار بزرگترین حجتی است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ

یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهند یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت در دار کرم
آورده که زیاده محبتست در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید
و گفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان ببارد و جمهور
محققان برآنند که زیاده لقای حضرت پروردگارست که بحکم کرم بهشتیان را بدان اکرام
سازد   و پوشیده نگرداند   روهای بهشتیان را   گردی
و غباری   و نه خواری یعنی اثری مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد   آن
گروه محسنان   اهل بهشت اند   ایشان در بهشت
جاوید مانندگانند نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد
بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوالست   و پاداش
آنانکه   کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق   پاداش
بدیست   مانند بدی که کرده اند نه زیاده بران   و میپوشد ایشان را
خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد   نباشد مر ایشان را
از عذاب خدای   هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان
بازندارد   گوییا پوشیده شده است   روهای ایشان
بپارهای از شب   درحالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد
روهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره   آن گروه کاسبان سیئات
یعنی مشرکان و منافقان   ملازمان آتش دوزخ اند   ایشان
دران آتش   جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهایی از عذاب نیابند
و بترسید از آن روزی که حشر کنیم نیکان و بدان را   همه ایشان را
پس گوییم   و آنان را که شرک آوردند   بایستید
بر جایهای خود   شما و شریکان شما که بیرون من پرستیده اید
یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم   پس جدا کنیم   میان کفار و معبودانشان

نماید یا کسی که نتواند راه یابی   پس چیست بیهوده است شما را   چگونه

حکم می کنید که باطل بیان معبود کسی یا بعضی بر حق می ستائید یا کسی که او شما محتاج است و

یکسان نمی شمارید شما با وجود علم و چه قدرت که هر دو ضد اند عقل کی

گوید که یکسان شدند بجز بر خلق مید الحمد نیست تا در بر کمال حضرت اوست

و پیروی نمی کنند   پیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود

مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس

غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق   بدرستی که گمان   بی نیاز

نگرداند کسی را   از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین

نتواند بود. و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد در حق

بسی نه فرمود که گمان ایشان را سود نکند و باز ندارد از عذاب حق   چیزی را

بدرستی که خدای تعالی داناست   بآنچه ایشان میکنند از

متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان   و نیست و نشاید

این قرآن با وجود دلایل اعجاز   آنکه بربافته شود و کسی تواند گفت

بجز خدای یعنی نشاید که این سخن مفترای بشر بود   لیکن و

خدای فرستاده او را   برای تصدیق آنچه بود   پیش از وی

از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست

و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی   نیست شکی جا

درو و نشاید که باشد چه فرستاده است   از پروردگار عالمیان   اما

کفار بر حق نمی گروند   بلکه میگویند   بربافته است این کلام را محمد از خود

بگو اگر این سخن را آدمی تواند بافت   پس بیارید شما هم بربافته

سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور

زمانید و سرآمده دورانید و از خود معارضه نمی توانید استغاثه نمائید

اصنام است ... پس بگو ای محمد مر ایشان را که بعد ازین اقرار ... آیا نمی‌ترسید از
عقوبت چنین خداوندی و بتان را شریک او می‌سازید ... پس آنکه او را این
صفتهاست الله است ... پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او و یگانگی
او شک را در آن مدخل نبود ... پس چه چیز است ... بعد از راستی و بیان حق
مگر گمراهی ... پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل
و از توحید بشرک ... همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است ... سزاوار شد
حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی
بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود ... برای آنکه
ایشان ... ایمان نمی‌آورند ... بگو ... آیا هست از این شریکان
شما یعنی بتانی که بشرکت خدای می‌پرستید ... کسی که آغاز کند یعنی بیافریند
خلق را ... پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار
ابتدا را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بر آن اعتراف نمی‌نمودند
حق سبحانه فرمود که ... بگو ای محمد که خدای ... بآغاز بیافریند خلق را
پس باز زنده سازد اش بعد از فنا ... پس از کجا گردا
نیده میشوید از راه راست ... بگو ... آیا هست از بتان شما که شریک
نام نهاده اید ... کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر
در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند ... بسوی حق که
دین اسلام است ... بگو خدای ... راه نماید خلق را به بیان حق
آیا پس کسی که راه نماید ... بسوی حق ... سزاوارتر است
که متابعت کرده شود ... یا آنکسی را که راه نیابد بخود
مگر آنکه راه نمایند او را ... در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بت را بر چهارپایان
می‌بستند و از جایی بجایی نقل می‌کردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود آنکه مر او را راه

و اگر تکذیب ایشان ترا ... پس بگو ... مرا است جزای کردار من
و شما راست پاداش عمل شما ... شما بیزارید یعنی بری شما بریئید
از آنچه من میکنم شمارا بعمل من مواخذه نخواهند کرد و من
بیزارم ... از آنچه شما می‌کنید یعنی مرا خود بعمل شما مواخذه نخواهند شد نزد
بعضی از علما این آیه بآیهٔ السیف منسوخ است ... و از ایشان یعنی از کفار
و دوزدان مکه ... کسانی هستند که گوش فرا میدارند
بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و بیان احکام شرع می‌آموزانی تا استهزا
کنند بآن ... آیا تو ... می‌شنوانی کرانرا استفهام بمعنی نفی است
یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی ... و اگر چه هستند که با وجود کری
در نمی‌یابند بعضی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست
که اصم عاقل بحرکت شفتین از طریق صوت که بسماع او رسد استدلال بر چیزی می‌تواند
کرد چون صمم و عدم عقل هر دو مجتمع باشند پیداست که حال بر چه منوال بود
و از ایشان کسی باشد که نظر کند ... بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای
صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد و عنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت
ندیده ... آیا تو ... راه می‌نمایی کورانرا یعنی قادر نیستی بر هدایت
ایشان ... و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر ... نمی‌بینند بدیدهٔ
بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهدهٔ دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان
از آن محروم‌اند ملخص سخن آنست که نمی‌شنوند و نمی‌بینند جمعی که ضلالت در ایشان جمع
شده و محکم گشته که اعمی صاحب بصیرت در می‌یابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن
محروم بود ... بدرستی که خدای ... ظلم نکند بر مردمان
بهیچ چیز یعنی کم نسلب نکند حواس و عقول ایشانرا ... ولکن مردمان
ستم کنند بر نفسهای خود حس و عقل که آلت ادراک آیاتند قدر نشست

و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن هر کرا توانید که از وی یاری
خواهید بجز خدای تا شما را مددکاری کند و بسازید مانند قرآن
اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه وسلم از خود می سازد
بان کافران یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند و منکر شدند
چیزی که فرا نرسیدند بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب او بی آنکه دریافتند
آن را مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آیات به تکذیب و انکار مشغول
شدند و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشته بر ایشان معنی
و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه نداستند
در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان تاویل آن یعنی انقلاب وعده کرده
بود و سرانجام آن کار آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهند داشت و لهذا ندامت
نفع نخواهد کرد پس از دیدن پشیمان گردی اما پشیمانی ترا سودی ندارد
همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه
بودند پیش از اینها پس در نگر و ببین که چگونه بود
انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب و معاقب
خواهند شد درین آیه تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است
و از ایشان که تکذیب میکنند کسی باشد که میگرود بقرآن
و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمی
کند و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت
نادانی و پروردگار تو داناتر است به تباه کاران یعنی
معاندان که مصر بودند بر تکذیب و گفته اند معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان
آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که از سعادت محروم مانده
بر شقاوت کفر بمیرند و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند

فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت نموده ... پس چون بیامد بدیشان
رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند ... حکم کرده شد
میان رسول و مکذبانش ... براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب
هلاک شدند ... و ایشان یعنی رسول و مکذبانش ... ستم کرده نشوند یعنی
از ثواب رسول کم نکنند و عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که
بعد از نزول آیة واما نرینک الآیة کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیة
نازل شد که ... و میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا ... کی
باشد ... این وعده یعنی چرا بما فرو نمی آید ... اگر هستید شما
راستگویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند ... بگو ... مالک نمیشوم
برای نفس خود ... زیانی را ... و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع
ضرری و جلب نفعی برای خود ... مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه
استعجال کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما
هر گروهی را ... یعنی اجلیست معین بهلاک ایشان ... چون بیاید
وقت عذاب ایشان ... واپس نمانند از اجل خود
اندک زمانی ... و پیشی نگیرند بر آن تقدیر شرکا نیست بلکه ساعت
بساعت عذاب ایشان الی بر شما نازل شود و آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد
از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد ... تدبیر خود امروز کن ای خواجه که
فردا ... که فریاد کنی سود ندارد ... بگو ای محمد ... آیا دیدید و دانستید شما
یعنی خبر دهید مرا ... اگر بیاید بشما ... عذاب خدای که بنزول آن
تعجیل میکنید ... بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب ... یا در روز
که زمان اشتغال بطلب معیشت است مرا بنه بشما ... از استعجال پس چون حال

در ملاهی استعمال نماید و منافع و فواید آن در کلمات و رشادت نقیمات کرده دست چشم از عبرالهه
دیدن آیات قدرت بست گوش از شنیدن اخبار و حکمت باز داشت هر که حق نه بیند و حق
نشنود کسی کور و کر است بلکه از آن هم بتر است   و یاد کن روزی را
که جمع کنیم و حشر بغیبت میخوانند یعنی هر آینه جمع کنیم کافرانرا و از هول آن روز مدت بودن
در دنیا و در قبر ایشانرا کوتاه نماید   گوییا درنگ نکرده‌اند
مگر زمانی اندک   از روز   در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب
قبر بدین آیه استدلال نموده گویند اگر کفار را در قبر معذب بودندی مدت لبث در آن
ایشانرا ساعتی ننمودی و جواب میگویند که این صورت بسبب صعوبت اهوال
و شدت احوال قیامت است که مدت عذاب در قبر در جنب آن یکساعت نماید چون
از قبر برانگیخته شوند   آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی یکدیگر را
بشناسند گوییا زمانی مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن
بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد همه از یکدیگر
فراموش کنند   بتحقیق زیان کردند در خطوط حضرات آنانکه
تکذیب کردند مر لقاء خدایرا یعنی بعث و جزا را منکر شوند
و نبودند   راه یافتگان بایمان   و اگر بنمائیم ترا
بعضی از آنچه   وعده دادیم کفار را از عذاب و آن
هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر   یا میرانیم ترا قبل
از اراده آن تو بر آن که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم
از ایشان در دنیا و تو نه بینی   پس بسوی ماست   بازگشت
ایشان و ترا در آخرت بنمائیم عذاب ایشان   پس خدای بعد از اراده
آن یا پیش از توفیه تو   گواه است   بر آنچه ایشان میکنند
و فرا خور عمل جزا خواهند یافت   و هر گروهی را از امم ماضیه

نتوانید داشت ... و اگر باشید ... هر نفسی را که ستم کرده است بر خود
بکفر یعنی اگر کافری را باشد ... آنچه در زمین است از مال و متاع
هرآینه فدا دهد ... با آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد ... و پوشند
پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود که نباید که از ایشان سرزنش و ملامت شنوند
یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده
که دریابند الم و حسرت و ندامت را در درونهای خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است
و این از لغات متضاد باشد مضمون سخن آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود ... آن هنگام که ببینند عذاب را ... و حکم کرده
شود میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان ...
براستی و درستی ... و ایشان ... ستم کرده نشوند بنقصان ثواب یا افزونی
عقاب ... بدانید آنکه بدرستی ... مر خدایراست ... آنچه
در آسمانها ... و آنچه در زمین است پس بغیر او کافی احتیاج نباشد در ایصال
ثواب و عقاب قادر است ... بدانید آنکه وعده خدای در
مثوبت و عقوبت ... راست است و در آن خلاف ممکن نیست ... و لکن
بیشتر اهل کفر و ظلم ... نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور شده اند و از شناختن
دور دور مانده در تنگنای این محبس غیر دنیا ندیده دیده چشم دل کور کرده
بدرد جانب ملک آخرت نکرده مرغ کو در قفس زیر پا شده چه شناسد که باغ چون باشد
... او است که زنده گرداند ... و میراند ... و بسوی
او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث ... ای مردمان بدرستی که
آمده است ... پندی ... از پروردگار
شما ... و شفای و دوای ... مر آنچیزی را که در دلهاست از
امراض جهالت و غوایت ... و راه نمونی بسوی حق ... و مهربانی

برنیمو الست چه چیز را شتاب میکنند از عذاب یعنی کدام نوع را از
عذاب میطلبند گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب
نامُلایم است در بیان آورده که چون این آیه نازل شد کفار گفتند باور نمی
داریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر با زود آنچه نازل شد آوردیم آیه آمد که
ایا بعد از استعجال چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید
ایمان آورید بوی پس بگو که بلایشان آیا اکنون ایمان می‌آورید
و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزا بعذاب یعنی بنزول
آن شتاب میکردید پس گفته شود بعد از نزول عذاب
مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان باس نبود را
بچشید عذاب جاویدی را که الم آن بر دوام
بود آیا جزا داده میشوند یعنی جزا نمیدهند شما را
الا بآنچه بودید که میکردید از کفر و عصیان آورده‌اند که حیی
بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم
رسید و طنطنهٔ دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم بشنید بمجلس شریف ایشان آمد
و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد اجاد انت ام هازل این دعوی که میکنی
بجد است یا بهزل و آن کلام که میخوانی براستی است یا بازی حق سبحانه آیه
فرستاد که و خبر می‌پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت
آیا حق است و راست است این و گفته‌اند مستهزیان از روی استهزا یا بعث
و یا قرآن می‌پرسیدند که حق است یا نه جواب آمد که بگو آری بخدای
پروردگار من بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب
هر آینه حق است و درست و راست و نیستید شما عاجز کنندگان
مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز تقدرت [illegible] شما عذاب وی از خویش باز

يعني چهارپايان كه خوردن آن حلالست پس شما ساختيد و نام نهاديد ازان
روزيها حرامي و حلالي يعني بعضي را ازان گفتيد كه حلالست و بعضي را
حكم كرديد كه حرامست چون بحيره و سايبه و مانند آن و بعضي را گفتيد كه بر جمعي حرامست
و بر جمعي حلال ما في بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرم على ازواجنا بگو
آيا خداي دستوري داد و شما را در تحريم و تحليل
يا بر خداي افترا ميكنيد كه ميگوئيد و چيست گمان آنها كه
بر بندند بر خداي دروغ را در تحليل حرام و تحريم
حلال يعني چه گمان دارند كه خداي با ايشان چه كند روز رستخيز كه روز
مكافاتست در اين ابهام تهديدي بزرگ و وعيدي عظيم است بدرستي كه
خداي هر اينه خداوند رحمتست بر آدميان بانزال كتب
بر ايشان و ارسال رسل بديشان ولكن بيشتر ايشان
سپاس داري نمي كنند اين نعمت را و نباشي تو اي محمد در
كاري از كارهاي خود و نخواني از آنچه فرستاده خداي
از قرآن و نميكنيد شما اي آدميان هيچ كاري از كارها
مگر آنكه هستيم ما بر شما گواه يا نگاهبان
آن وقت كه خوض ميكنيد و در مي آئيد در آن كار و پوشيده نمي شود
از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه خورد يا مقدار
هبا در زمين و نه بزرگتر ازان و نيست خوردتر
ازان ذره و نه بزرگتر ازان مگر آنكه مكتوبست
در كتابي روشن يعني لوح محفوظ ملخص آيه آنست كه هيچ فعلي و قولي بر حق سبحانه
پوشيده نيست و مكافات افعال و اقوال مناسب آن علم خواهد بود پس در ضمن اين
كلام دلداري باشد مومنانرا بجمال مثوبت و وعيد بود مشركانرا بغايت عقوبت پس

و گروهی گفته‌اند یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع جمیع مواعظ او که بجای اعمال
ترتیب میکنند و از مقابح افعال تنفیر می‌نماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از
اعراض شکوک و شبهات و استقامت عقاید فاسده باز میدارند منطوی بر حکمت نظری
و مر اینها چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود. زهی کلام تو محض هدایت و حکمت
زهی پیام تو عین عنایت و رحمت. کشند بکمند کلام تو اهل عرفان را ز تیره زار خساست به گلشن
رحمت. و گفته‌اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدیه ارواح و رحمت اسرار
یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی مر اخص خواص را و رحمت از برای
همه که بدان رحمت هر یکی بمرتبت خود رسیده‌اند بگو شادی کنید
بفضل خدای که قرآنست و برحمت او که دین اسلام است. و گفته‌اند
فضل بهشت است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا فضل قرآنست و رحمت حضرت
رسالت است صلوات الله وسلامه علیه یا فضل توفیق است و رحمت عصمت. و در
حقایق سلمی رحمه الله آورده که فضل معرفت است و رحمت توفیق دریافت آن. و در ینبوع
المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنات
و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست و رحمت شهود لقا. صاحب کشف الاسرار
فرموده که از روی اشارت میگوید بندگان بفضل و رحمت من اعتماد کنند نه بر طاعات و خدمت
خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کسی را سرمایه ایست
و سرمایه مومنان فضل من هر کسی را خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من. گر شاه را
خزانه نهادن بر گنج است درویش را خزانه همین لطف دوست بس. بعضی بر آنند که معنی آیه
اینست که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا پس بدین که فرود آمد
باید که شاد شوند برای آنکه او بهترست ازانچه
جمع میکنند از حطام دنیا که در معرض زوال و فناست بگو مر مشرکان عرب را
خبر دهید مرا آنچه فرستاد خدای برای شما از روزی
یعنی

و سخنان
آن همان ادعای تو بی است ... نسبت بدیل کردن
خدا را بعضی در ... او خلاف نسبت ... آنچه بتفسیر موعود به
آنست رستگاری بزرگ که هیچکس در دنیا بدو ... زیرک بکنه آنها نرسد
و باید که ... گفتار کفار در اشتراک
در ربوبیت و تکذیب نبوت ... یا سخنان که روز خواهد داشت تو کی
گوشید ... که غیر ... هم خدا ... بیرون خواهد
گردانید ... خواهد داد ... است ... مرجع
بجد و ... میکوشید ... ولی ... داده اند
و ... آنها ایشان را اجرا خواهد داد ... اند که ... خدا را
... که در آسمانها است ... و میکنند ...
است از جن و انس و جن ... و باشند در ...
بس هیچکس ... در ربوبیت ... را ...
شرکت در ... نباشد بس جمادات را شریک ... نهایت جهالت
و نهایت ضلالت است ... چیزی را ... میکنند
آنانکه ... جز خدای شریکانرا
یا متابعت نمی کنند ... خدا ... آنان را ... میگویند بر حقیقت
زیرا که شرکت در ربوبیت محال است ... نمی کنند در عبادت
شرکا ... گمان شرک ... برده اند و نیستند
ایشان ... که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی
شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت و حکمت تا ... استدلال بر ... وحدانیت
او نموده اند که استحقاق عبادت او راست و بس خدا ... میگوید
اوست آنکسی که بقدرت کامله ساخت برای شما ... را تیره

ستان

از تجاوزات اهل ایمان چیز سبید و مبیز [illegible] میدانید بدرستی که [illegible] دو

خوان هیچ ترسی نیست [illegible] بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید

و نه ایشان اند و مناکی باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی

فرموده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر آورده که مراد

از اولیا [illegible] آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا بر بنا

درج میکند که غلاف شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرع آراسته

و باطن ایشان بانواع فتوح الغیوب وضعی زمیدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته

معتکفان حرم کبریا نشسته زدل صورت کبر و ریا راه نوردان شکسته قدم پرانند

کشایان فروبسته دم و گفته اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند

و موید این قول همین کلام نبی که و حبیبت محبتی للمتحابین فی لا ایشان قوم را خوف

نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیمة و نزد بعضی اولیا

مومنان پرهیزکارانند بدلیل انکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که

اولیا آنانند که گرویده اند بانچه جاء من عند الله و استند که پرهیزکاری

میکنند چما حرم الله مر ایشان راست مژدگانی در

زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته و بقول

جمهور مراد رؤیای صالح است که مومن بیند یا برای مومن بینند و آنرا مبشرات گویند

یا بشارت ملائکه مر ایشان را در وقت نزع و در تبیان آورده که بشری محبت مردمانست

با ایشان و ذکر نام نیکو و مر ایشان راست مژده جنت در آن سرای و دار السلام

[illegible] ملایکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و مژده آخرت

تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست

در دنیا شناخت و در عقبی نواخت در دنیا سر انس و مشاهده و در آن سرای نور مشاهده

اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا از نعمت اینجا جهان شادی تو بس است و از دوست

ایشان پس بخشانیم ایشانرا
فروانی بنگه بتغیر احوال
وبلا انقطاع بسبب آنکه بودند که بکتابسیده بپیغمبرها ما کافر
شدند و بخوان برایشان یعنی بر قوم خود که از اهل مکه
خبر نوح پیغمبر علیه السلم و یاد کن چون گفت
آنها که مشرک بودند مر گروه خود را یعنی
ای گروه من اگر هست که بزرگ گشته
و گران آمده برشما اقامت من یا قیام من بدعوت نقض کلام
ربانی مبتنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال
قوم را بخدا دعوت کرد و جملو آزار ایشانرا تحمل نموده و چون جفای قوم بغایت
رسید گفت ای قوم اگر هست شما شاق میگذرد مکث من در میان شما
و پند دادن من مر شما را جملا تهای روشن یعنی وحدانیت خدای
و تصدیق ما نمود و من اجرا نمایید پس بر خدای توکل کردم
در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا پس گرد آرید و محکم سازید
کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آنکه با جمع کنید ضرر او و تلف او را جواد در آن قوم
فتوا نید شریکان خود را یعنی آنها که بزعم خود شرکا حق میدانید
ما لمحض آیة آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید پس باید که نباشد
کار شما در قصد من بر شما پوشیده یعنی باطل مر خروج من
پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده
شماست و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و مجبت
کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلم در مقام توکل ثابت قدم
بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که ارادت او بر مبغی میلی
بر ده قوم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ایروه در یافته و در ولا
دعا اعراض نموده و دیو فرود پس اگر روی بگردانید بدو از

تا شما را امید دهد و از تعب برکند روز بر آسایند
و روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید هر آینه که در آفرینش
روز و شب و نور و ظلمت ایشان هر آینه نشانها است بر توحید صانع
حکیم گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر
نمایند گفتند جهودان از بنی ملیح که فرشتگان خدای فرزند
یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند
او بی نیاز است از آنکه دهد و جهت ولد یا ضعیف کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری را
تا با مال شده او روند کار کند یا ذلیل تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری
که نام نا برده اسم او رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی
مطلق باشد هر آینه از اتخاذ ولد منزه بود یا گوییم که ولد بعضی از والد است
پس به ضرورت مستدعی ترکیب باشد و هر که مرکب است هر ممکنی محتاج بغیر و واجب
الوجود غنی مطلق است پس احتیاج هر آینه بدو راه نباشد پس همه کمال استغنا از صفات
ذاتی او است کسی مستغنی کی بود بکسی محتاج و اشارت به بیان غنای حق اینست که
مر او راست از روی مالکیت آنچه در آسمانها است از نفایس علویات
و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات نیست نزد
شما ای مشرکان هیچ حجتی باین که خدای فرزند فرا گیرد
آیا میگویید بر خدای بدروغ و لغو آنچه نمی دانید
بگو ای محمد بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند
بر خدای دروغ را به اتخاذ ولد و صاحبه شریک بوی
رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند در دنیا برخورداری است
برخورداری اندک در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند و مهل
فرصتی را بکنند بروند و بگذارند پس بسوی ما باشد بازگشت

کرده بودند قبل از بعثت پس بعد از بعثت بر معاینه معجزه منع کرد نمودند یا ایمان نیاوردند

بآن چیزی که تکذیب آن کرده بودند یعنی از پیش دعوت ... مثل این مهر که

که بر دلهای مکذبان الزام صاحب نهاده بودیم ... مهر

بر دلهای عهد شکنان ... در تکذیب یعنی مکذبان ... و اعراب ایشان از این امت

... برانگیختیم ... از پس این پیغمبران ... موسی بن

عمران ... و برادر او هرون را علیهما السلم ... بسوی ...

که فرعون آن زمان بوده ... و اشراف قوم او ... با آیتهای ما یعنی معجزها

روشن چون عصا و ید بیضا ... پس گردن کشی کردند از قبول آنها و قیا بعثا

نمودند ... و بودند ایشان ... گروهی ... یعنی معتاد

بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا ... پس آن هنگام که آمد بدیشان

سخن راست و درست ... از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلم بدیشان آمد

و سخن حق بدیشان القا کرد و معجز بدیشان نمود ... گفتند ... و بدرستی

بدرستی که این چیزی آورده و معجز تمام کرده ... جادویست

آشکارا ... گفت موسی علیه السلام در ابطال این قول را ... آیا

میگوئید شما ... مر سخن راست و معجزه روشن را ... آن هنگام که بشما آمد

که این سحرست ... آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار

یعنی این جادوی نیست ... و بهروزی نیابند ساحران

و بمراد نرسند ... گفتند اشراف قوم فرعون موسی را علیه السلام ... آیا

آمدی تو ... تا بگردانی ما را ... از آنچه یافته ایم ما

برانچه ... پدران خود را از عبادت فرعونست یعنی آمده ما را از پرستش

فرعون باز داری ... و باشد ... مر شما هر دو برادر را پادشاهی

... در زمین مصر ... و نیستیم ما ... مر شما هر دو را ... باز تصدیق

قبول قول من اعراض نمودید ... پس من نخواستم از شما بر اداء رسالت خود

مزدی که با اعراض شما از من فوت شده باشد ... نیست مزد من

برای دعوت ... مگر بر خدای واحد و اجرا بر الله تو ابسفی بر داد خواهی شما

ایمان آرید و خواهی اعراض کنید ... و فرموده شده ام ... که باشم

از گردن نهادگان مر حکم خدا را بی خلاف اگر تبلیغ کنم پیغام رسالت خود

از غیر او بجویم ... پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام مر او را یعنی اصرار

کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان ... پس ما نجات دادیم

نوح را علیه السلام از غرقه شدن ... و آنان را که با وی بودند ... در

در کشتی و اهل کشتی بقول اصح هشتاد مومن بوده اند ... و روایات

دیگر وارد شده ... و گردانیدیم اهل کشتی را ... جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان

و غرق کردیم بطوفان ... آنان را که تکذیب کردند ... آیتهای

ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات ... پس درنگر ای نگرنده بدیده عبرت

... چگونه بود ... عاقبت کار بیم کرده شدگان

یعنی غرق شدگان از قوم نوح علیه السلام و درین آیه هم تسلیه حضرت رسالت است

صلوات الله و سلامه علیه و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ... پس برانگیختیم

... از پس نوح علیه السلام ... فرستادگان ... رسولان بقوم ایشان

یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلام بقوم عاد و صالح را علیه السلام بقوم ثمود

و ابراهیم را علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین

پس آمدند رسولان ما بایشان ... بمعجزهای روشن

و دلیلهای واضح ... پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند

بر آنچه پیغمبران فرستاده برایشان ... بسبب آنچه تکذیب کرده بودند

یعنی تکذیب کرده ... بآن ... پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب سابق ایشان باعث

از فرعون [illegible] و ترس آنکه معذب شوند یعنی از بیم فرعون و رؤسا قوم مراد آنست که جمعی از
بنی اسرائیل ایمان آوردند [illegible] با آنکه ترسیدند از فرعون و هم از کسان
خود [illegible] انکه [illegible] فرعون ایشان را با رجوع [illegible]
تا باز گردانند ایشان را [illegible] تکبر [illegible]
[illegible] و برتری [illegible] بود و او
از [illegible] بر [illegible] کرده تا [illegible] کرد [illegible] و بنی اسرائیل را بنده ساخته بود
کرفت [illegible] موسی علیه السلام [illegible] از [illegible] فرعون از [illegible]
مشاهده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] اسباب [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] بر [illegible] توکل کنید [illegible] اگر [illegible] کرده
[illegible] و احکام قضا [illegible] را انقیاد آورده که این از قبیل [illegible]
جمعی [illegible] با ایمان و وجوب توکل [illegible] مشروط باسلام حصول آن [illegible]
حقیقت توکل [illegible] ازما سوی الله [illegible]
الاسباب و انقطاع [illegible] در مطلق
و نسیان غیر [illegible]
تحت الحکم الازلی بمثابه [illegible] ازما
سوی الله در گذشت [illegible] که [illegible] کنند از وی [illegible] و چون
موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود [illegible] گفتند [illegible]
او [illegible] توکل کردیم [illegible] و [illegible] متوکل با جابت [illegible]
بر زبان نیاز [illegible] کفتند [illegible] مسلمانی [illegible]
ما را محل عذاب [illegible] برای گروه ستمکاران [illegible] ایشان را بر ما
مسلط مساز تا [illegible] ایشان [illegible] و خلاص ده ما را [illegible]

کنندگان وگفت فرعون جمعی از ملازمان خود بیارید بمن

هر جادوی دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام پس سحره را جمع کرده بودند

گرد رسوبه از اطراف کوشیده بمواعید کلیه مستظهر ساخته روزی معین نموده بموضع معلوم آورده

پس آمدند هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام

گفت مر ایشان را موسی علیه السلام آنچه شما افکنندگانید بیفکنید

مرآنچه را از ریسمانها و عصاها پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصی

خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مارها نمود گفت

موسی علیه السلام آنچه آورده اید شما آن جادویست نه آنچه من آورده ام

و فرعونیان آنرا سحر میگویند بدرستی که خدای زود باشد که تباه

گرداند سحر شما را و ناچیز سازد بدرستی که خدای باصلاح نیارد

و تقویت نکند کار تباه کاران را و ثابت

گرداند خدای راستی و درستی حق را یعنی آنچه من آورده ام بسخنان خویش یعنی

بحکم و قضای خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده و اگرچه

کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت دوستانه

وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بر این معنی هست

حق تعالی از غم خشم خصام کی گذارد اولیا را در غرام مه فشاند نور و سگ وع وع کند

سگ ز نور ماه کی مرتع کند خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی اضطراب

مصطفی ماه شکافد نیم شب ژاژ می‌خاید ز کینه بولهب آن مسیحا مرده زنده می‌کند

وان جهود از خشم سبلت می‌کند پس ایمان نیاورد مر موسی علیه السلام را در مبدا

امر او مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و اینچنان بود که چون

موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت

نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند با بیم و ترسی

بعد از آنکه در دعا مبالغه نمود و گفت ای پروردگار ما بدرستی که دادی فرعون را و قوم او را مال و زینت داده
دیگر باره الحاح در تضرع کرد که پروردگارا مست... تا گمراه سازند ایشان را ... داده
تا گمراه کنند بندگان ترا ... از راه عبادت تو ...
فرعون خوانند ... ای پروردگار ما اثر محو کن ... بر اموال
ایشان یعنی محو و ناچیز گردان که منتفع نشوند از چیزی که ایشان را داده‌ای و ... شکند
و قتاده و مجاهد گفته‌اند که همه اموال ایشان سنگ شد از نقد و جنس و نقره‌ها و
سکه زر و درهم‌ها و اموال ایشان ... سنگ شده
و این یکی از آیات تسع بوده که موسی علیه السلام ایشان را نمود
و سخت گردان بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل گردند
پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم کرده بود که ایشان نخواهند
گروید لاجرم بر ایشان دعا کرد ... مستحق نزول عذاب ... ایمان
نیاورند ... تا ببینند عذاب دردناک را که آن غرقه
است در دریای قلزم ... گفت خدای ... بدرستی که اجابت کرده شد
دعای شما ... آورده‌اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون
آمین میگفت و آمین کننده در دعا شریک است از این جهت گفت که دعای هر دو
مستجاب شد ... پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید
که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد پیوست گویند بعد از چهل سال اثر اجابت دعا
ظاهر شد ... و پیروی مکنید در تعجیل ... راه آنان را
که از فرط جهالت ... نمی‌دانند که تعجیل ... در وقت آن
کارها موقوف و قضا بدو نگردانیده ... چون وقت هلاک آن قوم در رسید وحی آمد
بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رود که قبطیان را مستاصل خواهیم کرد موسی
با جماعتی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریای قلزم رسیده فرعون

یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از آنکه بنی اسرائیل از موسی علیه السلام و اشتغال
ایشان بعبادت حق سبحانه زخم خوردند بر خود تا اسم قدیم معابد که بر محلات بود در میان ایشان
ساخته بودند خراب کردند ایشان را از ادای نماز منع نمودند بنابر آن موسی علیه السلام
امر نمود تا در درون خانهای ایشان معابد ساختند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند
جنانچه میگوید [illegible] و وحی کریمه [illegible] موسی و برادر او علیه السلام
[illegible] خانها [illegible] در شهر مصر
خانها که بعضی گفته اند که بجهت پرستش خدای تعالی تعیین شده اشارتست بانکه تخصیص معابد
و تعیین قبله آن مخصوص است بان قوم و در آن محل امام انبیا ازو موسی علیه السلام بود
[illegible] و دیگر [illegible] برادر و قوم شما
خانهای خود را قبله [illegible] قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام
نماز بجهت کعبه میکرد [illegible] و بای دوار میخواندند در آن مواضع
[illegible] جهت آنکه اتخاذ مساجد و اقامت صلوة متعلق بانها
[illegible] توحید صیغه
[illegible] علیه السلام
[illegible] دعای خود [illegible] کردند
[illegible] که آن [illegible] کنند از لباسها
[illegible] و متاع خانه [illegible] و دادۀ ایشان را [illegible] و انعام و ضیاع
[illegible] ابن عباس رضی الله عنه [illegible] از فسطاط مصر
تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه بود [illegible]
داشت و در زمان او در ان مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار [illegible]
در آمده همه متمول و متجمل شده بودند و سبب ضلال [illegible] بن موسی علیه السلام

زورقها [illegible] فرتوی او [illegible] امیکویم ابو العباس [illegible] مصعب [illegible]

بوده [illegible] پروردن آید [illegible] و آنچه که او را در دریا غرق

[illegible] بحظ [illegible] در انداختند و [illegible] دریا

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] قوم [illegible] بر ما [illegible] آیات [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل را [illegible] غرق شد [illegible] فرعون [illegible]

[illegible] از دریا [illegible] در آید [illegible]

[illegible] دریا [illegible] تا بنی اسرائیل

[illegible] یافتند و ازین [illegible] بعضی را [illegible]

[illegible] آمنت برب [illegible] آیت [illegible] آیتی باشد از

[illegible] المیر آورده که [illegible] قوم فرعون [illegible]

[illegible] نداد [illegible] و گفتند او با [illegible]

مشغول [illegible] تا مصر [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] کس او را دیده [illegible]

[illegible] الارض [illegible] از دریا برآریم

[illegible]

[illegible] قاهر [illegible]

[illegible] انا ربکم الاعلی [illegible]

[illegible]

[illegible] ازدهانه

[illegible]

[illegible] کجا جای دادیم [illegible] فرزندان یعقوب را

با لشکر از عقب رسید و بدریا درآمد موسی علیه السلام دریا بشکافت فرو شدند و تفصیل این در تفسیر

سوره شعراست ذکر خواهد شد پس بر قصه القصص بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند

چنانچه حق سبحانه میفرماید [illegible] و بگذرانیدیم فرزندان

یعقوب را از دریای قلزم بسلامت [illegible] پس از پی درآمد ایشانرا خود

فرعون و لشکرهای او [illegible] برای ستم کردن بر بنی اسرائیل [illegible] و از

جهت از حد بیرون بردن در ضلال ایشان بدرجه که چون نزدیک رسیدند و اسب فرعون

بمیل مادیان که جبرئیل علیه السلام سوار بود بدریا درآمد و لشکر متابعت نمود همه

خود را در دریا افکندند [illegible] دریا [illegible] او را

[illegible] او را دریافت غرق [illegible] دانست که هلاک

خواهد شد [illegible] گفت ایمان آوردم و بگرویدم [illegible] آنکه [illegible] نیست

معبودی بحق [illegible] مگر آن خدائی که بگرویده اند بوی بنی

اسرائیل [illegible] و من از جمله

گردن نهادگان بحکم او و [illegible] آورده [illegible] نوبت بسر عیار رسیده

تکرار [illegible] از غایت [illegible] داشت و بجهت [illegible] مقبول نشده

جبرئیل در وقت [illegible] بعد از آنکه [illegible] گفت حق تعالی با

جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود [illegible] که آیا ایمان می آوری اکنون که اختیار

نمانده [illegible] و حال آنکه تو نافرمانی کردی [illegible] پیش ازین در فرمان پیغمبر

من نشنیدی [illegible] و بودی [illegible] از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] از سایر [illegible] ممتاز گردد

بی [illegible] نعمت پیش آورده [illegible] زمان [illegible] خود [illegible]

و آیتهای خدا [illegible] باشی [illegible] از زیان
نه [illegible] الا [illegible]
بر ایشان قول [illegible] بعنی [illegible] بر کفر میرند
و [illegible]
و [illegible] در [illegible] آید
زیرا [illegible] سبب [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
آید [illegible] ایشان [illegible]
عذاب [illegible] ایشان [illegible]
رسانند چنانچه [illegible] یونس
[illegible] قریة [illegible]
بعنی [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مگر قوم یونس علیه السلام که چون ایشان [illegible] آن هنگام
که ایمان آوردند [illegible] برداشتیم [illegible] از ایشان
عذاب رسوایی را [illegible] در زندگانی دنیا [illegible] و برخوردار
بکنیم ایشان را [illegible] تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان [illegible]
معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل [illegible] و نفع بایمان باس
مخصوص باشد [illegible] مستثنا باشد [illegible]
لما رأوا بأسنا و جمعی بر آنند که معنی آیه اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول [illegible] کردی اینها را
ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند

علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او [illegible] جای [illegible] و شام [illegible] لقد صدق

و مکره منزل پسندیده و آن ولایت شام بود و بعضی گویند مصر [illegible] و رزقناهم

ایشان را [illegible] از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ [illegible] بعضی [illegible] بنی اسرائیل

یهود عصر پیغمبر اند که ایشان را در یثرب جای [illegible] ایشان [illegible]

داشت [illegible] پس اختلاف نکردند در امر دین [illegible] محمد رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] احکام

آن و در آن اختلاف کردند تا زمانی که [illegible] صفات

محمدی صلی الله علیه و سلم [illegible] و دیگر آنکه این علم قرآن است

که فرود آمده و سبب اختلاف یهود شد [illegible]

حکم کند میان ایشان [illegible] در آن چیزی

که بودند [illegible] عنادا یا جهلا [illegible] در آن چیز اختلاف میکردند حکم

توریت [illegible] پیغمبر صلوات الله علیهم [illegible] پس اگر هستی تو [illegible]

از آنچه فرستاده ایم به تو از قصص و احکام

[illegible] از [illegible] کتب

است [illegible] بعضی [illegible] اهل کتاب [illegible]

المبین آورده که [illegible] بعضی [illegible] زبانی [illegible]

سوال کن [illegible] اهل کتاب [illegible] آمده [illegible] است و در

از [illegible] پس [illegible] از [illegible]

آورده که [illegible] قرآن [illegible] خطاب [illegible]

رسالت است اما [illegible] آنحضرت معصوم و محفوظ [illegible] شک

و شبهات در آنچه بروی نازل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر

[illegible] باشی از کسانی که تکذیب کردند

پرستش مکنید جز خدا را ... آنکه خدای که میراند شما را تخصیص نمی فرجهت

تهدید عقوبت و وعدۀ ثواب شرکت معاد ... و من مامور شده ام

... باشم ... ... با طاعت آنکه واخبار انبیا

و دیگر امر کرده شد ... بیاید ... عمل خود را

... برای دین یعنی خالص ... که مایل باشی از همه ادیان

بدین اسلام ... و کماشی ... که آن ...

خطاب متوجه پیغمبر ... بجز خدای

... ... و زیان

رساند ... بجای ...

... کند ... از ظالمان باشی

... ... برساند خدای

بتو ... باشد ... هیچ دفع کننده و باز دارنده

نیست ... مگر او ... و اگر خواهد بتو

... هیچ دفع کننده و باز دارنده

و باز ... فضل او را ... ...

... ... استحقاق از بندگان

میرساند فضل خود را ... از بندگان خود

... ... ناامید مشوید

... ... بگو

ای مردمان ... بدرستی که آمد شما را کلام درست یا پیغمبر راست

از نزد پروردگار ... هیچ ... شما را ... پس

هر که راه یافت ... پس جز این نیست که راه می یابد

مگر بارادت و توفیق و قضاء الهی [illegible] پس چون بودی گناه ما و هم عذاب ما باختیار ما [illegible] مسلط
میکنیم شیطانرا و حقیقت بیان [illegible] بگو آنکه
تحقیق [illegible] بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
مشرکانرا [illegible]
[illegible] خوار شد [illegible] مبین
از بدایع [illegible] آسمانها [illegible] و بدایع علم و حکمت یاد [illegible]
و دفع نمیکند [illegible] و ساختهای [illegible]
یعنی رسل عذاب الهی را [illegible] و حکم [illegible]
است [illegible] گردیده پس چشم میدارند این مشرکان [illegible] مگر
مثل وقایع ایامی آنانکه [illegible]
گذشته‌اند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه [illegible]
عذاب [illegible] انتظار کنید [illegible] بایشان نازل خواهد شد
[illegible] از منتظرانم هلاک شما را
پس ما برهانیدیم [illegible] پیغمبران خود را [illegible] زمان ایشان [illegible]
آمد [illegible] و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان
همچنین که نجات داده ایم رسل و متابعان ایشانرا [illegible] وعده
واست [illegible] مشرکان [illegible]
گروندگانرا [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] بگو ای محمد
ای مردمان [illegible] خطاب باهل مکه است [illegible] اگر
هستید شما در گمان [illegible] از صحت دین من پیدا میکنم دین خود را برای
پس من نمی‌پرستم آنانرا که [illegible] شما میپرستید
بجز خدای از اصنام و طاغیه [illegible] ولیکن

پرستش

بر حق علیه السلام خبر داد که تو خدا وند فرزند ... کانی [illegible] دست [illegible] بیچاره
[illegible] ام [illegible] حق دعا [illegible] که ای پروردگار یونس علیه السلام
از قوم [illegible] شرک [illegible] ایشان [illegible] بر خود بستم
کرده ام [illegible] یونس علیه السلام را
[illegible] پروردگار [illegible] است [illegible] ایشان [illegible] پروردگار
[illegible] ایمان آورده اند [illegible] دست
[illegible] قاضی حاجات [illegible] بس روا کن از کرم حاجت
[illegible] که آدینه بود [illegible] حاجات [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] شد و ظلمت [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] بر مفارق ایشان افگند یونس علیه السلام [illegible]
متوجه [illegible] است [illegible] قوم [illegible]
[illegible] با خود گفت [illegible]
[illegible] گشت اگر من [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] بطن ماهی [illegible]
انبیا [illegible] خواهد شد واگر خواستی پروردگار تو
مر ایمان آوردندی [illegible] است
[illegible] آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible] ایمان
قوم [illegible] بر آمدی [illegible]
می نشست حق سبحانه [illegible] باز [illegible]
که [illegible] تو [illegible] اکراه میکنی مردمان را
تا گردند [illegible] آیه [illegible] قتال
و نیست هیچ تنی را [illegible] ایمان آرد

تا خبر نکردند ایمان خود را اما بوقت حصول عذاب ایمان آورده شد و برین تقدیر استثنا منقطع باشد
قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق تعالی او را باهل نینوی فرستاد
از ارض موصل [illegible] بت پرستی [illegible] تا ایشان را [illegible]
قبول نکردند [illegible] آمد و گفت [illegible] قوم [illegible] تا سه روز [illegible] عذاب [illegible]
جابیت [illegible] و گفت [illegible] قوم [illegible] که بعد از سه روز [illegible]
آید یونس علیه السلام [illegible] بیرون رفت [illegible]
بهای [illegible] چون زمان [illegible] نزدیک رسید حق تعالی [illegible]
شعیرا از سموم دوزخ برین قوم [illegible] بایشان [illegible]
بچون [illegible] نینوی
فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام [illegible] آورده بود
[illegible] یونس علیه السلام طلب کردند [illegible] نیافتند
ملک [illegible] یونس علیه السلام [illegible] را ببرد و [illegible]
[illegible] چاره نیست الا آنکه بجز و شکستگی و تضرع [illegible] روی بدرگاه
[illegible] دعوا [illegible]
و خورد و بزرگ [illegible] و زیاده [illegible] کودکانرا از مادران جدا کردند و به
یکبار [illegible] خالص [illegible] آواز [illegible] بجای به یونس علیه السلام
وارد [illegible] بدرگاه [illegible] و درین حال [illegible]
و [illegible] چاره ما ساز
[illegible] نداریم
[illegible] پیش تو [illegible] را [illegible]
یونس علیه السلام [illegible] آزاد کنید
ما بندگان توییم ما را [illegible] آزاد کن [illegible]
یونس

ودیگر احکام و تفصیل آیات بر آن حضرت [illegible] علیه [illegible] از پروردگار خود
بر ایشان [illegible] کرد [illegible] به گفته حضرت او از معاصی در زمان
آینده [illegible] تا برخورداری دهد شما را [illegible] برخورداری نیکو [illegible]
[illegible] اند [illegible] تا [illegible] شما منتفع کردند باشما یا زندگانی دهد در ایمنی
و تندرستی [illegible] تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر است، محققان
گفته اند [illegible] چندان است بر آنچه دست [illegible] از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از
محنت در لطایف [illegible] گفته است که برخورداری نیکو [illegible]
حاجت [illegible] و تا بر دهد [illegible]
[illegible] علیه [illegible] در دنیا و هم در آخرت
ایمان [illegible] فضل [illegible] و فاضل باشد از [illegible]
او [illegible] گفته که فضل آنست که در دیوان [illegible]
فضل [illegible] خواهد رسید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار مجازات [illegible] بلا گشت
[illegible] و [illegible] و شتابه و تقریب
ترا [illegible] آورده اند [illegible] عداوت حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم [illegible] مصلحت زمانی [illegible] شهید روزی
[illegible] گفتند [illegible] و خود را [illegible]
[illegible] بر آن اطلاع یابد [illegible]

برای خود یعنی منفعت آن عاید بنفس [illegible] و هر که گمراه شد پس جز این [illegible]

پس همین است که گمراه میشود [illegible] بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال

بر وست . و نیستم من [illegible] بر شما نگهبانی که از شما متکفل بوده باشد

در میان فرمود که آیة السیف ناسخ [illegible] و پیروی کن آنچه [illegible]

آنچیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو با [illegible] بر دعوت

[illegible] که [illegible] شکیبایی ورز [illegible] تا وقتی که حکم کند [illegible]

تو یا امر نماید بقتال و نفی و جزیه [illegible] و او [illegible] بهترین حکم

کنندگانست زیرا که در حکم او [illegible] و اجتهاد

[illegible] و گواه ندارد [illegible] کیر [illegible] از خطا [illegible] و هو خیر

الحاکمین [illegible] در احکام

[illegible] با صطلاح [illegible]

[illegible] بیان [illegible] از جمله مقطعات [illegible]

فلا تطلبوه [illegible] و بعضی بر آنند که معنی [illegible] آری [illegible]

طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد

[illegible] کتاب [illegible] مشتمل است [illegible]

استوار کرده شده است [illegible]

محکم [illegible] که نقص و خلل [illegible] راه نیابد [illegible] پس جدا کرده

سوره و آیه [illegible] یعنی [illegible]

شده است [illegible] دانا بهمه

چیزها [illegible] برای آنکه نپرستید [illegible] مگر خدا را

که من مر شما را [illegible] از وی یعنی [illegible] بیم کننده ام بعقوبت بر شرک

و طغیان [illegible] و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان [illegible]

خدای ... قرارگاه چهارپایان در حین حیات ... و آرامگاه ایشان
بعد از وفات. صاحب کشاف آورده است که مستقر مسکن چهارپایانست از زمین و آب
و هوا و مستودع موضع قرار ایشانست قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه ...
کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکورست و مسطور
در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ...
بیافرید آسمانها و زمینها را ... در شش روز از ایام دنیا که
اول او یکشنبه و آخرش آدینه بود ... و بود پیش از آفرینش ارض و سما
عرش او بر آب ... در بعضی تفاسیر آورده که حق سبحانه و تعالی در مبدأ آفرینش
یاقوت سبز بیافرید بنظر هیبت بدو نگریست آب گشت و آن گوهر آب شد پس حق تعالی باد را
بیافرید و آب را بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف
عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را از عباد
و حق تعالی بیافرید آسمانها و زمین و عرش را بجهت آنکه ... تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که ... کدام شما
نیکوترست از روی عمل یعنی شاکرترست بدین نعمت یا تصدیق کننده‌ترست
در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد ... و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را
بدرستی که شما بر انگیخته شدگانید ... از پس مرگ
هر آینه گویند آنانکه کافر شدند ... نیست این
سخن که در باب بعث میگویید ... مگر مانند سحر آشکارا در فریب
یا در بطلان ... و اگر تأخیر کنیم ... از ایشان عذاب را
که وعده داده‌ایم ... تا مدتی شمرده شده یعنی وقتی معلوم
هر آینه گویند از روی استهزا ... چه چیز باز میدارد عذاب
از نزول و وقوع ... بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بر ایشان

و تعالی آیه فرستاد که [illegible] بدانید آنها یعنی کافران [illegible] زامهم

می‌گردند سینهای خود را بر عداوت حبیب خدا و تاه می‌کردند آنرا و دوتا کردن سینه

عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل می‌گیرند

تا پنهان دارند [illegible] از خدای [illegible] بدانید که [illegible] که ایشانرا

در کشند جامهای خود را و بر فراش خود جای گیرند [illegible] خدا

میداند [illegible] لکن پنهان می‌کنند در سینها [illegible] و میداند آنچه آشکارا

می‌کنند یعنی نهان و سر و علانیه ایشان نسبت با علم او یکسانست [illegible] بدرستیکه

که او داناست [illegible] بچیزی که در سینهاست و گویند ذات الصدور

دانا است و چون سینها مظهر [illegible] آنرا میدانند [illegible] ای که در دل نهان کنی [illegible]

دل آویند میدانند در اسباب نزول آورده‌اند که این آیه در شان اخنس بن شریق

نازل شده که چرب زبان سخن گذار و شیرین زبان بود [illegible] حضرت رسالت صلی

الله علیه و سلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی [illegible] ز دل

اما ظاهرش خلاف باطن بودی در دلش تیره و بیرونش روشن بودی [illegible] حق

سبحانه خبث عقیدت او را [illegible] آیه آشکارا کرد تا کسی [illegible] ظاهرش از

ظلمت باطنش غافل نگردد [illegible] فرموده که منافق مشابه مار

در درونش زهر و بیرونش نقش و نگارست [illegible] اعتبار

باطن باید نه از غبار [illegible]

جنبنده [illegible] جانورانند [illegible]

روزی ایشان [illegible] ایراد لفظ علی [illegible]

وجوبست در [illegible] تحقیق وصول رزق است [illegible] و گفته‌اند علی

بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی [illegible] و مفوض

بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند [illegible] و میداند

خدای

واستهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که میگفتند که چرا گنجی بدو نه داده

یا ملکی با او بتصدیق نبوت فرستاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت

واستهزا و سخریه ایشان متنکر و ملول میشد حق سبحانه برای تهییج آنحضرت در اداء رسالت

وعدم مبالات برد و انکار ایشان آیه فرستاد که ... پس شاید

تو ترک کننده باشی ام هم ما تربیت اما میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن

برخی از آنچه وحی کرده شده است ... بسوی تو یعنی آنچه مخالف

رای مشرکانست از سبب آنکه ایشان ... و تنگ شونده باشد باظهار آن

سینه تو ... از ترس آنکه گویند ... چرا از آسمان فرستاده نشده است

بر وی گنجی که نفقه کند بر خود و ما ... و بسبب آن اتباع او شوند

یا چرا نیامده با او ... فرشته تا گواهی بر نبوت او و تو بسبب ایشان

از اداء رسالت باز ممان ... جز بیم کننده نیستی که تو ... بیم کننده بودن تو

انذار است و بس و تو در اداء آن تقصیر منمای پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل میشوی

شد در شب ما بیم را بر هر کس که از ... کان و ... ایشان ...

و خدای بر همه چیز ... گواه است یا کار ساز ... که ...

و نگاه دار آنکه خود را بر وی سپارید پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود ...

... بود باک مدار ... بلکه میگویند کافران ... محمد ... بافته

آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را از خود می سازد ... بگو پس بیارید

ده سوره ... مثل قرآن در بیان و حسن نظم

بر بافته از نزد خود یعنی شما هم آنچنانکه قرآن را از خود بر می توان بافت

دعوی این کنان می برید که من از خود می سازم شما فصحای عرب اید پس باید که

شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادرتر بوده باشید جهت

وقوف شما بر قصص و اخبار و تعوّد شما بر انشاء اشعار

که روز بوراست باشد آنکه عذاب بازداشته از ایشان یعنی چون عذاب

عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان دفع نگردد و در میان فرموده که این عذاب بسبب قتل

چون بلست و استهزا بانبیا چنانچه مضمون انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد بسوی

چون کور خواهد شد و احاطه کرده خواهد شد بایشان وضع ماضی

در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرو گرفته است جهات ایشان را

آنچه بودند که از روی جهل بدان استهزا میکردند و بعضی آن را استعجال

می‌نمودند و اگر بچشانیم یعنی برسانیم آدمی را

از نزد ما رحمتی یعنی نعمتی که دریابد لذت آن را پس باز ستانیم آن را

از او بدرستی که او ناامید است بجهت بی‌صبری و عدم اعتماد

بر کرم ما ناسپاس است در نعمت گذشته و اگر بچشانیم او را

نیکویی صحت و غنا بعد سختی که برو رسیده باشد چون

بیماری و فقر هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصایب

و مکاره که مرا پیش می‌آمد دور شد از من بدرستی که انسان شادمان است

بنعمت و مغرور بآن نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته

از شکر نعمت و قیام بحق آن مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت

و بلا و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند

در نعمت و رخا آن گروه که بصفت صبر و شکر موسومند مر ایشان راست

آمرزش گناهان و مزد بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ اعظم

فرموده که در جنت نعمتی هست که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی انوار

لقا هر ا بهشت بهر لقای تو در خور است بی پرتو جمال تو جنت محقر است

آورده‌اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات

علیه افضل الصلوات و التسلیمات میکردند و با کلام کریم و کتاب قدیم بطریق تهاون

و استهزا

که بجهت ریا و نمایش ایشان مرتکب بودند نزد ما هنوز و نیات فاسده و اغراض باطله ایشان که موجب
عذاب و عقوبت است مانده [illegible] و تباه گشت آنچه کرده اند [illegible] در دنیا چه ثواب
آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند [illegible] و ناچیز است
فی نفس الامر [illegible] آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه [illegible]
آیا کسی که باشد [illegible] بر برهانی [illegible] از پروردگار خود که او را دلالت
کند بطریق صواب [illegible] و از پی درآید برهان او را گواهی بل بعضی از اوست
گواهی از خدای که بینه [illegible] و آن قرآنست برابر باشد با کسی که زینت
دنیا طلبد و عمل بر وجه صواب نکند. گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند
یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است. و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم و تابع او شاهدی گویند جبرئیل است علیه السلام یا ملکی حافظ او بوده
یا ابوبکر یا علی مرتضی یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در روی مبارک وی
انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی ای صبح سعادت ز جبین تو
هویدا آن صبح حسن است تبارک و تعالی. بعضی بر آنند که بینه قرآنست و یتلوه
بمعنی یقرءه و شاهد جبرئیل است علیه السلام یا لسان حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم یا اعجاز و نظم او و بعضی بر آنند که بینه دلیل عقل و شاهد انجیل است
و در زاد المسیر [illegible] انجیل تالی قرآنست یعنی تصدیق و بشارت کنند که قبل از او
نازل شده [illegible] و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده [illegible]
کتاب موسی یعنی توریت که آن نیز مصدق قرآن است و بشارت بوجود او داده
است یعنی موافق قرآن است [illegible] در حالتی که پیشوا بوده و رحمتی
مر خلق را [illegible] بسبب بخشایش بر منزل علیهم [illegible] آن گروه صاحب بینه اند
[illegible] میگروند بقرآن [illegible] و هرکه کافر شود بقرآن [illegible]
[illegible] از گروه چند که اهل مکه اند و احزاب ایشانست در عداوت پیغمبر

و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید ... بجز خدای اگر
هستید راستگویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان
از معارضه بعشر سوره عاجز آمدند آیتی دیگر آمد فاتوا بسورة مثله عجز ایشان
از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد ... پس اگر اجابت نکردند
مر شما را در اجابت کفتند از اتیان سوره خطاب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم
باشد و گفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و می
گفتند که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم مفتری میگوئید شما با مفتری او معارضه
کنید پس حجت بجای خود بود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند ... پس بدانید
که آنچه فرستاده شد ... بعلم خدا است یعنی ملتبس است
بعلمی که خاصه اوست و آن علم غیب است بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش
و معاد ... و بدانید انکه نیست معبودی بسزا ... مگر او که عالم
است بانچه غیر او نداند و قادرست بر انچه غیر او نتواند ... پس هستید
شما ... ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز تواند بود یعنی بر اسلام
ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد ... هر که باشد که از
دنیا [illegible] ... خواهد زندگانی دنیا ... و آرایش
آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در
زاد آورده که عام است مر جمیع مردمانرا که مراد از ایشان با احسان و اعمال خیر خود
در دنیا خواهد ... تمام باز گذاریم بر ایشان ... جزای
کردارهای ایشانرا ... در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد
و ایشان در دنیا ... کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان
چیزی کم نکنند ... آن گروه آنانند که ... نباشد ایشانرا
در آن سرای دیگر ... مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای جزای

... زیان کردند در نفسهای خود یعنی زیان ایشان به نقصان نکردند و

وکم شد ... انچه میبستند که افترا میکردند در شفاعت بتان و درخواست ملائکه

... ایشان ... ایشانند

زیانکارترین همه زیانکاران چه بهشت باقی را به دوزخ فانی خریده اند و منافع دنیای

فانی را بر نعیم عقبی باقی اختیار کرده و در این سود عین خاسر است مانند کسی که بنیا

دادن فانی و شقی است زانکه دنیا جای رنجست و عقبی جای آسایش است نعمت فانی ساختن

دولت باقی ... در این سود خرد و اند که عین خاسر است ... بدرستی که

آنانکه گرویدند اخلاص کرده اند ... و کردند عملهای شایسته از

ادای فرض و تعبد بنوافل ... و آرام گرفته اند ... بذکر پروردگار خود

یا تواضع کرده اند و دل نهادند بر آنکه از ماسوی منقطع اند

آنان ملازمان بهشت اند ... آنانند در بوستان جنان ... در آن جاوید باشند

... صفت دو گروه که مؤمنانند و کافر ... مانند کور و کر اند

... و مانند شنوا و بینا ... آیا برابرند این دو فریق

در صفت و تشبیه یعنی برابر نیستند ... آیا پند نمی گیرید بدین مثلها و تأمل نمی

نمائید در آن تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهده او حق آیات قدرت را

و بناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنست

که حال مؤمنان در سمع و بصر ضد احوال کافر است در زبده الحقایق تقریر نموده که اعمی آنست

حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است

که حق را حق بیند و بی ریب ادراک کند و باطل را باطل بیند تا اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را

حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن ضد دوری نماید حقیقت بصیر کسی

است که دیده بصیرتش بکحل ولی بصر جلا یافته و سمیع کسی که گوش همتش بلکه شنوار

حق سمیع از اسباب گشته باشند مرکز که از خدای نبیند و مرکز که خدا شنود بجز از خدا

پس آتش دوزخ وعده گاه اوست پس مباش ...
مباش در گمانی ... از این موعد ... یعنی شکی که این وعده درست و راست
است از پروردگار تو ... ولیکن بیشتر از مردمان ...
نمیگروند بآن و تصدیق نمی کنند ... و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از آنکس
که بر بندد ... بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک برای او
آن گروه معروضان ... بعضی کرده خواهند شد در موقف
بر پروردگار خود ... و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام
کاتبین بسبب ... برای مرافعه یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند
این گروه آنانند که از روی عناد ... دروغ گفتند بر پروردگار
خویش باتخاذ ولد و شریک ... بدانید که لعنت خدای
بر ستمکاران است یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب یعنی صفت
ظالمان میکنند و میگویند ... آنانکه ... باز میدارند مردمان را
از راه خدای یعنی از دین او ... و وصف میکنند راه خدا را ... بکجی
و انحراف از راستی ... و ایشان ... بعالم آخرت ... ایشانند
ناگرویدگان نه از ضمیر جهت تاکید کفر ایشان نسبت باخرت ... آن گروه کافران
نباشند ... عاجز کنندگان خدای را از عذاب خود ... در زمین
یعنی در دنیا ... و نیست مر ایشان را ... جز خدای
هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد ... افزوده شود
برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال
نبودند که در دنیا ... توانستندی که شنیدندی یعنی سخن حق را چه از
شنیدن آن ناکر بودندی ... و نبودند که ببینندی یعنی آیات قدرت را
چه از دیدن آن کور بودندی ... آن گروه آنانند که در بازار معامله

انفسهم

بصدق تو گفت نوح علیه السلام ای گروه من خبر دهید
اگر من باشم بر حجتی هویدا از نزد پروردگار من که بر نبوت دلیلی
من گواهی دهد و بمن بفرستاد رحمتی بخشایشی از نزد خود که
نبوت است پس پوشیده مانده بر شما و بعضی بضم عین و تشدید میم خوانده‌اند یعنی
پوشیده کرده شد آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و ... شما از آن
آیا بر شما بندیم آنرا ما الزام کنیم شما را بقبول آن که استفهام بمعنی نفی است یعنی
الزام نکنیم شما را بر اصرار ... و حال آنکه شما از آن
کارها هائید و ناخواهندگانید قتاده رحمه الله فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام
کردی اما ... اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا هر که ... راه نماید
فضل او و هر که را خواهد ... که مقبول ماست یکی است برانی که مخذول ماست بد و نیک اگر
ترا بنده اند بتسلیم حکمت سر افکنده اند ای گروه من نمی‌خواهم از
شما بر تبلیغ رسالت ... خواسته که فرد کار من باشد تا بر شما
گران آید اگر ادا کنید ... اگر ابا کنید نیست مزد من
مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم گفتند ای نوح اراذل عادی را از مجلس خود
بیرون کن تا ما با تو همنشین گردیم نوح علیه السلام در جواب فرمود و نیستم من
راننده آنها که گرویده اند بدرستی که ایشان
ملاقات کنندگان اند بجزای پروردگار خود را و بعقوبت ... خواهند بود
پس چگونه برانم ایشان را ولیکن می‌بینم شما را گروهی
که نمی‌دانید قدر ایشان را و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند
از عذاب خدای اگر برانم ایشان را آیا در
نمی‌یابید که التماس طرد ایشان می‌نمائید گفتند ترا اینهمه صفت ایشان ... و حال
آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود

نشود گوش که حق باز بود در همه حالی او هیچ سخن نشنود الا از خدای و الله دیده که ز نور برنبرد
او را هر ذره بود آینه دوست مثلی ... همه رسولی که فرستادیم
نوح را علیه السلام بسوی قوم او بگفت ... بدرستی که من مر شما را ... بیم
کننده ام ... هویدا سازنده یعنی هر چه باشد واجب و حلال را بیان می کنم باز دارم
اگر نپرستید ... مگر خدای را که اگر پرستش وی نمایید
من می ترسم ... بر شما ... عذاب روزی دردناک را که عذاب مولم است عذاب
درد وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست بولی هو وقوع الم در روز
پس گفتند اشراف و رؤسا ... آنانکه کافر بودند ... از قوم نوح علیه
السلام ... نمی بینیم ترا ... مگر بشری مانند ما یعنی خصوصیتی نیست ترا بر ما
باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت ترا از تو در نمی
یابیم ایشان به یک شکل بشریت دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند
همسری با انبیا برداشتند انبیا را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان
بسته خوابیم و خور این ندانستند ایشان از عمی در میان فرق بود بی منتها هر دو گون
زنبور خوردند از محل زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب این دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی و آن دیگر پر شکر
صد هزاران این چنین اشباه بین فرقشان هفتاد ساله راه بین
و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا ... مگر آنانکه ... ایشان
فرومایگان و فروماندگان ما اند ... در ظاهر رای یعنی بی تأمل ایمان آوردند
بی فکری و تأملی یا متابعان تو ارذلند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان نگرد صفت
رذالت در ایشان مشاهده کند ... و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان
ترا ... بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد ... بلکه
گمان می بریم شما را ... دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان در علم

واظهار افترا می نمایند و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلام
که ایمان نخواهد آورد از گروه تو مگر
آنکس که ایمان آورده است پس اندوهناک مباش بانچه
میشدند که می کردند از تکذیب و ایذا و چون فایده در دعوت ایشان منقطع گشت زمان نزول
عذاب دررسید حکم شد که ای نوح مبالغه اجتهاد در بند و بساز کشتی را
بنگاهداشت ما یا با عین ملایکه که مددکار و متحمل اند و بوحی
کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنهما مروی که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی
چگونه سازد وحی آمد که بساز چون سینه مرغ و خطاب مکن با من
در باب آنانکه ستم کردند یعنی زمین خواه دفع عذاب از ایشان
بدرستی ایشان غرق شده گانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در
خبر آمده که نوح علیه السلام چندانکه کشتی میطلبید زمانه دررسید تا درختی ساج بکاشت مدت
بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم
بالغ شدند و ایشان نیز بمتابعت ابا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح
علیه السلام بساختن کشتی اشتغال نمود و میساخت کشتی را
و هرگاه که بگذشتند بر او کردند مهتران از قوم
افسوس کردند که کشتی را در بیابان می ساخت دور از آب و گفتند یا
کشتی میسازی و دیگر طعن زدند که با وجود پیغمبری بودی و با نجار شدی
نوح علیه السلام گفت اگر سخریه میکنید با ما ما
افسوس خواهیم کرد بر شما بیجا چنانچه شما افسوس میکنید
پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذاب
عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است
و فرود آید برو عذابی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت

و نمیگویم شما را البته نزدیک من خزانهای علم خداوند است
و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمیگویم
و آنانرا که بخواری در ایشان می‌نگرد چشمهای شما و بجهت فقر
ایشانرا ارذل میگوئید که نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه
حق سبحانه برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده خدا
داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم
باسلامت ایشان نکنم در ظاهر بدرستی که من آنگاه هنگام باشم از
ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهر است گفتند ای نوح با ما
مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور
دراز کشیدی پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب اگر
هستی تو از راست گویان در وعید خود گفت نوح علیه السلام
جز این نیست بیارد بشما خدای عذاب را اگر خواهد
عاجلاً و یا آجلاً و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود
بآنکه بستیزید یا بگریزید و سود نمیدارد شما را نصیحت کردن من
اگر خواهم آنکه نصیحت کنم مر شما را اگر
هست خدای که میخواهد آنکه شما را گمراه سازد در کلام تقدیم و تأخیری هست
تقدیرش اینکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت
نفع نرساند او است آفریدگار شما و متصرف در شما از روی ارادت
و بسوی او بازگردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت
بلکه گفتند برمی بافد نوح علیه السلام وحی را از پیش خود و ما نوح را
علیه السلام گفتیم بگو اگر بافته‌ام وحی را پس بمن است جزای
و تاوان گناه کردن من و من بیزارم از آنچه شما گناه می‌کنید

که کشتی بود بسم الله [illegible] روان شدی و چون خواستی که ساکن شود بسم الله گفتی
تا از ایستادی [illegible] نوح علیه السلام ایشان را برین وجه تسمیه داده گفت [illegible] بدرستی
که پروردگار [illegible] آمرزنده [illegible] مهربانست بر ایشان که از بلای
طوفان نجات دهید [illegible] در کشتی [illegible] ایشان را [illegible] در میان موجها که
از عظمت بوده [illegible] مانند کوهها [illegible] و آواز داد [illegible] پسر خود
کنعان را و گویند نام او یام بوده [illegible] و ضال اگر چه بیگانه از کشتی بود
او مسلمان میدانست [illegible] از روی شفقت گفت [illegible] ای پسرک من سوار شو در کشتی
با ما تا ایمن باشی [illegible] و مباش [illegible] با کافران [illegible]
کرده اند [illegible] بود با بیرون اظهار اسلام کردی [illegible] ایشان منفق
بودی [illegible] گفت در جواب پدر [illegible] زود باشد که باز گردم و پناه برم
بسوی کوهی که از [illegible] نگاه دارد مرا از [illegible] شوند در
گفت نوح علیه السلام [illegible] نگاه دارنده نیست امروز که منع کند
و باز دارد چیزی [illegible] از عذاب خدای [illegible] مگر آنکسی که [illegible]
یعنی خدای [illegible] گویند [illegible] یعنی معصوم است [illegible]
ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای برو بخشد [illegible] در اثناء این مکالمه میان پدر
و پسر طوفان اشتداد یافت [illegible] و حایل شد [illegible] میان پدر و پسر موج
طوفان [illegible] پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام
از کوفه یا از مسجد یا از زمین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه
رجب و کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید
و کفار غرق شدند [illegible] و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت
[illegible] ای زمین فرو بر [illegible] آب خود را که بیرون داده
[illegible] ای آسمان باز گیر آبی که [illegible] و کم کرده شد آب بروی زمین

در روایتی دو سال طول او سیصد ذرع . و گفته اند هزار و دویست و عرض او پنجاه ذرع و بقولی
ششصد و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سیصد و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه مرتب
ساخت بتعبیه مطلی گردانید و بحکم الهی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد و طیور را در
طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با اطعمه و اغذیه در وسطی جای مقرر
نمود و بتهیه اسباب اتمام این مهام مشغول بود تا وقتی که آمد
عذاب ما یا امر ما بعذاب و بجوشید آب از تنور یعنی تنوری که بود
از سنگ که حوا رضی الله عنها در آن نان پختی و میراث به نوح علیه السلام رسیده بود و نشانه
عذاب آن آنکه آب از آن تنور بر جوشید ... عذاب پدید آمد
گفتیم نوح را علیه السلام که بر دار ... در کشتی ... از هر دو
جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میگیرند ... نر و ماده و بعضی گفته اند
کل ... یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر ... و کسان خود را نیز
بکشتی در آر مگر آنرا که پیشی گرفته است بر وی قول ما یعنی
حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که بر زن نوح بود علیه السلام
و بر دار در کشتی هر کسی را که ایمان آورده ... و ایمان نیاورده بود
و موافقت نکرده با نوح علیه السلام مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلم
او بود و سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد دیگر از
که مجموع هشتاد و دو تن بودند با نوح علیه السلام هشتاد تن ... نوح علیه السلام ...
بفرمود که کشتی آورد و هر یکی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بنشسته و از زمین آب
سراب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد و گفت
حضرت نوح علیه السلام با قوم سوار شوید بر کشتی ... که بود
یعنی بنام خدای بر آئید در وقت راندن کشتی و هنگام باز
داشتن آن و گفته اند بنام خداست رفتن و ایستادن آن چه در هر گاه که خواستند ... کشتی

پند میدهم ترا و منع میکنم … از آنکه باشی … از نادانان بسؤال غیر جایز
… گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من … بدرستی که من
پناه می‌گیرم بتو … از آنکه بخواهم از تو … آنچه نباشد
مرا … بآنچیز دانائی یعنی بجواز سؤال آن … و اگر نیامرزی مرا
و نبخشائی بر من … باشم از زیانکاران
گفته شد ای نوح … فرود آی از کشتی … بسلامتی حاصل
از حضرت ما با سلام و تحیتی از ما بر تو … و برکتها … بر تو یعنی
در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قول آنست که از اهل کشتی بغیر
نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نمانده و تمام نسب اهل عالم باین سه کس منتهی شود حام
سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر سودان … و سلام
و برکت بر گروهی چند … از آنها که با تو اند یا از آنها که ناشی شوند از آن جمع
که با تو اند یعنی مؤمنان … و از آنها که با تو اند امتی چند یعنی ناشی خواهند شد
که … زود باشد که برخوردار کنیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت
رزق … پس برسد ایشان را … از ما … عذاب دردناک
در آخرت مراد کفارند و در وسیط از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنی و مؤمنه
نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ
کافر و کافره نبود الا که داخل دارد درین تمتع و عذاب … آن قصه که مذکور شد
از خبرهای غیب است … وحی
کردیم آنرا بسوی تو که محمدی صلی الله علیه وسلم … نبودی که میدانی آنرا
نه تو و نه قوم تو که قریش اند … پیش ازین قصه
پس شکیبائی کن بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح علیه السلام صبر کرد
بدرستی که عاقبت نیکو … مر پرهیزکارانست در دنیا بر اعدا و در آخرت

وگزارده شد کاری که حکم حق بود از هلاک کفار و نجات ابرار

و قرار گرفت کشتی ... بر کوه جودی از موصل یا شام روز

عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود ... و گفته شد ... دوری

و هلاکت باد ... مر قوم ستمکاران را یعنی کافران را از رحمت دور باد و نوح علیه السلام

با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا

سنت شد و این آیه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت است و در مفتاح و کشاف

و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخنان گفته اند

و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر

کشیده و چون رسیدن بر ساحت میدان سخن ورای سعی ایراد است اقرار به عجز اولی و وقوف

بر دقایق و رقایق این حال بمطالعه آن بعضی از جواهر التفسیر مودود و من الله التوفیق

یغوص البحر من طلب اللالی و طالبی بعلا بحری دریا کند ... و بخواند نوح

پروردگار خود را ... پس گفت نوح ای آفریدگار من

بدرستی که پسر من کنعان ... از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا

نجات دهم و او هلاک شد ... و بدرستی که وعده تو راست است

و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت در رعایت اما

ماتریدی فرموده که در تاویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت

که از وی استدعای این سوال کرد زیرا که حق تعالی فرموده بود که و لا تخاطبنی فی الذین

ظلموا ... این سوال نفرمود ... گفت خدای ... ای نوح بدرستی که پسر

تو نیست از اهل تو ... بدرستی که او ... عملی است

نه نیک و ناشایسته ... پس مپرس از من ... آنچه

نیست ترا بآن خبر دانش یعنی چیزی که جواز پرسیدن ... از من مپرس یا چیزی

که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن ... بدرستی که من پند

شما یعنی فرزندان و پدران شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید
[illegible] و بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی [illegible] در حالتی که مصر
باشید بر گناهان [illegible] گفتند [illegible] ای هود نیاوردی با ما حجتی
که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود علیه السلام معجزات بدیشان نموده بود
ایشان آنرا در حساب نیاورده گفتند [illegible] و نیستیم ما [illegible]
ترک کنندگان عبادت خدایان خود را [illegible] از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید
[illegible] و نیستیم ترا [illegible] الکرویدگان [illegible] نمیگوئیم ما در شان
تو [illegible] مگر آنکه رسانیده است بتو [illegible] برخی از خدایان ما
رنجی و گزندی [illegible] علتی [illegible] گویند مراد جنونست یعنی میگفتند که چون تو دشنام میدهی خدایان
ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنوده
میشود [illegible] گفت هود علیه السلام [illegible] بدرستی که من [illegible] گواه میسازم خدا را
و شما نیز گواه باشید [illegible] بر آنکه من بیزارم
از آنچه شما انباز میگیرید [illegible] بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری
شریک میسازید [illegible] پس اجماع کنید بر کید نسبت من [illegible] همه شما
یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید [illegible] پس مرا
مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من کنید که باک ندارم و بکفایت عصمت الهی [illegible]
حضرت معرفت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود علیه السلام که تنها
در مواجه جمعی کثیر از جبابره و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که
بحرب او تشنه بودند [illegible] مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده [illegible] در
[illegible] سعی نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک
ضرری بدو عاجز شدند [illegible] خدا را شکر که جمله [illegible]
[illegible] گردد [illegible] هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت

در رجات انسی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبایی علاج خستگیهاست
نتیجه شکیبایی ظفرست و کار بی صبر آن مرد روز بوتر … صبر ست کلید گنج مقصود
بی صبر دری مراد نگشود که صبر کنی چو لولوی لالا … و فرستادیم
بقوم عاد برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت چنانچه
در سوره اعراف گذشت گفت هود علیه السلام ای گروه من
بپرستید خدای را بیگانگی نیست شما را معبودی
بجز او و شما جز او را شریک اثبات میکنید نیستید مگر افترا
کنندگان بر خدای به اتخاذ شرکا ای قوم نمیخواهم از شما
بر تبلیغ رسالت مزدی و مقرر است که جمیع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر
داده اند جهت ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه آن
زمان فایده رساند که بمطامع فاسده آلوده نباشد و طمع نبوده و نیز حکمت منشی
طمع بکسل و مرجع حرامی بکوینا لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود
علیه السلام فرمود نیست مزد من مگر بر آنکس که
فطرنی بیافرید مرا آیا فهم نمیکنید و عقل خود را بکار
نمیفرمایید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنند آورده اند که عادیان دعوت
هود را قبول نکردند حق سبحانه بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنها
ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعات بودند و دشمنان نیز
داشتند برای زراعت بباران و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود
علیه السلام فرمود و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش
طلبید از پروردگار خود پس باز گردید بسوی او بعبادت تا
او … تا بفرستد از آسمان بر شما
باران پی در پی … و بیفزاید و یاری کند … قوتی با قوت

شما

هود را وانکسانی را که گرویده بودند باو و ایشان چهار هزار
بودند که همه را با هود برهانیدیم بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات
بفضل ما بود نه بعمل ایشان و برهانیدیم ایشانرا
از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمده و از ادبار ایشان
بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره می ساخت و آن عادست
یعنی اثر ایشان در دیار احقاف می بینید اثار قبیله عادست انکار کردند
و کافر شدند بآیات پروردگار خود و عاصی
شدند در فرستادگان او عصیان یک پیغمبر مستلزم همه پیغمبرانست و پیروی
کردند فرمان سرکشی ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که
ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند امرا آن ایشانرا بکفر و ضلال که میخواندند
و از پی درآمده شدند درین سرای لعنت را
که بعد و هلاک گشت و در روز قیامت لعنت نیز در پی ایشانست
بدانید که قوم عاد نگرویدند پروردگار خود را
بدانید که دور باد عاد را یعنی از رحمت دورند و بعضی
گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از
هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب عطف بیان عادست
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولین بودند که حضرت هود علیه السلام بدیشان
مبعوث شد نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود
هلاک شدند و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر
ایشان صالح مراد اخوت نسبی است گفت صالح علیه السلام
ای قوم بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید نیست شما را
معبودی بجز وی او پدید آورد شما را

بدرستی که من توکل کردم بر خدای که پروردگار منو شماست

وهمه خود را بوی باز گذاشتم هیچ جنبنده نیست مگر خدای

گیرنده است بموی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب برو

اخذ نواصی تمثیل مالکیت و قدرت و تصرفست بدرستی که آفریدگار من

بر طریق حق و عدالت هر که برو توکل کند او را ضایع نگذارد و در تفسیر

الحقایق فرمود که صراط المستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال وان

الی ربک المنتهی و در نقد النصوص قدس سره معنی مذکور بیت در باب اصل افعال

و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و

مؤثر در تمام منفعلات است بحکم هیچ نیست هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود

می کشاند ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم پس کشان کشان می کشد کانا الیه

راجعون و این مقرر است قول قابل چون همه راه اوست از جهت او راست تو بجز که بی

پیروی او راست چون از و بود ابتدای همه هم برو باشد انتهای همه

اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید پس

بدرستی که رسانیده ام بشما آنچه را که فرستاده شده

بوی بهر ما بان بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون

قبول نکردید حق تعالی نه شما را هلاک کند و جانشین شما گرداند

آفریدگار من گروهی را غیر شما و زیان نتوانید

رسانیدن حق را چیزی باعراض از من وابا از قبول دعوت حق بدرستی که

پروردگار من بر همه چیزها نگاهبانست یعنی اعمال و احوال

و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از وجایت نمیشود و چون کفار قوم هود

علیه السلام بدعوت ایشان ممتنع نشد و حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت

و آن هنگام که بیامد فرمان بعذاب ایشان نجات دادیم

آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند و چنانچه در سوره اعراف
سمت ترقیم یافت برطبق آن از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام بر ایشان
حجت گرفت در باب ناقه وصیت آغاز کرد ... بعد گفت ای قوم
این ناقه ایست که خدای بخلق کرده ... برای شما ... در حالتی که نشانه است
بر قدرت او ... پس بگذارید او را ... تا بخورد
در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او بر شما است
و مرسانید بوی بدی و آزاری اگر بسوی او قصد کنید ... پس
بگیرد شما را ... عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار معین گردد
و مهلت نیابید ... پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره
قمر بیاید و بعد از عقر ناقه ... بالای کوهی برآمده ... بانگ کرد و صالح علیه
السلام بعد از آن رحمت در میان قوم ثمود چون بیامد و حال او تقریر کردند
پس گفت شما برخیزید و برخورید از حیوة ... در سراهای خود
... روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه عذاب فرود آید
این وعده ایست ... نه دروغ آورده اند که روز
چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و روز شنبه
عذاب نازل شد ... پس آن هنگام که آمد ... فرمان ما بعذاب ایشان
نجات دادیم صالح را ... و آنانکه با او
بودند از مومنان ... بفضل و بخشش از نزد ما بعمل ایشان یعنی نجات
فضل و رحمت صالح و مومنان از آن بلا برهانیدیم ... و از رسوائی
آن روز و می شاید که مراد روز قیامت باشد ... بتحقیق که پروردگار تو
او ست توانا بر نجات مومنان ... غالب بر دشمنان
بهلاک ایشان ... و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر

از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل او ازو پدید میشود از خاک
جدا کرد وزندگانی و بقا داد شما را در زمین در مدارکی مذکورست
از سالهای عمر هر یکی از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت
زمین تا منازل تیره ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید
پس آمرزش خواهید از وی یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد پس رجوع
کنید بپرستش او از عبادت غیر او بدرستی که آفریدگار من نزدیکست
بامیدواران برحمت اجابت کننده دعاهاست بفضل و منت
گفتند قوم که ای صالح بدرستی که بودی در میان ما
امیدوار یعنی نشانه رشد و سواد در جبهه حال تو میدیدیم پیش ازین که
دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدینها
هندی شوی صالح ابدین سخن که تو میگویی نا امید از تو بریدیم آیا ما را نهی
میکنی از آنکه می پرستیم آنرا که بودند پدران ما که
می پرستیدند وبتحقیق که ما در شکیم ازانچه تو میخوانی
ما را بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام شکی در تهمت افکنده
یعنی گمانی که نفس را اضطراب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را مشوش و پدید میکند
گفت صالح علیه السلام که ای گروه خبر دهید مرا و فرض کنید که من
اگر باشم برحجت روشن از پروردگار خود
و داده باشد مرا از نزدیک خود پیغمبری پس کیست که یاری
کند و باز دارد مرا از الله از عذاب خدای اگر نافرمانی کنم او را
در تبلیغ رسالت پس شما را بجزای میفزایید و شما مرا بدین خود دعوت میکنید و با من
مجادله می نمایید پس شما نمی افزایید مرا بجز زیان
کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما را بزیان یا نسبت کردن من شما را بزیان

و بدانکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است و بشارت بعد در مقابله این قول بود
که بیرون کار لعین مهجور باشد فرشته که آن سید کونین شفیع عرصات باشد از آنکه
عرصه که چنین پرورده کبریا باشد از وی عالم و ابنا از وی فخر بجویند الشمس
والقمر و دریا ها بی آورده ملکی مثل جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل
علیهما السلام به بشارت رسول بودی ابراهیم علیه السلام و جبرئیل علیه السلام بجا فرستاد
لوط علیه السلم و اهل قریه و اقوام ایشان لنخو نهایت القصه چون فرشتگان نزد خلیل
آمدند گفتند سلام علیک یعنی سلام کردیم گفت
ابراهیم که جواب سلام من سلام ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند
ایشانرا در مهمانخانه بنشانید پس درنگ نکرد آنکه آورد
گوساله بریان کرده بر سنگ گرم وصلا در داد
دست فرو ایشانرا بطعام دراز نکردند پس آنهنگام که دید ابراهیم علیه السلم
دستهای ایشانرا که مطلقا بسوی آن گوساله یعنی
دست بطعام نمیکنند انکار کرد ایشانرا از آن یعنی منکر شمرد
و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان اگر
قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام وی
نخوردند ترسید که بد داشته باشند و ضرر بوی رسانند چون فرشتگان الحساب
نمودند از وی گفتند ای ابراهیم مترس
ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا
عذاب کنیم و زن ابراهیم علیه السلم ساره بنت هاران
ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع میکرد یا برای خدمت سر
مهمانان ایستاده بود چه ساره عمر دراز یافته بود و پیر گشته و از کسی
زنان ... بشنید همین ... فرشتگان شنود پس بخندید از صبا

و بانگ عظیم از صیحه جبرئیل است در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که دیده حیات
داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده بودند منتظر عذاب می بودند چون روز
چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمدند که یکدیگر را میخواندند که
ناگاه جبرئیل علیه السلم بر صورت اصلی خود پا بر زمین و سر بر آسمان نهاده پرهای خود
نشر کرده از مشرق تا مغرب با پرهای وی طلا زرد و با بالها سبز و دندانهای سفید و براق
و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری افروخته و موی سر وی سرخ برنگ و جانها
ظاهر شد و افق را بپوشانید و ثمود آن حال را مشاهده نمود روی بمساکن نهاده
بعبور در آمدند جبرئیل علیه السلم نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند
بمی گشتند
و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد .
در سرایهای خود ... مردگان افتاده بر زمین چنانکه گوئیا که هرگز
نبوده اند ... در ان سرایها . در وسیط آورده که خدای تعالی بعذاب صیحه هلاک کرد آنرا که
از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر یکمرد که او را ابو رغال
گفتندی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابو رغال کیست حضرت
فرمود که پدر قبیله ثقیف ... بدرستی که ثمود
انکار کردند پروردگار خود را ... بدانید که دور شدند از رحمت من
مر قوم ثمود را ... و هر آینه بتحقیق آمدند ... فرستادگان ما از
ملائکه که یازده یا هفت یا هشت بودند و ده یا نه یا سیزده گفته یعنی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل علیهم السلم بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند
بمژده دادن او را بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلم در حقایق سلمی مذکور است که آن
بشارت بود به بدو امر خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را
بنواخت که اتخذ الله ابرهیم خلیلا در آخر بدو امر خلت خلعت داد از قطیعه
ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت انبیا از صلب وی

آورده‌اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشد گفتند نی
فرمود که اگر نود باشد گفتند هلاک نمی‌کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید و به پنج
پس یکی ملائکه گفتند که مرده که یک مؤمن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم
علیه السلام فرمود ان فیها لوطا به درستی که لوط و بنات وی هم در آنجا اند در شهرها که [illegible]
که لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان [illegible] به درستی که
ابراهیم حلیم بردبار و تعجیل نداشت در انتقام از بزهکاران [illegible] آه زننده و تاسف
خورنده بر آدمیان [illegible] رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این خصلتها دلالت دارد
بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملائکه گفتند
ای ابراهیم روی بگردان و درگذر [illegible] از این جدال [illegible] به درستی که آمده
است [illegible] فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان [illegible] و به درستی
که آینده است بدیشان عذاب بازناگردیده بجدال و دعا
پس ملائکه ابراهیم را علیه السلام وداع فرمود روی به مؤتفکات نهادند و آن چهار شهر بود
هر یک صد هزار مرد شمشیرزن چون نزدیک سدوم رسیدند که لوط علیه السلام
در آنجا می‌بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام
کردند [illegible] و آن هنگام که آمدند فرشتگان ما بسوی لوط
علیه السلام [illegible] اندوهگین شد بدیشان [illegible] و تنگدل
شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید با رویهای
خوش و صورتهای دلکش بلکه از بدی و بی باکی قوم اندیشید [illegible] و گفت
این روزی سخت است بر من آورده‌اند که حق تعالی با ملائکه
گفته بود که تا لوط علیه السلام چهار نوبت ببدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک
مکنید لوط [illegible] ایشان را دید گفت بشما نرسیده است قصه اهل این شهر و کار ایشان

فرح و سرور فرح او بجهت زوال خوف ابرهیم علیه السلام بود یا بر اهلاک اهل فساد و گویند
خنده او از تعجب میکرد از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب [illegible] متعجب
بود از شکل ملایکه بصورت بشر یا شگفت می آمد او را از خوف ابرهیم علیه السلام از سه تن با وجود
بسیاری حشم و خدم خود [illegible] فبشرناها پس بشارت
دادیم او را بزبان ملایکه [illegible] فرزندی اسحق نام [illegible] یعقوب
و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان
بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابرهیم علیه السلام از هاجر پسری داشت اسمعیل نام
و ساره را هیچ فرزند نبود [illegible] فرزند نشود [illegible] گفت
یا ویلتا ای عجبا [illegible] آیا من بزایم [illegible] و حال آنکه من پیرزنم و دران [illegible]
نود و نه ساله از عمر [illegible] و این شوی منست [illegible] درحالتی
که پیر شده صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله [illegible] بدرستی که این خبر که میگوید
چیزی عجیب است استعجاب ولد از زن [illegible] عادت بوده [illegible] از روی
تعجب [illegible] گفتند فرشتگان مر ساره را [illegible] آیا شگفت میداری
[illegible] از کار خدای هیچ عجیب نیست که از صنع الهی آنست و فضل او [illegible] از میانه
دو پیر فرزندی پیدا آورد [illegible] نزول [illegible] برکات [illegible] از هر حال بود
بخشایش خدای [illegible] و برکتها یعنی زیادتی خیر [illegible]
بر شما ای اهل بیت محققان برآنند که از برکات الهی آن بود که انبیا
و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابرهیم خلیل صلوات الله علیه و از ساره [illegible]
پیدا شدند [illegible] بدرستی که خدای ستوده است با عطاء نعم [illegible] بزرگوار است
با اظهار کرم [illegible] پس آن وقت که برفت [illegible] از ابرهیم
علیه السلام ترس و فزعی که داشت [illegible] و آمد بوی بشارت اولاد
در ابتداء و جدال کرد با فرشتگان [illegible] در شان قوم لوط [illegible]

قوتی باشد در نفس من مرا بنفس شما را دفع کنم . یا پناه گیرم و باز گردم
بر کنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد ، در احادیث
صحاح وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که رحم الله اخی لوطا
کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حمایت خانه او را یاری داد چه
ملجای درماندگان جز درگاه او نیست . آستانش که قبله گاه همه است . از همه آفتی
پناه همه است . هر که دل در حمایتش ببسته است . از غم هر دو کون وارسته است . آورده اند
که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان
دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب
و اندوهناک شد ملایکه که او را بران اضطراب و فرو رفتن و جزع دیدند
گفتند ای لوط   ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب
ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان   نمیرسند باضرار
و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان
گذار پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد و پری خود را بر روی ایشان
مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند حذر کنید که
مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که   پس ببر کسان
خود را   بپاره از شب یعنی از گذشتن برخی از شب
و باید که التفات نکند و وا پس ننگرد   از شما یکی پس همه اهل خود را ببر
مگر زن خود را که او کافره است   بدرستی که رسنده
است او را   آنچه رسیده بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار
هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک
شدن ایشان جبرئیل علیه السلام گفت   بدرستی که
هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است

گفتند چیست کار ایشان لوط را علیه السلام شرم آمد گفت کرامی میدهم که بدترین اهل عالم
این قوم اند جبرئیل علیه السلام بمیکائیل علیه السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت
پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن را
تکرار فرمود و چون به شهر در آمدند همان باره اعاده نمود و چون بخانه رسید دیگر
باره ادا کرد و شهادات اربع وجود گرفت بعضی از مردم مهمانان لوط را علیه السلام
دیده شد و خبر بدیگران رسید یا زن لوط اکابر قوم را خبر کرد روی ببرون خانه لوط
علیه السلام نهادند و آمدند بلوط علیه السلام قوم او
بشتاب در اندوه شده بسوی او و پیش ازین وقت نیز
بودند که عملهای بد میکردند از لواط و کبوتربازی و صفیر
زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط
آمدند و طلب مهمانان کردند گفت ای گروه من اینها
دختران من ایشانرا بخواهید ایشان پاکیزه ترند مر شما را
تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مومنان بکفار حرام نبود
کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای مهمانان
کرد و گفته اند مراد به بنات نساء ایشان بود چه هر نبی پدر امت خود است
از حیثیت تربیت و رحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند
پس بترسید از خدای بزرگ خواستن و مرا رسوا مکنید در شان
مهمانان من آیا نیست از شما مرد راه یافته که شما را پند
دهد و از عملهای بد باز دارد گفتند ای لوط بدرستی که میدانی
که نیست مارا در دختران تو هیچ حاجتی
و بتحقیق تو میدانی آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه گفت لوط علیه السلام
در جواب ایشان کاشکی مرا باشد بدفع شما قوتی یا [illegible]

بعزی است کنایت بقوم مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران مکه دور نیست
در اثنای اسفار بر آن دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از
عذاب و عقوبت بترسانند شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح آورند
و فرستادیم بسوی اهل مدین یا ساکنان شهر مدین
برادر ایشان شعیب را علیه السلام گفت ای قوم
بپرستید خدا را بیگانگی نیست شما را هیچ خدای بجز وی
و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات
و نیز از ترازو در سنجیدن موزونات بدرستی که من میبینم شما را
با توانگری و نعمت یعنی در رفاه و فراخی نعمتید که داعی باشد شما را بخیانت
بلکه مردم منعم و توانگر را رسم حق گزاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند
سازند نه آنکه از حق ایشان باز گیرند و بدرستی که من می ترسم
بر شما با این خیانت کردارید عذاب روز فرا گیرنده در آینده
توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب بجهت وقوع آنست در آن یعنی در آن روز
عذاب گرد شما را فرو گیرد که هیچکس را رهایی نباشد مراد عذاب قیامت است
یا عذاب استیصال و چون نهی کرده از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفاء
آن و این غایت مبالغه است و ای گروه من بتمام
پیمائید مکیلات را به پیمانه تمام سنجید موزونات را بترازو
بعدل و راستی یعنی قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن
آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را می بریدند و در آن باب میگوید
و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان یعنی
بهای هر چه میخرید یا آن اضافه که از درم و دینار می برید و بغایت
تباهی مکوشید در زمین مملکت خود در حالتی که تباه کاران

آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است
جبرئیل علیه السلام گفت
پس آن وقت که آمد زمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را علیه السلم
زمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت تا جایی که اهل
آسمان بانگ خروس و آواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت
کامله ... کردانیدیم زبر آن شهرها را ... زبر آن یعنی سر نگون
ساختیم ... و ببارانیدیم ... بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن
سنگها ... از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد
با تش پخته شده چون آجر یا سجیل کو ... است در آسمان یا نام آسمان دنیاست
یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از
دوزخ و آن سنگها بود ... بر هم نهاده یا پی در پی ... نشان کرده
شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمره در زاد المسیر کوید
مهر کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بر آن نقطها سیاه و برخی سیاه بر آن
نقطهای سفید یا نام هر کس که بر وی بران می شد بر آن نوشته بود یا آماده کشته
در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده
که سنگ کلان او برابر چی بود و خورد مساوی عدسی و قول آنست که سنگ بر
جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان ... بود
سنگی مقرر بنام وی بر سر ش آمد و هلاک شد. آورده اند که یکی از ایشان بحرم
مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد همین
که از حرم بیرون رفت بر وی آمد و هلاک شد و نیست آن سنگ عذاب
از ظالمان دور چه ایشانرا استحقاق آنست که ... نظم
بر ایشان سنگ بارد ظالم از سنگ نگه دارد عجب نبود که بروی سنگ بارد سنگ
سنگ در خورد ست بسیار تو ظالم را بجز سنگ بردار و گفته اند که ضمیر هی را جع

و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم عنه بسوی

آنچیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمی‌کنم تا خود مرتکب آن شوم

بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز باز می‌ایستم نمیخواهم

مگر بصلاح آوردن کارهای شما مادام که توانم نیست

توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بسر منزل صواب و صلاح مگر بهدایت

و معونت خدای بروی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او

عاجز اند و بسوی او باز میگردیم در هر چه نیت میکنم

ای گروه من شما را بر آن مدارد دشمنی من و ستیزه کاری که

برسد شما را مانند آنکه برسید

گروه نوح را علیه السلام از طوفان یا قوم هود علیه السلام از باد

صرصر یا گروه صالح را علیه السلام از رجفه و نیستند

گروه لوط علیه السلم از شما دور یعنی در مکان و زمان از شما نزدیکند

اگر از ایشان گذشته عبرت نمی‌گیرید و طلب مغفرت کنید از

طلب پروردگار خود پس رجوع کنید بعبادت او و از پرستش

غیر او بدرستی که پروردگار من بخشنده بر مستغفرانست

دوست دار تائبانست و ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد

و بمعنی مفعول بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب

چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده که دوست

دارنده نیکی بهمه خلق و دوست داشته یعنی او نیکی را دوست میدارد و نیکان

او را دوست میدارند و فی الحقیقة دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون

بنظر تحقیق در نگرند اصل جمیع احسان که سبب محبت می‌باشد غیر او را ثابت

نیست پس خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیه یحبهم و یحبونه

باشید ... آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام
بهتر است شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ... اگر هستید باور دارندگان
مر قول مرا ... و من نیستم بر شما ... نگاهبانی که شما را از
قبایح باز دارم یا از عواقب غفلت نگه دارم بلکه من بدرستی پیغام رساننده و نصیحت
کننده ام بر من رسانیدنست و بس من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از
سخنم پند گیر و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی
آنکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه
ایشانرا بحرب نفرموده اند و شعیب علیه السلام از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت
قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد
گفتند قوم او که ای شعیب ... یا نماز تو میفرماید ترا
بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ... آنچه پرستیده اند پدران ما از
بتان ... یا دست برداریم آنچه میکنیم و ... در مالهای خود
آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن حق یا قطع اطراف
دراهم و دنانیر ... بدرستیکه تو بردباری ... و راه یابنده
بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد این سخنها بود
و صفتها یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا اینها
سخنان میگویی ... گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من
خبر دهید و چه میگویید ... اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی
از نزد پروردگار خود ... و روزی داده باشد مرا
از نزد خود ... روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی
خیانت بخس و تطفیف تا مرا دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادات
دو جهانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم

بخشایش از فضل ما ... و بگرفت آنانرا که کافر بودند ... آواز
جبرئیل علیه السلام که ایشانرا گفت موتوا جمیعاً ... پس گشتند
در سراهای خود ... مردگان و بروی زمین افتادگان ... گوییا که هرگز
اقامت ننموده اند ... دران دیار ... بدانید که هلاکت قوم
مدین را و دوری از رحمت ما ... همچنانکه هلاک شدند و ملعون گشتند
ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود ... تیسیر آورده
که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم
شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را
از فوق ایشان ... و بتحقیق ما فرستادیم ... موسی را
بامعجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند ... و حجتی ظاهر و واضح
که آن عصا بود و اطلاق عصا بسلطان بجهت وضوح اوست ... بسوی فرعون
و گروه اشراف از قوم او ... پس ایشان پیروی کردند امر کرده
فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام ... و نبود کار فرعون
... برنهج رشد و صواب و وجه آنرا در متابعت او اهل او کرده خود را نیز تابع او
باشند ... پیش روی کند فرعون قوم خود را ... روز رستخیز
پس درآرد ایشانرا در دوزخ ... و بد
مکانیست درآمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبش خوشست برای تبرید
جگر و تسکین عطش باشد و آتش مورد نیست بر ضد او ... و از پی در
آمده شدند فرعون و قوم او ... درین سرای لعنت را
و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست ... بد عطائیست
داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان ... این خبر از
اخبار دیهاء هلاک شده که ... قصه آنرا بر تو میخوانیم ... بعضی ازانها

ای حسن تو داده یوسفان را — در منظر عیان جلوه نموده ولله الحمد زینت حقایق صفا

خوبی وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی کر نیک نظر کند کسی غیر تو نیست در رتبه تجلی جلوه

کفتند ای شعیب — فهم نمیکنیم — بسیاری

ازانچه میکویی از وجوب توحید و حرمت تطفیف و اینها بواسطه قصور عقل و عدم تفکر

ایشان بود یا این سخن از روی عناد می کفتند وکرنه چرا فهم کلام او نکردندی واو خطیب

الانبیا بود و دیکر کفتند — و ما می بینیم ترا — درمیان ما — بی قوت

در دفع ما یا ضعیف البصر — واکر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند ما

ایشانرا عزیز میداریم — هرآینه ترا سنکسار میکردیم — و نیستی تو

بر ما عزیز و مکرم بمرتبهٔ که مانع رجم ما موجب رحم باشد

کفت شعیب علیه السلام که ای کروه من — آیا عشیره و قوم من — عزیز

ترند بر شما و در دست ترند شما — از خدای — و کرفته اید شما امر خدای را

از پس پشت خود — همچو متروک فراموش شده یعنی حق تعالی را من نکاه

میدارد و فرمان پروردکار من پس پشت می افکنید — بدرستی که آن پروردکار من

بانچه شما می کنید — آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست

و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود — وای کروه من عمل کنید

بر حالهای خود که دارید از شرک و بخس — که من نیز عمل کننده ام در

کار خود — زود باشد که بدانید — آنکس را که بیاید بدو عذاب

عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد

وآنکس که او دروغ کوینست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم یا شما

وانتظار برید آنرا که من بکویم — که من نیز با شما منتظرم

وآن هنکام که آمد عذاب ما — نجات دادیم شعیب را

علیه السلام — وآنانرا که ایمان آورده بودند با او

باشد و موقفی دیگر باشد که در وی اجازت سخن گفتن نیز ندهند هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم

فیعتذرون … پس از ایشان … شقی بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ

جای او بود … و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت مأوی او بود. در حقایق

سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری

گریستن و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل

و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی‌حیایی. شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده

که حق سبحانه درین سورت دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباریت و سطوت قهاری که

دمار از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازل که سعادت و شقاوت خلق بشرف

نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده

که شیبتنی سورة هود. آنرا که از ازل لوح سعادت برکنار نهاده و یکی را تا ابد داغ

شقاوت بر جبین نهاده او میرانند آنرا سوی اصحاب الشمال فضل او میخواند اینرا نزد

اصحاب الیمین … فاما آنانکه بدبخت شدند … پس

در آتش دوزخ اند … مر ایشانراست در آن آتش … زفیر سخت

و نالهٔ زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدأ صوت حمار است و شهیق

صوت ضعیف بود در آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه میکند زفیر و شهیق ایشانرا بانکر

اصوات الحمیر بانگ خران یا این ناله و افغان … جاویدان باشند

در آتش … همیشه تا آسمانها و زمینها بجای باشد این

کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان

و زمین باز بسته نباشد چه نصوص والبر تا ابد … اهل … انقطاع دوام

ایشان … وارد است پس اعتقاد جازم کرد که این استثنا عبارت از ایشان است

… دوزخ … مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا

از عذاب نار بعذاب زمهریر منتقل سازد یا بعذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب

باقیست یا آبادان چون زرع قایم ایستاده ... و برخی از آن حصید است
یا خراب چون کشت درو ده. وگفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار
عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار نوح علیه السلم ... وما
ستم نکردیم بر اهل این دیهها با هلاک ایشان ... ولیکن ایشان ستم کردند
بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود ... پس نکرد هیچ
سود نکرد عقوبت را در دفع نداشتند ... از ایشان ... آن خدایان که
از روی جهل ... بودند که میخواندند وی پرستیدند ... بجز خدای
یعنی الهه ایشان باز نداشتند از ایشان ... هیچ چیز
وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان ... و نیفزودند ایشانرا
بتان ... جز زیانکاری و هلاکت ... کذلک ... وهمچنین است گرفتن
گرفتن پروردگار تو ... چون بگیرد اهل دیهها را
و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ... بدرستی که گرفتن خدای
دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی خلاص و راه رهایی
نیست بکسی که مصر ظلم و ستم باشد چراغ عیش مظلومان بمیرد ولی ز سطوت آن نگاه دارد
تعالی اگرچه دیر گیرد سخت گیرد ... بدرستی که در این چه یاد کردیم از قصص
هر آینه عبرتیست ... مر کسی را که بترسد ... از عذاب آن
سرای ... روز قیامت ... روزیست ... جمع کرده شده
از برای مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند ... و آن روز
روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین ... و باز پس نمیداریم آن روز را
مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده تا وقت وی در رسد
قایم نکرد ... روزی که بیاید آن روز مشهود ... سخن نگوید
هیچکس بسخنی که او را نفع رساند ... مگر بدستوری خدای و اینجا موقف خاص

مگر بر دینی که می‌پرستیدند [illegible] پدران ایشان پیش از این یعنی

بباطل [illegible] و به درستی که ما تمام رساننده ایم بهره ایشان [illegible] بهره

ایشان را از عذاب [illegible] در حالتی که نباشد نصیب ناکاسته شده [illegible]

و مرا به تحقیق دادیم [illegible] موسی را توریت [illegible] پس اختلاف

کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی [illegible] و بعضی [illegible] همچو

اختلاف قوم تو در قرآن [illegible] و اگر نه سخنیست پیشی گرفته از

پروردگار تو بتأخیر عذاب [illegible] هر آینه حکم کرده شدی

میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال [illegible]

یا فتی [illegible] در شکی اند قوم تو [illegible] از قرآن

[illegible] در ریبت افکننده یعنی نفس را مضطرب [illegible]

و به درستی که هر یکی از مختلفان [illegible] هر آینه تمام [illegible]

[illegible] پروردگار تو جزاء اعمال ایشان را بعضی از [illegible]

بجز لا [illegible] جزای عمل [illegible] باید [illegible] رساند

صاحب [illegible] معنی [illegible] اینکه [illegible]

[illegible] بعثوا [illegible] بالی

نیست این [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] تمامی [illegible]

[illegible]

مستقیم [illegible]

مستقیم [illegible] آورده [illegible] تو

وعقوبت ویکی از اینها آنست که با تش خراب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار

نه از خلود در دوزخ بدرستی که آفریدگار تو کننده است

مر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب و ... واما آنانکه نیکبخت

شوند پس ایشان در بهشتند جاویدان اندر آن

پس مادام که باشد آسمانهای بهشت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض

والسموات زمین و آسمان بهشت بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره

در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین بدان حیثیت جوهر ایشانست وداد ستنه از

حیثیت صورت ایشان . و گفته اند مراد فوق و تحت است چه هر چه بالای سر

باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادام که فوق و تحت

باشد سعدا در بهشت باشند مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را

از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آن که آن رتبه رؤیت و رضوانست یا بمعنی

که کسی آنرا اندازه نکرده مگر وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة

اعین مؤید این قولست و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر ورضوان من الله اکبر

سمت ذکر یافته و میباید دانست که علما تفسیر درین استثنا سخن بسیار گفته اند و زاد

المسیر آورده که استثنا بالفعل و در معالم فرموده که هر آنچه این استثنا دانا نیست

و اگر اقوال همه آورده شود سخن طول کشد و آنچه در اول مقرر شده باقی نمی ماند والله الباقی

را الله الیه ترجعون عطا داد ایشانرا عطا دادنی نه مقطوع

یعنی ممتد الی غیر النهایه پس مباش در شک و خطاب حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم و حقیقت خطاب راجع بامت میفرماید که بشک نباشید

از آنچه می پرستند اینها که مشرکانند در آنکه ضلالتست مؤدی بهلاکت

یعنی شک مکنید در آنکه این عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر

امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد نمی پرستند اهل شرک تا بمرا

بازدارند ... پس شما یاری داده نشوید ... و بپای دار نماز

طرفی ... در دو طرف روز ... و در ساعتها از شب نماز را

اهل روز نماز بامداد است و نماز طرف آخر ظهر و عصر و نماز زلفا من اللیل مغرب و عشا

آورده اند که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرما میفروخت زنی صاحب جمال از که خرما خریدن

آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی در آمد عمرو او را

تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله آمد و گریان

گریان حال گذشته بعرض رسانید آیه فرود آمد که ... بدرستی که نیکوئیها

یعنی نماز پنجگانه ... ببرند بدیها را که غیر کبایر باشد حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گزاردی گفت آری حضرت فرمود

که همین کفارت آن نماز کفارت این گناه است گفتند یا رسول الله این حال عمرو راست

خاصه گفت نی بر عموم مردم است و مؤید این قول در صحیح آمده که از نماز

تا نمازی کفارت گناهیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب

نمایند و اسلمی رحمه الله در این آیه فرموده که انوار طاعات ظلمت معاصی را محو

سازند و در بحر المواج آورده که انوار ذکر در اقامة صلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات

ادبار لیالی را که از جوارح نفسانی صرف شده دفع میکند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن

کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

این فرمان و این وعده ... پندیست و یاد کنندگان را

و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی ... پس بدرستی که خدای

ضایع نکرداند ... اجر نیکوکاران را و [illegible] از مضمر اشارت

بآنست که شکیبایی از احسانست ... پس چرا نبوده

از اهل قرنها که پیش از شما بودند ... خداوندان عقل و رای که

از روی [illegible] ... باز داشتندی مفسدان را ... از تباهکاری

استقامت آنست که مستقیم باشند برامر و نهی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است
که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد. در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل
میکنند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش. محمد بن فضل رحمه الله فرموده که اگر چیز
که بود ولی همه نیکو بها نیکو شود و هر چه بود ولی همه زشتها زشت شود استقامت است
شیخ الاسلام [illegible] بالشیخ [illegible] ولی بسیار نیکو گفته است و لیکن فاستقم
کما امرت. بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفته است استقامت. ابو علی
سیوطی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم در واقعه دیدم گفتم
سبب شیب شما از شیبتنی هود چه چیز است فرمود فاستقم کما امرت الی آخره هر کرا
مقیم [illegible] نباشد [illegible] ضایع است. شیخ ابو علی دقاق رحمه الله علیه گفته که استقامت آنست
که سر قصد [illegible] خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفت اهل
استقامت فرموده که [illegible] اهل استقامت که باشد بسر کوی ملامت [illegible] زاد و صاحب
[illegible] باطلاق [illegible] بسپرده. تمام از گرد تعلق امن نشانده برشته
سایه و خورشید مانده [illegible]
[illegible] پیداست [illegible]
[illegible] باز [illegible] بر [illegible]
میکنید [illegible] بر [illegible] رحمه الله [illegible] برای
[illegible] بر [illegible] ایشان [illegible]
در ظلم [illegible] بود [illegible] که ظالمی [illegible] تشنه [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] اگر [illegible]
که [illegible] آنکه [illegible] تعالی باز [illegible]
که میل بظلمه مکنید که پس شما را بساید بخشم آتش [illegible]
و نیست شما را بجز خدای [illegible] دوستان [illegible] از شما

باز دارند

در [illegible] وآمده است یعنی درین سوره آنچه درست و راست است در معالم

زموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی است و کفته اند

[illegible] اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها راست است

و پند است [illegible] و یاد کرد [illegible] مر کویدکانرا [illegible] بکوای محمد

[illegible] آنهارا که ایمان نمی آورند عمل بکنید [illegible] بر حالاتی

که بر آنید متمکنید [illegible] بدرستی که ما نیز عمل کنندکانیم بر مکانتی که داریم

[illegible] و چشم دارید بما انقلاب زمانرا [illegible] بدرستی که ما نیز

منتظرانیم نزول عذاب بشما [illegible] و مر خدایراست

علم الغیب [illegible] است از آسمانها و زمینها [illegible] و بسوی او

باز کرده و صیغه مجهول خوانده اند یعنی باز کرده میشود همه کارها

پس پرستش کن جمیع [illegible] هم اوست [illegible] و توکل کن بروی تقدیم

عبادت بر توکل اشارت است بانکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل [illegible]

[illegible] نیست پروردکار تو [illegible] ازانچه

میکنید [illegible] بخطاب [illegible] خوانده اند [illegible] و در تیسیر از کعب الاحبار

رحمه الله نقل میکند که فاتحه تورات آیه اول از سوره انعام است و خاتمه آن

آیه آخر سوره هود علیه السلم است والحمد لله اولا و آخرا

در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات

قرآنست لا یعلم تاویلها الا الله و کفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است

اگر کسی داند چنانچه از الر و حم و نون الرحمن حاصل میشود یا مختصر است از

اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را [illegible] و چنانچه

الف از انفرادست و لام لطف و را رحمت کوئیا قسم یاد میکند برین وجه که ما بنوی

من بهویت من و بلطف من با عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر [illegible]

در زمین تا عذاب نزد ما هلا ... ولیکن اندکی بودند انا نیا
که نجات دادیم ایشانرا از عقوبات ... از گذشتگان که ایشان نهی میکردند
و پیروی کردند آنانکه کافر بودند ... آنچ
چیزی را که منعم شده بودند دران یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام
بتحصیل اسباب شهوات مصروف کرده بوده از ماورای آن اعراض نمودند
و بودند گناهکاران ... و نیست ... پروردگار تو
که هلاک کند دیهها را ... بشرک ... و حال آنکه اهل
آن منضم بصلاح آند که در معاملات یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد
و ظلم بآن منضم نکرده و از ینجا گفته الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
و اگر خواستی پروردگار تو ... هر آینه کرده بودی مردمانرا
یک گروه یعنی بر یک دین و بر یک آیین ... و همیشه باشند
اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس
مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت
حنیفیه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر
آنکه خدای وی را قناعت دهد ... و از برای این اختلاف ... آفریده است
خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده ما ایشانرا ... و تمام شد
سخن پروردگار تو یعنی کلامی که با ملائکه گفت و آن اینست که ... هر آینه پر سازم
دوزخ را ... از عاصیان دیوان و آدمیان
همه ایشان ... و هر چیزی میخوانیم ... بر تو
از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست ... آنچ ثابت میگردانیم و بر
جای میداریم بآن ... دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد
و یقینت بیفزاید و بر اداء رسالت ثبات نمایی و بر ایذای کفار شکیبا باشی

[illegible]

نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی واین غفلت غیر مذموم است یاد کن وقتی را که گفت یوسف علیه السلام پدر خود را یعقوب
علیه السلام گویند یوسف علیه السلام در سن دوازده سالگی شب آدینه بر کنار پدر بود در خواب
دید ناگاه سراسیمه از خواب در آمد یعقوب علیه السلام گفت ای پسر ترا چه رسید
گفت ای پدر خوابی عجب دیدم بدرستی که دیدم در خواب
یازده ستاره و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه
بلند بودم که صحرائی از انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمانها این ستارگان
وزیر تر فرود آمدند و من در میان ایشان نشسته دیدم ایشان را و
مرا سجده کردند یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام به مرتبه رفیع باید
و برادران یازده گانه که ستارگان اشارت بدیشانست بتعظیم و تکریم او
بجای آرند و فکر کرد که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر
دارند مر او را قصد کنند گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت
است و محبت خواب خود را برادران و پیدا مکن
بر برادران خود که حیله کنند برای اهلاک تو
حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس
لعین است مر آدمی را دشمنی است آشکارا که او را
بر مکر و کید میدارد و همچنانکه ترا برگزیدند بدین چنین خوابی که دلیل
شرف و نشانه تفوق است بر اخوان برگزیند ترا
پروردگار تو بر جهانیان بزرگی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا
از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله
و تمام خواهد کرد نعمت خود را بر تو و بر دودمان
یعقوب یعنی برادران تو بقول که ایشانرا پیغمبر میگویند یا بر نسب یعقوب علیه السلام

جواب قسم چیست ... این آیات ... آیتهای کتاب مبین است یعنی
سوره که ظاهرست اعجاز آن یا موید است معانی آن به تامل یا روشن کننده
قصه را که یهود سوال کرده بودند و در روایت آمده که علماء یهود بعضی اشراف
عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر
بوده این سوره نازل شد ... بدرستی که ما فرستادیم کتاب را اعراب
این سوره است ... قرآنی تازی بعضی از قرآن را قرآن گفته یعنی ما
این سوره را بلغت عرب فرستادیم ... تا باشد که شما فهم کنید
معانی آنرا برسید و حجت بر شما لازم شود که اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن
عذر آرید ... ما میخوانیم ... بر تو ... بهترین قصه که
خوانده شود در عالم گویند بهترین است بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها
و عبرتها در عین المعانی آورده که این قصه از قصه‌ها که احسن است چه صاحبش نیز از
اقرانش احسن بوده و در تفسیر عجب القصص گوید صاحب کشف الحقایق آورده که
احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد با احوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را
بدل و یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را ببرادران یوسف
حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را با احوال انسان تطبیق داده
و چون درین ترجمه اختصار مطلوب است جمیع اخبار و روایات این قصه و ما یتعلق او
با نکات و دقایق که در مراتب گفته اند در جواهر التفسیر مذکور و در اینجا بمجرد ایراد
قصه و ترجمه الفاظ اکتفا نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفتند
یا رسول الله تو قصه خوان بر ما این آیه نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین بیانی
که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبری ... ترا بهترین خبری
بوحی کردن ما ... این سوره ...
و بدرستی که بودی تو ... پیش از نزول این سوره ... از

به یهودا کرد گفتند ای پسر تو چیست گفت ... بکشید یوسف را و گفتند نیکو گوینده
این سخن دانا بود گفت او را بکشید او اطرحوه ارضا یا بیفکنید بزمینی دور از
عمارات یا موضعی که در آن سباع باشند یا او را غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای
شما ... روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و تمامی بر شما
اقبال کند ... و باشید ... پس از یوسف بعد از فارغ شدن کار او قوما
... گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است که تا گناه
با دیده آرزو را از روی تسویف میگوید امروز گنه کنید و فردا توبه ... تامل نمی
نمایند که عذر فردا را عمر فردائی باید و بر عمر اعتماد نیست ... امروز بجز دانه
کو ... زنهار که جز فردا برسد تو نیستکار ده گر ست ... گفت گوینده
از ایشان که یهودا بود یا روبیل ... مکشید یوسف را که قتل
کناهی عظیم است ... و بیفکنید او را ... در قعر چاه
... تا بگیرد او را ... بعضی از راه گذریان که بدانجا
رسند و به بر شهرهای دیگر و شما از وبال رسید یعنی چون غرض شما بودن
او ست برین وجه می باید کرد ... اگر هستید شما کار کنندگان
بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده
و سبزه ها از زمین دمیده و سنبل سرها بلند کرده و گل دست برو دراز کرده سیر ای
سبزه ها و ... از ... چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی
بتفرج و تماشا بگذرانند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف
چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدار که شما در گلزار بگشید و من بخار
غم هجر گرفتار باشم و نیفکن در بهار عیشی خزان من اندر کنج غم چون در خزان
... از یعقوب در ماندند پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا سخن
با وی در میان آورده گفتند موسم گل دو سه روز است غنیمت دانید که دگر نوبت ما را

که انبیا از وی بیرون آرد [illegible] همچنانچه تمام کرد نعمت را [illegible] بر دو پدر تو
پیش ازین وقت یا پیش از تو او جد تست و پدر جد یعنی [illegible]
ابراهیم و اسحق علیهما السلام یعنی ابراهیم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود
و بر اسحق علیه السلام باخراج یعقوب و اسباط از صلب وی [illegible] بدرستی که
پروردگار تو [illegible] داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کار است
و درست کردار که بکند انچه باید [illegible] بتحقیق که هست [illegible] در قصه یوسف
علیه السلام [illegible] و در حکایت برادران او [illegible] نشانها قدرت با دلائل حکمت
[illegible] مر پرسندگان را و غیر ایشانرا یوسف را علیه السلام یازده برادر بوده بنیامین
و آن برادر اعیانی بوده و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف نیز بودند یهودا
و روبیل و شمعون و لاوی و ربالون و یسجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو
سریت بودند دان و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب
مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان ان وصیت فرمود و با جتبا نعمت
او مژده داد بعضی از زنان برادران او شنودند و کاز شام که ایشان بخانه باز
آمدند صورت حال باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمده و بتدبیر مهم
مشغول شدند [illegible] یاد کن انرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر
[illegible] هر اینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین [illegible] دوسترند
بسوی پدر ما از ما [illegible] و حال انکه ما جماعتی توانا و کارگذاریم
و ایشان خورد سال ولی کفایت پس ما بایستی که ما را دوست تر داشتی و چون ما دو
عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده [illegible] بدرستی که پدر ما هر آینه
در دور افتاده است [illegible] از راه صواب یعنی رای او
درین کار بر خطا واقع شده [illegible] در تیسیر آورده که چون شیطان [illegible] نشان انبیا کلمات
استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را

دیگاه رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و موی شانه زده جامهای
خویش بپوشانیدند و قمیص ابرهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام از بهشت
آورده بود و بوقت القاء در آتش فرموده در بر او پوشانیده بود و بمیراث یعقوب علیه السلام
رسیده چون تعویذی بر بازوی او بست و مشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که در
دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را علیه السلام در کنار گرفته گریه و افغان آغاز
وداع کرد روز وداع که بمنزله روز رستخیز بود طوفان اشک تا بکمرگاه رسیده بود
و یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت
و دانه دانه مروارید از درج خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد و ژاله از نرگس زرد
باریده و گل را آب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب مضمون
این قطعه بسمع آن نور بصر رسانید میان ما هجر سوز سینه و بر مهر اصعب سرشک دیده
منست میرود که ره بگیرد ای یوسف از پی رفتن تو آنچه امروز عظیم بمشام من
میرسد و میدانم که سرانجام کار زلیخا خواهد کشید باری لا تنسانی یا بنی لا انساک مرا
فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد فراموشی نه شرط دوستانست پس
فرزندان در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار نموده و ایشان یوسف را بر دوش گرفته
روی براه آوردند یعقوب علیه السلام در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند
ارجمند میگریست هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور دل از تصور دوری چو بید
لرزانست و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد
پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را و کردند با او آنچه کردند و صبا یاد
مهر را بر یکطرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده میگفتند ای
صاحب رویای کاذب کجایند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز ترا از دست ما
رها کنند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پدر پیر کنعان
بیندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید باری یاد دهید که در او دور گشته ام

خوان خواهد برد یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران اتفاق پیش
پدر آمده والتماس اجازت نمود مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت
زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را یعقوب
علیه السلام در فکر دور و دراز افتاده بود گفتند برادران یوسف علیه السلام
ای پدر ما چیست ترا که امین نمیداری ما را بر یوسف
و تأمل میکنی در فرستادن او و حال آنکه ما مر او را نیکخواهانیم
و بغایت بروی مهربانیم بفرست او را با ما فردا بجانب صحرا
تا در سعت و فراخی عیش میوه ها و نقلها خورد و بازی کند و بدرستی
که ما مر او را نگاهبانانیم از آفات بیشتر دوانیدن
از مکاره یا از سباع و هوام گفت یعقوب علیه السلام بدرستی که
اندوهگین دارد مرا آنکه شما ببرید او را از پیش من چه
شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده و لقائم و دیگر
می ترسم از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما
میروید گرگان انبوه میباشند تا اگر گرگی قصد وی کند و شما
از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا یا قلت اهتمام در محافظت او
از آن ترسم که غافل بنشینید ز غفلت صورت حالش نه بینید درین فکرم که در دشت
محنت انگیز کند گرگی بر او دندان کند تیز گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام
بخدای که اگر بخورد او را گرگ و حال
آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما با ده شیر درنده مقاومت می توانند
کرد بدرستی که ما آن وقت که برادر را بگرگ دهیم هر آینه
زیانکارانیم باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف
علیه السلام بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای

به دروغ یعنی و شبانگاه بدروغ ... گریه‌کنان پیش یعقوب علیه السلام آواز گریه
فرزندان شنید بی‌محابا از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه میشود و یوسف
من کجاست گفتند ای پدر ما ... گفتند ای پدر ما ... نستبق
ما رفتیم بصحرا و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انداختن ... و ترکنا یوسف
و بگذاشتیم یوسف را تنها ... نزدیک رخت و بارهای خود ... فاکله
پس بخورد او را گرگ ... و نیستی باور دارنده ... ما را یعنی
سخن ما را باور نمیکنی ... و اگر چه هستیم راستگویان در همه
کارها الا اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی میپنداری و دلیل
دیگر داریم به صدق خبر خود که گرگ یوسف را در ربود پیراهن او است ... و جاءو
... بر پیراهن یوسف ... بخون دروغ یعنی آوردند بر پیراهن
یوسف را نزد پدر خون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلم که پیراهن خون آلوده
دید دانست هلاک یوسف در دلش آمد اما چون اطراف پیراهنش درست بود و هیچ
زخمی گرگ نبود که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نکرده پس از روی عتاب
گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید ... بلکه آراسته
است برای شما ... نفسهای شما و آسان ساخته ... کاری بزرگ را از
هلاک یوسف ... پس کار من صبری است نیکو یعنی شکیبائی که با وی شکایت
نباشد مگر با خدای ... و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری
از وی خواهیم ... بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده‌اند
که سه روز یوسف در آن چاه بود صباح روز چهارم ... نزدیک چاه رسید ... جاءت
... آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند
... پس فرستادند ... واردهم آب‌کش خود را یعنی آنکه پیشرو ایشان بود و وارد کسی را
گویند که آب کشد کاروان را متعلق بدو باشند و وارد آن کاروان مالک

رحمی کنید که زغم او بزار مانده ام القصه سخن او التفات نانموده طپانچه بر روی او میزدند
در خاک خواری گرسنه و تشنه بروی خاک کشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا این صورت
حال مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در این
توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافته
از سر کشتن او درگذشتند … ورای خود را محکم ساختند بلکه
بیفکنند او را … در قعر چاه و آن چاهی بود به سه فرسنگی کنعان یا در
حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان گشاده و هفتاد
گز عمق داشت یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یک از ایشان
که میزد دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهن او
بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید
رسن را ببریدند و از حضرت ملیک اعلی تعالی شانه خطاب مستطاب بطایر افلاک آشیانه
سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتک چاه رسد
بوی رسید و او را با جنحه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تک چاه بود بنشاند
و از طعام و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیلی که تعویذ وار بر بازو داشت
در او پوشانید … و اوحینا فرستادیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل یا بالالهام
دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه
رسانیم و برادران را بجهت احتیاجمندی نزدیک تو آریم هر آینه تو خبر دهی ایشان را
باین کار که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند
و حال آنکه ایشان ندانند که توئی بجهت علو شان تو و رفعت مکان تو و اندکی
زمانی از این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند اما چون
یوسف علیه السلام در چاه افتاد و برادران باز گشتند بره رسیدند و بزغاله را
کشته پیراهن یوسف بخون او آلوده ساختند و اندیشه نمودند که

شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می‌شمردند و زیاده بر وقیه
آنرا وزن می‌کردند مالک در بهای او ... و با بخرید معدوده عدد بیست یا پنج بها دری
دو درم برداشتند در بعضی اقوال ده بود و اینچنین گفت صاحب لطائف مالک یوسف را بخرید
[illegible] برادران [illegible] یوسف را علیه السلام [illegible] از بی
رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد که برادرانش از فرزندان او بی رغبت
بود و بجهت گریختن و نازدادنی بین ... او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر
ریان بن ولید عملیقی بود و زمام مهام ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که
عزیز گفتندی باز داده بود چون جمال یوسف را بتمام بمصر ... بخرید
رسید کاروان آمده یوسف را ... بیشتر ...
عزیز مصر ... را اعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا
گفتندی و در تبیان المعانی بضم زاء و فتح لام تصحیح کرده و در ... بفتح زاء و کسر لام مشهور
دارد القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید ... پیغام داد که ...
بنخاس آرد روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ... آوردند و ...
آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد ... زیاد
و فغان از در و دیوار برآمد خریداران بمن یزید درآمدند ... بهای خریدی
اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک ... بدهند
عزیز قدم خریداری پیش نهاده خریداران دیگر ... ازین خانه
نشستند و عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد [illegible]
و گفت آنکس که خرید یوسف را [illegible] از اهل مصر یعنی عزیز [illegible]
زن خود را یعنی زلیخا [illegible] گرامی دار جای این غلام را گفته‌اند
از نیکو داشتن و حسن تعهد ... نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است
یعنی این غلام را نیکو دار [illegible] شاید آنکه سود رساند ما را

ابنند غرضای بچه از اهل مدین چون بسر چاه آمد [illegible] دو یکی بدرچاه فرو کرد و آشی دلو
خود را وی رسید به یوسف علیه السلام که در دلو نشین [illegible] ای یوسف آخر بر نشست آیند
فرو در چاه آمده و یوسف در دلو نشست . در معالم آورده که دیوارهای چاه بزاری
یوسف بگریستند در انیس المریدین آورده که مالک در کشیدن حیران بمانده دلو را
بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه در دلو مشاهده کرد [illegible] گفت
ای مژده و شادمانی گفته اند بشری نام صاحب او بود او را برای معاونت طلبید و گفت
[illegible] که دلو را گران ساخته بی مددکاری او یوسف را از چاه
بر آورد و چون آن ماه جهان آرا برآمد زهازهی بانگ یا بشری برآمد بشارت که از چه
تاریک چاهی برآمد به جهان افروز ماهی [illegible] و پنهان کردند او را از
کاروانیان [illegible] در حالتی که متاع تجارت بود یا پنهان ساختند احوال او را
و مالک و دوانیان گفتند که اهل این آبها بما داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم
و گفته اند [illegible] برادران نشست یعنی برادران حال او را پنهان داشتند
و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید [illegible] و خدای دانا است
بانچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر با کاروانیان از اخفاء حال
یوسف علیه السلام . آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند بزبان عبری
با او گفتند ای ما میگوییم الخلاف انکار کنی البته ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش
بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بنده ما گریز پاییست و نافرمان و دل بدین حد
ندارد او را منفور و شیم [illegible] بیا از ما بخر و با خود ببر دیگر تا از ما دور افتد و جز او
نشنوم مالک گفت که هیچ زری که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند
باشد مانده است گفتند ما میدانیم که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو میسازیم
بهر چه داری [illegible] به دست یوسف علیه السلام بر دست مالک داد [illegible] بفروختند
او را [illegible] بهای اندکی یعنی [illegible] درمی چند شمرده

ساخته درآورد … و ببست درها را … و گفت
بشتاب و پیش آی که من برای توام یوسف علیه السلام که این حال بدید
گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی … بدرستی که خدای پروردگار منست
نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست
و ترا به نیکو داشت من فرمود پس مرا حرمت او رعایت نعمت او رعایت میبایست
خیانت در حرم او روا نمی کنم … بدرستی که … رستگار
نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران ف
جز بغفلنا بدترین ظالمها ست و زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند
زهی خجلت که در روز قیامت چو آنشب بنشانکار افزاید خلایق آن جفاکیشانرا
نویسند بر سر ایشان نویسند … و بدرستی که قصد کرد آن
زن بحیله یوسف … و قصد کرد یوسف بدفع او … زار
اگر نه دیدی یوسف … برهان پروردگار خود را هر آینه
قصد حیله او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و ملمعه نبوت
یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد پس یوسف
علیه السلم بقوت نبوت و مدد توفیق در آن حال خود را نگاه داشت
همچنین ما او را ثبات دادیم … تا بگردانیم … از وی بدی
یعنی خیانت در حرم عزیز … و عمل زشت یعنی زنا … بدرستی که او
از بندگان خالص است یعنی پاک کرده شده از هر
ناشایست … آورده اند که یوسف علیه السلام تند تیفا فرار کرد بدرها بسته
که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا بدو شتابید
و بیفتی میگرفت شد یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه … پیراهن یوسف رسیده
دست در وی زده باز پس کشید … در بر بود و کشیده
پیراهنش

در مصالح روزگار ... یا فرا گیریم بپسری

بود گفت او را بفرزندی گیریم چه بر او آثار رشد در بشره

و همچنانکه محبت یوسف در دل عزیز جای دادیم

دهیم یوسف را و حکمی سلطنتیم ... در زمین مصر تا تصرف

و تا بیاموزیم او را ... از تعبیر

خوابها یا معانی کتب آلهی ... و خدای غالب است ... بر کار خود

هیچکس چیزی را از او رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود

یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادرانش را در آن خواهشی بود و خدا را

خواهشی و واقع نشد الا آنچه خدا خواسته بود هر کسی دیگر بوده رای نباشد

مگر آنچه خواهد خدای ... و لکن بیشتر مردمان

نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست ... و آنهنگام

که یوسف رسید ... بقوت خود بهژده سالگی یا بسی سالگی که نهایت میانه گی

و جهل ... دادیم او را ... حکمی که نبوتست و یا حکمت دانشی باشد مؤید

بعمل ... و همچنین جزا دادیم او را آنچه نیکو بود ... و مانند این

پاداش میدهیم نیکوکارانرا آورده اند که چون یوسف علیه السلام

بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش

متاع صبر و شکیبائی او را بتاراج داد زلیخا چون بروی یوسف دیده بگشاد بیک دیدار

افتاد آنچه افتاد و از حسن صورت و لطف شمائل اسیرش شد بصد دل نی بیکدل

بعد از آنکه عشق بنهایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال را با یوسف

در میان آورد ... و در خواست یوسف را ... آن

زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا خواهش کرد یوسف را ... از

نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بجائی که هفت خانه بود در یکدیگر

دارد که یوسف از وی مکر بگریخته و او در پی درآمده و او را بگرفته کشیده که پیراهنش دریده
پس آن ساعت که برسیدند [illegible] پیراهن یوسف را [illegible] دریده پس
روی بزلیخا کرد و از روی غضب گفت به درستی که این کار
از مکر و حیلهای شما زنانست به درستی که کید شما زنان بزرگست
زنده در دلهای آتش زد و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار
گفت ای یوسف در گذر و اعراض کن از این مهم و پنهان دار
و ای زلیخا تو آمرزش طلب از برای گناه خود در نفس زلیخا
گفته که عذر خواه از یوسف غریبست و تو او را بیازردی به درستی که بود
از گروه گناهکاران تذکیر [illegible] آورد [illegible] و هر چند
این قصه را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی ماند [illegible] واقعه در السنه و افواه
افتاد یعنی خواتین مصر زبان ملامت بر کار سلطان زلیخا دراز کردند و [illegible] عشق را
غوغای ملامت در کار [illegible] سودای سلامت نسازد عشق را که سلامت ، غوغا
رسوایی کوی ملامت [illegible] از ملامت تازه گردد و [illegible] غوغا بلند آوازه گردد
و گفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص
ملک زنان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندانبان و صاحب دواب که بیکدیگر نشسته
گفتند در شهر مصر بموضعی که بعین الشمس گویند مشهور سخن ایشان این که
زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را
از نفس او یعنی در خواسته است از وی کام او به درستی
که بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بیرون دل
و دل در آمده به درستی که ما می‌بینیم او را در
گمراهی و ضلال و خطایی [illegible] که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته [illegible]
خریده گردد پس چون شنید زلیخا مکر ایشانرا یعنی سخن

یوسف ازقفا وبیافتند شوهر زن یعنی عزیز را
نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده
که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و دلیرانه بسخن
درآمد گفت چیست جزای کسی که خواهد
بکسان تو بدی کار ادش نفس خود دست درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند و خیانت
فرا نماید که جرم یوسف است پس گفت مکافات کسی که بجرم تو قصد کند چه چیز تواند بود
مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست
یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن تازیانه چون یوسف این سخن بشنید
که بزندان و عقوبت اشارت میکند گفت او درخواست کرد مرا
از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت ما این سخنها
بچه دانیم و هیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت درین خانه کودکی چهار ماهه در
گهواره بوده گواه من اوست و این کودک پسر خاله زلیخا بوده عزیز گفت کودک چهار ماهه
چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای من قادرست بر آنکه او را بسخن در آورد
در لطایف سخن آورده که عزیز از آن کودک پرسید که چه میگویی کودک بقدرت ربانی
بسخن درآمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داده بدین کلمات
که وگواهی داد گواهی از کسان زلیخا که عشیرهٔ او بوده
پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت که ای عزیز اگر هست گریبان
پیراهن یوسف دریده شده از پیش پس زلیخا راست میگوید
و یوسف از دروغ گویانست چه این صورت دلیلست بر آنکه
زلیخا دفع یوسف میکرده ازخود که گریبان او از پیش دریده شده
و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده پس زلیخا دروغ
میگوید و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت بر آن

زآب دیده گل ترشست و نیز تا آمد عرق بر روی او تر شست صاحب وسیط باسناد از جابر انصاری
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که جبرئیل علیه
السلام بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حق
حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن تو از نور عرش مقرر
کرده ام و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال و در وقت
جمال یوسف دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی صلی الله علیه وآله وسلم زنارها
قطع یافت از حسن روی یوسف دست بریده [illegible] سرها بریده باشد
از عایشه نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده لواحی
زلیخا لو رأین جبینه لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی زنان مصر [illegible] جلوه
یوسف [illegible] دست خویش بریدند [illegible] که دلها پاره پاره میکردند
اگر جمال ترا ای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان را
مشاهده میکرد گفت
این آن کسیست که شما ملامت کردید مرا
در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بود
و بپرسید که من چرا دل داده کردم او را
از نفس او وی درخواستم کام آرزوی من
بدو [illegible] پس خویشتن را نگاه داشت و سر بپیچید در مناوره
و اگر چنانچه نکند
آنچه بفرمایم او را از کام مراد من [illegible] سر از
بزندان کرده شود
وهم اینجا باشد
از خوار شدگان
پس چون اهل زندان دل پاکان یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت
و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یکی جدا
جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمده
گفت ای پروردگار من
زندان دوستر است بمن
از آنچه میخوانند اینها زنان مرا
بسوی آن از مطاوعت زلیخا

میکنند که زنخریه وصف ایشان و استعداد آن نمود که بر یوسف ولی
حاضر شوند آورده اند که وصیت را طلبید و آن پنج زن ملامت کوی در میان ایشان
بودند چون بمنزل وی در آمدند و اسم اعزاز بجای آوردند و آماده
کرده برای ایشان تکیه گاه از بالشهای لطیف یا مهیا کرد انید طعامی پاکیزه
یا ساخت مجلسی طعام و در خبر است که ایشان تکیه زده طعام میخوردند و داد
هر یکی را ازین زنان کاردی تا گوشت ریزه کرده
تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامه در وی پوشانیده و تاج مکلل بر فرقش
نهاد و گفت بیرون آی پس چون زنان یوسف علیه السلام
ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود وقتی که یوسف را بیرون آورد ز خلوتخانه انا
کنج نهفته بیرون آمد چو گل نو شکفته پس آن ضعفا که زنان او را
دیدند بزرگ یافتند شن در جمال یکبار همه شیفته دیدار او گشته از خود
فراموش کردند و ببریدند دستهای خود را و بالم آن محسوس نشدند
در حکایتی سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیه متعبان جهت را سرزنش میکند که
مخلوقی در رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس قطع ید نمی کند شما در شهود
پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و محنت متالم نشوند که با تو دی دست در آغوش
توان کرد پیراو تو سهلست فراموش توان کرد القصه زنان مصر را زیخود لی نمود آمدند
زبان یا فرین بگشادند و گفتند پاکست خدای از صفت عجز
در آفریدن چنین مخلوقی نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال
معهود بشر نمی باشد نه از سلاله گل زآب و خاک نزادی نکا دعقیله روحانیان
حور نژادی نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه
جمالی بدین زیبایی و کمال بدین غایت و عصمت در بیمن درجه از خواص ملکیت نیست
چو دیدند شی که جز والا کریمیت برآمد بانکه ز ایشان کین بشر نیست نه چون ما آدم

و حکم زندان کرد اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان
تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی این دو زندانی نیز خوابها
دیدند و گویند ساقی و طباخ نه با مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام
امتحان کردند   گفت یکی از ایشان یعنی ساقی
که من همی بینم خود را یعنی در خواب که در باغی که یک اصل تاکست و بر وی سه خوشه انگور
رسیده و کاسه ملک بدست من   همی فشارم در آن انگور را شیره بسبب خمر
باعتبار ما یؤل الیه است   و گفت دیگری یعنی طباخ
همانا می بینم خود را که در خواب [illegible] بر زبر سر خود
نان را و آن سفره ملک است   می خورند مرغان از آن و می ربایند
خبر ده ما را   بتعبیر هر دو خواب   بدرستی که ما ترا همی بینیم
از نیکوکاران با اهل زندان یعنی نیکویی کن با ما بتاویل رؤیای ما
و یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز گوید چه در آن تلخی
متوجه بود پیک بی نیکی از جواب ایشان اعراض نموده   گفت
نیاید بشما طعام   خورده شود که روزی داده شوید بوی
مگر خبر دهم شما را   بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن
طعام را   پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب
ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام
فرمود که این معجزه منسوب بعرافت و کهانت نیست   این که گفتم
از آن چیزی است که بیاموخت مرا آفریدگار من بالهام و وحی   بدرستی [illegible] برای آنکه
من دست برداشته ام   کیش گروهی را که نمی گروند
بخدای   و ایشان   برای آخرت   ایشان منکرانند
تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست باخرت   و پیروی کرده ام

والا

با میل بر ایشان عجب دیده ما نبوده ام در کار ایشان و از زندان به از دیدار ایشان

بگردانی از من ... مکر و فریب ایشانرا یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود

نگیری ... میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشانرا

و باشم از نادانان یا ارتکاب انچه نشاید ... پس اجابت

کرد دعای اورا ... از وی کار او ... پس بگردانید از وی ... مکر

ایشانرا ... بدرستی که او شنواست دعای کسی را که بدو پناه برد

داناست بحال کسی که قصد وی کند آورده اند که چون زنان از یوسف نومید شدند زلیخا را

گفتند صلاح آنست که او را چند روزی بزندان باز داری تا شاید که بعجز و محنت

رام کرده شود و طبع و حقیقت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد ... چون گروه ساز

زندان را اهم بود زلیخا گفت دو کرده آستین نرم ... یعنی این سخن را قبول کرده نزد

عزیز آمد که از این غلام عبری بد نام گشته ام و طبع مرا از صحبت او نفرتی پدید آمده

صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردم را بر خاطر ... که او گناهکار است و من

از ملامت باز رسم عزیز را این سخن مقبول افتاد حکم کرد که برندش برند

پس ظاهر شد مر ایشانرا ... و در دل افتاد ... از پس آنکه

دیدند دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن

و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برایشان

صلاح ... مر اینه در زندان کنند او را ... تا هنگامی که مقدر باشد

پس یوسف را بزندان آوردند و زندانرا بوان سرو قامت گل رخسار رشک گلستان

کردند چون آن دل زنده در زندان درآمد بجسم مرده گوئی جان درآمد در آن محنت

سرا افتاد جوشی برآمد از آن گرفتاران خروشی ... و درآمدند

با او در زندان ... دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را نصحی

و دیگر طباخ او که جملت خواندندی ملک به ایشان گمانی برده بود که او را زهر دهند

تا متهم گردد   پس بخورند مرغان تبه کاری   از کله سر او

آنجا رسید یکی از ایشان گفت که دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام

فرمود   حکم کرده شد و حکم ساخته گشت کار آن خواب که

در آن از من طلب تأویل کردید و خلاف آنچه گفتم نخواهد بود

و گفت یوسف علیه السلام   مر آن کس را که دانست   آنکه او رستنی

است   از آن دو مرد یعنی ساقی را گفت   یاد کن مرا   نزدیک

مهتر خود یعنی حال بی گناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند

بلکه هست اندران زندان نه از پی زمانه شاه دوران بی نصیبی چنین ... کند پسند رنجور

کوست ... دور   آورده اند که چون سه روز برآمد ملک فرستاد

تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که صفت امانت او

محقق یافته بود همان منصب نخستین بوی داد و چون ساقی ادبیه تقرب و از ساغر

جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد

پس فراموش گردانید بروی شیطان   یاد کردن یوسف را نزدیک مهتر خود

پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان   چند

سال بضع عدد بیست مبهم میانه سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقعه هفت

سال در زندان بود و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان

مانده و در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرئیل علیه

السلام بزندان درآمد یوسف او را بشناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست که

می بینم ترا در میان گناهکاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین

ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاص خود میدانی و بدو

استشفاع میکنی بعزت جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت

در همه حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو خشنود است یوسف علیه السلام گفت

کیش پدران خود را بسبب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست
روا نیست و نشاید ما را
جهت زیادتی رغبت برده باستماع کلام وی
ما را که پیغمبرانیم آنکه انباز گیریم بخدای چیزی را بلکه او را
پرستیم بیگانگی این توحید از فضل خداست بر ما که بوحی
ما را آگاهی داده و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد
ایشان فرستاده ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بر ایشان آمده اند
سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را ای
یاران زندان آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر
و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی بهتر است
یا خدای که یگانه و یکتاست در صفات و ذات غالب بر همه
نمی پرستید شما بجز خدای مگر نامها یعنی چیزی چند را
باعتبار نامها که بی حجت و برهانی نام نهاده اید آنها را
شما و پدران شما و فرو نفرستاده است خدای به پرستش
آنها هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما
نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی نیست حکم بعبادت مگر خدای را
که مستحق پرستش است فرمان داد بزبان پیغمبران مر خلق را
آنکه مپرستید مگر او را اینست دین حق و روش
درست و راست ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند
راه حق را و در بادیه ضلالت سرگردان میشوند ای یاران زندان
اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر از خلاص یابد
پس میباشد مانند ترتیب کننده خود را شراب چنانچه پیشتر می بوده
و اما آن دیگر که طباخ است بس بر او بخته شود بردار و مرغان او را بخورند

نکه ملک ازین خبر شادمان کشت حکم فرمود که زود برو و خبر بطلبیدن ساقی روان شده
بزندان آمد و کفت ای یوسف ای نیک نیک راست کوینده
فتوی ده مارا در صفت هفت کاو فربه که
بخورند ایشانرا هفت کاو لاغر و در هفت
خوشه سبز و هفت خوشه دیکر خشک که بر ایشان بپیچند و خشک سازند
همه حکما درین حیرانند تو جواب کو تا باشد که باز کردم بجواب تمام
بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان شاید که ایشان
ببرکت تو بدانند تاویل این واقعه را یا شرف و فضل ترا معلوم کنند کفت
یوسف که شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان
اشارت برایشانست زراعت بر عادت مستمره خود پس آنچه
بدروید از غلات بکذارید آنرا در خوشه آن یعنی حبوب را
پاک میکنید تا از شپش و آفات ایمن باشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید
مکر اندکی بقدر حاجت از آنچه بخورید که آنرا پاک سازید
پس بیاید پس از این سالها هفت
سال سخت عجاف عبارت از ایشانست بخورند اهل این سالها یعنی
کسانی که دران زمان باشند آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره
نهاده برای آن سالها مکر اندکی از آنچه
نکاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت پس بیاید
از پس این سالهای قحط سالی که درو فریاد رسیده
شوند مردمان یا باران داده و درین سال بیفشرند آنچه
فشردنی باشد مثل انکور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت از کثرت
نعمت است و کفته اند اشارتست بدوشیدن شیر از پستان کاو و کوسفند و امثال

اذ لاابالی اکنون که او راضی است من هیچ باکی ندارم و فی المثنوی المعنوی . بس [illegible] دید
او را معین مانند یوسف حبس در بضع سنین که چه تقصیر آمد از بحر و سحابت تا تو یاری خواهی
از ریگ و سرابت اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد
تمامی حکما و منجمان را طلبید **و گفت ملک** بدرستی که من بخواب
دیدم **هفت گاو فربه** که از نهر یا بیشه بیرون آمدند و پس از آنها
هفت گاو لاغر بخوردند و فرو بردند ایشانرا و شکمهای
ایشان هیچ زیاده نشد **و دیدم هفت خوشه** سبز و پر و تازه
که دانهای ایشان منعقد شده بود **و هفت خوشه دیگر دیدم** خشک
یعنی رسیده و بدرو در آمده پس این خوشها خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و در خاک
زیر کردند ایشانرا و پوشیده شد **ای گروه** کاهنان و معبران
و اشراف قوم **فتوی دهید** یعنی جواب دهید مرا در تعبیر
خواب من **اگر هستید شما که از رؤیا دانستن** و خواب را
تعبیر میکنید **گفتند** حکما و اهل علم که رؤیا طبعی بودند
این خوابها شوریده است **و نیستیم ما** بتعبیر
این نوع خوابها دانایان چه ما تعبیر خوابهای درست میکنیم و این از قبیل
منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشت و در دریای تفکر غوطه
خورد که آیا این مشکل من که بگشاید و در راه تعبیر این واقعه که بمن نماید یا رب این
خواب پریشان را تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید حال یوسفش یاد
آمد **و گفت آنکس که نجات یافته بود از آن دو** بنده
زندانی **و یاد کرد** از قول یوسف علیه السلام که اذکرنی عند ربک
پس از زمانی دور و دراز **من خبر دهم شما را بتعبیر**
این خواب **پس بفرستید مرا** بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر
نکو داند

ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را
عقوبت کنم یوسف علیه السلام فرمود که غرض من عقوبت نمودن نبود ذلک لیعلم در خواست
برای آن کردم [illegible] تا بداند عزیز [illegible] انی لم اخنه خیانت نکردم او را بالغیب
در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم [illegible] و بدانا معلوم کند که خدای
[illegible] راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و بمقصد نگذارد [illegible] مکر خیانت
کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه
نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه بشکر آنکه از هم بر نعمت عصمت و توفیق الهی
[illegible] که معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت نماید معلوم است که از نفس غدار چه
نوع کار آید این کلمات ازلی در لوح [illegible]
حکایت می کنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل آلوده و همیشه [illegible] است
بدرستی که نفس فرماینده است [illegible] بسوء یعنی بمعصیت
[illegible] مگر آنکه بخشد پروردگار من و از رحمت نفس در امان دارد
بدرستی که خداوندگار من [illegible] آمرزنده است قصوری را که بفعل
در نیاید [illegible] مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک
سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت [illegible]
و گفت ملک مصر [illegible] بیارید یوسف را نزد من [illegible]
تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده که ملک [illegible]
حاجب را با هفتاد مرکب را آراسته با تاج و لباس ملوکانه بفرستاد
و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بیار [illegible] در خبر است که چون
یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند
خروش بر آوردند و یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم
اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید او را

عبارت از هفت سالی است و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بشنود و ملک
آمد و در مجلس عام آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقریر نمود ملک را بشنیدن آن افتاد
و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی فرستاد [illegible] و گفت
ملک [illegible] بیارید بمن یوسف را [illegible] پس آن وقت که آمد
بوی فرستاده ملک [illegible] گفت یوسف باز گرد [illegible] بسوی مهتر خود یعنی
ملک [illegible] بپرس او را یعنی بدرخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید [illegible]
[illegible] که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا [illegible] ببریدند دستهای
خود را [illegible] که آن [illegible] بگو زنان و فریب ایشان [illegible]
و اثبات یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال
او مجال وقیعت نماند [illegible] پیغام بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف
علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند زلیخا را نیز بیاوردند پس از
جهت کیفیت مهم [illegible] گفت ملک ایشان را [illegible] چه بود حال شما
و چون طلب میکردید یوسف را [illegible] از نفس وی [illegible] کام دل از وی
می جستید [illegible] گفتند آن زنان [illegible] پاکست خدای از آنکه عاجز باشد
از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف [illegible] ندانستیم ما
بر یوسف هیچ بدی [illegible] آنکه [illegible] بسیار [illegible] چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد
او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد [illegible] گفت زن عزیز یعنی زلیخا
اکنون [illegible] پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است
[illegible] یوسف را [illegible] از نفس او و آرزوی وصال او کردم
و هر آینه او [illegible] از راست گویانست آنچه با عزیز گفت
[illegible] خویش کرد اقرار مطلق برآمد [illegible] الحق بگفت [illegible] یوسف را گناهی
منم در عشق او ظلم کرده ام [illegible] نخست او را بوصال خویش خواندم چه کام من بود و از پیش راندم

ملا احمد المحسنیل

... فرزند نیکوکار از آن را ... و مر این فرزند آخرت بجهت بقا
و دوام ... بهتر ... تر آنانرا که گرویدند از برای
... و بودند که پرهیز میکردند از نواهی چنانچه یوسف علیه السلام که باحسان
و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید بر نیکو تقی که قدر یافته که او جانب
صبر و تقوی شناخت القصه یوسف علیه السلام بعد از آن ملکی پیش خود کرده حاکم کرد
تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانها ... پر نمودند و نصف هر سال
از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط
میساخت تا سالها قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردمان
مصر روی به یوسف آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بایشان فروخت
سال دوم بحلی و پیرایه و زینه و در سیوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی
و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و هفتم همه خط بندگی باز دادند
یوسف صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بنده توایند و ایشان پیش تست
یوسف بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و عقار و ضیاع و هر چه از ایشان
گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت
خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی
او بر گردن نهاد تا کسی را در باره او سخنی ناشایسته نرسد آورده اند که اثر
قحط بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای
پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غریبان و ابناء السبیل
بدلخواه ایشان می سازد از احسانش آسوده برنا و پیر و از دولتش خوشدل غریب
و فقیر ببخشش ز ابر بهاری فزون صفات کمالش ز نهایت برون اگر فرمائی
برویم و طعام جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود
و ابن یامین را جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر مهیا گشته

احترام تمام نموده استقبال فرموده زیب امکرمش چون نظر ملک بر وی افتاد با استقبال او
چون فاتحت بستان آفتاب کشیدش در کنار رشک خورشید فلک با جو سرو و گلرخ و شمشاد گلرنگ
بپهلوی خود شی بتخت بنشاند و بپرسشهای خوش با او سخن راند پس آن
هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید
گفت ای یوسف بدرستی که تو امروز نزدیک ما صاحب جاه و قدر
امینی مونمنی بر همه چیزها هر چه میخواهی از مناصب بخواه و انچه آرزو داری با من
بگو گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کسترده
بر خزینهای زمین مصر یعنی کار انبار آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه
خازن گردان بدرستی که من نگاه دارنده ام چیزها را از ضایع شدن
دانایم بمصالح ملک و مهم ساختن خلل آن و صلاح نیا نشد یا نگاه دارنده حسابم
و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد
روز مباشر میدانست در تفاسیر معتبر مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع
بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدها
خزاین بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز مصر را
عزل نموده مهمات و کارها بعهده یوسف کرد اندک زمانی را عزیز در گذشت و ملک
بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی
دو پسر داد منشا و افرائیم و تفاصیل این حالات در الزبرجواهر التفسیر است
و همچنین که ملک را بر وی مهربان ساختیم جای دادیم
مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم یوسف را بحکومت تا بود که جا
میگرفت از آن زمین که جمله زمین تحت تصرف او داشت هر جا که
میخواست میرسانیم بنعمت خود از نعم دنیایی و دینی و صوری
و معنوی هر کرا میخواهیم و ضایع و باطل نمی کردانیم

بس شما را نزد یک من کیل نیست یعنی طعام و نزدیک مشوید بمن و در روایت
من میایید گفتند و برا بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن
و بدرستی که ما کنندگانیم آنچه را که بگوییم و گفت یوسف
علیه السلام مر غلامان را که کیل غلات تعلق بایشان داشت
بنهید بهای ایشان را که بهای گندم آورده اند و آن ادیم و کفش چند
بود یوسف علیه السلام نخواست که گندم بها بر ایشان فروشد که بضاعتهای ایشان را
در رحل کنید در باردانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان
اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از آن
جهت گفت شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را
چون باز گردند بسوی کسان خود و بار بگشایند
شاید که باز گردند و برادر را بیاورند پس آن
هنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب علیه السلام سوی پدر خود
گفتند ای پدر ما منع کرده شده از ما پیمودن
طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیمایند اگر ابن یامین را نبریم
پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل
از برای خود و برای او و بتحقیق ما او را نگاه دارندگانیم
از رسیدن مکروهی بوی گفت یعقوب که ای فرزندان آیا شما را
امین دارم بر او بر بنیامین مگر همچنانکه امین ساختم
شما را بر برادر او پیش از این که گفتید
پس خدای بهتر است از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند
یعنی او است بهتر در حالتی که نگاه دارنده است پس توکل بر او میکنیم و کار
خود بدو میگذاریم و او بخشاینده ترین بخشایندگانست

بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یکبار شتر بجهت ابن یامین با بضاعت او همراه بردند. و آمدند براداران یوسف از کنعان بملازمت
یوسف علیه السلم پس در آمدند براو و رسم خدمت بجای آوردند
پس بشناخت یوسف ایشانرا در نظر اول و ایشان وورا
ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه
ایشان گذشته بود میگفته یوسف علیه السلم از پس پرده با ایشان سخن گفت او را
نشناختند پس یوسف علیه السلم ایشانرا پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان می مانید
گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله گفت پدر شما چند
فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ خورد و یکی را پدر
برای خدمت خود نگاهداشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف فرمود که اینجا
کسی باشد که شما را شناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت یکی از شما
اینجا باشید تا برادر خود را آنجا برادر را اینجا آورید تا حال شما بر محقق گردد ایشان
قرعه زدند بنام شمعون برآمد پس با یستاد و یوسف علیه السلم بفرمود تا بضاعات
ایشان بستدند و عوض آن گندم بدیشان دهد و آنه
هنگام که بساخت یوسف کار ایشان و هر یکرا یک شتر بار داد و گفتند شتر وار
دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من شما را هر دم میدهم
نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند گفت بیارید بمن
برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی است نه اعیانی
آیا نمی بینید انی اکرمن تمام می پیمایم پیمانه را
و حق کسی باز نمی گیرم و من بهترین فرود آرندگانیم
یعنی در انزال مهمانان را اکرام او تا حسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم
پس اگر نیارید بمن آنرا برادر را

... از درهای پراکنده وان شهر را چهار دروازه بود و لطایف
آورده که یعقوب علیه السلام در اول نصیحت پدری بجا آورد و در آخر نجی بنوتی آشکارا
کرد که گفت ... و من دفع نمی کنم از شما بدین نصیحت که کردم
از قضای خدای ... چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند و فوق تدبیر ما بنده
تقدیر من جهد نمی کنم قضا میگوید پیر و فرزانگان هستند کار دگر است ... نیست
حکم و فرمان ... مگر خدایرا در هر چه خواهد ... بر او توکل کردم و
و برو ... باید که توکل کننده بجز او که کفایه مهم
متنجم توکلست بر او و من یتوکل علی الله فهو حسبه ... و آن هنگام
که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام ... از انجا که فرموده بود
ایشانرا ... پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ... نبود که دفع
کند ... از ایشان رای یعقوب علیه السلام ... از قضای خدا که در باره
ایشان واقع بود ... هیچ چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد
و برادران اندهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر
یعقوب فایده نداد ... مگر آنکه حاجتی بود ... در نفس
یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد که در آن وقت ... ظاهر کرد آنرا و وصیت
کرد بدان ... و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست
آنچیزی را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود
که گفت و ما اغنی عنکم ... ولیکن بیشتر آدمیان
نمیدانند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی کند ... مذکور است که تدبیر کند
بنده و تقدیر نداند تقدیر خداوند بتدبیر نماند ... و آن وقت که در
آمدند اولاد یعقوب علیه السلام ... بر یوسف علیه السلام و بارگاه او
رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته برسید که چه کسانید

شاید که بی فطنت ولی برمن ببخشاید و بمصیبت دو فرزند مرا مبتلا نسازد
و آن هنگام که بگشادند بارهای خود را یافتند
بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بکار یوسف
بازگردانیده بودند بر ایشان گفتند ای پدر ما
چه چیز میطلبیم از احسان وردای این که اینست بضاعت ما که غله
بوی بضاعت باز فروختند بازگردانیدند بما بس با دین اکرام
رجوع کنیم و طعام آریم کسان خود را و نگهبانی
کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و زیادت بستانیم
همو دن شتری یعنی یک شتر وار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم این یک
شتر وار کیل اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد
گفت یعقوب علیه السلام نمی فرستم ابن یامین را با شما
تا بدهید مرا پیمانی موکد بذکر خدای در باب
آورده که او را بشما بدهم تا سوگند خورید بحق محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین
و سید المرسلین که بیارید او را بمن مگر
آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول فرموده بحضرت
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند که در حق ابن یامین غدر نکنند
پس دادند پدر را پیمان و عهد خود گفت
یعقوب علیه السلام که خدای بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان
نگاهبان و گواه مطلع است و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت
ای فرزندان من در میایید در شهر مصر
یعنی همه برادران بهم از یکدروازه بشهر در میایید تا ناگاه چشم بد بر شما رسد
شما را با این جمال و هیات و شوکت و ابهت به بینند و در آیید در

یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر پریشان تو دانسته‌ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او
زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بار (بازرسی) متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت
که از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که همراه برادران برو و این امر مخفی دار تا
از پس پرده بیرون آید و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند
پس آن هنگام که کارسازی کرد ایشان را
سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا زر یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن بنهاد
خوردی درین وقت بجهت عزت و نفاست طعام از آن پیمانه ساخته بودند یوسف
بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرده در بار ردای برادر او و بارهای
دیگر انرا مکمل کردند و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته
براه درآمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند
پس ندا کرد ندا کننده که ای کاروانیان
بدرستی که دزدانید بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند
منادی کننده این سخن را از ملازمان یوسف گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان
یعقوب علیه السلام رسید گفتند و روی آوردند برایشان
چه گم شما که چه چیز گم کرده اید که میجوئید گفتند
میجوئیم مشربه ملک را که پیمانه غله بود و برا
هر کسی که بیارد آنرا شتر وار طعام مزد است و من که منادی ام
بآن کفیلم و پایندان گفتند بخدای که
شما میدانید که ما مردمی امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید بدر گشت اول
چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و دهنهای شتران را بر بسته‌ایم
تا از زرع کسان چیزی نخورند نیامده‌ایم ما از کنعان تا تباه
کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم و نبوده‌ایم

گفتند کنعانیانیم که ما را آزموده بودید که برادر خود را بیارید و او را از پدر درخواست
کرده ایم و بعهد و پیمان آورده ایم یوسف علیه السلام فرمود که دانستم بنشینید ایشان
در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که نشستنی خوان آراسته پیش ایشان نهادند
پس یوسف علیه السلام گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر اند بر یک خوان طعام خورند
هر دو کس بر یک خوان نشستند بنیامین تنها مانده بگریه درآمد و میگریست
تا بیهوش شد یوسف فرمود تا گلاب بر روی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای
جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر
اعیانی خود بر یک خوان نشینید مرا برادر پدر و مادری بود که یوسف نام داشت
بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من بر یک خوان نشستی و تنها نماندمی از
شوق این حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف گفت
علیه السلام بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس بفرمود تا خوان
ها برداشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه
جای داد پهلوی خود برادر خود را دید یوسف نقاب بسته دست بطعام
دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد دیگر بهت یوسف پرسید که باز
این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف
همینکه یوسف این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت
و بنیامین را گفت

بپرسی که منم برادر تو
پس اندوهناک مباش
با تو چه کردند برادران در چاه

بنیامین چون روی یوسف را بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت
و با خود آمد دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت این که می بینم
به بیداریست یا رب یا بخواب خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب
انگه دست در دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمی کنم

پس یوسف پنهان داشت آن مقاله را ... در نفس خود
و ظاهر نکرد آن را
بر ایشان گفت با خود که شما ... بدترید از جهت منزلت در دزدی
که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید
و خدای داناتر است ... با آنچه
شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او
چندانکه سخن گفتند فایده نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای تن وی
سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و گرنه فریادی کنم که هر جا زنی
حامله است در بیت شما از هول آن بار بنهد یوسف دید که روبیل در غضب است پسر خود را
گفت برو و دست به پشت او فرود آر چون دست وی به روبیل رسید شعله غضب
وی باستطفا انجامید روی به برادران کرد که کسی از شما مرا مس کرد گفتند نی فرمود که ظاهرا
که درین بلده تخمی از یعقوب هست هرگاه که یکی را از ایشان خشم آمدی چون دیگری
از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی و در معالم آورده که دیگر بار در غضب
شد تا منکر تخت یوسف گردید یوسف علیه السلام نقاب بسته از تخت فرود آمد و او در ربود
و بر سر دست آورده باز بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور و قوت مغرور
و معجب شده اید چنین پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد خدائیکه بالاست
آفریده بالای هر دست دستی آفریده ایشان دیدند که هیچ از پیش نمیرود در زاریها
در آمده
گفتند ای عزیز
بدرستی که بنیامین را
پدریست
پیری بزرگ بسال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود والفتی
با او دارد
پس فرا گیر یکی را از ما بدو بگذار ... بجای او و او را
رها کن ... بدرستی که ما می بینیم ترا
از نیکوکاران بنسبت با ما
بتو احسان خود را با تمام رسان هل جزاء الاحسان الا الاحسان
گفت یوسف
پناه میگیریم بخدای پناه گرفتنی
از آنکه بگیریم
مگر کسی را که یافتیم
متاع خود را نزد او اگر بجای او دیگری را بگیریم

گفتند طا ز ما نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست

[یو]سف که چیست جزاء دزدان اگر شما باشید دروغ گویان در ادعای

ذمه خود یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنزا چه مکافات

خواهد بود گفتند جزای سرق سارق گرفتن آنکس است

که یافته شود کالایی دزدیده در بار او پس هم اوست جزای او یعنی او را به

بندگی باید گرفت در دین پدر ما همچنین پاداش میدهیم ستمکارانرا

یعنی دزدانرا پس ایشانرا بازگردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف بازداشتند

پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام بیاردانها ایشانرا

یعنی برادران دیگر پیش از بار دان برادر او برای نفی تهمت

پس بیرون آورد سقایه از بار دان برادر او

و همچنین تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا

سر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین گشادند نبود یوسف یعنی شایسته

و سزا نبود او را که فراگیرد برادر خود را در کیش ملکه

مصر چه حکم ملک در باب سرقه ضرب و تغریم بود نه از استرقاق پس نگرفت یوسف برادر

خود را مگر که خواست خدای و دستوری او

میبرداریم از روی درجات علم و حکمت هر که را میخواهیم

و زبر هر خداوند دانشی داناییست که درجه او بلندتر است انکه یوسف علیه السلام

فرمود که این چه تهمت است که از شما صادر شد نمی گفتند که ما پیغمبر زادگانیم

گفتند اگر دزدی کند بنیامین چه عجب پس بدرستی که دزدی کرده

است برادر اعیانی که او را بوده پیش از این یعنی یوسف در حکایت

آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود و یوسف علیه السلم

آن مرغ را بسائل داد برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر است

علیه السلام بحکم روبیل با یهودا رداء بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمدند آنچه برادر کفته
بود بوقف عرض رسانیدند   گفت یعقوب علیه السلام   بلکه بیاراسته است
برای شما   نفسهای شما   کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده
اید که ملک مصر ... انکه جزای سارق استرقاق است   پس صبر من صبریست
نیکو   شاید که خدای بیارد   همه ایشانرا
بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر که در مصر ...   بدرستی
که او داناست بحال من   راستکار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام
از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود   ... بگردانید از فرزندان
و گفت ای اندوه من   ... بر فراق یوسف صاحب کشاف
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب
علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام فرمود
که برابر هفتاد فرزند مادر مرده حضرت سوال کرد که اجر او چه مقدار خواهد بود گفت
اجر صد شهید آری هیچکس در هیچ ساعتی مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نرسید چهل سال
و بقول هشتاد سال از وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال او چشم یعقوب
از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیده گشت
و سفید شد   مردمک چشم او   از اندوه   پس او پر بود
از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد و حدیث درین
سینه که گفتن نتوانیم و بسط آن ... نتوانیم ... یا اسفی
شنیده اضطراب پدر را مشاهده کردند گفتند   بخدای همیشه باشی
نیاز روز اری   یاد کنی یوسف را   تا وقتی که بیمار
شوی بیماری مشرف بر مرگ   یا باشی از جمله هلاک شدگان
گفت یعقوب ای فرزندان   جز این نیست که شکایت میکنم

باشیم ما آنگاه ستمکاران در مذهب شما ... پس آن وقت
که نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر را به ایشان نمیدهد
یک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیری آغاز کردند گفت
بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا آیا نمیدانید شما
این که پدر شما بتحقیق فرا گرفت بر شما عهدی
و پیمانی از خدای یعنی بر سوگند ولی در محافظت بنیامین و شما سوگند
خوردید بجهد آوردن او و الزمان صلوات الله و سلام علیه که شما در شأن او ... نکنید و اکنون
این صورت واقع شد و پیش از این تقصیر کردید در شأن
یوسف پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی از این شهر
نیایم تا وقتی که دستوری دهد مرا پدر بدین
یا خدای حکم کند برای من بر جوع بپدر یا بخلیص برادر
و او بهترین حکم کنندگان است چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم
او نیست شما باز گردید بسوی پدر خود پس
بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد
و ما گواهی نمیدهیم مگر بانچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون
آمد و نبودیم ما مر باطن را نگاهدارندگان یعنی
نجا ... دزدی او را ندیدیم از نفس الامر خبر نداریم که برو تهمت کردند و صاع را
در بار او نهادند یا خود همان شراین امر بوده و بپرس
از اهل آن دیهی که بودیم در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از
مصریان بپرس و از کاروان سوال کن که ما رد
نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان
یعقوب علیه السلام و بدرستی که ما راستگویانیم ...

اتفاقا بمصر فرستاد ایشان بمصر آمده برادری که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق
روی ببارگاه یوسف نهادند پس آن هنگام که در آمدند برادر
یوسف گفتند کفتند ای عزیز رسید ما را
و کسان ما را سختی و بی نوایی و گرسنگی و آوردیم
بضاعتی اندک و بی اعتبار پس تمام کن برای ما کیل را
و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا زیاده از بهای ما
بدرستی که خدا پاداش دهد به نیکویی آنانرا که از روی
تفضل و تصدق می نمایند انکه نامه یعقوب بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلام چون
نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تملک از دست رفته گفت ای برادران
آیا میدانید آنچه کردید بیوسف و برادرش
بر سبیل اجمال گفت از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر ساخت و با بنیامین
دانان بوده که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا بحدی که با وی یک سخن
نمیگفتند الا از روی عجز و مذلت پس یوسف علیه السلام فرمود که آیا دانسته اید قباحت
انرا که با یوسف و برادر او کرده اید آیا از ان توبه نموده اید
چه آن وقت شما نادان بودید یعنی بنو رسیده و شوخ یا جاهل بودید بعقوق
پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلام این سخن را از روی مهربانی
گفت بود چه حکایت انکه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را نظر
بران شکل و شمایل افتاد گفتند استفهام تقریر است
یعنی البته تو یی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نبوده که دارد از همه خوبان
رخی چنین که تو داری تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری گفت
من یوسفم و این برادر من بنیامین است
بدرستی که منت نهاد خدای بر ما بسلامت و کرامت بدرستی

کنعانم و جای کسی بکنعان زیرا که از شما و نه بغیر شما بجزای   غم و اندوه خود را
تا بو نشوم خولق بخلق نگویم زانکه میگریم با تو نگویم با کسی از تو میجویم را که حاجتی دوست
گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا
بثی و حزنی الی الله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت جلال من که
اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی بعد از آنکه تو کردی من ایشانرا زنده ساختمی
بتو باز رسانیدمی و از … بود که یعقوب علیه السلام گفت   و من خدا میدانم
… از خدای …   آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن
وی بمن و گویند روزی ملک الموت علیه السلام بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام
سوگند بوی داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب بران امیدواری گفت
یا بنی اذهبوا فتحسسوا بروید   پس تفحص کنید
از حال یوسف و برادرش   و نا امید مباشید   از رحمت
روح خدای   … ذکر کرده اند که بنی یعقوب علیه السلام
نامه نوشت بدین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم
خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما از اهل بیتیم که بلا را موکل ما کردانیده اند
جدم ابرهیم را دست و پای بسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد
پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند تا خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود
دوست ترین فرزندان بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن بخون آلوده بمن
آورده گفتند اورا گرگ بخورد من در فراق چندان گریستم که چشم سفید شده او را
برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته و نگاه داشته
و ما از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بر آید اگر این فرزند را
فرستی فبها و الا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو برسد و السلام
نامه بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده

خواسته بود پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید ... گفت پدر ایشان یعنی یعقوب
جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او ... بدرستی که من می یابم ... بوی
یوسف را ... اگر شما مرا بنقصان عقل تصور نکنید و نگوئید که پیر شده
و بسبب خرافت رسیده ... گفتند آنها که سوگند خوردند ...
... در همانند حیرت قدیمی دراز از محبت یوسف از بسیاری ذکر او و نوع ملاقات
او بعد از چهل یا هشتاد سال ... پس آن هنگام که آمد مژده
دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا بر در خانه ایستاد و سر و پای برهنه
دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک پدر آمد ... بیفکند پیراهن یوسف را
بر روی پدر ... پس بگشت بینا و با حال خود
گفت ... نمی گفتم شما را ... که من میدانم ... از الهام
خدای ... آنچه شما نمیدانید و آن حیات یعقوب بود ... و
و او بس ... راه نموده ... که در ایشان پیوسته بود ... مصر شوند
و برادران دیگر رسیدند و در دست و پای پدر افتادند ... گفتند
ای پدر ما ... آمرزش طلب برای ما از خدای ... گناهان ما را
بدرستی که هستیم ما گناهکاران ... گفت یعقوب علیه السلام
زود باشد که آمرزش خواهم برای شما ... از پروردگار خود
بدرستی که او آمرزنده مهربانست ... بر بیشتری مکشوف گردید
تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعاست یا خواست که برادران از
یوسف از ایشان عفو کرده ... آمده تا خیر کرد تا وقتی که بمصر رسید ... بر خاست
بنماز و بعد از تهجد روی بقبله ایستاد و یوسف را در عقب ... و برادران
در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین کردند حق سبحانه اجابت فرمود
القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمامی اکابر و اشراف

هر که بترسد از خدای ... و صبر کند بر طاعت یا از معصیت ... پس بتحقیق و درستی که
خدای ضایع نکند ... مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه
است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی ها
بتحت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند بلی یوسف علیه السلم از تخت فرود آمد
و ایشانرا در کنار گرفت ... گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت
هر آینه برگزید ترا خدای ... بر ما ... و بدرستی که هستیم ما
گناه کاران بیراه عامدا کرده ایم ... گفت یوسف در جواب ایشان
هیچ سرزنش نیست ... بر شما امروز و من دیگر هرگز گناه شما بروی شما
نیارم ... بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه
... و او بخشاینده ترین بخشایندگانست ... بآهی بسوزد جهانی گناه باشکی
بشوید دو صد نامه سیاه بدرمانده تخت شاهی ... بدرماندگان ... خواهی دهد پس چون
بنوازش پدر کانه دل برادران را آماده ساخت بکار پدر دلنگار پرداخت و گفت
... ببرید این پیراهن مرا ... و آن قمیص خلیلی بوده که جبرئیل علیه السلم
در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید
پس بیفکنید آنرا ... بر روی پدر من ... تا باز گردد
بینائی و چشمش بحال اول باز گردد ... و بیارید بمن ... شما
همگنان خود اجمعین از اهل و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن
خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که میبرم شاید که فرح این قمیص
تدارک حزن آن قمیص کند یوسف علیه السلم پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت
پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد یهودا از مصر پیراهن برون آمده همراه
برادران متوجه کنعان گشت ... و آن وقت که جدا شد یعنی
بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه و تعالی

راست و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آوردگار من
چون آورد مرا از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند
و آورد شما را از بادیه وان موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام
که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی وان نزدیک کنعان بود یوسف جهت تسلی بعضی فرمود که حق سبحانه
مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم
از پس آنکه افساد کرد شیطان و مخالفت انداخت میان من
و میان برادران بدرستی که آوردگار من رساننده
نیکیست مر کرا خواهد بتحقیق اوست دانا بوجوه
تدبیرات محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون یوسف
و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال
دیگر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید که میگوید ای یوسف بغایت مشتاق لقای
توام شتاب نمای روز دیگر نزد ما آی یوسف از خواب در آمد و برادران را طلبید
وصیتها کرد و یهودا را ولی عهد ساخت فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات
گفت ای پروردگار من بدرستی که دادی مرا بادشاهی
و مملکت داری و بیاموختی مرا از تعبیر خوابها
و کتب ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها
تویی یار من و متولی کار من بمیران مرا
مسلمان یعنی در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی از مسلمانان بمیران
و در رسان مرا بنیکان شایسته من آورده اند که [illegible] از
سه روز واقعه که دیده بود بروضهٔ وصال رحلت فرمود حضرت [illegible] شده
قصه یوسف و زلیخا که لباسی بنظم دلپذیر پوشانید و بحر بعضی ابیات از آن درین اوراق
اتفاق افتاده وفات یوسف را علیه السلام بدین نمط ذکر میفرماید بیک جبرئیل حاضر

مسرور بایشکری بسیار آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده
نظاره آن گروه و آراستگی میکردند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب را گفت ازین بالا نگر
تا بجمیع میدان هوا لشکر جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو متبهج و
مسرورند چنانچه در چندین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف علیه السلام
چون پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر تو بر تو
سلام کند در خبر است که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت
السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی میگریستند
چه خوش حالیست روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن شراب خوشدلی را نوش کردن
بشادی دست در آغوش کردن بکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن ز دلبر
حال هجر آغاز کردند ز ماشی رفتن عزم بار کردند پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن
یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف علیه السلام در آنجا نزول کرده
و بعد آن منتظم کر در آمدند بر یوسف در آن منزل
جای داد بسوی خود پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را در
کنار گرفت و خاله را پرسش نمود و برادر زادگان را نوازش کرد
و گفت در آیید در مصر اگر خواهد خدای در حالتی که ایمنان
باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخلست در امن نه در دخول چه قبل مصر در آمده
ایشانرا در منزل مخصوص آورده و بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا
بر تخت خود و بر وی در افتادند پدر و خاله و برادران
وی او را در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان
سجده بود یوسف که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و ابتهاج فرمود و گفت
ای پدر من اینست سجده کردن شما مرا تعبیر خواب من که دیدم
پیش از این در ایام صبا بدرستی که گردانید آنرا پروردگار من

... من عذاب الله از عذاب خدای او تاتیهم الساعة یا بیاید بر ایشان قیامت بغتة

ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانسته باشند آمدن او را و تدارک کار آن نکرده باشند قل

بگو ای محمد هذه سبیلی این دعوت بتوحید سبیل راه منست ادعو بدین راه میخوانم [illegible]

خلق را [illegible] بخدای [illegible] بر بینائی [illegible] بحجتی روشن انا و من اتبعنی

[illegible] متابعت در راه او [illegible] و منزه میدانم خدایرا [illegible] کرده است او [illegible]

و ما انا من المشرکین از شرکتی که مشرکان او را بدان وصف میکنند و ما ارسلنا و نفرستادیم

[illegible] از شرک [illegible] زاهد [illegible] گفتند خدایرا

فرشتگان هستند چرا آدمی را فرستاد [illegible] فرستادگان حق سبحانه بود

[illegible] و نفرستادیم ما [illegible] پیش از تو برسالت الا رجالا مگر

مردانی که [illegible] وحی فرستاده شد بر ایشان [illegible] یعنی ما وحی

فرستادیم بسوی ایشان من [illegible] از اهل شهرها و دیهها [illegible] از

امام حسن بصری رحمه الله نقل میکنند که حق سبحانه هرگز پیغمبر فاضل [illegible] نفرستاد از

اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب [illegible] که دعوت نبوت میکرد

گفته اند اصحت نبیة انثی نطق بها و لم تنزل الانبیاء الا ذکرانا

افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند کافران [illegible] در زمین شام و یمن و بر دیار [illegible]

نمیگذرند یعنی باید که بگذرند [illegible] عاقبة [illegible] که

چگونه بود آخر کار آنانکه [illegible] و تکذیب [illegible] بودند [illegible]

[illegible] پیش از ایشان پس پند برداشتن [illegible] پیغمبر را تصدیق کنند و

[illegible] و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او [illegible] بهتر است از دنیا

[illegible] مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و [illegible] افلا

تعقلون آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است چه

جاه [illegible] روحانی [illegible] سلطانی [illegible]

داشت سیبی که از باغ خلد از ان میداشت زیبی چون یوسف را بدست آن سیب بنهانی روان

آن سیب را بوئید و جان داد و بلی زان نکهت باغ بقا یافت ازان نکهت بسوی باغ

بشتافت [illegible] الخ یاد کرده شد از قصه یوسف [illegible] از خبرهای غیب

که با جهت ظهور دلایل اعجاز بوحیه [illegible] وحی میکنیم آنرا بتو [illegible]

و تو نبودی نزدیک برادران یوسف [illegible] آن هنگام که جمع کردند

رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه [illegible] و ایشان مکر میکردند بیعقوب

علیه السلام و چون تو آنجا نبودی و معلومست تو میدانی که از کسی نشنیده و خبر میدهی

چنانچه بوده بدین دلیل روشن است بر انکه بوحی الهی دانسته [illegible] و نیستند

اکثر مردمان [illegible] و اگرچه حرص میورزی بر ایمان ایشان

گرویدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد [illegible] و نمیخواهی

از ایشان [illegible] بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی [illegible] مزدی

چنانچه قصه گویان میخواهند [illegible] نیست قرآن [illegible] مگر پندی از خدای

[illegible] مر عالمیان را نه تنها مشرکان مکه را از معجزه تو رو میگردانند

[illegible] و بسا نشانهای قدرت و دلایل بر وجود صانع و حکمت اوست

در آسمانها و زمینها که آن معاندان [illegible]

میگذرند بر آن [illegible] و ایشان از آن آیتها [illegible] روی گردانندگانند

نه در آن فکر کنند و نه از آن عبرت گیرند [illegible] و نگروند بیشتر

ایشان [illegible] بخدا [illegible] مگر که ایشان شرک آرندگان باشند

گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از ملائکه در آوردند گفتند الملائکه

بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر بن الله یا نصاری که بخدا

گرویدند و گفتند المسیح بن الله [illegible] آیا ایمن شدند مشرکان

از آنکه بیاید بدیشان [illegible] عقوبتی پوشیده یعنی عذابی فرو گیرنده ایشان را [illegible]

عل ابا الله

از پروردگار تو ... درست و راستست چنگ در آن زنید و عمل کنید ...
و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه ... نمیگروند بدان بجهت عدم تفکر در معانی
آن ... خدای ... آنست که برداشت آسمانها را یعنی بپا و بر
و برداشت ... بی ستونی که بران قایم باشد ... می بینید شما آسمانها را
مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بی ستونی که شما می بینید پس لازم می
آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست و این قدرتیست که آسمان بود مرفوع باشد
و در فواید السلوک آورده که باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی
قایمه و ادیک انید خود برافراشت و بی ستونی که مشاهده توانید نمود بلند بر داشت
یعنی ستونی هست اما مخفی است و قایمه موجودست ولیکن غیر مرئی است عماد آنها
عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات آسمان و زمین بعدل بپاست حق سبحانه
بغیر عدل نخواست که نباشد ستون چیزی بالا کی برد خیمه بی ستون برپای
پس قصد کرد ... بازی بر عرش یا مستولی شد برو باقتدار و نفاذ حکم پادشاه
ملک باشد و او قصد نمود بدان بحفظ و تدبیر ... و رام کرد
آفتاب و ماه را بجهت مصالح عباد بانچه خواست از حرکات ایشان بر حد معین
همه یک از ایشان ... میرود و حرکت میکند ... تا وقتی که نامبرده شده
یعنی وقتی معین که دور خود باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع
گردد یعنی تا قیام الساعه ... تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از
ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماته ... بیان میکند
نشانهای قدرت خود را یکی بعد از دیگری ... شاید که شما ... بدیدار
پروردگار خود یعنی بدیدن جزای او که خواهید داد در قیامت ... بی گمان
گروید و دانسته که هر که قادرست بر ازین نهادن اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا
... و اوست آنکه بگسترد زمین را بر آب یعنی بساط کرد

زمان تو بجای آری ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم

[illegible] تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان [illegible]

و گمان بردند رسولان [illegible] با نکه [illegible] بدرستی که مکذوب شدند یعنی کفار بوعدها

ایشان را با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید [illegible] آمد پیغمبران یاری

کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد [illegible] پس رهانیده شد [illegible] هر که را خواهیم

یعنی پیغمبر و متابعان او [illegible] و باز گردانیده نشود [illegible] عذاب ما

[illegible] از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید [illegible] بدرستی که هست

[illegible] در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف علیه السلام و برادران او

اعتباری و پندی [illegible] مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رحمه الله از

امام جعفر رضی الله عنه نقل میکند که مراد از الباب اسرار است یعنی اعتبار ازین قصها

ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آینه دلهای ایشان روی نماید دلی را باید

اسرار معانی که روشن شده بنور جاودانی [illegible] نیست قرآن [illegible] سخنی که بر

بافته باشند [illegible] ولیکن هست [illegible] تصدیق آنچیزی که بوده

پیش از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی

[illegible] و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا [illegible] و راه

نماینده است و سالکان را [illegible] و بخشش است [illegible] مر گروهی را که بگروند

بتوحید خدا و نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم

حروف مقطعه مختصر اسمی از کلمه یکی که دلالت بر صفات الهی کند چنانچه در الم گفته اند

که الف آلای اوست و لام لطف و تفضل او و میم ملک لایزال او و را رأفت بر

کمال او و قول آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارند و برخی بر افعال او

چنانچه المر یعنی انا الله اعلم و اری [illegible] آن آیات [illegible] آیات قرآنست

[illegible] والذی فرو فرستاده شده است [illegible] بسوی تو من ربک

باوجود آنکه چیز همه یکیست و در مدارک گفته که شمول اختلاف قلوبست در آثار و انوار

و اسرار و هر دلی را صفتی و هر صفتی را اثری باستعداد باشد موصوف بانکار و استکبار

که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و با اثری دلی بود را امیده بود که بهره کار کرد و تطمئن

قلوبهم بذکر الله ببین تفاوت را ما از کجاست تا بکجا و ان تعجب و اگر عجب میداری

ای محمد از تکذیب و انکار ایشان بدلائل وحدت پس عجب است قول

ایشان یعنی بجای آنست که تعجب بود از سخن ایشان که میگویند آیا آن

وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شدیم ائنا

ما باشیم در آفرینش نو یعنی بازما را زنده کردانند و محل تعجب آن خدا را

خالق زمین پیدا است و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعاده نیز

تا در تواند بود و آنکه پیدا ساختن دشوارش بود زندگی دادن دشوارش بود

آن گروه کافران ایشان نکرویدند به پروردگار دیگر

خود جهت ناگرویدن بقدرت او بر جمع و نشر و آن

گروهند که غلها در گردنهای ایشانست یعنی مقیدند باغلال

ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین در گردن ایشان

نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و این گروه

اصحاب آتش دوزخ اند ایشان در آن آتش جاودانند

در تفسیر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا

حق سبحانه میفرماید و طلب تعجیل میکنند از تو

بعقوبتی که خدای ایشانرا موعود کرده پیش از طلب نیکی حق سبحانه

عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت صلی

الله علیه و سلم تا خیز زود و با قیامت افکنده اند تا چه جوابست و ما استعجال

سیئه از آن استعجال بعذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی مرایشانرا

بطول و عرض منقلب صوان باشد و پیدا شود در آن کوههای محکم با
بر جای که مینح زمین بود و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان
و از همه میوه ها پیدا شد در زمین دو صنف
مثلا سفید و سیاه و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و تری و بوستانی
و امثال آن تاکید زوجین است کما هو داب العرب فی کلامهم
می پوشاند و در می کشد شب را بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک
میشود و از پنجا در می توان یافت که تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن
کرد و از وست بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد
هر آینه نشانهای روشنست مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند
که تکون این اشیا و تخصیص هر یکی بچیزی دلیلست بر وجود صانع و در
زمین پارهاست پیوسته بیکدیگر اند نیز یکی از دلایل قدرت
است که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره
زار و قدرلی ریگ آمیز و قطعه سنگستان و دیگر در زمین بوستانهاست
از انگور بسیار و کشتها و خرمابنها
شاخ از یک اصل رسته و درختان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یکی
شاخ از یک بیخ رسته آب داده میشوند این همه اشیا از
یک آب و تفضیل میدهیم بعضی را از آن بر بعضی
دیگر در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدرستی که
درینچه ذکر کرده شده هر آینه دلالتهای واضح است
مر گروهی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشیائی رباانکه از یک آب
بهره رسیدن می یابند دلیل تواند بود الا بارادت قادر مختار در تیسیر آن آرزه
که این مثل بنی آدم در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق

از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوته و جز آن
و دانند او که آنچه در رحم هست یعنی حق تعالی داند آنچه ماند در رحم از کودکی که تمام
خلقت بیرون نیاید و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون سازد
در جثه و لون از اعضای زایده و گفته اند عدد اولاد از زیاده و کم عدد و لیست چه رحم
مشتمل می باشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد ابو حنیفه
و در انوار شافعی نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن زاد و در هر بطنی پنج فرزند والله
قادر علی ما یشاء یا مراد مدت حملست و اقل آن جانبین شش ماه است و اکثر
نزدیک ابو حنیفه دو سال و نزدیک چهار سال و پیش مالک پنج سال
و همه چیزی نزدیک او باندازه ایست که از آن کم و زیاده نشود
او ست داننده پوشیده از حس و آشکارا یعنی
حاضر مر حواس بزرگ برتر از همه یکسانست از شما
در پیش علم او هر که پوشد سخنی را در نفس خود و هر که
آشکارا کند آنرا با دیگری و هر که طلب خفا میکند و می پوشد
علم خود را بشب و هر که ظاهر است و آشکارا میکند عمل خود را
بروز یعنی مطلقا هیچ چیزی از قول و فعل سرا و علانیه برابر پوشیده
نیست مر خدا را برابر است ملایکه بر ای آنکسی که او می پوشد و آشکارا
میکند قول و فعل خود را فرشتگانند در پی اقوال و افعال او در روز دست
از پیش روی او و از پس او نگاه
میدارند او را بفرمان خدای و آنچه از و صادر میشود می نویسند و ایشان را
بره و کرام الکاتبین گویند و در تبیان گفته آورده که ایشان ده ملکاند بروز
و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملکاند بروز و دو بشب و گفته اند حق
سبحانه فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از اخطار و مکاره

بتافتن آن وعید است از ایشان که عذاب میطلبند و حال آنکه گذشته است
پیش ازین عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان
دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیگیرند و برای خود مثل آن میطلبند
و بدرستی که آمرزگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای
مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای بیامرزد ایشان را
با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر و شرک چه ایمان هادم جرایم کفرست
و بدرستی که پروردگار تو سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر
باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرتست بر مومنان بتوبه و استغفار و سخت
عقوبتست بر کافران بانکار و استکبار و محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا
درین آیه است میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت
کننده است تا از هیبت او ایمن باشند در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی
عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی هر کسی تکیه کرده بر عفو از عمل
باز ماندندی. ز حق می ترس تا غافل نگردی. مشو نومید تا بددل نگردی.
و میگویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود
بر محمد. نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم چون
عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام جز این نیست که تو
بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن نه بر تعیین [illegible] است و بس و نیست بتو اظهار
آیات باختیار و هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که
مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام
و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجز موسی و عیسی علیهما السلام که شما طلبید اختصاص
بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآنست فاتوا
٦ بسورة من مثله خدای میداند آنچه بر میدارد هر ماده

[illegible] از ترس خدای [illegible] و فرو میفرستد صاعقها را از ابر
[illegible] پس میرساند آنرا [illegible] بهر که میخواهد که بدان هلاک سازد چون
اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه بار[illegible]
بن قیس گفت بر بیرون محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کردانم تو از عقب وی با
در آی و بشمشیری بر مقتل وی زن تا چون بمجلس وی در آمدند عامر آنحضرت را بسخن
مشغول کردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار جرار از
سوار و پیاده بر سر تو آرم این بگفت و با اربد بیرون رفت حضرت فرمود که اللهم
اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کی شد اربد گفت که هرگاه
که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بدر آمدند
صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر [illegible] در راه [illegible] بمرد و گویند
نیز روزی بجناب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چیست
از در دارید یا یاقوت یا از زر [illegible] فی الحال از سمای غضب الهی صاعقه ظاهر شد
و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه از هر که خواهد فرستد و انکار ز
سبب [illegible] و ایشان نه جدال میکنند در حق خدای که او بچه چیز
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را بدان وصف میکند در کمال علم
[illegible] و تفرد در الوهیت [illegible] و خدای سخت عقوبت است بر
مخالف [illegible] مر خدا راست [illegible] خواندن بحق کلمه لا اله الا الله است
یا حق او راست سزاوار آنکه بعبادت او خوانند یا [illegible] دعوت مجابه یعنی
چون بخوانندش اجابت کند [illegible] و آنانرا که میخوانند
بجز وی یعنی بتانرا که مشرکان میخوانند [illegible] اجابت نمی کنند
مر ایشانرا بچیزی از مرادات [illegible] مگر چون اجابت کسی که بگشاده
دو کف خود را بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاه رسد و با او دلوی

و در زاد از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملایکه را موکل آدمیان نکردی هر اینه جنیان
ایشانرا بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم یعنی خدایرا فرشتگانند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعادی
چنانکه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت و بتقریب قصه ایشان
رقم ذکر خواهد یافت   بدرستی که خدای   تغییر نکند
بگروهی باشد از عافیت و نعمت   تا وقتی که آن گروه تغییر دهند
آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله
سلمی گوید تغییر دهند زبانها را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از بر خود و مادام که
دل را با او راست دارند و غفلت نورزند امداد فیض بر ایشان متصل بود   گرت
هواست که دلبر نگسلد پیمان   نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
و چون خواهد خدای   بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک
پس بازگرداننده نیست مر آنرا یعنی کسی نتواند که از آن رد کند از خود یا دیگری
و نیست آن قوم را   بجز خدای   کسی که متولی امر
ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا   اوست آنکه
بشما بنماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد
و او نشانه باران است پس خدای برق را می‌نماید   از برای ترس مسافر که
باران او را ضرر کند   و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند
و بر دارد در هوا   ابرها را که بآب گران باشند
و تسبیح میگوید رعد   ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می‌سازد
و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست * و در حقایق سلمی از ابن
ربانی رحمه الله نقل میکند که رعد صعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران
گریه ایشان   و تسبیح میکنند همه فرشتگان یا آنها که اعوان رعدند

بدین گرم نمود کین دلنواز است بگو ای محمد کیست
آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست
پس جواب ده از قبل ایشان بگو خداست چون ایشان را جز این جوابی
نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را
بگو آیا فرا میگیرید بجز وی معبودان که ایشان را دوست دارید
چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و می گیرید
دوستانی که ایشان نمی توانند و مالک نیستند برای نفسهای
خود سودی و نه زیانی یعنی برای خود جلب نفعی نمی توانند و بر
دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سود و بیکاری چگونه توانند رسانید و که از نوع زیانی
از و باز توانند داشت بگو آیا برابر می باشد نابینا که
عابد صنم است و بینا که پرستنده خداست
یا برابر می گردد تاریکیهای شرک و انکار و روشنی توحید و معرفت
آیا گردانیدند خدای را
انبازانی که بیافریدند مانند آفریدن خدای
پس متشابه شد آفریده
بر ایشان یعنی نمی‌دانستند که آفریده خدا کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل
آنکه این شرکا نیستند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان
مشتبه شود و گویند ایشان نیز چیزی آفریدند چنانکه خدای می آفریند پس مستحق عبادت
باشند چنانکه اوست بگو خدای آفریننده همه چیز هاست
و شریکی ندارد در آفرینش تا شریک او باشد در پرستش و هم
اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها فرو فرستاد
از سحاب یا از جانب آسمان آبی پس برفت
رودخانها از آن آب باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی

تشنه بود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب میطلبد
تا بدهن او برسد و نیست آب رسنده بدهن او زیرا که
آب جمادست دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی
تواند که از مرکز بمحیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت با عابدان خود همین حال دارند
و نیست خواندن کافران مر بتانرا مگر
در گمراهی و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن و مر خدایرا سجده کند
هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است از روی
رغبت و طوع مراد مومنانند که در راحتی و دشواری زمان بر بنده و سجده کنند
و از روی کراهت و ناخواستگی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت
بضرورت سجده میکنند و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین همچنانکه
مر خدایرا به تبعیت اشخاص بامداد بسوی مغرب
سوی مشرق مراد دوام و تخصیص و تعیین جهت آنکه امتداد ظل درین دو وقت اظهر
باشد این سجده دوم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته
و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده آرد و در باب
دوم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا
آنکه او را سایه ایست و آن ساجدست مر حق را و قائم بعبادت او بدان حال خواه
آن شخص صاحب سایه مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود
در آن سجده یکسان اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نایب مناب او
و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمانرا
در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت خاصه آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان
در مزرعه نفس ناساز ایشان نشانده بدان زخمی زنند که بت بی نیاز است

بهشت باشد   و آنانکه اجابت نکرده اند   مر خدا را
اگر باشد مر ایشانرا   آنچه در زمین است   همه آن
از نقد و جنس و امتعه و ضیاع   و مانند اینها همه دیگر   بآن باشد
یعنی آن قدر که نقود و امتعه که هست و بآن اضافت کنند و همه در تصرف ایشان
باشد روز قیامت   مر این همه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند
آن گروه   مر ایشانراست   بدی شمار یعنی سختی
حساب که حسنات ایشان قبول نکنند و سیات ایشانرا نیامرزند
و بازگشت ایشان   دوزخ باشد   و بد بستریست ایشانرا
آیا کسی که میداند   آنکه مر چه فرو فرستاده اند   بسوی
تو   از پروردگار تو   درست و راست است یعنی حمزة بن عبد المطلب
رضی الله عنه   همچو کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند
یعنی ابوجهل لعنه الله   جز این نیست که پند پذیر میشوند
خداوندان عقلها یعنی صافی شده از عوارض وهم
آنانکه وفا میکنند   بپیمان خدا که در روز میثاق بسته اند
و نمی شکنند آن پیمانرا   و آنانکه
پیوند میکنند   آنچه فرموده است خدای تعالی
آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل که جدایی میان ایشان
و می ترسند از عذاب پروردگار خود   و خوف
میکنند   از سختی حساب   و آنانکه صبر کردند
بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد   از برای
طلب رضای پروردگار خویش   و بپای داشتند نماز
مفروضه را   و نفقه کردند   بعضی از آنچه بر ایشان داده ایم

ببزرگی وتنگی وفراخی برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند وزیان نه
بکند   پس برداشت این آب روان   کفی بلند یعنی
برزبر آورد   وبعضی آنچه در کوره نهاده می افروزند و حفص
بغیبت خواند یعنی مردمان می افروزند   بران در آتش یعنی میگدازند
از فلزات را چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن   از برای
طلب پیرایه   یا برای اوانی و آلات محاربه و ادوات محارثت
کفی است مثل آن کف که بر روی آبست   همچنین که ذکر کرده شد
مثل میزند خدای   حق را و باطل را تشبیه میکند
سخن حق را در افاده ونفع بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید
وبفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد وقول باطل را در قلت
نفع وسرعت زوال بکفی که بر روی آب یا بر زبر فلز باشد
اما کف روی آب و خبث بالای فلز   برود در حالتی که مطروح
وساقط باشد   واما آنچه سود رساند مردمان را چون
آب صافی یا فلز گداخته بی غش   پس باشد در زمین تا بدان
منتفع شوند   همچنین   میزند خدای مثلها را برای
تعقل و تامل در ادله درین آیه علمای تنزیل وارباب تاویل را لطایف بسیارست
بعضی برانند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیه
دلها اند که هر یک بقدر استعداد خود از آن فیض میگیرند وزبد هواجس نفسانی
ووساوس شیطانی است و آب صافی منتفع سخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع
بر بعضی از حقایق این آیه باشد بمکانی که در مطالع همین محل از جواهر التفسیر بدان
معنی فایض تواند شد والله الموفق   مر آنانرا که اجابت
نمودند   فرمان پروردگار خود را پاداش نیکوست یا مراد از حسنی

وبریدند انچه خدای فرموده است بانچیز
انکه پیوند کنند یعنی صلهٔ رحم های آرند یا ایمان آرند بهمه پیغمبران وکتابها
وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی
آنان کرده وایشانراست دوری از رحمت و وایشانراست
بدی عاقبت در دنیا وآخرت خدای کشاده
میکرداند روزی را برای هر که میخواهد وتنگی میسازد برای هرکه
اراده میکند وشاد شده اند اهل مکه بزندگی دنیا
وانچه از متاع او بریشان دادند ونیست زندگانی این سرای
در جنب ان سرای مگر بهره اندکی یعنی متاعی از نامعه
کرده ای بهای مال خرده چون ادوات خانه ومیگویند
انانکه نگرویدند چرا فرستاده نمیشود بر محمد
آیتی از پروردگار او برآن وجه که میخواهیم بگو بدرستی که خدای
گمراه میکند هر کرا خواهد چه آنها آنند که اقتراح آیات کرده اند
بعد از ظهور معجزات بسیار اگر خواهد باوجود شهود هزار آیه گمراه میسازد
وراه مینماید بسوی خود بی مشاهدهٔ آیه وهرکه بازگردد
بوی وانابت کند آنانکه گرویدند بخدای ودلها
می یابد دلهای ایشان بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای
شنوند بآن انس گیرند وآرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است
یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قرآن معجز است . ودر فصول از ابن عیینه
رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که دلهای
مومنان بدو آرام گیرد بدانید که بذکر خدای
آرام می یابد دلهای مومنان بیهقی رحمه الله فرموده که مراد اصحاب

یعنی آنچه واجب بود بر ایشان ... پنهان ... و آشکارا ... و دفع کردند
به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و نگذارند
سفاهت را بحلم مقابله کردند و فحش را به سلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع
کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة
تمحها چنانچه بعضی از ارباب تحقیق کرده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شدی عفو
فرمودندی و در برابر آنکه ایشانرا محروم ساختند عطا دادندی و اگر کسی از ایشان
ببریدی در پیوستندی کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر نکته حلم هر که زد بر سرش گهر بخشش این گروه که بدین
صفات موصوفند ... مر ایشانراست ... سرانجام نیکو یعنی
جزای عمل دار دنیا در آخرت و آن چه چیزست ... بوستانهای پایدار
که همیشه در آن باشند ... در آیند در آن ... و در آید هر که شایسته
باشد بایمان و طاعت ... از پدران ایشان ... و زنان
ایشان ... و فرزندان ایشان ... و فرشتگان
در آیند بر ایشان ... از هر دری از درهای منازل ایشان. در کشف المعانی
آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت ایشان آیند و گویند
سلام بر شما بشارت است بدوام سلامت یعنی همیشه ایمن خواهید بود
بسبب آنکه صبر کردند ... در قوت القلوب آورده که شکیبائی بودید
بر فقر در دنیا و فقر دوستترین صفتی است نزد خدای تعالی چنانچه در خبر آمده است
که ... رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بلال را وصیت فرمود که جهد کن که فقیر
بخدای رسی ... غنی تعالی ... مقبول تر نزد ... پس نیکو است
سرانجام ... که ایشان یافتند ... و آنانکه می شکنند
... عهد خدای را ... از پس محکم کردن با عتراف و قبول

تا دریابی تو با ما سخن گویند آیه آمد
و اگر کتابی بودی که درین عالم
رانده شدی بوی کوهها یعنی بوقت خواندن وی از موضع
خود برفتی
یا شکافته شدی بوی زمین چونها برو
خوانده شدی
یا سخن آوردی از برکت تلاوت او بیکبار
مردگانرا اینهم آن قرآن بودی که غایتست در اعجاز و نهایتست در تذکیر و انذار
نه چنانست که کافران میگویند که تو کن تو اینها باید که واقع شود
و خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هرگاه که خواهد این
آیتها ظاهر کرداند
آیا نومید نشوند آنها که گرویده اند
یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحات آیات یا آنکه دانسته اند
آنرا که اگر خدای خواهد
هر آینه
راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته که یأس در لغت نخع بمعنی علم است
یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته
و همیشه آنانکه کافر شدند
میرسد ایشانرا
بسبب
آنکه کردند از تکذیب وعناد
مصیبتی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده
یا فرود آئی تو که محمدی
بموضعی نزدیک
از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشآمت تکذیب آنحضرت پیوسته
در بلا بودندی چون سرایای آنحضرت در حوالی ایشان بود رفعه پیوسته
اموال و مواشی ایشان غارت کردندی حق تعالی باز فرمود که همیشه بلا بدیشان
خواهد رسید
تا وقتی که بیاید
وعده خدای که موت
تا قیامت یا فتح مکه
بدرستی که خدای
خلاف
نکند وعده را نبی برای تسلی آنحضرت میگوید
و بدرستی که
استهزا کرده اند
به پیغمبران
پیش از تو چنانچه این قوم میکنند

رسیده‌اند صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم سلمی در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و دعا
باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرامش دل علمای ربانی بحقایق
اسماء حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصود الاقصی
آنانکه گرویدند   و کردند عملهای شایسته
زندگانی خوش است مر ایشانرا   و نیکویی بازگشت طوبی بشارت
است بشادی و خوشی و راحت و فرح و نعمت و خوش حالی یا نام بهشت است بلغة
حبشه و اشهر آنست که طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن درخت در منزل
پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از آن طوبی نباشد
و دو چشمه سلسبیل و کافور از بیخ آن منفجر میشود   همچنانکه رسل از پیش تو
فرستادیم   ترا فرستادیم   بسوی امتی که گذشته است
پیش از ایشان امتان دیگر   تا بخوانی بر ایشان
حال و
آنچیزی را که وحی کردیم بتو یعنی قرآن
آنکه ایشان نمیگروند   بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که
چون ایشانرا گفتند سجده کنید رحمانرا و قالوا و ما الرحمن و در صلح حدیبیه چون
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مر علی مرتضی را کرم الله وجهه فرموده که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم و سهیل بن عمر گفت ما نمیدانیم ما الرحمن ما نمی‌شناسیم رحمانرا
بگو رحمن آفریدگار منست   هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر او   بر وی بر نهادم   توکل کردم در همه کارها داد
و راه بر شما عالم ساختن   و بسوی اوست بازگشتن من   آورده اند
که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوههارا
از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها
و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان با پدران ما

تا معذب شوند مثل ... ی ازانچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که روز دا
درقیامت ... وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی درآیند
میوه وی پیوسته ... از زیر درختان یا از تحت منازل بهشتیه
جویها ... میوه ان بوستان ... همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوها
دنیا ... و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایهاء دنیا بلکه ممدود باشد
امام قشیری رحمه الله فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایتند و فردا در ظل حمایت
و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است ... سایه دولت او
در دو جهان جاوید است ای خرم آن بنده که این سایه فتد بر سر او ... آن بهشت
موصوف ... مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزکاری کردند
... و عاقبت منکران ... آتش دوزخ است ... والذین
و آنانرا که عطا کردیم کتاب را یعنی مومنان اهل کتاب چون
عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بودند
و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت ... شادمانی میشوند
بانچه فرستاده میشود بتو از قرآن ... از لشکرهای
کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانه بن الربیع و امثال
ایشان و سید و عاقب و اتباع ایشان از نصاری ... کسی هست که انکار
کند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست
بگو مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام
بپرستیدن خدا ... بیگانگی ... و شرک نیارم بوی چنانکه شما آوردید
د عزیر و مسیح را بخدایی گرفتید ... بسوی خدای نه بغیر او میخوانم
خلق را ... و بسوی اوست بازگشت من ... و همچنانکه
[illegible] کتب بر انبیا که بزبان امم ایشان ... فرو فرستادیم

بس مهلت دادم ... پس گرفتم ایشانرا بعقوبت ... پس چگونه بود
عقوبت کردن من مرایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویل است
ایا هر کس که او باشد ... نگاهبان بر هر نفسی با یاد اش هر بنده
با آنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی چنین نباشد یعنی خدای
که نگاهدارنده و سازنده کار بنده گانست برابر نیست بآنکه ضعیف و عاجز و نادانست
است یعنی بتان ... و میسازند کافران ... مر خدایرا ... انبازان
یعنی انبازان که ویرا پرستند ... بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را
باسما و اوصافی که لایق ایشان باشد و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت
عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق راجع بقادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر
و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمیتوان کرد
بلکه خبر میدهید خدایرا ... بانچه نمیداند
در زمین یعنی شریک خود را در او هیت بی علم از بیان انتفای معلوم است
یا بنام میخوانید ایشانرا شرکا بظاهر سخن ... و تمیز بی اعتبار
یعنی چون تمیز کنی بی اعتبار ... بلکه آراسته اند ... برای
آنانکه نگرویدند ... کید و کذب ایشان ... و باز داشته اند
از راه راست و دین درست ... و هر که فرو
گذارد خدای او را در ضلالت افکند ... پس نیست او را
توفیق دهنده که راه نماید ... مر کافرانراست
عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب
و هر آینه عذاب آخرت ... سخت تر و دشوار تر است بر ایشان
و نیست ایشانرا ... از عذاب خدای ... نگاهدارنده که نگاه دارد

درویه و گفته‌اند محو کند از دیوان حفظه آنچه مباح است که جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد هر آنرا
یعنی چون حفظه هر چه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند
و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قول و فعلی که ثواب و عقاب بران مترتب
نیست محو کند و باقی را مثبت سازد یا سیئات تائب را محو سازد و بدل آن حسنات
اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمانی نسخ کند و حکم دیگر اثبات
فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را
علمای دین برانند که محو کند آنچه خواهد الا اشیا چیزی که نسخ و محو بران نرسد سعادت
و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه
دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بران دو کتاب دارد اما تغییر
بام الکتاب راه نیابد و ابو الدرداء رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که هیچکس غیر
از او دران کتاب نظر نکند و هر چه میخواهد از وی محو میکند و هر چه خواهد در وی ثبت
کند در فصول گفته که محو کند رسوم افکار از قلوب ابرار و اثبات کند تجلی انوار
رموز اسرار سلمی رحمه الله از محمد رازی قدس سره نقل میکند که شنودم از شبلی که
محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود
ربوبیت و لوازم آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا می برد و اخلاص
می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و سخاوت ثابت می سازد حرص می برد
و قناعت می آرد حسد می شوید و شفقت می نهد از دل راحتی اختیار می برد و تسلیم
می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات می نماید از محب رسوم انسانیت می برد
و نعوت ربانیت می نهد اطلم [illegible] از جهد خود محو حظوظ نفسانی میکند
و اثبات حقوق ربانی می نماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آورد یا آثار
بشریت محو میکند و انوار صمدیت ثابت می سازد و از آن بنده هر چه خواهد و از آن

فرو فرستادیم آنرا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل
مترجم بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آن آسان باشد
واگر متابعت کنی آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند
یا امانی یهودانرا که ترا رجوع کردن بقبله خود میخواهند پس از انکه
آمد بتو از دانش یعنی بعد از انکه دانستی بطلان کیش بت پرستان
یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود اگر پیروی ایشان کنی نیست ترا
از عذاب خدای هیچ یاری کننده که منع و نه نگهداری که عقاب
حق از تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم و میگفتند همت این مرد جز با زنان مصروف نیست و همواره با ازدواج
و اشتغال بزنان مشعوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال
بهم ضیران باز داشتی آیت آمد که و هر آینه ما فرستادیم
پیغمبران پیش از تو و بدادیم مر ایشانرا
زنان و فرزندان و نباشد و نشاید مر فرستاده خدای را
یعنی در وسع او نباشد انکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند
مگر بامر خدای یا بتقدیر او این جواب مشرکانست که بتحکم
طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر
که خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند مر
وقتی را حکمی است نوشته شده که چون وقت در آید ان حکم بظهور آید
یا مر اجلی را از اجال خلایق کتابیست نزدیک خدای جز وی کسی بر اجال خلق
اطلاع ندارد محو میکند و دور میکند انچه میخواهد
بحکمت و اثبات میکند انچه میخواهد بحکمت و نزدیک اوست
اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کائنی نباشد الا انکه در وی نوشته باشد

[illegible] وگر ابا شد عاقبت بشود بهبود دان سرای

ومیگوید آنانکه تکرو بر نز از شکنی یا روسیاه بود که تو که محمدی

یعنی فرستاده از پیش خدای به نبوت شود وحق

بگو خدای بسنده است گواه [illegible] میان من و شما بانکه من

پیغمبرم بشما [illegible]

و دیگر کسی که نزدیک او سپت علم کتاب یعنی

لوح محفوظ و آن جبرئیلست علیه السلام که وحی قرآن میکرد از لوح یا علم قرآن و آن

مومنانند و و [illegible] که [illegible] علی رضی است کرم الله وجهه یا علم توریت

و آن عبد الله سلام است و اصحاب او رضی الله عنهم اجمعین

و در شرح [illegible] امام [illegible] رحمه الله

مذکور است که حروف مقطعه ابتلا است جهت تصدیق مومن و تکذیب [illegible] از راه عقل

بندگان را بر خواید امتحان میکند و جمعی بر آنند که این حروف اسامی قرآنست

و بر [illegible] کما قال بعض [illegible] [illegible] [illegible] که و

[illegible] آنرا [illegible] تا بهره و [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] بنور آن [illegible] از تاریکیهای کفر و نفاق یا شک

یا بدعت [illegible] بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا [illegible]

بتوفیق [illegible] پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته از ظلمت

تدبیر [illegible] [illegible] از ظلمت خلقیت [illegible] بنور تجلی صفت ربوبیت

و صاحب تاویلات [illegible] که از ظلمت کثرت بنور وحدت یا از ظلمات

حجب افعال و استار صفات [illegible] ذات و حقیقت آنست که ظلمتی که

برابر نهار [illegible] [illegible] این تیرگی از آینه دل [illegible] چاره

[illegible] اشتغال [illegible] نور [illegible] حق تعالی بر مرآت باطن پرتو

افکنده [illegible] را از [illegible] [illegible] رهانند تا نه بخود مشغول مانند

جزوی از آید تا جایی با اول مخفی بود باز فرود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که ای جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت
از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا با فرجام شد که باول بود محنت همه
در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانه
داشته ایم رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست   و اگر بنماییم ترا
برخی از آنچه   وعده داده ایم کافران را از عذاب
یا ترا بمیرانیم پیش از آن   پس جز این نیست که بر تو رسانیدن
پیغام احکام است و بس   و بر ماست شمار و پاداش
ایشان   آیا نمی دانند و نمی بینند اهل مکه   که ما بر زمینی که
می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار   می کاهانیم پاره پاره
از کناره های آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزه
تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجع بیهودست حق سبحانه فرموده که ما
زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم
و خدای حکم می کند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار
اهل اسلام و اقبال ایشان   هیچ رد کننده نیست   حکم او را
و او زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشان را
در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا
و بدرستی که مکر کردند آنان که بودند با مشرکان که پیش از یهود بودند
زمان نمرود و غیر او با پیغمبران خود   پس مر خدای راست یعنی
نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان   میداند
هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او را آماده می سازد
زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبده اصنام که فردای قیامت

منزل علیهم در این باب که گوید نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بر ایشان مبعوث بود
و ترا فرستادیم بزبان قوم بهمه زمانها و در جواب کسی که گوید پیغمبر ما که مبعوث بامم مختلف
است بایستی بود کتب متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مؤدی
باختلاف کلمات است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی یعنی که نزول بالسنه کثیره
و مانع از علوم متشعبه از ان پس نزول ان بیک لغت محض فضل است و عین حکمت
پس گمراه گرداند خدای   هر که را خواهد یعنی فرو گذارد او را در گمراهی
و راه نماید هر که را خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد
و اوست غالب در حکم خود   راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمت است
و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را   بدلایل قدرت ما یا با معجزات
روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم   انکه بیرون آر   گروه خود را که
بنی اسرائیلند   از تاریکی کفر و جهالت و شبهت   بروشنی
علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنایی ایمان
و پند ده ایشان را   بروزهای خدای یعنی بانواع عقوبت که در عصرها و زمانهای
گذشته را دران یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهایی که دران گرفتار بودند بدست
فرعونیان   بدرستیکه در پند کردن بروزها   هر آینه دلالتهاست
بر قدرت الهی   هر صبر کننده را بر بلا   شکر کننده بر آلا
و یاد کن آنگاه که گفت موسی علیه السلام   مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را
ای گروه من یاد کنید   نعمت خدا بر خود را که انعام نموده
بر شما   چون نجات داد شما را   از کسان فرعون
که میچشانیدند شما را   بد عذاب یعنی عذابها بر شما
می رسانیدند و بیشتر کارهای سخت میفرمودند   و میکشتند
پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعونیان

و نه علم و شعور بخود دنیز دانند [illegible] یا رب صد دلی کنم و دی خود بر سم و از بد بری و از بدی خود بر آسم
در سستی خود و از خود بپرورم که ما از خود نه پرهیزم دی خود بر آسم و گفته اند انواع ضلال در
ظلمات داخلست و نور اضافه هدایت را شامل یعنی بر بعثت قرآن و هدایت انرا از گرامی برهان
و بر راه راست رسانی باز نیست که میگوید [illegible] پس روشنکاری ایشانرا از ظلمات
بر روشنایی یعنی براه خداوند غالب [illegible] ستوده و آن راه دین اسلامست بی صفت
عزیز و حمید میفرماید [illegible] معبود حق [illegible] است [illegible] الخ در
آسمانها است از موجودات [illegible] و آنچه در زمینست از جمیع مخلوقات
دریغ و مشقت مرنا کرو بر کافرانرا [illegible] از عذاب سخت که بر ایشان نازل شود پس
[illegible] انفصالست [illegible] دوست میدارند
و میگزینند زندگی دنیا [illegible] بر آخرت [illegible] و باز میدارند مردمانرا
از راه خدای یعنی منع میکنند از اتباع پیغمبر و قرآن [illegible] وی
طلبند برای راه خدای کجی یعنی میگویند این راه کجست و میخواهند بعضی رسد
آن گروه که بدین صفتها موصوفند [illegible] در گمراهی اند دور از حق
یعنی فی الحقیقه صفت ضالست و وصف ضلال برای او از قبیل اسناد مجازیست و بعضی گفته اند
آورده که قریش میگفتند چه حالست که همه کتب منزل بلغت اعجمی فرود آمده و قرآن بلغت
عرب آمده و در سبب آیه آمده که [illegible] و نفرستادیم ما
هیچ پیغمبری
مگر بلغت قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان
زاده و برای ایشان مبعوث شده پس هر پیغمبری را اول بهمه قوم و همزبانان خود باید کرد
پس خدای تعالی انبیا را بلغات قوم ایشان فرستاد تا بیان
کنند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و نگویند که سخن او را نمی
یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم یعنی همه کتب
بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند تا زبان ایشان

و کروه عاد و قوم ثمود
و آنانکه بعد از ایشان بودند
نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری مگر خدای در نیافته
زهوده که خدای بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و اثار ایشانرا منقطع ساخته که
غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند
که میان عدنان و ابرهیم سی قرنست گذشته و از اهل ان قرنها هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه
آورده اند بدیشان پیغمبران ایشان
روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان بحجتهای
پس باز گردانیدند دستهای
خود را در دهنهای خود یعنی امتان نهادند دستهای خود را بدندان گرفتند از
خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهنها نهادند
که خاموش باشید و گفته اند یا نهادند دستها بر افواه رسل نهادند که سخن مگویند
و گفتند ما انکار کرده ایم
بانچه بزعم خود بانچیزی که شما فرستاده اید
و بدرستی که ما در شکیم از انچه
میخوانید ما را بسوی باز توحید و ایمان
شکی در اقتضی افکننده یعنی با وجود
شک رسولانرا متهم میداشتند باغراض فاسده
ایشان که شما را بخودی دعوت میکنیم گفتند رسولان
ایا در وجود خدای هیچ شکی هست
و حال انکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده
خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست
میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون شما ایمان آرید یعنی بشرط ایمان حق آمرزد
بعضی از گناهان شما را یعنی انکه قبل الایمان بوده
و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را و تا باز پس دارد
تا وقتی نامبرده شده که آخر
اعمار شما بوده گفتند ایشان در جواب رسولان
نیستید شما
مگر آدمی مثل ما در صورت و صفات و هیچ فضل نیست شما را بر ما

بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران شمارا تا خدمت زنان
ایشان کنند و در ان محنت و شدت آزمایشی بود شمارا
از آفریدگار شما یا در ان نجات نعمتی بود شمارا از حق تعالی بزرگ
و یاد کن ای بنی اسرائیل انرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شمارا پروردگار شما
اگر شکر کنید بر نعمای من هر اینه افزونی کنم بر شما نعمت را
و اگر ناسپاسی نمائید شما بر ان بدرستی که عذاب من
سخت است مر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع
عقوبت شیخ عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی قدس سرهما نقل میکند که اگر شکر کنید بر
نعمت اسلام زیاده کنم انرا با ایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزونی کنم
با احسان و اگر بر ان شکر گوئید زیاده سازم بمعرفت و اگر بر ان شاکر باشید برسانم
بمقام وصلت و اگر انرا شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت و بشکران نعمت در آرم
بجلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر سبب
ترقی معارج مصاعد سعادتست و فی المثنوی المعنوی شکر نعمت نعمتت افزون کند
کس زیابنده از شکر گفتن چو فطن شکر باشد دفع علتهای دل سود دارد شاکر از سودای دل
و گفت موسی علیه السلام که اگر کافر شوید
یا ناسپاسی کنید شما و هر که هست در زمین همه ایشان از
اولاد آدم پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما
ستوده است بلسان ستایش جمیع ذرات مخلوقات بنعمت او ناطقند و السنه
جمیع اشیا بتسبیح و تحمید او جاری بذکر ش جمله موجودات گویا همه او را از روی شوق گویا
ایا نیامد بشما تتمه کلام موسی است علیه السلام است یا ابتدای سخنی است
از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی
آمد خبر انانکه پیش از شما بودند گروه نوح و ع

کرا ایشان آورده باشند از آن قوم [illegible] همه ای کرده به پیغمبران [illegible] پروردگار
ایشان و سوگند [illegible] [illegible] مر این ظالمان را هلاک گردانیم ستمکاران را
یعنی کافران را [illegible] و ساکن گردانیم شما را در زمین ایشان
از پس هلاکت ایشان [illegible] این [illegible] [illegible]
کو بترسد [illegible] از ایستادن در مقام من [illegible] یعنی [illegible]
حکم [illegible] بر بزرگان باز [illegible] [illegible]
بعذاب [illegible] و طلب [illegible] یعنی نصرت خواستند [illegible]
هلاکت شما [illegible] طلب [illegible]
گفتند [illegible]
نجات یافتند [illegible] و نومید [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] [illegible] و دوزخ آتش
در روز حشر [illegible] که او را [illegible]
[illegible] روز [illegible]
جگر [illegible] مثل صدید [illegible] آنرا
[illegible]
[illegible]
او [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
زندگانی [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible]

از روی ظاهر بی جرا شما مخصوصید از میان ما ... میخواهید ... انکه باز برگردانید ما را
میدارند پدر ما را بدعوی پیغمبر ... از انچه بودند که می پرستیدند
از اصنام ... پس بیارید حجتی ... روشن بر صحت دعوی خود
یا بر استحقاق بتفضیلی بنبوت و ترتیب رسالت گویا که ایشان معجزه که میدیدند اعتبار
نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانچه معاندان زمان
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ... گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان
... نیستیم ما ... مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در حقیقت
مسلم میداریم ... ولیکن خدای ... منت نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت
... بر هر که میخواهد ... از بندگان خود ... و نیست
ما را و نمی توانیم ... انکه بیاوریم برای شما حجتی یعنی معجزه که
طلبید ... مگر بفرمان خدای و بمشیت او یعنی ما از پیش خود کاری
نمی توانیم کرد و هیچ نمی توانیم ساخت ... ناتوانی و عجز و لازم ماست ... قدرت و اختیار
از ان خداست که کار ما را بحکم راست کند ... او تواناست هر چه خواست کند
و بر خدای ... باید که توکل کنند گروندگان ... و چیست ما را
یعنی چه عذر داریم ... در انکه توکل نکنیم ... بر خدای
و حال انکه راه نمود ما را ... براههای راست یعنی راهی که بدان حق شناسیم او را
و میدانیم که دوزخ و ... بدست قدرت اوست ... و بخدای که صبر خواهیم کرد
بر انچه ایذا میرسانید شما ما را بتکذیب و مخالفت
و بر خدای ... باید که ثابت باشند توکل متوکلان
و گفتند انانکه کافر بودند ... پیغمبران خود را
هر اینه بیرون کنیم شما را ... از زمین دیار خود ... یا انکه
عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما ... در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که

دفع کننده از ما هستید ... از عذاب خدای چیزی را یعنی ما در آن عالم
تابع شما بودیم درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما ... گویند
آن متکبران بطریق اعتذار ... ما نیز شما را راه نمودیم چون ما از توفیق هدایت
محروم ماندیم و شفاعت ما برین درگاه مردود و ایشان نا امید شده گویند بیائید تا بدین
درگاه بخروشیم و جزع کنیم شاید که دری برما بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد
سال خروش کنند و سودی ندارد گویند بیائید تا صبر کنیم شاید که کلید صبر ابواب
فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند و فایده نرسد گویند
یکسانست برما ... بخروشیم و جزع نمائیم ... یا صبر کنیم یعنی از
هیچ یک فایده بما نمیرسد ... نیست ما را ... هیچ گریزگاهی و ملجایی از عذاب
دوزخ ... آن هنگام که گزارده
و گوید دیو سرکش
شود یعنی حساب خلق بگذرد و حکم الهی نافذ گردد یا آنکه اهل بهشت به بهشت درآیند
و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت
بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای انس و جن
وای ملامت کنندگان ... بدرستی که خدای وعده داد شما را
وعده درست و راست از حشر و جزا و هر آنچه بود ... و من وعده
دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت است نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را
شفاعت خواهند کرد ... پس وعده که دادم شما را خلاف کردم وعده را
خلاف کنم یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته ام ... و نبوده
مرا ... بر شما ... هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی
نبود مرا بر صحت قول من ... مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب
بی حجتی و برهانی ... پس شما مرا اجابت کردید بی تأملی قبول نمودید
دعوت بی برهان ... پس مرا ملامت مکنید بهرزه و بیهوده که گردم

وآن صفتی است که   کردارهای ایشان   همچو خاکستر است که سخت
بگذرد   بر وی باد   در روزی که سخت باشد باد و صرصر
اشتداد باد است وزیدن را بر و صف کرده غایت مبالغه باشد ملخص معنی آیت که
عملهای کافران که در صورت خیر باشد چون صلهٔ رحم و آزاد کردن بندها و اکرام [illegible]
و امثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت بر آن وزد و پراکنده در اطراف
پراکنده ساخته و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد   [illegible]
باشند کافران   [illegible]   آنچه کرده‌اند [illegible]   بر هیچ چیز [illegible] شده
و هبا منثورا [illegible] اثری از ثواب آن پیدا نیست   بدان پندار ایشان که ما
نیکوئی کرده ایم   [illegible]   [illegible] دوری سخت یعنی در غایت دوری است از راه
حق   آیا ندیدی [illegible]   [illegible]   ان الله خلق
[illegible] آسمانها و زمینها را   [illegible] یعنی که حق است در [illegible]
اگر خواهد   [illegible] برای [illegible] کردانند
و بیارد [illegible] [illegible] تکذیب مثل شما نباشند
[illegible] اعوام و ایجاد   بر خدای دشوار چه
قادر است بالذات و قدرت او [illegible] بلکه به همه موجودات یکسان است
[illegible]   یعنی قدرت جمله یکسان بود   و ظاهر شوند ایراد
[illegible] است و اگر [illegible] حاضر شوند پیش پروردگار
آیند از قبرها [illegible] برای امر خدای و حکم [illegible] آشکار و هویدا
[illegible] ضعفا [illegible] یعنی اتباع و سفله
مر آنانرا که تکبر کرده‌اند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه [illegible] کرده
باشند ایشانرا گویند   [illegible]   مر شما را [illegible] روان
در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان [illegible] [illegible]

و ثمر نفع میدهد [illegible] باراده و تکوین از بنده خود [illegible]
و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند [illegible] برای مردمان [illegible]
که ایشان پند یابند زیرا که مثل تصویر معانیست در آینه افهام و نزدیک کردانیدن
معقول بمحسوس [illegible] و مثل سخن [illegible] کفرست یا دعوت بعبادت
اضام [illegible] مانند درختی [illegible] حنظل ناخوش بوی و مکروه طباع
سلیم و با وجود خباثت و کراهیت [illegible] جنبان شده [illegible]
از روی زمین [illegible] نیست او را ثبات و استحکام یعنی
بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا نه بیخ او محکم باشد و در هوا رسیده شاخ او کردد
برای سایه دار کیاهیست افتاده بر روی خاک بر جنبانده ولی حاصل و خار نالک
حق سبحانه تشبیه کرده درخت ایمانرا که اصل او در دل مومن ثابت است و اعمال او
بجانب آسمان بلند میرود بقبول تنفع و ثواب آن در هر زمان بر سد و اصل او رحمت خرما که بیخ او
مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او متصل بخلق در هر وقت
و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اضام را که در دل کافر بعلت نجست و برهان ثابت
قرار نه و عملی نیز که بمصعد قبول رسد از وی صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را
قراریست و نه فرع او را اعتباری نهال سایه و رست میوه دارد خار لطیف
که بر هیچ شاخساری نیست درخت زنده و شاخیست خشک و بی سایه که پیش هیچ کس
هیچ اعتباری نیست [illegible] ثابت میکرداند خدای [illegible] انانرا که
ایمان حق آورده اند استحکام میدهند [illegible] بسخن راست و محکم از حجت
قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن کشته و کفته اند قول
ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای تعالی بران [illegible] میدارد
مومنانرا [illegible] در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری
ورزند و از جاده مستقیم توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال

زیرا که من دشمن شما بودم و بر بیش مقدار که می کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن
برتر نباشد در حق دشمن میکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا
فرمان بردید و قول خدای را که گفت لا یفتننکم الشیطان نشنودید و نیستی
نیستم من فریادرسنده و فریادرس شما از عذاب و شما نیز نیستید فریادرسنده
و فریادرس من بدرستی که من امروز کافر شدم بانچه
شریک میکردید مرا با خدای و در فرمان برداری پیش ازین در دنیا یعنی بیزار
شدم از شرک شما بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان
مر ایشانرا باشد عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود و در آورده
شوند آنانکه گرویده اند بخدا و بجا آورده اند و کرده اند
کردارهای شایسته و پذیرفته بهشتها که میرود
از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند
در آن و در آرنده مومنان به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا بتعظیم و اکرام تمام
بر یا یعنی دار السلام در آرند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان
تحیت ... بر ایشان در بهشت یا تحیت ایشان با یکدیگر
سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات آیا نمیبینی خطاب با پیغمبر است
میفرماید که نه دیدی و نه دانستی ای همه دانا و بینا که برای تفهیم شما
کلمه طیبه را که کلمه توحید است چگونه زد خدای مثلی و بیان کرد انرا
یا دعوت بر اسلام مانند درختی پاکیزه که آن نخلست یا شجره ایست
در بهشت بیخ او در زمین استوار و محکم و شاخ آن
در بلندی میدهد میوه خود را در هر وقتی
که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بران قول هر که درخت خرما باشد که کهنه انرا حین
شش ماهاست از وقت شکوفه او تا پخته شدن میوه یعنی در هر وقت از سر

بگذرانید ... بت پرستی که بازگشت شما ... با آتش دوزخ است بگو
ای محمد یعنی امر کن ... بندگان مرا که ایمان آورده‌اند برپای
دارند نماز گزارند و نفقه کنند از آنچه ما ایشان را روزی دادیم ... نماز گزارند
و نفقه دهند ... از آنچه عطا دادیم ایشان را ... نفقه کردن
پنهان مراد تطوع است ... و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در
فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو که نماز گزارند و زکوة دهند
پیش از آنکه بیاید ... روزی که خرید و فروخت
باشد تا عوض خود چیزی که بدان تدارک تقصیری تواند نمود ... و هم نه
روز دوستی نیز بود که از دوستان طلب نفع تواند کرد بلکه اخلاء دوستان دشمن شوند
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو ... خدای ... آنست که بیافرید
آسمانها و زمین را ... و فرو فرستاد از آسمان
آبی مراد باران است ... پس بیرون آورد بدان آب ... از میوه‌ها
روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید ... و رام
ساخت برای شما کشتی را ... تا بروند در دریا ... بفرمان او هر جا که
میخواهید ... و مسخر کرد برای شما جویهای آب یعنی آماده ساخت
برای انتفاع و تصرف شما ... و مسخر کردانید برای انتفاع
و استیفاء شما آفتاب و ماه را ... در حالتی که مستمرند بر سیر خود بی آنکه
تعب و دوری از افادت خود میکوشند و فتور و قصور در آن نیاورند
و رام کردانید برای شما شب و روز تا متعاقب یکدیگر شوند
یکی برای آرام و راحت و دیگری برای معیشت ... و بداد شما را
از هرچه خواستید و از هرچه نخواستید یعنی هر محتاج الیه شما بود خواسته
و ناخواسته بشما ارزانی داشت ... و اگر خواهید که شماره کنید

ایشان از انبیا علیهم السلم و گویند ثبات دهد مومنانرا در دنیا نزدیک مرگ تا ختم حیات
ایشان بر کلمهٔ پاک باشد و ثابت دارد ایشانرا در ان سوال یعنی که در قبر
که منزل اولست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند و گویند در
دنیا مراد قبرست و در اخرت موقف سوال و فرو گذارد خدای
ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال و نه در قبر
و میکند خدای آنچه میخواهد از تثبیت مومنان و اضلال جمعی آیا
نمی بینی و نظاره نمیکنی بسوی آنانکه تبدیل کردند
شکر نعمت خدایرا بکفران یعنی در عوض کفر کردند بعوض شکر یا استبدال کردند نفس
نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر
بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشانرا ساکن حرم خود ساخته
و ابواب رزق بر ایشان گشاده و بنعمت وجود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار
و بی اعتبار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب گشتند و از مرتضی علی
کرم الله وجهه و فاروق رضی الله عنه منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجر
ترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند
و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را
بسرای هلاک عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است
در آیند بدان و بد قرار گاهیست دوزخ
و فرا گرفتند برای خدای مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند
یا در تسمیه که ایشانرا آلهه نام نهاده اند تا گمراه کنند مردمانرا
از راه خدای که طریق توحیدست بگو برخوردید بارزوهای
خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان ... یعنی دو سه روزی بر بینا نوع

وزبرادران خود و اولاد اسمعیل علیه السلام که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را
که از وی غیرت النساء بود در رشک بوده و ابراهیم علیه السلام فرموده که دل من چنان میخواهد
که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در آنجا آب و گیاه و آبادانی نباشد خلیل متأمل شد و جبرئیل
علیه السلام وحی آورد که مصلحت ساره [illegible] بنای [illegible] ابراهیم علیه السلام بر براق نشست
و هاجر و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام نزدیک حرم آمد و در وادی
که اکنون ایشان منزل [illegible] یکواشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم
بر در خانه که خداوند [illegible] بیت یعنی کعبه [illegible] که در [illegible] گذشت
و کار زراعت نکرد نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در او
صید و قتال [illegible] تنها [illegible] خانه حرام است
که در زمان آدم علیه السلام بوده و وقت دعای ابراهیم صلوات الرحمان و سلامه علیه
خانه نبوده [illegible] ای آفریدگار ما ایشانرا در این جا ساکن کردانیدم
تا بپای دارند نماز را و پرستش تو کنند [illegible] پس بگردان
بعضی از دلهای مردمانرا که بکشش محبت
بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن
خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بر کشیده جبرئیل [illegible] زیر قدم اسمعیل پیدا آمد و قبیله
جرهم اینجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق خلایق بر آن جانب زیاده است
محققان بر آنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود
و نصاری بحرم او ازدحام کردندی در پرواز [illegible] شعله جمال ان شمع شوندی
ازآنکه چنان جمال باشد که دل برد حلال باشد و انکس که بآن جمال عاشق نشود وبال باشد
و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود [illegible] و روزی ده اهل [illegible] را
از میوه‌ها [illegible] شاید که ایشان [illegible] نعمتها
تر این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات

نعمت خدا را اگر بفضل و کرم بشما عطا کرده شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت
احصای آن ندارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت رسالتست صلی الله
علیه وسلم که نسبتی بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق او نیست و نه نفس الامر حصر صفات
کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز تصور و تخیل بیرونست و از اندازه تفکر
و تامل افزونست بیت هر زوه مدارج قدر رفیع تو کی عقل راه یابد و کی فهم پی برد
بدرستیکه آدمی ستمکارست ناسپاس ظلم میکند بر نعمت
که از شکر آن غافلست و کفران می ورزند که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست در
محنت جزع کند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید
و یاد کن چون گفت ابرهیم خلیل الرحمن در مناجات خود
ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را ایمن از خوف و محاربه
و دور گردان مرا و فرزندان مرا از آنکه
بپرستیم بتانرا ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای
حضرت خلیل صلوات الرحمن وسلامه بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود دوار
نام نهاده بودند گرد او میگردیدند و گفتندی خانه کعبه از سنگست پس ما هر جا سنگی نصب کنیم
بمنزله خانه باشد و این قول غریبست و با جمهور مخالف چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل
علیه السلام بوده اند و بت پرستی ایشان مشهورست ای آفریدگار
من بدرستیکه بتان گمراه کردند بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار
کسی شدند از آدمیان پس هر که پیروی کند مرا در توحید
پس او از منست یعنی از اهل ملت من و هر که نافرمانی
کند مرا در ما دون شرک پس بدرستیکه تو آمرزنده مهربانی
یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه
ای پروردگار ما بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از

از آنکه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقاب
که متوجه ایشانست جز این نیست که تاخیر میکند عقاب ایشانرا خدا و هرچه رسیده و اصل است که در امثال این
قوم دانند که صورت متوجه آنحضرت و مراد غیر اوست جز این نیست
[illegible] ایشانرا برای روزیکه خیره شود در آن
روز دیدها از مشاهده اهوال در حالتی که [illegible] این دیدها شتابکار
باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بموقف حشر خواند بر داشتگان
سرهای خود را ببالا باز نمیگردد بسوی ایشان چشمهای ایشان
یعنی خیره بوده و باز مانده بر وجهی که نتوانند در خود نگریستن
و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت
و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان از روزی که بیاید
بر ایشان عذاب [illegible] روز مرگ است یا روز قیامت پس گویند
آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ای پروردگار ما پس باز دار یعنی
عذاب ما را تاخیر کن و بدنیا فرست و مهلت ده تا مدتی نزدیک
تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی [illegible]
و پیروی کنیم فرستادگان ترا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا
نبودید شما که از روی مبالغه سوگند میخوردید در دنیا پیش ازین
که شما پاینده خواهید بود نیست شما را هیچ زوال مراد
آنست که گفتند ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود
و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه ستم
کردند بر نفسهای خود همچنانکه مانند قوم عاد و ثمود و ظاهر شد مر
شما را که چگونه کردیم ما با ایشان یعنی مشاهده کردید در منازل
ایشان آثار نزول عذاب و مثلها زدیم برای شما از احوال

دران پیدا میشود در تفسیر انوار مذکورست که تکرار ربنا [illegible] و [illegible] در یکی

فصل در مگر توان یافت و جوف تکرار در دعا دلیل تضرع و [illegible] مبالغه [illegible] که

ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان می کنیم

و آنچه آشکارا می سازیم یعنی پنهان و آشکار را میدانی

و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز در زمین

و نه در آسمان زیرا که عالم است بعلم ذاتی و نسبت او علم بهمه معلومات یکسانست

آنچه پیدا و آنچه پنهانست همه با دانش تو یکسانست ثنا و ستایش

و سپاس آن خدایرا که یعنی فضل خود ببخشید و عطا کرد مرا بر سر پیری

و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند ببخشید دو پسر

اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی

یا در صد و دوازده سالگی بدرستی که پروردگار من شنونده

و اجابت کننده دعاست در بعضی کلمات اشارتست بآنکه فرزند را بدعا از خدا

خواسته ای آفریننده من مرا کردان بپا دارنده

نماز و فرزندان مرا نیز مواظبت ساز بران ابن عباس رضی الله عنهما

فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود

تا روز قیامت ای آفریدگار ما قبول نمای و از ابرهیم یعنی اجابت

کن دعای مرا ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا

جز [illegible] ایمان آرند [illegible] مر ایشانرا قبل از نهی کرده و هنوز مایوس از ایمان

ایشان نه داشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست

و بیامرز همه مومنانرا یعنی هر که بتو آید مومن بروزی که قایم

شود حساب خلایق ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد مومنانند از امت محمد

صلی الله علیه و آله و سلم و میفرماید ای محمد خدایرا بی خبر

عما یعمل [illegible]

بگشاد و همان دید که روز سابق مشاهده نموده بود و بر رفیق [illegible] باب تحتانی بگشاد بجز
دود [illegible] چیزی مشهود نبود چون [illegible] و تیرها با [illegible] دار نکون ساخت و کرکسان
میل بزیر کردند و در وقت زود آمدن آواز عظیمی از اجنحه کرکسان ظاهر شد که کوهها از
فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردد [illegible] پس مپندار
خدایرا [illegible] خلاف کننده وعده خود [illegible] بر پیغمبران خود یعنی وعده
نصرت که رسل را فرموده انا لننصر رسلنا [illegible] در [illegible] خلاف [illegible] کرد
و ایشانرا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت [illegible] بدرستی که خدای غالب است
خداوند انتقام یعنی خواهنده انتقام انبیا و اولیا از اعدا
در روزی که بدل کرده شود زمین [illegible] بزمینی دیگر
و آسمانها متبدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل ارض تسییر جبال است و انهار
و انجذاب [illegible] آسمان [illegible] بر شمس [illegible] و در معالم آورده که آسمانها را
بهشت سازند و زمینها را دوزخ و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقلست که فرمود زمین را
بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانها را [illegible] از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه نیست
که روز قیامت بیارند زمینی از نقره پاک که بروی هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن
است [illegible] و ظاهر شوند مردمان از گورها [illegible] برای
محاسبه خدای یگانه قهر کننده [illegible] و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان را
در آن روز [illegible] با هم بسته و جمع کرده [illegible] و اغلال
یا قرین [illegible] هر یکی را با [illegible] در بندها
یا غلها پیرهنهای ایشان [illegible]
سیاه [illegible] بر [illegible] زا
[illegible] و در [illegible]
و سرعت اشتعال آتش [illegible] گفته اند [illegible] میان قطر [illegible]

ایشان ... و به درستی اگر گوشش کرده بودند حیله‌ای که نهایت مکر ایشان بود
و نزدیک خداست جزاء مکر ایشان [illegible] و به درستی که
مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته [illegible] تا از جای برود از آن
مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم یعنی کافران
حیله‌ها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است زایل گردانند
و این محالست مست باد مکر ایشان که زبان کی تواند کوه را برد و چند جا در معالم از بعضی
علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیه در شان نمرود جبارست که چون سلامتی ابراهیم
علیه السلام از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش
برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت
مرتفعست و به رفتن بآسانی میسر نشود نمرود نشنید و فرمود تا صرحی ساختند بعد از
سه سال بغایت بلند و چون بر بالای رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز
دیگر بنا بشکست و افتاد و قصه آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی
القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت
با آسمان روم و با خدای ابراهیم کارزار کنم چنانکه گفتیم پس چهار کرکس را پرورش
داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و یکی
تحتانی در وی درانست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زبر چهار تواق شده نصب نمود
پس کرکسان را چهار روز گرسنه داشتند و چهار گوشت پاره بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را
بر تن کرکسان بستند ایشان از غایت گرسنگی میل ببالا کرده جانب گوشتها پرواز
نمودند صندوق را که نمرود با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از
یکشبانروز نمرود در فوقانی گشاده آسمان را نگاه کرد بهمان حال دید که از زمین
میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاد و گفت بنگر [illegible] زمین نگاه
کرد جواب داد که بغیر از آب چیزی دیگر نمی‌بینم بعد از یکشبانروز دیگر در فوقانی

یا وقت حساب یا وقتی که عصاة موحدانرا از دوزخ بیرون آرند و در بهای جنت بر کافران
فرو بندند و بدانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی ما از اهل اسلام می
بودیم ذرهم بگذار ایشانرا ای محمد توبیخ و تحقیرست یعنی کافران در جه حساب بنده
لذتیشان نیز بمصار که در دنیا یأکلوا بخورند
و منافع آن ویتمتعوا و بهره برداری یابند از ملاذ
و مشغول گرداند ایشانرا الامل یعنی توقع طول
عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در حال فسوف یعلمون
پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و گفتار خود را
وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دیهی را الا ولها مگر آنکه هلاک
ایشانرا کتاب معلوم زمانی معین بوده نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت
ما تسبق پیشی نگیرند من امة هیچ کروهی اجلها
مدت هلاک خود را وما یستأخرون و [illegible] یعنی هلاک نشوند پیش از
وقت معین و نه بعد از اجل مقرر وقالوا و گفتند کفار ای
انکسی که فرو فرستاده شده است [illegible] قرآن
تو دیوانه که ما را از عقد بت پرستی میخوانی این کلام بطریق تهکم و استهزاست بعد
نزول و نسبت بجنون هم راست نباید لو ما و دیگر گفتند چرا نمی آوری
فرشتگانرا بگواهی بر رسالت خود ان کنت
اگر هست از راستگویان در این دعوی یعنی اگر راست میگویی که بعضی فرشتگانرا حاضر
کن تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی در جواب ایشان میگوید که
ما ننزل نازل نمیکنیم و فرو آمده نشوند و حفص بصیغه متکلم و نصب ملائکه خوانده یعنی ما
فرو نفرستیم فرشتگانرا الا بالحق مگر بحق یا بعذاب یعنی ملائکه بصورت اصلی
متمثل نتوانند دید که جهت عذاب نازل شود چنانچه قوم لوط جبرئیل علیه السلام در زمان
صحبت دحیه دیدند ما بصورت بشر که چنانچه هم کسی ببیند
وما کانوا اذا منظرین و نباشند آن هنگام

دیثی مانند تفاوت آتش دوزخ و آتش دنیا بسوی این قطران بر ایشان اندازند

وفرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی در ایشان بپیچد

متعلقست ببرزوا یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای

تن را جزای آنچه کرده است بدرستی که خدای

زود حسابست بعملها زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد

این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه کفایت است مردمانرا

تا بیند داده شوند بآن و تا بیم کرده شوند بآن و تا بدانند

بتامل در دلایل قدرتی که درو مذکورست انکارست

یکتا و مرا ینه باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز

ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی

علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن

گفتن سلوک سبیل حرامست در ینابیع آورده که فاروق را از معنی این حروف

پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای بپیغمبر صلی الله

علیه وسلم فرموده و ما انا من المتکلفین و بعضی گفته اند هر حرفی اشارتست باسمی

چنانچه الر الف اشارت باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این

کلام از خدای بواسطه جبرئیل بر رسول فرود آمده این آیتها که این سوره

آیتهای کتاب و آیتهای قرآن روشن یا پیدا

کننده حق از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکی است اما جمع نام مذکور شده که هر

نام دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است

ای بسا وقت که دوست دارند آنانکه کافر شدند و آرزو

برند که کاشکی بودندی مسلمانان و اینه آرزو در وقتی باشد

بوقت حضرت موت یا نزدیک حلول مرگ کفار بدبختانه یا در قبر یا در روز قیامت

جشمهای ها و خیره ساخته اند یا در آن آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهد
نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد
بلکه گروهی جادو کرده شدگانیم در ظهور آیات دیگر
میگفتند و یقولوا سحر مستمر و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم
در آسمان برجهای دوازده گونه را با هیأت و صفات و خواص مختلفه از یکدیگر
و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانی را به نیرین و سیارگان
برای نگرندگان تا که بعبرت در آن نگرند و از آن بر قدرت مبدع استدلال کنند
و نگاه داشتیم آسمانها را از هر دیوی رانده
تا نتوانند که بر آن صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند
یکی مگر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود
پس از پی در آید او را و بدو رسد و بسوزد درخش ستاره
روشن و درخشان. و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه السلم
تا وقت عیسی بن مریم علیه السلم دیوان بر آسمان میرفتند و از ملایکه که اخبار لوح
محفوظ را درس می نمودند سخنان می ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان
میگفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند و چون ولادت
با سعادت خاتم النبیین علیه و آله الصلوة المصلین دست داد از همه آسمانها ممنوع
گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت
می بر آمد مار را بزیرکی بشکست گل شکفت و میامون خار آخر شد
و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه و در افکندیم و پیدا
کردیم در زمین کوههای سر افراخته یا برجای
و برویانیدیم در زمین از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی
مقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت است یا آنچه وزن کنند و به پیمایند

که ملایکه را بدین صورت بینند از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند

پرستی که ما فرو فرستادیم قرآنرا کریاد و موعظه است و ذکر نیز بمعنی

شرف می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست وما او انرا

نگهبانانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق

کم کند یا نگهداراویم از تطرق خلل بوجه پایکه داریم اورا در دل هر که خواهیم و گویند

ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم یعنی نگهبان وی ایم از مضرت اعادی

اگر جمله جهانم خصم گردند نترسم چون نگهبانم تو باشی زشادی در همه عالم نگنجم اگر یکلحظه

غمخوارم تو باشی ومرا اینه ما فرستادیم پیغمبرانرا پیش

از تو در گروههای پیشینیان ونیامد بدیشان

هیچ فرستاده مگر بودند که از وی بکبر و عناد با آن پیغمبر

استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه حضرت پیغمبر است

صلی الله علیه وسلم یعنی از میان انبیا علیهم السلام همین تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه

همه ایشان بدین مبتلا بوده اند همچنانکه در آوردیم استهزا بانبیا در دلهای

مکذبان پیشین در می آریم معنی انرا در دلهای کافران

زمان تو ایمان نمی ارند بقرآن وبدرستی که گذشته است

سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک

قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر علیه السلام

بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند

حق سبحانه فرمود که واگر ما بگشاییم ما برین مقترحان

دری از آسمان پس همی باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان

دران در شده بالا روند و از آن در فرود آیند هر آینه

از غایت عناد و تشکیک در حق گویند جز این نیست که بسته

... و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنا خلق و میراث هر چیز را گویند که بعد
از رفتن مالک بدیگری رسد ... [illegible] ... بصفت
بقا ... [illegible] ... میدانیم ... [illegible] ... از شما ...
اسلام ... [illegible] ... و به تحقیق که ما میدانیم ... [illegible] ...
از انرا یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را از شما که آدمیانید یعنی هر که مرده
از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که ... [illegible]
شده از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از بندگان یا دانسته ایم ... [illegible] گذشته را
و میدانیم ... [illegible] یا انرا که مقدم است در صف ... [illegible] ... جماعت
وانرا که موخر است ... [illegible] در اسباب نزول آورده که زنی جمیله ... [illegible] حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میکرد در صفوف نسا بعضی از جماعت ... [illegible]
پیش ... [illegible] تا او را نه بینند و جمعی از پس می آمدند تا ... [illegible] ...
... [illegible] ... و موخر ... [illegible] ... صفوف ... [illegible] ... و بر ما
پوشیده نیست ... [illegible] ... و به تحقیق که پروردگار تو
... [illegible] ... و ... [illegible] ... جزای هر یکی را بدو رساند ... [illegible] ...
کار ... [illegible] ... دانای نهان و آشکار است
که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم علیه السلام ... [illegible] ...
چون دست بروی زنی مانند سفال بانگ و آواز کند ... [illegible] ...
گل سیاه ... [illegible] ... بسیار بودن ... [illegible] ...
حوض ... [illegible] ... صاحب تبیان گفته که چون حق تعالی آدم را علیه السلام
آفرید ... [illegible] ... گل شد و مدتی بگذاشت ... [illegible] ...
پس آنرا ... [illegible] ... بعضی ... [illegible] ... بگذاشت تا خشک شد
و ... [illegible] ... صلصال ... [illegible] ... و جان که پدر پریانست بیافریدیم

یا برزدن یعنی مستحق باشد یعنی برو مانیدیم از زمین چیزها نیکو مشتمل بر منافع کلی از اشجار
و درزوعات وساختیم برای شما در زمین اسباب
معیشت یعنی انواع معیشت شما برای آنست از مطاعم و ملابس و هم برای
شما ساختیم انواع که نیستید شما او را روزی دهندگان یعنی خدام
و ممالیک وکفیه اند انعام و دواب ونیست هیچ چیزی که آدمی بوی
محتاج باشد مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ماست خزینهای
او یعنی ما قادریم برایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار
تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت
و زحمت نیست وفرو نمی فرستیم آنرا مگر باندازه
دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده برآن باید و فرستادیم
بادها را آبستن یا بر یعنی برداوندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را
بمیوه پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن بارانست
پس خورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن
و نیستید شما نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما
حافظ اوییم امام ماتریدی رحمه الله در تأویلات فرموده که نیستید شما و خدا یرا
خزینه دارانید یعنی خزاین او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید هم از آن
اوست و بدرستی که ما زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد
حیات در آن و می میرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات از آنها و در لطایف
قشیری قدس سره مذکورست که زندگی میدهیم دلها را و بانوار مشاهده و می میرانیم
نفوس را از مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میکردانیم بمتابعت
شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم
بانوار لمعات جمال و اماته نفوس ایشان میکنیم بسطوات نظرات جلال

ملکی یا از جملهٔ بلند داشتی ... یعنی بودی ستی که فزون آمده شده از جمیع دیگران
و بودستی که برتست و والاتر از وی
تا روز جزا در بعضی آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذاب
بتو رسد که آن لعنت فراموش کنی — گفت ابلیس که ای پروردگار من
پس مهلت ده مرا — تا روزی که برانگیخته شوند مردم
غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از برانگیختن مهلت اجابت
نکرد گفت — پس بدرستی که هستی تو — از مهلت دادگانی
تا روز معلوم یعنی فنای خلق بنفخهٔ اولی که صعقه
گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه احیا و میان
این دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس بعد چهل سال که مرده
باشد انگه برانگیخته شود — گفت ابلیس که ای آموزگار من
پس بگمراه کردن تو مرا — هر آینه بیارایم
برای آدمیان گناهان را — در زمین دنیا ...
... آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده بر اغوای آدمیان یک
نوبت بصفت ذاتی خدا که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعلی که بما اغویتنی
و فقها فرق کرده اند میان این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن
بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات
فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان
مبنی بر عرف باشد هر چه عرف مردمان آنرا سوگند داند گفت یمین است
و الا لا و بعضی بر آنند که با در بما اغویتنی با سببیه است یعنی بسبب
آنکه مرا اگراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان
و گمراه سازم همه ایشانرا — مگر بندگان تو از ایشان که

اورا . پیش از آفریدن انسان از آتش بی دود که در مسام
نفوذ می نماید و صواعق از ان آتش هستکوین میکردد . و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده
که سموم دنیا جزئیست از هفتاد جزء از سموم که جان از ان افریده شده
و یاد کن انرا که گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت
زمین من آفریننده ام آدمی را از گل خشک
که آواز کند از لای متغیر بس چون راست
کنم صورت و هیات اورا و در آدم دمیدم از روح
که آفریده منست و او برا زنده کرده بس بیفتید مر اورا
سجده کنندگان بس سجده کردند فرشتگان
همه ایشان تمام مگر ابلیس که از ان ورای استکبار
سرباز زد از انکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را
گفت خدای که ای ابلیس چیست و غرض تو چه بود
در انکه نباشی با سجده کنندگان گفت ابلیس
نیستم که سجده کنم مر آدم را که آفریده
از گل خشک از لای سیاه بوی ناک یعنی اورا از اخس
عناصر آفریده که خاکست و مرا از اشرف ان که آتش است بس روحانی لطیف
چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او
غافل بود صورتش را دید و ندانست که اسرار درین خرابه مدفونست
گنجیست درین خانه که در کون نگنجد این گنج خراب انبان گنج نهانست فی الجمله
درین خانه هر انکس که رهی یافت سلطان زمین است و سلیمان زمانست
گفت خدای مر ابلیس را بعد از استکبار از سجده آدم که بس
بیرون شو از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملایکه یا از صورت

هفت در دوزخ اندر مرتو ساخته نفسانی در و در بند سیمی که در دست تست قفل
اجزای دیر هفت محکم اندر ند بدرستی که پرهیزکاران از بلی
روی ابدیه در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن
چشمها روان بود از شیر و خمر و از آن گویند فرشتگان متقیان را که در آیید
بدین بوستانها مقرون سلامت از همه آفتها یا بسلامتی از غوا
در حالتی که ایمن باشید و بیرون کشیم آنچه در سینهای
بهشتیان باشد از کینهای که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی علی
کرم الله وجهه منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند
صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا در درجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند
در آیند در بهشت در حالتی که برادران باشند یکدیگر را در مهربانی و دوستداری
بر نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر روی‌ها
بیکدیگر آورده آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نه بینند چه هر جا که
میروند و روی‌ها آنجا نه میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در
جمیع احوال روی بیکدیگر می بینند نمیرسد ایشان را در بهشت
رنج و سختی و آن سرای تنعم و راحت است و نیستند ایشان
از بهشت بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی
از صحابه را دید میخندیدند فرمود که حالی از شما تبسم کنید چیست شما را اگر خواهند
می بینم صحابه را تابی از این سخن استماع نمودند و آنحضرت درگذشت هنوز
بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و آیه آورد که خبر
بندگان مرا تا امید بسیار خبر ده بندگان مرا
بآنکه من آمرزنده ام بخشنده ام بر کسی که توبه کند می را که آمرزش طلبد

خالص شد کان از شوایب شرک جلی وخفی که مکر وفریب ایشانرا اثر نماند
گفت خدای این اخلاص در ایشان راهیست که حق است
برمن رعایت آن راست است چه کجی ندارد و زود بمقصود میرساند
وگویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من
بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان نیست ترا
برایشان قوتی وتسلطی در اغوا و اضلال مگر انکسی که متابعت
تو کند از گمراهان که تو برو مسلط توانی شد
و بدرستی که دوزخ وعده گاه ایشانست یعنی متابعان
همه ایشان مر دوزخ را هفت درست مر هر
دری را از گمراهان ایشان بهره ایست قسمت کرده شده مراد
از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر ومعین شده جهنم جای گنه
کارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست سعیر
از آن صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک الاسفل
گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور ما ترید رحمه الله در تاویلات فرموده
که مرا از ابواب طبقاتست وجهی مومنان در دوزخ جاوید نیستند
ایشانرا طبقه نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است و دوم از آن ثنویه
و مشرکان عرب وسیوم از آن براهمه که مطلقا منکر رسالت اند چهارم از یهود
پنجم از نصاری ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان و در حقایق
آورده که دوزخ بعد و حرمان را هفت درست حرص وشره و حقد و حسد
وغضب و شهوت وکبر و در ترجمه کشف مذکور شده که دوزخ را هفت در
از انست که اعضای هفت گانه آدمی که چشم وگوش و زبان و بطن و فرج و دست
و پایست هفت در برای کشوده اند و هر عضوی را از بابی مورد طریقی کرده اند

بجهت رسانیدن یک بشارت حاجت نبود، در ضمن آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود
گفت چیست کار شما ای فرستادگان و کجا
میروید گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند
بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا هلاک کنیم
الا آل لوط یعنی خاندان او و بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشانرا
همه مگر زن او را قضا کردیم ما که آن زن
از ماندگان باشد در شهر مستانه برای عذاب اسناد ملایکه
تقدیر با نحوه یا انکه فعل اسراست از جهت قرب واختصاص تواند بود
پس آن هنگام که آمدند بخانواده لوط فرستادگان
فرستاده شده گفت لوط علیه السلام بدرستی که شما
بیگانگانید بدونی شناسیم شما را گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم
بتو با چیزی که بودند قوم لوط که از روی جهل و عناد
در ان چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا وعده داده بودی
و ایشان در ان شک داشتند و آورده ایم بتو راستی
یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی که ما راست گویانیم
در این خبر پس بیرون بر اهل خود را ازین شهر
در پاره که از شب یکبده و تو نیز بر و در پی ایشان تا شتاب
کنی در رفتن و باید که باز نگرد هیچ یکی از شما تا ملول
عذاب را نبیند و بروید جائی که فرموده شده اید
یعنی بشام یا مصر یا صغر که شهر ستانی بیم است و اهل آن هلاک نخواهند شد
و حکم کردیم ما یا وحی فرستادیم بسوی او آن کار را
که تغییر شما نیست بدرستی که بنیاد این گروه بریده خواهد شد

وبانکه عذاب حق بر بد اصیانست که بلا توبه و استغفار منحرفند

آن عذابیست دردناک و محققان در توصیف آن گفته‌اند گرچه جرم ما

از عدد بیش است سبقت رحمتی ازان بیش است . بموجب گر عذاب نماید بر گنه پیشگان

بخشاید و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابرهیم

علیه السلام یعنی ان سه فرشته یا هشت یا ده یا دوازده که به بشارت ابرهیم و هلاک قوم

لوط علیهما السلام نزول کردند چون در آمدند بر او

پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت ابرهیم علیه السلام

بدرستی که ما ازشما ترسانیم و جهت ترس انکه بود که بی اذن و بی وقت آمده

بودند یا انکه طعام حاضر کرد دست دراز نکردند گفتند

لا توجل یعنی مترس بدرستی که ما ترا مژده دهیم به پسری

اسحق نام دانا یعنی وقتی که بلوغ رسد بعلم و حکمت بکمال خواهد رسید

گفت آیا بشارت میدهید مرا با آنکه رسیده است

مرا بزرگسالی متعجب شد از انکه پسری بزرگسال را پسر بر چه وجه باشد

یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد پس بچه

نوع و بچه گونه مژده میدهید مرا گفتند مژده

دادیم ترا براستی و درستی بی شک و شبهه پس مباش

از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که الله تعالی درست

بر خلق بشری بی ابوین تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقر

گفت ابرهیم من ناامید نیستم از رحمت پروردگار خود و کیست که ناامید

شود از بخشش آفریدگار خود مگر گمراهان

که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته اند

و چون ابرهیم علیه السلام فرشتگان را بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه

[illegible] پس فرا گرفت ایشانرا بانگ هایل [illegible] در حالیکه داخل
بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل شهرهای ایشانرا و نزدیک آسمان
برده نگونسار کرد [illegible] پس گردانیدیم زبر آن شهرها را
زیر آن یعنی زیر و زبر کردیم آنرا [illegible] و بارانیدیم بر ایشان
و کشانند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن بلاد [illegible] سنگی من سجیل
[illegible] محکم شده سنگی بر وی نوشته شده نام هر کسی که از آن هلاک شود [illegible]
بدرستی که در هلاک کردن قوم لوط [illegible] نشانهایست مر اهل عبرت
[illegible] مر خداوندان فراست را که بینند [illegible] و تفکر کنند و حقیقت اشیا را
بسمات آن بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث آمده که اتقوا
فراسة المومن فانه ینظر بنور الله آورده‌اند که خواجه بزرگ مقتدای الاخیار
خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله سره العزیز روزی در معرفت سخن
میگفت جوانی [illegible] بصورت صوفیانه [illegible] در پهلو سجاده بر کتف در گوشه
بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرموده که اتقوا فراسة المومن الی آخره سر این حدیث چیست حضرت خواجه رحمه
الله علیه فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان
گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه فرمود تا خرقه از سر جوان بر
کشیدند زنار پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه
فرمودند که ای یاران بیائید تا ما موافقت این جوان که زنار ظاهر برید ما
نیز زنارهای باطن را قطع کنیم [illegible] اهل مجلس [illegible] برآمدند و در قدم خواجه
افتادند و تجدید توبه کردند [illegible] توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نو
مسلمان آمدن [illegible] عام را توبه از گناه بود خاص را توبه ز دید خود بود
و بدرستی که این شهرها [illegible] بر راهی دایم السلوکست یعنی بر راهیست

در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر صباح مستأصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی
نماند در خبر است که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم
فرستاد وآمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام
مژده میدادند یکدیگر را بدرآمدن مهمانان وطمع فساد داشتند
گفت لوط علیه السلام بدرستی که این گروه مهمانان منند وطمع فساد
داشتند پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان
وبترسید از خدای در ارتکاب فاحشه ومرا خوار وخجل مسازید
در پیش مهمانان گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم
از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده
گفت اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت خود را
بمنزله پدرست یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام اگر هستید شما
کنندگان آنچیز را که من میگویم بزندگانی تو ای محمد
بدرستی که بودند قوم لوط که در گمراهی خود سرگردان
می شدند یا از مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات نجمیه آورده که خدای
هر چه خواهد قسم یاد کند لیکن مخلوقات را هیچ مخلوق را نرسد که بغیر خدای سوگند
خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای نیافریده هیچ خلقی
گرامی تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم وبحیات هیچکس سوگند نخورده الا
بحیات او سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیات محمد صلی الله علیه
وآله وسلم زیرا که حیات او بحق بوده واو بر بساط قرب در قبضه حق بود
جز نبی از مستی خود سر نتافته فرقه تا کشی از نعمتی که ملاح یافت داشت از
محنت زندگی در بندگی شد نعمتی که جلوه آن نفس زندگی آورده اند که لوط علیه السلام
اهل خود را بیرون برد وجبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد

ولذت غزات درلذت ایمنی فراسند بود

پس بگفت ایشانرا روح جبرئیل علیه السلام در حالتی که ایشان بودند بصباح یعنی اول
روز یکشنبه و بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند جز کسانی که مومن بودند صالح علیه
السلام گذشته

پس دفع نکرد از ایشان
آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بناء بیوت و

و نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه
میان ایشانست
مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق

و بدرستی که قیامت هر آینه آینده است و انتقام تو
از مکذبان خواهد کشید
پس در گذر در گذشتن نیکو یعنی
عفو کن حق نفس خود را و مجازات و مکافات مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیه
سیف منسوخ است
بدرستی که پروردگار تو اوست
آفریننده خلایق و اصناف
دانا باحوال وفاق و نفاق. در اسباب
نزول آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در اذرعات هفت کاروان
دید از آن بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر
بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان از قریش در یکروز در مکه آمدند و طعام
بسیار و ملابس بیشمار و بردند تقریر برخی از صحابه رضی الله عنهم گفتند اگر اینها
مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای خرج میکردیم و صاحب تیسیر فرموده که
خاطر مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مومنان
برهنه و گرسنه گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیه آمد که

و بدرستی که ما دادیم ترا
هفت آیه از مثانی که قرآنست
و این هفت آیه بهتر از هفت قافله مراد هفت آیه فاتحه است و گفته اند
مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس

بوده است که درین جزو یاد کردیم ... تا قافلها میروند و آثار آنرا می بینند

... مر این نشانها هست مر گروهی را که ایمان دارند بر قدرت ربانی

و بدرستی که بودند ... اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب

ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم بافته را گویند و بلد

ایشانرا باعتبار آنکه در میان ایشان درختزار بود ایکه میگفتند و شعیب علیه

السلام بر اهل ایکه و اهل مدین مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نمودند بصیحه

هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی

کردند ... پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله

و تفسیر آن در سوره الشعرا مذکور خواهد شد ... و بدرستی که سدوم و ایکه

یا ایکه و مدین ... بر راه روشن هویداست که رهروان میگذرند

و می بینند ... و بدرستی که تکذیب نمودند ... اهل حجر یعنی ثمود

... فرستادگان یعنی صالح علیه السلام و تکذیب یکی تکذیب

جمیع رسل است ... و دادیم ایشانرا ... آیتهای ما که

بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر

مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه

مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت که مرکز شتری بعظمت او نبود

و زادن بعد از خروج و بسیار شیر میداده که همه قوم را کافی بوده

و بر سر چاه آمدن آنکه در یک روز نوبت او خوردن تمام آب با یکبار نوبت

حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود دادیم ... پس بودند ... از آن آیتها

روی گردانندگان ... و بودند که می بریدند و می تراشیدند

از کوهها ... خانها ... در حالتی که ایمن بودند و از انهدام آن

و نقب زدن دزدان در آن و بی بنیاد شدن که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشانرا

بحقیقت که فرستادیم ما بر ایشان از جهت که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم تنفیر داده که پیغامبر شاعر و ساحر و کاهن است و قرآن را بر ان
وصفها که گذشت ذکر کنند ... بس حق بپروردگار
تو که هر آینه ایشانرا سوال خواهیم ... از آنچه بودند که میکردند
تکذیب و تقسیم نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت مردم را
بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال یکروز جبرئیل علیه السلم آمد و آیه آورد
پس آشکار اکن و بگذار تمام نمای ... با آنچه ترا فرموده اند
از اوامر و نواهی ... و روی بگردان ... از مشرکان و التفات
مکن بر ایشان ... آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در آزار رسول الله
عالم صلوات الله علیه وسلم کوشیدندی و هر جا که ویرا دیدندی بفسوس و استهزا
پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام با جبرئیل علیه السلم نشسته بود که این پنج
تن در آمدند و بر دستور معهود سخنان گفتند بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل علیه السلم
گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد
بساق ولید بن مغیره و کف پای عاص بن وائل و بینی حارث بن قیس و بروی
اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و پنج تن از ایشان هر یک بزحمتی گرفتار
شدند ولید بر دکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخته از روی
غطرسه سر زیر نکرد که آنرا از جامه باز کند پیکان بساق پای او رسید و رگ
رگ شریانی او از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و عاص را در کف پای خاری خلید
پای او بیاماسید و بدان بمرد و از بینی حارث خون روان شد و بمرد و اسود
برادر ابو جهل بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت
و چشم اسود بن مطلب نابینا شده از غضب سر بدرخت میزد تا جانش برآمد
آمد و این آیه نازل شد که ... بدرستی که ما کفایه

زانند و قرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته
... و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما بزرگ است قدر او و ثواب
کرامت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه یا سبع طوال یا حوامیم
از قبیل عطف عام باشد بر خاص ... مکش و باز مکن ... مرد و چشم
خود را ... بسوی آنچیزی که ما برخورداری دادیم ... با بچیز
صنفها را ... از کفار یعنی از رغبت است نه از نظر یعنی با نچه اصناف کفره را
از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام دادیم مایل مشو که آن بغایت چیزی حقیر
و خوار و ذلیل و بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی از فضایل و کمالات
یعنی بعیدت قرو رحمت تو نه فلک جبالی نیست دارائی آن سلطنت که در نظرت ملک کونین بی حسابی نیست
... و اندوه مخور ... بر یاران خود به بینوایی و درویشی
و فرا گیر بال خود را یعنی تواضع کن ... مر مومنانرا در رفق
نمای با ایشان ... و در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایتست از خوش خویی
و متواضع ... که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیامد
ذات ترا وصف نکو خوی بست خویی تو سرمایه نیکو نیست روز ازل دوخته حکم قضا
بر قد تو خلعت خلق عظیم ... و بگو ... بدرستی که من بیم کننده ام
مر شما را یعنی بیان دهنده آن بیم میکنم که عذابی من گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی
بشما رسانیم ... مثل آنچه عذابی که فرستادیم ... بر بخش کنندگان
آنانکه ساختند قرآنرا ... پاره پاره یعنی بخش
کردند قرآنرا و بچندین وصف با او نمودند از شعر و سحر و کهانت و خبر کی و اساطیر
الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن منست و دیگری
نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا
بود و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا

[illegible] انسان [illegible] داد و [illegible] پاکست جزای
[illegible] دیگر [illegible] از ابن ابشان [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] بیان [illegible]
با [illegible] ورقیب [illegible] بیان [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
از [illegible]
[illegible] انکه اعلام [illegible] خلق [illegible]
[illegible] خواهی [illegible]
[illegible] از من و [illegible] را
[illegible] کن [illegible] از بندگان و [illegible]
[illegible]
حق [illegible]
برای [illegible]
[illegible] حس و [illegible] و شکل [illegible] پس او را [illegible]
پس انگاه [illegible] شده است [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] ساز و [illegible]
[illegible] آدمی [illegible] دست شده را [illegible] علیه و سلم
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible] برای [illegible]

کرده‌ام از تو شر استهزا کنندگان را ... آنانکه میسازند و شریک میکنند

با خدای یکتا ... خدای دیگر را باطل ... پس زود

بدانند عاقبت کار و به بینند مکافات کردار خود را ... و بدرستی

که ما میدانیم بدرستی که تنگ میشود سینهٔ تو ... بآنچه کافران

میگویند از شرک خدای و طعن در قرآن و استهزا یعنی بسخنان ایشان ترا آزار

... پس تسبیح کن تسبیح مقرون بحمد پروردگار خود یعنی بگوی

سبحانه و بحمده ... و باش از نماز گزارندگان

صاحب کشف الاسرار فرموده که از شکوی تو اطلاع داریم و از آنچه بتو میرسد از غصه

بیگانگان خبر داریم تو الحمد دل بما ده زد زاری که میدان مشاهده است با مشاهده

دوست بار بلا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گفته که بازار بغداد

دیدیم یکی را که صد تازیانه زدند آهی نکرد از وی پرسیدیم که ای بیچاره چه وایت

همه زخم خوردی و ناله نکردی گفت از آنکه معشوق من حاضر بود که معشوقم در برابر

بود و میدید که مرا برای چه میزنند از نظاره وی با لذت زخم شعور نداشتم

تو تیغ ... که میزنی بر دل ... نظاره میکنم آن چهره نگارین را

و پرستش کن پروردگار خود را ... تا وقتی که بیاید

بتو چیزی که در او از یقین موقن است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل

کلام آنکه ما دامی که زنده باشی ... و دست از پرستش باز مدار

... نزدیک رسید ... فرمان

خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار ... جل جلاله ...

تا وقت آید آورده‌اند که چون کافران تعجیل میکردند در آنکه پیغمبر صلی الله علیه

وسلم ایشان را بدان وعده میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دینی آیه آمد

که امر نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق

و بر خداست یعنی او راست [illegible] بیان طریق یعنی راه صواب که رسیدن به حق یا جز و راست اما بعض طریق مستقیم و تعدیل آن [illegible] بیان بجهة [illegible] نمودن فضل در رحمت یا جز او نیست راجع یعنی [illegible] اسلام [illegible] و هست بعضی از راه که منحرف‌اند [illegible] از قصد یعنی میل کرده بیمین و یسار [illegible] کسی که خواهی کند [illegible] را [illegible] نمودی [illegible] و نیست [illegible] بیان قصد سبیل [illegible] انکه فرو فرستاد [illegible] از آسمان یا از سحاب یا از آسمان [illegible] آب [illegible] شما را [illegible] آشامیدنی [illegible] [illegible] که [illegible] نیست کننده [illegible] در آن [illegible] [illegible] میچرانید [illegible] بجهة [illegible] ما و حیض [illegible] میخوانند یعنی میرویاند [illegible] برای شما [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] است که زراعت میکنند [illegible] زیتون را و خرما بنان را [illegible] انگورها را [illegible] و بعضی از میوه‌ها که در دنیا ممکن باشند زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشند الا در بهشت [illegible] بدرستی که در [illegible] زمین [illegible] [illegible] بر قدرت و حکمت الهی [illegible] مر قومی را که تفکر کنند [illegible] در آنکه دانه در زمین افتد و آب در وی نفوذ کرده [illegible] گشته [illegible] اتصال [illegible] [illegible] زیاده میکند [illegible] از ما [illegible] بر آید [illegible] باشد و [illegible] اشکال و الوان و طعوم نیست الا فعل فاعل مختار تقدس و تعالی [illegible] جانبخش [illegible] [illegible] کرد [illegible]

و چهار پایانرا که اصناف ثمانیه اند [illegible] بیافرید برای شما [illegible] که از آن

لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را [illegible] در ایشان پوششی است که گرم کننده

یعنی جامها از پشم و موی که سرما را باز دارد [illegible] و منافع یعنی شما را منافعها

از نتاج و شیر و سواری و کراء و حمل و تجارت و دیگر منافع [illegible] و از ایشان

میخورید یعنی گوشت ایشان میخورید [illegible]

و اکل غیر انعام چون [illegible] صید بر و بحر [illegible] معتبر است [illegible] و

شما راست جمال یعنی چهار پایان [illegible] زینتی و آرایشی یعنی در [illegible] شما در

[illegible] ایند از

چراگاه [illegible] و وقتی که [illegible]

[illegible] و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را

[illegible] شهری [illegible] بلدها گرانه

بار یا سوار یا پیاده [illegible] که هیچ [illegible] که ببلد شما رسد

[illegible] تجارت [illegible] نمیتوانید

رفت مگر بمشقت [illegible] انعام [illegible]

بتحقیق [illegible] شما [illegible] و سابقه خدمت

بخشاینده است که بافریدن چهار پایان کار بر شما آسان کرد

[illegible] و خرانرا [illegible] تا بر

نشینید آنانرا [illegible] و کار ایشان کنید [illegible]

و بیافریند [illegible] ایشانرا آن [illegible]

[illegible] از حشرات و هوام [illegible]

[illegible]

سکوت از تفسیر [illegible] ما لا تعلمون [illegible]

وشاید که شکر گویند مر این نعمت بیشمر دریاها و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیمست که بها بکرا
سبب منافع بسیار شد صاحب کشف الاسرار گوید که حق سبحانه از روی نظام در
زمین دریاها آفریده چون بحر قلزم و عمان و محیط و غیر آن و برای عبور بر آن
کشتیها مقرر فرموده و اهل دل بالنسبه بنفس آدمی دریاها پیدا کرده چون
دریای شغل و هم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین
نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی
رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که بکشتی قناعت جای کند از دریای
حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی
رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت
تفرقه در تعلقاست و جمعیت در فنا بعضی از اهل دل [illegible] تفرقه اند و بیخودان در
مرتبه جمع بحساب خودی قدم در کشتی نهاده و بیخودی قدم بر کشتی تا بجایی لا [illegible]
راه کی رسی دو جهان الا الله [illegible] و کوهها از [illegible] بنهاد در زمین
کوههای بلند و بزرگ [illegible] تا حرکت نکند بشما زمین یعنی متحرک
و مضطرب نگرداند شما را [illegible] زمین بیافرید
بر روی آب متحرک و بی قرار بود ملایکه گفتند این بساط [illegible] نمی تواند
بود حق تعالی بر روی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تبیان آورده که چون
زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه و تعالی فرشته که
او را صاعد یا نیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و از کوهها
مکرانی پای او بر جای خود قرار گرفت پس کوهها را [illegible] ساخت تا پا [illegible]
و دیگر در زمین پیدا کرد جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون
و سیحون و امثال آن و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از موضعی
بموضعی تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود

وگل و برگ و با [illegible] و نقش و گل آشکار [illegible] و رام گردانید برای انتفاع شما

[illegible] شب و روز یکی برای آرامش و دیگری برای آسایش [illegible]

و آفتاب [illegible] منافع فواکه و ادراک زروع و معرفت [illegible] شهور

[illegible] ستارگان را [illegible] شما را نفع میرساند

در حالتی که [illegible] راه [illegible] بامر خدای که [illegible]

[illegible] بدرستی که در اینها [illegible] علامتهاست

بر وحدانیت [illegible] گروهی که تعقل کنند در احوال نباتات

کرده [illegible] فرموده [illegible] دلالت که بغایت ظاهرست ذکر

عقل کرد [illegible] برای نفع

شما [illegible] از [illegible] را بسر ساخت نفع

گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و [illegible]

در حالی که مختلف است [illegible] و اشکال و اصناف آن [illegible] بدرستی که در این

مخلوقات [illegible] دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت [illegible]

گروهی را که یاد کنند [illegible] مسخر کردانید دریا را

کشتی [illegible] از انتفاع [illegible] صید میکنند [illegible]

[illegible] گوشت تازه یعنی ماهی [illegible] غوص

[illegible] بیرون آرید [illegible] پیرایه که می پوشید

یعنی استخراج میکنید از آنجا [illegible] مروارید و مرجان [illegible] می پوشند آنها

زنان شما [illegible] تزیین نسا برای رجال باشد [illegible]

[illegible] روزنده و شکافنده آب

[illegible] در دریا [illegible] و دیگر [illegible]

در کشتی [illegible] از [illegible] بسبب [illegible]

و نمیدانند

نه زندگانند یعنی بسان جماداتند نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمی‌گویند
که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبدهٔ ایشان یعنی چو دانا
وقت بعث خود و غیر خود را ندانند هیچگونه جزا نتوانند داد پرستندگان خود را
و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزای ایشان توانا
و مراعی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ارواح با ایشان تا از عبده تبرا
کنند خدای شما
خدای یکتا و یگانه است
پس آنکسان که ایمان نمی‌آورند
بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی‌کنند
دلهای ایشان ناشناسنده است و حق را نمی‌پذیرند
و ایشان سرکشانند یعنی از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا گردن کشی میکنند از قبول
ایمان
هر آینه راست و درست است
اینکه خدای میداند
آنچه پنهان می‌سازند از مکر بر رسول خدای
و آنچه
آشکارا میکنند از حرب و مخاصمه با وی
بدرستی که خدا
دوست نمیدارد متکبرانرا که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند
و چون گویند متکبرانرا یعنی اتباع و بعضی پرسند از رؤسای
اشراف که
چه چیز فرستاده
پروردگار شما بر محمد این سخن
بر سبیل استهزا و تهکم است چه ایشان نزول قرآن منکر بودند یا چون کسی استهزا
پرسیدی که خدای بچه فرستاده است
گفتند
آن
فرستاده شده و سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه
او میخواند اساطیر الاولین است گفتار بر این سخن قومی را گمراه میساختند و حق
تعالی فرمود که این تحمل کردند
تا بردارند
بار گناهان خود را
بتمام
روز رستخیز
و بردارند
بعضی نیز از گناهان آنکه
گمراه ساخته اند ایشانرا

و دیگر پیدا کرد نشانهای براه بیرون رونده کان از کوهها و پشتها
وبسیار کانها چون بیشها و نباتات العصی و فرقدین و شجرها و غیر ان
و سماکین و جدی و مانند آنها ایشان یعنی قریش را در خشکی
و تری راه می یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه مسافرانرا میسرست اما
ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف بانکه راه را بستاره از همه مردم
بهتر می شناسند آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات که مذکور
شد باشد همچو کسی که نمی آفریند مراد ازان انداد اند که ایشانرا بدون
خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوقات
هیچ مشابهتی نیست پس ما چیزی را شریک قرار دهیم با صانع غایة عناد و نهایت
جهالت است ایا یاد نمی کنید ایشانرا یعنی یاد کنید تا دریابید
فساد اعتقاد خود را و اگر خواهید که بشمار رسید
نعمتهای خدای را که بر شما ارزانی داشته نتوانید شمرد و انرا که
چون از شمار نعمت ها عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود
بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند
مهربانست که بتقصیر شکر گزاری نعمت از شما باز نمی دارد
و خدای میداند آنچه پنهان میدارید از عقاید و انچه
آشکارا میکنید از اعمال و انانکه از غیر الله طلب کرده میخوانند
کفار که وی را می پرستند بجز خدای نمی
آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند هرحال
انکه ایشان آفریده شده اند و هرکه مخلوق باشد محتاج بود در وجود
بیکدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود بود ایشان شرکت حق را
نشایند و ایشان با وجود مخلوقیت مرد کانند

که متوقع نبود در میان آورد که مراد از بنیه عذاب بعوض است که بر لشکر او مسلط شد
در این باب زموده که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفت و در ام
الدماغ جای گرفت و نمرود که شش صد ... چهار صد سال در اینجا بماند و درین وقت بیک
مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامش می یافت شیخ فرید الدین عطار در ترجمه منطق
الطیر آورده که نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سر او چهار صد سال می داشت
جو قدم ... عکس ضعیف را مدد سلطنت خصم قوی را بر کند ... روز
قیامت ... رسوا گردانند ایشان را بعذاب کند با ایشان جای جز ... دیده بینا
مغرور گردانید با ایشان در حرم و اصنام ایشان که بعوض ... و گوید خدای
در آن روز ... کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردند که
شریکان من اند ... آنانکه بودید شما که از روی کینه
خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان ... در شأن ایشان ... گویند
آنانکه ... داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه
یا دانشمندان که خلق را بتوحید دعوت کننده اند گویند ... بدرستی
که خواری و رسوائی درین روز ... و بدی یعنی عذاب
بر کافرانست ... آنانکه ...
یعنی ... قبض کنند ... فرشتگان ... ایشان را
در حالتی که ایشان ستمکارانند
بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند ... پس بیندازند
صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یاد کرده ... و گفتند
... نبودیم ما که عمل کنیم ... هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را
منکر شوند حق سبحانه فرماید ... یعنی کافر بودید و معصیت کردید
بدرستی که خدای داناست ... بر آنچه بودید که عمل میکردید و بر آن
شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست که گویند ... پس در آیند

بی دانشی یا معذور از که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم
حصه از عقوبت قوم که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده بودند بدانید که
بد باری است آن باری که ایشان می کشند بدرستی
که مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا
پس بیامد فرمان خدای بآن بناها که برافراشته بودند یعنی
امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد از جهت اساس یعنی
که بنا بر آن موضوع بود پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها
از زبر ایشان یعنی اول بلا به ایشان رسید آنگه بنا و دیوارها و این
اشارت باستیصال کلی و هلاک ایشان در آنها بعضی بر آنند که مراد از این بناها
صرح نمرود است که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسنگ
و غرض آن بود که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم صلوات الله علی نبینا
و علیه مطلع شده باشد حق تعالی بعد از اتمام صرح باد از جهت هیبت
الهی بوزید و آن بنای را از بیخ و بنیاد بکند و در تفسیر ثعلبی آورده که سر آن
بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و از مهیب آن آواز
پدید آمد زبانهای قوم متبلبل شد یعنی هم بر آن سخن ایشان مختلف گشت
و وجه تسمیه آن شهر که کوثا نام داشته ببابل این است محمد جریر طبری آورده که
زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بوده چون سقوط صرح واقع شد بناها
اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان
دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه
خبر میدهد که آن قوم که پیش از این مکر میکردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی
بناهای ایشان حکم کردیم و بیامد بریشان عذاب
از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از جایی

برانچه داشته باشند راضی خواهند بود ـــ مثل این جزا ماداش
میدهد خدای متقیانرا ... آنانکه ... بمیرانند ایشانرا
فرشتگان بامر خدای ... در حالتی که پاکند از شوایب شرک و عصیان پاک
یا خوشی وقت باشند یا نکرده دهند فرشتگان ایشانرا از جهت تعظیم
گویند ... سلام خدای بر شما و میشاید که سلام فرشتگان باشد برایشان
وبعد از سلام گویند که فردا مبعوث شوید ... درآیید در بهشت
که برای شما آماده است ... بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات
وحسنات
آیا انتظاری برند کافران یعنی منتظر نیستند
مگر آنانرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح
یا بیاید ... فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان
مانند شرک و تکذیب ایشان ... کردند آنانکه بودند ... پیش از
ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید ... و برایشان ستم نکرد
خدای بهلاک ایشان ... ولیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
بر نفسهای خود ستم میکردند ... پس رسید ایشانرا احکام عدل
جزای آنچه بد عمل کردند ... و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا ... آنچه بودند که بآن ... استهزا
میکردند یعنی عذاب موعود ... و گفتند آنانکه شرک آوردند
اگر خواستی خدای ... نمی پرستیدیم بجز خدا
هیچ چیزی ... ما ... و نه پدران ما ... وحرام
نمیکردیم ... بی حکم خدای ... هیچ چیزرا از بحیره و سائبه و غیر آن
مشرکان این سخن را از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت
حسین بن الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت

بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما   درحالتی که
جاوید باشید در آن   پس بد است بد مقامی و بد آرامگاه
متکبرانرا جهنم   آورده اند که احیاء عرب در موسم کسانرا میفرستادند بجهة خبر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق کرده بدیشان بگویند چون فرستاده از کفار
می برسید که بر محمد چه چیز فرود می آید گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه
گذشت   وچون گفته شد   ورا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی
مؤمنانرا   چه چیز فرو فرستاده پروردگار شما   گفتند
فرستاده نیکویی چرا که آن لفظیست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع حسنات و برکات
اوست و نیکویها دینی و دنیوی و جمیع بهاهای صوری و معنوی ناشی ازو
مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول
الله   در این سرای   مکافات نیکوست از عصمت خون
و مال و حرمت و فتح و نصرت   و ثواب ایشان در سرای دیگر
بهتر است   و نیکو سرایست مر پرهیزکارانرا بهشت و گویند
نیک سرایست دنیا که درو توشه زاد آخرت می توان کرد و گفته الدنیا مزرعة
الآخرة چه مؤید این قولست بزرگان گفته اند زرع تو یک حصاد غرک   بکوش
امروز تا تخمی بپاشی که فردا بر خوری تا در نباشی که اینجا کشتی کردن و از آنجا
در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی   سرای متقیان بوستانهای اقامت
است که روز قیامت   در آیند بدان   میرود
از زیر منازل آن بوستان جویها   مر ایشانراست در بهشت
آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید
مر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن
گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان

یعنی عهد کردند و در تغلیظ سوگند و گفتند [illegible] بر شکنیم دعوای
اگر ابتر کرد — ای جاست بعد از نقض یعنی بر خلاف کیف ایشانرا و وعده کرده
است — وعده کردنی — که برادوست وفا کرده بود انرا یعنی [illegible] لوفا
درست و راست — ولکن بیشتر آدمیانرا
نمیدانند — و حق تعالی بر جمیع انکه داریشانرا بهانه کند — بر امهال ایشان
آن چیزی را که اختلاف میکنیم — در آن از امر دین یعنی روز حشر
و برای اثبات مرا نمودار انکه بدو وعده اند
اگر که بودند — دروغ گویان در انکار قیامت — جز بنیست
که قول ما — هر چیز را — چون خواهیم او را بوجود آوریم
انست که گوییم — مر آن چیز را که بباش — پس باشد و وجه سخن آنست
که اگر پیش از آن [illegible] ماده و وجود [illegible] که ابتدا بی سبق ماده
تا [illegible] بماده [illegible] از شیء با وجود ماده در
نظر [illegible] انکه پیش از وجود [illegible] بعد از فنا [illegible] چون
در آورد از عدم بوجود چه عجب باز اگر کند موجود — اما آنکه
برفتند از اوطان خود — در کارهای حق تعالی یعنی برای رضای او
از آنجا که ستمدیده شده بودند و از [illegible] اصحاب نبی رضی الله
عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند [illegible]
که — هر آینه جای دهیم ایشانرا — در دنیا جای [illegible]
یعنی مدینه منوره علی ساکنها الصلوة والسلم و گفته اند [illegible]
و مر آینه مزد آخرت مر ایشانرا — بزرگتر است [illegible] در دنیا بدیشان
رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه [illegible] مهاجرانرا عطا
دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا وما ادخر

آنچه کفتندی حق سبحانه ایشانرا بران عیب نکردی ... مانند کردار اهل مکه
کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال
و تحلیل حرام ... پس نیست بر فرستادکان یعنی نیست بر ایشان
مکر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را ... و مر آینه
ما فرستادیم ... در میان هر کروهی ... پیغمبری چنانچه ترا بدین امت
فرستادیم تا بکوید امم را تا همه کویند ... که بپرستید خدایرا
و بپرهیز کنید و بایک سو روید ... بر پرستیدن طاغوت
و آن چیزهاست که جز خدای پرستند ... پس از ایشان امم ... کسی بود
که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد ... و از ایشان کسی
بود که واجب شد ... بر وی کمراهی بسبب خذلان الهی ... پس بروید
ای مشرکان و سیر کنید ... در زمین ... پس بنکرید که چکونه
منتهای کار تکذیب کنندکان یعنی بروید بدیار عاد و ثمود
بکذرید و بنظر عبرت در آن ملکها بنکرید تا بر شما واضح کردد که مر کرانرا ... ایشان
کردند ... هلاکی که ایشان شدند ... اکر سخت کوشی و حریص
روزی ای محمد ... بر راه یافتن مشرکان ... پس بدرستی
که خدای ... راه نمی نماید ... آنرا که همی خواهد کمراهی او
و نیست کمراهانرا ... هیچکس از یاران که دفع عذاب کنند از ایشان
در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود تقاضای او میکرد
در اثنای مکالمه کفت بدان خدای که بعد از مرک بلقای او امید دارم کافر کفت
تو امیدواری که بعد از مرک زنده شوی مسلمان کفت آری کافر بانکار و غلط سوکند کرد
بیشتر و مقرر بود سوکند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود این آیه آمد که
و سوکند خوردند ... بخدای ... سخت ترین سوکندان ایشان

زو برد ... یا ایمن شدند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی
از انجا که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط علیه
السلام آمد ... یا از آنکه بگیرد ایشانرا ... در گشتن ایشان
یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای کار معیشت که عادت ایشان بود
در جامه خواب از پستی بپستی ... پس نیستند ایشان عاجز کنندگان
خدایرا از عقوبت خود ... یا ایمن شدند از آنکه بگیرد خدای ایشانرا
بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان باشند از عذاب قومی که
پیش از ایشان بوده اند و در حین ترس عذاب بدیشان فرود آید
پس بدرستی که پروردگار شما ... مهربانست که مهلت میدهد
باشندگان ... بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان
آیا نمی‌نگرند این کافران ... بسوی آنچه آفریده است خدای
از چیزی که او را شخص است ... میگردد سایهای او
از راست و چپ یعنی از هر جانبی ... سجده کنندگان
مر خدایرا ... در حالتی که ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع
و در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که کافران اگر خدایرا سجده نمیکنند جز ایشان
که سایهای ایشان مر او را خضوع و خشوع میکنند ... و مر خدایرا همه
سجده میکنند ... آنچه در آسمانهاست از علویات
و آنچه در زمین است ... از جنبندگان ... و فرشتگان نیز سجده
میکنند و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست
یا بسبب طاعت در سجده و مؤید این قولست آنکه میگوید
و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع
است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده

اگر باشند کفار که بدانند که مهاجرانرا در دو سرای ... الآخرة افضل
مزد بیند هم مر ایشانرا با ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت و ما اگر مهاجران بدانند
زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت ... مهاجران آنانند که صبر کردند
بر مفارقت وطن و آزار کفار ... و بر پروردگار خود توکل
میکنند و کار خود را بدو تفویض می نمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از آن
بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشته را مبعوث گرداند تا خلق را بدو
دعوت کنند رد قول ایشان فرا الله آمده که ... و نفرستادیم ما برسالت
پیش از تو ... مگر مردانی را از آدمیان که ما بزبان ملایکه
وحی فرستادیم بدیشان و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی کنیم
فرستادیم بدیشان یعنی سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت
فرستد نه ملک ... اهل کتاب یعنی علمای ایشانرا
بپرسید ... اگر شما نمیدانید که ما نفرستاده ایم که انبیا که گذشته همه بشر
بوده اند مبعوث شده با علم فرستاده گشته ... با معجزهای روشن
و کتابهای نوشته ... و فرو فرستادیم ... بتو
قرآن را که سبب یاد کرد خداوند است سبحانه و تعالی ... تا روشن
و هویدا کنی برای مردمان ... آنچه فرستاده شده است بدیشان
بسوی ایشان از اوامر و نواهی ... و تا شاید که ایشان ... تفکر
کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست ... ایا ایمن
شده اند آنانکه ... کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا
چنانچه انگیخته اند یا جراحتها که اندیشه نسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند
از آنکه فرو برد خدای ... ایشانرا در زمین چنانچه قارون را

از شما ... گروهی از شما یعنی کفار ... بخداوند خود
شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب
غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسببی باز بندند تا کفران
ورزند بانچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت پس
برخورید امر تهدید است یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا
بهره بردارید پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این
سخن تهدید و وعید است اهل کفر انرا و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند
برای آنها که نمی دانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست یا برای آنچه
خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان بهره
از آنچه بدیشان دادیم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرمود وجعلوا
لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان این کلام در سوره انعام
گذشت سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
از آنچه هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان
خدایند و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم میگویند
و میسازند و خدایرا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه
دختران خدایند و سخن بنو ملیح آنکه بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه
متولد شدند پاکست خدای از قول ایشان که دختران دارد
و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان مینازند یعنی پسران
و چون خبر داده شود یکی از ایشان بولادت
دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده
گردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم
و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی و پنهان

ذو العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست درین آیه سجده باید
کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت خوف حق را سجده می کنند
پس بنده باید که درین محل بدین دو وصف موسوم گشته خود را در زمره ساجدان
گنجایش دهد ... می ترسند ملایکه ... از عذاب آمیز کار خود که ناگاه
فرستد ... از زبر ایشان ... و میکنند بطوع و رغبت
آنچه فرموده شده اند یعنی از پرستش و ذکر ... و گفت خدای
و لا تتخذوا ... دو خدا را بعد از اثنین برای تاکید است
خدا نیست که خدای ... معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
زیرا که در صفت الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید
که خدای واحد باشد من کل الوجوه متعلق نبود به هیچ شی از اشیا بلکه اشیا
از وی ظاهر بود و او بی اشیا قایم بود از همه صفات بذات جدا پس
شی لکم ... ایا ... پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم
ابلغ است در ترهیب و تخویف ... و مر خدایراست
آنچه در آسمانها و زمینست یعنی مخلوق و مملوک اوست ... و مر او راست
اطاعت ... لازم واجب یا دین پسندیده ... او را همیشه باقی و ثابت
یا او راست جزای دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی
آیا پس بغیر خدای از کسی دیگر ... می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست
و آنچه بشما رسیده است ... از نعمتهای خدای چون صحت و غنا
و خصب ... پس از خداست ... پس چون ... برسد بشما
سختی ... چون مرض و فقر و قحط ... پس بسوی او نالید بتضرع و زاری
بدرگاه او ... کنید ... پس چون ... بردارد آن سختی که از شما نالید
عنکم

ما را نزد یکدیگر او و تربه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق تعالی میفرماید که دروغ میگویند
حقا چنین است که فردای قیامت
ایشانرا آتش دوزخ   بدرستی که باشند
در آتش و بی اعتباران و بعد از موجبت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت   و بتحقیق که ایشان مترکان و جبورانند
تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید
تحقیق فرستادیم پیغمبرانرا   بخدای که ما
سوی امتان که بودند   پیش از تو
بسیار است
برای ایشان بدیر کشش یعنی بنیبی
کردارهای ایشانرا تا تکذیب انبیا کردند
دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و پس شیطان
نوعی که آرایید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند
و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فردا   عذابی دردناک
و نفرستادیم   بر تو قرآنرا   مگر
برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی   برای مردمان
آنچیزی را که اختلاف کردند   در آن از امور توحید و از احوال معاد
و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن   و برای
رحمت   مر گروهی را که بگروند باو   و خدای
فرستاد   از آسمان   آبی   پس زنده
گردانید بآن آب زمین را   بعد از مرگ او یعنی تازه کرد انید
زمین را ببارانی بس از پژمردگی او و گفته اند فرستاد از آسمان قرآنرا
که سبب حیات مومنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را
بدرستی که در این گفته مذکور شد   مر نشانه ایست آشکارا
مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف

تیره رو خود را پوشد   از گروه آشنایان و خویشان
از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده باشند بان یعنی از قوم خود پنهان دارد که چرا
دختر براد ند و در تفکر افتند که   آیا نگاه دارد آن مولود را
بر خواری و ذلت   یا بپوشد او را   در خاک یعنی زنده در
گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو خزیمه میکردند   بدانید که بد است   آنچه
حکم میکنند مشرکان یعنی دختر پیش ایشان قدر و حرمت ندارد و بخدای نسبت میدهند
و آنانرا که نمی گروند   بسرای عقبی   صفت
بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن
و مر خدایراست صفت اعلی یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق بوجود
شامل و منزه از صاحبه و ولد   و او غالب است و قادر بر هلاک
کفار   حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم
و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافرانرا   بستم یعنی بکفر ایشان
نگذارد بر روی زمین   هیچ جنبنده بشومی کفر
ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد
تا وقتی نامبرده شده برای موت یا عذاب ایشان   پس چون
بیاید   در وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ
باز پس نمانند ساعتی از آن   و پیشی نگیرند ساعتی
بر آن بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده   و حکم
میکنند   مر خدایرا یعنی برای او   آنچه نمیخواهند برای خود یعنی
دختران یا شرکت در مهتری و سرداری   با وجود
این میگویند زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند   آنکه
ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند اگر رجوع ما با خدا باشد

و دوم هوا آمیخته کرده از عفونت در رواز نظا قبول ما بهتر خواهد بود زیرا که زمانه رطلی
شرکت خفیف و صفای عقل بسبب شرب هوا منتفی در رواز نظر بر وجود اسعف و در هوا
غرض خود و بهوده عمل فعالی از آنکه دکی بنیست [illegible] طاعت الله [illegible]
جگر سوده نباید بکار و مرجع نه از آنکه دلی افتاد با که پیش قطرها خود نابناکی
ثمرات [illegible] عند و حرثی راست از میوه‌ها نباتی [illegible] و ما کهای انگور
تخرج [illegible] لا میکرید آن سد [illegible] ست کشود آیه قبل از تحریم فرمان ارشده
با جراد بنیست که از خرما و مویز گیرند و از مفسران ابو عبیده رحمه الله هوده [illegible] سکر
سکر را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید [illegible] و روزی نیکو چون خرما
و مویز و دوشاب [illegible] بررسی که در این میوه‌های تر و خشک و فواید ایشان
مر اینده دلیل بر شیر توانایی باری تعالی [illegible] و رکود [illegible]
تعقل هستند بنظر تامل در آن تفکر نموده [illegible] و الهام فرستاد پروردگار تو
بهر [illegible] زنبوران عسل یعنی به دل ایشان افکند [illegible] از آنکه فرا
گیرند [illegible] از تکاف کوهها [illegible] خانه‌ها مسدس متساوی الاضلاع
بحسن صنعت و صحت قسمت [illegible] و از میان درختان نیز خانه‌ها گیرید یعنی در
کوه و شجر جای کنید در وقتی که مالک صاحب نداشته باشید [illegible] و خانه
گیرید از آنچه مردمان نهند ما فناها سازند یعنی [illegible] شما چون کنید و نیز او
پس بخورید [illegible] از هر میوه که خواهید تلخ یا شیرین [illegible] از زار
وانوار ست [illegible] پس بروید [illegible] بر اهها پروردگار خدا یعنی طریقی را
که الهام داده است در عمل عسل [illegible] در حالتی که منقاد باشید و رام شوید او
او [illegible] را [illegible] رسته از [illegible] نهند [illegible]
مستحیل کرده بشیره شیرین و انزال آن کنند برای ذخیره زمستان و لهذا است که حق
سبحانه میگوید [illegible] بیرون می آید [illegible] از شکمهای ایشان بطریق لعاب

وبرسانیم شمارا [illegible] در وجود چهارپایان [illegible] دلالتی بابت بجوید کنند
از جهل بعلم [illegible] می آشامانیم شمارا [illegible] یعنی از آنچه در شکمهای ذوات
الالبان است از بعض نعم [illegible] از میان سرکین و خون
شیری [illegible] پاک از لوث دم و رایحه فرث [illegible] گوارنده
آشامندگان را ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم او بجوش آید
سه طبقه در وی پیدا میشود اسفل او فرث است و اوسط او لبن و اعلی آن دم پس
خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از مخرج بیرون می آید
صاحب انوار فرموده که ظاهر قول ابن عباس رضی الله عنه آنست که اوسط او ماده لبن
است و اعلی ماده دم است زیرا که لبن و دم در کرش یعنی اکرش للحیوان متکون
نمیشوند بلکه خلاصه اینها کو را بعض از آن منهضم باید جگر طبخ میکند و تنقل
آنرا که فرث است میگذارد و آنرا که کیلوس منهضم تام میدهد تا اخلاط اربعه
حادث میگردد و تخشی میکند انها را بر اعضای که [illegible] قادر حکیم در ورود بعث
نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت
احتیاج برودت و رطوبت برای مزاج اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم
میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از وی به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت
پستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند
و بدانکه تکون شیر از ماکولات بعضی از حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است
و خروج او با آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی از آیات الله و علامتی واضح
بحکمت الهی و قدرت پادشاهی از خون سرخ شیر سفید آورد بیرون و زخارها
خشک گل ترکند پدید و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت خلوص است
یعنی اگر در وی یکی از دو صفت فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را
قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید خالص بود که اگر بشوب فرث ریا

باکیزه و باکیزه نخورند طعامی که امر کرد از زبان یعسوب بر اکه بادشاه نحل است خلاف
نکنند نمکنی که ز سنگها برون روند و باز با وطن خود رجوع نمایند طعامی که هرگز بر
قاذورات ننشینند و از آن نخورند صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچو
خانهای مسدس ایشان ساختن نتوانند یعنی همچنانکه از عسل ایشان شفای امراض ظاهر
حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطنی که جهالت است دست دهد
فکر دل را نیک با تمکین کند کام جانرا چون عسل شیرین کند [illegible] فکر از کام
جان رسد چاشنی او بجان تا ابد — خدای که پیدا کرد شما را و از
عدم بوجود آورد — بس بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد
و از شما هست [illegible] کسی هست که رد کرده شود — بسوی
خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت که بعضی را بنجاه شصت یا نود
تا نود اند [illegible] — بعضی [illegible] — چیزی را
یعنی بی اطلاع نیست [illegible] در نسیان [illegible] که او دکفار [illegible] از
زیاد بیت [illegible] طول عمر [illegible] عقل — [illegible]
دانا است [illegible] — توانا است [illegible]
او را [illegible] — یعنی [illegible] از وی داد — [illegible] شما را
[illegible] — [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] بر [illegible] جاری
بس نیستند آنانکه [illegible] اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال [illegible]
و توانگری [illegible] جمعی از اموال شده اند نیستند
باز [illegible] مال خود را یعنی [illegible]
برانها که [illegible] شده است دستهای ایشان انکسار [illegible] یعنی خواجگان مالهای
خود را [illegible] اگر مالکان [illegible] را در اموال خود شریک سازند

اشامیدنی یعنی ... خلاف یکدیگر رنگهاء او یعنی سفید که عسل
زنبور جوانست و زرد از آن میانه است و سرخ که از آن پیرست و سیاه که سبز نادر
باشد وگفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست ... دران شراب
شفاست مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط
باغیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندکی معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود
قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آمد وگفت یا رسول الله برادر من می نالد از شکم خود فرمود که اسقه العسل بر فت
وباز آمد که شربت عسل دادمش سود نداشت دیگر باره بدانه فرموده همان
حالت اول دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که [illegible] اسقه عسلا
فقد صدق الله وکذب بطن اخیک و درین نوبت چون شربت شفای کلی یافت
وگویند ضمیر فیه راجع بقرانست که در وی شفای دلهاست چنانچه جای دیگر فرمود
که ونزل من القران ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم
بالشفائین القران والعسل اول عسل شفای الام ظاهرست و قرآن دوای
اسقام باطن ان یکی مرضهای ظاهری را زایل کرداند و دیگر بیماریهای قلب را
[illegible] کند و حقیقت انست که هر دو دوا که روی نماید صوری و معنوی دوای
شفا ان از قرآنست و مرض که باطن قلبی و قالبی [illegible] و آنکه را انرا شفای عاجل
کامل [illegible] اگر [illegible] خوردم جون شفای جان بیمارم توئی
[illegible] که از عسل یعنی نحل مرا اینه جئی باشد روشن بر قدرت
ربانی [illegible] گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع بدیع
در امور رقیقه و [illegible] ایشان [illegible] الا از الهام توانا [illegible] چندین
حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاد [illegible] داد [illegible] هر که ازراه
فرمان منحرف نگردد اما نبینی که میوه تلخ خورد و عسل شیرین باز دهد ودیگر جز
بار

و روزی دادن بنعمت واین دو صفت خدا را ثابت است نه اصنام را فلا تضربوا
پس فرو نیند یعنی مسازید [illegible] برای خدا مثلها برانند وجه که قیاس کنید تا بنزا
براو و شرکت دهید با او ومن لله المثل الاعلی نضرب له المثل انه [illegible] بدرستی
که خدای میداند فساد قول شما را [illegible] وشما نمیدانید واگر دانید بین
اشراک جرات نکنید با شما عز اینکه [illegible] مثل [illegible] [illegible] مثل [illegible]
وشما نمیدانید [illegible] در مثل ایراد کرد برای [illegible] معبودان باطل
اول فرمود [illegible] لله [illegible] یعنی بیان کرد [illegible] کیا [illegible]
[illegible] بنده [illegible] خریده [illegible] نه زیرا نما
نوا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اورا
از نزدیک ما [illegible] روزی [illegible] [illegible] تصرف توان کرد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بنهانی وآشکارا یعنی هر نوع که میخواهد [illegible] کسی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اختیار و با فراعکان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] راه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صاحب [illegible] [illegible] شیخ ابو العباس [illegible] رحمه
الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که از دنیا [illegible] رفت [illegible] الشیخ [illegible] حالت [illegible] یازده سال
میکنم [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] شد
در قدم [illegible] [illegible] [illegible] واجب [illegible] [illegible]
زند [illegible] قطره باران چون کنند [illegible] گفته اند [illegible] المثل برای [illegible]

فهم فیه سواء ... پس باشند ولاة و موالی در حال دارائی یکسان و در تفسیر فرموده که خطاب
با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک حق سبحانه
میفرماید که شما بچه نمی‌پسندید که بندگان شما در حال شریک شما باشند پس چگونه روا
میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت ... آیا بنعمت خدای
انکار میکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند چون
ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده
باشد ... [آیت] و خدای بیافرید ... برای شما ... از جنس شما
زنان که با ایشان آرام گیرید ... و بیافرید برای شما
۷۲ از زنان شما ... پسران ... و دختران یا اولاد اولاد یا
دامادان یعنی شوهران دختران که از شوهر دیگر دارند ... و روزی داد شما را
از پاکیزها ... آیا به بیهوده ... میگروند این
مشرکان ... و بنعمت خدای ... ایشان یعنی که منفعت باطل عقیده
است که بتان شفاعت کنند از تحصیل منفعت و دفع مضرت و بنعمت پرستش حقیقت به
یگانگی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آن چیزی
که برایشان حلال کرده اند و کفر ایشان ... نیست و ایشان برو میگروند
و نعمت حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم و بر وی ایمان نمی‌آورند
و می‌پرستند ... بجز خدای ... آن چیزی را که مالک
نیست یعنی ندارد ... برای ایشان ... روزی ... از آسمانها
یعنی باران ... و از زمین یعنی نبات ... یعنی منفعتی که کافران عبادت
بتان میکنند که ایشان نمی‌توانند روزی دادن ... چیزی پرستندگان را از مطر
و نبات ... و هرگز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش
اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی نیست ... از او نیرو فا

او از اعلی صدرقه ماسفل انست و باصطلاح انرا چشم زدن گویند یعنی آوردن ما فرای حر
قیامت یا زنده ساختن اموات را در ان روز آسان تر ست از انکه شما دیده
برهم زنید بلکه ان نزدیکتر ست چه لمح بصر در دو فعلست و منع
جفن و رفع ان و ایقاع قیامت یا احیا اموات یک فعلست پس ممکنست وقوع ان در نصف
زمان این حرکت برستی که خدای برهمه چیز از بعث و حشر
توانا ست یعنی تواند احیای خلایق دفعه چنانچه قادر ست بر احیا و ابتدا
بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال
کنند و فرمود و خدای بیرون آورد شما را
از شکمهای مادران شما نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع
نمود و دفع مکاره از خود و داد مر شما را گوش
و چشمها و دلها یعنی دو است و آتشی بشما داد تا جزئیات اشیا را
بشناسید و دریابید و بدلها معنی ادراکات و مباینهای که میان ایشان باشد بسبب
تکرار احساس تحصیل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در ان اکتساب
علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از علام در کف کرامت
و اتصاف شما در آنی داشته و سلاطین قلوب را که بمنزله استفاده است
شما انظر بستد تعقل متمکن ساخت تا بود که شکر گویند بر نعمتها
ایا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی
بسوی مرغان تا بیبینند اجتماع انرا رام شدگان برای پریدن
در هوا میان ارض و سما نگاه نمیدارد ایشانرا
در ان هوا بکم خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط ست
بدرستی که در تسخیر مرغان بر ان طیران نشانهاست
برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدان تفکر میکنند در انکه حق سبحانه مرغانرا

موفق [illegible] و کافر مخذول و مراد از مومن ابوبکر صدیق رضی الله و از کافر ابوجهل [illegible]

ثنا و ستایش مر خدای را که مولی تمام نعمتهاست بلکه بیش شکر کردن یعنی حمد

ایشان نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافه می نمایند پس مثل دیگر بیان

میکند [illegible] و او رد خدای شکی [illegible] دو مرد که

از ایشان [illegible] [illegible] [illegible] شود و یکی [illegible] قدرت

نداند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی [illegible] عیال او در هر جا نزد

جا که فرستد او را [illegible] بیاورد نیکویی یعنی کار

نسازد [illegible] الضمیر [illegible] و هر [illegible] که گو سپند در قوانین

[illegible] و کسی که میفرماید

بر راستی یعنی سخن که [illegible] کفایت [illegible] کامل [illegible] حکمت

بعدل [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اعتبار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آمد که [illegible] مر خدای راست [illegible] آسمان

و زمین یعنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مطرو نباتات است [illegible] [illegible] یعنی [illegible]

روز را احیا [illegible] در سرشت [illegible] [illegible]

تمام میکرداند نعمت و نیکویی خود را بر شما تا مگر دلی باشد که اسلام
آرید یا منقاد حکم او گردید پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام
پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام است آشکارا
و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند می‌شناسند
مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از دست
پس انکار میکنند آنرا به پرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده شفاعت
بتان ما در وقت سختی میشناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان اعتراف میکنند
و بدل منکر و میشاید که نعمة الله نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد که
آنرا بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند
و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان ناسپاسانند و حساب ناگرویدگانند و بترسان
ایشانرا از روزی که برانگیزیم از هر امتی گواهی گواهی بر
ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبر امت است پس دستوری نمیدهند
مر آنانرا که کافر شدند در عذر خواستن یا در رجوع بدنیا
و نه ایشان مطالبه کرده شوند به استرضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید خدا را یعنی عملی
کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات
امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر
خواهند از ایشان نپذیرند و چون ببینند روز قیامت
آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را و درآیند ایشان در دوزخ
و فریاد برآرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند پس سبک کرده نشود
از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی از آن
زمان ایشانرا مهلت ندهند تا عذاب بکشند و چون ببینند در آن
سرای آنانکه شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان

بر وضعی آفرید که پریدن می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که بر پریدن ایشان مدد دهد ان
حکمت دارد ایشان را نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان بی بال این تفکرات در
برای معرفت پرواز نموده خود را با ایشان کرامت نشان ساخته خیر من عبادة سنة
سنة میرساند فکر از بیضه خانه فرو لذت کشد سوی سراپرده راز رب کشد
و خدای ساخت برای شما از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت
و چوب باشد آرامگاهی که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود
و ساخت مر شما را از پوست چهارپایان خانها چو
قبه و خیمه که از ادیم سازند شما سبک می یابید آنرا بر داشتن و با خود
بردن در وقت سفر و رحلت شما و بوقت اقامت
یعنی نزول و ساخت برای شما از پشمهای انعام یعنی از میشان را
باشد و کرکهای نرم که شتر را بود و موهای که بز را بود
رختها از پوشیدنی و گستردنی و برخورداری از خرید و فروخت آنها
تا هنگامی که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید
و خدای چیزها که در برای راحت شما از آنچه بیافرید
از درختان و کوه و بناها و ابر سایهها تا پناهید از تاب آفتاب پناه برید
و ساخت برای شما از کوهها پوششها یعنی غارها
و شکها که دران سکونت می توانید و کرد برای شما پیرهنها
یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و غیره نگهدارد از آنهمه
باز دارد از شما ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفا با حد النقیضین یا آنکه وقایه
از گرما نزد عرب مهم است و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره
و جوشن گران نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و تیر و نیزه
و سنان در کارزار شما همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد

وبر جوی بازان معذب شوند در مقدار ساعات شبی از شبهای دنیا وبر وجهی دیگر در مدت
اندازه روزی از روزهای این جهان وگوشت بدن ایشان از عذاب نو بنو پیدا شود
[illegible] ویاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم [illegible] در میان هر گروهی
[illegible] گواهی بر ایشان از گفتار ایشان [illegible] از جنسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم
از ایشان مبعوث بوده باشد [illegible] وبیاریم ترا [illegible] گواه
برین گروه یعنی بر امت تو بر تصدیق مومنان وتکذیب مشرکان گواهی [illegible] وفرو
فرستادیم [illegible] بر تو قرآن را [illegible] بیانی روشن برای همه چیز
از امور دنیا بتفصیل یا اجمال [illegible] تحتاج الیه [illegible]
در احکام منصوص ظاهر است ودر آنچه ثابت شود بسنت واجماع وقیاس مرجع آنها نیز
قرآنست چه ما مامور شده‌ایم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] وحق کرده
استماع راه اجماع وتهدید بر ترک آن [illegible] غیر سبیل المؤمنین [illegible] وبعبرت
داشتن [illegible] حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible]
همه چیز باشد [illegible] وراه نمودنی [illegible] وبخشایشی [illegible]
[illegible] وبشارتی [illegible] مسلمانان را [illegible]
بدرستی که خدای می فرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیزها [illegible]
است میان تعطیل وتشریک [illegible] قائل بشرک [illegible] که متوسط است [illegible]
در عمل [illegible] متوسط است میان بطالت وترهب [illegible]
اخلاق [illegible] که متوسط است میان بخل وتبذیر [illegible] که متوسط است میان
جبن وتهور [illegible] ومی فرماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
بر ایشان [illegible] ومی باز دارد از [illegible]

گر ایشانرا شریک خدای میگفتند گویند مشرکان که ای پروردگار ما
این گروه مشرکان ما اند که بودیم ما که ایشانرا می پرستیدیم
بجز تو پس بیفکنند بتان تا
سخن ایشان را بسوی ایشان یعنی خدایان که بتانرا گوینا کرداند تا رود ایشانرا
جواب دهند و گویند هر آینه شما دروغگویانید مرگ ما شمارا
نبودیم بپرستش خود یا شما مارا نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید
و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملائکه را علیهم السلام در بهشت
بینند بوقتی که در دوزخ باشند گویند خدایا اینان اند که ما ایشانرا می پرستیدیم با جرا ایشان بودیم
پس ایشان در دوزخ و پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید ایشان منزه و مبرا
و در آن روز حجت بر ایشان لازم شده اند به دیگر گفتار و بیفکنند
بخدای ... یعنی خواهند که از در صلح درآیند و معترف
شوند بگناه و گردن نهند حکم خدا را اما اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد
چون کار از دست رفت و ... و گم کرده از ایشان یعنی باطل
و زایل شود آنچه بودند که دروغ می یافتند از شفاعت بتان
و دستگیری ایشان و خیال شفاعت از ایشان می پنداشتند
آنانکه کافر شدند بخدای و باز داشتند مردمانرا
خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بیفزاییم ایشانرا
عذابی بر عذابی بسبب آنکه بودند که منع مردم
از اسلام تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای
منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که مارانی بزرگ خلق کرده
عظیم چون شتر بر ایشان گمارند و ایشان ... خواهند که در میان آتش
پنهان شوند ... و در زاد المسیر گفته که ... بطرف ایشان روان کرد

باشد از معیشت ایشان اگر درویش است و فضل عیشی ندارد یاری دهد ایشان را در حیات
ایشان نفقتی خود و اگر ضعیف و عاجز است و ایشان نیز نمی‌توانند دعا کند درباره ایشان
و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت
یا افراط در گناه یا آنچه در شرع صاحب آن مستوجب حد است یا مخالفت میان قول و فعل
و منکر شرکست یا آنچه عقل آن را منکر بود یا آنچه در شرع وعید بر آن آمده باشد یا هر چه بر آن
وعیدی نیست و اسم منکر بود یا آنچه خدا را به خشم آورد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است
یا کبر یا تعظم و تطاول بی‌سببی یا تجسس عیب مردمان یا پیچیدن لغزشها یا طعن بر
مردمان یا تجاوز از حق به باطل و در لطیف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که
استقامت ملک به سه چیز مأمور به است و انعدام آن به سه چیز منهی عنه هر یکی از اینها
ثمره دارد ثمره عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و محبت و فایده صله رحم
انس و الفت اما نتیجه فحشی فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل
بغی [illegible] از نعمت و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید و محبت
خدای و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن صلوات بر وی و ایتاء ذی القربی محبت
اهل بیت است و دعای ایشان و در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در
اقوال پس نباید کرد مگر آنچه عدل باشد و نباید گفت مگر [illegible]
بر [illegible] در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتانست و منکر [illegible] در
اقوال [illegible] معاصی [illegible] و میری [illegible]
فرموده که عدل [illegible]
و احوال [illegible]
آنکه [illegible]
آنکه [illegible]
کسترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت بود و [illegible] بغی [illegible]

واز فعلی که انکار [illegible] که افراطست در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و خمر
کنند مباشر آن و از آن قوت غضبیه است در غیر محل خود چون قتل النفس و غصب اموال
و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا
و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان — پند میدهد خدای شما را با امر و نهی
شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست
الا که مندرج است در اقسام مأمورات او و هیچ شری نباشد الا آنکه اندراج دارد
در منهیات او و از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع خطبا روز جمعه در آخر خطبه
میخوانند عثمان بن مظعون منقولست که گفت من در بدایت حال اسلام ایمان
نیاورده بودم مگر به سبب آنکه شرم داشتم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایمان در دل من
قراری نداشت تا روزی که [illegible] بودم و این آیه نازل شد شبهه که
داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده این آیه را
بر ولید بن مغیره خواندم گفت ای برادر زاده دیگر بار بخوان چون خواندم گفت
ان له لحلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله
لمغدق وما هو بقول البشر و ابوجهل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که خدای
محمد امر میکند [illegible] و [illegible] که سبب اسلام اکثم بن صیفی
که [illegible] ایشان برده همین آیت است و علما در بیان این [illegible]
و منهیات سخن بسیار گفته اند [illegible] افراد [illegible]
و جهها انصاف یا اداء فرایض [illegible] در حقوق یا علم [illegible] و احسان [illegible]
است یا عفو از [illegible] یا [illegible] نوافل یا [illegible]
یا اخلاص در عمل [illegible]
و دیگر [illegible] برای غیر آنچه برای نفس خود
میخواهد و ایتاء ذی القربی صله رحم است و نیکویی کردن با خویشان بر آنچه فاضل

خود [illegible] نقض پیمان [illegible] و از خدا بعهدی او وفا نموده جزای وفا پابند

[illegible] از [illegible] میرسد [illegible] بر پشت [illegible] دارد

[illegible] خود [illegible] خیانت و زور و مکر [illegible] شما

[illegible] کفار [illegible] ایشان [illegible]

از گروهی دیگر در [illegible] از [illegible] ازیشان [illegible]

پیغمبر و مال ایشان را از [illegible]

جزای [illegible] شما را [illegible] وفای [illegible] و [illegible]

[illegible] که چنگ اعتصام در حبل خدا [illegible] و بعهد [illegible]

و [illegible]

[illegible] کردن [illegible] شان [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

خراب و [illegible]

[illegible] از آنکه بود [illegible] دیگر دید

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

بسبب [illegible] است [illegible] زود [illegible]

[illegible] است و [illegible] عظیم است

[illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] را [illegible] که [illegible] را و [illegible]

صفات نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت باید کشت تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که

[illegible] که بدترین دشمنان نفس است ، این سگ شوم نفس بدکاره که هم آغوش

تست همواره بدترین قاصد جان تست [illegible] مغز استخوان تست پیش باز آنکه ترا

ببرد [illegible] بند کن که دشمن تست ، و باقی حقایق و نکات و دقایق این

آیه در جواهر التفسیر توان یافت . و وفا کنید . به پیمان خدای

چون پیمان بندید مراد عهد الست است یا عهدی که میان خود و معبود شما شده

واجب است که نزول آیه در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب

در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق

سبحانه بدین آیه ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا

کنید و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را

از استواری آنها بسوگند و حال آنکه ساخته اید حضرت خدای را

بر پیمانهای خود گواه بدرستی که خدای میداند

آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند و مباشید مانند آن

زنی که بشکافت و باز گسسته ریسمان رشته خود را پس از قوت

یعنی بعد از استحکام او و حالتی که ریسمانها تاب داده باشد یعنی محکم و قوی

آورده اند که در مکه زنی بود نام او ریطه [illegible] و در حماقت [illegible] نام وی

و ملقب بود [illegible] جعرا الخرقا و او دو کنیزان بود و هر روز [illegible] از اول بامداد

تا نصف النهار [illegible] از نصف النهار میگفت

تا آن ریسمانها رشته را [illegible] پیوسته عادت او

این بود [illegible] پاره کرده [illegible]

که آنرا [illegible] تاب داده خود را ضایع میکرد و هر دم عاقل باید که سر رشته

زندگانی دهیمش در دنیا [illegible] زندگانی خوش یعنی بروزی حلال بوی ارزانی
داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته‌اند حیوة طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت
بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا [illegible] قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت
خواهد بود چه زندگانی در دنیا مشوب بتنغیص و تکدر است محققان بر آنند که حیوة طیبه
کسی راست که چهار صفت دارد [illegible] خدای [illegible] مقام با خدای و وقوف بر حکم
او [illegible] و اعراض از ماسوی خدای [illegible] مذکوره [illegible] حیوة طیبه [illegible]
باشد [illegible] ماسوی [illegible] جزا دهیم [illegible] و دهیم
ایشانرا مزد ایشان [illegible] به نیکوترین کاری که کردندی
پس [illegible] چون خواهی که بخوانی قرآن را [illegible] پس پناه
جوی بخدا [illegible] از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار [illegible] چهارده [illegible]
در الفاظ استعاذه و [illegible] اینست و امر [illegible] از [illegible] جمهور
امر استحباب است و [illegible] جمعی [illegible] و در تفسیر امام زاهدی
قولی هست که [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم [illegible] بوقت قراءة
و اقتدا [illegible] التیسیر [illegible]
[illegible] بدرستی که نیست [illegible] تسلطی
بر آنانکه [illegible] ایشان [illegible] و بر پروردگار خود
در دفع وساوس [illegible] توکل می‌نمایند [illegible] جز این نیست که تسلط
او [illegible] را دوست میدارند [illegible]
میکنند [illegible] و آنانکه ایشانند [illegible] شیطان [illegible] از زنگار [illegible]
بخدای [illegible] بعضی از احکام [illegible]
منسوخ میکنند [illegible] ایشانرا کاری [illegible] از [illegible] غالب آنست

میرسند برسی کرایی نزدیک خدا است برای وفاداران از نعیم دنیا
وثواب آخرت ... از بهترین [illegible] از ابو قریش و [illegible]
اگر [illegible] میدانید ... الحجر نزدیک شما [illegible]
بهرمای شود و منقضی گردد ... [illegible] زخوابی [illegible]
[illegible] داستهما [illegible] از نوشته که یکی [illegible]
موجوده [illegible] حیث [illegible] عبارتست [illegible]
از [illegible] در [illegible] مکنات [illegible] اعتبار دوم من
حیث [illegible] اعتبار اجماعی [illegible] میکویند و خلق [illegible]
نامند و جمیع نقایص موجودات [illegible] منسوب میوارند ... الذره
صورت [illegible] جمله اوست [illegible] نمیکنند
عنه جزئی ما عنده [illegible] اشارت [illegible] نیست وما
عند [illegible] باقی اشارت [illegible] بوصف و بیان [illegible] ما
همه هیچ [illegible] نقش [illegible] زبان ما همه هیچ ... وبرایشه
جزا [illegible] اما انرا کر صبر کردند بر فاقه [illegible] بهشت [illegible]
کفار [illegible] نمود [illegible] اهل [illegible] کرد برای ثواب صبر نموده
از عهد برنکشته [illegible] انرا که نعیم بهشت است [illegible]
نکوتر [illegible] بدر [illegible] اخلاص [illegible]
امام زاهد فرموده که اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود [illegible] بارکوه
با صد [illegible] ریکی از زمان [illegible]
[illegible] باقی [illegible] بید [illegible] وثواب [illegible]
[illegible] کرد [illegible] [illegible]
مومن [illegible] تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد [illegible]

و نهایت قوت بر انشاء عبارات از ایشان مثل آن عاجز بدیدی دعوی آنکه حی آموزانند
عجمی شکسته زبان آنحضرت را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست
بدرستی که آنانکه ... نمیگروند ... بآیتهای کتاب خدای
و تصدیق نمیکنند که من عند الله است ... راه ننماید خدای ایشانرا
بنجات یا بجنات ... و مر ایشانراست ... عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر
ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه مفتری ایشانند
جز این نیست که بر حق می بندند دروغ را
آنانکه نمیگروند ... بآیات خدای یعنی قرآن که مقرون یافته بمعجزاتست
و آن گروه مفتریان ... ایشانند در دعوی دروغگویان که میگویند انما یعلمه بشر
و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالهه باطله ایشان بایذا و آزار درویشان
صحابه که حمایتی نداشتند چون خباب و بلال و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه
رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا بر رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق
خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا یاسر و سمیه که والدین
عمار بودند شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل آن نداشت
کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که
عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است
بلکه سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی
ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفتن یک کلمه مکروه بر زبان هیچ تفاوت نپذیرد
عمار رضی الله عنه گریه کنان بخدمت جناب نبوت مآب آمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بدست مبارک اشک از چشم مبارک او میسترد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک
فعد لهم اگر باز گردند بتو بار دیگر تو باز گرد بر ایشان بهمان کلمه حق تعالی این آیه فرستاد که

که او افترا میکند بر خدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیه آمد وچون

بدل کنیم آیتی ناسخ را بجای آیتی منسوخ و خدای

داناتر است بانچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت مصلحت و حکمت

گویند کافران جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود

سخن میگوئی نیست چنین که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند

حکمت نسخ و اثبات احکام را [illegible] بگو ایشان را که فرو آورده او را یعنی قرآن را

روح پاک یعنی جبرئیل است از نزد پروردگار تو

براستی تا ثابت دهد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد

ایشان را به ناسخ سازد بانکه این کلام حقیقت یعنی چون ناسخ را شنوند در رعایت

صلاح و حکمت تدبیر با نفس و [illegible] مطمئن شوند و دیگر نزول قرآن

برای هدایت است و بشارت جهت مسلمانان را بهشت در

خبر است که غلامی رومی بود [illegible] را که جبر گفتندی و گویند دو غلام جبر و یسار

که شمشیرها را صیقل میدادند و اهل [illegible] بودند [illegible] خدا [illegible]

و چون حضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] تلاوت ایشان

فرمودی کافران [illegible] یا بعجام

یا بحبس [illegible] که [illegible] گفتندی [illegible]

پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] تعلیم [illegible] گفتند محمد [illegible] غلام کلام

حق [illegible] و میگویند آیه آمد و هر آینه ما میدانیم

آنرا که ایشان میگویند جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی

جبر یا ابو فکیهه زبان آنکه تعلیم را باو میکردانند

یعنی گمان می برند که معلم اوست غیر عربی است یعنی فصاحت ندارد

و این قرآن زبان [illegible] روشن است که شما با وجود فصاحت

پس جهاد کردند ... و شکیبائی نمودند بر جهاد ... پروردگار تو ...
از پس هجرت و جهاد و صبر ... آمرزنده است عفو کننده از ایشان گناه گذشته
مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده ... یاد کن
روزی که ... هر نفسی یعنی ... جدال کند و حیله نماید
در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی ... و تمام داده شود
هر نفسی را ... جزاء آنچه کرده است ... و ایشان ستم کرده
نشوند در مکافات ... و بیان کرد خدای مثلی دیهی را
که بود ... ایمن از نزول محاصره و قصد جابره ... آرامیده و اهل آن
آسوده ... می آید بر اهل دیه ... روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان
فراخ و بسیار ... از هر جائی یعنی از اطراف و جوانب آن ... نعمت
بی کار شد یعنی اهل او در کفران ... نعمتها خدا و شکر نکرده
... خدای اهل انرا ... پوشش
گرسنگی و ترس ... بانچه بودند کردند از عملهای بد استعاره
کرده است ... را برای ... برای ... که فرا گرفت
در پوشید یعنی ... در یافتند ... جوع و خوف ... بر ایشان
مشتمل بود ... مثل برای اهل مکه است ... از قتل
و غارت و در رفاهیت و خصب ... میگذرانیدند ... محمد
صلی الله علیه وسلم ... خدای ... ایشانرا ...
سالی در ... و ... مانده از غایت جوع مردار میخوردند ...
آشامیدند و ... حضرت بود ... اللهم اشدد و طأتک علی مضر و ابعث علیهم
سنین کسنی یوسف و دیگر ... ایشان ... در ...
اندراخت ... که از ... اهل اسلام ... کرد ... شام ... نمودند و بر نفس

هر که کافر شود بخدای ... پس از ایمان خویش و چون عبد
ابن حنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشند
مگر کسی که اکراه کرده شود ... و دل او ... آرامیده باشد
با ایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار ... ولیکن هر کسی که بگشاید
بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش بر آیند و بدان اعتقاد کنند
پس بر ایشانست ... خشمی از خدای ... و مر ایشانراست
عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ... آن عذاب عظیم مر ایشانرا
بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند
زندگانی دنیا را ... بر نعیم آخرت ... و دیگر بجهت آنست
که خدای ... نمی‌نماید که راه نماید ... گروه ناگرویدگان
یعنی جبر ایشان را با موجبات ثبات بر ایمان نشد ... آن گروه
آنانند که مهر نهاد خدای ... بر دلهای ایشان تا قول حق در
نیافتند ... در گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند ... و دیدهای
ایشان تا آثار قدرت حق در نیابند ... و آن گروه ... ایشانند
غافلان و بیخبران ... حقا و راست هیچ شبهه نیست که ایشان
در سرای دیگر ... ایشانند زیانزدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار
دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس بدر شهر قیامت جز تهی دست و دل پر حسرت
و ندامت نخواهد بود قیامت که بازار رسیدن نعمت منازل ما حال نیکو دهند بهشت
بخشند آنکه آری برگ و کم مفلسی شرمساری برگ که مانده از جهد آنکه اکنون تر تهی دست را
دل پراکنده تر
پس بدرستی که پروردگار تو
آنانکه هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و بلال رضی الله عنهم
از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته

وگردانید ضعفها را به بیم و ترس بوده است ... پس بدرستی که آنانکه بر بندند
را افترا کنند ... بر خدای دروغ را ... رستگاری نیابند
از عذاب ... متاعی است ... اندک برای ایشان ... بهره گیرند بر خوردار اندک گشت
... و در دنیا ... و مر ایشانراست در ... عذابی دردناک یعنی
دائم ... و بر آنانکه یهودی شدند حرام کردیم
... آنچه خوانده ایم بر تو ... پیش از نزول
این سوره در سوره انعام و هو قوله تعالى و على الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر
الآية ... و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ... ولیکن بودند
که بر ایشان ... که بر نفسهای خود ظلم کردند تا مستحق
عقوبت شدند ... پس بدرستی که پروردگار تو
مر آنانرا که گناه کردند ... بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور
پس بازگشتند ... بعد از آن ... و صلاح
آوردند ... بدرستی که آمرزگار تو از پس توبه
مرایشانرا ... [illegible] ... [illegible] که قبول
میکند توبه را از بنده ... بدرستی که ابراهیم خلیل بود امتی
یعنی جامع کمالات و فضایل ... که یافت نشود مگر در جمع ان الامنون ...
بسیار لیس على الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ...
غیر از وی مومنی نبوده ... [illegible] ... مر خدایرا
... [illegible] ... مایل از ادیان باطله ... و نبود
از [illegible] ... [illegible] ...
مر نعمتهای خدایرا ... [illegible] ...

پیغمبری از ایشان و بدرستی که آمد بایشان
رمال خود ایمنی ببردند.
یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه پس تکذیب کردند اورا
وحال آنکه پس فرا گرفت ایشان را عذاب قحط و ترس
ایشان ستمکار اند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که پیش کسی را بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان
چیست که از قحط بردن می کشند حضرت دستوری داد تا چیزی طعام بمکه بردند و آیه آمد
که پس بخورید ای زنان و کودکان مکه از آنچه روزی
داد خدای شما را بر دست فرستادگان پیغمبر پاکیزه و پاک و گویند
خطاب با مومنانست ایشان را میفرماید که حلال خورید و سپاس دارید
کنید نعمت خدای را اگر هستید که خدا را می
پرستید یا فرمانبردارید جز این نیست که خدای حرام کرد
بر شما مردار را و خون روان و گوشت خوک و آنچه از
خورد و آنچه آواز برآورده شود از برای غیر خدای
بران هنگام ذبح آن یعنی نام بتان برآن کشند پس هر که بیچاره شود
و محتاج گردد بخوردن یکی از این محرمات نه طلب لذت و نه
خورنده بالای سیری پس بدرستی که خدای آمرزنده است مضطر را
مهربانست در ... او و مگوئید برای آنچه وصف کرد
میکنید زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید دروغ را
یعنی هرچه بر شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ که راست آنکه گفتند
این حلالست یعنی آنچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست
و این حرامست یعنی همان نامه که در شما روا است بر زنان یا بمگوئید که این حلال
و این حرامست تا افترا کنید بر خدای دروغ را

تا نهایت ومخالفت ایشان تعظیم شنبه ایشان فرض کرد و روان باب بسته و با تعظیم نمود
جای میگوید [illegible] جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی فرض شد
گشت فرضیت [illegible] بر آنکه اختلاف کردند در تعظیم سبت
لغت بود و مکه و روی کسی بلکه به پیغمبر فرمود ... بعد از آنکه بیک نیز و جمعه ... کشش
حق بکاری که اشتغال نمایند بآن مشغول بعبادت شنبه بود ایشان صد نزد او المبیر
آورده که حضرت موسی علیه السلام بایشان فرمود شنبه را خاص گردانید بجای روز
جمعه که حق تعالی جمعه را روز عبادت گفته بود جمعی از جهل
روی گردانیدند و یعنی [illegible] جمعی گفتند او نیز تو
[illegible] [illegible] [illegible] گفتند
درانچیزی که [illegible] [illegible] درانا اختلاف میکردند
یعنی در روز شنبه برای عبادت و در تبیان آورده که از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم نقل کرده اند که خدای برای عبادت روز جمعه را فرض کرد بر جمعی که پیش از ما بوده
ایشان و در آن اختلاف کردند پس خدای ما را بآن راه نمود [illegible] الی
خلق را [illegible] براه پروردگار خود یعنی محکم یعنی دلیل
که حق را اثبات و شبهه را زایل کرده اند [illegible] و به پند نیکو
خطابات مقنعه و حکایات نافعه است و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه
نمای [illegible] براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق و نرمی و ترتیب
مقدمات ظاهره و گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای
ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان و در تفسیر آورده که این آیت
دعوت اشارت است بمراتب ثلثه وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت و
بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت
آنچه که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت ادب است [illegible]

نمود او را در دعوت پیغمبران براه راست که طریق توحید است

و دادیم او را [illegible] در دنیا نیکویی که ذکر جمیلست با اولاد و ابرار ایشان که همه

اهل ادیان حق کرم او را یاد کنند و او را دوست دارند و برو ثنا گویند با آنکه حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم از نسل اوست با آنکه صلوة ما مقرونست بصلوة وی علیهما السلام اللهم صل

علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم و بارک علی محمد کما بارکت علی ابرهیم

و در آن سرای از شایستگان مر درجات عالیه را و امام

ما از پی [illegible] فرستادیم بتو ای محمد که [illegible] و اوحینا

پس وحی کردیم بتو ای محمد [gap] پیروی کن در توحید

ملت ابرهیم را که مایل بود از همه کیشها براستی حنیفا و نبود از مشرکان

یعنی چنانچه او بر دین حق و مر ادیان باطل را دشمن بود و از شرک و مجادله با مشرکان

مقصود او همه توحید بود تو نیز چنانکه صاحب تیسیر آورده که اتباع ابرهیم بسبیل توحید

آنست پس اتباع آنحضرت علیه السلام را بسبب آنکه بتوحید مبعوث شده است

انکه دعوت او بود و هم بحکم انا اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی

که آنحضرت از همه انبیا اکرم و افضلست و مسیر بفضیلت از جمیع اصفیا اجل

و اشرف تر اصل و پای طفیل تو اند تو اصلی و مجموع طفیل تو اند

از جمله شرک آوردگان بلکه همچنان قریش که میگفتند ابرهیم

کما کیش و بر دین ابرهیم ایم [gap] آورده اند که حق سبحانه و تعالی موسی را

علیه السلام گفت بنی اسرائیل را بگو تا یک روز از اشتغال معاش و مهمات فارغ شده بر ستایش

حق نمایند و روز جمعه را بر ایشان رسید ایشان قبول نکردند و بسیاری سرکشی نمودند

در میان ایشان نیز اختلاف افتاده جمعی گفتند که ما روز شنبه را اختیار کنیم که حق سبحانه

و تعالی در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی برآن رفتند که یک

شنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خدای تعالی شانه

آیه ترک عقوبت نمود [illegible] و شکیبا شو و لا تجهد زاهد
بمرز سید [illegible] و نیست شکیبائی تو [illegible] مگر بتوفیق و تیسیر الهی
[illegible] و اندوهناک مباش بر اعراض ایشان از تو یا بر [illegible]
بر مکر [illegible] و مباش در [illegible] بدانچه مکر کنند [illegible] میکنند
لنبینکا [illegible] بدرستی که خدای تعالی [illegible] نیست
کبایر که [illegible] شرک و معصیت [illegible] و با آنکه ایشان [illegible] نیکوکار اند
یعنی [illegible] و کجا اند که [illegible] اشارتست بتعظیم امر خدا و احسان
عبارتست از شفقت بر خلق [illegible] بر اسلام و ایمان بر [illegible]
زاهد [illegible] خاطر [illegible] شود شاد [illegible] خانه دین کرد [illegible] کرشالی
[illegible] و فائق [illegible]
[illegible]
[illegible] پاکی و بی عیبی آنرا است [illegible] کرامت [illegible]
که محمد است صلی الله علیه و سلم [illegible] بعضی از شب [illegible] از
[illegible] بجز [illegible] یا از خانه [illegible] او [illegible]
بسوی مسجد [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] کردیم [illegible] او که [illegible] شام [illegible]
دین [illegible] معبد انبیا [illegible]
او [illegible] انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت [illegible] محمد را
صلی الله علیه و سلم [illegible] تا بنمائیم او را [illegible] از دلایل قدرت ما
کرد [illegible] بشام رفت [illegible] بیت المقدس [illegible] انبیا را
دیده [illegible] ایشان [illegible] و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع
یافته [illegible] که معراج در سال [illegible] از مبعث بوده و در ماه
[illegible] کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر

و بعد ما که باب دعوات الله عز و جل مفتوح گشته اسباب حکمت و از موجبات جبرئیلی واسطه
جبرئیل فایض شده و حقیقت عبادت ... که احتیاج که خلق را در آن حال شرکت
نباشد پس تخصیص این باب به حکمت بدین حقیقت مناسب است دوم بدین جهت حفظ حسن
و تخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر ... بصورت ... جانب رفع
و خوشنودی ... سیوم باب مجادله ... و از تحقیق بر راه
شریعت که مبانی آن بر تکلیف احکام ...
و توضیح آن بشود ... نظام
کمال دعوت سید عالم و شمول آن بر طوایف خواص و عوام ... و از
سخنان شیخ عطار ... نور او چون اصل ... بود ذات ...
بود واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش
بهر دستی که بود در کار تو ... او ست دانا تر ... بانکه کو گمراه شد
از ره حق که ابلا ... بره او ست دانا تر
یا آنکه ... تو که محمدی پیغمبر از دعوت ... احکام ... آورده اند که چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله کرده دید
بغایت محزون گشت و فرمود که بخدا که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان من هر آینه مثله
کنم هفتاد تن را بعوض تو حق تعالی آیه فرستاد که ... و اگر عقوبت
کنید یا پاداش کسی که با شما عقوبت کرده است ... پس عقوبت کنید
بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید ... بر آن یعنی ایشان ... الذی شما
مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را
صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید ... هر آینه ان صبر ... و اگر
هر صابر ... از انتقام ... از ... خدای بر ایشان
بنابر آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این

تا انتهی جهت عالم الملک والملکوت بر تو ظاهر شود و بمعراج بلند مرتبه بین بخلوت خاص بمکان قاب قوسین

او ادنی در آمد و اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع نمود و کلام بی حرف بی واسطه شنید نقل است که

خداوند جهان را بی جهت دید و بی جهت او را بی آنکه پرده بود [illegible] پس اما از کیفیت که چون

بود و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات

والطیبات بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب

گشت و در تشریف این سلام امت خود را دخل ساخته گفت السلام علینا و علی عباد الله

الصالحین چو کرده وعدهای لطف در کرسی نکرده امت خود را از افزونی و در صحبت فرادیس

بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر او در آوردند و پنج نماز بر وی امت

حجرات او تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شد و طلوع صبح هنوز

دید و مدت این سفر بساعت و بقولی چهار ساعت بوده راه را اندازه بردن و رفته

نتوان برد که چون رفته نقل درین واقعه چه باشد عشق ز جا باشد تماشا کنند

آورده اند که چون صباح همین شب قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند

و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر او

متمثل گشته از هر چه طلب کردند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند همه را نشان

گفت [illegible] توفیق طریق نبود در آنکار بتکذیب افزود المقصود حق سبحانه آنحضرت را

بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت بوی نمود [illegible] تکذیب و تصدیق منکر و مقر

ظاهر گردد [illegible] بر رسالت او [illegible] گفتار کفار را در تکذیب

شنید باحوال [illegible] تصدیق [illegible] بقولی سمیع و بصیر یعنی سمیع و مبصرست یعنی

شنوانید محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود

بعضی ضمیر را عاید بآنحضرت دارند و در نفحات مذکورست که بر رسالت محمد شنوا بود چرا

چیزها را که بعد از خطابش کردند و بینا بود چیزها را که بدو نمودند و در ذخائر

آورده که بنمودیم او را از آیات که مخصوص است بجلال و جمال انه هو السمیع البصیر

اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن
ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب با حدیث
صحیح مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته هر که انکار کند ضال و مبتدع باشد
شاهد صحیح منکر آن کافر است انکه مؤمن نیست بدین کافر است در شان سلطنت این عقل نیست
بپا دوی خیل و خیال عقل چه دانند چه مقام است این عشق شناسد که چه دامست
و معتقد اکثر اهل السنة آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بوده و در بیداری
واقع شده و انانکه در بعض قصه نقل فرمود که مانع نیست از صعود و مایه بر تقدیر منکر
تواتر است بلکه سر شتی شش انجذاب بوده سیر و عروج لطف بتن آسان بوده و در آن
شب جبرئیل با جوقه از ملائکه آمده و آنحضرت را از حجره ام هانی بمسجد الحرام برده
و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک زمانی به بیت المقدس
رسانید سبحان رخ تافته زمین در زیر پای بخلو رسید سر ام هانی رسید شب جبرئیل
از بیت معمور براق برق سیر آورده از بهشت بهشتی و مرکب انبیا بود و بیک خیز
بالای ... و قت ... حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم در بیت المقدس با انبیا و ملائکه رسیده ایشان را امامت کرده از صخره
بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را و در دوم عیسی
و یحیی و در سیوم یوسف و در چهارم ادریس و پنجم هارون و ششم موسی و هفتم ابراهیم را
علیهم السلام دیده و بر ایشان سلام کرده جواب بتبجیل اکرام شنید و سدرة المنتهی
و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمه بنظر در آمد و جبرئیل نزدیک حجاب از وقت
... باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت چنانکه لازم ... ترتیب برانند
که در سدره جبرئیل از وی باز ماند و از پیش تنها حجب نور و ظلمت قطع کرده بجائی رسید
که براق نیز از رفتار باز ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هفتاد هزار
نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر بیشتر داد

بخت‌نصر [illegible] بود [illegible] پس یا رئیس [illegible] صفت آنها

میکنید [illegible] از انکه [illegible] در میان [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

ایشان [illegible]

[illegible] شما برای [illegible]

یعنی [illegible] از انکه [illegible]

[illegible] بر ایشان که شما را قتل و غارت کردند [illegible]

[illegible] و سیم شما را [illegible] از [illegible]

[illegible] شما را [illegible] از روی [illegible]

[illegible] کردند

[illegible] نیکو کرده باشید [illegible]

[illegible] بد کرده باشید [illegible] نفس شما را باشید [illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible] بنده ام [illegible] با خود میکنید

[illegible] کرده ام [illegible]

[illegible] و دوم [illegible]

[illegible]

شما یعنی [illegible] انکه [illegible]

[illegible]

[illegible] قوم [illegible] شما را [illegible]

بیت المقدس [illegible]

[illegible] بخت‌نصر در آمد و مسجد را خراب کردند [illegible] طیطوس [illegible] در اید

[illegible] هلاک کنند [illegible] برآن [illegible]

بنمائیم ما . چون در مکتب بی نشانی رسید حکیمی که انجا دید و شنید و تلقی نمود منشی عکس شد
سبق شنیدها بیچا بود و دیدن بیچون و مرآت العرفانی صفحات مصطفی نقش متحرک
بر سبیل استقصا آورده ام و نکات و دقایق و حقایق بجوم و نزول لطایف لطائف طعهای آیات
آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب منطوی ساخته رجوع
نموده شود بجواهر التفسیر و ابو سلیم جشیر و دادیم ما موسی را تورات
و ساختیم کتاب را هدایت راه نماینده فرزندان
یعقوب و گفتیم ایشان را انکه فرا مگیرید بجز من کارساز
ای ذریة آنکسی که بر داشتیم او را در کشتی که همه خود بوی که اورید
بیانست و الملام است که ابرهیم جد بنی اسرائیل است از نسل او بوده یعنی نعمت
نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بجای آرید . بدرستیکه
نوح بود بنده سپاس دار بسیار شکر که در همه حالات از اکل و شرب
و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریت را با قتدار
بپدر در شکر نعمت الهی که بنوح ولی کرده است یعنی شکر کنم لازیدنکم . و اعلام دادیم
یعنی پیغام فرستادیم بسوی بنی اسرائیل در توریت و بیان
کردیم که بخدای که شما هر اینه افساد کنید تباهی از شما بدید آید
در زمین شام دوبار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده
و کشتن شعیا و ارمیا علیه السلام که پیغامبر ایشان بوده که پیغامبران بوده و افساد
ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی ... ایشان را خبر دادیم شما و نوبت افساد خواهید
و بلند خواهید شد بلند شدن بزرگ یعنی سرکشی خواهید
کرد از طاعت حق و تکبر خواهید نمود با زیرکان حق . پس چون بیاید
وعده عقاب افساد اول از ان هر دو . بر انگیزیم و مسلط
کنیم بر شما بندگان که مارا هستند اهل فضل

برد بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب
کرده غالب شد و مسجد را خراب ساخته توریت را بسوخت و هفتاد کس از بنی اسرائیل
برده گرفت و این عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته
بود ازین حال خبر یافته مال بسیاری برگرفت و بنی اسرائیل را و سایر علما باز آورد و بیست
سال بعمارت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیلیان خوشحال
وقت شدند و اموال و اولاد ایشان زیادت باز داده شد و باز صورتهای مخالفت از
نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند
عقوبت دوم در رسید و طیطوس رومی بر ایشان غلبه کرده بار دیگر مسجد را خراب
کردند و اموال و خزانهای ایشان بغارت برد و نوعی که در توریت بعد از وعید این
دو عقوبت با ایشان گفته بود   شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت شما
اگر توبه کنید تحقیقا است   آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را نعمت سپارد
و اگر باز گردید نوبت [illegible] بنافرمانی   باز گردیم ما نوبت سیم
بعقوبت دیگر   و گردانیدیم دوزخ را   برای کافران
زندانی که از آن باز داشته شوند [illegible] و بنی اسرائیلیان نوبت
سیوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت [illegible] و بقتل و جلا و جزیه خوار
معاتب گشتند   بدرستی که این قرآن   [illegible] می نماید
براهی که آن راستتر و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی [illegible]
ورزند [illegible]   آنانکه [illegible]
عملهای شایسته   بآنکه ایشانراست   مزدی بزرگ یعنی بهشت
و هم بشارت میدهد [illegible] آنانکه   ایمان نمیآورند
بسرای آخرت   آماده کردیم برای ایشان   عذابی دردناک
یعنی آتش دوزخ پس [illegible] بشارت است لثواب ایشان و عقاب اعداء ایشان

کردنی درین قصه خلاف بسیارست و مفسرین نقل کرده‌اند [illegible] مشهور
که در مختار القصص و غیر آن از کتبی که از اخبار انبیا علیهم السلم نوشته‌اند چنانست
که چون سلطنت بنی اسرائیل [illegible] از اولاد سلیمان داود [illegible]
ضعیف حال و اعرج بود ملوک اطراف [illegible] ولایت ایشان طمع [illegible] بیند
اول بخت نصر ملک موصل [illegible] پادشاه آذربیجان برسید و مردم [illegible]
شهر بیت المقدس [illegible] با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال
پذیرفت [illegible] انقطاع [illegible] سپاه [illegible] درهم شکستند
صلح [illegible] گریختند [illegible] را
عاقبت [illegible] لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و [illegible]
[illegible] و دیگر باره پادشاه روم ملک صقالبه و سلطان
اندلس [illegible] لشکر [illegible] بیت المقدس [illegible] شدند
[illegible] سلطنت [illegible] کردند [illegible]
و [illegible] چون [illegible] بکردند و [illegible]
بنی اسرائیل [illegible] دعای اللهم [illegible] و [illegible]
[illegible] کردند [illegible] باشید [illegible]
غنیمت [illegible]
را [illegible] اموال ایشان [illegible]
و چون غنیمت بخت نصر [illegible] عظیم در حوزه تصرف آورد و کلا ان الانسان لیطغی
ان راه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده دست تغلب از آستین طغیان
بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهاد [illegible] ارمیا پیغمبر علیه السلام [illegible]
پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده [illegible] او [illegible] در [illegible]
سخط الهی [illegible] نشنید [illegible] حق سبحانه و تعالی و تقدس [illegible] بخت نصر [illegible] کاتب [illegible]

کرده است طایر را بآنچه سبب خیر و شر بوده و در بعض المعانی گفته که طایر آن کتابیست که روز
قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی عنق آنست که هر آنچه لازم گردن اوست
و بیرون آریم برای مراد حی روز رستخیز نوشته که
صحیفه عمل اوست ببیند آنرا بسر باز گشاده در تبیان آورده
که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست
وی نهاده شود و گویند بخوان نامه عمل سرنوشت خود را و در آن روز همه
آدمیان خواننده نوانده بوده و خطیب بویکر خواند رسید که نامه خود را املا
کرده بخوان بس است نفس تو امروز بر تو
شمار کننده یعنی خود بس است که بر اعمال خود بهیچ نوع یاد آری بزرگی فرموده که سوا
بعمل کاسب المعنی اعمال خود پیش بر و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چه
زحمت داری در تدارک احوال شود و اجال تلافی بخواهد بود الیوم عمل
بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که یکی از اهل دل بسر خویش را
گفت امروز مرحم با ز هم کوی بدست مرحبا و بیشتر شوی و هر عملی که کنی بگاه شام
باز بگوی در حرکات و سکنات خود بیشتر نماید کن از بیر که در شام بگلوبی
تا چه روز کرد کرد و گشت و با گفت رفیقی دیگر همین حال از سر گذشت
بر گشت بلی بود چنانکه هر چه حوالی الذی گفتی گفت بگشتم این صورت را بکار از کار طاقت
گفتار نبود هم پدر فرمود که من ترا درین کار نیک طمع تا بیدار و هوشیار باشی
و از وقت حساب غافل نباشی و تشویش که ترا طاقت کلمه حساب داد ندانیایر خود
نیست حساب جمیع باحق تعالی چون با زخواهی دارد تو نمیدانی حساب صبح
و شام بس حساب هر چون کوی تمام از عملها نیز بر نبع و صواب نیست فرجام منزلی
وقت حساب هر که راه یابد و برآنه راست رود
بس جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او را باب ثبات

وارد
دست آدمی شتاب کننده در دعای تامل در عاقبت آن یا تعجیل
در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا نه در کرما شکیباست و نه در سرا
و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت
کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره پس محو کردیم
که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم با شراق آفتاب آیتی را که مدلول است
روشن کرد در و همه چیزی ببینند تا طلب کنند در
روشنی او از روزی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیه
روز آفتاب و آیه شب ماه است محو آیه شب نقصان نور ماست از بدر تا محاق
و در لباب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش از حلول آفتاب دو نور مشابه
یکدیگر بودند و برای سپید روز از شب جدا نبود حق سبحانه جبرئیل را فرستاد تا پر خود را
بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیه چنین ست
آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن ساختیم تا طلب روزی در اکتساب معاش
خود روید و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر شمار
سالها و حساب جمیع مواسم اعمال و هر چیزی را که بدان حاجت باشد
از مهمات دینی و دنیوی بیان کردیم آنرا در قرآن بیان او هویدا ساخته
بیانی روشن و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر
الزام کرده ایم او را عمل او یعنی آنچه مقدر کرده شد در روز ازل از کردار
او در لازم ساخته ایم در گردن او یعنی جدا نمی شود از آن و او
ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هیچ
مولودی را نیست که از گردن او ورقی آویخته و در آن نوشته که شقی ام سعید و بعضی
بر آنند که اعراب بپرید مرغ از راست یا چپ سفر تفال میکردند و آنرا طائر میگفتند یعنی
نشان یمین میگرفته اند و طرف شمال شوم میدانستند نسبت میداده بعد اینجا استعاره

خواهیم [illegible] از برای آنکسی که ما خواهیم از طالبان دنیا [illegible] بس

آنگهی کنیم [illegible] مر او را [illegible] دوزخ [illegible]

نکوهیده [illegible] رانده شده [illegible]

بخواهد [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] یا [illegible]

[illegible] انداخته [illegible]

با شوق [illegible]

نزدیک [illegible] هر یکی از [illegible] طالبان دنیا و [illegible]

[illegible] عطا [illegible] که [illegible] کفایت

بقدر [illegible] یعنی [illegible] ازعطا

[illegible]

[illegible] عطاء از [illegible]

[illegible] باز [illegible] شده از [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] که از روی حکمت [illegible] از [illegible]

بعضی [illegible] بر بعضی دیگر [illegible] بعضی را [illegible]

است [illegible]

[illegible] که [illegible] بنده [illegible]

بزرگترست از روی [illegible]

[illegible]

یعنی [illegible]

تا [illegible] باشد [illegible] از [illegible]

است [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] با [illegible] دیگر

که [illegible] در دوزخ [illegible] یاران

[illegible] یعنی [illegible] بر [illegible] یعنی [illegible] از [illegible]

خواهد داد و بس و هر که گمراه شود … جز این نیست که گمراه میشود

بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و بس و بر ندارد

گناه نفسی دیگری و لید مغیره گفت از نراهی هیچ نفسی بردارنده

گفت متابعت من کنید و من گناهان شما بر میدارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود

بر خواهد داشت نه بار دیگری و نیستیم ما عذاب کننده قومی

تا وقتی که بر انگیزیم و بفرستیم فرستاده بر ایشان تا ایشان را

براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند و چون خواهیم

آنکه هلاک کنیم اهل دهی را بسیار کردانیم

متنعمان آن موضع را یا امر کنیم بطاعت … آن شهر را بر زبان پیغمبران ایشان

رسولی که مبعوث است بر ایشان پس ایشان از خود بیرون روند

و فسق کنند در آن شهر پس واجب شود بر اهل آن دیه

کلمه عذاب که سبقت گرفته است در علم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند

پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را خواستن دنیا

و از بنیاد بر کندن … و بسیار هلاک کرده ایم از اهل

قرنها از پس قرن نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان

و قرنی صد و بیست سالست یا پنجاه یا هشتاد یا مدتی که … را … از آن

مکدر … و بس است پروردگار تو بگناهان بندگان خود

دانا و بینا … بر نهان ایشان بینا که مطلع است بر افعال ایشان

ایشان را ببیند آورده اند که هر کناهی در ذوات ایشان … پیش خیر نشده مگر

ایشان بحصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که هر که باشد

از روی خساست همت خواهد این جهان شتابنده را یعنی

نعمت و لذت او را بشتابانیم برای او در دنیا آنچه

عقوبت بعد خویش عذرانی جبروت بود   پروردگار شما داناتر است
بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان   اگر
باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر   پس بدرستی که خدای هست
مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او   آمرزنده
و بده خداوند خویشی را   آنچه حق اوست از نفقه و حسن معاشرت
باو. امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر اغنیا
نفقه کنی و گفته‌اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول علیه و علی آله السلام و حق
ایشان اعطای خمس است بدیشان از غنیمت و فیء چنانچه مقرر فرموده. و در تفسیر امام ثعلبی
مذکور است که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی
گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده که و آت ذا القربی حقه جواب داد
که خوانده‌ام و گویا که شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام
فرمود که آری اهل آن قرابت ماییم   و بده درویش را
و راه گذری را حق ایشان از زکوة   و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز
مال خود را در راه ناشایسته   پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که اگر برابر
کوه احد زر در وجه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج
نمایند اسراف باشد   بدرستی که اسراف کنندگان هستند
برادران دیوانند یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف
اموال عرب هر کرا التزام عادتی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو
اخوهم آورده‌اند که کفار اموال خود را بنحر ابل و سمعه خرج میکردند و جهت یکدیگر بهها
شتران مفتخر می‌شدند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که در تضییع اموال
امثال دیوانند   و هست دیو   مر پروردگار خود را
کفور یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی در آن زمان نبرد در حضرت که بلال و صهیب و خباب

و حکم کرد پروردگار تو [illegible] بر یکتایی   بانکه [illegible]

مر او را که خدا او را [illegible] است چه عبادت غایت تخشع و فروتنی است الا کسی را که در غایت

عظمت باشد   و دیگر بانکه نیکویی کنید با پدر و مادر   نیکویی

کردنی عبادت [illegible] مر ایشان [illegible] او

وجود [illegible] او [illegible]   نزدیک تو بزرگی

سالی [illegible] یعنی برسند تا پیر شوند

[illegible]   ایشان را   ان [illegible]

از چیزی به نکند [illegible] بر [illegible]

[illegible] ایشان را [illegible] تنگ [illegible] ایشان را [illegible]

و بانکه [illegible] ایشان را جواب [illegible]

و بگوی مر ایشان را [illegible] سخنی نیکو از روی [illegible] یعنی ایشان را

[illegible] و گفته اند با ایشان [illegible] سخنی [illegible] ما خواهیم خشمناک

درشت خوی [illegible]   مر ایشان را   بال

تذلل و تواضع را یعنی [illegible] ملایمت و تلطف [illegible]

[illegible] ایشان بوده در

تربیت و ایشان [illegible] و تقویت

و بگو ای پروردگار [illegible] ایشان   چنانکه پروردند مرا

در حالتی که [illegible]

ایشان را [illegible]

برضای والدین [illegible]

ایشان را [illegible] پیش [illegible] رفت   [illegible] پاره از [illegible] قطره

از [illegible] حیوان او [illegible] آب [illegible] بر [illegible]

مبذر از اسراف و امساک دست در کردن نه که خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهی [illegible] انبیا اسراف
نیز خداوند میلی که هر جهت بیکره جم کنی نذمت [illegible] که در میانه این هر دو راه حذو اسط
نگاه داشته که از افتاب تا سها بسی اختیار وسط داشت در جمیع امور بدانکه دلیل
که خیر الامور اوسطها [illegible] بدرستی که آن پروردگار تو [illegible] روزی گشاده میکرداند
روزی را [illegible] برای هر که خواهد [illegible] و تنگ میسازد بر هر که اراده کند او تقتضا
میکند طبعی بسط و بعضی از جهت حکمتهاست و کسی را زهره اعتراض ندارد
بدرستی که او [illegible] بصالح بندکان [illegible] [illegible]
و [illegible] فرزندان خود را [illegible] از ترس درویشی
ما روزی میدهیم ایشان را [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] بر که
هر کسی که [illegible] دهد [illegible] بدرستی که کشتن ایشان
خطا [illegible] بزرگی [illegible] [illegible]
و [illegible] بر [illegible] کردن [illegible]
هست عمل زشت [illegible] و بد راهیست [illegible] دیگر
[illegible] و [illegible] و مکشید [illegible]
حرام کرده است خدای [illegible] را [illegible] [illegible]
[illegible] کشتن [illegible] حکم راستی یعنی قصاص بر [illegible] کرده
یا زنا بعد احصان [illegible] و هر که کشته شود [illegible] [illegible] رسیده
باشد یعنی [illegible] قتل [illegible] پس بدرستی که ما [illegible]
وارث او را بعد از قتل او [illegible] و قوی که
قصاص کند از قاتل یا دیت بستاند [illegible] پس باید که ولی اسراف نکند
در کشتن یا [illegible] قصاص [illegible] لازم شده یعنی بعد از [illegible] نکند یا غیر
قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه

و بعضی از فقرا صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی از اوقات از حضرت سید کائنات علیه الصلوة
والسلام چیزی طلبیدند که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم از ایشان
اعراض نمودی آیه آمد که و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه
برای انتظار روزی که از نزد پروردگار
خود امید میداری آنرا پس بگو ایشانرا سخن نرم و نیکو یاد عدا
کن برایشان که در روی ایشان بهایهای کشیده بار فقر یا جهت ده ایشانرا آورده اند که بعد
از نزول آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله
و ایاکم در اسباب نزول آورده که مسلمی با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی کلیم بهتر است یعنی او بهتر از موسی علیه السلام آن بوده که
سائل را ردی نکرده بهر چیزی که ازو حاصل بوده یا بسخن خوش او را خشنود ساخت
القصه از جهت آزمایش دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دختر که آمد گفت
رسیده مادر من از شما پیرهنی میطلبد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که زمانی که از ما
برسد تو ساعتی دیگر بیا دختر که بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهن را
می طلبد که در بر شماست حضرت بحجره در آمده و پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود
برهنه نشست بلال قامت صلوة کشید و یاران منتظر خروج حضرت بودند آنحضرت
بسبب برهنگی بیرون نیامد این آیه نازل شد و مساز دست خود را
بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا نباشی بر بستن
دست کنایه است از امساک و مگشای دست خود را
همه گشادن دست کنایه است بسط به عبارت است از عطا و کل البسط اشارت است
بر اسراف یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده
درمانده و محتاج یعنی حق تعالی با عبد الصفت منع مینماید از طرفین او که تقتیر و تبذیر است
منع میکند در ... البحر ... قومی قطعه در بیان معنی این آیه آمده

[illegible] و در زمین [illegible] رفتن [illegible] بزرگ [illegible] چنانچه متکبران
خرامید انک [illegible] نتوانی شکافت زمین را بپای
در روی [illegible] [illegible] ازروی [illegible] می‌شی
یعنی هیچکس زمین را نتواند سپرد و بکوه [illegible] نتواند [illegible] خود او را [illegible]
کرده [illegible] نزدیک پروردگار تو خداوند پاک بی‌ای بنده [illegible] کن چنانکه [illegible]
همه اینها که شمرده شد [illegible] که [illegible] ولا تجعل مع الله الها آخر
که مذکور گشت [illegible] یازده امر و چهار ده نهی است [illegible]
[illegible] اینها را [illegible] الله [illegible] هست بدی
او یعنی [illegible] از آن [illegible] تو
نابسندیده [illegible] [illegible]
[illegible] از عمل [illegible]
ان [illegible] با [illegible] دیگر [illegible]
حکم [illegible] است [illegible]
[illegible] شرک [illegible]
ملوما مدحورا [illegible] فرا [illegible]
اگر شرک آری بی ابنداخته شوی در دوزخ [illegible] در حالتی که ملامت
کرده شده باشی یعنی [illegible] در حالتی که [illegible] رانده
[illegible] و دور رانده باشی [illegible] نهی شرک [illegible]
الملائکه بنات الله [illegible] شما را پروردگار شما
[illegible] [illegible]
[illegible] از دختران
[illegible] پسرانی [illegible] بدرستی که شما [illegible]

قصد میت نمید تا قاتل گردی حق سبحانه از آن نهی فرموده که باید ولی غیر قاتل را نکشد
بدرستی که ولی [illegible] ست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و
حکام [illegible] و نزدیک مشوید [illegible] بمال یتیم و در آن تصرف مکنید
مگر بآن طریقه که شرعاً و عرفاً [illegible] آن بهتر و نیکوترست یعنی معامله کنید
که اصل مال بروی بماند و ربح آن بوصل معاش او نشیند و این معنی را التزام نمائید
[illegible] تا برسد یتیم [illegible] بغایت قوت خود یعنی ببلوغ رسد و عاقل و رشید
بروی ظاهر باشد و [illegible] و وفا کنید [illegible] بعهدی که بسته اید خدای با شما
از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر بندید [illegible] بدرستی که صاحب پیمان
[illegible] مسئول است پرسیده شده یعنی اورا از نقض عهد [illegible] خواهند
پرسید سلمی رحمه الله فرموده که [illegible] امانتست بر جوارح آدمی [illegible] ملازمت آداب
و بر نفس او بار داوم فرایض و بر دل [illegible] و بر روح او با نکه از مقام
قرب دور نشود و بر سرّ او [illegible] مشاهده ملاحظه غیری نکند و این همه را خواهند پرسید
تا کسی [illegible] و تمام بپیمائید کیل را
چون به پیمانه [illegible] و بسنجید [illegible] بترازوی
راست [illegible] این تمام پیمودن و راست سنجیدن [illegible] بهترست
شما را از خیانت [illegible] و نیکوتر از جهت عاقبت [illegible] و از پی مرو
با چیزی را که نیست ترا [illegible] با آن چیز دانائی یعنی تقلید و کار مفرما چیزی که
حق تعالی نگفته [illegible] مانند [illegible] مگو که دیدم [illegible] نشنودی مگو که شنیدم [illegible] محمد بن
الحنفیه رضی الله عنه در معنی آیه فرموده که گواهی مده بدروغ [illegible] بدرستی که گوش
و چشم [illegible] و دل [illegible] هر یک از اینها [illegible] باشد از نفس خود
پرسیده شود یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده
یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چشم را گویند چه دیدی و از دل پرسند که چه دانستی

ولکن شما ای مشرکان درنمی یابید [illegible] تسبیح ایشانرا همه شما را نظری
صحیح و عقلی صائب نی که بدان فهم تسبیح ایشان توانید کرد [illegible] است
خدای [illegible] بردبار که تعجیل عقوبت نمی کند بر غفلت شما [illegible] آمرزنده مر آنرا
که بسخن خدای ایمان آرد و حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی نقل میکند که تمام
مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکنند اما آنرا شنود و فهم کند که علم ربانی
گوش دلش را گشاده و فهم [illegible] بهر چه بینی در خروش است ولی [illegible]
معنی گر گوشی است نه بلبل بر گلش تسبیح خوانست که هر خاری به تسبیحش زبانیست
در تفسیر [illegible] مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال گویند پس
در ایراد ولکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در [illegible] از سنگ [illegible]
[illegible] بگوش خود شنیدیم که سنگ بر زبان قال ذکر ملک متعال میگفت و ما
[illegible] ادا نمود که هر آدمی آنرا درنیابد و در
بحر الحقایق آورده که معجزه انبیا آن نبود که موجودات را زبانیست [illegible] تسبیح و حمد حضرت
خدا [illegible] زبان [illegible] و دست حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدان است
ببین زبان خواهد بود و تتمه سخن درین باب از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود
والتوفیق من الله المنان المعبود آورده اند که ابوجهل و احزاب او قصد آن کردند
که حضرت پیغمبر را علیه الصلاة والسلام بوقت قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه
آنحضرت را [illegible] آیه فرستاد که [illegible] و چون
بخوانی قرآنرا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] پوشیده
از [illegible] آنرا [illegible] گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت
سنگی بر دست گرفته بطلب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون آمد و خواست که بر آنحضرت زند او را در خانه

یعنی بزرگ که اضافه ولد میکنید [illegible] و نفی خود را تفضیل [illegible] نصیب برای که محبوب را نخود
و مکروه را بد و نسبت میدهید [illegible] و بزرگی [illegible] و کر ساختم بر اه
خود را از ولد [illegible] از قرآن [illegible] تا و با بند بنید بر بر
[illegible] یعنی [illegible] انکار این سخن [illegible] بمیرن و از
حق دور [illegible] [illegible] با جزای حق
[illegible] شما [illegible] و حقی نعمت میخوانند
یعنی [illegible] [illegible] طلب کرد نزی
[illegible] بر فع
او مشغول [illegible] میکند یعنی [illegible] بنکه [illegible] ایشان
میرسید [illegible] بر د نزی با [illegible] که را [illegible]
[illegible] کرد نزی [illegible] پاکست [illegible] و نیست
[illegible] ایشان میکویند [illegible] بزرگ و در تیسیر نقل میکند که
[illegible] عليه
[illegible] تسبیح [illegible] شنیدند و او را
تعجب [illegible] بر [illegible] آیه نازل شود که
تسبیح میکوید [illegible] و خدای را [illegible] آسمانها و زمین
و نیست
[illegible] و هر که در انجا [illegible]
[illegible] خدای را تسبیح ملتبس بحمد او
یعنی تنزیه میکند او را از [illegible] نقصان و ستایش [illegible] بصفات کمال [illegible]
زمره که تسبیح کویند زندگان [illegible] زمین و آسمان بزبان [illegible] باقی از ایشان
بزبان حال یعنی دلالت میکنند [illegible] و [illegible] خود [illegible] و [illegible] قدیم و [illegible]
تنزیه است [illegible] از لوازم امکان و توابع صورت [illegible] اشیا [illegible] باشند

یعنی [illegible] [illegible] متابعت نمی کنید و ازین خبر ندارید [illegible]
[illegible] شره [illegible] یعنی او را [illegible] کرده اند و عقل [illegible] مسحور
[illegible] [illegible] [illegible] که چگونه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کردند [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
باشد بلکه [illegible] [illegible] [illegible] میگویند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
زوال [illegible] [illegible] [illegible]
بعد [illegible] [illegible] [illegible] شود
آیا [illegible] [illegible]
کردند [illegible] [illegible] [illegible] است
یعنی [illegible] [illegible] با آنچه
[illegible] [illegible] [illegible] و او [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اند
[illegible] کرده اند [illegible] [illegible] آورد
ما را یعنی [illegible] [illegible] ما را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و گم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سر
خود [illegible] [illegible] ایشان از زوال [illegible] [illegible] میگویند
کی خواهد بود [illegible] [illegible] شاید که باشد

ابوبکر نشان داد پیامبر حضرت اینجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل ابوبکر را گفت که

صاحب تو کجاست که مرا هجو کرده تا ملعونی انتقام کشم ابوبکر گفت او شاعر نیست که زبان بهجا

کسی بگشاید پس گفت فی جیدها حبل من مسد چیست ادعیه وانکرد در گردن من چه خواهد بود

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود که ازو بپرس که در خانه غیر از تو کسی را می

بیند ابوبکر گفت ای ام جمیل درین خانه غیر از من کسی را می بینی گفت یا مرا استهزا میکنی

بخدای که هیچ نمی بینم بجز ابن ابی قحافه را یعنی بجز تو کسی و این آیه نازل شد که ما ترا وقت

تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم [illegible] و میکنیم یعنی می افکنیم

بر دلهای ایشان [illegible] پوششها [illegible] تا در نیابند قرآن را و در گوش

هایشان گرانی تا حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن [illegible] و چون یاد کنی پروردگار خود را

[illegible] استماع قرآن نکنند چون قرآن معجز است از حیثیت لفظ و معنی پس

برای هر کراهت اورا نجات کرد از ما نعت ایشان از الله نعم معنی و در الفاظ

وجوه باد کنی [illegible] آن برسان [illegible]

و یکتا [illegible] بر گردند کافران بر پشتهای خود یعنی بگریزند

در حالتی که [illegible] ما داناتریم [illegible] ایشان که الله

ایشان را با آنچه خود گوش [illegible] ایشان

می شنوند قرآن را [illegible] بسبب آنکه و برای آن از سخریه و طعن و هو و لعب است که قرآن را

برای استهزا و طعن میشنوند [illegible] میکنند

بسوی تو [illegible] وقتی که ایشان راز میگویند [illegible]

میگویند که کلام وی سحر است و شعر و در شرح المعانی آورده که نضر بن حارث گفت

میدانم که محمد چه میگوید ابوسفیان گفت من بعضی از سخنان او [illegible] میدانم ابو

جهل گفت مجنون است ابو لهب گفت [illegible] و حویطب گفت [illegible]

درشان این جماعت است که یاد کن ای محمد چون [illegible]

بعضی [illegible] تغیّر و تفاوت کرده و ازین صورت بازمانده جواب و گفت [illegible] بر بعضی که شیطان مست
[illegible] و آدمی را [illegible] دشمنی آشکاراست که [illegible] صلاح ایشان [illegible] و فتنه و بلا
افکنده شد. ربّکم اعلم بکم پروردگار شما داناترست بحال شما بقول بعضی خطاب بمؤمنانست
ایشانرا میگوید [illegible] اگر خواهد رحمت کند بر شما و اگر خواهد [illegible] کافران بر
یا اگر خواهد [illegible] عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما. و گفته اند
رحمت کند بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه. و بقول بعضی خطاب
با کافرانست میفرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیا را دور تا خیر افکند و اگر خواهد
هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم
مطلق است
و ما ارسلناک علیهم وکیلا و نفرستادیم ترا ای محمد بر کافران
نگاهبانی که ایشانرا از کفر نگاه دارد [illegible] که ایشانرا ضامن باشی [illegible] خطاب
با مؤمنانست معنی آنست که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیل [illegible] نگاهبان
ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان [illegible] و پروردگار تو
داناترست [illegible] بانکس که در آسمانها و زمینهاست یعنی احوال
ایشان میداند و مصلحت ایشان نیز نگاه دارد. در انوار آمده که قریش استبعاد میکردند
که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند تابعت او کنند حق تعالی این
آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمانها و زمینها هر کرا خواهیم برای نبوّت برگزینیم
[illegible] و بدرستی که افزونی دادیم بعضی پیغمبرانرا
بر بعضی بحسب فضایل نفسانی و اجتناب [illegible] علایق جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] و شفاعت [illegible] و دادیم داود را کتاب زبور
[illegible] کتابیست نه بادستانی [illegible] صد و پنجاه سورتست که در و
احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنایی الهی و موعظه و صفت

نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما و لبث خواهد شد [illegible]
در روزی که میخوانند شما را لغولی برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور
پس شما اجابت میکنید خدا را یا اسرافیل را [illegible] به صاحبی که قابل باشید
بستایش [illegible] حضرت خدا یعنی که خلایق از قبور بیرون آمده خاک از سرها افشانند
و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر [illegible] جنانچه در آیه
فیستجیبون بحمده [illegible] پس معنی [illegible] که [illegible] از شما [illegible] او
اجابت کنید [illegible] از [illegible]
و در [illegible] اصحاب [illegible] بپسندد [illegible]
[illegible] نسبت باین پس [illegible] حیات [illegible]
زنده [illegible] جای [illegible]
[illegible] است در [illegible] جلوس و رنه
[illegible] زدنی [illegible] نصیحت [illegible]
که در ابتدا [illegible] قولاً و فعلاً تقصیر میکردند [illegible]
حضرت [illegible] رسانیده [illegible] بیهوده [illegible]
[illegible] شعر باره [illegible] مرده [illegible]
[illegible] بگو به بندگان خود یعنی مؤمنان [illegible] بگوینـد
[illegible] بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی مکنید بلکه
دعا کنید که [illegible] و [illegible] و او نیز [illegible]
که در مقابله شتم کند حق تعالی این [illegible] و بگو [illegible]
است یا امر بمعروف و نهی از منکر [illegible] که کلام نیکوتر آنست [illegible]
مگر نیکویی و اگر [illegible] درشتی کند در برابر او [illegible]
[illegible] دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکنست که درشتی بازاء درشتی [illegible]

عذابی سخت یعنی اگر چه وصالی [illegible] عذاب کان ذلک
این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده. آورده‌اند که قریش از
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم معجزه‌ها طلبیدند از انجمله آنکه کوه صفا را از زر خالص
سازد و جبال مکه را دور کند تا زمین کشاده شود و صالحان ایشان را احیا سازد
تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این آیت فرستاد [illegible]
[illegible] و باز نداشت ما را ان نرسل بالآیات از آنکه فرستیم معجزات مقترحه
[illegible] مگر آنکه تکذیب کردند بآیات مقترحه خویش
پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و چون بدیشان فرستاده شد تکذیب کردند و هم
ولنان تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل کردانیدیم پس اگر آنچه اینها طلب
از معجزات بظهور آید و ایمان نیارند که اینها نیز تکذیب کنند همه را بعذاب
استیصال باید گرفت و ما در ازل حکم کرده‌ایم ایشان را مستاصل نسازیم
چه از نسل ایشان مومنان بسیار پیدا خواهند آمد وآتینا و دادیم ما
قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة بینا یعنی از جمله اسباب
سبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و صالح ایشان را
از سنگ ناقه بیرون آورد [illegible] و ایشان بر آن کردند
و بجای آن هلاک شدند ومانرسل بالآیات و نمی‌فرستیم معجزات مقترحه را
مگر برای ترسیدن و دور کردن از عذاب استیصال [illegible] اگر بعد
از نزول تکذیب کنند همه مستاصل شوند [illegible]
کفتیم ترا [illegible] که [illegible] یعنی
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] ذکر دادیم
[illegible] آن خواب را که بتو نمودیم

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و ستایش امت او صحف خود کرده بود تنبیه است بر
تفضیل آنحضرت که در این مسطور است که او خاتم الانبیاء و امت او خیر الامم و در آیه
ولقد کتبنا فی الزبور بیانی بدین معنی هست [illegible] ای وصف تو در کتاب موسی
و نعت تو در زبور داود مقصود تویی [illegible] بانی بطفیل تست وجود آورده
که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیه فرستاد
که [illegible] بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنانرا که گمان بردید
که ایشان خدایانند [illegible] بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند
پس ایشان نمی توانند [illegible] برداشتن سختی و قحط [illegible] از شما
و نمی توانند تغییر دادن آنرا یا بردن آن از قبیله شما بقبایل دیگر [illegible] آورده اند که جمعی
ملایکه را و فرقه ای جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان
بر کفر باقی ماندند و آیه آمد که [illegible] آن گروه از ملایکه و جن
آنانکه می خوانند کافران ایشانرا یعنی می پرستند [illegible] ایشان می جویند
به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت [illegible]
بحضرت او [illegible] هر کدام که نزدیکتر است بمنزلت و مکانت یعنی آنها که نزدیکترند
درگاه مند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر ایشان خود بطریق اولی
وجه توجه بآنحضرت آرد ملخص معنی آنکه معبودان شما معبود حق اند
و امید میدارند بخشش او را [illegible] و می ترسند از عذاب او
بدرستی که عذاب پروردگار تو [illegible] هست [illegible] سزاوار آنکه
از وی حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در [illegible] امیدوار [illegible]
پرستش توان کرد [illegible] و نیست هیچ دهی و شهری [illegible] مگر ما
هلاک کننده اهل آنیم بمرگ و فنا [illegible]
قیامت [illegible] یا عذاب کننده آنیم بقتل و قحط و جز آن

مگر شده بجز ما و بلکه همه اندر شجره را با بوجهل با حکم بن عاص کی ببرد و انس و ابن الزبعری
کفره گران بجره بیود فرو [illegible] سانیم کافران را با نزاع تخویفات چو نار
سعیر [illegible] و اطفال آنک [illegible] بس نعی از ایشان فکوشید ایشان را و
مگر بیگر شش فرو [illegible] کر الدکا [illegible] بیشتر و از حرفی تاویر شده بود
این تکبر ایشان را [illegible] ابلیس [illegible] آید خبر داد
او را کفته چون گفتیم [illegible] فرشتگان را سجده کنید
[illegible] ابلیس [illegible] سجده کردند مگر ابلیس
گفت ابلیس که سجده نکنم و چون خدای گفت [illegible] کفر ما سجده
کنم یعنی نکنم [illegible] آدم [illegible] را از گل [illegible] پس گفت
[illegible] نعت ابلیس دیگر باره [illegible] چه ما را که
این را که [illegible] فضل داده او را [illegible]
فضل داده و او [illegible] او را [illegible]
و هر که خوانا خیر کنی [illegible] بیخ برکنم
[illegible]
مگر اندکی [illegible] کردن [illegible] گفت
خدای مر او را که [illegible] از نسبت [illegible]
در پی میم خود بود [illegible] کنند و [illegible]
از [illegible] یا داش [illegible]
[illegible] تو و ایشان تغلیب کرد [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] یعنی غلبه [illegible]
[illegible] مر آن کرا بی [illegible] از ایشان
[illegible] و از خود یعنی فرو اندن بفساد و کو بیر صوت شیطان غنا و مزامیر است اعلام [illegible]

مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان و ... رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در خواب دیده بود که بمکه در آمده و خانه را طواف نموده بعضی صحابه
بجای آورد و چون در سال حدیبیه منع نمودند منافقان
زبان بطعن دراز کردند که این خواب راست نبود و ... که مراد آن بوده که
تعبیر و تحقیق آن بعد از سالی ظاهر شد ... و ...
آنکه سوره مکی است و این قصه در مدینه مگر آنکه گویند این خواب بمکه دیده باشد
در مدینه حکایت کرده و گفته اند ... آدمیان شد آن بود که حضرت
صلوات الله وسلامه علیه در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او بر می آیند
و از آنجا بزیر می جستند همچو بوزینگان فتنه بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد
و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت داشته اند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و آن کرد سبب
افتتان ... بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند
و منافقان آغاز طعن کردند و کفار ... انکار افزودند و مؤمنان ...
و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را ... مذکور در قرآن
مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در
دوزخ میروید تعجب نمودند ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد
و باز میگوید که از وی درخت میروید این بغایت عجب است و عجب ایشان ... بود که
درخت سبز آتش بر ... قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکرد
که آنکه آتش در درخت ... ودیعت نهد ... از آتش ... باقی در
... و در آتش از احتراق ... نگاه میدارد و ...
بوقت ... توانا است ...
در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن ... ملعونند
... ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد ...

مهر که او را میخوانید یعنی میپرستید مگر آنکه خداوند است بلکه خداوند و بتان که در آن محل
جلوه را میخوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید پس آن هنگام
که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید بسوی بیابان بر گردید
از توحید و باز روی به پرستش بتان آوردید و هست آدمی
همیشه ناسپاس بر نعمت خداوند ایا ایمن شدید که از دریا
بصحرا آمدید یعنی ایمن شدید از آنکه فرو برد شما را
بکناره از زمین یعنی آنکه قادرست بر آنکه شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه
در خاک پنهان کند یا فرو فرستد بر شما بادی که سنگ
بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگ باران کند پس نیابید
برای خود نگاه دارنده که شما را از آن محافظت کند ایا
ایمن شدید از آنکه باز گرداند شما را و در آرد در دریا
بار دیگر یعنی آرزوها در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید
پس فرستد بر شما شکننده از باد یعنی بادها
بر انگیزاند که کشتی را بشکند پس غرق کند ایشان شما را بسبب آنکه
ناشکری و ناسپاسی کردید پس نیابید شما برای خویش
بر ما بآن غرق کردن از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام
کشد از ما و هر آینه بزرگوار و گرامی داشته ایم فرزندان
آدم را و بر داشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم در بیابانها
بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی دادیم ایشان را
از طعامهای پاکیزه و افزونی دادیم ایشان را
بر بسیاری از آنچه آفریده ایم افزونی
دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیارست و درین ترجمه

از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکنند که مراد از [illegible] که نه در [illegible]

آیات و از شیاطین است [illegible] و دیگران بر ایشان [illegible]

سوار افزود [illegible] را یعنی دیوانی که معاون توانند [illegible] را

جمع [illegible] بر ایشان [illegible] در ما

تا [illegible] در [illegible]

نیز شریک [illegible] حاصل شود یا بعید [illegible] آن تسمیه

نمایند [illegible] ایشان [illegible] تا خیر

در [illegible] انکار بعث [illegible]

[illegible] قطار را در [illegible]

آیا [illegible] که [illegible] فی الجنة [illegible]

بهشت [illegible] ایشان

[illegible] یعنی [illegible] را [illegible]

[illegible] که [illegible] انکس است [illegible] شیخ عطار قدس سره [illegible]

جو [illegible] هستی [illegible] آنی

[illegible] از اضلال

[illegible] آنست که بقدرت کامله [illegible]

در [illegible] را در دریا

[illegible] از فضل [illegible] را و گویند فضل [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] بشما [illegible] را بر شما [illegible]

[illegible] شما [illegible] میکند [illegible]

[illegible] در دریا [illegible] گم شود و بر [illegible] از خاطر شما

وتفضیل ادنا انی داشتیم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشان را بعجب ایشان پیش ساختیم
ومستثنی جنس ملایکه‌اند یا خواص انسان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور
ودراز هست اما مذهب جمهور اهل سنت و جماعت آنست که رسل بنی آدم افضل‌اند از رسل
ملایکه و رسل ملایکه افضل‌اند از اولیاء بنی آدم و اولیاء بنی آدم غیر انبیاء افضل‌اند از اولیاء
ملایکه و صلحاء اهل ایمان را فضیلت بر عوام ملایکه و عوام ملایکه بهتراند از فساق
مؤمنین. امام قشیری رحمه الله فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنان‌اند که کفار را
بنص ومن یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ بهره نیست و تکریم مؤمنان آن
بود است که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق
مشاهدت منور ساخت و بعضی گفته‌اند که تکریم عام است و زمانی که خاصه امت حضرت
رسالت را صلی الله علیه و سلم بکرامتی خاص اختصاص داده از جمله تکریم رضا که رضی الله
عنهم و رضوا عنه است و در بعضی تفاسیر آمده که تکریم ذریت آنست که خلق کرد ایشان را اکرم
وعلی الجمله این آیه دلیل فضیلت و جامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرات
صفتی جهت انعکاس صفات الهی هم او است و بعضی از مفسران ایشان
حقایق سمات فهم توان فرمود آمد آینه جمال گرفت ولی بعضی [illegible] ده جلی
نمود اندر وی جمال صورت ذو الجلال و الافضال [illegible] این تو
مانع از جمع حضرت اعیان گشت آدم و جلال این مرآت [illegible] ذات او و جمله
صفات مظهر گشت کل [illegible] ستر ذات و صفات از [illegible]
کون را محل برمثال [illegible] اول بعد این [illegible] مشکل شد [illegible] فقط [illegible]
اول [illegible] یاد کن روزی را که بخوانیم [illegible] هر گروهی را از
ورداء [illegible] به پیشوای ایشان یعنی نبی که با ایشان مبعوث کرده چنانچه
گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا بکتابی که بر ایشان فرو فرستاده شده چنانچه خطاب
کنند که یا اهل التوراة و یا اهل الانجیل یا مقتدای که در مذهب متابعت او کرده باشند

بقول جامع کشف الحقایق صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسم است
جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسانرا باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت
ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و اخراج ذریت باعتدال و راستی
قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمییز بعقل و افهام
بنطق و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات
و روحانی دو قسم است عام و خاص اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریکند
چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و اسماع قول الست بربکم
و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زایانیدن بر فطرت و ارسال رسل
بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات
نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه
خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنانرا بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت
و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اعمال و اخلاق و آداب و سیر
الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات
لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد حصر نیاید · محمد بن
کعب گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از ایشانست · ای اشرف دوده آدم بتو · روشنی دیده عالم بتو · نیست درین خانه
که خیل تو نیست · کیست درین خانه که طفیل تو نیست · از تو صلای بلی به الست آمده
نیست بهانی مست آمده · در خطاب تسلی آورده که گرامی ساختیم آدمیانرا
بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشانرا در بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آنست
که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات و در تاویلات
کاشفی مذکور است که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در
هر دو مرکب ایشانست از هر دو روزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم و معارف

[illegible] از انچه ما وحی کرده‌ایم [illegible] تا افترا کنی و بربندی

بر ما جز آنچه وحی کرده‌ایم یعنی بگوئی که خدا فرموده

و انگاه که چنین کنی واذاً لاتخذوک [illegible] دوست و گفته‌اند که قریش با حضرت گفتند

که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت

باشد آنحضرت از غایت شوقی که بطواف داشت در خاطر مبارکش خطور کرد که چه شود

اگر چنین کنم و خدای میداند که من این کار را کاره‌ام این آیه فرود آمد که ایشان

میخواستند که ترا بگردانند از وحی ما بدوستی گیرند [illegible] و اگر نه آن بودی

که ترا ثابت داشتیم بر راستی بعد عصمت خود [illegible] هر آینه نزدیک

بود که میل کنی [illegible] بسوی ایشان [illegible] میل کردنی

اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد متحقق نیست بلکه میگویند معنی آیه

اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیکردانیدیم عصمت ترا از دیا

و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل پس این تصریح است که میل نزدیک نشد پس

میل کجا بوده باشد در تبیان گفته که آنحضرت معصوم بود اما برای تخویف امت

تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیه آمد [illegible] انگاه که میل میکردی

هر آینه میچشانیدیم ترا [illegible] دو بار عذاب زندگی در دنیا

و عذاب مرگ یعنی عذاب آخرت [illegible] پس نمی‌یافتی تو

برای خود [illegible] بر دفع عذاب ما [illegible] یاری که بمنع او از آن باز رهی

امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی

نفسی طرفة عین [illegible] الهی بر من خود دار رحمت را دمی با نفس مگذار مرا امام ثعلبی

آورده که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار

گرفت که در دشمنی محمدی افراط نمایند که آنحضرت را ضرورت بیرون باید رفت

این آیه نازل شد که [illegible] و بدرستی که خواستند اهل مکه [illegible]

چنانچه نماز کنند با [illegible] یا بینی و ملت میخوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی و یا مجوس
و گفته اند که او را حرام است خلق را ایجا در آن باز خوانند بجهت کرامت عیسی
و اظهار شرف اهل علم [illegible] امام حسین [illegible] آنکه اولاد اطهار رسول خوانند و در
باب از نفی [illegible] اکرم السر وجهه نقل میکنند که در آن بوده [illegible] خوانند با امام
زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و نسبت پیغمبر ایشان قول آنست که تعلق
انساب بریده گردد و نسبت اعمال بماند پس هر کس را نسبت عمل ایشان خوانند
و گویند یا صاحب کتاب کذا [illegible] پس [illegible] داده شود [illegible]
نوشته عمل او بدست راست او [illegible] اقرار کرده
میخوانند کتابه خود را از روی بهجت و سرور [illegible] تو [illegible] در آن نامه
عملهای نیکو بیند [illegible] نشود در روز حشر [illegible] بمقدار
نبیله انبیم که بین الاصبعین باشد یعنی [illegible] در باب اتقیا ایشان بکلمه
چیزی [illegible] که دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه [illegible] دست [illegible] از [illegible]
و صورت [illegible] از خواندن [illegible] در دنیا
نابینا [illegible] دلش راه صواب نبیند [illegible] بینا [illegible]
نابینا بوده یعنی طریق نجات نیابد [illegible] و گمراه تر از نابینا نیز
بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گفته اند که هر که نابینا باشد در دنیا
از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که از بینایی روی بتوبه نهد آنجا جمال
مغفرت مشاهده کند * آورده اند که وفد ثقیف گفتند الهی همه ایمان بیاوریم
بتو تا وقتی که یکسال ها را به [illegible] پرستی بگذاری و زمین طایف را که ارا مکانها [illegible]
چون حرم مکه محترم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری و اگر از تو
پرسند چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیه [illegible]
[illegible] کسی که خواستند ثقیف [illegible] آنکه بگردانند ترا

دران مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین واو بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که
حق سبحانه پیغمبر را روز قیامت بر عرش نشاند و درین باب از عمر نقل میکنند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای تعالی بنشاند با خود بر عرش
لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش و معیت را معانی معنی میگویند
که عندیت را دران آیه که ان الذین عند ربک یعنی در حد مکانی نیست نه مکانی و نه منزلتی
نه منزلتی امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر معنی نیست که مماس او شود
یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن عرش بوده ازلا
و ابدا قایم بذات خودست پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش یا بر زمین
نسبت با ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرتست
و در ریاض المعانی آورده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
برو کرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و همه
پیغمبران باشند خواه آدم و خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشند … نه همین
زیر لوای دولتش باشند پس آدم و من دونه تحت لوای مصطفاست صاحب فتوحات
آورده که مقام محمود مقامیست که جمیع مقامات در حضرت عام اسماء الهیه مخصوص است
بمقامات و اختصاص بحضرت محمدست صلی الله علیه وسلم و باب شفاعت درین مقام
گشاده میشود و در زهر الحقایق فرمود که محمود الله است و مقام حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که نه بنفس خود بلسان اشارت مقام محمودست ای ذات تو در دو کون
مقصود وجود نام تو محمد و مقامت محمود … و بگوای پروردگار من
درآر مرا … مدخل صدق … درآوردنی پسندیده دلی تو امت
و بیرون آر مرا از وی … بیرون آوردنی ستوده با کرامت یا درآر مرا
بمدینه سالم و بیرون آر از مکه سالم یا درآر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از وی بسوی حنین یا درآر
ببهشت و بیرون آر از دنیا یا درآر بر عهده نبوت و بیرون از عهده تبلیغ رسالت

تا ترا بلغزانند بر شیمها [illegible] از زمین مکه [illegible] تا ترا بیرون کنند از آن

وانگاه چنان شود درنگ نکنند [illegible] پس از رفتن تو

مگر زمانی اندک و ان چنان بود که بعد از هجرت زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک شدند

و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام

انبیا پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام

روی و انجا ساکن شوی آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیه فرود آمد که یهود

میخواستند که ترا از زمین یثرب دور افکنند و دیگر منزل [illegible] باشد پس از تو چندان نپایند آنحضرت

فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و اجلا مضطرب شدند پس بدین قول

این آیه مدنی باشد و بقول اول مکی سنة [illegible] نهادیم ما

سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم [illegible] پیش از تو [illegible] از فرستادگان ما

و ان سنت هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران [illegible] بجای تو

و سنت ما را تغییر و تبدیل [illegible] بپای دار نماز را [illegible] بعد از

زوال آفتاب [illegible] تاریکی شب بعد انتهای نماز پیشین است و پسین

و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن [illegible] و بپای دار نماز بامداد را نماز را

قران گفت برای آنکه قرائت قرآن درو فرض است [illegible] بدرستی که نماز

بامداد [illegible] هست دیده شده یعنی حاضر میشوند او را ملایکه لیل و نهار فرشتگان

شب او را مشاهده میکنند و در آخر روز دیوان اعمال شب ثبت مینمایند و ملایکه روز

او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند [illegible] و بعضی از شب

پس بیدار شو [illegible] بقران یعنی بنماز [illegible] زیادتی ترا بر صلوات مفروضه یا فضیلتی

مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوصه بتو [illegible] شاید و البته چنین بود که

برآرد خلق تو ترا [illegible] در مقام پسندیده یعنی مقام که قایم در وستوده باشد

بستایش همه ستایندگان و ان مقام شفاعتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم

یعنی هر یک عمل میکند … بر طریقه و روش که حال او باشد از خیر و شر و هدی
و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت یاس ورزد و مومن هر دو را
سپاس دارد و در ضرر شکیبایی نماید و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است بدانکه هر کس آن کند
که در خور شاکله اوست … پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارتر است فرمود که قل کل یعمل
علی شاکلته گفتند درین آیه امید چه چیز است گفت از بنده جفا آید و خطا و لیکن
از بنی آدم لایق ایشان جفا و خطا آید و لایق کریمی او جز رحمت نیاید و منه
انم و ز کرم آید و توانی … پس پروردگار شما داناتر است
بر آنکسی که او … راه یافته تر است و صواب نزدیکتر از جهود و مشرکان
و مذهب آورده اند که کفار قریش نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبه بن ابی
معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
استعلام نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال آن حضرت بعرض رسانیده منتعی شده
گفتند ای علمای یهود ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از نشانها
… احوال او یعنی استعلام حق توان کرد احبار گفتند از او سه چیز بپرسید
که طواف مشرق و مغرب کرد چه حال اوست و از جوانان که در زمان پیش گم شده بودند
چگونه است و روح چیست اگر هر سه این سوال را جواب دهد یا هیچ را جواب
ندهد بدانید که پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است
ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت سه سوال نمودند آن دو سوال را
جواب آمد و در قصه روح این آیه نازل شد … و می پرسند ترا
از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده است
بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده
بی ماده و … از انجا است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق سبحانه کسی بر وی دانا نیست

حجة یاری دهنده ... از نزدیک خود ... وبره ورا

وقوتی اعانت کننده ... وبگو آمد حق یعنی دین اسلام

و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هرجا قرآن ظهور کند

شیطان مخفی گردد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ... بدرستی که باطل

... هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست برای

خدای بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تأویلات برآنست که حق وجود ثابت

است و نشانه که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست

و چون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب او متلاشی و مضمحل

شود همه مرده مستعد از آن لشکر ... که با هستیش لاف هستی زنند چون سلطان عزتش

علم برکشد جهان سر بجیب عدم درکشد ... و فرو میفرستیم ... از

قرآن ... آنچیزی که شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا ما شفاست

و بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست

از مرضهای صوری و معنوی و قالبی و قلبی ... و رحمت و بخشایش است

مر مؤمنان را که بدو نفع می گیرند ... و نمی افزاید قرآن

ستمکاران را ... مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند

و چون انعام کنیم ما ... بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی

روی بگرداند از یاد ما و ... که چون خدای نعمت دهد او را بانزال

و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند ... و نفس

خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بیرون رود

و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس ... باشد

نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و علاقت بناشد کرم متعالی

اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید ... بلکه ...

گفتند ... انکار ... آوردند ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش
گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این
کوهها را از صحرای ما دور کن تا زمینها قابل زراعت بهم آید و جویها چون انهار
شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و قرای خود را بگو تا ملایکه را برای صدق تو گواهی
... قصی سعد و ترا گوشکها از زر و نقره بود ... از درویشی باز رهی و بگوی تا آسمان را بر ما
فرود آرد ما را از عذاب او آگاه ... و امثال این سخنان از وی نعمت مکرر کردند
جمعی از الزام حجت بر ایشان ... این آیتها در ... آمد
چون گفت ایمان نیارم بتو ... بنی ... بر آسمان برود ... در ...
و ... بیاری تمام ... از ما ... بخوانیم و برانیم که تو پیغمبری ... اگر ایشان
... معجزه ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد و گفتند
متعنتان قریش تصدیق نکنیم ترا تا وقتی که
روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه پر آب که هرگز
کم نگردد یا باشد ترا بوستانی از
درختان خرما و انگور یعنی مشتمل باشد بر درختان پس روان گردانی
جویها آب را در میانه آن بوستان روان کردنی
یا وقتی که بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی و وعید
کردی که او تسقط علیهم کسفا من السماء بر ما پاره پاره
یا بیاوری خدای را و فرشتگان را در مقابله یعنی عیان
بما نمایی ... گواهی بر رسالت خود یا باشد ترا
خانه از زر که در او بنشینی
بر آسمان یا برروی و تصدیق نکنیم بر بر آمدن ترا بر آسمان
تا وقتی که فرود آری بر ما کتابی که بخوانیم آنرا در او

و داده نشده اید شما [illegible] العلم از دانش [illegible] مگر اندکی نسبت با علم

خدای شیخ ابو مدین مغربی فرمود که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن

ماست بلکه عاریتی است نزدیک ما و به بسیاری ازو نرسیده ایم سبق علی الدوام جاهلها

و جاهل را دعوی دانش نرسد [illegible] و اگر خواهیم ما [illegible]

هر آینه ببریم آن چیزی را که از قرآن [illegible] وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور

و مصاحف محو کنیم [illegible] پس نیابی تو [illegible] برای خود [illegible] بان یعنی نیابی

بعد از بردن آن [illegible] بر ما وکیلی که از ما استرداد کند در سینها و مصحفها

باز آرد [illegible] لیکن رحمت [illegible] از پروردگار تو آنرا باقی میگذارد

و محو نمیکند [illegible] بدرستی که فضل او [illegible] هست [illegible] بر تو

بزرگ که ترا اسید و ترا آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لولای حمد و مقام محمود

بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد [illegible] بگو ای محمد

اگر جمع شوند آدمیان [illegible] و پریان که موسومند بجن بر بنیانی

و اتفاق کنند [illegible] بر آنکه بیارند [illegible] بمانند این قرآن

یعنی بیارند مثل آنرا در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب

نیابند او را در صفحها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا

در زمان [illegible] این آیه [illegible] نضر بن حارث فرود آمد که گفت لو نشاء لقلنا مثل

هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جمع آیند مثل این نتوانند

گفتن [illegible] و اگر باشند برخی از ایشان [illegible] مر بعضی را

هم پشت و مددکار [illegible] و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم ز بهر

تقریر و بیان را [illegible] برای مردمان [illegible] در این قرآن

از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار

و مانند آن [illegible] پس سر باز زدند بیشتر مردمان مگر ناسپاسی

بگفت آیه آمد که ... بگو خدای بسنده است گواه یعنی میان
من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت چه معجز بر زبان حال ناطق
است بانکه رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجری قول حقیقت بر صدق دعوی او
بدرستی که خدای هست ... به بندگان خود دانا که احوال پوشیده
ایشانرا میداند بینا که اعمال اشکارای ایشانرا می بیند
و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد ... پس
او راه یافته است ... و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او
وزو گذارد ... پس نیابی تو مر گمراهانرا ... دوستان که نصرت
کنند ایشانرا ... بجز خدای ... و حشر کنیم ایشانرا
روز قیامت ... بر رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک
وارد است که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که چگونه روند بر رویهای
ایشان اما انست که ایشان چنین میکشند بر رویهای خود از سر بلندی و خواری
و حشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدو روشن گردد
چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند ... و گنگان یعنی نگویند آنچه
از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی گفتند ... و کران یعنی نشنوند
آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه در دنیا طالب استماع سخن حق نمی بودند
جای ایشان دوزخ است ... هر گاه که ساکن شود زبانه دوزخ
گوشت و پوست ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند
چنانکه آتش دنیا پس از سوختن هیمه ... بیفزائیم ما برای ایشان
آتش سوزان یا برافروزیم آتش را بانکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز
آتش در ایشان گیرد ... آن عذاب ... پاداش ایشانست
بسبب آنکه ایشان انکار کردند ... بدلائل باهره واضحه بر صدق پیغمبر که معجزاتست

تصدیق تو نوشته باشد ... بگو پاکست پروردگار من از انکه بعجز وی تحکم کنند
یا از انکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و چیزی از انچه از من طلبید بجز وی کسی قادر
نیست ... آیا هستم من ... مگر آدمی ... فرستاده شده همچو سایر
رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود
و اظهار آیات منوط بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جواب
حرفهای ایشانست از اجمال و تفصیل آن بعد آیات متفرقه است کما یجیء فی قوله تعالی
ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس ... و قوله و لو انزلنا ملکا و لو فتحنا علیهم بابا من السماء
و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را ... از انکه ایمان
آورند ... وقتی که آمد بدیشان پیام حق بر زبان محمد
مگر آنکه گفتند ... آیا بفرستاد خدای ... آدمی را برسول
یعنی این معنی که ایشان را از ایمان باز داشت شبهه ایشانست از رسالت و ایشان خطا میکردند
زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم
باید تا افاده و استفاده در میان بدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای
فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی از جهت رفع شبهه ایشان فرمود که ... اگر بودی
بجای آدمیان ... در زمین ... فرشتگان که مانند آدمی
میرفتند بر قدمهای خود ... در حالتی که مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین
هر آینه میفرستادیم برایشان ... از آسمان
فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان برایشان میفرستادیم تا با هم مجتمع
توانستندی شد و از وی تلقی توانستندی ... و تعلیم ... که ...
شرط است و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول ایشان آدمی باید او بشر و خود
خود را فلکی تا جنسی شود و ... زانکه جنسیت علت جاذبیت جاذبه
جنس است مرجا طالب جنس است ... در باب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت

وقمل وضفادع ودم ونقص ثمرات وغیر از پیش ذکر کرده اند چون انفلاق بحر وانفجار
اب از حجر ورفع طور بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازاله عقده از
زبان وی وفرو بردن عصا حبال وعصی سحره را وامثال این ولیکن در حدیث
صفوان آمده که دو یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات
پرسیدند وآنحضرت جواب دادند که شرک میارید وخود را فاحش مکنید واز زنا وسرقه
واکل ربوا وسعایه وسحر وقذف محصنات دور باشید واز جهاد حکم بزنید مراد
از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده ولهذا در آخر فرمودند که خاصه شما
که یهود دید اینکه در روز شنبه از حد فرمان در نگذرید
پس بپرس
ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان تا نمایند همین آیات را تا صدق قول تو بر
مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از یهود
چون آمد موسی برایشان
که چه گذشت میان وی وفرعون
پس گفت موسی را فرعون
بدرستی که گمان میبرم ترا ای موسی
جادویی
کرده وعقل تو مختلط شده
گفت موسی
بدرستی که تو دانسته‌ای بدل خود
اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که نفرستاده این آیات
تسعه را
مگر آفریدگار آسمانها وزمینها
آیتهای روشن که هر یک دلیلست بر نبوت من
و من یقین میدانم ترا ای فرعون
هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل
پس خواست فرعون
انکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم اورا
از زمین مصر
پس غرق گردانیدیم اورا
و هر که با او بود بتمامی
و گفتیم پس از غرق شدن فرعون
مر فرزندان یعقوب را که شما
ساکن شوید در
زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند
پس چون بیاید

او ست با بابات قرآن وگفتند آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها
وخاکهای پوسیده شده آیا ما برانگیختگان باشیم
از نو به نو جوت ایشان خلق جدید را منکر بودند دو ساعتی صد بار
سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان را تازه سازند تا عذاب بکشند
آیا نمی بینید و نمیدانید که آن خدای که بقدرت
بیافرید آسمانها و زمین را بان عظمت و بسطت بی ماده
توانا است بر آنکه بیافریند ایشان را دیگر باره بشکل بهتر
از نقص تهی کنند چنانکه مثلک ما تنحل کنوالی انت بین میفرماید که انکه نه از چیزی
چیزی آفریند قادر است که ما فرینش نو آفریده شده کهنه را باز آرد
و به درستی که خدای مقرر کرده است برای فنای ایشان مدتی که
هیچ شکی نیست در ان و آن زمان حرکت یا جهت اعاده ایشان اجلی نهاد
که قیامت است پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود
وضوح حق مگر انکار حشر و بعث را بگو ای محمد کافران را
اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزینهای
روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد انگاه هر اینه باز گیرید
و بخل ورزید از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال
بنفقه دادن ما ورد الی فرموده که اگر بخیل از آدمیان مالک خزاین نعم ربانی
شود هر اینه جود او با وجود الی متساوی نخواهد بود جهت برای نفس خود
از ان باز خواهد گرفت و از کم شدن ان خواهد ترسید و خدای در جود خود از نیها
دو چیز منزه است و هست آدمی بخیل و جمع کننده
و به درستی که ما دادیم موسی را نه ایه
روشن یعنی معجزه آشکارا که ان عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و ...

علم را [illegible] پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی
شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون عبد الله بن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب
او از نصاری یا طالبان نبوت چون سلمان و ابوذر و ورقة بن نوفل و اضراب
ایشان [illegible] چون خوانده شود قرآن بر ایشان
بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها [illegible] در حالتی که سجده کنند برای تعظیم امر
خدای یا بجهت شکر انجاز وعده آلهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد
و انزال قرآن [illegible] و گویند [illegible] پاکست پروردگار ما از خلاف
وعده [illegible] بدرستی که هست [illegible] وعده آفریدگار ما [illegible] کرده شده یعنی
واقع است لا محاله [illegible] بیفتند بر زنخها خود یعنی در سجده
و ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود
آنست گفته اند سجده اول برای شکر است و این سجده برای تاثر از مواعظ قرآن
لاجرم درین سجده فرموده که [illegible] بگریند [illegible] و زیاده کند سماع قرآن
ایشان را [illegible] فروتنی و تضرع این سجده چهارم از سجدات قرآن و حضرت
شیخ این را سجود العلما خوانده و فرموده که تحقیقت این سجود التجلی است برای
خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع
ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل
زیادتی تجلی باشد و بر این تقدیر این سجود تجلی بود و ساجد باید که ببرکت این سجود
از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشیء الا خضع
له لمعهٔ نور تجلی از قدم بر حدوث افتد فرو ریزد ز بیم پس خضوع اینجا زوال
هستی است زین بلندی موجب این پستی است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان بشنیدند گفتند محمد ما را از پرستش
دو خدای منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیه آمد

وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود   بیاریم ایشان و شما را بجمعگاه
جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا
و براستی فرو فرستادیم قرآنرا   و براستی فرود آمد   و در تبیان آمده که با
بمعنی علی است و مراد از حق محمد است یعنی علی محمد نزل در مدارک آورده که محمد سماک بیمار
شد قاروره او را بترسا طبیبی ترسائی بردند و در راه نیکوروی خوشبوی بار سید و جامه
پاکیزه پوشیده بود صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در مهم دوست
خدا از دشمن خدا استعانت میکنید باز گردید و با ابن سماک بگوئید که دست در موضع
وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غایب شد بازگشتیم و قصه
بعرض شیخ رسانیدیم دست بر موضع نهاده این کلمات بگفت فی الحال شفا
یافت و گفت آنکس خضر بود علیه السلام نه اثر حکمت و امینت این کار
طبیبان آنجا است این   و نفرستادیم ترا ای محمد
مگر مژده دهنده مطیعانرا بثواب   و بیم کننده عاصیانرا بعقاب
سلمی رحمه الله فرموده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگردانند و بیم کننده که روی
بما آرد یعنی بدکارانرا بشارت دهد بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه
آرند و نیکوکارانرا انذار کند از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود
اعتماد ننمایند   و بپراکنده فرستادیم قرآنرا یعنی آیة آیة
و سوره سوره   تا بخوانی آنرا بر مردمان   بر طمأنینه
و درنگ و وجه آن اینها از براه حفظ آسان ترست و بفهم نزدیکتر   و فرو
فرستادیم آنرا بحسب حوادث   و فرو فرستادنی در مدت بیست سال
بگو مرمانرا که ایمان آرید بقرآن   یا ایمان میاورید امر است
بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بر و در کمال وی چیزی نمی افزاید و از عدم ایمان شما
بوجه هیچ نقصان نمیرسد   بدرستی که آنانکه داده شده اند

… او جهت منزلتی که داشته باشد تا بسبب دوستی عزیز گردد و علم الهی فرموده
که حق سبحانه دوست نگیرد تا بدو ایشان از ذل بعزت رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف
وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کنند … و تعظیم کن اورا تعظیم
کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از همه وصفها و معرفت عارفان منکر
تا حرمت نهاده اوصافش عقلها مرتبه … که افکنی تعقل عظمت جمال ذات او
آن که آن برتر است آنست او و گفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از
فاروق نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر از دنیا و هر چه در روست و آیه
آخر را ازین سوره آیه العز گویند و هر کودکی از بنی عبدالمطلب که سخن در آمدی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه بدو آموختی
… ستایش مر خدا را … فرو
فرستاد … بر بنده خود یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم … قرآن را
ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای حضرت
ملک منانست که بر بندگان فرود آمده … و ننهاد … در و
چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل … گردانید
اورا … راست یعنی بی سستی از افراط و صفت تفریط یا … علیه
یا قایم بمصالح عباد در معاد و ملات آورده که ضمیر راجع بعبدست و معنی آنکه
مراد بنده خود را یعنی پیغمبر خود را و گردانید مستقیم در جمیع احوال … تا بیم کند
محمد یا قرآن مر کافرانرا … بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ
عذابی صادر شده … از نزدیک خدا که معذب اوست نه غیر او
… تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گروندگان را … آنانکه
میکنند کارهای شایسته پسندیده … یا آنکه مر ایشان راست
مزد نیکو یعنی پاداش پسندیده و مقام … در حالتی که مقیم باشند

بگو بخوانید خدا را   یا بخوانید رحمان را اگر هر دو لفظ را بر ذات واحد
اطلاق میکنید مقصود از هر دو یکذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد
میکنی آیه نازل شد این دو اسم در حسن اطلاق برابرند   هر کدام را بخوانید
نیکوست و بر ذات حق را خوانده باشید   پس مر او راست نامهای
نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای اکرام   ابن جبیر فرموده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قرائت بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوة یومیه در مسجد
الحرام قرائت کردی اهل شرک بلغو و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آن
حضرت در غلط افتاده ترک قرائت کند حق سبحانه فرمود
و آشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند
و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند
و بطلب   میان جهر و مخافتت   راهی میانه چه اقتصاد
در همه امور محبوبست   آورده اند که ابو بکر رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند و میگفت
با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر رضی الله عنه بلند میخواند و میفرمود
که شیطان را زجر میکنم و خفته را بیدار میکنم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از نزول
این آیه ابو بکر را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر را امر کرد که قدری آواز
خود را فرو آر   و گویند معنی آیه اینست که جهر مکن در هر نماز و اخفات منما در همه
و میان این هر دو راهی پیش گیر یعنی در صلوة یومیه اخفا و در لیلیه جهر
و بگوی ستایش و ثنا مر خدای را   آنکه فرا نگرفت
فرزندی رد یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق را فرزندان اثبات
میکردند   و نیست مر او را   انبازی در پادشاهی
رد مشرکانست که بتان را شریک حق میگفتند   و نیست مر او را دوستی

بازبسته اند روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری
و گفته اند مراد از ما علی الارض نشو نبات و جماداتست که حق سبحانه فرمود که ما آنرا
آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم [illegible] تا بیازمائیم یعنی
معامله از ما شود که مانند کسیکه ظاهر گردد [illegible] لنبلوهم ایهم [illegible] بنگریم که کدام ایشان نیکوترست
از جهت عمل یعنی کیست از ایشان که محرمات را ترک کند [illegible] وانا لجاعلون و بدرستی که ما سازندگانیم
آنچیزی را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها
صعیدا زمینی هموار جرزا بی گیاه یعنی با خرابی این عمارتها خراب خواهیم ساخت
پس دل در ملک منهید و بزینت ناپایدار دنیا فریفته مشوید جهان از رنگ و بو سازد
زیب و زینت ولی نزدیک ارباب بصیرت [illegible] رنگ گلشنی را اعتبار نیست [illegible]
دل نوبهاری را مدار نیست آورده اند که چون قریش را به سه سوال در آموختند که از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بپرسید یکی قصه جوانانی که عجیب است عجب [illegible]
جواب آن دادند حق سبحانه آیه فرستاد که [illegible] نه چنانست که میگوئی یا پنداری
[illegible] اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال
در خواب ماندند [illegible] از دلایل قدرت ما چیزی شگفت
یعنی قصه ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان
عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست [illegible] در کوه بناجلوس از
حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی
که کوه بناجلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسما اصحاب
کهف در آن رقم کرده بر در غار نهاده اند و در آن خبار [illegible] از نعمان
بن بشیر است که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران پناه بغار
برده بودند سنگی از بالای آن غار فرود آمده و پوشیده گشت و هر یک توسل بعمل
خیر که کرده بود توفیه زر اجیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین [illegible] تا حق سبحانه نجات

دران اجر ... میشی بانقطاع و اتصال، سلمی آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا
بود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا بود بسیار ... و بیم کنند انرا که از روی
جهل ... گفتند فرا گرفت خدای ... ززنوی و قایلان بودند
و نصاری و یهود ... بعضی این گویند کانرا بفرزندی روا داشتن خدای را
یا بدین سخن که میگویند نیست ایشانرا ... بلکه بتوهم کاذب القاء این قول میکنند
و نه دانش بود پدران ایشانرا کرین باب اگر تقلید آبا میکنند
بزرگست کلمه که از روی جرات بیرون می آید از دهنهای
ایشان از همه قولهاء کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتملست بر تشبیه
و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث میگویند
الا دروغی اما بزرگی دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب ان آسمان و زمین بشکافند
و کوهها از جا برود تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا
ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه از
استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که بایمان داشت نزدیک بانقطاع رسید حق سبحانه
برای تسلی دل مبارک او فرمود که پس شاید تو کشنده نفس خود
بعد از برگشتن ایشان از تو یا بعد از اعراض ایشان ترا یعنی
کار ایشان بر خود آسان کن و غم بزوال ایشان مخور اگر ایمان
نیاورند باین سخن یعنی قرآن و بر کفر و عصیان ایشان
خود را هلاک مساز از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب
بدرستی که ما کردانیدیم انچیز را که بر زمین است از معادن و نباتات
آرایشی مر اهل زمین را محققان بر انند که ما بمعنی در حیوانات
من است و مراد انبیا اند یا علما یا حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند جمعی
گویند آرایش زمین بر جال الله از ان روی است که قیام عالم بوجود شریف ایشانست

از نزدیک خود بخشش یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو

و مهیا ساز برای ما از کار ما مفارقت کفار ست رشد یعنی

و نیکویی و صواب پس زدیم بر گوشهای ایشان حجابی که

سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را در غار سالها

ذات عدد یعنی شمرده پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را

تا بعلم ازلی دانسته ایم تا بدانند بندگان ما که درین قصه کدام

از مردو گروه مراد اهل کتابند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر سبیل

تقدیر معلوم گردد که کدام یک از ایشان شمار نگاهدارنده تر

اندازه مر آن مدت را که ایشان مکث کردند در غار یعنی دانسته تر

که ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده اند شماره کدام راست ترست

ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم بر تو که محمدی خبر ایشان

براستی بدرستی که ایشان جوانانی بودند که از روی صدق

ایمان آوردند بپروردگار خویش و بیفزودیم ایشان را

راه نمودنی یعنی ثبات و یقین و به بستیم بر

دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و ا

و جرات ارزانی داشتیم در ردکتی بر دقیانوس یعنی چون باز

ایستادند در پیش وی و او ایشان را به پرستش بت دعوت کرد پس گفتند

پروردگار ما آفریدگار آسمانها و زمینهاست

نخوانیم و نپرستیم بجز وی معبود دیگر اگر غیر او را

خدای دانیم بخدای که گفته باشیم آن هنگام که دیگری را بپرستیم

سخنی خطا و دروغ این گروه کسانی اند در نسب

یعنی جمعی از اهل افسوس فراگرفته بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل

خواسته اند و آن اشک از پیش نهار دور شده خلاصی یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال
مختلفه بسیار است و درین ترجمه آنچه اصح و اشهر است مذکور میگردد آورده اند که
دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و انجا مذبح برای بتانی که معبود
او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او نشنید هلاک
یافت و هر که انکار نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدا پرست از بزرگ زادگان
شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند
که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه چون حال ایشان بعرض دقیانوس رسید
و با حضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بطریق توحید معبود و از
مطلق فرمان او قبول نکردند دقیانوس بغرور تا علمی و حلمی که در بر داشت از
ایشان استهزا کرده گفت شما جوانید و خرد سال شما را دو سه روز مهلت
دادم تا در کار خود تأمل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد
آن پس از آن شهر متوجه جای دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر
درباب مهم خود مشورت نمودند و رای همه برآن قرار یافت هر یک از خانه پدر
قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند
و در راه شبانی بدیشان رسید و به دین ایشان درآمده موافقت و مرافقت
نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد و جوانان منع کردند ممتنع
نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید و من نیز
خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون
بکوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه توان برد جوانان
پس آنجا رفتند در آن غار پنهان شدند و تملیخا از رفتن ایشان بیرون رفت و خبر میداد
یا دقیانوس باز گشت کرد و جوانان منتظر شدند
عبارت چهارم پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را

ایشان خبر دار گردد و [illegible] ایشان در طرف جنوب کوه بناطوس بود لاجرم آفتاب
بوقت طلوع و غروب بر دو جانب او می تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را با طراوة
بازمی آورد و در درون غار نمی تافت تا ابدان و اجساد ایشانرا متغیر و ثیاب ایشانرا
تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید [illegible]
و ببینی تو ای بیننده آفتاب را
چون طلوع کند [illegible] میل کند
از غار ایشان [illegible]
بسوی راست آینه چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده [illegible]
و چون غروب کند [illegible] بر گذرد از ایشان و بگردد [illegible]
بسوی جانب چپ [illegible] و ایشان [illegible] در فراخی از غار یعنی در وسط
آن یعنی جائی که روح هوا بایشان میرسد و از تعفن غار رسته
ایشان [illegible] این خبر
از دلایل قدرت خداست
خواهد خدای راه نماید بتوفیق [illegible] پس او راه یافته است [illegible]
و هر کرا فرو گذارد [illegible] پس تو نیابی مر او را
دوستی که راه راست نماینده
و پنداری تو ایشانرا
بیدار انرا زیرا که چشمهای ایشان باز باشد
وحال آنکه ایشان //
خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال بود از کار دیگر از زودان طریقت است
جهت نظر اهم ایشان نکواه بینی که جلوه کنند در میدان اعمال و چون سر ایشانرا
در یابی بینی که از همه فارغ اند در بوستان لطف جلالی ساطع است و
مشاهد معنی با کار و بصورت در کار ظاهر با این و آن بمحاضره باطنی
از جمله وا پرداخته ابن عباس فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی
بر جانبی میگردانند تا زمین لحم بر پوست از اجسام ایشان نخورد و گویند
هر سالی دو بار شورا میگردانند و بعضی بر تقدیر تقلبات ایشان نایب [illegible]
قال تعالی [illegible] و میگردانیم ایشانرا یعنی ملایکه بامر ما میگردانند شان

چرا نمی آرند ... بر خدایان دیگر باطلند ... بر خدای حجت
کافران ... بر پرستش ایشان و استحقاق ایشان مر عبادت را
حجتی روشنی و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمانرا تکلیف بت پرستی
میکند نه بحجت و برهان ... پس کیست ستمکارتر ... از کسی که افترا
کند و بر بندد ... بر خدای دروغی که نسبت شرک کند بوی و قبل از این
گذشت که دقیانوس بعد از احضار ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند یعنی ملیخا
که مهتر ایشان بود در اثنا طریق با ایشان گفت ... چون
بایکسو شوید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان ... و از آنچه می
پرستیدند ... مگر خدای ایشان خدا را معبود میدانستند و بتانرا در عبادت
شریک می ساختند یعنی ملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه
شوید ... پس باز گشت کنید بسوی غار و در و جای گیرید
تا بگستراند ... برای شما آفریدگار شما و بسیار سازد بر شما
بخشایش خود در دو سرای ... و بسازد برای شما ... از کار شما
آنچیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که چون اتفاق
نموده بکوه برآمدند و شبان ایشانرا بغار در ... چون فرود شد ... قرار گرفتند
حق تعالی خواب بر ایشان گماشت یعنی ملیخا گفت دقیانوس بعد از رجوع ... باز
باز آمده احوال جوانان پرسید و چون از قرار ایشان خبر یافت اهل ایشانرا
به احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بکوه گریخته اند
دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشانرا در ان غار تکیه کرده یافت چنانکه
که میدانند ... فرمود که در غار بسنگ برآوردند تا هم در اینجا بمیرند پس در غار را استوار
ساختند و دو کس از مومنان دقیانوس اسامی و احوال جوانان بر لوحی نقش
نموده در دیوار غار وضع کردند باین امید که شاید که روزی کسی بدیشان رسد و از احوال
ایشان خبر

کشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و بقظا ازان داشتیم بقدرت ثم

تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان درکمال قدرت ما بیفزاید

گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود

چند وقت درنگ کردید در این غار مقصود آن بود تا مدت لبث بدانند

و نمازها فوت شده را قضا کنند ایشان با مواد بغار در آمده بودند چون در

نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند گفتند درنگ کردیم

اینجا روزی اگر در همه روز در خواب شده باشیم یا پاره

از روز اگر در این روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر

دراز یافتند گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما

داناتر است بانکه درنگ کرده اید پس بفرستید

یکی را از میان خود بدین درم که دارید بسوی

شهر افسوس پس باید که فرستاده در نگرد تا کدام از اهل مدینه

پاکیزه تر بود از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر

و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی

میداشتند بر خلق تا بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کند پس بیارد

بشما خوردنی از آن طعام پاک و باید که فرستاده نرمی و مدارا

کند در خرید و فروخت و خبردار نگرداند بشما یکی را از

اهل این شهر یعنی که اهالی این مدینه که اگر ایشان دقیانوس اند

اگر مطلع شوند بما و قادر گردند و ظفر یابند بر شما سنگسار

سازند شما را یا باز گردانند شما را در کیش خویش

و رستگاری نیابید آن وقت که بر آمدید در این دین در آئید و هرگز

ابد همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل

وسگ ایشانرا [illegible] و بجانب چپ [illegible] بجهت راست
بپیشگاه غار [illegible] دستهای خودرا [illegible] گسترانیده است
یا بر آستانه او ولون سگ زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا خلنج و در زاد المسیر آورده
که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطمیر
یا قطمور یا حمران یا ریان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی آورده که هر که در شبانروزی
بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزند کژدم ضرری بوی نرسد و سر این کلمات
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد
و اگر اطلاع یابی و نظر کنی بر ایشان [illegible] هر آینه روی بر گردانی
از ایشان [illegible] بجهت گریختن [illegible] و هر آینه پر کرده شوی
از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت
دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای
ایشان دراز شده و ایشان در مکانی مظلم موحش اند صورت این خطابست که
گذشت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مراد غیر وی اند القصه چون دقیانوس
در این غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک باز آمد اندک زمانی را
باد اجل بنای حیاتش در هم افکند و آن همه ملک و جاه و جلال متلاشی شد
دی چند بشمرد و ناچیز شد زمانه بجنبید بدکیش نیز شد و بعد از وی چند مالک دیگر در آن
ممالک تصرف کردند تا نوبت ملک صالح بیدروس و گویند بیدروس رسید و او مرد
مؤمن خدا ترس بود و اکثر اهل زمان او در حشر جسد شبهه افتاد و منکر آن
شدند و هر چند ملک ایشانرا پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد
بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت [illegible] و همچنانکه
ایشانرا در خواب کرده بودیم [illegible] بر انگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم
که نه جسد ایشان بطول زمان تغییر یافته بود و نه جامهای ایشان فرسوده

روح وجسد با یکدیگر یعنی به بدن ایشان ظاهر شد که روح وجسد باهم مبعوث خواهند شد
خداوندی که توقف انفس ایشان کرده سیصد و اند سال بر بدنهای ایشانرا از تحلیل و تغیر
نگاه دارد بعد از ارسال ارواح کمند بآن قادرست بر توفیه نفوس به مردمان و امساک
اجزاء ابدان ایشان و دیگر فرستادن ارواح بآن جهت پیش [illegible] کار شواریست
عجز را با قوت حق کار نیست • آورده اند که چون آنان ملک را دعا کردند در مضاجع خود بخفتند
و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشانرا
در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشانرا به دین تو
دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا بر نشستن فرمایم جبرئیل علیه السلام گفت
ردای مبارک خود را بگستران و صدیق و فاروق و مرتضی و ابو ذر را بگو تا هر یکی
بر یکطرف نشینند و باد را که مسخر سلیمان علیه السلام بود بطلب که خدای مطیع تو
گردانیده و بفرمای تا ایشانرا بردارد پس باد ایشانرا بر در غار برد آنحضرت اکتفا کرده صحابه
بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ در گرفت و حمله
آورد اما چون چشم وی بر ایشان افتاد دم جنبانیدن آغاز نهاد و بسر [illegible]
اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق
سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام باز دادند
صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی
محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت کردند ایشانرا به دین اسلام و ایشان آنرا
قبول کردند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند
چهار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام
کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون فتیه ستر و سگ قوم
از این حالات سابق که مذکور شد مشاهده نمودند پس گفتند

ایشان بوده وصیتها قبول فرموده روی بشهر و بدروازه رسیده اوضاع آنرا متغیر دید و چون
بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی
غلبه کرد اخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض
نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زررا
ببازاری دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبید
و تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من نیافته‌ام دی روز این زر از خانه
پدر برداشته‌ام و امروز به بازار آورده‌ام پدرش را نام برد و چون بگفت کسی از مردم
آن شهر ندانست و بر او تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس
برید که او از مهمی من آگاهی دارد و مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد
سال شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید دی
روز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز از اینها
چیزی نمیدانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی کثیر متوجه
روی بغار آوردند و یملیخا در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی العزم ملک رسید
و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم
بغار در آمده ایشان را دید با رویهای تازه و جامه‌های نو متحیر ماند بر ایشان سلام
کرد و جواب دادند و حق تعالی از این حال اخبار فرموده که ایشان را بیدار
کردیم مطلع گردانیدیم دقیانوس و قوم او بر ایشان تا بدانند
آنکه وعده خدای به بعث و حشر راستست و درست چه خواب
در بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد و دیگر
آنکه قیامت هیچ شکی نیست در وی حق تعالی اطلاع داد بدیشان
چون نزاع میکردند اهل آن زمان میان امر
دین خود را بعضی میگفتند حشر را ارواح مجرده را خواهد بود و بعضی خود

پس تو جدال مکن ای محمد در شان اصحاب کهف با اهل کتاب پس جدال
مکن جدال ظاهر یعنی بتمویه متمالی در مجادله و بر ایشان خوان
آنچه در قرآنست و بر در تجهیل ایشان اشتغال منمای و فتوی مجوی یعنی
مپرس در شان ایشان از اهل کتاب یکی را آورده اند که چون سوالات
ثلثه کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند فرموده فردا بیایید تا شما را
خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد و قریش طعنه آغاز
کردند و غبار ملال بر مرآت دل عالی محل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیه فرستاد
و مگو هر چیزی را که من کار کننده ام آن را فردا یعنی چیزی که قصد دارید
مگر آنکه خواهد خدای یعنی مگوی
که اگر خدای خواهد و یاد کن مشیت پروردگار خود را چون
استثنی فراموش کرده باشی و بگوی انشاء الله یا یاد کن پروردگار خود را حقیقت
ذکر فنا ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر
در سر مذکور شود و جان دل در سر نور ظفر عیان نگردد و عیان از بیان دور بلکه
نه بیان در گنجد اینجا نه عیان نه من و نه ما و نه نام و نشان نه ذکر و ذاکر محو گردد با تمام
جملگی مذکور ماند والسلام و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا
پروردگار من بچیزی که نزدیکترست از شان اصحاب کهف می پرسید
از راه صواب یعنی حق سبحانه لابدست او را اراده نموده بزرگتر چیزی از
قصه اصحاب کهف و از اخبار انبیا از نوازل و حوادث آینده و درنگ کردند
آن جوانمردان در غار وقتی که در خواب بودند سیصد سال
و زیاده کردند بر آن نه سال یکی در باب آورده که سیصد
شمسی بوده و نه سال بر آن فزودند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر
سالی قریب یازده روزست و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری تا در هاء

بناء نهید بر ایشان ... دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا برای بنا موضع ایشانرا
بشناسند ... پروردگار ایشان ... داناترست بکار ایشان از جمعی که
منازعت می‌نمایند در باب ایشان ... گفتند آنانکه غالب شدند
بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند
[illegible] برایشان ... مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند ... زود باشد
که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ... سه تن بودند
چهارم ایشان سگ ایشان ... و گویند نسطوریه از ترسایان
... پنج تن اند ... ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این گروه
... انداختن بپوشیده یعنی گفتار نیست که پندار با افترا خود گویند
و گویند مسلمانان باخبار رسول ... ایشان هفت تن اند
و هشتم ایشان سگ ایشان ... بگو آفریدگار من ... دانا
ترست بشمار ایشان ... نمیداند عدد ایشانرا ... مگر اندکی از آدمیان
که پیغمبرست و اصحاب او و ابن عباس فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی
کرم الله وجهه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان اینست
یملیخا مکشلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی کفشططیوش
و اسم کلب قطمیر و در روایات دیگر در اسامی ایشان هست اما اکثر فی الجمله صحتی دارد
در تفسیر ... از عبدالله عمر نقل میکنند که چون آتش در موضع افتد این اسما بر کاغذ نوشته
در آن افکنند ... تسکین یابد و اهل ... و جهات را دلالت اصحاب ... سخن بسیار است
بعضی گویند این قصه نمودار احوال بدن است که صفت اقلیم عالم بوجود
ایشان یوح ... و کلب نفس ... و نزد جمعی اشار
... نظری و معنوی و قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بکهف بدن
دارند ... نفس اماره است و حواله توضیح این معنی بجواهر التفسیر

چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بغیر ایشان نیندازی ... خواهی

... آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را هرگز بدنیا

و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست

چه مایل به دنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد ... و فرمان مبر

آنرا که غافل گردانیده ایم ... دل او را ... از یاد کرد ما و آن امیه بن خلف

بود یا اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت را بطرد فقرا امر مینمودند حق سبحانه

فرمود که ما دلهای ایشان را غافل کرده ایم ... و اوپی روی کرده است ... آرزوی نفس خود را

و هست کار او ... تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم و هلاکت

بگو مر ایشان را که آنچه بشما آورده یعنی قرآن ... پیغام راست و سخن درست

است از آفریدگار شما ... هر که خواهد که ایمان آرد ... پس باید که بگرود

و هر که خواهد ناگرویدن ... کافر شود ... امام زاهد آورده که امر توعید و تهدیدست

نه امر اجازت و اباحت. و ابن عباس فرموده که امر بمعنی اخبارست یعنی هر کرا خدا خواهد

ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود بی شک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء

الله آنچه مشیت ازلی بدان تعلق شده از جهت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معراست

هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران حکم حکم تست و کسی را اجازه تعلیم نیست

... بدرستی که آماده کرده ایم ... برای ستمکاران یعنی کافران و بدکاران

آتشی که بگرد در آورده ایشان را ... سراپرده های آن

تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بکافران بسراپرده که مشتمل بود بر اهالی آن و در

حدیث ابو سعید خدری هست که سرادق نار چهار دیوارست غلظ هر یکی از آن

چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده ... و اگر فریاد خواهی کنند

از تشنگی ... فریاد رسیده شوند بآبی ... مانند دردی زیت

یا مس گداخته که پیش دهن ایشان برند ... بریان کند و بسوزد

و نوزده روز باشد در خبر است که ترسایان گفتند ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی
فرمود که ... بگو خدای ... داناترست بمقداری که درنگ کردند
مر او راست ... پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات اعمال
آنها ... چه بیناست خدای بهر موجودی ... و چه شنواست بهر مسموعی
نیست مر اهل آسمان و زمین را ... بجز خدای ... هیچ دوستی که متولی امور ایشان
بود ... و انباز نمیکند خدای ... در فرمان و قضای خود ... یکی را
از موجودات علوی و سفلی ... و بخوان ... آنچه وحی کرده شده است ... بسوی
تو ... از کتاب پروردگار تو که قرآنست ... هیچ تغییر کننده
نیست ... مر سخنان او را و در شأن اصحاب کهف فرو فرستاده
و نیابی تو ... بجز وی ... پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسا
کفره حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را
چون صهیب و عمار و خباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متأذی میدارد
از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد که
و باز دار تن خود را و شکیبایی کن ... با آنانکه ... می پرستند
پروردگار خود را ... بامداد و شبانگاه مراد طرفی نهار است یا صلوة
فجر و عصر یا جمیع اوقات شب و روز به پرستش حق مشغولند
میخواهند رضای او را یعنی میجویند او را و جویای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه
مدنیست و سبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینة بن حصین
و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر
و فقرای مسلمانان هم نشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو
آمده بتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صباح
و شام برای رضای خدای به پرستش او میگذرانند ... و باید که درنگذرد

وشتم نکردی یعنی کم نساختی   از میوه معهود چیزها را یعنی در اطلب آنست
که میوه سالی تمام آید وسالی ناقص چه همیشه میوهٔ آن باغها تمام آمدی و روان
کردیم   میان آن بوستانها جویها آب تا شرب آن دایم باشد
و بود مر آن کافر را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوها دیگر داشت
واختصاص انها بذکر غالب بوده   آورده اند که یهودا محتاج شد ورجوع به برادر
نمود از و در معیشت توقع مساعدتها کرد قطروس گفت زرها من و تو برابر بود ومن
این همه باغ و متاع پیدا کرده ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و برهنه
حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال ها باغ دنیا خریدی و من بوستانهٔ بهشت
خریدم تو سرا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کنیزکان خریدی و من حور العین
دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب غلمان و ولدان نمودم قطروس او را
ملامت کردن آغاز کرد و گفت زر بسیار بوده نسیه از دست دادی و خود را خوار
و محتاج کردانیدی   پس گفت قطروس   مر یار خود را یعنی برادر خود را
واو محاوره میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن
جواب میداد که   من بیشترم از تو   از جهت مال
و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت
و در آمد بباغ خود   و حالی آنکه ستم کننده بود بر نفس
خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا   گفت گمان نمیبرم
آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد   این بوستانها
من هرگز یا منطقه من نیست که این دنیا سپری گردد   و گمان نمی
برم قیامت را   آینده   و اگر باز گردانیده شوم بر تقدیر
قول سوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و حوا را انکار نمی
هرآینه که بیابم بهتر   از این بوستانها   جای باز گشتن یعنی استحقاقها

و بدست آنکه   بر شرایست عمل   کرامت

جای بودنها   برترینی آنانکه ملکهم و بپرهیزگاران و

در رسول او   و بکردند کارهای شایسته   بتحقیق ما

ضایع نکردانیم   مزد آنکس را که نیکوترست از عمل و از روی کردار   بوستانها

آن گروه مرغان و بسنود رستگاران   و بیشان را ست

اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند   میرود   ازدر

منازل ایشان یا بالا ایشان جویها   پیرایه بسته شوند   در آن بوستانها

از دستوانهای ساخته شده   از زر   و در زاد المسیر از

جبیر نقل میکند که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی

لولو و یاقوت   و دو پای سطبر و فاخر را از الوان حریر

تکیه زدگان باشند در بهشت   بر تختها چنانکه عادت متنعمانست

نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن   و نیکوست آن تختها

تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه   و بیدا کن

برای آن زنان و کافران مثلی و آن کواه است   دو مرد که برادران بودند از

بنی اسرائیل یکی یهودا یا ملیخا و او مومن بوده   و دیگر قطروس و او کافر بوده و هشت

هزار دینار از پدر بوی بر ایشان رسید هر یک چهار هزار تصرف کردند کافر

ضیاع و عقار خانه و زیور و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد و حق تعالی از حال

ایشان خبر میدهد   دادیم هر یک از ایشان   ...

دو بوستان   از تاکهای انگور

و محصور ساختیم   آن را بخرمابنان کرداگرد آن درآوردیم   بیدا

کردیم میان دریای   کشت زاره تا آن هر دو جامع اقوات و خوراک باشند

آن دو بوستان   برادی میوه و محصول خود را تمامی

فرو گرفته شد عذاب آلهی ... میوهٔ آن باغ کافر و تباه شد چه اشجار و انهار از آن
خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود ... پس بامداد که نظر کرد و آن حال را مشاهده
کرد ... میگردانید مرد کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد
و پشیمانی میخورد ... بر آنچیزی که خرج کرده بود ... در عمارت آن
و حال آنکه بناهای آن باغ ... افتاده بود یعنی ... بر سقفهای
خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدران بر وی افتاده یا چفته که بسته بود و بیخ
آنکه تاکها بر وی فرود آمده و بر سر افتاده بر چوب قطرس مشاهدهٔ آن خراب کرد دست
بر دست میزد ... میگفت ... کاشکی ... انبازی نمی گرفتم و شریک
نمی ساختم ... و نبود مر او را ... گروهی که یاری دهند
و دفع عذاب الهی نمایند ... بجز خدای که او بر آن قادر بود و او را
نصرت نکرد ... و نبود قطروس ... یاری دهنده مر خود را و انتقام
کشنده از خدا ... آنجا یعنی وقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا مواطن
جزا ... نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست و بس ... خدای
راست که ... او بهتر است ... از جهت پاداش آنرا که
بر وی امیدوار بود ... بهتر است از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی
عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او صاحب را و بیان تمثیل میکند
رجلین را یعنی کافر و قلب مؤمن هر چقدر بعد او دنیا که مشتملند بر اعناب
شهوات و تخیل مستلذات و زینت متعات بهیمیه و در باقی احوال مناسب این
مثل ... و موضح بیان او جامع التفسیر است ... و بیان کن
برای ایشان ... مثل الحیوة الدنیا زندگانی ایشان در دنیا
... مانند گیاه رسته از آبی که فرستادیم آنرا
سحاب یا از جانب آسمان ... پس بیامیخت ... بآن آب

من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده کفت
وخوش دلست ... برادر بود او و حال آنکه او جدال میکرد
با او ... آیا کافر شدی بآنکس که ... از خاک
پیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ماده تست یا خود ماده اصل ترا
پس از نطفه که ماده نزدیکست ... پس ترا راست کرد
رسیده و درست اندام ... لیکن من میگویم ... اوست خدا و پروردگار
پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه ... و انباز نمیگردانم
بخداوندی خود هیچکس را ... و چرا چون در آمدی
بوستان خود ... گفتی آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه
گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خدا خواهد
فانی گرداند و چرا نگفتی ... نیست قوت هیچکس را مگر بخدای
پس بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تربیت آن
میسر شده به پروردگار لطف حضرت باریست ... اگر می بینی مرا
کمتر از تو ... از جهت مال و فرزند
پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی ... بهتر از بوستان
تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من ... و فرو فرستد ... بر بوستان تو
بسبب کفر تو ... صاعقها یعنی عذابی سخت ... از آسمان
پس گردد بوستان تو ... زمین هامون ... بی گیاه که پای بر وی بلغزد
یا گردد ... آب آن بوستان ... فرو رفته در زمین ... پس
نتوانی تو ... مر آن آب بزمین فرو رفته را ... جستن یعنی طلب آن آب مقدور
تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود. آورده اند که حق سبحانه
سخن آن مرد موحد راست گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بران باغ فرستاد

که مشوب بشود و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه ... آنکه اجر است نیکوتر
تواند بود و امید ... بهتر است که خصوص عمل بآنست که روی به عمل از تو ... شود
یعنی عمل را از خود نه بینی و نرانی — و یاد کن روزی را که برانیم
کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم — و بینی زمین را
ظاهر شده از زیر کوهها و درختان همه بروی زمین آمده
و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف — پس نگذاریم
از ایشان یکی را حشر ناکرده — و عرضه کرده شوند — بر پروردگار
تو ایستاده صف کشیده و حق سبحانه گوید — هر آینه آمدید بما برهنه
تنها بی خدم و حشم و مال و منال — همچنانکه آفریده بودیم
شما را اول بار که هیچ نداشتید — بلکه شما گمان بردید و پنداشتید
آنکه نسازیم برای شما — وقتی برای کار انجاز وعده یا مکانی
موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است
و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان را در میزانها
پس بینی گناهکاران را — ترسان و اعراض کنندگان
از آنچه باشد در کتابهای ایشان از گناه و فراموش کرده باشند یعنی
چون برآن مطالعه کردند خوف بر ایشان مستولی گردد — و گویند
وای بر ما — چه بوده است این نامه را که مطلقا
فرو نگذاشته — گناه خورد و بزرگ — مگر شمرده
است همه را و ضبط کرده و نگاه داشته — و بیابند آنچه
کرده اند — در پیش آمده — و ستم نکند پروردگار تو
بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه او — و یاد کن آنگاه که گفتیم ما
مر فرشتگان را سجده کنید — مر آدم را

آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین سبز و تازه و خرم
پس بامداد گردید یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا خشک شکسته
بمنابه که از خشکی و شکستگی پراکنده میکردانید بادها یعنی بادها را
از زمین بر میکند و بهر طرف می برد و هست خدای بر همه چیز
از انشا و افنا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران
سبز شود و ببالد و بکمال نمو برسد و وقت آن درآید که از رونق بگیرد ناگاه آب از و
منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش
برآید چون که نامه عمر او از عنوان به پایان رسد متقاضی اجل درآمده نهال
بهار را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آرزو و آز او را بباد نیستی بر دهد
بهار عمر سبی ولعرب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان در کنار یکی پر و مال عرب
مال و فرزند فخر و مباهات میکردند پیغمبر را بانکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند
حق سبحانه فرمود که مال و پسران از آرایش
زندگانی دنیااند نه زاد توشه راه معاد چه اینها زمانی در معرض تلف و هدف
زوال خواهند شد و کارهای شایسته پاینده که ثمره
ابد الاباد باقی ماند بهترست نزدیک پروردگار تو از جهت
پاداش و بهتر از جهت امید یعنی صاحب اعمال هرچه امید دارد از حق
سبحانه در آخرت می یابد بعضی علما برانند که باقیات صالحات نماز پنجگانه است
و گویند کلمات خمسه است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله والله اکبر
لله وصلی الله علی محمد و آله وسلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد و مانند
آن یعنی هرچه موجبات قبول اعمال بود باقیات صالحات که بحکم متین امید انتساب
سبب خلاص والدین یا شده امام قشیری فرموده که باقیات صالحات آن عمل است

آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر بودند
پس چگونه ایشانرا در عبادت انباز میگیرند
و نیستم من
فراگیرنده گمراه کنندگانرا که ابلیس و ذریه او بوند
یاران و مددکاران یعنی
من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکار
و یاد کن آن روز را نیز که
گوید خدای با فرشته یا جن و غیر مشرکانرا که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب
از خود
بخوانید باواز بلند
شریکان مرا
آنانکه گمان میبرید که ایشان انباز من هستند شریکانی بزعم ایشانست و بجهت توبیخ
و تقریع [illegible] شاید
پس بخوانند کافران بتانرا و استغاثه کنند
پس اجابت نکنند
مر ایشانرا و بفریاد نرسند
و گردانیدیم میان
کفار و آلهه ایشان
حایل هلاکی یعنی وادیی از وادیهای دوزخ
و بینند
میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا دران معذب سازیم و از عبد الله
بن عمر منقولست که موبق وادیی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل
لا اله الا الله و ماسوی ایشان
و بینند مجرمان
آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه
پس یقین دانند که ایشان
در افتادنی اند بدان
و نیابند
از آن آتش
مکانی که باز گردند بدانجا یا گریزگاه نیابند بجهت آنکه از همه جوانب احاطه
کرده باشد بر ایشان
و بدرستی که ما بیان کردیم و تفصیل کرده ایم
درین قرآن
برای مردمان
از هر مثلی
که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله
هر جبار دیده بصیرت شود جمله آن گویند حق تعالی بجهت فضل عظیم در کتاب
کریم و حکیم قدیم آنچه جمله را بکار آید گفته است اما [illegible]
و هست آدمی
از هر چیزی که خدا آفریده است
افزونی خصومت

بود از جن یعنی قوم جنی الحاشیه

بعضی گویند ... از ملایکه مراد اینجا قبیل او است شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر

ایشان از ملایکه مخلوق نیند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیه او را ذریه

اثبات میکند و ملایکه را ذریه نیست و دلیل دیگر آنست که میگوید پس بیرون رفت

از فرمان پروردگار خود فا برای سببیت است یعنی عاصی شد بجهت آنکه

در اصل جنی بوده آیا فرا میگیرید شیطانرا و فرزندان او را

دوستان من بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیرید و فرمان بردار ایشان

میکنید و در من عاصی میشوید وحال آنکه ابلیس و ذریه او مر شما را

دشمنانند بد است ستمکارانرا ابلیس و ذریه او بدلی از

خداوند گویند ذریه بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریه از قبیل مجاز بود و اکثر

برانند که او را ذریه هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند

از پهلوی چپ او زوجه او را که اوه نام دارد بیافرید و او را بیشمار دریکها

بیابان فرزندانند و از اولاد او یکی قره است که کنیه بدو یافته و دیگری

لاقیس و ولهانست و در تبیین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است و ولهان

موسوس صلوة بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد صاحب اسواق است

که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط

صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت

میکند در خوردن و مرهش موکل طهارتست که ایشانرا بر اهواء مختلفه میدارد

حاضر نگردانیدیم شیطانان اولاد او را

بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددکاری طلبم

و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن

بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی آن میکند و میگوید ایشانرا از نفسی

و در گوشهای ایشان افکندیم گرانی تا نشنوند آنرا حجابا بحق استماع است
و اگر خوانی تو ایشانرا بانچه سبب هدایت است یعنی ایمان
و قرآن پس راه نیابند آنگاه که دعوت کنی یعنی بر دعوت
تو براه نیایند هرگز و این جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق
بود و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوشی
خداوند بخشش اگر بگیرد خدای ایشانرا یعنی کفار را
بانچه میکنند از گناهان که کفر است و تکذیب پیغمبر و قرآن هر آینه شتاباند
برای ایشان عذاب را در دنیا بلکه عذاب مشرکان را هست
وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید
نیابند بجز خدای پناهی و گریزگاهی
و دیههای که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی دیه عاد و ثمود و اصحاب و مؤتفکات
هلاک کردیم اهالی آنرا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر
و تکذیب و بجا آوردن معاصی و مقرر گردانیدیم برای هلاک
ایشان وقتی معلوم که چون برسد از آن پیشی نبود پس نیندیشند پس چرا از پیشینیان
پند نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید
الدین وطواط شاگرد اسد سعید در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده
نیکبخت آنکسی بود که دلش آنچه نیکی در وست بپذیرد دیگرانرا چو پند داده شود او از آن
پند بهره برگیرد آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را
جمع کرده خطبه خواند که فصحا از استماع آن بر آمدند و همه در ادای آن کلمات و تامل
در معانی و حقایق متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد
در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود
داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه تلفظ کند حق سبحانه

باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس
گفته مراد نضر بن الحارث است که در انبیا جدال می نمود یا ابی خلف که در امر بعثت
وحشر خصومت میکرد و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت
جون آمد بدیشان
از انکه بگروند و تصدیق کنند
سبب راهنمونی که محمد است یا قرآن
و منع نمود ایشانرا از انکه
استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوده
مگر انکه بیاید بدیشان
سنت خدای در هلاکت
پیشینیان
و یا بیاید بدیشان عذاب
روی باروی
و مشاهده کنند یعنی در روز بدر
و نمی فرستیم ما فرستادگان را
مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابد
و بیم کنندگان
مر منکرانرا بنکال سرمدی
و مجادله میکنند انانکه
کافر شدند
به بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات و جرا
جنین میکنند
تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند
بان جدال حق را که قرآنست یا دین قویم محمدی
و فرا گرفتند
آیتهای کتاب یا دلایل مرا
و آنچیزی را که بیم کرده شده اند
بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را که گرفتند
افسوس
کرده شده بان
و کیست ستمکارتر
از کسی که پند داده
شود
بایات پروردگار او که قرآنست
پس
روی بتابد از ان و قبول نکند
و فراموش کند
عاقبت
آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر
و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن
بدرستی که ما نهادیم
بر دلهای ایشان
پوششها
در نیابند آنرا

ازین سفر کردیم ـــ رنجی و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصه
ماهی یاد وی آمد ـــ کفت یوشع خبر داری
چون جای کرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه ـــ پس بدرستی که من
فراموش کردم ماهی یعنی قصه احیای او کویم ـــ و فراموش نکرد بر من اورا
مکر شیطان که مرا مشغول ساخت ـــ ازانکه یاد دهم ترا
و کرفت ماهی راه خود را ـــ در دریا ـــ راه عجب که
هر جا میرفت راه ماهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میکشت ـــ کفت موسی
این قصه ماهی است ـــ انچه بودیم که میطلبیدیم چه حق سبحانه بموسی
وحی فرستاده که از ماهی جا را راه خواهد نمود بر انکسی که اوست علیم ـــ پس بازکشتند
بر نشانهای قدم خود ـــ از پی رفتنی تا رسیدند بران
موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند کشاده و خشک دران درآمدند
پس یافتند ـــ بنده را از بندکان ما که بخشی عنایت
داده ایم اورا ـــ بخششی ـــ از نزدیک ما که آن وحی است
و نبوت بقول کسی که اورا پیغمبر دانند یا طول عمر بقول جمعی آنها که بنبوت قایل نیستند
و بیاموختیم اورا ـــ از نزدیک ما علمی که خاص است
بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما ـــ در حقایق سلمی از ذو النون مصری نقل میفرماید
که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان ـــ و کفته اند که علمیست
که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین حرف ـــ صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند
این علم محقق است ازمایشی سخن ـــ در فتوحات السلطان العارفین نقل میکنند که
با جمعی دانشمندان میکفت اند که اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا من الحی
الذی لا یموت ـــ کلشنی که نقل و تقلید است کلشنی که تحقیق و دید خوش است کلشنی
که کل او هرکز نکردد تباه کلشنی که زدل دمد و از حقیقت علم حرف بر دل زند یاری شود

بر وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده‌ایم او را بعلم خاص برو
با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه ببر که او ترا بدو راه
خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تنها نموده روی براه آورد
و یاد کن ای محمد چون گفت موسی   مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون را
که بطلب خضر   همیشه خواهم رفت   تا برسم   بانجا که
مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده و در بند شروان نیز گفته‌اند
القصه موسی فرمود که دائم میروم تا برسم بمنزل او   یا بی روم
زمانی دراز که هشتاد سال باشد بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم
دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای یوشع تو با من موافقت میکنی در طلب
این بنده صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا غنیمت میشمارم
خوش است آوارگی اگر همراه چنین باشد پس یوشع تهی چند نان و ماهی بریان
برشته با اتفاق موسی روان شد   پس آن هنگام که رسیدند
بمجمع که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بوده نشستند
و موسی در خواب رفت یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست او بر آن
ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاده و یوشع متحیر گشت و موسی
از خواب در آمده تفقد حال یوشع و ماهی نانموده که روی براه نهاد و از غایت
تعجیل سفر   فراموش کردند ماهی خود را   پس
فرا گرفت ماهی راه خود را   در دریا   مثل سردابه که در آن توان رفت
هر کجا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاق جرمی ایستاد و زمین خشک می شد
پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین   گفت موسی
مر غلام خود یعنی یوشع را که وقت چاشت شد   بیار طعام
چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده‌ایم و دمی برآساییم   هر آینه دیدیم

دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در آن نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر
خضر را شناختند و بتعظیم تمام در آوردند تا چون نشستند
در کشتی بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم سوراخ کرد
کشتی را گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را
تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول آب
موجب غرقه شدن سفینه باشد هر آینه که آوردی چیزی
شگفت و شنیع بر دل گران گفت خضر که آیا نگفتم تو
نمی توانی با من صبر کردن گفت موسی که آن سخن از خاطر من
رفته بود مواخذه مکن مرا بانچه فراموش کردم
و در مرسان مرا از آن کار من دشواری یعنی بر من
سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن پس از سفینه بیرون
رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی
بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او حشنود یا حیسور نام پدر
او سالال یا کازدی نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر
بر فتند تا چون برسیدند بر کساری که ذکر کردیم خضر
او را از میان ایشان طلبیده در پس دیوار برد پس بکشت او را بی هیچ
با ختاق گفت موسی آیا بکشتی نفسی پاک را
بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حقی پس بی قصاص
چگونه او را کشتی هر آینه آوردی چیزی نا پسندیده را
گفت خضر که آیا من نگفتم
مر ترا در اول مصاحبت که تو قدرت نداری و نتوانی با من
و بر فعلهای من شکیبایی ورزیدن گفت موسی علیه السلم

علم چون بر کل اینها باری بود. آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده

و جامه در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی دور کرده

جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو

صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب گفت که گویند پیغمبر صاحب شریعت

چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند رسول حق باید که اعلم باشد از رسل الیهم

در آنچه بریشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه از این قبیل

باشد تعلیمان منافی نبوت نیست و ملکه انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قولست

گفت مر خضر را موسی آیا پیروی کنم ترا

بر شرط آنکه بیاموزی مرا از آنچه ترا آموخته اند

علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابه خیر گفت خضر بدرستی

که تو نتوانی با من شکیبایی کردن موسی گفت چرا

نتوانم گفت بجهت آنکه پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است و شاید از من عملی صادر شود

در ظاهر کراه منکر و ناشایست نمایم و تو وجه حکمت آن ندانی و بر آن صبر

کردن نتوانی و چگونه صبر کنی بر چیزی که احاطه

نکرده باشی بخبر از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد

گفت موسی زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای

صبر کننده بر آنچه از تو بینم و نافرمانی نکنم

ترا در هیچ کاری گفت خضر که ای موسی پس اگر

پیروی کنی مرا یعنی پیروی کنی مرا پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد

در وجه صحت آن ندانی یعنی آشکارا بیان مکن تا آنکه من نو سازم

برای تو از آنچیز بیانی که تو دریابی موسی قبول فرمود و هر دو با هم

روی براه آوردند و یوشع بر عقب ایشان میرفت پس رفتند بر ساحل

بران شکیبایی بودن و از حیثیت ظاهر بران انکار کردن اما ... اما کشتی بود
مر محتاجانرا که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جا مانده و پنج دیگر
ملاحان که بجهت تحصیل معیشت ... کار میکنند در دریا ... پس
خواستم بحکم خدای ... آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کنم
وحال آنکه ... در پیش راه ایشان ملکی پادشاهی که او را
جلندی بن کرکره گویند ... می گیرد ... هر کشتی درستی که می بیند غصبا
بغصب یعنی از کشتی بانان باز می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب
نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند ... که خضر در ان کشتی را شکست صد درستی
در شکست خضر است ... و آن پسر کشته گشته ... بودند
پدر و مادر او ... که او پسر کافر ... پس دانستیم ما یا ترسیدیم ...
آنکه در رساند بدیشان ... بی باکی ... و کفران نعمت یعنی شاید که با
کفر او در سازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن
موجب کفر و طغیان باشد ... پس خواستیم ما ... آنکه بدل دهد
ایشانرا ... پروردگار ایشان ... فرزندی بهتر از او ... از روی طهارت
و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق رذیله نزدیکی باشد
و نزدیکتر از بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض
آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود آورد و هفتاد پیغمبر از
نسل او بوجود آمدند ... آن پسر را کشتن خضر پیش بر خلق ... سر آنرا در نیابند عام
خلق ... آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست ... نایب و دست او دست خداست
پس ... او را ... او بیاری برد ... پس خرابیها که معمار تا بود
و دیوار ... بود راست ... برای دو کودک یتیم نام ایشان
اصرم و صریم و ایشان ... در شهر و آن قریه مذکوره است

اگر سوال کنم ترا [illegible] از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره [illegible] بعد از این که
پس مصاحبت مکن با من [illegible] بدرستی که رسیدی [illegible] لدنی عذرا
از نزدیک من عذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور
باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی
اگر صبر کردی و با مصاحب خود زندگی کردی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا
پس در کار شدند و رفتند [illegible] تا چون آمدند [illegible] با اهل دیهی
بود یا ابله بصره یا باجروان از ارمینیه یا برقه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیه را
چون شب شد دروازه در بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که
موسی و خضر علیهما السلام بر آن دیه رسیده خواستند که بدیه درآیند کسی در دروازه
نگشود بر ایشان [illegible] طلب طعام کردند اهل آن دیه را و گفتند ای
غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت
بفرستید [illegible] پس سر باز زدند اهل آن قریه از آنکه ایشان را
مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بر بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند
پس یافتند [illegible] در نواحی قریه دیواری مایل شده بیک طرف
میخواست آن دیوار [illegible] آنکه بیفتد و در گردد از بیخ ارادت دیوار ایشان را
مجاز است یعنی نزدیک بود با فتادن پس خضر راست کرد آنرا بآنکه [illegible]
بسنگ و گل استحکام داد گفت موسی علیه السلام اهل این ده ما را جای نداده
و طعام نیز نفرستادند پس وجهت دیوار ایشان را عمارت کردی اگر
میخواستی [illegible] هر آینه فرا گرفتی [illegible] بر تعمیر این دیوار [illegible] مزدی
خضر گفت اینست [illegible] جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی
که اگر نوبتی دیگر از تو چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید [illegible]
زود باشد که آگاه سازم ترا [illegible] بمعنی آنچه نتوانستی

یا بدست و رکاب حرب نموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن
جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسو یا فته از دو جانب سر و اشهر آنست
که اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند یکو ای محمد
زود باشد که بخوانم بر شما از وی خبری و بیانی
بدرستی که ما تمکین کردانیدیم او را یعنی دست رس دادیم در زمین
و عطا کردیم او را از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود خصوصاً از آنچه
سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یا دادیم او را از هر چیزی که می
خواست دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر میشد آورده اند که
حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او کردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او
کرد تا بر وی سوار شده هر جا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را
مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد
پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و یا بسبب توسل جسته
میرفت تا چون رسید بجای فرو رفتن آفتاب
یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب یافت آفتاب را که
فرو میرود در چشمه آب گرم و حفص حمئة میخواند یعنی
چشمه آب گلهٔ دار لای آمیز و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل
دریای محیط غربی گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرستان
سبز چشم سرخ موی بلند تن و درازموی لباس ایشان پوست حیوانات و طعام
ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی گفتیم ما که ای ذی
القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام
یا بر زبان پیغمبر زمان او و بر سبیل تقدیر حق تعالی فرمود که یا
آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند

و هست در زیر دیوار گنجی مر ایشان را و اگر دیوار بیفتادی
و بود پدر ایشان
آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی
مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر
دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محفوظ فرمود
پس خواست آفریدگار تو که برسند یتیمان بقوت و کمال
رشد خود و بیرون آرند گنج خود را بخشش
از پروردگار تو و نکردم آنچه تو دیدی از رای خود بلکه
بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی
بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر و بر او
نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه
اندوهگین شود و شگفت میدارم از آنکه روزی داده است پروردگار حق چرا خود را
در تعب افکند و عجبست از کسی که تصدیق کند چرا شادمان گردد و شگفت از شخصی
که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیا و زوال و تقلب
او و انقلاب احوال ارباب او داند چرا در وی بندد لا اله الا الله محمد رسول الله
اینست حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن
آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام چون یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل
خود آوردند و محققان از این قصه بسی نکات و اسرار استنباط نموده اند صاحب بحر الحقایق
بیان دقایق ادای حرمت صادق و استعانت پیر محقق بعبارتی خوش و تقریر
دلکش آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز توان یافت و چون
پرسیدند از مشرکان مکه با تلقین یهود از ذوالقرنین که پادشاه
مشرق و مغرب بوده و بدین جهت ذوالقرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب
طواف کرده یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ داشته

اتباع سبب کرد و بجانب قطب اسیر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خواندی
و با ایشان همان سلوک نموده که با قوم تاویل ... و بدرستی که ما احاطه
داشتیم ... بانچه نزدیک او بوده ... از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات
حرب و اسباب جهانگیری که بر وجه شده بود محیط بودیم و مجموع را دانستیم
پس اسکندر از پی درآمد ... راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال
تا چون رسید در منقطع ارض ترک ... میان دو کوه که ازین جانبها زمین
یاجوج و ماجوج است ... یافت در پیش آن دو کوه
گروهی را با سیاهتهای عجیبه شکلهای غریب ... نزدیک نبودند از کمی فطنت
دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی
یافت ... گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین
بدرستی که یاجوج و ماجوج ... تباهی کنندگانند
در زمین ما هرگاه که از سمت ایشان که جهه بیرون آیند از گیاه آنچه سبز یابند بخورند و آنچه
خشک باشد با خود ببرند و تمام اغنام ما را می کشند و میخورند و از جانوران ما نیز
آدمی را عوض آن بکار ... برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلم
و در عین المعانی آورده که آدم را علیه السلم احتلام افتاد و منی او بخاک آلوده شد
آدم علی نبینا و علیه السلم ازین حال اندوهناک گشت و حق تعالی آفرید و قوم را از آن
خاک آلوده یعنی ابوالبشر بیافرید و بقول اکثر که گویند که انبیا علیهم السلم محتلم نمی شوند
این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی
علی کرم الله وجهه منقولست که قامت بعضی از ایشان بقدر یک شبرست و قد بعضی بغایت
دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجره ارزند و آن درختی است
در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساویست
آنند که از یک گوش فراش و از دیگر لحاف سازند و در صفت ایشان

کفت ذو القرنین نیکوئی اگر بگروند درباب ایشان
بنکه فرا گیری
اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد پس زود
باشد که عذاب کنیم یعنی هر دم که با منست بکشیم اورا و این عذاب دنیاست
پس بازگشته شود بسوی جزاء پروردگار خود در قیامت پس عذاب
کند خدای او را عذابی سخت و هنگ که مثل او معهود نباشد
و اما هر که بگرود و عملی صالح کند یعنی بر مقتضای ایمان پس
مر وراست در هر دو سرا پاداش نیکوئی و زود باشد
که بگوییم مر ورا از فرمان ما یعنی از آنچه فرماییم کاری آسان فرا خور
طاقت او، آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بکوشش و دمن ایشان
در آمد و ز نهار خواسته بوی ایمان آوردند پس دیگر باره از پی
در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش
روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب برداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را
که قصه این بود مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق
نهاد تا چون برسید بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی
که مبداء عمارت است از جانب شرق یافت آفتاب را که بر ما مراد
بر می آید و شعاع او می افتد بر گروهی که ما نگردانیده بودیم و پیدا
نکرده برای ایشان از فرود آفتاب در وقت طلوع پوششی
از خانه و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان بی پوشش بوده و زمین
[illegible] بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی چون آفتاب طلوع کردی از
سر در آبها فرو بردند تا وقتی که ارتفاع بزرگ یافتی و از سمت راس ایشان دور گشتی
از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان
قومی هستند بور زرد همچنان که کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد با ایشان همچنان

بروردگار حاصل کرده میبخشید . در بیت کو نزد برای سد بنیاد که در ارتفاع بر آمد مانند کوهی

یکپاره و هموار و ملساء پس نتوانستند یاجوج و ماجوج

که بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع و انملاس و نتوانستند

و در او سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن

این سد و اقتدار بر اتمام آن بخششیست از پروردگار من

برایشان که نرسیدند از فتنه یاجوج و ماجوج پس چون بیاید

وعده از پروردگار من بخروج یاجوج و ماجوج گرداند این سد را

زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وهست وعده

پروردگار من درست و راست و خروج این گروه از علامات الساعه یکی از علامات

قیامتست و در اواخر سوره انبیاء ذکر آن خواهد آمد وبگذاریم

برخی از یاجوج و ماجوج را آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده

اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست

که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند

و دمیده شود در صور برای قیام قیامت پس جمع سازیم همه خلق را

جمع کردنی و ظاهر گردانیم دوزخ را آن روز

برای کافران ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در وی

جهت زجر و ترس باشد آن کافران که از فرط غفلت

هست چشمهای دل ایشان در پوششی از یاد من یعنی

از مشاهده آیاتی که آن یاد کرده میشود به توحید و تعظیم نزد اهل ایمان

و هستند کافران که بجهت ناشنوایی سخن حق نمی توانستند

شنودن کلام من یا محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب اسم کما

تعالی و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا

بکوتاه تنی یک چنبر جوی • بگوش دراز از خوان برده گوی • نه ترکی و نه بینشی دلنواز

یکی گوش کوتاه و گوشی دراز • بهنگام خفتن بخسپند سر • یکی گوش بالا و دیگر بزیر • شکن بر

شکن چین ابروی شان • بکشان ریش تا زیر زانوی ساق • بر دو آمده • زشتشان چرقا

گراز شکم پهن و پا خورد • و گردن دراز • چو بوزنگیان آمده در بجرجه • چرنه زرد و ریخ

سرخ و دیده کبود • غذا از نجز خراب و خوز بیم کار بهر دیگی تا نزاید هزار ۱۴ القصه آن

گروه با اسکندر گفتند که ما ازین قوم به تنگ آمده ایم • پس آیا

بکنیم یعنی مقرر سازیم • برای تو بیرون آریم از میان مالهای خود

بر شرط آنکه بکنی • میان ما و میان ایشان • سدی که

منع کند ایشان را از بیرون آمدن • گفت اسکندر • آنچه دست رس داده مرا

در آن • از برای کار خیر • بهترست از آنچه شما مرا خواهید که دهید

پس مرا یاری دهید • بتوانایی یعنی بمردانی توانا یا چیزی که قوت یابم در بنا

کار • تا بکنم • میان شما و ایشان • حجابی سخت که

قطعهای آهن

از آن بر بعضی ترکیب باشد • بیارید برای من

منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساختند • بفرمود تا جابجا تن زدند همه

روز و شب خشت آهن زدند • آنگاه حکم کرد که میان دو کوه را که پهنا هزار قدم

بود در شصت و پنج که عرض بکنند تا آب رسید • پس از ته زمین یک

جزء از سنگ و قار را نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند • سر

تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت • میانها سهمه کوه

بفرمود تا هیمه بسیار بر بالای آن ریختند و دمها بر جوانب ترکیب کردند

گفت مر عمله را که بدمید در آن آهنها • تا چون بگردانید آن

خشتهای آهن را • مانند آتش • گفت بیارید

تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده • روی گداخته • بهر رخنه و فرجه که انگیخته

آن عملهای ایشان همه حبط شده و نابود گشته پس ایشان را در روز قیامت هیچ نهاد یعنی مقداری و اعتباری
نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود آنست کار که گفته شد از بطلان اعمال
عمل و خست قدر ایشان پاداش ایشان دوزخ است
بسبب آنکه کافر شدند و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا و
فرستادگان مرا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند
بدرستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول و کردند
عملهای پسندیده و شایسته هست مر ایشان را در حکم خدای
بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود پیش کسی
در شعاب آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روزی از روزهای
دنیا پنجاه نوبت برو نظر کرده میفرماید که زیاده کن طیبها و حسن را و پیرایه افزون
ساز حسن و جمال و تمامی را پاکیزگی خود را برای دوستان من و انچنین منزلی را نزل
دوستان میگوید تنبیه برای آنکه ایشان را عطاها باشد که بنعیم فردوس بازار آن
محقرتر ما حضری تواند بود و ان عطا نباشد الا دولت لقا نعمت فردوس
زاهد را و ما را روی دوست قیمت هر کس بقدر همت والای دوست و گفته اند نعمت فردوس
ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که فاذا سالتم
الله فاسالوه الفردوس منزلی آنست که اسم از او جنانست که اهل ایمان در انجا
فرود آیند در حالتی که جاودان باشند در انجا نجویند
از ان بهشتها بدلی یا نطلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب
ایشان مهیا باشد بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل
ارض است سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من
یعنی معانی قرآن یا معلومات او هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا
زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد

چون نتوانستند ای صور را هم   گوششان را پرده سازم از ضمیم چشمشان را بپرده سازم چشم بند
آیا می پندارند آنانکه کافر شدند
تا بشنود و کلامت نشنوند
آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلم
بجز من   دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن
ایشان بندگان مرا بخدایی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی ای
ایشان نمی یا معبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را   بدرستیکه ما آماده
کرده ایم   دوزخ را   برای کافران   منزل و مأوا یا منزلی
که برای مهمانان آرند و در این معنی تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود
که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد   بگو ای محمد   آیا خبر کنیم شما را
بزیانکارترین مردمان از روی کردارها   آنانند
که گم شد و ضایع گشت   شتافتن ایشان بعملهای نیکو نما
در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة
و صوم میگذرانند بسبب کفران همه عملها باطلست و ثوابی بر آن مترتب نیست و بعضی
و از این طایفه خوارجند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشتهار
کر از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع شد حق سبحانه ببطلان اعمال
حکم کرده فرموده که   و ایشان می پندارند   انکه ایشان
نیکو میکنند   کارها را   آن گروه که ذکر کرده شدند
آنانند که کافر شدند   بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل
توحید   و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رویت میسر خواهد
شد   پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت
نیک می نمود و برای جزای خیر نخواهند یافت   پس اقامت نخواهیم
کرد برای اعمال ایشان   روز رستخیز   ترازوی که بدان بسنجند

قبول نمیکند حق تعالی از تصدیق سخت بیعمر خود ر ارشاد که
شرک نیارد و ایمان نسازد و باید که بندۀ صالح داد
در پرستش پروردگار خود یکی را
یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغرست و ریا کننده عمل خود را باطل می گرداند
و نعتصم بالله من وقوع الزلل و صلی الله علی سیدنا محمد المصطفی صلوات الله وسلامه علیه
وعلی آله وصحبه اجمعین
تمام تحریر کتاب تفسیر مواهب علیه از جمله تصنیفات حضرت ولایت منزلت معالی
منقبت مولانا و سیدنا و مخدومنا سلطان ممالک الفضائل برهان مسالک الفواضل العالم
بالاصول والفروع الجامع بین المعقول والمشروع کمال الحق والحقیقة والتقوی
والدین الحسین الواعظ الکاشفی قدس الله سره الزکیه و افاض علی تربته المراحم
الربانیه در شهر معظم احمداباد حرسها الله عن الآفات والبلیات شد
بید الفقیر الحقیر المحتاج الی ربه القدیر احمد بن علاء الدین گنوز
جعله الله تعالی وسیلة لنیل السعادات الدینیة والدنیویة
واثق و وثوق صادق که هر کس از ارباب سعادت به
مطالعه این کتاب فیض انتساب سرافراز گردد کاتب
گناهکار پریشان روزگار را از گوشه خاطر
عاطر فرو نگذارد و بفاتحه و سوره
الاخلاص یاد آورد مر اینه برکات
مثوبات آن بروزگار دولت
دین و دنیا و آخرت او عاید
باز خواهد

الهی آن ده که خود دار ما را
و مده با نفس ما کار ما را

۹۶۳ [illegible] شهر رجب المرجب [illegible]

پیش از آنکه برسد و نماند [...] علوم آن بزرگوار من جهت آنکه آن غیر متناهی است [...]
متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود [...] واگر نیز بیاریم مثل دریا
محیط [...] مدد آن مداد و بر آن افزائیم گویند این آیه وقتی نازل شد که یهود
مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
و زعم محمد صلی الله علیه وسلم آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر
باره میخوانید که و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن توان کرد حق سبحانه
و تعالی درین آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در
جنب علم الهی بکم از کم می تواند بود علما از بحر علمش قطره اند [...] از خورشید است و اینها
گر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود [...] بگو ای محمد
بجز این نیست که من آدمی ام [...] مانند شما در دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم
این مقدار هست که بوساطت جبرئیل علیه السلام [...] وحی کرده میشود بمن
جز این نیست که معبود شما [...] معبودی یگانه است بی شریک
پس هر که امید میدارد [...] دیدار پروردگار خود را در بهشت
یا هر که می ترسد از رسیدن بحق باز گشتن بدو در روز رستخیز [...] پس باید که بکند
[...] کردار شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم در سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر
و دوام عبودیت است و بباطن که بریدنست از خلق و پیوستن و رسیدن بحق
یعنی دیده همت از مشاهده ماسوی بر بستن و جز بشهود حضرت مولی نگشودن کما
[...] ما زاغ البصر و ما طغی [...] روی از همه برتافتم و سوی تو کرده چشم از همه بر
بستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم عرض کرد که یا رسول الله من عملی از برای خدا میکنم اما چون کسی بر آن
مطلع شد خرسند میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک باشد